كِتابٌ فُصِّلَتْ آياتُهُ قُرآناً عَرَبِيّاً لِقَومٍ يَعْلَمُونَ حم السجده (۴۱/۳)

کشف الأسرار و عدة الأبرار

معروف بتفسیر خواجه عبدالله انصاری

جلد هشتم

تفسیر سورة الأحزاب الی آخر سورة فصلت

تألیف

ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

در سال ۵۲۰ هجری قمری

بسعی و اهتمام

اقل عباد علی اصغر حکمت

طهران ۱۳۳۹ هجری شمسی – ۱۱۸ هجری قمری

چاپخانه آوان

بسمه تعالی

مقـــدمه

الحمدلله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین (۱)

خدای را سپاس گوئیم که وعدهٔ خود وفا کرد و بندهٔ خودش را برگزید، زمین معرفت بمیراث انسان گذاشت تا از آسمان حقیقت و سحاب مکرمت باران رحمت بر فرق او ریخت و نور محبت در جان او آمیخت وشور عشق در دل او انگیخت، تا این کتاب نامی سامان شد و این خطاب سامی بآخر رسید

انا انزلنا علیك الکتاب للناس بالحق فمن اهتدی فلنفسه ومن ضل فانما یضل علیها (۲)

اینك این سفره خوان و کتاب مستطاب که چون هشتمین مرتبهٔ بهشت از تفسیر **رشید الدین ابوالفضل المیبدی** مجلد هشتم است، باب رحمت بروی خلق گشاده و فرشتگان قرب، قوائم کلمهٔ الهی بر دوش ارادت نهاده اند **و یحمل عرش ربك فوقهم یومئذ ثمانیه (۳)**

در این مجلد از سورهٔ مبارکهٔ **الاحزاب وسبأ والفاطر ویس والصافات وص و الزمر و المؤمن و فصلت**، کشف اسرار نموده و پردهٔ اخفا از رخسار شاهد معنی گشوده، ابرار را مائدهٔ عدن و سیادت است و احرار را ذخیرهٔ فضلیت و سعادت **الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه (٤)**

سروران دانشگاه طهران و عزیزان دانشکدهٔ علوم معقول ومنقول بمصداق کریمهٔ **الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئك الذین هدیهم الله و اولئك**

---

۱ ـ الزمر ۳۹ر۷٤ ۲ ـ الزمر ۳۹ر٤۱ ۳ ـ الحاقه ٦۹ر۱۷

٤ ـ فاطر ۳٥ر ۱

م اولوا الالباب (۱) در این عمل خیر و کار ثواب تشویق ما برخاستند ، با
ن توفیق رفیق شد و انوار الهی هادی طریق گشت و بدستیاری یاران موافق و رفیقان
یق از آن جمله مخدومی **دکتر مهدی محقق** دانشیار دانشگاه تهران که در میدان
ل مرد و در طریق تحقیق، هوروداست از مسرت تحقیق محتوم بحمدالله کامیاب گردید
یجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئك لهم مغفرة ورزق کریم (۲)
چه سعادت و عنایتی بالاتر و چه مرتبت و درجتی والاتر از این که خداوند
ان از ساحت احسان خاص حسنة ما را درمان بخشید **قل هو للذین آمنوا هدی**
شفاء (۳) وابن مجلد مخلد که بزبان عذب و لسان لطیف بیر طریقه **شیخ الاسلام انصاری**
فته شده و سالکان مکتب او از آن حوض کرده و از زلال معارف آن سیراب گشته‌اند
لك بس از هست قرن افزون بر ... دگر از عاشقان جمال و سالکان ...
ن امانت الهی را بخواهند کان با ایمان و خواهند کان ...
انا عرضنا الامانه علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن
منها وحملها الانسان انه کان ظلوماً جهولا (٤)
آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند
وسطرت هذه المقدمه الشریفه حامدا مصلیاً فی السابع عشر من شهر
جمادی الاولی سنه ثلاثمائه وثمانین بعد الالف من الهجره النبویه .

علی اصغر حکمت ، وفقه الله و ارضاه

۱ ـ الزمر ۳۹ر۱۸ ۲ ـ سبا ۳٤ر٤ ۳ ـ فصلت ٤۱ر٤٤
٤ ـ الاحزاب ۳۳ر۷۲

بسم الله الرحمن الرحیم

۳۳ - سورة الاحزاب - «مدنیه»

۱- النوبة الاولى

قوله تعالى - « بسم الله الرّحمن الرّحیم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« یا ایّها النّبی » ای پیغامبر، « اتّق الله » بر پرهیز باش از ناخشنودی خداوند خویش،

« و لاتطع الکافرین والمنافقین » و فرمان مبر ناگرویدگان و دو رویان را، « انّ الله کان علیماً حکیماً [1] » الله دانای است، راست دانش از همیشه

« واتّبع مایوحی الیک من ربّك » و بر پی آن میرو که پیغام میکنند بتو از خداوند تو، « انّ الله کان بما تعملون خبیراً [2] » الله تعالی بآنچه میکنند داناست [وزان آگاه از همیشه]

« و توکّل علی الله » و پشت بخدا باز کن [وکار باو سپار]، « و کفی بالله وکیلا [3] » و چون بسنده است الله کار سازی را [و بسر بردن را]

« ماجعل الله لرجل من قلبین فی جوفه » الله هیچ مرد را دو دل نیافرید در اندرون وی، « وماجعل ازواجکم اللّائی تظاهرون منهنّ امّهاتکم » و الله زنان شما را که از ایشان [کس کس با کس کس] ظهار میکنید مادران شما نکرد، « وماجعل ادعیآءکم ابنآءکم » و الله پسر خواندگان شما را پسر شما نکرد، « ذلکم قولکم بافواهکم » این پسر خواندن سخن شما است که بزبان خویش میگوئید، « والله یقول الحقّ » و الله گفتنی گوید و سخن راست و سزا، « و هو یهدی السّبیل [4] » و اوست که راه مینماید و پسندیده پیدا میکند

« **ادعوهم لآبائهم** » مردان را بپدران باز خوانید، « **هو اقسط عندالله** » آن راست‌تراست وداد‌تراست نزدیك الله،« **فان لم تعلموا آباءهم** » اگر پدران ایشان نشناسید ،« **فاخوانكم في الدّين** » برادران شما اند در دین [ایشان را برادر میخوانید] « **ومواليكم** » واگر شمارا مولاست مولا میخوانید آزاد کرده « **و ليس عليكم جناح فيما اخطأتم به** » و برشما تنگی نیست درخطا که پیشرفت ازشما،« **ولكن ماتعمّدت قلوبكم** » لکن تنگی در آن است که ا کنون بقصد دل کنید و گوئید . « **و كان الله غفوراً رحيماً**(۵) » و الله آمرزگاری بخشاینده است از همیشه

« **النّبي اولى بالمؤمنين من انفسهم** » پیغامبر سزاوار است| وحق‌تر و نزدیکتر [بگروندگان ازیشان بخویشتن،« **وازواجه امّهاتهم** » وزنان اومادران ایشانند « **واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض** »وخویشاوندان سزاوارتر اند بیکدیگر| میراث بردن را] « **في كتاب الله** »دردین خدای،« **من المؤمنين والمهاجرين** »ازهمه گرویدگان هجرت کرده و هجرت نا کرده ، « **الّاان تفعلوا الى اوليآئكم معروفا** » مگر بد نا کسان خویش از نا گرویدگان نیکوئی کنید در وصیت خویش که کنید « **كان ذلك في الكتاب مسطوراً**(۶) » این حکم در دین خدای نبشته است بر خلق

« **و اذ اخذنا من النّبيّين ميثاقهم** » گرفتیم از پیغامبران پیمان ایشان « **و منك و من نوح** » وازتو ای محمّد وازنوح « **و ابراهيم و موسى و عيسى ابن مريم** » ، « **و اخذنا منهم ميثاقا غليظاً** (۷) » و پیمان ستدیم ازیشان پیمانی بزرگ استوار

« **ليسئل الصّادقين عن صدقهم** » پیمان از بهر آن ستد تا فردا راست گویان را از راستی بپرسد ، « **واعدّ للكافرين عذابا اليما** (۸) » و نا گرویدگان را عذابی ساخت درد نمای سخت

النوبة الثانية

سورة الاحزاب هفتاد و سه آیت است، و هزار و دویست و هشتادکلمه و پنج هزار و هفتصد و نود و شش حرف جمله بمدینه فرود آمد، مگر دو آیت بقول بعضی از مفسّران و ذلك قوله «یا ایها النبی انا ارسلناك شاهداً و مبشراً ونذیرا» الی آخر الآیتین و درین سوره دوآیت منسوخ است یکی «ولاتطع الکافرین والمنافقین ودع اذیهم» نسخ منها «ودع اذیهم» بآیة السیف دیگر آیت «لا یحلّ لك النّساء من بعد» نسخت بقوله «یاایّها النّبی انا احللنالك ازواجك» وعن ابیّ بن کعب قال قال رسول الله (ص) «من قرأ سورة الاحزاب و علّمها اهله وما ملکت یمینه اعطی الامان من عذاب القبر»

قوله « یا ایها النّبی اتق الله » یأتی فیالقرآن الامر بالتّقوی کثیراً لتعظیم ما بعده من امر اونهی، کقوله « اتّقوالله وذروا مابقی من الربوا » ، « اتّقوالله وقولوا قولا سدیداً » ، «اتّقوالله وآمنوا برسوله » ، و قول لوط «اتّقوا الله ولاتخزون فیضیفی» سبب نزول این آیت آن بود که ابوسفیان بن حرب و عکرمة بن ابی جهل وابوالاعور السلمی از مکه بر خاستند و بمدینه رفتند بعد از واقعهٔ احد و در مدینه بسرای عبدالله اُبیّ منافق فرو آمدند، و ازرسول خدا در خواستند تا ایشانرا امان دهد و با وی سخن گویند رسول ایشانرا امان، داد ایشان بر خاستند و بحضرت مصطفی (ص) آمدند و با ایشان عبدالله بن سعد بن ابی سرح بود و طعمة بن ابیرق و عمر خطّاب درآن مجلس حاضر بود ایشان گفتند یامحمد! ارفض ذکر آلهتنا اللات و العزّی و المناة و قل انّ لها شفاعة لمن عبدها و ندعك و ربّك این سخن بر رسول خدا صعب آمد ودشخوار، عمر گفت - یا رسول‌الله دستوری ده تاایشانرا هلاك کنم وپشت زمین ازیشان پاك کنم رسول الله فرمود یا عمر آهسته باش که من ایشانرا امان داده‌ام پس عمر گفت برخیزید ازحضرت نبوت کهشمارا درلعنت‌خدا آیدوغضب‌او پس‌رسول عمررا فرمود تا ایشانرا از مدینه بیرون کند آنساعت جبرئیل فروآمدوآیت آورد « یاایّها النّبی اتّق الله» ولاتنقض العهد الّذی بینك وبینهم « و لاتطع الکافرین» من‌اهل مکة یعنی

ابا سفیان وعکرمه وابا الاعور «والمنافقین» من اهل المدینة یعنی **عبدالله بن اُبیّ و عبدالله بن سعد ابن ابی سرح و طعمة ابن ابیرق** . و معنی «اتّق الله» ای اثبت علی التّقوی و دم علیها ، کقوله «یا ایّها الّذین آمنوا آمنوا» و کالرّجل یقول لغیره وهو قائم قم هاهنا ای اثبت قائماً، وقیل الخطاب مع النّبیّ (ص) والمراد به هو وامّته ، بدلیل قوله «انّ الله کان بما تعملون خبیرا» ذکره بالجمع وقیل «ولاتطع الکافرین و المنافقین» فیما یسئلونك من الرّفق بهم ولاتقیء غیره وقیل ولاتطعهم فیما یسئلونك من ابعاد الفقراء عنك لیجتمعوا لك «ان الله کان علیما» بما یکون قبل کونه «حکیما» بخلقه قبل خلقه و قیل ـ علیم بما یضمرونه من الحلف والغدر وبما یضمره الفقراء من الایمان والحق حکیم فی نهیه ایّاکم عن طاعتهم و مذاهبهم

«واتبع مایوحی الیك من ربّك انّ الله کان بما تعملون خبیرا» قرأ **ابوعمرو** «یعملون بصیراً» بالیاء فیهما و الباقون بالتّاء

«و توکّل علی الله» ثق به فی جمیع امورك ولاتتّکل علی غیره فی جمیع اسبابك و لاتخف الکفّار

«و کفی بالله وکیلا» ای ـ اکتف به وکیلا ، ای حافظا لك ، کفیلا برزقك ، و دخلت الباء لانّه بمعنی الامر وان کان فی لفظ الخبر

«ماجعل الله لرجل من قلبین فی جوفه» این آیت در شأن مردی فرو آمد نام وی **ابومعمر الفهری** ، اورا **ذوالقلبین** میگفتند از بهر آن که دعوی میکرد که ـ فی صدری قلبان، اعقل بهما افضل مما یعقل محمّد بقلبه گفت درمن دو دل نهاده‌اند تادانش ودریافت من بیش ازدریافت **محمد** باشد روز بدر چون هزیمت برمشرکان افتاد ، **بوسفیان** او را دید یك نعلین در دست و یك تا در پای بهزیمت میشد ، **بوسفیان** گفت یا **ابامعمر** این چه حالست که نعلین تائی در دست داری و تائی در پای ؛ گفت من خود ندانسته‌ام که چه میکنم پنداشتم نعلین در پای دارم **بوسفیان** گفت اگر ترا دو دل

دریافت بودی این حال برتوپوشیده نگشتی **زهری گفت و مقاتل**، که این مثلی است که ربّ العالمین زد در حقّ کسی که زن خویش را ظهار کند گوید «انت علیّ کظهر امی» و پسر خواندهٔ که نسبت وا غیر پدر کند میگوید چنانك مردی را دو دل نتواند بود زن مظاهر مادروی نتواند بود، تا اورادومادر بود، و نه یك فرزند را دوپدر نسبت کنند تا اورا دو پدر بود، اینست که رب العالمین فرمود

«و ما جعل ازواجکم اللائی تظاهرون منهنّ امّهاتکم» طلاق اهل جاهلیّت این بود که با زن خویش میگفتند «انت علیّ کظهر امّی»، چون اسلام آمد وشریعت راست، رب العالمین، آنرا کفّارت و تحله پدید کرد وشرع آنرا ظهار نام نهاد ومعنی آنست که ماجعل نسآءکم اللائی تظاهرون منهنّ فی التّحریم کامّهاتکم ولکنّه منکر وزور، وفیه کفارة نذکرها فی سورة المجادلة ان شاء الله قرأ **ابوعمرو و ابوجعفر و ورش عن نافع** «اللائی» هاهنا وفی سورة المجادلة باشمام الیاء غیر مهموز **وقرأ ابن کثیرو یعقوب** عن **نافع** بهمزة مختلسة بغیریاءٍ و قرأ الباقون، وهم **اهل الکوفة و الشّام**، بالمدّ و الهمز و اثبات الیاء و کلّها لغات معروفة «تظاهرون» بفتح التّاءِ و الهآء وتشدید الظّآء قرآءة **ابن عامر** و بفتح التّآء و الهآء و تخفیف الظّاء قرآءة **حمزة والکسائی** وبضم التّاءِ و تخفیف الظّآء و کسر الهآء قرآءة **عاصم**، وقرأ **اهل الحجاز والبصرة** تطهرون بفتح التّآء وتشدید الظّآء والهآء بغیر الف، والکلّ بمعنی واحد یقال ظاهر من امرأته وتظاهروا طاهروا طهر، اذا قال لها انت علیّ کظهر امّی

«وماجعل ادعآءکم ابنآءکم» الدّعی من تبنّیته و ادعیته ابنا و ذلك انّ الرّجل فی الجاهلیّة کان یتبنّی الرّجل فیجعله کالابن المولود، وکانوا یورثون الادعآء میراث الابنآء فابطل الله تعالی ذلك قال **مجاهد** نزلت الآیة فی **زید بن حارثة** وکان **زید** من بطن من **کنانة** سبی فی صغره، فصارعبدا **لخدیجة**، فوهبته لرسول الله (ص) فاعتقه و تبنّاه قبل الوحی وکان یقال له **زید** النّبیّ و آخی بینه و بین **حمزة بن عبدالمطلب** فلمّا

تزوّج النّبی (ص) زینب بنت جحش وکان تحت زید بن حارثة، قال المنافقون تزوّج محمّد امرأة ابنه و هو ينهى النّاس عن ذلك فانزل الله تعالى هذه‌الآیه ونسخ التبنّی

« ذلكم قولكم بافواهكم »، لاحقیقة له یعنی قولهم زید بن محمد و ادّعاء نسب لاحقیقة له

« والله يقول الحق » ای یقول مایجب ان یقال و قیل معناه ما يقوله‌الله هوالحقّ، الواجب الّذی من عدل عنه خالف الحقّ

« و هويهدى السّبيل » ای ـ وهو یرشد الصحاب للصواب

«ادعوهم لآبائهم » ، تقول العرب فلان يدعى الفلان یعنی ینسب الیه ، ووقوع اللام ههنا للاستحقاق، وکان ابن عمر یقول ما کنّا ندعوا زید بن حارثة الاّ زید بن محمد حتى نزل القرآن «ادعوهم لآبائهم »

« هواقسط عندالله » ای اعدل واصدق من دعائكم اياهم لغير آبائهم

« فان لم تعلموا آباءهم فاخوانكم في‌الدين،» معناه اذالم تعرفوا اباً حرّاً فقولوا هو اخونا فی‌الدين «ومواليكم»اذاكانوا معتقين لسواکم، و قيل مواليكم ای بنو اعمامكم فان للذين لحمة كلحمة النسب، وقيل انه من الموالاة و المحبة، ای فقولوا انه وليّنا من اولیائنا

« وليس عليكم جناح فيما اخطأتم به » ای سهوتم و نسبتم الى غيرابيه

« ولكن ما تعمّدت قلوبكم، ولكنّ الجناح فيما تعمّدت قلوبكم‌الخطاء ماكان قبل النهى فاما ماكان بعدالنهى والناس فهو عمد قال الزجاج معناه ـ لاجناح عليكم فيما اخطأتم به من بادرة كلام تخرج من الفم،فتقول یابنی،ولکنّ الجناح عليكم فيما تعمدت قلوبكم فقصدتم النّسبة الى غيرابيه وهويعلم، فالجنة عليه حرام

« و كان الله غفوراً » للمخطى « رحيما » فى رخصته وسمع عمر بن الخطاب رجلا يقول اللهم اغفر خطاياى فقال ابن آدم استغفر للعمد ، فاما الخطاء فقد

تجاوز لك عنه

« النّبي اولى بالمؤمنين من انفسهم » معنى اولى. اقرب واحقّ للصّواب، وقيل معناه حكمه انفذ عليكم من حكمهم على انفسهم وقيل هو اولى واحقّ بتدبير المؤمنين في امور دينهم و دنياهم منهم بتدبير انفسهم فاذا رأى احدهم لنفسه رأياً و رأى النّبي (ص) لخلاف ذلك، فالاولى ان يترك رأى نفسه و يتّبع ما رآه النّبي (ص) له،لان ذلك اصلح للعامّة وابعد من الفساد و قيل لانّ انفسهم تدعوهم الى ما فيه هلاكهم والنّبي يدعوهم الى ما فيه نجاتهم وقيل سبب نزول هذه الآية ان رسول‌الله (ص) لمّا اراد غزوة تبوك و امر النّاس بالخروج، قال قوم ـ نستأذن آباءنا وامّهاتنا فانزل الله سبحانه « النّبي اولى بالمؤمنين من انفسهم » يعني من آبائهم و امّهاتهم ـ و قيل النّبي اولى بالمؤمنين من انفسهم اى من بعضهم ببعض في نفوذ حكمه عليهم و وجوب طاعته عليهم و عن ابى هريره انّ النّبي (ص) قال ما من مؤمن الّا و انا اولى به في الدنيا و الآخرة اقرؤا ان شئتم النّبي اولى بالمؤمنين من انفسهم فايّما مؤمن مات و ترك مالا فليرثه عصبته من كانوا ومن ترك ديناً اوضياعا فليأتني فانا مولاه

« وازواجه امهاتهم » يعني هنّ امّهات المؤمنين في تعظيم حقّهن و تحريم نكاحهن على التّأبيد،لافي النّظر اليهنّ و الخلوة بهنّ، فانّه حرام في حقّهن كما في حقّ الاجانب قال الله تعالى « و اذا سألتموهنّ متاعاً فسئلوهنّ من وراء حجاب »، و لايقال لبناتهنّ اخوات المؤمنين و لالاخوانهنّ واخواتهنّ اخوال المؤمنين و خالاتهم

قال **الشافعى** تزوّج **الزبير** **اسماء بنت ابى بكر** و هى اخت ام المؤمنين و لم يقل هى خالة المؤمنين و اختلفوا في انّهنّ هل كنّ امّهات النّساء المؤمنات ؟ قيل كنّ امّهات المؤمنين والمؤمنات جميعاً ـ وقيل كنّ امّهات المؤمنين دون المؤمنات

روى **الشعبى** عن **مسروق** ان امرأة قالت **لعايشة** «يا امة» فقالت لست لك بام، انّما انا ام رجالكنّ فبان بهذا انّ معنى الآية تحريم نكاحهنّ

« واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض» یعنی فی المیراث قال **قتادة** کان المسلمون یتوارثون بالهجرة وقال **الکلبی** آخی رسول الله (ص) بین الناس فکان یواخی بین رجلین فاذا مات احدهما ورثه الآخر دون عصبته، حتی نزلت هذه الآیة « واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله، » ای فی حکم الله «من المؤمنین» الّذین آخی رسول الله (ص) بینهم «والمهاجرین» یعنی ذووالقرابات بعضهم اولی بمیراث بعض من ان یرثوا بالایمان والهجرة، فنسخت هذه الآیة الموارثة بالمواخاة و الهجرة و صارت بالقرابة

« الّا ان تفعلوا الی اولیآئکم معروفا » اراد بالمعروف ـ الوصیّة والمعنی الّا ان توصوا لمن لیس لکم بوارث من المؤمنین، بما یجوز لکم الوصیّة به من اموالکم فیکون ذلک معروفا من الامر جائزاً فی الدّین، وقوله ـ «الّا ان تفعلوا » لیس هذا استثناء من الکلام الاول انما معناه ـ لکن ای لکن فعلکم الی اولیآئکم معروفا جائز فی الشّرع « کان ذلک» ای کان الّذی ذکرت من ان اولی الارحام بعضهم اولی ببعض « فی الکتاب » فی اللوح المحفوظ « مسطوراً » مکتوبا و قیل اراد بالآیة اثبات المیراث بالایمان و الهجره یعنی اولوا الارحام من المؤمنین و المهاجرین بعضهم اولی ببعض ای لاتوارث بین المسلم و الکافر و لابین المهاجر وغیر المهاجر ، « الّا ان تفعلوا الی اولیآئکم معروفا » فالمراد بالاولیآء هم الاقارب من غیر المسلمین ای الّا ان توصوا لذوی قرابتکم بشیء و ان کانوا من غیر اهل الایمان و الهجرة قال **محمد بن الحنیفة** هذه الآیه اجازة للوصیة للذّمی « کان ذلک فی الکتاب مسطورا»، یعنی فی التوریه مسطورا، اذا نزل رجل بقوم من اهل دینه فعلیهم ان یکرموه و یواسوه ومیراثه لذوی قرابته، وقیل «کان ذلک فی الکتاب مسطورا» یعنی فی دین الله موجباً وفی بعض القرآءة کان ذلک عندالله مکتوبا

« واذا خذنا » یعنی ـ واذکر اذ اخذنا

« من النبیین میثاقهم » یعنی ـ اخذالله عهدالانبیآء علیهم السلام عند تحمیلهم الرّساله علی الوفآء بما حملوا من تبلیغ الرسالات و ادآء الامانات و تصدیق بعضهم بعضا و ایمانهم

سآیرهم و تشبر بعصهم سعص احد علی نوح ان یشر بابرهم وعلی ابرهیم ان یشر بموسی و من موسی بعیسی و من عیسی بمحمد علیه الصلوة و السلام و ذلك علی لسان جبرئیل (ع) واستخلص موسی باسماعه کلامه بلا واسطة و احذالمیثاق من محمد (ص) لیلة المعراج بلا واسطة ، و کان له زیادة حال بان کان مع سماع الخطاب کشف الرؤیة قال مقاتل ـ احد میثاقهم علی ان یعبدوا الله و یدعوا الی عبادة الله و یصدق بعضهم بعضاً و ینصحوا لقومهم ، وخصّ هؤلآء الخمسة بالذّکر من النّبیین لانهم اصحاب الکتب والشرایع واولوا العزم من الرّسل و قدّم نبنا (ص) فی الذّکر لقوله (ص) «کنت اول النبین فی الخلق وآخرهم فی البعث»

« واخذنا منهم میثاقا غلیظا » ای عهداً شدیدا علی الوفآء بما حملوا و ذلك حین اخرجهم من ظهر آدم کالذرّ و انطقهم

« لیسئل الصّادقین » یقول احذ میثاقهم « لیسئل الصّادقین عن صدقهم » یعنی عن مبلّغین عن بلاغهم مثل قوله عزوجل « یوم یجمع الله الرّسل فیقول ماذا اجبتم » و کقوله لعیسی « ءانت قلت للنّاس » ،والحکمه فی سؤالهم مع علمه انّهم صادقون تبکیت الکفار الذین ارسلوا الیهم،وقیل « لیسئل الصّادقین » عن عملهم لله عزوجل ،وقیل لیسئل القائلین «لااله الاالله» عن صدق قولهم،ای یطالبهم بصدق هذه الکلمه هل قالوها عن علم منهم اوقالوها علی وجه الغفله و السهو و الجهل؛ وهل ارادوا بها خالصا لله ام لغیر الله

« واعد للکافرین عذابا الیما » ای مولما و عذاب النار

النوبة الثالثة

قوله تعالی ـ «بسم الله الرحمن الرحیم» اسم عزیز ،شه ع المقدس، جوده بلاء المهیّمن، مقصوده،صفآء الموحّدین،عهوده ، سلوة المحزونین،ذکره ، حرقة المستمیحین شکره ،رداؤه، کبریاؤه سناؤه ،سنائه بهآؤه وبهآؤه علاؤه

نام خداوندی که صنایع شرین و بدایع زیبا کرد، سرائر عدم در صحرای وجود

آشكارا كرد، طبايع متضاد بستهٔ آب وآتش وخاك و هوا كرد از قطرهٔ باران لؤلؤ لالا كرد، از آب دهن عسل مصفّى كرد، از فضلات طبيعت گاو عنبر سارا كرد، آب زلال بستهٔ سنگ خارا كرد، ياقوت احمر تعبيهٔ صخرهٔ صمّا كرد، عيش خلايق مهنّا واسباب بندگى مهيّا كرد، هرچه بايست عطا كرد، و هرچه شايست پيدا كرد، آنچه كرد سزاى خويش نه سزاى ما كرد الهى در ذات بى‌نظير ودرصفات بى‌يارى، عاصيان را آمرزگارى و مفلسان را رازدارى، رسا صنع و شيرين گفتارى، عالم الاسرار و معيوبان را خريدارى، درمانده را دستگير و بيچاره را دستيارى

بيت

هواك سمير قلبى المستطار | و ذكرك فى مجارى السرّ جار
و لست املكت فى امرى اختيارا | فحكمك فى الهوى سلب اختيارى

اى مونس ديده ناضميرم يادى | انباز دل من نشستهٔ بنيادى
گر ياد كرى قرار گيرد دل من | از جان خودش هزار جان داد بادى

« يا ايّها النّبى » اى پيغامبر مطهّر، اى مقتداى بشر، اى درج دلالت را تاج انور، اى درج رسالت را درّ ازهر، اى برسر سيادت افسر، اى بر اقسر سعادت گوهر، اى عنوان نامهٔ جلالت نام تو، اى طراز جامهٔ رسالت احكام تو، اى سرمايهٔ دين اسلام تو، اى پيرايهٔ شريعت اوهام تو، اى فلك حاكر و ملك غلام تو، اى حاملان عرش و ساكنان فرش خدام تو

بيت

سر سروران بستهٔ دام تو | دل دلبران دوختهٔ نام تو
ملك دم دو صدجان آزاد را | بيك دانه بندهٔ دانه و دام تو
ساعقل اسوده‌دلرا كه كرد | سراسيمه يك قطره از جام تو

فرمان چيست از درگاه عزت متعالم [illegible]

« اتّق الله » بپناه تقوی شو که همهٔ نیکوئیها در تقوی است ، همه شایستگیها در تقوی است ، عالم تقوی را بدایت نیست ، هر که قدم در راه دین نهاد درهر مقامی که رسد او را از تقوی گزیر نیست ، از ابتداء اسلامیّت در گیر که ادنی الدرجات است تا انتهاء نبوّت که اعلی الدرجات است ، همه را بتقوی فرمودند قرآن مجید فرمود « یا ایّها النّاس اتّقوا ربکم » ای نقطهٔ اسلامیّت با تقوی باش که از وت گزیر نیست یا ایّها النّبی «اتّق الله »ای نقطهٔ نبوّت بپناه تقوی شو که بی‌تقوی هیچ کار روان نیست ای سیّد!درجات تقوی را نهایت نیست آنچه در اوّل قدم پناهگاه تو آمد در تقوی ،در قدم ثانی گزیر گاه تو آید که « حسنات المریدین سیّآت المقرّبین » چون از آن قدم در گذری استغفاری مسکن و الیه الاشارة بقوله (ص) « انه لیغان علی قلبی فاستغفر الله فی الیوم سبعین مرّة » معاشر المسلمین ! تقوی سلطانی قاهر است هم درین سرای وهم درآن سرای ، جهدآن کنید بحمایت او شوید تا از رنج هردو سرای رستگاری یابید ، فردا که خلق سر ازخاك برآرند دوزخ را فرمان دهند تا ساست خویش آشکارا کند ، هیچ کس ازمطّلعان اوبجهد، انبیا واولیا و اصفیا همه را بعیان وار بخویشتن کشد قرآن عظیم ازعموم این حال خبر داد که « و ان منکم الاواردها کان علی ربك حتما مقضیّا » هیچ کس از شما نیست که نه در دوزخ شود و آنجا که قضاء ربوبیّت است ،شدن شما در دوزخ حتم است و چون در شدید هیچ چیز ازو نجات دهد مگر تقوی، فتوی قرآن چنین است ـ «ثمّ ننجّی الّذین اتّقوا» متّقیان ازو رستگاری یابند و آن دیگران که برخود ظلم کرده‌اند که بی سرمایهٔ تقوی از دنیا بیرون شده‌اند در چنگ قهر او بمانند ، نوحه و زاری در گیرند که « یا حسرتی علی ما فرّطت فی جنب الله » ای جوانمرد!هرچه تو امروز بپناه او شوی همه با تو تا لب گورست ، چون ترا در لحد نهند باز گردد ، جز تقوی که درین سرای و دران سرای مصطفی (ص) گفت « کلّ حسب و نسب منقطع یوم القیمة الاحسبی و نسبی فان المتّقون » همهٔ حسبهارا وداع کنند وهمهٔ نسبها رانفی کنند وتقوی را گویند بیا که امروز

رور ماراز تو است هر کرا از تو نصیبی بود در دنیا بر قدر نصب او او را ممرلی فروآر، آشنایان خویش را « فی جنّات و نهر » فروآر، خادمان خویش« فی مقعد صدق » فروآر، عاشقان خویش را در حضرت عندیّت « عند ملیك مقتدر » فروآر، ما در ازل حکم چنان کردیم که « ان المتّقین فی جنّات و نهر. فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر » آشنایان تقوی کسانی‌اند که بپناه طاعت شوند، از هرچه معصیت است و حرام بپرهیزند، خادمان تقوی ایشانند که بپناه احتیاط شوند، از هرچه شبهت است بپرهیزند، عاشقان تقوی ایشانند که از حسنات و طاعات خویش از روی نادیدن چنان پرهیز کنند که دیگران ازمعاصی پرهیز کنند **بوالقسم نصرآبادی** از خواص متّقیان بود، اورا گفتند تقوی چیست؟ از حال خویش درتقوی خبر داد گفت «ان یتّقی العبد ماسوی الله »

قوله « و توکّل علی الله و کفی بالله وکیلا » التّوکّل سکون القلب بوعد الحقّ و قیل التّوکّل تحقّق ثمّ تخلّق ثمّ توثّق ثمّ تملّق، تحقّق فی العقیده وتخلّق باقامه الشّریعة، وتوثّق بالمقسوم، وتملّق بین یدیه بحسن العبودیة توکّل شرط ایمان است وعماد توحید و محلّ اخلاص و دخل محبّت قال الله تعالی « و علی الله فتوکّلوا ان کنتم مؤمنین »، « انّ الله یحبّ المتوکّلین »، « ومن یتوکّل علی الله فهوحسبه »، توکّل از بنده آنگه درست بود که یقین داند که بدست کس چیز نیست، ورحیلت سود نیست و عطا و منع جز بحکمت نیست و قسام مهربان است و غافل نیست **بویزید بسطامی** با گروهی از مریدان بر توکّل نشسته بودند مدّتی بگذشت که ایشانرا فتوحی نرسید و از هیچ کس روزی نیافتند بی طاقت شدند، گفتند ای شیخ اگر دستوری باشد بطلب رزقی رویم، شیخ گفت اگر دانید که روزی کجاست روید وطلب کنید گفتند پس بالله را خواهیم ودعا کنیم تا این فاقت ازما بردارد، گفتا اگر دانید که شما را فراموش کرده برخوانید ودعا کنید، گفتند ای شیخ بر توکّل می‌نشینیم و خاموش می‌باشیم، گفتا خدایرا آزمایش میکنید تا هیچ می گوئید، گفتند ای شیخ پس حیلت چیست، شیخ گفت « الحیله ترك الحیله » حیلت آنست که اختیار و مراد

خود در باقی کند تا آنچه قضاست خود مبرود

ای جوانمردا حقیقت توکل آنست که مرد از راه اختیار برخیزد، دیدهٔ تصرف را میل در کشد، خیمهٔ رضا و تسلیم بر سر کوی قضا و قدر زند، دیدهٔ مطالعت بر مطالع مجاری احکام گذارد تا از پرده عزت چه آشکارا شود و هرچه پیش آید در نظارهٔ حال چون بنده بدین مقام رسد کلید گنج مملکت در کنار وی نهند، توانگر دل گردد و فردا که روز بازار و هنگام بار بود و خلق را برعموم سؤال کنند که میفرماید « فوربك لنسئلنّهم اجمعین »، این جوانمردان که برمقام تو کّل بر استقامت بودند و در منازل عبودیّت صدق بجای آوردند، ایشان را سؤال کنند، ولکن سؤال تشریف نه سؤال تعنیف و سؤال عتاب

و ذلـــك قـولـــه « لیسئـل الصّـادقـین عـن صدقهـم » ، **مصطفی** را (ص) پرسیدند که کمال در چیست، جواب داد که گفتار بحق و کردار بصدق و گفته‌اند صدق را دو درجه است ـ یکی ظاهر یکی باطن، اما ظاهر سه چیز است ـ در دین صلابت و در خدمت سنت و در معاملت حسبت و آنچه باطن است سه چیز است آنچه گوئی کنی و آنچه نمائی داری و آنجا که آواز دهی باشی و بدان که هر رونده که منازل راه دین برد و مقامات اعمـال و احوال گذاره کند، بهر منزل که رسد فرض عین وی آنست که صدق از خود طلب کند و حقیقت آن از خویشتن بازجوید، و بظواهر آن قناعت نکند، تا آن مقام او را درست شود، زاهد در زهد و محبّ در محبّت و مشتاق در شوق ومتو کّل در تو کّل و خائف در خوف و راجی دررجا وراضی دررضا، وهیچ مؤمن از این احوال خالی نباشد، ورچه اند کی بود لکن ضعیف بود و چون قوّتی در وی آید بتأیید آلهی و مددی در پیوندد از توفیق ربّانی اورا در آن مقام صادق ، و هوالمشارالیه بقوله « انّما المؤمنون الّذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئك هم الصّادقون »

۲ - النوبة الاولی

قوله‌تعالی - «یا ایّها الّذین آمنوا» ای‌ایشان که‌بگرویدند،«اذکروا نعمة الله علیکم» یاد کنید و یاد دارید نیکو کاری خداوند خویش برخویشن، «اذا جاءتکم جنود» آنگه که بشما آمد سپاهها، «فارسلنا علیهم ریحاً» فرو گشادیم برایشان بادی، «و جنوداً لم تروها» و| فرو فرستادیم بر[1] ایشان| سپاهی که شما ایشانرا نمی دیدید «وکان‌الله بما تعملون بصیراً (۹)» والله بآنچه | میکردند| و میکردید بینا بود

«اذجاؤکم» آنگه که‌بشما آمدند، «من فوقکم ومن‌اسفل منکم» ازبر شماو از زیرشما، «واذزاغت‌الابصار» و آنگه که چشمها در چشم خانها از بیم بگشت و کژ گشت، «وبلغت‌القلوب الحناجر» و خواستند دلها که بگلو رسند، «وتظنون بالله‌الظنونا (۱۰)» و بخدای ظن می‌بردید آنچه بردید

«هنالك ابتلی المؤمنون» آنجاو آنگه که مؤمنان‌می آزمودند، «وزلزلوا زلزالا شدیدا (۱۱)» و بجنبانیدند ایشانرا جنبانیدنی سخت

«واذیقول المنافقون» وآنگه که دورویان میگفتند، «والّذین فی‌قلوبهم مرض» وایشان که دردلهای‌ایشان بیماری بود، «ما وعدنا‌الله ورسوله» وعده‌نداد ما راخدای و رسول، «الا غروراً (۱۲)» مگرمکر و فریب

«واذقالت طائفة منهم» وآنگه که گروهی از ایشان گفت، «یا اهل یثرب ای‌مردمان‌مدینه،«لامقام لکم» نه جای‌شماست‌اینجا، «فارجعوا» باز گردید، «و یستأذن فریق منهم النّبی» ودستوری‌میخواهدخوبی[2] از ایشان‌از پیغامبر، «یقولون‌ان بیوتنا عورة» ومیگویند خانهای‌ماخالی‌است| وناستوار از دشمن‌می‌ترسیم|«و ماهی بعورة» وآن خانهاخالی‌نیست‌وناستوار،«ان یریدون‌الاّ فراراً (۱۳)» ایشان‌نمی‌خواهند مگر گریختن،

«ولودخلت علیهم من اقطارها» واگر درگردبر گردخانهای‌ایشان‌فرو گردند و بر ایشان درآیند،«ثمّ سئلوا الفتنة» آنگه از ایشان خواهند که از اسلام باز پس آیند، «لآتوها» بآن آیند| که‌ازایشان‌خواهند و کافرشوند|«وماتلبّثوا بها الاّ یسیراً (۱۴)»

۱ ـ نسخهٔ الف ور ۲ ـ نسخهٔ الف خوکی

و ایشان آنجا هیچ درنگ[1] نکنندمگراندکی | یا مرتدشوندیا بگریزند |، «و لقد کانوا عاهدوا الله من قبل»، و بر ایشان پیمان کرده بودند با خدای، پیش، «لا یولّون الادبار» که پشتها بر نگردانند، «و کان عهد الله مسئولا (۱۵)» و پیمان خدای کوشیدنی است،

«قل لن ینفعکم الفرار» گوی سود ندارد گریختن، «ان فررتم من الموت او القتل» اگر گریزید از مرگ یا از کشتن، «و اذاً لاتمتّعون الّا قلیلاً (۱۶)» و آنگه که گریزید زنده نکنند شما را مگر اندکی

«قل من ذا الّذی یعصمکم من الله» گوی آن کیست که نجای دارد شما را و نگوشد از خدای، «ان اراد بکم سوء ا» اگر خدای بشما بدی خواهد، «او اراد بکم رحمة» یا | آن کیست که مخذول کند | اگر الله بشما بخشایشی خواهد، «و لا یجدون لهم من دون الله» و ایشان خویشتن را نیابند فرود از الله، «ولیّا و لانصیرا (۱۷)» نه کارساری و نه یاری

«قد یعلم الله المعوّقین منکم» میداند الله کاردر بندان از شما «و القآئلین لاخوانهم» و ایشان که فرا یاران خویش میگویند «هَلُمّ الینا» که محمّد بگذارید و بما آی، «و لا یأتون البأس الّا قلیلا (۱۸)» و بجنگ نیایند مگر اندکی

«اشحّةً علیکم» خویشتن و توان خویشتن دریغ میدارند از شما | و بر شما زور میکنند وقت غنیمت بطمع |، «فاذا جآء الخوف» چون جنگ آید، «رایتهم» ایشان را بینی، «ینظرون الیک» مینگرند بتو، «تدور اعینهم» چشمهای ایشان در چشم خانها میگردد | از بیم |، «کالذی یغشی علیه من الموت» چون کسی در بیهوشی جان کند، «فاذا ذهب الخوف» چون جنگ بشود، «سلقوکم بالسنة حداد» در شما گرارند زبانهای تیز «اشحّةً علی الخیر» سخت خشك و حریص و بخیل بر مال این جهانی، «اولئك لم یؤمنوا» ایشان آنند که دلهای ایشان نگروید، «فاحبط الله اعمالهم» الله کردارهای ایشان تباه کرد، «و کان ذلك علی الله یسیرا (۱۹)» و آن بر خدای آسان بود

«یحسبون الاحزاب لم یذهبوا» منافقان میپندارند که سپاه دشمنان بنرفته اند بهزیمت، «و ان یأت الاحزاب» و اگر سپاههای دشمنان باز آیند، «یودّوا لو انهم بادون

۱- نسخهٔ الف هنجا درنگ آنجا

فی الأعراب »منافقان چنان دوست دارند وخواهند که ما بادیان بودندی [۱] از ایشان دور، **یسئلون عن انبائکم** [درمیان دشتبان]حبر های شما می‌پرسیدندی[و از حملهٔ و از دشمن دور [، « **ولو کانوا فیکم** » و اگر درمیان شما بیدندی [۲] « **ماقاتلوا الّا قلیلاً** [۲۰] » بار حمله نکنندی [۳] مگر اندکی

«**لقد کان لکم فی رسول الله اسوةٌ حسنةٌ** » در رسول خدا حای بردن پسی است و آساحستن نیکو،«**لمن کان یرجوا الله و الیوم الآخر** » آن کس را کدمی ترسد از حدای وروز رستاخیز، « **وذکر الله کثیراً** [۲۱] » و حدا را یاد می کند فراوان.

«**ولمّا رأی المؤمنون الاحزاب**»وچون گرویدگان، راست سپاه‌های دشمن دیدند، «**قالوا** » گفتند،«**هذا ما وعدنا الله و رسوله** »این آنست که خدا ما را وعده داده بود و رسول او،« **و صدق الله و رسوله** »و راست گفت حدا و رسول او «**و ما زادهم** »و معرود آن بلا ایشان را،« **الّا ایماناً و تسلیماً** [۲۲] » مگر گرویدن و گردن نهادن و حویشتن سپردن

النوبة الثانیه

قوله « یا ایّها الّذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم » فی کفایته اما کم امر الاحزاب والاحزاب هم الاقوام الّذین احتمعوا علی محاربة الرّسول(ص) والمؤمنین وحاؤا وحاصروا رسول الله بضعة وعشرین یوماً ، و هم **قریش و غطفان و یهود بنی النضیر و قریظة** «فارسلنا علیهم ریحا» وهی الصّبا قال **عکرمة** انّ ریح الجنوب قالت لیلة الاحزاب للشمّال انطلقی ننصر النّبی (ص) فقالت الشمال انّ الحرّة لاتسری باللیل و کانت الرّیح الّتی ارسلت الیهم الصّبا قال النبی (ص) نصرت بالصّبا و اهلکت **عادٌ** بالدّبور ، و حنودا لم تروها »هم الملئکه، ولم تقاتل الملئکه یومئذ فبعث الله عزوجل علیهم تلک اللّیلة ریحاً باردهً فقلعت الاوتاد و قطعت اطناب الفساطیط واطفات النّیران و اکفات القدور و احالت الخیل بعضها فی بعض وارسل الله علیهم الرّعب و کثر تکبیر الملائکة فی حوانب

١ــ نسخهٔ الف دستان اندند ٢ــ نسخهٔ الف سماندند ٣ــ نسخهٔ الف نکنندند

عسکر هم حتی کان سیّد کلّ حیّ یقول « یا بنی فلان هلمّ الیّ » ، فاذا اجتمعوا عنده قال « النجاء النجاء اتیتم لما بعث علیهم من الرعب » ، فانهزموا من غیر قتال

« وکان الله بما تعملون بصیراً » ، نزول این آیت در بیان قصهٔ احزاب است و وقعهٔ خندق ، و شرح این قصه بر سبیل اختصار و شرط ایجاز آنست که

چون رسول خدا علیه الصلوة و السلام و مؤمنان ، **کعب اشرف** را بکشتند ، و جهود بنی **النضیر** را از **مدینه** بیرون کردند ، **حیی اخطب و کنانة ابن الربیع** با گروهی جهودان بر خاستند و رفتند سوی **مکه** و خبر بر آوردند و از **قریش** یاری خواستند بر حرب **محمد** **قریش** ایشانرا اجابت کردند و در قبایل عرب آواز دادند تا جمعی عظیم فراهم آمدند ، قریب پانزده هزار از **بنی غطفان** و **بنی فزاره** و **بنی کنانة** و اهل **تهامه** و غیر آن **قریش** بیرون آمدند و قائد ایشان **ابوسفیان** بن حرب ، اسمه صخر ثمّ اسلم یوم فتح **مکة** و حسن اسلامه **فزاره** و **غطفان** بیرون آمدند و مهتر ایشان **عیینة بن حصن** ، و هو من المؤلّفة قلوبهم خبر رسید **بمدینه** که قبایل عرب مجتمع شدند و با جهودان **قریظه** و **نضیر** عهد کردند که دست یکی کنند[1] و بر حرب **محمد** و اصحاب او ، هم پشت[2] باشند رسول خدا با یاران گفت اکنون تدبیر چیست ، **سلمان** گفت من در دیار و نواحی **پارس** دیده‌ام که چون از دشمن بیم باشند ، گرد بر گرد شهر خویش خندقی سازند دفع دشمن را رسول علیه‌الصلوة والسلام آن موافق داشت و فرمود تا خندقی گرد بر گرد مدینه فرو بردند چهل گز عرض آن و ده گز قعر آن ، و باز بریدند هر ده مرد را از یاران چهل گز و مهاجر و انصار در **سلمان** خلاف کردند که **سلمان** مردی با قوّت بود مهاجران گفتند **سلمان منّا** و انصار گفتند **سلمان منّا** رسول خدا گفت نه آن و نه این «**سلمان منّا** اهل البیت» **عمرو بن عوف** گفت من بودم و **سلمان** و **نعمان بن مقرن المزنی** و شش مرد انصاری ، و چهل گز ما را نامزد کرده و خط کشیده لختی فرو بردیم ، سنگی سخت پیش آمد که تبرها از آن شکسته گشت **سلمان** رفت و رسول

۱ ـ نسخهٔ ج دارند ۲ ـ نسخهٔ الف هام پست

خدا را از آن سنگ خبر داد رسول بیامد و تبر از دست سلمان بستد و ضربتی زد بر آن سنگ و لختی از آن بشکافت و نوری عظیم از آن ضربت بتافت، چنانکه همهٔ نواحی مدینه روشن گشت، گوئی چراغی روشن بفروختند درشبی تاریك رسول خدا تکبیری کرد و یاران همچنان تکبیر کردند یك ضربت دیگر زد و نوری دیگر همچنان بتافت و رسول و یاران تکبیر کردند، و سوم ضربت زد و نور بتافت و تکبیر کردند رسول خدا گفت در آن نور که اوّل بتافت قصرهای حیره و مدائن کسری بر دیدهٔ قدس ما عرضه کردند، آنرا دیدم کانیاب الکلاب، همچون دندان سگان و در نور دوم قصرهای زمین روم دیدم و در سوم قصرهای صنعا کانها انیاب، و جبرئیل آمد و مرا خبر داد که آنچه بتو نمودند در تحت قهر امّت تو آرند و ملك امّت تو آنجا برسد مسلمانان شادی کردند و گفتند حمد آن خداوند را که ما را بر دشمن وعدهٔ نصرت و ظفر داد و منافقان گفتند ـ معتب بن قشیر و عبدالله ابی و اصحاب وی این عجب نگر که محمد ما را چه وعده می‌دهد! فتح شام و فارس ما را وعده میدهد! و ما قوت آن را زهره نداریم که ازرحل خویش فراتر شویم[1] ! این عز است کنما الله بقوله «ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا» انس مالك گفت رضی الله عنه روز خندق، ما ان را دیدم مهاجر و انصار که بدست خویش ترب می‌بردند و کار میکردند که مزدوران و کارگران نداشتند و سرمای سخت بود آنروز و خوشدلی آن بیچ و دشخواری عمی کشیدند رسول خدا علیه الصلوة و السلام که ایشانرا چنان دید، گفت «اللهم انّ العیش عیش الاخره فاغفر للانصار و المهاجرین» ایشان جواب دادند که

نحن الذین بایعوا محمدا علی الجهاد ما بقینا ابدا

و عن البراء بن عازب قال كان النبی (ص) ینقل التراب یوم الخندق و هو بطنه یقول

والله لولا الله ما اهتدینا ولا تصدقنا ولا صلینا

۱ـ نسخه الف نیم

فانزل سکینةً علینا و ثبّت الاقدام ان لاقینا

انّ الاولی قدبغوا علینا اذا ارادوا فتنةً ابینا

چون خندق تمام شد، لشکر کفار **بمدینه** رسیدند، خندق دیدند گفتند این عرب را نبودست لشکر گاه بردند و خندق در میان هر دو فریق بود، و در آن وقت یهود **قریظه** و **نضیر** با رسول خدا عهد داشتند **بوسفیان** **حیی اخطب** را فرستاد بمردمان **قریظه**، تا آن عهد که با **محمد** کرده‌اند نقض کنند، و مهتر **قریظه** آن وقت **کعب بن اسد** بود **کعب** چون شنید که حُیی آمد، درحصار بست استوار و اورا بخود راه نداد حیی گفت در باز کن تا با تو سخنی بگویم **کعب** گفت باز کرد که من سخن تو نشنوم و عهدی که با **محمد** کرده‌ام نشکنم حیی با وی همی پیچید و همی افزود تا او را بفریفت و نقض عهد کرد خبر برسول خدا آمد، رسول **سعدمعاذ** که مهتر **اوس** بود و **سعد عباده** که مهتر **خزرج** بود بفرستاد تا حال باز دانند ایشان رفتند و **کعب اسد** را و قوم وی را دیدند حرب را ساخته، باز گشتند و رسول را خبر کردند رسول غمگین شد، و کار بر مسلمانان صعب شد سرما سخت بود و بیم دشمن و گرسنگی بغایت و منافقان متمرّد شدند و بعضی از ایشان همی گریختند و بهانه همی آوردند که «انّ بیوتنا عورة»، و قوی ظنهای بد همی بردند چنانکه الله فرمود «و تظنّون بالله الظنونا» یکماه آنجا بماندند و میان ایشان حرب نرفت، پس رسول کس فرستاد به **بنی غطفان** برئیس ایشان **عیینة بن حصن** و **حارث بن عوف**، و گفت ثلثی ازخرمای مدینه بشما دهم، باز گردید وقوم خود را ببرید ایشان بدان رضا دادند وعهد کردند لکن هنوزعهدنامه نوشته‌بودند، رسول **سعد معاذ** را و **سعد عباده** را خواند و با ایشان مشورت کرد **سعد معاذ** گفت اگر باین وحی آمده سمعاً و طاعة، و اگر وحی نیامده، آن وقت که ما مشرك بودیم یك خرما برشوت بایشان ندادیم اکنون که ربّ العالمین ما را باسلام گرامی کرد و بصحبت تو عزیز کرد و از عذاب

دورخ بحات داد، ایشانرا رشوت کی دهم؟! بعزّت آن خدای که ترا براستی بحلق فرستاد که یك خرما بایشان ندهم مگر شمشیر. و بقضای حق رضا دادیم. رسول خدا ازآن سخن شاد شد، فرمود من بدان میگفتم که حرب روی بایشان نهاده بودند، خواستم تا لختی از ایشان کم شوند. ودر آن یك ماه که حصار مدینه بود، هیچ قتال نرفت مگر آنکه

روزی خوقی(1) سواران قریش نام ایشان عمرو بن عبدود و عکرمة بن ابی جهل و وهیب بن ابی وهب و نوفل بن عبدالله سلاح در پوشیدند و اسب در تاختند درخندق، و عمرو بن عبدود مبارز قریش بود، با دلیری و قوّت و ... تمام ... اسب وشعر گفت علی بن ابیطالب (ع) پیش روی رفت عمرو گفت یا علی من نخواهم که تو بدست من کشته شوی علی گفت من خواهم که تو بدست من کشته شوی. عمرو خشم گرفت واز اسب فرو آمد وبا علی بهم بر او بحسند، گردی از میان ایشان بر آمد، بامداد تا شبانگاه پیش. چون گرد باز نشست، علی و برا کشته بود، رسول خدا فرمود «لا فتی الا علی، لا سیف الا ذوالفقار». وهیب زره بیفکند و بگریخت علی شمشیری بزد بر ... و اسب ... زین و اسب بدو نیم کرد. پس دیگری از ایشان در آمد و کشته شد و نوفل ... بسنگ هلاك کردند و سه تن از کافران کشته شدند، و از صحابهٔ رسول هیچکس کشته نشد. عبدالرحمن بن ابی بکر هنوز اسلام نیاورده بود، بیرون آمد و مبارز خواست ابوبکر صدیق رضی الله عنه مرا پیش آمد عبدالرحمن چون پدر را دید، برگشت پس با ابوبکر گفتند اگر بسر حرب کردی با وی، چه خواستی کرد؟ ابوبکر گفت بآن خدائی که یگانه ویکتاست که باز نگشتمی تا ورا کشتمی یا مرا کشتی سعدمعاد را تیری بر دست آمد، دعا کرد: الهی اگر جنگ ... درنگ نگه دار تا بحست قریظه را بمراد خود ببینم، انگاه ... گشاده شد ... حصنه‌ای بود که کودکان و زنان مسلمانان در آن حصن بودند جهودی ... آن ...

۱ــ نسخه الف: خوقی

مىگشت با سلاح و قصد ايشان مىكرد، **صفيه** عمهٔ رسول از خيمه بيرون آمد عمامه بر بسته و عمودى بدست گرفته و بيك زخم آن جهود را بكشت، پس از آن راهها بسته شد و طعام عزيز شد و زنان و كودكان گريستن در گرفتند، مؤمنان ضعيف شده و منافقان از شادى گردن بر افراخته و رسول خدا عليه الصلوة و السلام اين دعا همى كرد «اللّهم منزل الكتاب، سريع الحساب، اهزم الاحزاب» پس **نعيم بن مسعود بن عامر** از بنى **غطفان** آمد نزديك رسول خدا و گفت من مسلمانم و مسلمانى پنهان دارم، مرا چه فرمائى؟ رسول گفت تو يك تن چه توانى كرد؟ مگر خداعى ـ كه «الحرب خدعة» پس اين **نعيم** نزديك **قريظه** شد و ميان وى و ميان ايشان در روزگار گذشته دوستى بود، گفت مرا چه دانيد وچون شناسيد؟ گفتند دوستى ناصح! گفت اكنون نصيحت من بشنويد! **قريش و غطفان** اينجا بيگانه‌اند، خانه و سراى ايشان از شما دور است، آمده‌اند تا اگر غنيمتى يابند در ربايند و اگر نه بگريزند و اندوه شما نخورند، پس شما تنها بمانيد و با **محمد** طاقت نداريد گفتند راست همى گوئى نصيحت همى كنى، اكنون ما را چه بايد كرد؟ گفت چون ايشان شما را بحرب خوانند، گوئيد ما ده تن خواهيم كه برهن نزديك ما فرستيد تا شما پشت بر ما نكنيد، تا آنگه كه از **محمد** ايمن شويم گفتند اين صواب است و نكو، ماهمين كنيم پس **نعيم** نزديك **قريش** شد و گفت شما دانيد دوستدارى من شما را و دشمنى من **محمد** را، ومن شما را نصيحتى كنم اگر پذيريد گفتند پذيريم و نصيحت تو شنويم **نعيم** گفت پس بدانيد كه جهود پشيمان شده‌اند از نقض عهد كه با **محمد** كردند و اكنون كس فرستاد كه تا **محمد** با ايشان صلح كند و **محمد** اجازت بكرد ايشان گفتند ما ده تن را از بزرگان **قريش** بخواهيم و نزديك تو فرستيم تا ايشانرا بكشى و با ما صلح كنى، **محمد** گفت اين صواب است، اكنون ايشان از شما ده تن خواهند خواست، مگر كه هشيار باشيد و دانيد كه چه مى بايد كرد از آنجا برخاست **نعيم** و نزديك

عطفان شد و همین قصه با ایشان بگفت، شب شنبه پیش آمد قریش و عطفان، عکرمه را فرستادند با گروهی مردمان و بنی قریظه را گفتند که مقام ما اینجا دراز شد و از طعام مردمان و علف ستوران در ماندیم، فردا روز شنبه می‌باید که حرب را ساخته باشید تا کار دو یکی ظاهر شود و مردمان از بن تنگی و دشخواری برهند. ایشان جواب دادند که فردا روز شنبه است و ما را روز شنبه روز طاعت است و حرب نکنیم و تا ده تن از معتبران بما نفرستید، ما جنگ نکنیم و از نقض عهد شما ایمن نباشیم. ایشان گفتند صدق نعیم و نصح ــ راست گفت نعیم و نصیحت نیکو کرد. هیچ کس بایشان نفرستادند و همه پراکنده دل شدند و تفرّق در میان ایشان افتاد. پس رسول خدا حذیفه را گفت رو بمیان ایشان و باز دان که حال چیست و چه می‌سگالند. حذیفه گفت چون بمیان ایشان رسیدم، باد عاصف دیدم بر ایشان مسلّط شده و سپاه حق در ایشان افتاده، باد خیمها بر میکند و برسر یکدیگر همی افکند و ستوران همی بمیدند، بوسفیان در میان لشکر آواز همی داد که ای مردمان، لشکر از گرسنگی و سرما و سختی بیچاره شدند و ستوران ضعیف شدند از بی‌علفی، و قریظه عهدی که با ما داشتند از بیم محمد آن عهد بشکستند و این باد عاصف چنین بر ما چیره شده که با وی طاقت نماند. شما همه باز گردید که من باز گشتم. این بگفت و بر شتر نشست و شتر را زانو بسته بود، از رعب که در دل وی بود چندان هوش نداشت که زانوی اشتر بگشادی. پس از اشتر فرو آمد و زانوی وی بگشاد. حذیفه گفت اگر نه آن بودی که رسول خدا مرا گفته بود، مگر که ایشانرا بیازاری، ورنه من او را آن ساعت بکشتمی. لشکر همچنان در تاختن افتاده و جامه‌های اشتران و زین اسبان و خیمه وکالا همی انداختند و باد ایشانرا از پشت ستور همی ربود و می‌افکند و فریشتگان تکبیر همی گفتند و ایشانرا همی راندند. اینست که رب العالمین فرمود «فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها و کان الله بما تعملون بصیرا»

« ادحآؤ کم من فوقکم » ای ـ من فوق الوادی من قبل المشرق وهم **اسد و غطفان** و معهم **طلیحة بن خویلد الاسدی** فی **بنی اسد** و **حیی بن اخطب** فی **یهود قریظه**

« ومن اسفل منکم » یعنی ـ من بطن الوادی من قبل المغرب و هم **قریش و کنانه** علیهم **ابوسفیان بن حرب** فی **قریش** ومن تبعه و **ابوالاعور عمرو بن سفیان السلمی** من قبل الخندق

« واذ زاغت الابصار » ای ـ مالت و شخصت من الرّعب ، وقیل زاغت عن کلّ شیء فلم ینظروا الاالی عدوّها و قیل زاغت ابصار المنافقین و رجال ضعفة قلوبهم

« و بلغت القلوب الحناجر » ای ـ کادت تبلغ فانّ القلب اذا بلغ الحنجرمات الانسان الحنجر ـ جوف الحلقوم ، و هذا علی التّمثیل عبّر به عن شدّة الخوف

« فتظنّون باللّه الظّنونا » ـ الالف زائدة المراد بها النّصب، لذلک حذفها من حذفها من القرّاء وحذف الالف قرآءة اهل **البصرة** وحمزة والباقون علی اثبات الالف فی الظّنون والرّسول والسبیل ، والقرآن عربی والعرب تحبّ ازدواج الکلام وتساوی القوافی وآیات السوره وآخرها علی الالف «وتظنّون باللّه الظّنونا » ای ـ ظنونا مختلفه فالمخلص یظنّ انّ اللّه ینجز وعده فی اعلاء رسوله علی عدوّه و الضّعیف یظنّ غیر ذلک لما یری من کثرة العدوّ و المنافق یقول « ما وعدنا اللّه و رسوله الا غرورا »

« هنالک ابتلی المؤمنون » ـ العرب تکنی بالمکان عن الزّمان و بالزّمان عن المکان، و التّاویل ذالک حین ابتلی المؤمنون بالحصر و القتال لتبیّن المخلص من المنافق

«وزلزلوا زلزالا شدیدا» ای ـ حرّکوا تحریکاً شدیدا بلغا بالفتنة والتّمحیص فتثبّتوا علی ایمانهم ، و الزّلزلة ـ شدّة الحرکة این حالت است که عجم گویند فلان کس را از جای ببردند از خشم یا از بیم یا از خجل روی **ابوسعید الخدری** قال قلنا یوم الخندق یا رسول اللّه هل من شیء نقوله فقد بلغت القلوب الحناجر ؟ قال « نعم ، قولوا اللّٰهم استر عوراتنا و آمن روعاتنا» قال فقلناها فضرب وجوه اعدآءِ اللّه بالرّیح فانهزموا

«و اذیقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض» شك و نفاق و هم معتب بن قشیر و عبدالله بن ابی و اصحابه «ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا» ای ـ یعدنا محمد فتح قصور بالشام و فارس و احدنا لایستطیع ان یجاوز رحله هذا و الله الغرور ای ـ الباطل، وقیل قال رجل من المنافقین لرجل من المؤمنین مامع محمد الا کله رأس ولو کانوا لحما لالتهمهم ابو سفیان.

«و اذقالت طائفة منهم» ای ـ من المنافقین وهم اوس قیظی و اصحابه «یااهل یثرب» ـ یثرب، اسم ارض المدینة فی جانب منها و فی بعض الاخبار ان النبی (ص) نهی ان تسمّی المدینة یثرب و قال هی طابة کانه کره هذه اللفظ «لامقام لکم» قرآءة العامة بفتح المیم، ای ـ لامکان لکم تنزلون و تقیمون فیه و قرأ حفص بضم المیم و هوالمصدر، ای ـ لااقامة لکم

«فارجعوا» الی منازلکم عن اتباع محمد (ص) وقیل فارجعوا عن الصفّ الی منازلکم

«و یستأذن فریق منهم النبی یقولون انّ بیوتنا عورة» ای ـ خالیة ضائعة وهی مما یلی العدوّ و نخشی علیها السراق، و قیل «انّ بیوتنا عورة» ای ـ معورة للسراق غیر حصینة یقال اعورت بیوت القوم اذ ذهبوا عنها، و اعور الفارس اذا بدا منه موضع خلل للضرب و الطعن و تقول عور المکان یعور عورا و عورة و بیوت عورة و عورة ای ذات عورة والعورة کلّ ما خیف علیه او کره انکشافه وقرئ فی الشواذ «انّ بیوتنا عورة» بکسر الواو ای ـ قصیرة الجدرات یسهل دخول السراق علیها فکذبهم الله عزّوجلّ فقال «وماهی بعورة» ای ـ هی حصینة وماهی بعورة، وقیل زعموا انّ بها عدوّا من جملة العسکر فبعث رسول الله (ص) فلم یجدبها عدوّا

«ان یریدون الا فرارا» ای ـ مایریدون بهذا القول الا فرارا من القتال ثم اخبر الله سبحانه عن العیب الّذی هوسوء نیّات الّذین قالوا «انّ بیوتنا عورة» فقال ولودخل العدوّ

علىهم سوتهم من حواب **المدينة** يعنى من ایّ حاب دحلت «ثمّ سئلوا الفتنة» ی ـ الارتداد و الكفر و الكون مع المشركين على المؤمنين فى الحرب « آتوها » يعنى لاعطوها و احابوهم الى دلك

« و ماتلبّثوا بها الايسيراً » اى ـ مالبّثوا بالاحابة الاقليلا اى ـ اسرعوا الاحابة الى الشرك طيبة به انفسهم ، وقرااهل **الحجاز** « لآتوها» مقصورة يعنى لجاؤها و فعلوها و رجعوا عن الاسلام وقيل « مالبّثوابها » اى ـ **بالمدينة** بعددلك «الايسيرا» حتّى ياتيهم الله بالعداب

« و لقد كانوا عاهدوا الله من قبل لايولّون الادبار» يعنى **بنى حارثه** همّوا يوم **احد** ان يفشلوا مع **بنى سلمة** فلمّا نرل فيهم مانزل ، عاهدوا الله عزّوجلّ ان لايعودوا لمثلها ابدا فدكر هم الله دلك العهد ، و قيل « من قبل » يعنى من قبل محيء الاحزاب عاهدوا رسول الله (ص) وحلفوا الاينهزمون ، فولّون اعدآءهم ادبارهم يقال لكلّ منهزم ولّى دبره

« وكان عهدالله مسؤلا » اى ـ مطالباً به كما نقول سألت فلاناً حقى اى طالبته به ومنه قوله « واذا الموؤدة سئلت » اى طولبت بها ، وقيل انّ العهد المسؤل ان يحاسب و يجازى عليه

« قل لن ينفعكم الفرار ان فررتم من الموت او القتل » الّذى كتب عليكم لانّ من حضر احله مات او قتل « و ادا لاتمتّعون الا قليلا » اى ـ لاتمتّعون بعد الفرار الامدّة آجالكم و هى قليل

« قل من دا الّذى يعصمكم من الله » يمنعكم من عذاب الله « ان اراد بكم سوءاً » فى الدّنيا او من عذاب الله فى الاخرة ، و قيل معناه من يقدر على دفع قضآءالله فيكم «ان ارادبكم سوءا» قتلا او هزيمة اوجراحة « اواراد بكم رحمة » ههنا اضمار يعنى ـ ومن دا الّذى يخذلكم اويحرمكم ان اراد بكم رحمة و ظفرا و نصرا وغنيمة يعنى ـ فاذا علمتم انّه لادافع و لارادّ لقضآء الله و لامردّ لامره فاعلموا انّه لايضرّكم الثّبات ولاينفعكم الفرار

« و لایجدون لهم من دون الله و لیّاً » ای ـ قریباً ینفعهم « و لانصیراً » ای ـ ناصرا یمنعهم

« قدیعلم الله المعوّقین منکم » ای ـ المثبطین النّاس عن رسول الله (ص)

« و القائلین لاخوانهم هلمّ الینا » ارجعوا الینا و دعوا محمداً و اصحابه فلا تشهدوا معه الحرب فانا نخاف علیکم الهلاک جاء فی انّ المعوّقین کانوا رؤساء المنافقین قالوا لاتباعهم یوم الاحزاب دعوا هذا الرّجل فانه هالک و اقبلوا نحونا

« ولایأتون البأس » ای ـ الحرب، « الاقلیلا » [illegible] کان ذلک القلیل لله لکان کثیرا

« اشحّة علیکم » جمع شحیح وهوالبخیل، ای ـ بخلاء [illegible] ان [illegible] یا معشر المؤمنین من الله [illegible] و لانصر، و قیل بخلاء [illegible] النصرة، و قیل بخلاء عندالغنیمة [illegible] الله تعالی بالبخل و الجبن [illegible] اللقاء اشحاء عند العطاء، و انتصب الشّحة علی الحال من قوله « [illegible] الا قلیلا » ای ـ جبناء عند البأس اشحاء [illegible] الانفاق علی [illegible] المسلمین، و قیل [illegible] علی الذّم

« فاذاجاء الخوف » ای ـ خوف القتال « [illegible] یَنظرون الیک تدور اعینهم » فی احداقهم یمینا و شمالا من الخوف و الجبن « کالّذی یغشی علیه من الموت » ای ـ کدوران عین الّذی یغشی علیه من الموت، وذلک انّ المغشی علیه من الموت [illegible] فشخص بصره، ای ـ یرمق ببصره مکانا واحدا فلایطرف

« فاذا ذهب الخوف » ای انکشف الحرب وامنوا، « سلقوکم بالسنة حداد » جمع حدید، ای ـ جادلوکم وخاطبوکم مخاطبة [illegible] یعنون بها [illegible] طلب الغنیمة [illegible] اعطونا اعطونا الحاجا منهم، وفی الحدیث « لیس منّا من سلق » ای ـ صاح فی المصیبة، وتقول العرب خطیب مسلاق وسلاق ای بلیغ مصقع، وقیل سلقوکم ای ـ [illegible]

بالمعايب كذباً و زورا ، من قول العرب سلقت المرأة اى ـ صحت

« اشحةً على الخير » اى ـ عند الغنيمة يتشاحّون المؤمنين ، و كرّر ـ اشحّة ـ لانّ الشحّ الاوّل يريد به البخل بالمعونة فى الحرب و لهذا قال « ولا يأتون البأس الاقليلاً » و بالثّانى يريد به البخل بالمال و الغنيمة

« اولئك لم يؤمنوا » اى ـ من كان هذا صفته فليس بمؤمن

« فاحبط الله اعمالهم » قال **مقاتل** ابطل الله جهادهم و قتالهم مع النّبى (ص)

« و كان ذلك على الله يسيراً » اى ـ كان احباط اعمالهم على الله هيّنا لانه الفعّال لما يريد

« يحسبون الاحزاب لم يذهبوا » اى ـ يظنّ المنافقون انّ الاحزاب الّذين تحزبوا على رسول الله (ص) من **قريش** و **غطفان** و**قريظة** لم ينهزموا ولم ينصرفوا عن قتالهم جبناً وفرقا وقد انصرفوا ، وقيل يظنّ المنافقون انّ الاحزاب لم يذهبوا لاعتقادهم انّ النّبى (ص) لم يصدقهم فيما اخبرهم به من نصرة المؤمنين ، و انّ الاحزاب لم يذهبوا عنهم الى مواضعهم و انّما تأخروا عنهم لضرب من المكيدة

ثمّ قال « وان يأت الاحزاب » اى ـ ان يعودوا ، « يودّ » هؤلاءِ المنافقون من شدة خوفهم و جبنهم انهم يتركون المنازل ويبخون بانفسهم فيكونون بادين اى ـ فى البادية مع الاعراب ، يقال بدا يبدوا ، فهو باد اذا خرج الى البادية و لم يختاروا البادية لامنها و لكن لتتّسع لهم مسالك الفرار ، و قيل هم فى بعد البنا عن نصرتكم بحيث لوعاودكم الكفّار لكانت منيّتهم ان يكونوا عنكم بعداً فى بعض البوادى

« يسألون عن انبائكم » اى ـ اخباركم ، و قرأ **يعقوب** يسآءلون مشدّدة ممدودة اى ـ يتسآءلون

« ولوكانوا فيكم » يعنى لوكان هؤلآءِ المنافقون فيكم

« ما قاتلوا الاقليلا » يقيمون به عذرهم فيقولون قد قاتلنا ، و قال **مقاتل** « ماقاتلوا

«قليلا» يعنى ـ الارياء و سمعة من غير حسبة و ما لم يكن لله فهو قليل

«لقد كان لكم فى رسول الله اسوة حسنة»، قرأ عاصم ـ اسوة ـ حيث كان بضمّ الهمزة و الباقون بكسرها ، وهما لغتان، اى قدوة صالحة يقال لى فى فلان اسوة اى لى به اقتداء ، و قيل الاسوة ـ المشار له فى الامر ، و معنى الآية من حقّه ان يجعل له من الله ما يصيبه من الشدآئد من جهته فمن حكمه ان يتعزّى بالنّبى (ص) و ان يتأسّى به في الصبر على ما يصيبه مثل ما اصابه فيثبت معه حيث ثبت ولا يولي عنه ولا يطلب العلل كما فعله المنافقون

قوله «لمن كان يرجوا الله» قال ابن عباس يرجوا ثواب الله ، وقال مقاتل يخشى الله و اليوم الآخر ، يعنى يخشى يوم البعث الذى فيه جزاء الاعمال

«و ذكر الله كثيرا» لانّ المنافقين لا يذكرون الله الّا قليلا قال ابن جرير هذا عتاب من الله للذين تخلّفوا عن النّبى (ص) بالمدينة يقول كان الواجب ان تتأسّوا و تكونوا معه حيث كان فانّ من يرجوا ثواب الله و رحمته فى الآخرة لا يرغب بنفسه عن رسول الله (ص) و لكن يكون له به اسوة فيكون حيث كان ثم وصف حال المؤمنين عند لقاء الاحزاب فقال

«ولمّا رأى المؤمنون الاحزاب» يعنى اصحاب الاحزاب قالوا

«قالوا» تسليما لامر الله و تصديقا لوعده «هذا ما وعدنا الله و رسوله» و ذلك انّ الله وعدهم الله ورسوله ان يصيبهم البلوى فى اموالهم و انفسهم فى قوله «لتبلونّ فى اموالكم و انفسكم» و فى قوله «احسب النّاس ان يتركوا ان يقولوا آمنّا وهم لا يفتنون» و فى قوله «ولنبلونّكم بشيء من الخوف و الجوع» الآية و فى قوله «ام حسبتم ان تدخلوا الجنّة ولمّا يأتكم مثل الّذين خلوا من قبلكم» الآية ، فلمّا اشتدّ بهم الامر يوم الاحزاب لم يشكّوا فى الدّين بل قالوا «هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله»، «و ما زادهم» ما نزل بهم من الشّدائد «الّا ايمانا» تصديقا لله «و تسليما» لامر الله والتسليم والاسلام معناهما واحد و هو تسليم الامر الى الله و اذعانهم و انقيادهم لما يأمرهم به ورضى منه بقضائه فيهم

النوبة الثالثة

قوله تعالى ـ « يا ايّها الذين امنوا اذكروا نعمة الله عليكم » ، ميفرمايد اى شما كه ايمان آورديد و رسالت پيغامبر قبول كرديد و سر بر خط فرمان نهاديد و بوفاى عهد روز ميثاق باز آمديد ، نعمتى كه بر شما ريختم هم از روى ظاهر و هم از روى باطن حقّ آن بشناسيد و شكر آن بگزاريد هم بزبان هم بتن و هم بدل . شكر زبان آنست كه پيوسته خدايرا ياد ميكند و زبان خود بذكر وى تر ميدارد و چون نعمتى بر وى تازه شود گويد الحمد لله ، گويند رسول (ص) مردى را گفت چگونه‌اى؟ جواب داد كه بخير . سؤال ديگر باره بپرسيد كه چگونه‌اى؟ گفت بخير . سوم بار گفت چگونه‌اى؟ گفت بخير و الحمد لله . رسول فرمود كه اين ميخواستم كه بگوئى الحمد لله . بزرگان دين و سلف صالحين يكديگر را پرسيدندى تا جواب ، حمد و شكر باشد و گوينده و پرسنده ثواب باشند .

شبلى را پرسيدند ، شكر چيست؟ گفت شكر آنست كه در نعمت منعم را بينى ، نه نعمت ، شادى و فرح كه نمائى بديدار منعم نمائى نه بديدار نعمت ، آنگه اين بيت

و ما الفقر من ارض العشيرة ساقنا و لكنّنا جئنا بلقيالك سعد

و شكر تن آن بود كه از نعمت دنيا بقدر كفايت قناعت كند و آن قدر سبب فراغت دين داند تا بعبادت و علم پردازد و طلب قرب حضرت الهيّت كند ، اين كمال شكر بود ، و نشان درستى اين حال آنست كه اگر نعمتى بدو رسد كه او را از حقّ مشغول خواهد داشت ، بدان اندهگن شود ، چنانكه آن درويش صحابه ، سعيد بن زيد عمر خطاب در روزگار خلافت از مال غنيمت هزار دينار بوى فرستاد سعيد چون بديد دلتنگ و اندهگن شد ، زن وى گفت چرا اندهگن نشستهاى؟ گفت از رسول شنيدم كه درويشان امّت پانصد سال پيش از توانگران ببهشت روند ، عمر خطاب مگر ميخواهد كه مرا

از مرقّع ایشان بیرون کند. کهنه‌ای داشت، آن را پاره کرد و صرّها در بست و بدرویشان داد. و شکر دل آنست که همهٔ خلق را خیر خواهد و بر هیچکس حسد نبرد. و شکر تن آنست که اعضای خود همه نعمت داند و بکار آخرت مشغول دارد.

درویشی از روزگار نامساعد پیش پیر طریقت بنالید، پیر گفت ای ظریف درویش! دوست داری ترا چشم نبودی و ده هزار درم در دست بودی؟ درویش گفت نه. پیر گفت خواهی که عقلت نبود و همان ده هزار درم بودی؟ گفت نه. پیر گفت ای مسکین بدو حرف ترا بیست هزار درم حاصلست، ترا چه جای شکایت است!

وقتی مصطفی (ص) با یکی از یاران بر در خانهٔ منافقی بگذشت، آواز نشاط و الحان شعر و طرب شنیدند، بر خوانی دیدند آراسته و از چند گونه طعامهای لذیذ بر آنجا نهاده. این مرد سؤال کرد و گفت: ای مهتر عالم چه حکمت درین چیست که یاران موافق تو و دوستان مخلصان حضرت تو در آتش گرسنگی می‌سوزند و این منافقان بدین طرب و ناز و نعیم رسیدند؟ گفت ای مرد آخر این روی دنیا در سینهٔ تو قدری دارد، یا بهت او در دیدهٔ تو غروری می نماید؟ حکمت درین است تا از نعیم بهشت بی نصیب شوند «یرید الله الّا یجعل لهم حظّاً فی الآخرة».

«هنالک ابتلی المؤمنون و زلزلوا زلزالاً شدیداً»، در خبر مصطفی است صلوات الله علیه که حق جلّ جلاله دوستان خود را ببلا تعهد کند، چنانک شما بیمار را بطعام و شراب تعهد کنید، و گفت در فردوس اعلی بسی درجات و منازل هست که بنده هرگز بجهد خود بدان نتواند رسید، ربّ العزّة بنده را آن بلاها که دید بر سر وی آید تا بدان رساند. و در خبر است که روزی رسول خدا بآسمان می نگرست و می‌خندید و گفت عجب میدارم حکم بار خدای و قضای الهی درحق بندهٔ مؤمن، که اگر بنعمت حکم کند، رضا دهد و خیرت وی در آن باشد، و اگر ببلا حکم کند رضا دهد و خیرت وی در آن باشد یعنی که بر بلا صبر کند، و در آن نعمت شکر کند و در هر دو خیرت باشد. و گفته‌اند که حق جلّ جلاله ذرّیت آدم را هزار قسم گرداند و ایشان را بر بساط محبت اشراف داد. همه

را آرزوی محبت خاست آنکه دنیا را بار است و بریشان عرضه کرد ایشان چون زخارف و زهرات دیدند مست و شیفتهٔ دنیا گشتند و با دنیا بماندند، مگر یك طایفه که همچنان بر بساط محبت ایستاده بودند و سر بگرسان دعوی برآورده پس این طایفه را هزار قسم گردانید و عقبی برایشان عرضه کرد، ایشان چون آن ناز و نعیم ابدی دیدند ظلّ ممدود و ماء مسکوب و حور و قصور، شیفتهٔ آن شدند و با وی بماندند مگر یك طایفه که همچنان ایستاده بودند بر بساط محبت، طالب کنوز معروف خطاب آمد از جناب جبروت و درگاه عزّت که شما چه مجوئید و در چه ماندهاید؟ ایشان گفتند « وانك لتعلم ما نرید » خداوندا! ربان بیربانان توئی، عالم الاسرار و الخفیّات توئی، خود دانی که مقصود ما چیست

ما را ، جهانیان شماری دگر است در سر ما ز باده خماری دگر است

رب العالمین ایشان را بسر کوی بلا آورد و مفاوز و مهالك بلا بایشان نمود، آن یك قسم هزار قسم کشتند، همه روی از قبلهٔ بلا بگردانیدند که این نه کار ما است و ما را طاقت کشیدن این بار بلا نیست، مگر یك طایفه که روی بگردانیدند وعاشق وار سر ببالای بلا در نهادند، نه از بلا اندیشیدند نه از عنا، گفتند ما را خود آن دولت بس که محمل اندوه تو کشیم و غم بلای تو خوردیم

من که باشم که بتن رخت وفای تو کشم دیده حمّال کنم بار جفای تو کشم
گر تو برمن بتن وجان ودلی حکم کنی هرسه را رقص کنان پیش هوای تو کشم

قدر درد او کسی داند که او را شناسد، او که ویرا نشناسد، قدر درد او چه داند؟

پیر طریقت گفت الهی! بلا دیدن در درد از بیم زوال درداست، او که از رحم دوست بنالد، در مهر دوست نامرد است ای جوانمرد! اگر طاقت و زهرهٔ این کار داری، قصد راه کن، شربت بلانوش کن و دوست را بران گواه کن، با نه عادت بساز دار و سخن کوتاه کن هر که خاکی نه بدلی جاباری بکرد وبستی آب وگل سرافرازی بکرد با بیم‌جان عزّ احمی بتوان و بستی آب و گل سرافرازی بتوان، یا جان کم گیر یا خویشتن متاوان

۳ـ النوبة الاولی

قوله تعالی « **من المؤمنین رجال** » از گرویدگان مردانی‌اند، « **صدقوا ما عاهدوا الله علیه** » که راست آمدند در پیمانی که کردند با خدای بر آن، « **فمنهم من قضی نحبه** » از ایشان هست که روز خویش بسر آورد « **و منهم من ینتظر** » و از ایشان هست که چشم میدارد « **و ما بدلوا تبدیلا** [۲۳] » و هیچ پیمان را هیچ بدل نکردند [و حال نگردانیدند]

« **لیجزی الله الصادقین بصدقهم** » تا پاداش دهد الله راستان را براستی ایشان، « **و یعذب المنافقین ان شآء** » و عذاب کند دورویان را اگر خواهد، « **او یتوب علیهم** » یا توبه دهد ایشان را « **ان الله کان غفورا رحیما** [۲۴] » که الله تعالی آمرزگار است و بخشاینده

« **و رد الله الذین کفروا** » و باز گردانید الله کافران را « **بغیظهم** » با خشم ایشان، « **لم ینالوا خیرا** » [illegible] هیچ کام [illegible] « **و کفی الله المؤمنین القتال** » و بسنده کرد الله مؤمنان را جنگ « **و کان الله قویا عزیزا** [۲۵] » الله تاونده است [illegible] از همه‌ها

« **و انزل الذین ظاهروهم** » [illegible] ایشان را [illegible] [1] [illegible] | [illegible] | « **من اهل الکتاب** » [illegible] | **قریظه** | « **من صیاصیهم** » از حصارهای ایشان « **و قذف فی قلوبهم الرعب** » [illegible] در دلهای ایشان [illegible] « **فریقا تقتلون** » [illegible] « **و تأسرون فریقا** [۲۶] » و [illegible] میگیرید

« **و اورثکم** » و شما را میراث داد ایشان « **ارضهم و دیارهم و اموالهم** » زمین ایشان و خان و مان ایشان و مالهای ایشان « **و ارضا لم تطؤها** » [illegible]

۱ ـ نسخهٔ الف: هام بست

هر گز درو بر نمید ، « **و کان الله علی کل شیء قدیراً** (۲۷) » و الله بر همه چیز تواناست همیشه

« **یا ایها النبی قل لازواجك** » پیغامبر بگوی زنان خویش را ، « **ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها** » اگر چنانست که شما را این جهان می باید و آرایش آن ، « **فتعالین** » پس بیائید ، « **امتعکن** » تا شما را چیزی دهم ، « **واسرحکن** » و شما را گسیل کنم و رها کنم ، « **سراحاً جمیلاً** (۲۸) » رها کردنی نیکو

« **و ان کنتن تردن الله و رسوله** » اگر چنانست که شما خدایرا میخواهید و رسول او ، « **والدار الآخرة** » و سرای آن جهانی [بهشت] ، « **فان الله اعد للمحسنات منکن اجرا عظیما** (۲۹) » الله ساخت نیکوکاران را از شما مزدی بزرگوار

« **یا نساء النبی** » ای زنان پیغامبر ، « **من یأت منکن بفاحشة مبینة** » هر که از شما کاری زشت کند و ناپسندی ، پیدا کنندهٔ عقوبت ، « **یضاعف لها العذاب ضعفین** » دو باره او را عذاب کنند در آن جهان ، « **و کان ذلك علی الله یسیراً** (۳۰) » و آن بر خدای آسانست

« **و من یقنت منکن لله ورسوله** » و هر که بر ایستاد کند از شما بفرمان برداری خدای را و رسول او را « **و تعمل صالحاً** » و کردار نیك کند ، « **نؤتها اجرها مرتین** » او را دهیم مزد او دو بار ، « **واعتدنا لها رزقاً کریما** (۳۱) » و ساختیم او را در بهشت مزدی نیکو کریم آزادهٔ آسان

الجزء الثانی والعشرون

« یا نسآء النبی » ای زنان پیغامبر ، « لستنّ کاحد من النسآء » شما چون هیچکس از زنان دیگر نیستید ، « ان اتقیتن » اگر چنان است که از خدای می ترسید ، « فلاتخضعن بالقول » پس سخن نرم مگوئید [با مردان بیگانه] ، « فیطمع الذی فی قلبه مرض » که آنگه طمع کند درشما مردی که در دل او بیماری [دوستی زنان] است ، « و قلن قولاً معروفا (۳۲) » و سخن آرام گوئید و پسندیده

« وقرن فی بیوتکن » و در خانهای خویش آرام گیرید « ولاتبرجن » و در اظهار زینت و محاسن خویش مکوشید ، « تبرج الجاهلیة الاولی » چنانک اهل جاهلیت پیشین کردند در روزگار ناداناں پیشین ، « واقمن الصلوه » و نماز بپای دارید ، « وآتین الزکوة » و از مال بدهید ، « واطعن الله ورسوله » و فرمان برید خدایرا و رسول اورا ، « انما یرید الله » میخواهد الله ، « لیذهب عنکم الرجس » تا از شما ببرد همهٔ تاشها [1] وناخوشیها ، « اهل البیت » ای خاندان رسول ، « و یطهرکم تطهیراً (۳۳) » و پاک کند شما را پاک کردنی

« و اذکرن مایتلی فی بیوتکن » و یاد کنید آنچه میخوانند در خانهای شما ، « من آیات الله » از سخنان خدای « والحکمه » و از سنت رسول او ، « ان الله کان لطیفاً خبیراً (۳٤) » که الله باریک دان است دور بین در معرفت کارها آگاه ، از همه چیز [از همیشه] ،

« ان المسلمین و المسلمات » گردن‌نهادگان مردان و زنان ، « و الصادقین والصادقات » و راستگویان مردان و زنان « و الصابرین والصابرات » و شکیبایان

---

۱ ـ تاش ... کلفی باشد که برروی و اندام مردم پدید آید و آن را عوام «ما ...» خوانند (برهان قاطع)

[برطاعت و ناکامیها] مردان و زنان ، « **والخاشعین والخاشعات** » و فروتنان ، مردان و زنان ، « **والمتصدقین والمتصدقات** » و صدقه دهان مردان وزنان ، «**و الصآئمین و الصآئمات** » ، وروزه داران مردان وزنان ، « **و الحافظین فروجهم و الحافظات** » و فرجها را گوشوانان مردان و زنان ، « **و الذاکرین الله کثیرآوالذاکرات**» و' یاد کنندگان الله مردان و زنان ، « **اعد الله لهم مغفرةً واجراً عظیماً** (۳۵) » بساخت الله ایشانرا آمرزش و مزد بزرگوار

« **وما کان لمؤمن و لامؤمنة** » نیست ونبود ؛ نباید هیچ گرویده را نه مرد و نه زن ، « **اذا قضی الله و رسوله امرآ** » که الله فرمانی دهد ورسول اوکاری گزارد ایشانرا ، « **ان یکون لهم الخیرة من امرهم** » که ایشانرا گزین بود خودرا و اختیار از کار و بار ایشان [جز آنکه الله فرماید ورسول او ایشانرا] ، « **ومن یعص الله و رسوله** » و هر که سر کشد ازفرمان خدای ورسول او ، « **فقدضل ضلالا مبیناً** (۳۶) » او گمراه گشت گم گشتنی آشکارا

« **و اذ تقول للذی انعم الله علیه** » یاد کن آنکه میگفتی آن مرد را که نیکوئی کرد الله با او [براهنمائی واسلام] ،« **و انعمت علیه** » و نیکوئی کردی تو بااو [بآزاد کردن او] ، « **امسك علیك زوجك** » که اهل خویش نگاه دار « **و اتق الله** » و از خدای بترس [و او را طلاق مده] ، « **و تخفی فی نفسك ما الله مبدیه** » و نهان میداشتی چیزی در دل که الله آنرا پیدا خواست کرد ، « **و تخشی الناس** » و از مردمان میترسیدی ، « **والله احق ان تخشیه** » و الله سزاتر بود که ازو ترسی ، « **فلما قضی زید منها و طرآ** » اکنون که زید کام خویش ازان زن برآورد [واورا طلاق داد] ، « **زو جناکها** » اورا بزنی بتودادیم ،« **لکی لایکون علی المؤمنین حرجٌ** » از بهر آن تا برمؤمنان هیچ تنگی نبود ، « **فی ازواج ادعیائهم** » در بزنی کردن زنان پسر خواندگان ایشان ، « **اذا قضوا منهن و طراً** » که بزنی کنند ایشانرا وکام حلال

حویش اریشان برآرند ، « و کان امر الله مفعولا (۳۷) » و کار خدای کردنی است و فرمان او کار کردنی |همیشه و برپی آن رفتنی|

« ما کان علی النبی من حرج »، ست بر پیغامبر هیچ تنگی، « فیما فرض الله له » در آن که الله برید او را و کرد و شریعت ساخت |از زناشوئی یا بیش از چهار زن|، « سنة الله فی الذین خلوا من قبل » سنت الله است در پیغامبران که بگذشتند از پیش ، « و کان امر الله قدراً مقدورا (۳۸) » و همه کارهای الله باندازه است و تقدیر بار انداخته چنانك باید

« الذین یبلغون رسالات الله » ایشان که می رسانند پیغامهای الله ، « و یخشونه » وازومی‌ترسند ، « و لا یخشون احداً الا الله » و ... ترسند از هیچ کس جز از الله ، « و کفی بالله حسیبا (۳۹) » و بسنده است الله شمار سازی و ... این همه

النوبة الثانیة

قوله تعالی ـ «من المؤمنین رجالٌ صدقوا ما عاهدوا الله علیه » ... صدقوا ، کما یقال صدقتك الحدیث ومعاهدة الله معاهدة رسوله علیه الصلوة والسلام و المعنی ـ من المؤمنین رجالٌ و فوا بما عاهدوا الله علیه . و هذا العهد ما بایعوا الرسول علیه من الجهاد معه ، «صدقوا» ای ـ ثبتوا و صبروا علی ما بایعوا علیه من الثبات فی الحرب

در خبر صحیح است از انس مالك رضی الله عنه ، که این آیت در شأن عم من فرو آمد ، انس بن النضر که درغزاة بدر حاضر نبود و بحسرت همی خورد که اول مشهدی از مشاهد رسول (ص) وقعهٔ بدر بود و رسول در آن حاضر بود و من نبودم اگر قتالی دیگر پیش آید و الله مرا در آن حاضر کند ، الله داند و ... که من چه کنم دیگر سال غزاة احد پیش آمد ، سلاح در پوشید و ... که حاضر شد سعد معاذ را دید ، گفت یا سعد و الذی نفسی بیده انّی لاجد ریح الجنة دون احد بآن خدائی که

حان من بيد اوست که نوی نهشت از حاب احد نمشام من میرسد **سعد** گفت فما استطعت لرسول الله ما صنع ـ آنچه وی کرد از بهر رسول من نکردم و طاقت نداشتم، در جنگ پیوست وهمی کوشید تا آنگه که کشته شد، بعد از آن اورا در میان کشتگان یافتند و هشتاد و اند جراحت در وی بود از ضربت شمشیر و زخم نیزه و جرح تیر، و در شأن وی این آمد که «صدقوا ما عاهدوا الله علیه»

«فمنهم من قضی نحبه» **جابر بن عبدالله** گفت رسول خدا (ص) **طلحة عبیدالله** را دید که نوی بر گذشت، گفت من احبّ ان ینظر الی رجل یمشی علی وجه الارض و قدقضی نحبه فلینظر الی هذا» «فمنهم من قضی نحبه» ای ـ و فی معهده و قضاه بتمامه **کحمزة و انس بن النضر و مصعب بن عمیر** و غیرهم

«و منهم من ینتظر» قضاه و الفراغ منه کما قضی من مضی **علی الوفآء** بعهده **کطلحة بن عبیدالله** ثبت مع رسول الله (ص) حتی اصیبت یده، فقال الله (ص) «اوجب **طلحة** الجنه» قال بعض الصحابه رأیت ید **طلحة** شلّآء وقی بها النبی (ص) **یوم احد** تقول العرب قضی نحبه، ای ـ مات، و قضآء النّحب الموت و اصل النّحب النّذر، کانّ الموت نذرٌ علی کلّ انسانٍ و قیل النّحب الخطر یعنی ـ فرغ من خطر الحیوة لانّ الحیّ علی خطر ما عاش، و النّحب السیر السریع، یقال نحب فی سیره یومه اجمع، اذا لم یزل یومه و لیلته و النّحب النّفس، ای ـ فرغ من انفاسه، و النّحب الجهد و النصب، ای ـ فرغ من نصب العیش و جهده و هذا کلّه یعود الی معنی الموت و انقضآء الحیوة قال الشاعر

قضت نحبی فسرّ قومٌ حمقی بهم غفلة و نومٌ
کانّ یومی علیّ حتمٌ و لیس للشامتین یومٌ

«و ما بدّلوا تبدیلاً» ای ـ ما بدّلوا ما عاهدوا الله علیه شیئا من التبدیل لاقلیلاً منه و لا کثیرا

« لیجزی الله الصّادقین بصدقهم » ـ و صدقهم هو الوفآء بالعهد

« و یعذّب المنافقین ان شآء » ـ هذا الاستثنآء فیه قولان احدهما ، انّ من تاب من نفاقه فاستحقّ ان یتوب علیه و الثّانی ، یعذّب المنافقین بان لایوفّقهم للتّوبة من نفاقهم ان شاء فالاستثنآء من التّوفیق لامن العذاب

« اویتوب علیهم »ان تابوا ، « انّ الله کان غفوراً » لمن تاب ، « رحیما » بعباده

« وردّ الله الّذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا » ای ـ صرف الله عدوّه الکافرین من الاحزاب بغیظهم و حسرتهم من غیر ان نالوا سرورا و لاظفراً ممّا کانوا یأملونه و یرجونه و سمّاه « خیرا» لانّ ذلک کان عندهم خیراً فخوطبوا علی استعمالهم و زعمهم ، و قیل « لم ینالوا خیراً » ، ای ـ مالاً و غنیمة من جهة المسلمین

« و کفی الله المؤمنین القتال » بالرّیح الّتی ارسلها علیهم و بالجنود من الملائکة فکبّرت الملئکة فی عسکرهم، فلمّا سمعوا التّکبیر قالوا قد بدا محمّد بالسحر فانهزموا لایلوون علی شیء. و روی عن عایشة قالت خرجت یوم الاحزاب اسمع وجیء الارض ورائی فاذا انا برجل یقول لبّث قلیلا یلحق الهیجا حمل فاذا اسید بن حضیر فاذا انا بسعد معه معرا فقلت ما الخبر؟ فقال ردّ الله الّذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا انّ رسول الله لم یمت فانزل الله تعالی علی لسانها الآیة

« و کان الله قویّا عزیزا » لایعجزه ما یرید یفعل ما یشآء ، غالب لکلّ شیء

« و انزل الّذین ظاهروهم من اهل الکتاب » ثمّ اخبر الله عزّوجلّ بالکفایة الاخری، و هی کفایته رسوله امرا لیهود من بنی قریظة الّذین نقضوا عهد رسول الله و عاونوا علیه الاحزاب فحاصرهم ایّاما

« و قذف الله الرّعب فی قلوبهم » حتّی نزلوا من غیر قتال علی حکم سعد فقتلوا عن آخرهم ستمائة و قیل سبعمائة

چون رسول خدا (ص) از حرب احزاب فارغ شد دشمنان خدا و رسول ، قریش ،

عطفان روی بهزیمت نهادند ، رسول از معسکر باز گشت عیمت یافته ، و دشمن مقهور شده ، و صحابه منصور شده ، رسول بخانهٔ **زینب بنت جحش** آمد تا از غبار و گرد سر بشوید[1] ، زینب را گفت بنگر تا در مسجد هیچ کس هست ؛ و وقت نماز پیشین بود زینب گفت **دحیة الکلبی** رسول دانست که جبرئیل است هنوز یك نیمهٔ سر شسته بود که برخاست وبیرون آمد ، جبرئیل را دید بر صورت **دحیه** دستاری از استبرق بر سر بسته بر شتری سپید نشسته بر پالانی از عود وجامهٔ پالان از دیبا گفت یا رسول الله سلاح بنهادی ؛ گفت آری بنهادم گفت عفا الله عنك ما وضعت الملئکة السلاح منذاربعین لیلةً ـ فریشتگان چهل شبانروز است تا ازبهر نصرت تو سلاح پوشیدند وهنوز نه نهادند و اکنون در قفای دشمن‌اند ، زلزله در دل ایشان افکنده و ایشانرا همی رانند ومن ازیشان باز گشته‌ام،وبرروی **جبرئیل** وبرراحلهٔ وی گرد راه نشسته بود رسول (ص) بدست مبارك خویش آن گردهمی سترد آنگه **جبرئیل** گفت یا **محمد** ! حضرت ملك جلّ جلاله میفرماید که بحرب بنی **قریظه** شو رسول منادی را فرمود تا ندا کرد الا من کان سامعاً مطیعا فلا یصلّین العصر الّا فی **بنی قریظه** ـ هر که خدایرا و رسول را فرمان بردار است تا نماز دیگر نگزارد مگر در بنی **قریظه** ،وجبرئیل گفت من بفرمان الله از پیش می‌روم به بنی‌قریظه بازلزله‌ورعب‌دردل‌ایشان‌افکنم رسول‌خدا(ص)علم‌اسلام‌به **علی** دادواورا از پیش فرستاد، **علی** چون بدحصار ایشان رسید،ازیشان سخنهای ناسزا شنیددرحقّ رسول،باز گشت و **مصطفی** را براه دید ، **علی** گفت یارسول الله چه باشداگر بنفس خویش فراتر دیك آن پلیدان نشوی ، گفت یا **علی** ! مگر سخن ناسزا شنیدی ازیشان در حقّ من ؟ گفت نعم یارسول الله فرمود یا **علی** ! اگر مرا بدیدندی مگر نگفتندی[2] پس چون رسول خدا بریشان رسید ، گفت یا اخوان القردة و الخنازیر هل اخزاکم الله و انزل بکم نقمته ؟ ایشان گفتند یا **ابا القاسم** تو فحاش نبودی و هر گز ناسزا نگفتی ، چون است که امروز ما را میگوئی ؟ ! یاران رسول ومؤمنان نمازخفتن آنجا رسیدند ، نماز دیگر ناگزارده ،

۱ـ نسخهٔ الف بسوزد ۲ـ نسخهٔ الف بدیدندید مگر نگفتندید

که رسول گفته بود مبادا که هیچ کس نماز دیگر کند مگر به بنی قریظه، آنجا نماز دیگر بگزاردند و یهود را حصار میدادند بیست و پنج روز، گفته‌اند پانزده روز تا کار برایشان سخت شد و رعب در دل ایشان افتاد و بدل بیچاره شدند، پس بحکم رسول فرو آمدند

رسول فرمود چگوئید اگر یکی هم از شما حکم کند و ما حمله بر حکم وی برویم؟ گفتند آن کیست، گفت سعدمعاذ پس ایشان نزدیک سعد شدند و گفتند با ما فضل کن تا همه آزاد کرد تو باشیم سعد گفت من بنای الله جویم و از ملامت خلق باک ندارم پس رسول فرمود یا سعد ! میان ما و میان ایشان حکم کن، و ما وی عهد بستند که حکم وی‌را راضی باشند، سعد گفت حکم من کشتن مردان است، و اسیر گرفتن کودکان و زنان، و قسمت کردن مال ایشان رسول فرمود لقد حکمت بحکم الله من فوق سبع ارقعة پس ایشانرا یک یک همی آوردند و گردن همی زدند، تا ششصد مرد بالغ را گردن زدند، بروایتی دیگر هفتصد، یکی از ایشان کعب اسید را گفت یا ما چه خواهند کرد، کعب گفت مگر نمی‌بینید که یکان یکان همی برند و هیچ باز نمی‌آیند حیی اخطب را آوردند جامهٔ دیبا پوشیده و برخود پاره پاره کرده و دستش وا گردن بر بسته، رسول او را گفت در عداوت تو خود را ملامت نمیکنم و بتو هیچ زاری نمیکنم و باکی نیست از آنکه کشتن بنی‌اسرائیل پیش ازین بود پس اورا فرا پیش‌آوردند و گردن زدند پیرزنی دیگر را بیاوردند تا اورا بکشند یکی از یاران رسول او را بخواست، رسول آن مرد بوی بخشید، آن مرد گفت یارانم کجا اند؟ مهتر ما کعب اسید کجاست؟ گفتند او را بکشتند، گفت حیی اخطب آن روی چون ماه کجاست؟ گفتند اورا بکشتند، پس گفت بعد ایشان مرا حاجت نباشد و چون خوش بود! او را نیز گردن زدند و برل جبریل علیه السلام بقول تعالی «و انزل الّذین ظاهروهم من اهل الکتاب من صیاصیهم» ای حصونهم و معاقلهم، واحدها صیصیة

« و قذف فی قلوبهم الرّعب فریقاً تقتلون » یعنی ـ الرّجال « وتأسرون فریقاً » یعنی النّسآء و الذّراریّ

« و اورثکم ارضهم » مزارعهم « و دیارهم » ای ـ بلادهم و حصونهم « و اموالهم » یعنی ـ المواشی و الذّهب و الفضّة و الاثاث ، « و ارضاً لم تطؤها » ای ـ لم تقاتلوا علیها ، قیل هی خیبر و قیل مکة و قیل فارس و الروم و قیل جمیع ما یظهر علیه المسلمون الی یوم القیمة

« و کان الله علی کلّ شیء قدیرا » ای ـ الّذی انعم علیکم هذه النّعمة و کفاکم هذه الحادثة بقدرته فهو علی کلّ شیء قدیر

« یا ایّها النّبی قل لازواجك ان کنتنّ تردن الحیوة الدّنیا و زینتها » ـ سبب نزول این آیت آن بود که بعضی زنان رسول از وی چیزی خواستند از زینت دنیا بیرون از نفقهٔ لابدّ ، و زیادتر از بلغهٔ عیش ، و بعضی رسول را رنجه داشتند بسبب غیرت چنانکه عادت زنان ضرائر بود ، رسول علیه السلام از ایشان در خشم شد و سوگند یاد کرد که یك ماه ایشانرا مهجور کند و گرد ایشان نگردد یاران نداشتند که رسول ایشانرا طلاق داد و سخن در آن همی گفتند ، عمر خطاب گفت حقیقت این کار من باز دانم ، گفتا در پیش مصطفی شدم ، گفتم یارسول الله زنان را طلاق دادی؟ گفت نه ، گفتم ، مردمان در مسجد چنین میگویند ، دستوری هست که ایشان را خبر کنم که تو زنان طلاق ندادی ، گفت خبر کن ایشانرا که میخواهی عمر گفت بیرون آمدم بدرمسجد بآواز بلند گفتم لم یطلق رسول الله (ص) نسآءه آنگه جبرئیل آمد وآیت تخییر آورد ، و در آن وقت نه زن در نکاح رسول بودند ، پنج از قریش عایشه بنت ابوبکر و حفصة بنت عمر و امّ حبیبة بنت ابی سفیان و امّ سلمة بنت ابی امیة و سودة بنت زمعة ، و بیرون از ایشان چهار زن بودند زینب بنت جحش الاسدیه و میمونة بنت الحارث الهلالیه و صفیه بنت حییّ بن اخطب الخیبریه و جویریة بنت

الحارث المصطلقیه چون آیت تخییر فرو آمد، رسول خدا علیه‌السلام ابتدا به **عایشه** کرد گفت یا عایشه! ما تو سخنی خواهم گفت و خامی بر تو عرض خواهم کرد، مگر تا بتعجیل جواب ندهی پیش از آن که با پدر و مادر مشورت کنی **عایشه** گفت چیست آن حکم و آن فرمان؟ رسول آیت تخییر بروی خواند **عایشه** گفت یا رسول الله و مرا دربن معنی با پدر و مادر مشورت باید کرد؟ حاجت بمشورت ایشان نیست؛ اخترت الله و رسوله و الدّار الآخرة. رسول را این سخن از وی عجب آمد و بدان شاد شد و اثر شادی بر بشرهٔ مبارك وی پیدا آمد، آنگه گفت یا رسول الله، زنان دیگر را مگوی که من چه اختیار کردم. رسول خدا با هر زن که آیت تخییر بروی میخواند میگفت **عایشه** چنین اختیار کرد شما چه اختیار میکنید؟ آن زنان همه اقتدا به **عایشه** کردند و همان گفتند که وی گفت. قال **قتاده** فلمّا اخترن الله و رسوله و الدار الآخرة شکرهنّ الله علی ذلك و حرّم علی النبی التزوّج بغیرهنّ، فقال تعالی «لا یحلّ لك النّساء من بعد».

قوله تعالی «فتعالین امتّعکنّ» ــ و فیه قولان: قال بعضهم انما قال امتّعکنّ لانهنّ لوقلن برید الحیوة الدّنیا و زینتها لطلّقها فکان یعطی المتعة ثم الطّلاق کما هو سنّة النّبی علیه السلام، کقول الرّجل لامرأته اختاری فقالت اخترت نفسی، فیقع الطّلاق. و قال بعضهم هذا تخییر بین الدّنیا و زینتها، و بین الآخرة و نعیمها، فان اخترن الدّنیا طلّقهنّ حینئذ، فعلی هذا تقدیر الآیة فتعالین اطلّقکنّ و امتّعکنّ و اسرّحکنّ. «سراحا جمیلا» لاضرار فیه و لامشاجرة.

«و ان کنتنّ تردن الله و رسوله و الدّار الآخرة» ــ لکنّ محسنات «فانّ الله اعدّ للمحسنات» المختارات الآخرة «اجرا عظیما» یعنی ــ الجنّة.

یا نساء النّبیّ من یأت منکنّ بفاحشة مبیّنة» ای ــ بمعصیة ظاهرة، و مثل هذا کقوله عزّوجلّ «لئن اشرکت لیحبطنّ عملك» لا انّ منهنّ من اتت بفاحشة. و قال **ابن عباس** المراد بالفاحشة النّشوز و سوء الخلق

«يصاعف لها العداب» ـ قرأ ابن كثير و ابن عامر «نضعّف» بالنّون و كسر العين مشدّداً، العداب نصب، و قرأ الاحرون «يصاعف» بالالف و فتح العين و رفع العداب، و شدد العين اهل البصرة، قال ابو عمرو التّصعيف اكثر من المصاعفة و تصعيف عقوبتهنّ على المعصية لشرفهنّ كتصعيف عقوبة الحرّة على الامة و تصعيف ثوابهنّ لرفع منزلتهنّ و فيه اشارة الى انهنّ اشرف نساء العالمين

«و من يقنت منكنّ» اى ـ من يطع منكنّ «لله ورسوله» ـ قرأ يعقوب «من تأت منكنّ ومن تقنت» بالتاء فيهما، وقرآءة العامّة بالياء، لانّ «من» اداة يقوم مقام الاسم يعبّر به عن الواحد و الجمع و المذكر و المؤنث

«و تعمل صالحا نؤتها اجرها مرّتين» اى ـ مثلى اجر غيرها قال مقاتل كان لكلّ حسنة عشرين حسنة قرأ حمزة و الكسائى يعمل، يؤتها بالياء فيهما، نسقا على قوله من يات، و من يقنت و قرأ الاخرون بالتاء

«و اعتدنا لها رزقا كريما» حسنا يعنى ـ الجنّة

«يا نساء النّبى لستنّ كاحد من النساء» ـ قال ابن عباس اى ـ قدر كنّ عندى ليس مثل قدر غير كنّ من النّساء الصالحات انتنّ اكرم علىّ و ثوابكن اعظم و ذلك للتّقوى فالزمنها، فجعل التقوى شرطا لخيريّتهنّ كما جعل الامر بالمعروف و النهى عن المنكر شرطا لخيريّة هذه الامّة فى قوله «كنتم خير امّة اخرجت للنّاس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر» و لم يقل كواحدة من النساء لانّ «الاحد» عامّ يصلح للواحد و الاثنين و الجمع و المذكّر و المؤنّث، قال الله تعالى «بين احد من رسله» و قال تعالى «فما منكم من احد عنه حاجزين»، ويحتمل ان يكون الكلام تامّا على احد من النّساء ثمّ استأنف

فقال «ان اتّقيتنّ فلاتخضعن بالقول» يعنى فى مخاطبة الاحاديث

«فيطمع الّذى فى قلبه مرضٌ» اى ـ فجورٌ و شهوة النّساء، و قيل شكٌّ و نفاقٌ

«و قلن قولاً معروفاً» يوجبه الدّين والاسلام بتصريح و بيان من غير خضوع و لين، اى ـ مع الاجانب، فالمرأة مندوبة الى الغلظة فى المقالة اذا خاطبت الاجانب لقطع الاطماع

«و قرن فى بيوتكنّ» قرأ **نافع** و **عاصم** بفتح القاف وهو من القرار، يقال قررت بالمكان اقرّ قرارا، اى ـ اقررن يعنى الزمن، وبيوتكنّ، و نقلت حركة العين الى القاف فانفتحت و سقط الرّاء الاولى لالتقاء الساكنين، كقوله «فظلتم تفكّهون» يعنى ظللتم، و قرأ الباقون بكسر القاف من الوقار، اى ـ كنّ اهل وقار و سكون، يقول وقر فلان فى منزله يقر وقورا، اذا سكن و اطمأنّ فيه، ولم يخف بهذا الا **سودة بنت زمعة** ما خطت باب حجرتها لصلاة و لا لحجّ و لا لعمرة حتّى اخرجت جنازتها من بيتها فى زمن **عمر بن الخطاب**، و قيل لها لم لا تحجّين و لا تعتمرين؟ فقالت قيل لنا «و قرن فى بيوتكنّ» و فى الخبر «خير مساجد النساء قعر بيوتهنّ» و هى اول من حمل على النّعش من النساء، و النّابوت بدعة و كانت امرأة جسيمة فلمّا رأى **عمر** النّعش قال نعم خباء الظعينة

«و لا تبرّجن تبرّج الجاهلية الاولى» ـ التبرّج اظهار الزينة و ما يستدعى به شهوة الرّجل، يقال تبرّجت المرأة تبرّجا اذا ابدت محاسنها، والبرج ـ الحسن، يقال برج برجا اى ـ حسن، و يقال فى عينه برج اى ـ سعة، و قيل التبرّج التبختر فى المشى، و اختلفوا فى «الجاهلية الاولى»، فقال **ابن عباس** هى ما بين **ادريس و نوح** و كان الف سنة و كان النّاس زمانئذ فرقتين فرق يسكنون الجبل فى رجالهم صباحة و فى نسائهم دمامة و فرق يسكنون السهل فى نسائهم صباحة و فى رجالهم دمامة، فاحتال **ابليس** لاهل الجبل فانزلهم الى السهل فاختلطوا فظهر فيهم الزنا بعد ادريس، يقال مشت امرأة منهم على نادى قوم ليس عليها الا قميص من لؤلؤ لها جمال عظيم فهى اوّل من هاج الرّجال على الزنا و يقال ـ الجاهلية الاولى، ما بين **نوح** ومولد **ابرهيم** وهى سبع مائة

سنه ، و قال **الشعبی** هی ما بین عیسی و **محمد** علیهما السلام و قال **ابو العالیة** هی زمن **داود** علیه السلام کانت المرأه تلبس درعا من اللؤلؤ مفرج الجانبین ، لاثوب علیها غیرها ، و تعرض نفسها علی الرّجال وقیل ـ الجاهلیّة الاولی ،ماذکرنا ، والجاهلیّة الاخری قوم یفعلون مثل فعلهم فی آخر الزّمان و قیل الجاهلیة الاولی ـ بمعنی القدیمة و لیس لها اخری ،کقوله تعالی « و انّه اهلك عادا الاولی »

« و اقمن الصلوه » المفروضه « و آتین الزّکوه » الواجبه « و اطعن الله و رسوله » فیما یأمر وینهی

« انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس » یعنی ـ الاثم الّذی نهی الله النّسآء عنه ،و قیل الرّجس ـ اسم لکلّ مکروه مستقذر ، قال الله تعالی فی صفة المنافقین « انّهم رجس» و الرّجس نعت للواحد و الجمع و المذکّر و المؤنّث و فی الخبر « اعوذبك من الرّجس النّجس الخبیث المخبث ، الشیطان الرّجیم » ، یقال ذلك عند دخول الخلاء

قوله « اهل البیت » نصب علی المدح ، و قیل نصب علی النّدآء واراد باهل البیت نسآء النّبی (ص) لانّهنّ فی بیته و هو روایة **سعید بن جبیر** عن **ابن عباس** ، وسماهنّ اهل البیت ـ فی قصة **ابراهیم** (ع) و ذلك فی قوله عزوجل « رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت » و ذهب **ابوسعید الخدری** و جماعة من التّابعین منهم **مجاهد** و **قتاده** الی انّ اهل البیت **علیّ** و **فاطمة** و **الحسن** و **الحسین** علیهم السلام ، والدّلیل علیه ما روت **عایشة** رضی الله عنها ، قالت خرج رسول الله (ص) ذات غداة و علیه مرط مرحل من شعر اسود فجلس فأتت **فاطمة** فادخلها فیه ثمّ جاء **علیّ** فادخله فیه ثمّ جآء **حسن** فادخله فیه ثمّ جاء **حسین** فادخله فیه ثمّ قال « انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا » و عن **ام سلمه** قالت فی بیتی انزلت « انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت » قالت فارسل رسول الله (ص) الی **فاطمة** و **علی** و **الحسن** و **الحسین** فقال « هؤلاءِ اهل بیتی»، قالت فقلت یا رسول الله ما انا من اهل

الست، قال بلی ان شآء الله وروی انها قالت وانا معهم یا رسول الله، قال «انك علی خیر انك علی خیر» و قال زید بن ارقم اهل بیته من حرم علیهم الصدقة **آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس**، و الصحیح انّ المراد باهل البیت ازواج النّبی (ص) و عترته الّذین هم آله من **بنی هاشم**

«و اذکرن ما یتلی فی بیوتکنّ من آیات الله و الحکمة» من الله تعالی علیهنّ بان جعلهنّ اهل بیت النّبوة ومعدن نزول الوحی وازواج رسوله علیه السلام، فقال اذکرن نعمتی فی ذلك علیکنّ و اشکرن لی ذلك فاطعنی و رسولی، و المراد بالحکمة ما اوحی الله الی رسوله من احکام دینه فی کتابه، و قیل سمّی بها سنن الرّسول علیه الصلوة و السلام و المراد لاتستعمل الا فی قراءة کتاب الله، فعلی هذا هو من باب قوله متقلدا سیفا و رمحا

«انّ الله کان لطیفا» باولیائه «خبیرا» بجمیع خلقه

«انّ المسلمین و المسلمات» قال قتاده انّما ذکر الله تزوجه ازواج النبی دخلت نسآء من المسلمات علیهنّ و قلن ذکرتنّ و لم نذکر و لو کان فینا خیر لذکرنا فانزل الله تعالی هذه الایة و قال **مقاتل بن حیان** بلغنی انّ **اسمآء بنت عمیس** لمّا رجعت من **الحبشة** مع زوجها **جعفر بن ابیطالب** دخلت علی نساء النبی فقالت هل نزل فینا شیء من القرآن، قلن لا، فاتت رسول (ص) فقالت یا رسول الله انّ النسآء لفی خیبة و خسار، قال و ممّ ذاك، قالت لانّهنّ لا یذکرن بخیر کما یذکر الرّجال فانزل الله تعالی هذه الایة قال **عطآء بن ابی رباح** من فوّض امره الی الله فهو داخل فی قوله «انّ المسلمین و المسلمات» و من اقرّ بانّ الله ربّنا و محمدا رسوله و لم یخالف قلبه لسانه فهو داخل فی قوله «و المومنین و المومنات» و من اطاع الله فی الفرض والرّسول فی السنّة فهو داخل فی قوله «والقانتین والقانتات» ومن صان قوله عن الکذب فهو داخل فی قوله «و الصادقین و الصادقات» و من صبر علی الطّاعة و عن المعصیة و علی الرزیّة

فهو داخل فی قوله «و الصابرين و الصابرات» ، ومن صلّی فلم یعرف من عن یمینه وعن یساره فهوداخل فی قوله «و الخاشعين و الخاشعات» و من تصدّق فی کل اسبوع بدرهم فهوداخل فی قوله «و المتصدّقين و المتصدّقات» و من صام من کلّ شهر ايّام البيض الثالث عشر و الرّابع عشر و الخامس عشر فهو داخل فی قوله «والصائمين و الصائمات»، و من حفظ فرجه عمّا لايحلّ فهو داخل فی قوله «و الحافظين فروجهم و الحافظات»، و من صلّی الصلوات الخمس بحقوقها فهو داخل فی قوله «و الذاکرين الله کثيرا و الذّاکرات» و قيل «الذاکرين الله کثيرا و الذّاکرات» بالتّسبيح و التّحميد و التّهليل، وقيل التّالين للقرآن

«اعدّ الله لهم مغفرةً و اجرا عظيما»

«و ما کان لمؤمن و لامؤمنةٍ» نزلت فی **زينب بنت جحش زينب الاسدية** واخيها **عبيدالله بن جحش** و امّهما **اميمة بنت عبدالمطلب** عمّة رسول الله (ص)، خطب رسول الله (ص) **زينب** علی مولاه **زيد بن حارثة** و کان **زيد** مولی رسول الله اشتراه من سوق **عکاظ** بمال **خديجه**، فاعتقه وتبنّاه وکان شديد الحبّ له و لابنه **اسامة** حتّی انّه اخّر الافاضه عن **عرفات** لاجله و کان ذهب يقضی الحاجه وکان **زيدٌ** اسود، افطس، فلمّا رجع قال رجل من اهل **اليمن** لرسول الله (ص) احبسنا الاجل هذا ! فدعا رسول الله عليهم قال **الزهری** و کانت ردّة **اهل اليمن** بعد رسول الله من اجل تلك الدعا يعنی **عبدالله الاسود العنسی المتنبی** الّذی قتله **فيروز** الّرجل الصالح صاحب رسول الله (ص) دخل عليه فاخذ برأسه فکسرعنقه، فلمّا خطبها رسول الله علی **زيد** قالت يا رسول‌الله اتخطبنی‌علی مولی‌وانا ايّم **قريش** و **بنت** عمّتك، فقال رسول الله «انا ارضاه لك»، قالت لکنّی لاارضاه لنفسی و کانت **زينب** بيضآء جملاء فيها حدّة و کذلك کره اخوها **عبيدالله** ذلك فنزلت هذه الايه، فلمّا سمعت اطاعت و رضيت و کذلك رضی اخوها، وجعلت امرها بيد رسول الله، و کذلك اخوها فزوّجها رسول‌الله (ص) منه فدخل

بها و ساق رسول الله (ص) الیها عشرة دنانیر و ستین درهماً و حمارا و درعاً و ازاراً و ملحفة و خمسین مدّا من طعام و ثلثین صاعا من تمر.

«وماکان لمؤمن» یعنی عبدالله بن جحش «ولامؤمنة» یعنی زینب بنت جحش. «اذا قضی الله و رسوله امرا» ای ـ اراد الله و رسوله امرا و هو نکاح زید لزینب. «ان یکون لهم الخیرة من امرهم» یعنی ـ ان یختار و یرید غیر ما اراد الله او یمتنع ممّا امر الله و رسوله به

«و من یعص الله» فخالف الکتاب «و رسوله» فخالف السنّة «فقد ضلّ ضلالا مبیناً» ـ قرأ عاصم وحمزة و الکسائی «ان یکون» بالیاء للحائل بین التأنیث و الفعل، و قرأ الآخرون بالتاء التأنیث الخیرة و الخیرة ـ الاختیار

«و اذتقول الّذی انعم الله علیه» ـ سبب نزول این آیه آن بود که رسول خدا روزی در خانهٔ زید شد حاجتی را، زینب را دید ایستاده، زینب زنی بود با جمال تمام و سپید و خلقت سپید زینت، خانهٔ ... دست بر ... چشم رسول ... آمد گفت «سبحان الله مقلّب القلوب» این بگفت و باز گشت، و زید ... چون باز آمد زینب او را خبر داد از آمدن رسول گفت، زید بدانست که ... در دل رسول افتاد و آن که در حکم و قضیّت الله بود که زینب زن رسول باشد، الله تعالی محبّت زینب در دل رسول افکند و ... کراهت در دل زید افکند، زید بر خاست در آنحال و پیش مصطفی شد، گفت یا رسول الله زینب زنی متکبّر است و بر من تطاول می جوید و سر بمن فرو نمی‌آرد و مرا بسخن درشت می برنجاند وه خواهم که او را طلاق دهم، رسول خدا گفت

«امسك علیك زوجك واتّق الله» ای امرها ـ زن خویش را نگهدار و از خدا بترس و او را طلاق مده

«و تخفی فی نفسك ما الله مبدیه» ای ـ تخفی فی نفسك نکاحها ان طلّقها زید و قال ابن عبّاس و تخفی فی نفسك حبها و قال قتاده ودّ انّه طلّقها

« و تخشى النّاس » فى ذلك « اى ـ تستحيى منهم و قيل تخاف لائمة النّاس ان تقولوا امر رجلا بطلاق امرأته ثمّ نكحها

« و الله احقّ ان تخشه » ـ قال عمرو بن مسعود و عايشة ما نزل على رسول‌الله عليه الصلوة و السلام آية اشدّ عليه من هذه الايه وقالت عايشة : لو كتم النّبى (ص) شيئاً ممّا اوحى اليه لكتم هذه الاية

حاصل اين قول آنست كه رسول خدا آن ساعت كه زينب را ديد يك نظرة مفاجاة بى‌تكرار و آن نظر مباح است ، در دل وى محبت زينب افتاد بى‌اختيار ، و ذلك لايقدح فى‌حاله(ص) لانّ العبد غير ملوم على‌مايقع فى‌قلبه من‌الودّ ما لم يقصد فيه المأثم لانّ الودّ و ميل النفس من طبع البشر و رسول خدا در دل كرد كه اگر زيد او را طلاق دهد من او را بزنى كنم از آنكه وحى آمده بود ازپيش كه « انّ زينب من‌نسآئك» و اين معنى رسول در دل پنهان ميداشت و از مردم شرم ميداشت كه اظهار كند وميترسيد كه عيب كنند و گويند مردى را طلاق زن فرمود و خود او را بزنى كرد ، يا گويند زن پسر خواندهٔ خود را بزنى كرد و قول درست و تاويل پسنديده آنست كه زين العابدين گفت ـ امام على بن الحسين بن على عليهم السلام ، و كذلك روى عن الحسين بن ابى الحسن البصرىّ قال كان‌الله عزوجل قد اعلم نبيّه (ص) انّ زينب ستكون من ازواجه و انّ زيداً سيطلّقها ، فلمّا جآء زيد و قال انّى اريد ان اطلّقها ، قال له « امسك عليك زوجك » ، فعاتبه الله و قال « لم قلت امسك عليك زوجك و اخفيت ، انّى اعلمتك انّها ستكون من ازواجك» ، وهذا هوالاولى والاليق بحال‌الانبيآء و هو مطابقٌ للتّلاوة ، لانّ الله تعالى اعلم انّه يبدى ويظهر مااخفاه ولم يظهر غير تزويجها منه فقال « زوّجناكها » فلوكان‌الذى اضمره رسول الله محبّتها اوارادة طلاقها لكان يظهر ذلك لانّه لايجوز ان يخبر انّه يظهره ثمّ يكتمه فلايظهره فدلّ انّه انّما عوتب على اخفآء ما اعلمه الله انّها ستكون زوجة له وانّما اخفاه استحيآءَ ان يقول لزيد انّ الّتى تحتك ستكون امرأتى ، و هذا قولٌ حسنٌ مرضىٌ والله اعلم

و قوله «و الله احقّ ان تخشیه» لم یرد انّه لم یکن یخشی الله فیما سبق فانه علیه السلام قد قال «انی اخشاکم لله واتقاکم له» و لکنّه لمّا ذکر الخشیة من الناس ذکر انّ الله تعالی احقّ بالخشیة فی عموم الاحوال و فی جمیع الاشیاء.

قوله «فلمّا قضی زیدٌ منها وطراً» ای ـ حاجته من نکاحها «زوّجناکها» ودکر قضاء الوطر لیعلم انّ زوجة المتبنّی تحلّ للمتبنّی بعد الدّخول بها قال انس کانت زینب تفخر علی ازواج النّبی (ص) وتقول زوّجکنّ اهالیکنّ و زوّجنی الله من فوق سبع سموات وانّ السفیر لجبرئیل علیه السلام وعن انس رضی الله عنه قال اولم رسول الله (ص) حین ابتنی بزینب بنت جحش فاشبع المسلمین خبزا ولحما

روایت کنند از انس، گفت چون عدّه زینب بسرآمد، رسول خدا بخطبه زینب، زید فرستاد، چون آمد بدر سرای وی و در شدن را دستوری خواست، زینب گفت ویای ّشی؛ انا من زید را اورا دستوری نداد گفت من ازوی چه باشم؛ زید گفت من فرستادهٔ رسول خدا ام، زینب گفت مرحبا برسول الله واو را دستوری داد، زید چون او را بدید ای وی در گرفت واو را بحصلتهای نکو بستود، آنگه گفت ابشری انّ رسول الله یخطبك بشارت بادای زینب که رسول خداترا بزنی خواهد ومرا بخطبت تو فرستاد زینب بسجود در افتاد و خدایرا عزوجل شکر کرد و ثنا گفت پس چون رسول علیه الصلوه و السلام بوی رسید، وی فخر آوردی بر زنان دیگر و گفتی نکاحهای شما بدران شما بست با رسول و نکاح من ربّ العرش العظیم بست از زبر[1] هفت آسمان و اوّل زنی که بعد از رسول خدا از دنیا برون شد زینب بود، و او زنی که درویش نواز و مهماندار وبخشنده بود او را ام المساکین میگفتند

«فلمّا قضی زیدٌ منها وطرا» ـ الوطر، کل حاجة لك فیها همّة و کذلك الارب، وقیل قضاء الوطرهاهنا الطّلاق، سمّی الطّلاق وطرا لانّه استیفاء الوطرمنها هذا کقوله عزّوجل «وحمله و فصاله ثلثون شهرا» وسمّی الرّضاع فطاماً لانّه استیفاء الرّضاع

۱ ـ نسخه الف ور

« زوّجناکها لکی لایکون علی المؤمنین حرجٌ » ای ـ اثمٌ ، « فی ازواج ادعیآئهم » جمع الدّعی و هو اسم لمن یدعی لغیر ابیه فدعی لمن یدعیه ، یقول تعالی « زوّجناک » زینب و هی امرأة زید الّذی سنّته لیعلم انّ زوجة المتبنّی حلالٌ للمتبنّی و ان کان قد دخل بها المتبنّی بخلاف امرأة ابن الصلب لاتحلّ للاب

« و کان امر الله مفعولا » له معنیان ، ای ـ و کان شأن الله و مراده فی قصة رسول الله (ص) و زید و زینب مقضیاً کان الله قضاها ففعلها ، و المعنی الثّانی انّ امرالله عزوجل باستحلال التزوّج بازواج الادعیآء ممّا وفق به ویفعل

« ما کان علی النّبی من حرجٍ فیما فرض الله له » ای ـ قدّر له وشرع و اباح خاصةً

« سنّة الله » ای ـ کسنّة الله، نصب نزع الخافض ، و قیل نصب علی الاغرآءِ ،ای ـ الزموا سنّة الله

« فی الّذین خلوا من قبل » ای ـ فی الانبیآءِ الماضین ان لایؤاخذهم بما اباح لهم میگوید بر پیغامبر تنگی نیست در آن که الله اورا مباح کرده و حلال از زن خواستن بیش از چهار زن و این خاصیت رسول است و سنّت پیغمبران گذشته ، **داود** صلوات الله علیه صد زن داشت و **سلیمان** هفتصد زن و سیصد سرّیة ، و در خبر است که رسول ما را صلوات الله و سلامه علیه قوّت سی مرد بود در نکاح ، وکان طاف لیلة علی احدی عشرة امرأة بغسل واحد واورا صلوات الله وسلامه علیه چند خاصیّت بود درنکاح بیش ازچهار زن او را مباح بود ولو کان الی الف ، و زن خواستن بیولی و بی شهود و بی مهر ، و زن خواستن بلفظ هبة ، و اذا وقع بصره علی امرأةٍ و رغب فیها وجب علی الزّوج طلاقها ثمّ کان له ان ینکحها من غیر قضآء العدّة اینست خاصیّت رسول و کس را با وی در آن مشارکت نیست

« و کان امر الله قدراً مقدورا » ای ـ قدّر لکلّ انسانٍ من امره مایصلحه و یلیق به ویسعی له حدّا محدوداً

« الّذين يبلّغون رسالات الله و يخشونه ولايخشون احداً الاالله » گفته‌اند این آیت ازروی معنی معطوف است و مسبوق بر آنچه گفت « و تخشى الناس » ، معنی آنست که تو از مردم میترسی درهوای زینب ودر نکاح وی ، چرا اقتدا نکنی به پیغامبران گذشته که « يخشون‌الله و لايخشون احدا » غيره ، از هيچ کس از مردمان ایشانرا ترس نبود که ترس ایشان همه از الله بود جائى ديگر صفت منافقان کرد که « يخشون النّاس كخشية الله او اشدّ خشية » ـ منافقان اند که از مردم ترسند چنانکه از الله باید ترسید ، بلکه منافقان از گفت مردمان بیش از آن ترسند که از الله ترسند ، گفته‌اند که خشیت از الله خشیت عزم است فهوله محذور ، و خشیت از مخلوق خشیت ظنّ است و هوفيه معذور ، زيرا که الله قادر است که بر آن گزند رساند ، پس بحقیقت از وی باید ترسید و بر خشیت باید زیست ، و مخلوق برهيچ گزند قادر نیست و در دست وی چیز نیست ، او که از مخلوق می‌ترسد ظنّی میبرد و اندیشه‌یی می‌بود که در آن اندیشه وی معذور است ، و لهذا حكى عن بعض الانبياء خوفهم من‌المخلوقين حكى عن ابرهيم فقال تعالى «اوجس منهم خيفة قالوا لاتخف » ، و حكى عن موسى « فاوجس في نفسه خيفة موسى » و حكى عن داود « ففزع منهم » و قال لنبيّنا (ص) « واِمّا تخافنّ » فعذ هم في الخوف لانّ ذلك خوف ظنّ معذور قوله « ولايخشون احدا الاّ الله » اى ـ لايخشون قالة النّاس و لائمتهم فيما احلّ الله لهم و فرض عليهم»

« و كفى بالله حسيبا » حافظا لاعمال خلقه و محاسبهم

النوبة الثالثة

قوله تعالى « من المؤمنين رجالٌ » ـ تا آخر و تا اواخر آیت ، مدح صحابهٔ رسول است و ذکر سیر و بیان شرف ایشان که اعلام اسلام اند و امان ایمان ، ارکان دولت و آثار ملّت و اختران سپهر دعوت و بر بساط توحید صف نشین ایشانند در دفتر تمهید سطر نخستین ایشانند ، ناقلان شرع و ناقدان دین ایشانند ، مشاهدان وحی و تنزیل

ایشانند، خواب و آرام برخود حرام کردند تا در میدان دین حرام کردند، روز و شب همی تاختند تا سرا پردهٔ کفر برانداختند، تخم عبادت کاشتند تا بر سعادت برداشتند، علم شعار ایشان وزهد دثار ایشان ورحمت سار ایشان، نصرت رایت ایشان «و السابقون السابقون» آیت ایشان، «سبقت لهم منّا الحسنی» بدایت ایشان و«سقیهم ربّهم» غایت ایشان «من المؤمنین رجالٌ» در شأن ایشان حقّ جلّ جلاله در قرآن سه جایگه ایشانرا رجال خواند «رجال یحبّون ان یتطهّروا» پاکی دوست دارند و بپاکی کوشند ازآنکه دین اسلام را بنا برپاکی است قال النّبی (ص) «بنی الدّین علی النّظافه» و قال (ص) «انّ الله تعالی طیّب لایقبل الاالطّیّب» ـ الله پاك است، هر چه صفت پاکی دارد از اقوال و افعال و حرکات و سکنات تو آنرا بپذیرد و در جریدهٔ سعادت بنویسد و هر چه بتو آلوده بود از جمع سعادت ننویسد و نپذیرد، بهشت جوهری پاك است، قرآن مجید ازوخبرچنین داد که «و مساکن طیّبةً فی جنّات عدن»، اگر آلایشی‌داری راهت ندهند و اگر بصفت پاکی روی ترا گویند «سلامٌ علیکم‌طبتم فادخلوهاخالدین» و آنجا که فرمود «رجال لاتلهیهم تجارة و لابیعٌ عن ذکر الله» ایشانرا بصفت ذکر بستود یعنی که دنیا و مشغلهٔ دنیا ایشانرا از ذکر الله باز ندارد، پیوسته زبان ایشان در ذکر باشد و دل در مهر، هر که قدم در کوی توحید نهاد و قلم بر لوح در سعادت وی برفت، برمنشوردولت اواین طغرا کشیدند که «واذکروالله کثیراً ـ فاذکرونی‌اذکرکم» یکساعت او را از ذکر خویش غافل نگذارند، مهجور آن مهجور که از ذکراو غافل باشد و از جمال نام او محروم، اگر همهٔ‌انبیا خواهند که مهجوری را بجمال یك کلمت از کلمات ذکرببا گردانند نتوانند، زیرا که کلید گنج ذکر بدست توفیق است و هرآن ذکری که از سر غفلت رود و دل ازآن بی‌خبر بود همچنان است که آن حارس که بر بام قلعه بانك بر میدارد و درد نقب میبرد، حارس میگوید من می‌بینم های ای درد! و لکن درد کالا می‌برد و بگفت او مبالات نکند داند که او نمی‌بیند و بعادت و

عِلت چنان میگوید مار در خانه‌یی که صعلوکی باشد، زهره ندارد دزد که گرد آن خانه گردد « انّ عبادی لیس لك علیهم سلطان »

ای جوانمرد! نکته‌یی بشنو که هزار جان ارزد آدم و حوا در بهشت بودند فرمان آمد که ای آدم و ای حوا! از من مشغول مگردید و از ذکر من غافل مباشید که شیطان دزد است مترصد نشسته تاچون راه یابد بر شما، یك طرفة العین قوّت ذکر از شان وا ایستاد، دزد درآمد و برایشان راه برد از جناب حضرت عتاب آمد که ای آدم چرا عهد ما فراموش کردی؟ آدم گفت بارخدایا امانم ده، زینها رم ده تاجوابی دهم، خطاب آمد که ای آدم ترا امان دادم چه جواهی گفت؟ آدم گفت « انّ فی ذلك لذکری لمن کان له قلب ». یاد کار در دل توان داشت، تو دل ببردی، ذکر وا دل شد خانه خالی ماند، دزد درآمد دستش گشاده شد « فازلّهما الشیطان عنها » خداوندا! اکنون که کار افتاد، کریم توئی! بیارم خود این بیچاره را بمهربانی ببین

بدیگر جای که درقرآن صفت مردان گفت، این آیت بود است « رجالٌ صدقوا ماعاهدوا الله علیه » مردانی که وفای عهد صفت ایشان، صدق درقول وعمل سیرت ایشان در راه خدا از بهر اعزاز دین و اعلاء کلمهٔ حق تن بدل کردن و جان در خطر نهادن پیشهٔ ایشان است که ربّ العالمین فرمود

« فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر » ـ صد هزاران مقدّس فدای آن سربت فهرماد که در میدان وفا بر صفات آن مردان بار رازی ور احد فرو آمد رسول خدا ایشانرا گفت « زمّلوهم ودمائهم فانّهم یبعثون یوم القیامه واوداجهم تشخب دما، اللون لون الدّم و الرّیح ریح المسك » ـ فردا که ایشانرا حشر کنند، آن قطرهای خون از صفات ایشان در عرصات قیامت بر بساط عزّت همی‌چکد، و عرض از آن جلوه کری آن بود تا خلق بدانند که کشتگان راه خدا کداماند

در خبر صحیح است که از رفتگان هیچ کس را بدین عالم فانی رغبتی نباشد مگر

شهیدان راه حق را که‌خواهند که ایشانرا ازین عالم‌سفلی بازفرستندتا دروفاورضای‌اودیگر باره جانرا فدا کنند عجب نیست گر آن جوانمردان در راه خدا تن سبیل میکردند و جان همی‌باختند که هرجـا که نقطهٔ صدق پیدا گردد، حقیقت عشق مرگ از جانش برخیزد، زیرا که وعدهٔ لقا بعد مرگ است «انکم لن تروا ربکم حتّی تموتوا» و عزّت قرآ ن درخواست این میکند که «فتمنّواالموت ان کنتم صادقین» اگر درصدق محبّت قدمی داری، یا در تمنّی وصال او بقرار گشته‌ای، روز مرگ را بجان و دل استقبال کن که روز بار و هنگام وصال آن روز است و وعدهٔ لقا آنجا و در خبر است که «لاراحة للمؤمن من دون لقآءِ ربه»

آورده‌اند که **موسی کلیم** صلوات الله علیه **عزرائیل** پیش وی آمد تا قبض روح وی کند، **موسی** گفت نخست این پیغام من بحضرت عزّت برسان که هیچ دوست دیدی که ازدوست خود جان ستاند؛ **عزرائیل** آن پیغام بگزارد، جوابش دادند که واو بگو که‌هیچ‌دوست دیدی که دیدار دوست‌خودنخواهد؟ «من احبّ لقآءالله احبّ‌الله‌لقاءه ومن کره لقآء الله کره الله لقاه»

«لیجزی الله الصادقین بصدقهم» فی الدّنیا بالتمکین و النّصرة علی العدوّ واعلاءِ الرایة وفی الآخرة بجمیل الثّواب و جزیل المآب و الخلود فی النّعیم المقیم و التقدیم علی الامثال بالتکریم و التعظیم ـ میگوید صادقانرا پاداش کردار دهد هم در دنیا و هم در عقبی، در دنیا ایشانرا وقت خوش دهد بر استعمال علم وتعظیم امر و اتّباع سنت، ودر عقبی ایشانرا زندگانی خوش دهد میان سماع و شراب و دیدار، عیشی بی‌عتاب و نعمتی بی حساب و دیداری بی‌حجاب و گفته‌اند جزاءِ صدق ایشان در دنیا آنست که کید **شیطان** ومکردشمن ازایشان دفع کند **بویزید بسطامی** را گفتند کار تو با **ابلیس** چونست؟ گفت جزانا فی‌امن منه ـ همسایگان ماحشمت ما ازوساوس‌او برآسوده اند، سی سال گذشت تا **ابلیس** را یارای‌آن نبودست که قدم در کوی ما نهد، قال الله تعالی «انّ عبادی لیس لک علیهم سلطان»

ابراهیم خوّاص گوید وقتی در بادیه ره گم کردم، شخصی را دیدم که آمد و مرا بسر راه آورد، گفتم تو کیستی؟ گفت مرا نمی‌دانی؟ منم آن سر بی دولتان که مرا **ابلیس** گویند. گفتم چونست که کار تو آنست که مردم را از راه ببری نه براه باز آری؟ گفت من بیراهان را از راه برم. امّا آنان که بر سر راه حق باشند با ایشان تقرّب کنم و خاك قدم ایشان تبرّك نمایم

ای جوانمرد! عنایت ازلی گوهر صادقان را رنگی دهد که هر که در ایشان نگرد اگر بیگانه بود آشنا گردد، ور عاصی بود عارف گردد، ور درویش بود توانگر گردد

ابراهیم ادهم گفت وقتی کشش **روم** در باطن من سر برزد، گفتم آیا چه حال است این و از کجا افتاد این کشش در باطن من؟ همی سر بردم ورفتم تا بدار الملك **روم** درسرائی شدم، جمعی انبوه آنجا گرد آمده، آن زنارهای ایشان بدیدم، غیرت دین در من کار کرد، پیراهن از سر تا پای فرو دریدم و نعره‌یی چند بکشیدم، آن رومیان فراز آمدند و همی پرسیدند که ترا چه بود و در تو چه سهر افتاد؟ گفتم من این زنارهای شما نمی‌توانم دید گفتند همانا تو از امّت محمّدیانی؟ گفتم آری من از امّت محمّدیانم گفتند کاری سهل‌است بما چنین رسید که سنگ وخاك بنبوّت **محمد** گواهی بداد، جمادات این زنارهای ماحالت آن سنگ و خاك دارد اگر باتو بندگی هست از خدا بخواه تا این زنارهای ما بنبوّت **محمد** گواهی بدهد تا ما در دائره اسلام آئیم **ابراهیم** سر بسجده نهاد و در الله زارید، گفت خداوندا! برمن ببخشای و بحق شرع اعزاز ده و دین اسلام را قوی کن هنوز آن مناجات تمام نا کرده که هر زناری بزبانی فصیح میگفت «لااله الاالله محمدٌ رسول‌الله» ایشان چون آن حال دیدند زنارها بگسلانیدند و نعره‌های شوق زدند و گفتند «لااله الا الله محمدٌ رسول الله»

ای جوانمرد! آثار نظر صادقان بهر خارستان خذلان که رسد عبهر دین برآید، برکات انفاس ایشان بهر شورستان ادبار که تابد عبیر عشق بوی دهد، اگر بمفلس نگرند توانگر شود، اگر بر زنار دار نگرند مقبول درگاه عزّت شود

« انّما يريداللّه ليذهب عنكم الرّجس اهل البيت » ربّ العالمين منّت می‌نهد بر مصطفى عربى که خواست ما وحکم ماآنست که اهل بیت تو پاك باشند ازهرچه آلایش خلقیّت است و اوساخ بشریّت، تا ـ از خانه بکدخدای ماند همه چیز،« الطّیّبات للطّیّبین و الطّیّبون للطّیّبات » ـ گفته‌اند که « رجس » ایدر افعال خسیسه است و اخلاق دنیّه، افعال خسیسه‌فواحش است « ماظهر منها ومابطن »، واخلاق دنیّه هوی و بدعت و بخل و حرص و قطع رحم و امثال‌آن، ربّ العالمین ایشانرا بجای بدعت سنّت نهاد، و بجای بخل سخاوت، و بجای حرص قناعت، و بجای قطع رحم وصلت و شفقت آنگه فرمود «ویطهّرکم تطهیراً » ـ و شما را پاك می دارد از آنکه بخود معجب باشید یا خود را بر در اللّه دالّتی دانید یا بطاعت و اعمال خود نظری کنید

پیر طریقت گفت نظر دواست نظر انسانی و نظر رحمانی نظر انسانی‌آنست که تو بخود نگری، و نظر رحمانی آنست که حق بتو نگرد، و تا نظر انسانی ازنهاد تو رخت بر ندارد نظررحمانی بدلت نزول نکند ای مسکین ! چه نگری تو باین طاعت آلودهٔ خویش و آنرا بدرگاه بی نیازی او چه وزن نهی، خبر نداری که اعمال همهٔ صدّیقان زمین وطاعات همهٔ قدسیان آسمان اگر جمع کنی در میزان جلال ذی الجلال پر پشه‌یی نسنجد لکن او جلّ جلاله با بی‌نیازی خود بنده را به بندگی می‌پسندد و راه بوی می نماید ،« اللّه لطيفٌ بعباده » لطیف است به بندگان خویش مبگوید لطف ماببین و رحمت از ما دان و نعمت از ما خواه« واسئلوا اللّه من فضله »

« انّ المسلمين و المسلمات » ربّ‌العالمین درین‌آیت بندگان خود را درروش راه دین منازل روشن می‌نماید وآنگه ایشانرا بلطف خود درآن روش می‌ستاید و برحمت خود مزد عظیم و ثواب کریم می‌دهد، خود راه می نماید و خود برروش مبدارد و آنگه بنده را در آن می‌ستاید ایت کرم و لطافت ! ایت رحمت و رأفت ! « انّ المسلمين و المسلمات » مسلمانان اند احکام شریعت را گردن نهاده و در راه حقیقت خویشتن را

بشکنند، « المؤمنین و المؤمنات » مؤمنان‌اند با قرار زبان و تصدیق از میان جان وعمل بارکان، « و القانتین و القانتات » طاعت گزاران اند و فرمان برداران، بروز درکار دین و بشب درخمار شربت یقین، « والصادقین و الصادقات » راستان‌اند هم در گفتار هم در کردار هم در عقد و هم در عهد، « و الصابرین و الصابرات » شکیبایان اند در نزول بلیّات و مفاجات قضیّات، « والخاشعین و الخاشعات » شکستگان اند و فروتنان بحکم رضا داده و بقدم عجز پیش سلطان حقیقت ایستاده، « و المتصدّقین و المتصدّقات » بخشندگان اند هم بمال و هم بنفس، حق هیچ کس بر خود بنگذاشته وازراه خصومت با خلق برخاسته، « والصائمین والصائمات » ممسکان‌اند ازناشایست، خاموشان‌اند از ناپسند بحکم طریقت، روزه داران بروفق شریعت، « والحافظین فروجهم و الحافظات » پاسداران‌اند ظاهر خود را تادر حرام نیفتد، گوشه‌ایان‌اند باطن خود را تا خلق نبیند، « و الذاکرین الله کثیرا و الذّاکرات » خدایرا یاد کنندگان‌اند بزبان و یادداشتگان‌اند بدل

پیر طریقت گفت ای یادگار جانها و یادداشتهٔ دلها و یاد کردهٔ زبانها، بفضل خود ما را یاد کن و بیاد لطفی ما را شاد کن. ای قائم بیاد خویش، نه هر یاد کنندهٔ بیاد خود پیش، یاد تو است که ترا بسرا رسد ورنه از رهی چه آید که ترا سزد

الهی! تو یاد خودی و من یاد تو، تو برخواست خودی و من برنهاد تو

« اعدّ الله لهم مغفرةً و اجرا عظیما » النعم سهولة العبادة و دوام المعرفة و غدا تحقیق السؤل و نیل ما فوق المأمول

٤- النوبة الاولی

قوله تعالی « ماکان محمد اباأحد من رجالکم » محمد پدر هیچ کس نیست از مردان شما، « و لکن رسول الله و خاتم النبیین » لکن رسول خداست و مهر پیغامبران، « و کان الله بکل شیء علیما (۴۰) » والله بهمه چیز داناست واز همه آگاه

« **یا ایها الذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدید [وپیغام پذیرفتند و رسانند را استوار گرفتند] ، « **اذکروا الله کثیراً** (۴۱) » یاد کنید الله را یاد کردنی فراوان

« **و سبحوه بکرة و اصیلا** (۴۲) » و بپاکی بستائید [و نماز کنید] او را بامداد و شبانگاه

« **هو الذی یصلی علیکم** » اوست که می درود دهد برشما ، « **و ملئکته** » و [درود میدهد بر شما] فرشتگان او ، « **لیخرجکم من الظلمات الی النور** » تا [بدرود و بخشایش خویش] شمارا بیرون می‌آرد ازتاریکیها بروشنائی ، « **و کان بالمؤمنین رحیماً** (۴۳) » و الله برمؤمنان مهربان است ، همیشه

« **تحیتهم یوم یلقونه سلام** » نواخت ایشان آن روز که ملك الموت را بینند درودست و سلام کردن ملك الموت برایشان ، « **واعد لهم اجراً کریماً** (۴۴) » وساخت الله ایشانرا مزدی نیکو ، بی‌رنج

« **یاایها النبی** » ای پیغامبر ، « **انا ارسلناك** » ما فرستادیم ترا ، « **شاهداً** » گواهی [ما را بر بندگان ومؤمنان را بنزدیك ما] ، « **و مبشرا و نذیراً** (۴۵) » وبشارت دهی و بیم نمائی

« **و داعیاً الی الله باذنه** » وبازخواننده‌یی باالله بفرمان‌او ، « **و سراجامنیراً** (۴۶) » وچراغی دروشان (۱)

« **و بشرالمؤمنین** » و بشارت ده گرویدگان را ، « **بان لهم من‌الله** » که ایشانراست از خدای ، « **فضلا کبیرا** (۴۷) » نیکوئی بزرگ

« **و لاتطع الکافرین و المنافقین** » و کافران‌را و دو رویانرا فرمان مبر ، « **ودع اذیهم** » و رنجانیدن کافران بگذار ، « **و توکل علی الله** » و پشت بخدا باز کن ، « **و کفی بالله وکیلا** (۴۸) » و الله کار ساری بسنده است

« **یا ایها الذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، « **اذا نکحتم المؤمنات** »

۱ ــ دروسان = درخشان

هر که که زنی گرویده بزنی کنید، « ثم طلقتموهن » وآنگه‌ویرا پای گشاده کنید،
« من قبل ان تمسوهن » پیش از آنکه بایشان رسید بجماع، « فمالکم علیهن من
عدة تعتدونها » شما را بر آن زنان عدّت نیست که‌شمارید، « فمتعوهن » چیزی دهید
ایشان را، « و سرحوهن سراحا جمیلا (۴۹) » و بگذارید ایشان را بگذاشتنی نیکو

« یا ایها النبی » ای پیغامبر، « انا احللنا لک » ما ترا حلال کردیم و گشاده
« ازواجک اللاتی آتیت اجورهن » زنان که بزنی بستدی و کاوین (۱) ایشان بدادی،
« و ما ملکت یمینک » و برده که بگیری، « مما افاء الله علیک » از بردۀ که
الله با تو گرداند و در دست تو دهد، « و بنات عمک » و زنان قریش که بزادان تو اند،
« و بنات خالک و بنات خالاتک » و زنان بنی زهره که ایشان را باخوال تو می
باز خوانند، « اللاتی هاجرن معک » آن زنان که با تو هجرت کردند بمدینه،
« وامراة مؤمنة » و زنی گرویده، « ان وهبت نفسها للنبی » اگر آن زن خویشتن
را بپیغامبر دهد، « ان اراد النبی ان یستنکحها » اگر پیغامبر خواهد که آن را
بزنی کند و بزناشوئی بپذیرد، « خالصة لک من دون المؤمنین » ما حلال داشتیم
آن ترا جدا از همه گرویدگان، « قد علمنا ما فرضنا علیهم » دانسته‌ایم آنچه فریضه
کردیم و باز بریدیم و تقدیر کردیم برمؤمنان، « فی ازواجهم و ما ملکت ایمانهم »
در کا زنان و کنیزکان ایشان، « لکیلا یکون علیک حرج » | ترا حلال کردیم ا را |
تا بر تو تنگی نبود، « و کان الله غفورا رحیما (۵۰) » الله آمرزگار است مهربان

« ترجی من تشاء منهن » از زنان خویش هر که خواهی از خود دور میداری،
« و تؤوی الیک من تشاء » وهر که خواهی باخود میداری، « و من ابتغیت » هر که
خواهی میباز طلبی و میباز خوانی، « ممن عزلت » از آن که ازجدا کرده‌بی‌ودور داشته،
« فلا جناح علیک » | در ین هر سه | برتو تنگی نیست، « ذلک ادنی ان تقر اعینهن »
این نزدیکتر است بآنکه روشن بود چشم ایشان | که با خود آری | ، « و لا یحزن » و

١ـ کاوین = کابین

اندوهگن ناشند ایشان| که می‌دور داری|، « **ویرضین بما آتیتهن کلهن** » وخشنود باشند بآنچه هردو گروه را مدهی از هس حویش، « **والله یعلم ما فی قلوبکم** » الله میداند آنچه دردلهای شماست، « **وکان الله علیماً حلیماً** (۵۱) » و الله دانای بردبارست همیشه

« **لایحل لك النسآء من بعد** » حلال و گشاده نیست ترا زنان از پس| آنکه ترا اختیار کردند بر دنیا و زینت آن|، « **و لا ان تبدل بهن من ازواج** » و حلال نیست و گشاده ترا که هیچ زن ازیشان بدیگر بدل کنی، « **ولو اعجبك حسنهن** » و هرچند که زنان یابی که خوش آید ترا نیکوئی ایشان، « **الا ما ملکت یمینك** » مگر بردهٔی که آنرا خداوند باشی که در دست توشود، « **وکان الله علی کل شیء رقیباً** (۵۲) » و الله برهمه چیز گوشوان است

النوبة الثانیة

قوله « ماکان محمّد ابا احد من رجالکم » ـ سبب نزول آیت آن بود که زید بن حارثه که پسر خواندهٔ رسول بود مردم او را زید بن محمد میخواندند، پس چون زینب را بزنی کرد قومی گفتند تزوّج بامرأة ابنه ـ زن پسر خواندهٔ خود را بزنی کرد، و در شرع وی نیست زن پسررا بزنی کردن رب العالمین این آیت بجواب ایشان فرستاد یعنی که محمد پدر زید حارثه نیست، ای ـ لیس محمد ابا احد من رجالکم الّذی لم یلده فیحرم علیه نکاح زوجته بعد فراقه ایّاها زن پسر آنگه بر پدر حرام گشت که آن پسر از صلب وی باشد و از وی زاده، و زید بن حارثه نه از صلب محمد است و نه از وی زاده و محمد خود پدر هیچ مرد بالغ رسیده نمردی نیست

ابن عباس گفت انّ الله تعالی لمّا حکم ان لانبیّ بعده لم یعطه ولداً ذکراً یصیر رجلاً چون حکم الله این بود که بعد از محمد هیچ پیغامبر نباشد، اورا فرزند

بر بنا بالغ نداد، که اگر دادی پیغامبر بودی و آنگه معنی خاتم النبیین درست نبودی رسول خدا را پسران بودند **ابراهیم** از **ماریه** و **قاسم** و **طیب** و **مطهر** از **خدیجه** امّا در کودکی از دنیا برفتند و ببلوغ نرسیدند. ربّ العالمین میفرماید «من رجالکم» و لفظ رجال بر مردان بالغ افتد، و روا باشد که معنی آیت آن بود که «ابا احد من رجالکم» الّذی لم یلده و آنگه بزید حارثه مخصوص بود.

«و لکن رسول الله» نصب اللام لمکان کان

«و خاتم النبیّین» ـ **عاصم** بفتح تا خواند بر اسم، یعنی که مهر پیغامبران است، ای ـ هو آخرهم باقی بکسر تا خوانند بر فعل، ای ـ ختم النبیّین فهو خاتمهم، مهر کنندهٔ پیغامبران است، یعنی که **محمد** ختم کرد پیغامبری را آن ختم که ربّ العزّه بوی داد

روی **ابوهریرة** قال قال رسول الله (ص) «مثلی و مثل الانبیاء قبلی کمثل قصر احسن بنائه فترک منه موضع لبنة فطاف به النّظار یعجبون من حسن بنائه الّا موضع تلک اللبنة لایعیبون سواها فکنت انا سددت موضع تلک اللبنة ختم بی البنیان و ختم بی الرّسل» و عن **جبیر بن مطعم** قال سمعت النبی یقول «لی اسماء انا **محمد** و انا **احمد** و انا الماحی الّذی یمحوا الله بی الکفر و انا الحاشر الّذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب الّذی لیس بعده نبی» و فی صفاته فی کتب خاتم النبوة و هو **خاتم النبیین** اجود الناس صدراً و اصدق النّاس لهجة و الینهم عریکة و اکرمهم عشرة و قال (ص) «انی عبدالله مکتوب **خاتم النبیین** و انّ **آدم** لمنجدل فی طینته، وساخبرکم باول امری دعوة **ابراهیم** و بشارة **عیسی** و رؤیا امّی الّتی رأت حین وضعتنی و قد خرج لها نورٌ اضاءت لها منه قصور **الشام**» و گفته‌اند معنی **خاتم النبیین** است که ربّ العالمین نبوت همه انبیا جمع کرد و دل **مصطفی** وعاء معدن آن کرد و مهر نبوت بر آن نهاد تا هیچ دشمن بموضع نبوت راه نیافت، نه هوای نفس نه وسوسهٔ شیطان،

بخطرات مذمومه، و دیگر پیغامبران را این مهر نبود، لاجرم از خطرات و هواجس امن نبود، پس رب العالمین کمال شرف **مصطفی** را آن مهردر دل وی نهان بگذاشت، تا میان دو کتف وی آشکارا کرد تا هر کس که بنگرستی آنرا دیدی همچون خایهٔ کبوتری و قال **السائب بن یزید** نظرت الی خاتم النبوة بین کتفیه مثل زرّ الحجلة و قال **جابر بن سمرة** رأیت الخاتم عند کتفه مثل بیضة الحمامة و قال **عبدالله بن سرجس** رأیت النبی (ص) و اکلت معه خبزا ولحماً ثمّ درت خلفه فنظرت الی خاتم النبوة بین کتفیه عند ناغض کتفه الیسری جمعا علیه خیلان کامثال الثآلیل و روی کانت علامة النبوة علی بعض کتف رسول الله (ص) یعنی غرضوفه

« یا ایّها الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیرا » ـ قال **ابن عباس** لم یفرض الله عزّوجلّ علی عباده فریضة الاجعل لهاحدًا معلوما ثمّ عذراهلها فی حال العذرغیرالذکر فانه لم یجعل له حدًّا ینتهی الیه و لم یعذر احداً فی ترکه الا مغلوبا علی عقله و امرهم به فی الاحوال کلّها، قال تعالی « فاذکروا الله قیاما و قعودا و علی جنوبکم » و قال « اذکروا الله ذکرا کثیرا » باللیل و النهار فی البرّ و البحر و الصّحة و السقم فی السرّ و العلانیة قال **مجاهد** الذّکر الکثیر ان لاینساه ابدا

« و سبّحوه » ای ـ صلّوا له « بکرة » یعنی ـ صلاة الصّبح « و اصیلاً » یعنی صلاة العصر این تفسیرموافق آن خبراست که **مصطفی** علیه الصّلوة و السلام فرمود « من استطاع منکم ان لایغلب علی صلاة قبل طلوع الشمس ولاغروبها فلیفعل» میگوید هر کا تواند از شما که مغلوب کارها وشغل دنیوی نگردد بر نماز بامداد پیش از بر آمدن آفتاب و نماز دیگر پیش از فرو شدن آفتاب، تا چنین کند این هر دو نماز بذکر مخصوص کرد از بهر آنکه بسیار افتد مردم را باین دو وقت تقصیر کردن در نماز و غافل بودن از آن، امّا نماز بامداد بسبب خواب و نماز دیگر بسبب امور دنیا، وسر شرف این دو نماز درمیان نمازها پیداست نماز بامداد وقت شهود فریشتگان است لقوله تعالی « انّ قرآن

الفجر کان مشهوداً » یعنی ـ تشهده ملائکة اللیل و ملائکة النهار، و نماز دیگر نماز وسطی است که رب العزة گفت «والصلوة الوسطی» وقال مجاهد «و سبحوه بکرةً و اصیلاً» یعنی ـ قولوا سبحان الله و الحمد لله و لااله الا الله و الله اکبر و لاحول و لاقوة الا بالله، فعبّر بالتسبیح عن اخواته وقیل المراد من قوله «ذکراً کثیرا» هذه الکلمات یقولها الطاهر و الجنب و المحدث و البکرة ـ اول النهار، یقال بکرت و بکّرت و ابتکرت و بکر الرجل اول و لده و باکر کلّ شیء اوله و الباکورة اول الفاکهة و هذا بکر طیّب البکاره، و البکّار هوالذی لایعدل عن حوائجه فی البکر و الاصیل ـ آخر النهار و جمعه اُصُل، و الآصال جمع الجمع

«هوالذی یصلّی علیکم و ملائکته» ـ فالصلوة من الله الرحمة و من الملئکة الاستغفار للمؤمنین قال السدی قالت بنو اسرائیل لموسی ایصلّی ربنا فکبر هذا الکلام علی موسی، فاوحی الله الیه ان قل لهم انی اصلّی و انّ صلوتی رحمتی و قد وسعت کلّ شیء و قیل من صلوة الله عزّوجلّ علی عبده حسن ثنائه علیه، قال الله عزّوجلّ «اذکرونی اذکرکم» قال انس لمّا نزلت «انّ الله وملائکته یصلّون علی النبی»، قال ابوبکر ما خصّك الله یا رسول الله بشرف الاوقد اشرکنا فیه، فانزل الله تعالی «هوالذی یصلّی علیکم و ملئکته لیخرجکم من الظلمات الی النور» ای ـ من ظلمة الکفر الی نورالایمان، یعنی ـ انه برحمته و هدایته و دعاء الملائکة لکم اخرجکم من ظلمة الکفر الی النور «و کان بالمؤمنین رحیما»

«تحیّتهم یوم یلقونه سلامٌ» ـ مفسران اینجا دو قول گفته اند یکی آنست که «یلقونه» اینجا با الله شود، یعنی ـ تحیّة المؤمنین یوم یرون الله «سلامٌ» ای ـ یسلم الله علیهم میگوید مؤمنان آنروز که الله را بینند بهی روز و علامت سلام است و درود، قال النبی (ص) «یتجلّی الله عزّوجلّ یوم القیمة و یقول للمؤمنین سلام علیکم» قول دیگر آنست که اضافت ها با ملك الموت است، یعنی بوقت قبض روح مؤمن، ملك الموت بروی سلام کند قال ابن مسعود اذاجاء ملك الموت لیقبض روح المؤمن

قال ربك يقرئك السلام و قيل يسلم عليهم الملئكة و يبشرونهم حين يخرجون من قبورهم

« و اعدّلهم اجرا كريماً » يعنى ـ الجنّة

« يا ايّها النّبى انّا ارسلناك شاهداً » يعنى ـ شاهداً للرّسل بالتبليغ ، اى **محمد** ما ترا پيغامبر كرديم و برسالت خود گرامى كرديم و از ميان خلق بر گزيديم تا فردا برستاخيز گواهى باشى مؤمنانرا نزديك ما وپيغامبران را بتبليغ رسالت ، و بروفق اين معنى خبر **مصطفى** است قال النّبى (ص) « يجآء **نوح** يوم القيمه فيقول الله له هل بلغت؛ فيقول نعم ، فيسئل امّته هل بلغكم ، فيقولون ما جآءنا من نذير ، فيقال من شهودك ؛ فيقول **محمد** وامته فقالرسول الله (ص) فيجآءبكم فتشهدون انه قدبلغ ، ثمّ قرأ رسول الله (ص) وكذلك جعلنا كم امّةً وسطاً لتكونوا شهدآء علىالنّاس و يكون الرّسول عليكم شهيدا »

« و مبشرا و نذيرا » يعنى ـ مبشرا لمن آمن بالجنّة و نذيرا لمن كذّب بالنّار

« و داعيا الى الله » اى ـ الى توحيده وطاعته ، « باذنه » اى ـ با مره همانست كه جاى ديگر گفت « يا ايّها المدّثر قم فانذر » ـ اى جامه در خود پيچيده ، وردا در سر كشيده ! خبر مردمانرا از مـا آ گاه كن و بر توحيد و طاعت ما خوان ، جائى ديگر گفت « قل هذه سبيلى ادعو الى الله على بصيرة انا و من اتّبعنى »

« و سراجاً منيراً » ـ سمّاه « سراجا » لانّه يهتدى بهكالسراج يستضآءبهفىالظلمة

عن **عطآء بن يسار** قال لقيت **عبدالله بن عمرو بن العاص** قلت اخبرنى عن صفة رسول الله فى **التورية** ، قـال اجل و الله انّه لموصوف فى **التورية** ببعض صفته فى **القرآن** «ياايّها النّبى انّا ارسلناك شاهداً و مبشراً ونذيرا » وحرزاً للامّيّين ، انت عبدى و رسولى سمّيتك المتوكّل ليس بفظّ ولاغليظ ولاصخاب فىالاسواق ولايدفع بالسيّئه ولكن يعفو و يغفر ولن نقبضه حتّى نقيم به الملّه العوجآء بان يقولوا لااله الا الله

« و بشر المؤمنين بانّ لهم من الله فضلاً كبيراً » حيث جعلهم امّةً وسطاً لتكونوا

شهدآء على النّاس ، و جعلهم خير امّة اخرجت للنّاس

« و لاتطع الكافرين » ـ هذا جواب ابى جهل كان يمهى عمدا اذا سأى و يودّ ان تدهن ميگويد بوجهل كافر را فرمان مبر كه او مى‌باز زند هى را كه بماء ملامد و دوست مدارد كه تو فرا وى گرائى و سوى سازى ، همانست كه فرمود « فلاتطع المكذّبين ، ودّوا لوتدهن فيدهنون » و معناه معنى است كه كافران را فرمان مبر كه ترا ميگويد درويشانرا از بر خويش بران تا ما با تو نشينيم ، همانست كه فرمود « ولاتطرد الّذين يدعون ربّهم »

قوله « و المنافقين » ـ اى محمّد ! و منافقانرا فرمان مبر كه عذر دروغ ايشان ميپذير و سخن ايشان مشنو ، ايشان دو رويانند و سخن‌چينان

« ودع اذيهم » اى ـ اصبر على اذاهم و لاتجازهم عليه ، و هذا منسوخ بآيات القتال

« و توكّل على الله » بدوام الانقطاع اليه

« و كفى بالله وكيلا » حافظا

« يا ايّها الّذين آمنوا اذا نكحتم المؤمنات ثمّ طلّقتموهنّ » ـ هذه دليل على ان الطّلاق قبل النّكاح غير واقع ، لانّ الله تعالى اثبت الطّلاق بعد النّكاح فلوقال لامرأة اجنبيّة اذا نكحتك فانت طالق اوقال كلّ امرأة انكحها فهى طالق فنكح لايقع الطّلاق وهوقول على و ابن عبّاس روا كثراهل العلم و قال الشافعى و روى عن ابن مسعود انّه يقع الطّلاق و هوقول اصحاب الرأى[1] ، قال ابن عباس اخطأ ابن مسعود لقال الله عزّوجلّ « اذا طلّقتم النّساء ثمّ طلّقتموهنّ » و لم يقل اذا نكحتم المؤمنات ثمّ طلّقتموهنّ » علمنا انّ الطّلاق انّما يقع بعد النّكاح و عن جابر قال قال رسول الله (ص) لاطلاق قبل النّكاح ، و قال مالك و الاوزاعى اذا عيّن امرأة او قبيلة وقع و هو ان يقول اذا نكحت فلانة فهى طالق او يقول كلّ امرأة انكحها الى سنة او مدّة يسمّيها وقع

١ ـ اصحاب الرأى ـ اصحاب ابوحنيفه

« ثمّ طلّقتموهنّ من قبل ان تمسوهنّ » ای ـ تجامعوهنّ

«فمالكم عليهنّ من عدّةٍ تعتدّونها » تحصونها بالاقرآءِ والاشهر لانّ العدّة لاستبرآءِ رحمها من الولد

«فمتّعوهنّ» ای ـ اعطوهنّ مایستمتعن به قال **ابن عباس** هذا اذا لم یكن سمّی لها صداقاً فلها المتعة ، فان كان قدفرض لها صداقاً فلها نصف الصّداق و لامتعة لها وقال **قتاده** هذه الاية منسوخةٌ قوله « فنصف ما فرضتم » و قیل هذا امرندبٍ فالمتعة مستحبّة لهامع نصف المهر، وذهب بعضهم الى انّها تستحقّ المتعة بكلّ حالٍ لظاهرالاية

« و سرّ حوهنّ سراحاً جميلاً » ـ سراح و فراق وطلاق هرسه لفظ صريح‌اند، دست بازداشتم، بگذاشتم ،بهشتم ، و المعنى ـ خلّوا سبيلهنّ بالمعروف من غير ضرارٍ ، و معنى ـ الجميل ، ان لایكون الطّلاق جوراً لغضبٍ او طاعةٍ لضرّةٍ ، او يكون ثلثاً بتّا او يمنع الصّداق

« يا ايّها النّبى انّا احللنالك ازواجك » الاية ، فى‌تحليل الله عزّوجلّ النّسآء لرسوله (ص) بعد قوله « لايحلّ لك النّسآءِ من بعد » ، للعلمآءِ مذهبان قال بعضهم آية التّحريم متأخرة لم ينكح بعدها امرأة ، و قال بعضهم هى منسوخة بهذه الايه ، و قد نكح رسول الله (ص) بعدها **ميمونة بنت الحارث الهلالية خالة بن عباس** ، و هذا اثبت قوله « انّا احللنالك ازواجك اللاتى آتيت اجورهنّ » ای ـ مهورهنّ

« و ما ملكت يمينك ممّا افآء الله عليك » ای ـ ردّ عليك من الكفّار بان تسبى فتملك مثل **صفية بنت حيى بن اخطب وجويرية بنت الحارث المصطلقية** و قدكانت **مارية** ممّا ملكت يمينه فولدت له **ابرهيم** و ـ الفیء ، اسمٌ لكلّ فآئدةٍ تفیء الى الامر من اهل الحرب

« و بنات عمّك و بنات عمّاتك » يعنى ـ نسآء **قريش** ، « و بنات خالك و بنات خالاتك » يعنى نسآء **بنى زهرة** ، قالت **ام هانى** ، و اسمها **فاختة بنت ابى‌طالبٍ** خطبنى‌رسول‌الله (ص) واعتذرت‌اليه فعذرنى، « وبنات عمّاتك » يعنى **زينب بنت جحشٍ**

امّها اميمة بنت عبد المطلب «وبنات خالك وبنات خالاتك» لم يكن لرسول الله(ص) خال ولاخالة غير انّ امّ رسول‌الله (ص) هى بنت وهب بن عبد مناف من زهرة وكان بنو زهرة يسمّون اخوال رسول الله، و لهذا قال رسول الله (ص) لسعد بن ابى وقاص، هذا خالى

«اللاتى هاجرن معك» الى المدينة، شرط الهجرة لانّ هذا نزل قبل فتح مكة قالت ام هانى لم اهاجر اليه فلم احلّ له و كنت من الطلقاء،

«و امرأةً مؤمنةً» اى احللنا لك امرأة مؤمنة تهب نفسها لك بغير صداق فامّا غير المؤمنة لاتحلّ له اذا و هبت نفسها منه، و اختلفوا فى انّه هل كان يحلّ للنّبى (ص) نكاح اليهوديّة و النصرانيّة بالمهر، فذهب جماعة الى انّه كان لايحلّ له ذلك لقوله «و امرأة مؤمنة» ، واوّل بعضهم الهجرة فى قوله «اللاتى هاجرن معك» على الاسلام اى اسلمن معك، فدلّ ذلك على انّه لايحلّ له نكاح غير المسلمة و كان النكاح ينعقد فى حقّه بمعنى الهبة من غير ولىّ ولا شهود و لامهر وكان ذلك من خصآئصه (ص) فى النكاح لقوله تعالى «خالصة لك من دون المؤمنين» كالزيادة على الاربع و وجوب تخيير النّساء كان من خصآئصه لامشاركة لاحد معه، و اختلف اهل العلم فى انعقاد النكاح بلفظ الهبة فى حق الامة، فذهب اكثرهم الى انّه لاينعقد الا بلفظ الانكاح او التزويج، و هو قول سعيد بن المسيب و الزهرى و مجاهد، و به قال مالك و الشافعى و ذهب قوم الى انّه ينعقد بلفظ الانكاح‌اوالتّزويج، اختلفوا فى نكاح النّبى (ص) فذهب قوم الى انّه كان ينعقد فى حقّه بلفظ الهبة لقوله تعالى «خالصة لك من دون المؤمنين» و ذهب آخرون الى انّه لاينعقد الا بلفظ الانكاح او التّزويج كما فى حق الامة لقوله تعالى «ان اراد النّبى ان يستنكحها» ، و كان اختصاصه فى ترك المهر لا فى لفظ النكاح، و اختلفوا فى «التى وهبت نفسها» لرسول الله (ص) وهل كانت عنده امراة منهنّ فقال عبدالله بن عباس و مجاهد لم تكن عند النّبى (ص) امراة وهبت نفسها منه و لم تكن عنده امراة الا بعقد نكاح او ملك يمين و فسر مجاهد «ان وهبت نفسها» ما وهبت نفسها، يقول «ان»

كلمة نبی و قال آخرون بل كانت عنده موهوبة ، و اختلفوا فيها ، فقال **الشعبی** هی زينب بنت خزيمة الانصارية ، يقال لها **ام المساكين** و قال **قتاده** هی ميمونة بنت الحارث . و قال **علی بن الحسين** (ع) و **الضحاك** و **مقاتل** هی **ام شريك** بنت جابر من بنی اسد و قال **عروة بن الزبير** هی **خولة بنت حكيم** من بنی **سليم** و روی ان امرأةً اتته ، فقالت له وهبت لك نفسی ، فلم يردّها ، فقال لاحاجة لی اليوم بالنّساء ، فزوجها من رجل من الانصار

قوله « قدعلمنا ما فرضنا عليهم فی ازواجهم » ، فرض الله علی المؤمنين ان لانكاح الا بولیّ و صداق و شاهدی عدل و لايحلّ فوق اربع من الحرآئر

« و ما ملكت ايمانهم » . فرض عليهم فی ملك اليمين ان لايكون ملك خبثة انّما يكون ملك طيبة فتكون من اهل الحرب لا من اهل العقد و فی القسم السویّ تمّ الكلام فی قوله « و ما ملكت ايمانهم »

وقوله « لكی لايكون عليك حرجٌ » مسوقٌ علی قوله «خالصةً لك» والمعنی . احللنالك استنكاح الواهبة نفسها ونكاح ماشئت من عدد النّسآء لانّی بيّنت مافرضت علی غيرك من المؤمنين ان لاينكحوا الا بولیّ و شاهدين و صداق و ان يقتصروا علی الاربع ، لكنّی اردت ان لايكون عليك حرجٌ فی نكاح من اردت من النّسآء عن هذه التوسعة لا بين نسك و بين غيرك و ارفع من شرفك « وكان الله غفورا رحيماً »

« ترجیء » ای . تؤخر ، « من تشآء منهنّ و تؤوی اليك » ای تضمّ اليك من تشآء الارجآء . تأخير المرأة من غير طلاق و الايوآء . امساك المرأة علی القسم السوی من غير ارجآء

قال اهل التّفسير كان التّسوية بينهنّ فی القسم واجباً عليه ، فلمّا نزلت هذه الاية سقط عنه و صار الاختيار اليه فيهنّ و قال **ابورزين و ابن زيد** . نزلت هذه الاية حين غار بعض امّهات المؤمنين علی النّبی (ص) و طلب بعضهنّ زيادة النّفقه ، فهجرهنّ النّبی (ص) شهرا حتّی نزلت آية التّخيير ، فامره الله عزّوجلّ ان يخيّرهنّ بين الدّنيا و

الاخرة و ان یخلّی سبیل من اختارت الدّنیا و یمسک من اختارت الله و رسوله و علی انّه یؤوی الیه من یشاء منهنّ و یرجی من یشاء فیرضین به قسم لهنّ اولم یقسم او قسم لبعضهنّ دون بعض اوفضّل بعضهنّ فی النّفقة و القسمة فیکون الامر فی ذلک الیه یفعل ما یشاء، و کان ذلک من خصائصه، فرضین بذلک و اخترنه علی هذا الشرط واختلفوا فی انّه هل اخرج احداً منهنّ عن القسم؟ فقال بعضهم لم یخرج احداً بل کان رسول الله (ص) مع ما جعل الله له من ذلک یسوی بینهنّ فی القسم الا سودة فانّها رضیت بترک حقّها من القسم و جعلت یومها لعایشة و قیل اخرج بعضهنّ. قال ابو رزین لمّا نزل التّخییر اشفقن ان یطلقهنّ فقلن یا نبی الله اجعل لنا من مالک و نفسک ما شئت و دعنا علی حالنا، فنزلت هذه الایة فارجأ رسول الله (ص) بعضهنّ وآوی الیه بعضهنّ. فکان ممّن آوی الیه عایشة و حفصة و زینب بنت جحش و ام حبیبة بنت ابی سفیان، فکان یقسم بینهنّ سوآء، وارجأ منهنّ خمسا ام سلمة و میمونة و سودة و صفیة و جویریة، فکان یقسم لهنّ ما شاء و قال ابن عباس «ترجی من تشاء منهنّ و تؤوی الیک من تشاء» ای ـ تطلق من تشاء منهنّ و تمسک من تشآء، وقال الحسن تترک نکاح من شئت وتنکح من شئت من نساء امّتک، و قال کان النّبی (ص) اذا خطب امرأة لم یکن لغیره خطبتها، حتّی یترکها رسول الله (ص) و قیل معناه ـ تقبل من تشاء من المؤمنات اللاتی یهبن انفسهنّ لک فتؤویها الیک و تترک من تشآء، فلاتقبلها روی انّ عایشة لمّا نزلت «وامرأةً مؤمنة انوهبت نفسها للنّبی»، قالت اما تستحیی المرأة تاتی الرّجل فتقول له قد وهبت لک نفسی! فنزلت هذه الایة «ترجی من تشآء»، فقالت عایشة یا رسول الله اری الله عزّوجلّ یسارع فی رضاک. یقال تزوّج رسول الله (ص) ثلث عشرة امراة، لاخلاف انّه مات عن تسع منهنّ قرشیّات و من سآئر العرب و قیل لم یتزوّج علی خدیجة حتّی ماتت وقیل طلّق امرأتین احدیهما الممتنعة والاخری المستعیذة. امّا الممتنعة فامرأةٌ لمّا افضی الیها رسول‌الله بیده امتنعت علیه فطلّقها، وامّا العآئذة فامرأةٌ تمیمیة قال لها ازواج رسول الله (ص) اذ ارادک رسول الله فقولی له اعوذ بالله منک،

فطبّنه من الادب فاستعاذت منه، فقال لها عذت بمعاذ الحقى باهلك و قيل تزوّج امرأةً من غفار فلمّا نزعت ثيابها رأى بها بياضاً فقال الحقى باهلك

قوله « و من ابتغيت » اى ـ طلبت و اردت ، اى ـ تؤوى اليك امرأةً « ممّن » عزلتهنّ عن القسمة

« فلاجناح عليك » لااثم عليك ، هذا بيان انّ الارجآء ليس بطلاق و اباح الله عزّوجلّ له ترك القسم لهنّ حتّى ليؤخر من يشآء منهنّ فى نوبتها و يطأ من يشآء منهنّ فى غير نوبتها و يرد الى فراشه من عزلها ، تفضيلاً له على سائر الرّجال

« ذلك ادنى ان تقرّ اعينهنّ و لايحزنّ » اى ـ ذلك التّخيير الّذى خيّرتك فى صحبتهنّ اقرب الى رضاهنّ و اطيب لانفسهنّ و اقلّ لحزنهنّ اذا علمن انّ ذلك من الله عزّوجلّ

« و يرضين بما آتيتهنّ » اعطيتهنّ « كلّهنّ » من تقريب وارجآءٍ و عزلٍ و ايوآءٍ

« و الله يعلم ما فى قلوبكم » من امر النّسآء و الميل الى بعضهنّ و قيل هذا اشارةٌ الى مايخطر بقلب من ارجا من الكراهة و بقلب من آوى من الشماتة احياناً و ان لم يستدلّها قلوبهنّ

« و كان الله عليما حكيما »

« لايحلّ لك النّسآء » ـ قرأ ابو عمرو و يعقوب « لاتحلّ » بالتّآء ، و قرأ الاخرون بالياء

« من بعد » يعنى ـ من بعد هؤلاء التّسع اللاتى خيّرتهنّ فاخترن الله و رسوله شكر الله لهنّ و حرّم عليه النّسآء سواهنّ و نهاه عن تطليقهنّ و عن الاستبدال بهنّ ، هذا قول ابن عباس و قتادة واختلفوا فى انه هل ابيح له النّسآء من بعد ، قالت عايشة مامات رسول الله (ص) حتّى احلّ النّسآء وقال انس مات على التّحريم وقيل لابىّ بن كعب لومات نسآء النّبى (ص) اكان يحلّ له ان يتزوّج ؟ قال و ما يمنعه من ذلك ؟ قيل قوله « لايحلّ لك النّسآء من بعد » قال انما احلّ الله له ضرباً من النّسآء فقال « يا ايّها النّبى

انا احللنالك ازواجك » الایة ، ثمّ قال «لایحلّ لك النّسآء من بعد » قال ابوصالح امران لایتزوّج اعرابیّةً ولا عربیّةً و یتزوج من نسآءِ قومه من بنات العمّ و العمّة والخال والخالة ان شآء ثلث مائة و قال مجاهد معناه ـ لاتحلّ لك الیهودیّات ولا النّصرانیّات بعد المسلمات

« و لاان تبدّل بهنّ » یعنی ـ و لاان تبدّل بالمسلمات غیرهنّ من الیهود و النصاری یقول لاتکون ام المؤمنین یهودیّة ولانصرانیّه

« الا ما ملکت یمینك » ـ احلّ له ما ملکت یمینه من الکتابیّات ان یتسرّی بهنّ قال الضحاك معناه ـ ولا ان تبدّل بازواجك اللاتی هنّ فی حبالتك ازواجا غیرهنّ بان تطلّقهنّ فتنکح غیرهنّ فحرّم علیه طلاق النّسآء اللاتی کنّ عنده اذجعلهنّ امّهات المؤمنین و حرّمهن علی غیره حین اخترنه ، و امّا نکاح غیرهنّ فلم یمنع منه قال ابن زید کانت العرب فی الجاهلیة یتبادلون بازواجهم ، یقول الرّجل للرّجل بادلنی بامرأتك و ابادلك بامرأتی تنزل لی‌عن امرأتك وانزل لك عن امرأتی ، فانزل الله تعالی « و لاان تبدّل بهنّ من ازواجٍ » یعنی ـ تبادل بازواجك غیرك بان تعطیه زوجتك و تاخذ زوجته « الّا ما ملکت یمینك » ـ لاباس ان تبدّل بجاریتك ما شئت ، فامّا الحرائر فلا

روی ابوهریرة قال دخل‌عیینة بن حصن علی النّبی (ص) بغیر اذن و عنده عایشة ، فقال له النّبی (ص) یا عیینة فاین الاستیذان فقال یا رسول الله ما استاذنت علی رجل من مضر مذ ادرکت ، ثمّ قال من هذه الحمیراء الی جنبك ؟ فقال هذه عایشة امّ المؤمنین ، فقال عیینة افلا انزل لك عن احسن الخلق ، فقال رسول الله (ص) انّ الله قد حرّم ذلك فلمّا خرج قالت عایشة من هذا یا رسول الله ؟ قال هذا احمقٌ مطاعٌ و انّه علی ماترین لسیّد قومه

قوله « ولوا عجبك حسنهنّ » یعنی ـ لیس لك ان تطلّق احدا من نسآئك وتنکح بدلها اخری‌ولوا عجبك جمالها قال ابن عباس یعنی ـ اسمآء بنت‌عمیس‌الخثعمیة امرأة جعفر بن ابیطالب ، فلمّا استشهد جعفر اراد رسول الله (ص) ان یخطبها فنهی عن

دلك « الا ما ملكت يمسك» قال ابن عباس ملك بعد هؤلاء مارية

« و كان الله على كلّ شيء رقيبا » ـ هذا تعظيم للنّهى و تشديد فى التّحريم ، و فى الآية دليل على جواز النّظر الى من يريد نكاحها من النّساء ـ روى عن جابر قال قال رسول الله (ص) « اذا خطب احدكم المرأة فان استطاع ان ينظر الى ما يدعوه الى نكاحها فليفعل » و عن المغيرة بن شعبه قال خطبت امرأة فقال لى النّبى (ص) هل نظرت اليها ، قلت لا ، قال فانظر اليها فانّه احرى ان يؤدم بينكما و عن ابى هريره انّ رجلا اراد ان يتزوّج امرأةً من الانصار ، فقال له النّبى (ص) انظر اليها فانّ فى اعين الانصار شيئا قال الحميدى يعنى الصّغر ،

النوبة الثالثة

قوله « ماكان محمّد ابا احد من رجالكم و لكن رسول الله و خاتم النبيّين » ـ ذكر تعريف و بيان تشريف آن مهتر عالم است و سيّد ولد آدم ، جوهر سعادت و عنصر سيادت ، قبلهٔ اقبال و كعبهٔ آمال ، محمد مصطفى (ص) كه شرف رسالت او با ل بسته و عزّ دولت او باند پيوسته ، منبر و محراب بناه او آراسته ، اركان دين و قواعد عقايد بيان و تبيان او ممهّد شده مهترى كه ظاهر او همه راست بود باطن او ملاحت بود، عبارت او فصاحت بود ، سرّ او با محبّت بود ، جان او با عزّت بود پردهٔ او عصمت بود ، آئين او شريعت بود ، حاجت او شفاعت بود هرچند اسم پدرى از وى بيفكند امّا از همه پدران مشفق‌تر و مهربان‌تر بود قال (ص) « انا لكم مثل الوالد لولده » گفته‌اند شفقت او برامّت از شفقت پدران افزون بود ، امّا پدر امّت نخوانند او را از بهر آنكه در حكم ازلى رفته وقضا ربانى و تقدير الهى سابق شده كه روز رستاخيز در آن انجمن كبرى و عرصهٔ عظمى كه سرا پرده قهّارى بزنند و بساط عظمت بگسترانند و ترازوى عدل بياورند و زندان عذاب از حجاب بيرون آرند ، جانها بحنجر رسد ، زبانهاى فصيح گنگ گردد ، عذرها همه باطل شود ، نسبها بريده گردد ، پدران

همه از فرزندان بگریزند، چنانك ربّ العزّة فرمود « یوم یفرّ المرء من اخیه و امّه و ابیه » آدم که پدر همگانست فرا پیش آید که بار خدایا! آدم را بگذار، و با فرزندان تو دانی که چنانی. نوح همان گوید. ابراهیم همان. موسی و عیسی و دیگر پیغامبران همان گویند، از سیاست رستاخیز و فزع و هیبت همه بلرزند و بخود درمانند و با فرزندان نپردازند و گویند « نفسی نفسی »؛ خداوندا! ما را برهان و با فرزندان هرچه خواهی میکن. و مصطفی عربی (ص) در آن انجمن رستاخیز روی بر خاك نهاده و گیسوی مشکین بردست نهاده و زبان رحمت وشفقت بگشاده که بارخدایا! امّت من همشی ضعیفان و بیچارگان‌اند، طاقت عذاب و عتاب تو ندارند، بر ایشان ببخشای و رحمت کن و با محمد هرچه خواهی کن. پیغام آمده در ازل همه که پدران از فرزندان بگریزند آن روز اوراپدر بخواند تاایشان نگریزند واو بر ایشان شفاعت کند

لطیفه‌ٔ دیگر شنو او را پدر بخواند، تا اگر یار بودی گواهی پدر بر پسر را قبول نکنند در شرع، او صلوات الله وسلامه علیه گواه عدل باشد. گواهی خواهد داد و ذلك قول عزّوجلّ « لتکونوا شهداء علی النّاس و یکون الرّسول علیکم شهیداً »

« یا ایّها الّذین امنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً » مفهوم این آیت ان است که این دعوت خلق است بر همّت خود... ، مصطفی علیه الصّلاة و السلام فرموده « من احبّ شیئاً اکثر ذکره »، نشان دوستی ذکر فراوان است. دوست بی‌یادکرد دوست نیاساید، تا دل از ذکر خالی نماند

پیر طریقت گفت: ذکر دوست بهره ... ماناست ... آنی دیدنه و دوات جانه آتش جهانست، یك ذرّه فرو دن ... بهرا ... است، ... العین ... یادوست حوشتر از جانست، یك نفس در صحبت دوست ملك جاودانست، عمر بی او رهی را سرای آتست، این جا کارست که بی‌نام و بی‌نشانست. شغل رهی است و ... رهی بهانست، رهی از آن بی‌طاقت و آن بارانست، او که طالب آتست، مانند که در میان آتش بارانست

از دست تو از آتش ... سود	ما را زمانه ... آتش بود
هرچا از تو آید خوش بود	خواهی شفا خواهی الم

« تحيّتهم يوم يلقونه سلام » ـ باش تا اين درويش بدولت خانهٔ ابد رسد ، تأخير و درنك از پای عطف برخيزد ، ابر لطف باران كرم ريزد ، خورشيد وصال از مشرق يافت تابان شود ، ديده و دل و جان هرسه بدوست نگران شود

در خبر است كه « تملاء الابصار من النّظر فی وجهه و يحدّثهم كما يحدّث الرّجل جليسه » آن ديده كه او را ديد ، بملاحظهٔ غير او كی پردازد ، و آن جان كه با او صحبت يافت ، با آب و خاك چند سازد خو كرده در حضرت عزّت ، مذلّت حجاب چند برتابد ، والی برشهرخويش ، در غربت عمر چون بسرآرد

اندرين عالم غريبی زان همی گردی ملول تـا از جفا يا ملالت گفت بايد بر ملا

« تحيّتهم يوم يلقونه سلام » ـ اين نواخت و منزلت واين دولت بی‌نهايت ، فردا كسی را سزاست كه امروز ازصفات هستی خود جداست ، هرچه آن صفات خودی است همه بند است و هر چه بند است همه رنك است و هرچهٔ رنك است در راه جوانمردان ننك است

آنكس كه هزار عالم از رنك نگاشت رنك من و تو كجا خرد ای باداشت

خودرا چه نگاری‌ای مسكين ؟! خود نگاری را قدری نيست ، خود را چه آرائی ؟ خـود آرائی را نوائی نيست بگذار تا « و زيّنه فی قلوبكم » بی‌تو ترا آرايد ، بگذار تـا « يحبّهم و يحبّونه » بی تو ترا پسندد

پير طريقت گفت ازو باونگرنه ازخود باو ، كه ديده‌با ديده‌ورپيشين است ودل با دوست نخستين است ، هر كه درين كوی حجره‌يی دارد داند كه چنين است ، ديدار دوست جانرا آئين است ، بدل جان بر امید ديدار ، در شريعت دوستی دين است

« يا ايّها النّبی » ـ ای مهتر عالم ! ای سيّد ولد آدم ! فخر عرب و عجم ! ای نواختهٔ لطف قدم ! ای در زمين مقدّم و در آسمان محترم ، مهتری كه بنـان او نظم عقد نجات ، برهان او حلّ عقد مشكلات ، گفتار او منشور سعادات ، كردار او دستور كرامات ، لفظ او سرمـايهٔ مكرمات ، لحظ او پيرايهٔ حسنات ، عليه افضل الصلوات و اوفر التحيّات

« انّا ارسلناك » بالحق ـ ما که در الهیّت یکتائیم و در احدیّت بی‌همتائیم ، در ذات و صفات از خلق جدائیم ، متّصف بکبریائیم ، خالق زمین وسمآایم ، پناه هر گدا و راحت هر آشنائیم ، باسرار خلق دانائیم و براعمال همه گوائیم

« ارسلناك شاهدا و مبشّرا و نذیرا » ـ ترا فرستادیم بخلق تا آشنایان را از لطف ما خبر دهی که بواختنی‌اند ، بیگانگان را بیم نمائی که گداختنی‌اند ، دوستانرا بشارت دهی که سرای سعادت از بهر ایشان می‌آرایند ، دشمنانرا بیم دهی که زندان دوزخ برای ایشان می‌تابند

« و سراجاً منیرا » ـ ای مهتر ! آفتاب چراغ آسمان است و تو چراغ زمینی ، آفتاب چراغ دنیاست ، تو چراغ دینی ، افتاب چراغ ملك است ، تو چراغ ملکی ، آفتاب چراغ آب و گل است ، تو چراغ جان و دلی ، آفتاب چراغ این جهانست ، تو چراغ این جهان و آن جهانی ای آدم ! هر چند تو سرجریدهٔ اسمائی و زبان صحیفهٔ اسمائی ، لکن با محمد همراهی چون توانی ؟ که درد دیدهٔ این خطابی که « اهبطوا منها جمیعا » و او در سور این سرور است که « اسری بعبده » ای نوح ! هر چند تو شیخ الانبیائی و در معهد دوّم مجاب الدّعائی ، تو طاقت صحبت محمد چون داری ؟ که سرا سمهٔ این زخمی که « فلاتسئلن ما لیس لك به علم » ، و او دست آموز این لطف است که « ولسوف یعطیك ربّك فترضی » ای خلیل ! هر چند تو پیشهای ملّتی و طراز حلّه خلّتی ، لکن با محمد برابری نتوانی که تو در تواری این تهمتی که « بل فعله کبیرهم » ، و او در زمرهٔ این عصمت است که « لیظهره علی الدّین کلّه » ای موسی کلیم ! هرچند تو هزار رحمانی و مصطنع لطف یزدانی با محمد مقاومت چون توانی ؟ که تو مهجور این سرّی که « لن ترانی » ، و او مجموع این شرفت است که « الم تر الی ربّك »

« و بشّر المؤمنین بانّ لهم من الله فضلا کبیرا » ـ ای محمد ! مؤمنانرا بشارت ده که ایشانرا نزدیك ما نواخت سلوت و کرامت بی نهایت و فضل تمام داعی را

احات وسائل را عطيّت ، محتهد را معوت ، شا كر را ريادت ، مطمع را موت مشارت ده ايشارا كه چون مى گريدم ايشارا عيب مى‌ديدم نه پسديدم تا سشتى ار نهانها ور رسدم رهى را نه بى‌سارى حود چنانك نود نر گريدم مشارت ده ايشارا كه آنچه اوّل نود امرور همان ، اريست ار نرّ ماران ، مؤمنان را حاودان ، نه فصل را پايان . نه‌محانا را گران مشارت ده كه اگر رهى را حرم سيارست ، فصل مولى ار آن نش است كه هركار كمده‌ىى درهرحال سراى حويش است اين همه كه شسدى ار فصل ، كسر نسب نه فصل كسر ، فصل كسر حود حالى ديگر است و نواحى ديگر عشى روحانى نا صد هرار طنل نهانى و رستاحير حاودانى ، نسى نصحت آمحته ، حانى در آررو آو نحته ، دلى سور يافت عرق گشته ، ار عرقى كه هست ، طلب ار يافت نار نمى‌داند و ار شعاع وحود عبارت نمى تواند ، در آتش مهر مى سورد و ار نار نار نمى بردارد ، نر نسان حال همى گويد

نر آتش عشق حان همى عود كنم	حان سدهٔ تو نه من همى حود كنم
چون پاك سوحت عشق توحان رهى	صد حان دگر نحيله موحود كنم

٥ــ النوبة الاولى

قوله تعالى ــ « **يا ايها الدين آمنوا** » اى شمـا كه گرويدگان اند ، «**لاتدحلوا بيوت النبى**» درحانهاى[1] پيعامبر مشويد ، «**الاان يؤدن لكم الى طعام**» مگر كه شما را نا حوردنى حوانند ، « **غير ناطرين اناه** » نه چنان كه شويد و نشيند تا طعام فرارسد ، « **و لكن ادا دعيتم فادحلوا** » لكن چون شما را نا حوردنى حوانند در شويـد[2] ، « **فادا طعمتم فانتشروا** » و چـون طـعـام حوريد نيرا كنند[3] « **و لامستأنسين لحديث** » و نه چنان كه ارسحنان مى‌نر رسند ، **ان دلكم كان يؤدى النبى** » كه آن نر عامبر را مى‌نرنحاند ، « **فيستحيى منكم** » و او را شرم مى‌نود ارشما ، « **والله لايستحيى من الحق** » والله‌ار گفتنى گفتن شرم ندارد ، «**واداسألتموهن متاعاً**»

١ ــ حانها = حانه‌ها ٢ ــ نسحهٔ الف سيد ٣ ــ نسحهٔ الف نر كنيد

و هر که که از یشان چیزی خواهید ، « فسئلوهن من وراء حجاب » از پس پرده خواهید، «ذلکم اطهر » این شما را پاك دارنده‌تر است، « لقلوبکم و قلوبهن » دلهای شمااودلهای ایشانرا،«و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله » وروا نیست‌شمارا که‌رسول خدایرا رنج دل نمائید، « و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا » و نه زنان او را بزنی خواهید بعد ازوی هرگز،« ان ذلکم کان عندالله عظیماً (۵۳) » آن نزدیك خدای کاری بزرگك است

« ان تبدوا شیئاً او تخفوه » اگر پیدا کنید چیزی یا دردل دارید ، « فان الله کان بکل شیء علیماً(۵۴) » الله بهمه چیز داناست همیشه

« لاجناح علیهن » تنگی نیست برزنان ، « فی آبائهن » [در باز نمودن روی خویش و شنوانیدن آواز خویش] پدران خویش را ،«و لا ابنائهن و لااخوانهن » و پسران خویش یابرادران خویش را ،« ولاابناء اخوانهن ولا ابناء اخواتهن » و نه برادر زادگان[1] خویش یا خواهر زادگان[1] خویش را،« ولانسائهن » ، نه زنان هم دین[2] خویش را ، « و لاماملکت ایمانهن » ونه بردگان خویش را،«و اتقین الله » و از خشم و عذاب خدای بپرهیزید ،«ان الله کان علی کل شیء شهیداً(۵۵) » که الله برهمه چیز گواهست و بآن دانا

« ان الله وملائکته یصلون علی النبی » خدای و فرشتگان او درود میدهند بر پیغامبر ، « یا ایها الذین آمنوا »ای‌شما که‌مؤمنان‌اید ، « صلوا علیه » درود دهید براو ،« و سلموا تسلیماً (۵۶) »و سلام کنید سلام کردنی

« ان الذین یؤذون الله ورسوله » ایشان که می رنجانند خدایرا و رسول او را، « لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة » لعنت کرد الله بر ایشان درین جهان و در آن جهان [ودور کرد از پسند و نواخت] ، « واعد لهم عذابا مهینا (۵۷) » و ایشانرا ساخت عذابی خوار کننده

---

۱ ـ نسخهٔ الف زادان ۲ ـ نسخهٔ الف هام دین

« **و الدین یؤدون المؤمنین و المؤمنات** » و ایشان که می رنجانند مردان مؤمنان و زنان ایشانرا « **بغیر ما اکتسبوا** » بی گناهی که کردند ، « **فقد احتملوا بهتاناً واثماً مبیناً** [۵۸] » در گردن خویش کردند دروغی بزرگ و بزهی آشکارا

« **یا ایها النبی** » ای پیغامبر ، « **قل لازواجك** » بگو فرا زنان خویش ، « **و بناتك** » ودختران خویش، « **و نساء المؤمنین** » وزنان مؤمنان ، « **یدنین علیهن من جلابیبهن** » تا تنگ فراز آرند و نزدیك برویهای خویش چادرهای خویش ،

« **ذلك ادنی ان یعرفن** » آن نزدیك تر است تا آن که ایشانرا بشناسند [که آزاد زنان اند و بندگان اند] ،« **فلا یؤذین** » وایشانرا نرنجانند،« **و کان الله غفوراً رحیماً** [۵۹] » و الله آمرز گار است همیشه

« **لئن لم ینته المنافقون** » اگر باز نشوند دوروییان ، « **والذین فی قلوبهم مرض** » و ایشان که در دلهای ایشان بیماری [گمان] است ، « **والمرجفون فی المدینة** » و ودروغ زنان در مدینه ، « **لنغرینك بهم** » ترا برایشان آغالیم [۱] وبرایشان انگیزانیم ، « **ثم لایجاورونك فیها** » و آنگه ترا همشهری نباشند در مدینه ، « **الا قلیلا** [۶۰] **ملعونین** » مگر اندکی نکوهیده و نفریده [۲]

« **اینما ثقفوا** » هرجا که یابند ایشانرا ، « **اخذوا** » بگیرند شان ، « **وقتلوا تقتیلا** [۶۱] » و بکشند کشتنی بهمار [۳]

« **سنة الله فی الذین خلوا من قبل** » نهاد الله است درایشان که از من پیش [۴] بودند ، « **و لن تجد لسنة الله تبدیلا** [۶۲] » ، و نهاد الله را تبدیل کردن [۵] نیابی

« **یسئلك الناس** » مردمان ترا می‌پرسند ، « **عن الساعة** » از رستاخیز [که کی خواهد بود ؟] ، « **قل انما علمها عندالله** » گوی دانستن هنگام آن نزدیك الله است « **و مایدریك** » وچه چیز ترادانا کرد [بدانستن آن] ،« **لعل الساعة تکون قریباً** [۶۳] » مگر که رستاخیز نزدیك است

---

۱ ــ آغالیدن = برجنبانیدن ۲ ــ نفریده = نفرین کرده ۳ ــ بهمار = بسیار (برهان قاطع) ۴ ــ نسخهٔ الف که پس فا ۵ ــ نسخهٔ الف خبر کردن

«انّ الله لعن الکافرین» الله نفرین کرد و دور کرد کافران را، «و اعدّ لهم سعیراً (۶۴)» و ساخت ایشان را آتش جاویدی

«خالدین فیها ابداً» ایشان در آن جاوید باشند، «لایجدون ولیّا و لانصیراً (۶۵)» که نه هیچ کس یابند مهربان و نه یاری دهنده‌ئی

«یوم تقلّب وجوههم فی النار» آن روز که روی‌های ایشان می گردانند در آتش «یقولون» میگویند «یالیتنا اطعنا الله» کاشك ما فرمان بردیمی[1] الله را، «و اطعنا الرسولا (۶۶)» و فرمان بردیمی[1] فرستادهٔ او را

«وقالوا ربّنا» و گویند خداوند ما، «انّا اطعنا سادتنا و کبراءنا» ما فرمان بردیم مهتران و بزرگان خویش را، «فاضلّونا السبیلا (۶۷)» وما را از راه ببردند و از راه گم کردند

«ربّنا آتهم ضعفین من العذاب» خداوند ما ایشان را عذاب دو توی ده، «والعنهم لعنا کبیرا (۶۸)» و ایشان را لعنتی بزرگ

«یا ایّها الذین آمنوا» ای ایشان که بگرویدند، «لاتکونوا کالذین آذوا موسی» مباشید[2] چون ایشان که موسی را بیازردند، «فبرّأه الله ممّا قالوا» تاالله او را پاك کرد از آنچه گفتند، «و کان عندالله وجیها (۶۹)» و نزدیك الله موسی روی شناس بود و نیکو

«یا ایّها الذین آمنوا» ای ایشان که بگرویدند، «اتّقوا الله» بپرهیزید از خشم و عذاب خدای، «و قولوا قولا سدیدا (۷۰)» و میگوئید آن سخن راست پاك درست

«یصلح لکم اعمالکم» تا کارهای شما پاك سازد و باصلاح آرد، «و یغفر لکم ذنوبکم» و گناهان شما بیامرزد «ومن یطع الله و رسوله» و هر که فرمان برد خدای را و رسول او را، «فقد فاز فوزاً عظیما (۷۱)» وی رست رستنی بزرك وپیروز آمد پیروزی بزرگوار

۱ ــ نسخهٔ الف بردید ۲ ــ نسخهٔ الف مبید

« **انا عرضنا الامانة** » ما عرضه کردیم امانت دین، « **علی السموات والارض و الجبال** » بر آسمانها و زمینها و کوهها، « **فابین ان یحملنها** » باز نشستند از برداشت آن [و کژ روی در آن و راست بار نامدن در آن]، « **و اشفقن منها** » و ترسیدند از آن [و تاوان آن]، « **و حملها الانسان** » و آدم فرا ایستاد و در گردن خویش کرد، « **انه کان ظلوماً جهولا** (۷۲) » که این آدمی ستمکار و نادان است تا بود

« **لیعذب الله المنافقین و المنافقات** » تا عذاب کند الله منافقان را مردان و زنان، « **والمشرکین والمشرکات** » و انباز گیران را مردان و زنان، « **و یتوب الله علی المؤمنین و المؤمنات** » و با خود آرد و بپذیرد مؤمنان مردان و زنان، « **و کان الله غفوراً رحیما** (۷۳) » و الله آمرزگار است بخشاینده همیشه

النوبة الثانية

قوله ـ « یا ایّها الّذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النّبی » الآیه ـ سبب نزول این نهی و نزول این آیة آن بود که رسول خدا (ص) ولیمه‌یی ساخت از بهر **زینب** که تزویج کرده بود و جمعی بسیار از یاران بران ولیمه خوانده، **انس مالک** گفت رسول خدا مرا فرمود که رو هر که را بینی از یاران برخوان گفتا رفتم و خواندم، و یاران خوق خوق (۱) می‌آمدند و طعام می‌خوردند و بازمیگشتند بعاقبت گفتم یارسول الله ما اجداحدا ادعوه ـ کس نماند که اورا بخواندم آنگه طعام برداشتند و قوم متفرّق شدند، سه کس درخانهٔ رسول (ص) بماندند و دراز بنشستند و از سخنها می پرسیدند و سرگذشتها باز میگفتند، رسول (ص) خدا میخواست که ایشان برخیزند و شرم میداشت که بگفتی، یک بار رود و باز از خانه بیرون شد بخانهٔ **عایشه** و عنر آن و باز می آمد و انتظار برخاستن ایشان میکرد، در آن حال **جبرئیل** آمد و این آیه آورد، آنجا که گفت « و الله لایستحیی من الحقّ »، رسول خدا برایشان خواند و ایشان بر خاستند و بیرون شدند

۱ـ نسخهٔ الف خوك خوك

ابن عباس گفت قومی مسلمانان گاه گاه بخانهٔ رسول (ص) می‌شدند و طعام میخوردند، و پیش از رسیدن آن طعام می‌رفتند و دراز می‌نشستند تا طعام فرا رسد، رسول خدا بآن سبب رنجور دل می‌شد و شرم میداشت که ایشان را از آن منع کند تا آیت فرو آمد که «یا ایّها الّذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النّبی الا ان یؤذن لکم الی طعام» ای الا ان تدعوا الی طعام فیؤذن لکم فتأکلوه

«غیر ناظرین اناه» یعنی غیر منتظرین حین نضجه وادراکه «اِنی» و«اَنی» لغتان مثل الیّ و الی، و معا و معا، والآناء جمعه مثل الآلآء و الامعآء، یقال انی الحمیم اذا انتهی حرّه، و انی ان یفعل کذا، ای حان و فیه لغتان انی، یأنی و آن، یئین، مثل حان یحین

«ولکن اذادعیتم فادخلوا فاذا طعمتم» ای اکلتم الطّعام

«فانتشروا» تفرّقوا و اخرجوا من منزله

«و لامستأنسین» ای و لاطالبین الانس لحدیث ومحلّه خفض مردود علی قوله «غیر ناظرین اناه»

«و لامستأنسین لحدیث انّ ذلکم کان یؤذی النّبی فیستحیی منکم والله لایستحیی من الحقّ» ای لایترک تادیبکم و بیان الحقّ حیآء، روی انّ **اسماعیل بن ابی حکیم** قرئت بین یدیه هذه الآیة، فقال هذا ادبٌ ادّب‌الله به الثقلاء وقال **ابن عایشه** حسبك فی الثّقلآء انّ‌الله تعالی لم یحتملهم

«و اذا سألتموهنّ متاعا فسئلوهنّ من ورآء حجاب» **عمرخطاب** بمسجد رسول بر گذشت و رسول (ص) را دید با زنان خویش در مسجد، عمر گفت یا بان رسول احتجب فانّ لکنّ علی النّسآء فضلا کما انّ لزوجکنّ علی الرّجال الفضل ـ از مردان در حجاب باشید که شما را برزنان امّت فضل است و افزونی، همچنان که شوهر شما را رسول خدا صلوات الله علیه فضل است بر عالمیان بروایتی دیگر **زینب** گفت **یابن الخطاب** انك لتغار علینا و الوحی ینزل فی بیوتنا ـ تو بر ما غیرت می‌بری با پیغ

می‌فرمائی ، و وحی الله در خانهٔ ما فرود می‌آید ، یعنی که اگر مراد الله بود خود فرماید و حاجت بعزت تو باشد ، تا ر ں ٮ ٮ ٮ ، ٮ د ٮ ر ووق قول **عمر** آیت حجاب آمد « و اذا سألتموهنّ متاعا فسئلوهنّ من وراء حجاب »

« ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهنّ » ـ بعد از آیت حجاب هیچ کس را روا نبود که در زنی از زنان رسول بنگرستی اگر در نقاب بودی یا بی‌نقاب **عمر خطاب** بعد از آن میگفت و افقنی ربی فی ثلاث ، قلت یا رسول الله لواتّخذوا من مقام ابراهیم مصلّیً ، فانزل الله تعالی « و اتّخذوا من مقام ابراهیم مصلّیً » ، و قلت یا رسول الله انّه یدخل علیك البرّ و الفاجر فلو امرت امّهات المؤمنین بالحجاب ، فانزل الله آیه الحجاب ، قال و بلغنی بعض ما عاتب رسول الله نساءه ، قال فدخلت علیهنّ فجعلت استقرّ بهنّ واحدةً واحدةً ، قلت و الله لتنتهنّ او لیبدلنّه الله ازواجاً خیراً منکنّ ، حتّی اتیت علی **زینب** ، فقالت یا **عمر** اما کان فی رسول الله مایعظ نساءه حتّی تعظهنّ انت ؛ فخرجت فانزل الله تعالی « عسی ربّه ان طلّقکنّ ان یبدله ازواجا خیراً منکنّ » الایة وعن **مجاهد** انّ رسول‌الله (ص) کان یطعم ومعه اصحابه فاصابت ید رجل منهم ید **عایشه** و کانت معهم ، فکره النبی (ص) ذلك فنزلت آیة الحجاب قال **انس** کنت ادخل علی رسول الله (ص) بغیر اذن فجئت یوما لادخل ، فقال مکانك یا بنیّ قدحدث بعدك ان لاندخل علینا الاباذن « ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهنّ » من الریب

« و ماکان لکم ان تؤذوا رسول الله » لیس لکم اذاه فی شیء من الاشیاء

« ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا » ـ هذا اذا دخل بهنّ وتزوّج رجلٌ من المؤمنین امرأه کان تزوّج بها رسول الله وطلّقها ولم یکن دخل بها ، فاراد **عمر** ان یعاقبه فاقام الرّجل البیّنة علی انّ رسول‌الله لم یکن دخل بها فکف انّ عمر حلق رأسه ولحیته وروی **معمر** عن **الزهری** انّ **العالیة** بنت **ظبیان** الّتی طلّق النّبی(ص) تزوّجت رجلاً و ولدت له ، و ذلك قبل تحریم ازواج النّبی (ص) علی النّاس و امّا **حفصة بنت عمر** فانّ رسول‌الله طلّقها ثمّ راجعها ، جاءه **جبرئیل** فقال له انّ ربّك یقرئك السلام ویقول

انّ حفصة صوّامة قوّامة و انّها زوجتك فی الجنّة ، فراجعها

« انّ ذلکم کان عندالله عظیماً » ـ هذا الوعید راجع علی من یؤذی رسول الله و علی من یرید ان ینکح احداً من ازواجه من بعده ، و کان رجلٌ قال ان مات رسول‌الله نکحت عایشة ، قال مقاتل بن سلیمان هو **طلحة بن عبید الله**

« ان تبدوا شیئاً اوتخفوه فانّ الله کان بکلّ شیء علیماً » ـ کان هذا وعیدٌ للرّجل الّذی تمنّی نکاح **عایشة** و لمّا نزلت آیة الحجاب قال الآباء والابناء و الاقارب و نحن ایضا نکلّمهنّ من ورآء حجاب ، فانزل الله عزّوجلّ

« لاجناح علیهنّ فی آبائهنّ » یعنی ـ لااثم علیهنّ فی ترك الاحتجاب من هؤلاء وقال **مجاهد** فی وضع جلابیبهنّ عندهم

و قوله « ولانسآئهنّ » اراد به النّسآء المسلمات حتّی لایجوز للکتابیّات الدّخول علیهنّ و التکشّف عندهنّ و قیل هو عامٌ فی المسلمات و الکتابیّات ، و انّما قال « و لانسآئهنّ » لانّهنّ من اجناسهنّ و لم یذکر العمّ و الخال لانّهما داخلان فی الآبآء قدعدّ الله عزّوجلّ العمّ ابا و الخاله امّا فی القرآن

« ولاما ملکت ایمانهنّ » ـ اختلفوا فی انّ عبدالمرأة هل یکون محرما لها ام لا ، فقال قومٌ یکون محرما لها لقوله عزّوجلّ « او ما ملکت ایمانهنّ » وقال قومٌ هو کالاجانب ، والمراد من الایة الاماء دون العبید

« و اتّقین الله » ان یراکنّ غیر هؤلاء

« انّ الله کان علی کلّ شیء » من اعمال العباد « شهیدا »

« انّ الله و ملائکته یصلّون علی النّبی » ـ قال **ابن‌عباس** یعنی ـ انّ الله یرحم و یثنی علیه و الملئکة یدعون له ویستغفرون له قال **ابوالعالیة** صلاة الله ثناؤه علیه عند الملائکة و صلوة الملائکة الدّعآء له

« یا ایّها الّذین آمنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیما » ـ این امری است مطلق که امّت را فرمودند بدرود دادن بروی و سلام کردن بروی سلام آنست که مؤمنان در

تشهّد نماز میگویید « السّلام علیك ایّها النّبی و رحمة الله و برکاته» و درود آنست که میگویید در آخر نماز که « اللّهم صلّ علی **محمد** و علی **آل محمد** کما صلّیت علی **ابراهیم** و **آل ابراهیم** و بارك علی **محمد** و علی **آل محمد** کما بارکت علی **ابرهیم** و آل **ابرهیم** انك حمید مجید »

قال **کعب بن عجرة** سألنا رسول الله (ص)، فقلنا یا رسول الله کیف الصّلوة علیکم اهل البیت، فانّ الله قد علّمنا کیف نسلم قال « قولوا اللّهم صلّ علی **محمد** و علی آل **محمد** کما صلّیت علی **ابرهیم** و **آل ابرهیم** انّك حمید مجید، اللّهم بارك علی **محمد** و علی آل **محمد** کما بارکت علی **ابرهیم** و **آل ابرهیم** انك حمید مجید » و عن **ابی حمید الساعدی** انهم قالوا یا رسول الله کیف نصلّی علیك ؟ فقال رسول الله قولوا اللّهم صلّ علی **محمد** و ازواجه و ذرّیته کما صلّیت علی **ابرهیم**، و بارك علی **محمد** و ازواجه و ذرّیته کما بارکت علی **ابرهیم** انك حمید مجید» وعن **ابی سعید الخدری** قال قلنا یا رسول الله هذا السّلام علیك قد علمنا، فکیف الصّلوة؟ قال « قولوا اللّهم صلّ علی عبدك و رسولك کما صلّیت علی **ابرهیم**، و بارك علی **محمد** و علی **آل محمد** کما بارکت علی **ابرهیم** » وعن **عبدالله بن مسعود** قال اذا صلّیتم علی النّبی (ص) فاحسنوا الصلوة علیه فانّکم لاتدرون لعلّ ذلك یعرض علیه، قالوا فعلّمنا قال قولوا اللّهم اجعل صلواتك و رحمتك و برکاتك علی سیّد المرسلین و امام المتّقین و خاتم النبین **محمد** عبدك و رسولك امام الخیر و قائد الخیر و رسول الرّحمه، اللّهم ابعثه مقاما محموداً یغبطه به الاوّلون و الاخرون، اللّهم صلّ علی **محمد** و علی **آل محمد** کما صلّیت علی **ابرهیم** ـ **آل ابرهیم** انّك حمید مجید و قال (ص) « حیوتی خیر لکم تحدثون و یحدث لکم و وفاتی خیر لکم تعرض علی اعمالکم فما کانت من حسنة حمدت الله علیها و ما کان من سیّئة استغفرت الله لکم فاذا صلّیتم علیّ فاحسنوا الصّلوة فانّکم تعرضون عنّی باسمائکم و اسماء آبائکم و عشائرکم و اعمالکم » و قال (ص) « صلّوا علیّ اینما کنتم من الارض فانّ صلاتکم تبلغنی » و عن **ابن عباس** قال لیس

احدٌ من امّة محمد (ص) یسلم علیه ویصلّی علیه الاملعه فلانٌ یسلم علیك و یصلی علیك قال یرید الرقاشی ملكٌ موكّل برسول‌الله (ص) اذا صلّی علیه احدٌ قال صلّی علیك من امّتك فلان بن فلان وعن اوس بن اوس الثقفی قال قال رسول‌الله (ص) «اکثروا علیّ الصلوة فی یوم الجمعة فانّ صلاتکم معروضةٌ علیّ»، قالوا یارسول الله کیف تعرض علیك و قدارمت؛ یعنی بلیت، قال «انّ الله حرّم علی‌الارض ان تأکل اجساد الانبیآء»

و عن ابی هریرة عن النّبی (ص)قال «مامن‌احدٍ یسلم علیّ الا ردّ الله الیّ روحی حتّی اردّ علیه السلام» قال «و الّذی نفسی بیده ما مسکم احد یسلّم علیّ اذا متّ الاجآءنی جبرئیل فقال یا محمد هذا فلان بن فلان بن فلان فیرفع لی فی النّسب حتّی اعرفه فاقول نعم، فیقول هو یقرأ علیك السلام و رحمه الله، فاقول و علیه السلام و رحمة الله و برکاته»، و فی روایهٍ اخری قال یا محمد صلّی علیك فلانٌ کذا و کذا، قال فصلّی الرّب علی ذلك الرّجل بکلّ واحدٍ عشرا ـ عن عبدالرحمن بن عوف قال قال رسول الله (ص) «لقیت جبرئیل علیه السلام مبشّر بی انّ الله تبارك و تعالی یقول من صلّی علیك صلّیت علیه و من سلم علیك سلمت علیه، فسجدت لله شکرا» و عن سعید بن عمر الانصاری [1] عن ابیه وکان بدریّا عن النّبی(ص)قال «ما صلّی‌علیّ عبدٌ من امّتی صلوةً صادقا بها من قبل نفسه الا صلّی الله علیه و سلم بها عشر صلوات و کتب له بها عشر حسناتٍ و رفعه بها عشر درجات و محا عنه بها عشر خطیآتٍ»

قوله «یاایّها الّذین آمنوا صلّوا علیه» ای ادعواله بالرحمة، «وسلّموا تسلیما» ای حیّوه بتحیّة الاسلام

«انّ الّذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدّنیا و الاخرة و اعدّ لهم عذاباً مهینا»، معنی آیت آنست که ایشان کا می‌رنجانند خدایرا جلّ جلاله و رسول او را علیه السلام، الله وراایشان لعنت کرد دردو جهان ابن‌عباس گفت ایشان جهودانند که ایذاء الله خواستند، جهودان و ترسایان ومشرکان جهودان گفتند «عزیرٌ ابن‌الله، یدالله مغلولةٌ، انّ الله فقیرٌ ونحن اغنیآءٌ» ترسایان گفتند «المسیح ابن‌الله، ثالث

---

۱ ـ نسخهٔ الف : عمیر الانصاری

ثلاثة » مشركان گفتند الملائكة بنات‌الله والاصنام شركاؤه هماست كه **مصطفى**(ص) گفت حكايت از كردگار حلّ جلاله « شتمنى ابن آدم يقول اتّخذالله ولداً و انا الاحد الصّمد الّذى لم الد ولم اولد ولم يكن لى كفواً احدٌ » و قال تعالى « يؤذينى ابن آدم يسبّ الدهر و انا الدهر بيدى الامر اقلّب الليل و النهار » **عكرمه** گفت اصحاب تصاوير اند خلقى وصورتى كه رب ّ العالمين بآفرينش آن متفرّد است وجز بقدرت الهيت وجود آن ممكن نيست ، ايشان ميخواهند كه مثل آن در وجود آرند ، و **مصطفى** (ص) فرموده « لعن الله المصوّرين » و قال (ص) « يقول الله تعالى و من اظلم ممّن ذهب يخلق كخلقى فليخلقوا ذرّة وليخلقوا حبّةً او شعيرة » و گفته‌اند محتمل است كه ايذاء الله بمعنى الحاد بود در اسما و صفات الله كقوله تعالى « و ذروا الّذين يلحدون فى اسمآئه » و گفته‌اند درين آيت اضمار است يعنى - يؤذون اولياء الله ، فحذف المضاف و اقيم المضاف اليه مقامه كقوله « واسئل القرية » اى - اهل القرية

سياق اين سخن بر عادت خلق و تعارف مردم است ، ورنه جناب جبروت احديّت و دركاه عزت الهيت مقدّس است و منزّه از آن كه خلق بوى اذى رسانند ، يا خود كسى را رسد كه انديشه كند يا تواند امّا اذى رسول از جهت كفّار آنست كه د بدايت اسلام دندانش مى‌شكستند و او را مى‌زدند و خاك بروى مى‌ريختند و پليدى بر مهر نبوت مى‌انداختند و اورا ساحر وكاهن و مجنون ميگفتند **عبدالله مسعود** گفت ديدم رسول خدا (ص) را كه در **مسجد حرام** در نماز بود سر بر سجود نهاده كه آن كافرى بيامد و شكنبهٔ شتر ميان دو كتف وى فرو گذاشت ، رسول همچنان درسجود بخدمت الله ايستاده و سر از زمين برنداشت تا آنگه كه **فاطمهٔ زهرا** بيامد و آن از كتف وى بينداخت و روى نهاد در جمع **قريش** وآنچه سزاى ايشان بود گفت،ورسول خدا چون نماز بگزارد ، روى سوى آسمان كرد و گفت اللّهم عليك عليك **بقريش**، اللّهم عليك **بعمرو بن هشام**، **و عتبة بن ربيعة و شيبة بن ربيعة و الوليد بن عتبة و امية بن خلف و عقبة بن ابى معيط** **عبدالله مسعود** گفت بآن خدايى كه وحداست و فرداست صفت اوست

که این جماعت را دیدم روز بدر کشته و در چاه بدر انداخته و رسول خدا گفت اتبع اصحاب القلیب لعنةً و عن عایشة قالت یا رسول الله هل اتی علیك یومٌ کان اشدّ من یوم احد ؟ فقال لقد لقیت من قومك وکان اشدّ مالقیت منهم یوم العقبة اذعرضت نفسی علی ابن عبد یا لیل ابن عبد کلال فلم یجبنی الی ما اردت فانطلقت و انا مهمومٌ علی وجهی فلم استفق الا بقرن الثعالب فرفعت رأسی فاذا انا بسحابة قد اظلّتنی فنظرت فاذا فیها جبرئیل فنادانی فقال انّ الله سمع قول قومك وماردّوا علیك و قد بعث الیك ملك الجبال فتأمره بما شئت فیهم ، قال فنادانی ملك الجبال و سلم علیّ ثمّ قال یا محمد انّ الله قد سمع قول قومك و انا ملك الجبال و قد بعثنی ربّك الیك لتأمرنی بامرك ان شئت ان اطبق علیهم الاخشبین ، فقال رسول الله (ص) ارجوا ان یخرج الله من اصلابهم من یعبدالله وحده لایشرك به شیئاً

« و الّذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات » یقعون فیهم و یرمونهم بغیرجرم

« بغیر ما اکتسبوا » یعنی ـ من غیر ان عملوا ما اوجب اذاهم

« فقد احتملوا بهتاناً واثما مبیناً » ـ قال مقاتل نزلت فی علی بن ابی طالب (ع) و ذلك انّ ناسا من المنافقین کانوا یؤذونه وقیل نزلت فی شأن عایشة و فی بعض الاثار «ایّاکم و اذی المؤمن فانه حبیب ربه احبّ الله فاحبّه و غضب لربه فغضب الله له وانّ الله یحوطه و یؤذی من یؤذیه »

ضحاك و کلبی گفتند این آیت در شأن قومی منافقان فرو آمد از زناان و فاجران که هرشب بیرون می آمدند و در کویهای مدینه براه کنیزکان که بطلب آب بیرون آمده بودند یاتقاضاء حاجت ،وتعرّض آن کنیزکان می کردندودرمیان ایشان آزادزنان می بودند که ازتعرّض آن منافقان بیزار و رنجور گشتندوهرچند که آن منافقان درطلب آن کنیزکان بر می خاستند امّا آزاد زن و کنیزك از هم باز نمی‌شناختند که زیّ ایشان و کسوت ایشان هردو یکسان بود،آن آزاد زنان این قصه با شوهران خویش باز گفتند و کراهت نمودند وشوهران بارسول خدا باز گفتندو ربالعزةدرشأن ایشان این آیت فرستاد ، پس آزادزنان را

نهی کردند که نشنه کنیزکان روی گشاده ازخانه بیرون آیند ایشان‌را فرمودند تا گلیمهای
سامدرسر کشیدندو بچادرها رویهای خود بپوشیدند ودرشأن ایشان این آیت فرستادند که
« یا ایّها النّبی قل لازواجك و بناتك ونسآءِ المؤمنین یدنین علیهنّ من جلابیبهنّ»
جمع الجلباب و هوالملآءة الّتی تشتمل بها المرأة فوق الدّرع و الخمار یعنی - یرخین
اردیتهنّ و ملاحفهنّ فیتقنّعن بها و یغطّین رؤسهنّ ووجوههنّ الا عیناً واحدةً
« ذلك ادنی ان یعرفن » انهنّ حرآئر
« فلایؤذین » و لایتعرّض لهنّ
«وکان الله غفوراً » لما سلف من ترك التستّر
« رحیماً » بهنّ اذا سترهنّ وصانهنّ قال **انس** مرّت جارية بعمر بن الخطاب
متقنّعة فعلاها بالدرّة و قال یا لکاع اتتشبّهین بالحرآئر ؟ القی القناع
« لئن لم ینته المنافقون » عن نفاقهم
« و الّذین فی قلوبهم مرضٌ » ای - فجورٌ و هم الزناة
«والمرجفون فی المدینة » بالکذب والباطل ، المرجف - الکذّاب قومی منافقان
پیوسته در مدینه ارجافهای باطل میکردند ودروغها میگفتند در حقّ غازیان ولشکر اسلام
که ایشانرا بکشتند وازدشمن بهزیمت شدند ،ایشانرا شکستند ودشمن زور گرفتند؛ ازین
جنس ارجافها می افکندند تا در حقّ ایشان این آیت آمد و قال **الکلبی** کانوا یحبّون
ان تشیع الفاحشة فی الّذین آمنوا و یفشوا الاخبار
« لنغرینّك بهم » ای - لنحرشنّك بهم و لنسلطنّك علیهم حتّی تقتلهم و تخلی عنهم
المدینه قال **محمد بن سیرین** فلم ینتهوا و لم یغر الله بهم العفو عن الوعید جائز
لایدخل فی الخلف
« ثمّ لایجاورونك » فیها ، ای - لایساکنونك فی المدینة « الاقلیلاً » حتّی
یخرجوا منها
« ملعونین » ای - مطرودین ، « اینما ثقفوا » وجدوا و ادرکوا « اخذوا و قتّلوا

تفضیلاً » ای ـ الحکم فیهم هذا علی جهة الامر به

« سنّة الله » ای ـ کسنّة الله ، « فی الّذین خلوا من قبل » من المنافقین و الّذین فعلوا مثل فعل هؤلاءِ

« و لن تجد لسنّة الله تبدیلاً » ـ یقال هاتان الآیتان فی الزّنادقة یقتلهم اهل کلّ ملّة فی الدنیا

« یسئلك النّاس عن الساعة قل انّما علمها عندالله و ما یدریك » ای ـ ایّ شیء یعلمك امر الساعة ومتی یکون قیامها ؛ ای ـ انت لا تعرفه

« لعلّ الساعة تکون قریبا »

« انّ الله لعن الکافرین و اعدّلهم سعیراً ، خالدین فیها ابداً لایجدون ولیّاً و لانصیراً »

« یوم تقلّب وجوههم فی النّار » ظهرا لبطن حین یسحبون علیها

« یقولون یالیتنا اطعنا الله واطعنا الرّسول » فی الدنیا الالف الزّائدة فی « الرّسول » و بعدها فی « السبیل » لانّ اواخر آیات السوّرة الف ، و العرب تحفظ هذا فی خطبها و اشعارها

« و قالوا ربّنا انا اطعنا سادتنا » ـ قرأ **ابن عامر** و **یعقوب** ساداتنا بکسر التّاء ، و الف قبلها علی جمع الجمع ، « و کبرآء نا فاضلّونا السبیل »

« ربّنا آتهم ضعفین من العذاب » ای ـ ضعفی عذاب غیرهم « و العنهم لعنا کبیرا » قرأ **عاصم** بالبآء و الباقون بالثّآء لقوله « اولئك علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین » و هذا یشهد للکثرة ، ای ـ مرّةً بعد مرّة

محمد بن ابی السری مردی بود ازجملهٔ سکمردان روزگار ، ایما جواب نمودند مرا که در مسجد عسقلان کسی قرآن میخواند باینجا رسید که « والعنهم لعنا کبیرا » ، من گفتم « کثیراً » وی گفت « کبیراً » ، باز بگرستم رسول خدا رادیدم در میان مسجد که قصد مناره داشت فرا پیش وی رفتم گفتم السلام علیکم یارسول الله استغفرلی ، رسول ازمن بر گشت دیگر باره از سوی راست وی درآمدم گفتم یا رسول الله استغفرلی ـ از بهر من آمرزش خواه ، رسول اعراض کرد ، برابروی بایستادم گفتم یارسول الله **سفیان بن عیینة** مرا

خبر کرد از **محمد بن المنکدر** از **جابر بن عبدالله** که هرگز از تو چیزی نخواستند که گفتی « لا » ، چونست که سؤال من رد میکنی و مرادم نمی‌دهی ؟ رسول خدا تبسمی کرد ، آنگه گفت « اللّهم اغفر له » ، پس گفتم یا رسول الله میان من و این مرد خلاف است ، او میگوید « والعنهم لعناً کبیراً » و من میگویم « کثیراً » ، گفتا رسول همچنان برشماره می‌شد و میگفت « کثیراً کثیراً کثیراً »

« یا ایّها الّذین آمنوا لاتکونوا کالّذین آذوا موسی فبرّأه الله ممّا قالوا » ای طهّره الله ممّا قالوا

« و کان عندالله وجیهاً » ای ـ کریماً ذا جاه و قدر کما قال **ابن عباس** کان حظیّاً عندالله لایسئل شیئاً الا اعطاه و قال **الحسن** کان مستجاب الدعوة محبّباً مقبولاً

خلافست میان علمای تفسیر که آنچه رب العزّة فرمود « آذوا موسی » **موسی** را رنجانیدند ، او را بچه رنجانیدند؟ و بیان معنی خبر **مصطفی** است (ص) بروایت **بوهریرة** گفت **بنوا اسرائیل** چون غسل میکردند یکدیگر را برهنه میدیدندو خویشتن را از چشم دیگرنده نمی‌پوشیدند ، و **موسی** مردی کریم بود شرمگن ، نخواستی که کسی او را برهنه بیند ، بخلوت غسل کردید (۱) وخویشتن را از نظر مردم پوشیده و کشیده داشتید (۲) ، **بنو اسرائیل** او را طعن کردند گفتند ما تستّر هذا التّستّر الامن عیب بجلده امّا برص و امّا ادرة و امّا آفة رب العالمین خواست که اورا ازآن عیب که بروی بستند پاك گرداند ، روزی تنها غسل میکرد در آن خلوت گاه جامه از تن بر کشید و بر سر سنگ نهاد و در آب شد ، چون از غسل فارغ گشت و قصد جامه پوشیدن کرد ، آن سنگ بقدرت الله برفت و جامهٔ وی ببرد و **موسی** برهنه از قفای سنگ میدوید و میگفت ثیابی یا حجر ! ثیابی یا حجر ! تا ببردو **موسی** برهنه در انجمن **بنی اسرائیل** شد و ایشان **موسی** را برهنه بدیدند که در وی هیچ عیب نبود از آنچه میگفتند ، پس آن سنگ بایستاد و **موسی** جامه در پوشید وآن سنگ را بعصای خود بزد ، **بوهریره** گفت فوالله انّ بالحجر لندباً من اثر ضربه ثلثاً او اربعاً اوخمساً

۱ـ کردید = کردی ۲ـ داشتید = داشتی

ایست که رب العالمین فرمود «فبرّأه الله ممّا قالوا»

ابو العالیة گفت ایذاء موسی آن بود که **قارون** آن مومسه را بمزد گرفت تا بر موسی فجور و بامر اسند، و رب العالمین او را از آن معصوم داشت، و این قصه درسوره القصص رفت. و قیل ایذاؤهم ایّاه انّه لمّا مات هرون فی التّیه ادّعوا علی **موسی** انّه قتله، و ذلک فیما روی عن **علی بن ابی طالب** (ع) فی قول الله عزّوجلّ «لاتکونوا کالذین آذوا موسی»، قال صعد **موسی و هرون** علیهما السلام الجبل فمات **هرون**، فقالت **بنو اسرائیل** انت قتلته و کان اشدّ حبّا لنا منک و الین لنا منک، فآذوه بذلک فامر الله عزّوجلّ الملائکة فحملته حتی مرّوا به علی **بنی اسرائیل** و تکلّمت الملائکة بموته حتی عرف **بنو اسرائیل** انّه قدمات، فبرّأه الله من ذلک فانطلقوا به فدفنوه فلم یطّلع علی قبره احدٌ من خلق الله الا الرّخم فجعله الله اصمّ ابکم. روی عن **عبدالله بن مسعود** قال قسم النبی (ص) قسما فقال رجلٌ انّ هذه القسمة ما ارید بها وجه الله، فاتیت النبی (ص) فاخبرته فغضب حتی رأیت الغضب فی وجهه ثم قال «یرحم الله **موسی** قداوذی باکثر من هذا فصبر»

«یا ایّها الّذین آمنوا اتّقوا الله و قولوا قولاً سدیدا» صوابا حقاً مستقیماً

قال **عکرمة** هو شهادة ان لااله الاالله سدّت بین الکفر و الاسلام و بین الجنّة والنار

«یصلح لکم اعمالکم» قال **ابن عباس** ای یتقبل حسناتکم و قال **مقاتل** یزکّ اعمالکم

«و یغفر لکم ذنوبکم» و قالوا فی تفسیر قوله فی سورة **محمد** «و اصلح بالهم» «سیهدیهم و یصلح بالهم» یضمن عنهم التبعات و یرضی عنهم الخصوم

«و من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظیما» ای ظفر بالخیر کلّه

«انّا عرضنا الامانة علی السّموات و الارض و الجبال» ـ **ابن عباس** گفت امانت اینجا حدود دین است و فرایض شرع و طاعت الله **ابن مسعود** گفت پنج نماز است بوقت خویش گزاردن و زکوة مال دادن و روزهٔ ماه رمضان داشتن و حج کردن و سخن راست گفتن و اوام [1] گزاردن و در پیمانه و ترازو راستی و عدل بجای آوردن و

[1] ــ اوام = وام

ودیعتها بر امّت نگه داشتن **زید بن اسلم** گفت امانت اینجا سرائر طاعات است و خفیّات شرع که خلق را بر آن اطّلاع نبود کالنّیات فی الاعمال و الطهارة فی الصلوة و تحسین الصلوة فی الخلوة و کالصیام و الغسل من الجنابة روی عن **ابی الدرداء** قال قال رسول الله (ص) «خمس من جاء بهنّ یوم القیمة مع ایمان دخل الجنة من حافظ علی الصلوات الخمس وضوئهنّ و رکوعهنّ و سجودهنّ و مواقیتهنّ، واعطی الزکوة من ماله طیب النفس بها، وکان یقول وایم الله لا یفعل ذلك الاّ مؤمن، و صام رمضان وحجّ البیت ان استطاع الی ذلك سبیلا و ادّی الامانة قالوا یا **ابا الدرداء** و ما اداء الامانه؟ قال الغسل من الجنابة فانّ الله عزوجل لم یأمن ابن آدم علی شیءٍ من دینه غیره وقال **عبدالله بن عمرو بن العاص** اوّل ما خلق الله من الانسان فرجه ثمّ انّه خلقه، وقال له هذه امانه استودعتکها، فالفرج امانه والاذن امانة والعین امانه والید امانه والرجل امانة، لاایمان لمن لاامانه له

این امانتها بر اختلاف علما که گفتیم، رب العالمین عرضه کرد بر اعیان آسمانها و زمین و کوهها و فرا پیش ایشان نهاد گفت توانید که این امانت بر دارید و در آن راست روید و بوفای آن باز آئید، ایشان گفتند و ما را از برداشت آن و نگه داشت آن چه آید و چه بود، گفت اگر نیك آئید و راست روید ثواب و عطا یابید، و اگر بد آئید و کژ روید بعذاب وعقوبت رسید ایشان گفتند لا، یارب نحن مسخرات لامرك لانرید ثوابا و لاعقاباً این سخن نه از معصیت و مخالفت گفتند بلکه از خوف و خشیت گفتند و تعظیم دین الله ترسیدند از ناوان و از راست باز نیامدن در آن، و رب العزه این عرض که کرد از روی تخییر کرد نه از روی الزام که اگر الزام بودی ازیشان امتناع نبودی و هر چند جمادات بودند رب العزة در قرآن ایشانرا خضوع و سجود و خشیت و طاعت اثبات کرد قال الله تعالی «الم تر انّ الله یسجد له من فی السموات و من فی الارض، و الشمس و القمر و النّجوم و الجبال و الشّجر» الآیه، و قال تعالی للسموات والارض «ائتیا طوعاً او کرهاً، قالتا اتینا طائعین» و قال للحجارة «و انّ

منها لمّا یهبط من خشیة اللّه» قومی علما گفتند رب العزّة عقل و فهم در آن جمادات مرکّب کرد، آنگه که امانت بر ایشان عرضه کرد تا ایشان بعقل و فهم خطاب شنیدند و جواب دادند. قومی گفتند عرض امانت بر اهل آسمان و زمین بود نه باعیان آسمان و زمین هذا کقوله «واسئل القریة» یعنی اهل القریه. و قول صحیح آنست که اوّل گفتیم و علماء سلف و تابعین برآن اند.

قوله «فابین ان یحملنها واشفقن منها» ای خفن من الامانة ان لایؤدّینها فیلحقن العقاب.

«و حملها الانسان» یعنی آدم علیه السلام. چون آسمان و زمین سر بستدند از پذیرفتن امانت و بزار نشستند از برداشت آن، رب العزة آدم را گفت «انّی عرضت الامانة علی السّموات والارض والجبال فلم تطقها فهل انت آخذها بما فیها» ای آدم امانت دین و طاعت بر آسمان و زمین و کوه عرضه کردم و طاقت پذیرفتن آن نداشتند، تو آنرا برداری و بپذیری؟ آدم گفت یارب و ما فیها، بار خدایا در ان پذیرفتن و برداشتن مرا چه بود؟ گفت «ان احسنت جوزیت و ان اسأت عوقبت» اگر نیکو کردار باشی ثواب یابی و اگر بد کردار باشی عقوبت بینی. آدم بخدمت و طاعت بنده وار در آمد گفت بین اذنی و عاتقی ــ بر داشتم میان گوش و دوش خویش رب العالمین فرمود اکنون که برداشتی ترا در آن معونت و قوّت دهم، اجعل لبصرک حجاباً فاذا خشیت ان ینظر الی مالا یحلّ لک فارخ حجابه و اجعل للسانک لحیین و غلقاً فاذا خشیت ان یتکلّم بما لایحلّ فاغلق و اجعل لفرجک لباسا فلاتکشفه علی ما حرّمت علیک. قال مجاهد فماکان بین ان یحملها و بین ان خرج من الجنّة الامقدارمابین الظهر و العصر. زجاج گفت و جماعتی اهل معانی که حمل امانت خیانت است در امانت یقال فلان حمل الامانة، ای ــ اثم فیها بالخیانة، و منه قوله تعالی «ولنحمل خطایاکم و ما هم بحاملین من خطایاهم من شیء»، وحملك السیئة ان تتقلّدها و تبوء بها. گفتند امانت در حقّ بنی آدم ادای فرایض است و امتثال امر و نهی چنانکه گفتیم و امانت در حق آسمان و زمین و کوهها خضوع است و طاعت، پس گفت «فابین ان

بحملنها » آسمان و زمین و کوه سروا زدند و بار نشستند ازآن که در آن خیانت کنند، یعنی که امانت خویش نگزاردند و خضوع و طاعت که برایشان نهادند بجای آوردند «قالتا اتینا طآئعین »، وبنی آدم درامانت خویش خیانت کردند و بوفای عهد بار سامدند حسن گفت برین تأویل انسان درین موضع کافر است و منافق فابیهما حملا الامانة ای۔ خانافیها و روی عن ابن مسعود قال مثّلت الامانة لصخرة ملقاة و دعیت السموات و الارض و الجبال الیها فلم یقربوا منها و قالوا لانطیق حملها و جاء آدم من غیر ان دعی وحرّك الصخرة وقال لوامرت بحملها لحملتها فقیل له احمل فحملها الی رکبتیه ثمّ وضعها و قال لواردت ان ازداد لزدت فقیل له احمل فحملها الی حقوه ثم وضعها و قال و الله لوارد ان ازداد لزدت فقال له احمل فحملها حتی وضعها علی عاتقه فاذا اراد ان یضعها قال الله تعالی « مکانك فا نّها فی عنقك و عنق ذرّیتك الی یوم القیمة »

« انّه کان ظلوماً جهولاً » قال ابن عباس ظلوما لنفسه جهولاً بامرالله وما احتمل من الامانة وقال الکلبی ظلوماً حین عصی ربه جهولاً لایدری ماالعقاب فی ترك الامانة و قال مقاتل ظلوما لنفسه جهولاً بعاقبة ماحمل

سدی گفت قصهٔ عرض امانت آنست که آدم صفی صلوات الله علیه چون بزمین آمد، رب العزة فرمود ای آدم مرا در زمین خانه‌ایست در مکه و آن کعبه است مشرّف معظّم مقدّس، رو آنجا طواف کن، چون خواست که بزمین مکه رود آسمان را گفت احفظی اهلی و ولدی بالامانة، اهل و عیال و فرزند مرا گوش دار و امانت در آن بجای آر، آسمان سرواز زد و نپذیرفت زمین را گفت، همچون سرواز زد و نپذیرفت، کوهها را گفت، همچنان سرواز زد و نپذیرفت، آنگه قابیل را گفت که تو ایشانرا گوش داری و امانت درآن بجای آری، قابیل در پذیرفت و گفت تذهب وترجع فتجد اهلك کما سرك پس آدم برفت چون باز آمد قابیل هابیل را کشته بود، اینست که رب العزة فرمود « انه کان ظلوماً جهولاً » یعنی۔ قابیل حین حمل امانة آدم ثمّ لم یحفظ له اهله

لیعذّب الله المنافقین والمنافقات والمشرکین و المشرکات ویتوب الله علی المؤمنین

و المؤمنات » فصّل الله عزوجل اقسام العبید تفصیلاً بالغاً حسناً تامّاً مشرك اوست که امانت نپذیرفت، منافق اوست که پذیرفت و نگزارد، مؤمن اوست که امانت پذیرفت و بگزارد قال مقاتل «لیعذّبهم» بما خانوا الامانة و نقضوا المیثاق

« و یتوب الله علی المؤمنین والمؤمنات » یهدیهم و یرحمهم بما ادّوا من الامانة و قال ابن قتیبة «عرضنا الامانه» لیظهر نفاق المنافق وشرك المشرك فیعذّبهم الله و یظهر ایمان المؤمن فیتوب الله علیه، ای ـ یعود علیه بالرّحمه والمغفرة ان حصل منه تقصیرٌ فی بعض الطّاعات

« و کان الله غفوراً رحیماً »

النوبة الثالثة

قوله تعالی «یا ایّها الّذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النّبی الا ان یؤذن لکم » الایة ـ امرهم بحفظ الادب فی الاستیذان و مراعات الوقت وایجاب الاحترام این خطاب باصحابهٔ رسول است، می گوید ای شما که مؤمنان اید، انصار نبوت و رسالت و ائمهٔ اهل سعادت شما اید، ارکان خلایق و برهان حقایق شمااید، عنوان رضای حق و ملوك مقعد صدق شمااید، اشراف دولت اسلام واخیار حضرت مصطفی شمااید، چون قصد زیارت آن مهتر عالم سرور آئید و آرزوی مشاهدت در دل دارید، نگر که بی دستوری قدم در حرم عزّ وی ننهید و چون در روید ادب حضرتش بجای آرید، نمی‌دانید که ادب نهایت قال است و بدایت حال، ادب اشباه مریدانست وعکازهٔ طالبان، درخت ایمان آب نه خورد و قواعد اسلام که بنا نهادند، بنور ادب نهادند، وهر که پروردهٔ آداب باشد او را راه راست نیست و در عالم لااله الا الله او را قدر و مقدار نیست حق جل جلاله مصطفی را اوّل، آداب بیاراست، پس بخلق فرستاد، چنانك مصطفی (ص) گفت « ادّبنی ربّی فاحسن تأدیبی » و بدان که ادب راسه درجه است درجهٔ عام و درجهٔ خاص و درجهٔ خاص الخاص درجهٔ عام اشتهار است درجهٔ خاص استتار است، درجهٔ خاص الخاص انکسار است

اوّل پیدا، میانه نا پیدا ، آخر استهلاك عام را هر عضوی از اعضای ظاهر ادبی باید، و الا هالکان اند ، خاص را هر عضوی از اعضای باطن ادبی باید ، گر از سالکان‌اند ، خاص الخاص را ذرّه‌های اوقات ادب باید ، گر نه مهجوران اند

«واذا سألتموهنّ متاعا فسئلوهنّ من وراء حجاب ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهنّ» نقلهم عن مألوف العادة الی معروف الشریعة و مفروض العبادة و بیّن انّ البشر بشر و ان کان من الصّحابة ولا ینبغی لاحد ان یأمن نفسه فلهذا اشتدّ الامر فی الشریعة بان لا یخلو رجل بامرأة لیس بینهما محرمیّة قال النبی (ص) «لا یخلون رجل بامرأة فانّ ثالثهما الشّیطان»

« ان تبدوا شیئا اوتخفوه فانّ الله کان بکلّ شیءٍ علیماً » ـ چون میدانی که حق تعالی بر اعمال و احوال تو مطلع است و نهان و آشکارای تو میداند و می‌بیند، باری پیوسته بر در گاه او باش ، افعال خود را مهذّب داشته باتّباع علم و غذای حلال و دوام ورد ، و اقوال خود را ریاضت داده بقراءت قرآن و مداومت عذر و نصیحت خلق ، و اخلاق خود پاك داشتن از هرچه غبار راه دین است و سدّ منهج طریقت چون بخل و ریا و حقد و شره و حرص وطمع بزرگی را پرسیدند که شرط بندگی چیست؟ گفت پاکی‌وراستی ، پاکی از هرچه آلایش ، و راستی در هرچه آرایش ، آلایش بخل و ریا و طمع است و آرایش سخا و توکل و قناعت ، و کلمهٔ لااله الا الله برهر دو مقالت مشتمل است ، لا اله نفی آلایش است والاالله اثبات آرایش ، چون بنده گوید لااله هرچه آلایش است وحجاب راه از بیخ بکند ، آنگه جمال کلمهٔ الا الله روی نماید و بنده را بصفات آرایش بیاراید و او را آراسته و پیراسته فرا مصطفی برند تا وبرا بامّتی قبول کند ، و اگر از لااله بروی ظاهر نبود و جمال خلعت الا الله بروی نبیند او را بامّتی فرا نپذیرد و گوید سحقا سحقا

« انّ الله و ملائکته یصلّون علی النبی » الایه ـ رهی کرامت و منزلت ، رهی منقبت و مرتبت که مصطفی یافت ازدرگاه احدیّت ، بدایت درود وثناء بروی تحلق بار

بگذاشت تا نخست خود گفت و خود مبدا کرد درود بروی برابر شهادت توحید نهاد چنانك در توحید نخست خود مبدا کرد گفت « شهد الله انه لا اله الا هو » ، آنگه شهادت فریشتگان ومقربان حضرت جبروت در شهادت خود پیوست که « والملائکه » پس بدرجهٔ سوم شهادت مؤمنان و اهل دانش یاد کرد که « و اولوا العلم » همچنین در ثنا و درود مصطفی (ص) نخست خود ابتدا کرد آنگه خبر داد از درود فریشتگان آنگه سومین رتبت مؤمنان را گفت « صلّوا علیه وسلّموا تسلیما » ، تا بدانید ودریابید قدر وجاه مصطفی نزدیك خداوند اعلی ، و ازین عجب‌تر نه حق جلّ جلاله خطاب با بندگان در ذکر خود این کرد که « اذکرونی اذکرکم » ـ مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم ، نگفت تا شما را ده بار یاد کنم ، چون نوبت بذکر و درود مصطفی رسید خطاب این بود که « لایصلّی علیك احدٌ من امّتك الاصلّیت علیه عشرا »

در خبر است که « ماجلس قومٌ مجلسا فتفرّقوا عن غیر الصلوة علیّ الاتفرّقوا انتن من الجیفة » ـ معنی آنست که هیچ قوم نباشند درهیچ مجلس که آن مجلس ازدرود ما خالی که نهاریشان گندی بر آید نا خوشتر از گند مردار مفهوم خطـاب این خبر آنست که اگر در آن مجلس ذکر و درود مصطفی رود آن مجلس معطر ومعنبر گردد و خوش‌بوی شود ، مجلسی که در آن ذکر وی میرود معطر و خوش‌بوی می شود ، پس چگوئی دلی که در وهر ومحبت وی بود ، سری که در وی خمار شراب عشق او بود ، جانی که در آرزوی دیدار جمال و کمال او بود ، زبانی که درو ذکر وثنای او بود ، دولت وکرامت ویرا چه پایان بود و نواخت و عطای او خود چند بود !

« انّ الّذین یؤذون الله و رسوله » ـ معنی آیت بقول بعضی مفسران آنست نه یؤذون اولیآء الله ، چنانك جای دیگر فرمود « فلمّا آسفونا انتقمنا منهم » یعنی ـ آسفوا اولیآءنا و فی الخبر « مرضت فلم یعدنی عبدی » ، براین تأویل معنی آنست که ایشان که دوستان خدایرا برنجانند و رسول اورا رنج نمایند ، الله برایشان لعنت کرد هم درین جهان و هم دران جهان ، و بروفق این خبر مصطفی است حکایت از کردگار

قدیم حل جلاله که فرمود « من آذی لی ولیاً فقد بارز ربی بالمحاربة » ـ هر که دوستی را از دوستان من بیازارد ، آن آزارنده جنگ مرا ساخته و از آزار آن دوست جفای من خواسته و از بهر عقاب دین من برخاسته ، و هر که جنگ مرا سازد و پردهٔ جفا از پیش دیده برانداز ، من ویرا بلشکر انتقام مقهور کنم واو را بخواری اندر جهان مشهور کنم ، هر که در رنج مؤمنی گامی نهد یا دوستی را از دوستان من بیهوده بیازارد ، من در دو جهان خصم وی باشم ، در دنیا پوست وی را بر دندان وی کنم ، ریاسهٔ آفات بروی گمارم ، مو کّل شهوت و بهمت با وی قرین کنم تا ثعبان حرص در سینهٔ وی سر برآرد ، شادکامی عمر وی را فرو برد تا در دست غارت وسواس ذلیل و حقیر گردد و روی وی بمذمت و ملامت خلق سیاه شود ، باز عاقبت علی اذل الوجوه از سرای دنیا بزندان لحد برم و از زندان لحد بدرکات جهنم فرستم ، اینست که رب العالمین فرمود « لهم فی الدنیا خزی ٌ و لهم فی الاخرة عذاب ٌ عظیم ٌ » ـ چون معلوم شد که آنکس که دوست وی را رنجانند عقوبت وی چنین است اندرین لفظ که وبضدّها تتبیّن الاشیآء ، بدان که هر که دوست ویرا نوازد و عزیز دارد ثواب وی چون بود ، چنانک ازجهت دوستان مردشمنان ایشانرا خصم است ، مردوستان ایشانرا نوازنده است ، هر که زخمی زد دوستی از دوستان وی از انتقام وی بلائی و عذابی بیند ، هر که دوستی را از دوستان وی بنوازد و عزیز دارد ناچار که از اکرام و انعام وی خلعتی یابد

روی انّ ابن عمر نظر یوماً الی الکعبة فقال ماعظمك واعظم حرمتك و المؤمن اعظم حرمةً عندالله منك ! واوحی الله الی موسی علیه السلام « یا موسی لویعلم الخلق اکرامی الفقرآء فی محلّ قدسی و دار کرامتی للحسوا اقدامهم و صاروا ترابا یمشون علیهم فوعزّتی ومجدی وعلوّی فی ارتفاع مکانی لاسفرنّ لهم عن وجهی الکریم واعتذرالیهم بنفسی و اجعل فی شفاعتهم من برّهم فیّ او آواهم فیّ ولوکان عشارا ، و عزّتی و لاعزّ منی و جلالی و لااجلّ منی انی لاطلب ثارهم ممن ناواهم او عاداهم حتی اهلکه فی الهالکین »

« یا ایّها الذین آمنوا اتّقوا الله وقولوا قولاً سدیداً » ـ قول سدید کلمهٔ توحید

و توحید مایهٔ دین است و اسلام را رکن مهین است ، سر همهٔ علوم توحید است ، مایهٔ همهٔ معارف توحید است ، حاجز میان دشمن و دوست توحید است ، ثبات هفت آسمان و هفت زمین بتوحید است ، نور کونین و عالمین از نور توحید است ، اوّل باران از ابر عنایت توحید است ، اوّل نفس از صبح کرامت توحید است ، اوّل جوهر از صدف معرفت توحید است ، اوّل نشان از وجود حقیقت توحید است چون توحید درست کردی نظرت همه صورت عبرت گردد ، زبان خزینهٔ حکمت شود ، سمع صدف درّ امانت گردد ، دل نقطه گاه مشاهدت شود ، سر محطّ رحل عشق گردد **مصطفی** (ص) فرمود « التوحید ثمن الجنّة و کفی بالتوحید عبادةً » ـ توحید بهای جنت است و از همهٔ عبادتها توحید کفایت است توحید نه آنست که او را یکتا گوئی ، توحید حقیقی آنست که او را یکتا شوی ، او جل جلاله فرد است و یگانه ، بنده را فرد خواهد و یگانه ،

مرد یگانه را سر عشق بهانه نیست عشق بهانه در خور مرد یگانه نیست
یا عشق یا ملامت یا راه عافیت جز جان مرد تیر بلا را نشانه نیست
گر عاشقی سپر را بر روی آب دار ورنه کرانه کن که غمت را کرانه نیست

« انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال » الایه ـ **آدم صفی** آن سالك اوّل ، آن چشمهٔ لطف ازل ، آن صندوق اعجوبه‌های قدرت ، آن حقهٔ لطف حقیقت آن نهال بوستان کرامت ، روزگاری او را در میان **مکه و طائف** در مهد عهد معارف بداشتند آن شور بخت شور چشم **ابلیس** سوی ... بر گذشت ، بدست حسد نهاد او را بجنبانید ، اجوف یافت گفت هذا خلق لایتمالك ، میان تهی است و از میان تهی چیزی ناید اقبال ازلی در حق **آدم** او را جواب داد که باش تا روزی چند که بار رازاو در پریدن آید ، اوّل صیدی که کند تو باشی آن مهجور لعین **ابلیس** از **آدم** گل دید دل ندید ، صورت دید صفت ندید ، ظاهر دید باطن ندید ، هر گز بر آتش مُهر سوان نهاد ، مهر بر خاك توان نهاد که خاك مهر گیر است نه آتش ، ما **آدم** را ک از خاك و گل در وجود آوردیم حکمت در آن بود که تا مهر امانت بر گل دل او نهیم

که « انا عرضنا الامانة » الآية. مشتی خاك و گل در وجود آورد و بآتش محبت بسوخت، پس او را بر بساط انبساط جای داد، آنگه امانت بر عالم صورت عرض داد آسمانها و زمینها و کوهها سر وازدند، آدم مردانه در آمد و دست پیش کرد، گفتند ای آدم بر تو عرضه نمی کنند تو چرا درمیگیری؟ گفت زیرا که سوخته منم و سوخته را خبر در گرفتن روی نیست، آن روز که آتش در سنگ ودیعت می نهادند عهد ورو گرفتند که تا سوخته یی نه بیند سرفرو نیارد تو پنداری که آن آتش بقوّت بازوی تو بصحرا می آید؟ نی نی، این گمان مبر که آن بشفاعت سوخته یی بدر آید

« انا عرضنا الامانة » - ای جوانمرد! جهد آن کن که عهد اوّل هم بر مهر اوّل نگاه داری تا فرشتگان بر تو ثنا کنند که « تتنزّل عليهم الملئكة الا تخافوا و لاتحزنوا » - عادت خلق آنست که چون امانتی عزیز بنزدیك کسی نهند، مهری بر و نهند و آن روز که باز خواهند، مهر را مطالعت کنند، اگر مهر بر جای بود او را ثناها گویند امانتی بنزدیك تو نهادند ازعهد ربوبیّت « الست بربكم » و مهر « بلی » بر و نهادند، چون عمر بآخر رسد و ترا بمنزل خاك برند، آن فرشته در آید و گوید « من ربّك ؟» آن مطالعت است که میکند که تا مهر روز اوّل برجای هست یا نه ای مسکین! از فرق تا قدم تو مهر برنهاده اند و مُهر از مِهر بود، مُهر برآنجا نهند که مهر در آنجا دارند ای رضوان، بهشت ترا، ای مالك، دوزخ ترا، ای کرّوبیان، عرش شما را، ای دل سوخته که بر تو مُهر مِهر است، تو مرا و من ترا

« انا عرضنا الامانه » - این بارامانت نه کوه طاقت آن داشت نه زمین نه عرش نه کرسی، نبینی که رب العالمین ازبی طاقتی کوه خبر داد که « لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعاً متصدّعاً من خشية الله » - ملکی را بینی که اگر جناحی را بسط کند خافقین را در زیر جناح خود آرد، امّا طاقت حمل این معنی ندارد، وآن بیچاره آدمی زادی را بینی پوستی در استخوانی کشیده بی باك وار شربت بلا در قدح ولا کشیده و در وی هیچ تغیّر نا آمده، آن چراست؟ زیرا که صاحب دل است، و القلب يحمل مالا يحمل البدن

آدم صفی که بدیع فطرت بود و سبیح ارادت ، چون دید که آسمان و زمین بار امانت بر نداشتند ، مردانه در آمد و بار امانت برداشت ، گفت ایشان بعظیمی بار بنگرستند از آن سر وا زدند ، و ما بکریمی نهندهٔ امانت نگرستیم و بار امانت کریمان بهمّت کشند نه بقوّت ، لاجرم چون آدم بار برداشت خطاب آمد که « و حملنا هم فی البرّ و البحر» «هل جزآء الاحسان الا الاحسان» ؟ ، و این را در ظاهر مثالی هست درختانی که اصل ایشان محکم‌تر است وشاخ ایشان بیشتر ، بار ایشان خردتر وسبک‌تر بار درختانی که ضعیف‌تراند و سست‌تر ، بار ایشان شگرف‌تر است و بزرگتر چون خربزه و کدو و مانند آن لکن اینجا لطیفه‌ایست آن درختی که بار او شگرف‌تر و بزرگتر است و طاقت کشیدن آن ندارد، اورا گفتند بارگران از گردن خویش برفرق زمین نه تا عالمیان بدانند که هر کجا ضعیفی است ، مربّی او لطف حضرت عزّت است ، اینست سرّ « وحملناهم فی‌البرّ والبحر »

۳۴- سورة سبا - « مکیة »

۱- النوبة الاولی

« بسم الله الرحمن الرحیم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان ، « **الحمدلله** » ستایش سزا الله راست ، « **الذی له ما فی السموات وما فی الارض** » آن خدای که او راست هر چه در آسمانها و زمینهاست ، « **و له الحمد فی الاخرة** » و اوراست ستایش بخدای در آن جهان ، « **و هوالحکیم الخبیر**[1] » واوست راست دان راست کار در کار خویش آگاه [از آفریدهٔ خویش]

« **یعلم مایلج فی الارض** » میداند هر چه درزمین فرو شود ، « **وما یخرج منها** » و آنچه از زمین بیرون آید ، « **و ما ینزل من السمآء** » و [میداند] هرچه از آسمان فرو آید « **وما یعرج فیها** » وآنچه درآسمان برشود، « **و هوالرحیم الغفور**[2] » و اوست آن بخشایندهٔ پوشنده

« **و قال الذین کفروا** »ناگرویدگان گفتند « **لا تأتینا الساعة** »رستاخیز بما نیاید ، « **قل** » گوی [ای **محمد**] ، « **بلی و ربی لتأتینکم** » آری بخداوند من که ناچار بشما آید ، « **عالم الغیب** » الله دانای نهانست ، « **لایعزب عنه مثقال ذرّة ٍ** » دور نبود ازو همسنگ[1] ذرّه‌یی ، « **فی السموات و لا فی الارض** » نه در آسمانها و نه در زمین ، « **و لا اصغر من ذلك** » و نه خردتر ازذرّه ، « **ولا اکبر** » و نه مهتر ازان، « **الا فی کتابٍ مبینٍ**[3] » [از آن هیچ چیز[2] نیست و نباشد] مگر درنامهٔ نوشتهٔ پیدای درست

« **لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات** » تا پاداش دهد ایشانرا که بگرویدند و کارهای نیك کردند ، « **اولئك لهم مغفرةٌ ورزقٌ کریمٌ**[4] » ایشاند

---

۱ ـ نسخهٔ الف هام سنك ۲ ـ نسخهٔ ج هیچیز

که ایشانرا آمرزش است و روزی بزرگوار نیکوی بی‌رنج

« **والذین سعوا فی آیاتنا** » وایشان که بر سخنان ما خاستند ، « **معاجزین** » و میکوشند در ان که ما را عاجز آرند و پیش شوند ، « **اولئك لهم عذاب** » ایشانراست عذابی ، « **من رجز الیم**(۵) » از سخت‌تر عذابی درد نمای

« **وبری الذین اوتوا العلم** » و بیند ایشان که دانش | توریة | دادند ایشانرا ، « **الذی انزل الیك من ربك هو الحق** » که این | قرآن | که فرو فرستاده آمد بتو ازخداوند تو راست است ودرست ، « **و یهدی الی صراط العزیز الحمید**(۶) » و راه می‌نماید | این قرآن | براه خداوند توانای بی‌همتای ستوده

« **و قال الذین کفروا** » ایشان گفتند که بگرویدند ، یکدیگر را « **هل ندلکم** » نشانی دهیم شما را ؟ « **علی رجل ینبئکم** » بر مردی که می‌خبر کند شما را ، « **اذا مزقتم کل ممزق** » آنگه که شما را پاره پاره(۱) کنند زیر زیر زیر خاك « **انکم لفی خلق جدید**(۷) » شما را در آفرینش نوخواهند کرد

« **افتری علی الله کذبا** » از خویشتن برخدای دروغ میسازد ؟ « **ام به جنة** » یا دیوانگی رسید باو ؟ « **بل الذین لایؤمنون بالاخرة** » بلکه ایشان که نمی گروند بآن جهان ، « **فی العذاب و الضلال البعید**(۸) » | درین جهان | در گمراهی دورند و [دران جهان] در عذاب

« **افلم یروا** » نمی‌بینند ونمی‌نگرند ؟ « **الی ما بین ایدیهم و ما خلفهم من السماء و الارض** » که درپیش ایشان چیست و از پس پشت ایشان از آسمان و زمین ؟ « **ان نشأ نخسف بهم الارض** » اگر خواهیم ما درزمین فرو بریم ایشانرا ، « **او نسقط علیهم** » یا فروافکنیم(۲) برایشان ، « **کسفا من السماء** » پاره‌ی ازآسمان « **ان فی ذلك لآیة** » درآنچه می‌بینند ازآفریدهٔ ماشان توانائی ماست ، **لکل عبد منیب**(۹) » هر بنده‌ی را که با ما گرائنده بود

۱ـ نسخهٔ الف انجس ۲ـ نسخهٔ الف اوکنیم

« و لقد آتینا داود منا فضلا » داود را دادیم از نزدیك ما نیكوئی افزون از آنكه دیگران را دادیم ، « یا جبال » [گفتیم] ای كوه‌ها « اوبی معه » آوازخویش بتسبیح با داود میگردانید ، « و الطیر » و مرغان را [هم گفتیم كه با داود تسبیح باز گوئید] ، « و الّنا له الحدید[10] » ونرم كردیم او را آهن

« ان اعمل سابغات » اورا گفتیم زرهها كن ، « و قدر فی السرد » و اندازهٔ میخ بر حلقه زدن نگاهدار، « و اعملوا صالحاً » و كردار نیك كنید ، انّی بما تعملون بصیر[11] » كه من بآنچه میكنید بینا ام

النوبة الثانية

این سورة سبا مكی‌است نزول‌آن جمله به مكه بوده ، مقاتل و كلبی گفتند مگر یك آیت كه به مدینه فرو آمد « و یری الذین اوتوا العلم » ، وجملهٔ سوره هزار و پانصد و دوازده حرف است و هشتصد و هشتاد و سه كلمه و پنجاه و چهار آیت وجمله محكم است مگر یك ایت « قل لاتسئلون عمّا اجرمنا » این یك آیت منسوخ است بآیت سیف در فضلت سوره ابی كعب گفت قال رسول الله (ص) « من قرأ سورة سبا لم یبق نبیّ ولارسولٌ الاكان له یوم القیمة رفیقا و مصافحاً »

« الحمد لله » ای ـ الشكر لله علی نعمه السوابغ علینا فهواهل الحمد و ولیّ الحمد ومستحق الحمد من جمیع خلقه علی نعمه التی لاتحصی و منه التی لاتنسی معنی آنست كه ستایش نیكو و ثنای نیكو سزا خدایراست و شكر مرورا بر آن نعمتهای بیشمار كه برخلق ریخته و نواختهای تمام كه بر ایشان نهاده و روا باشد كه حمدوی مطلق گوئی بی‌صلت فتقول « الحمدلله » ای ـ الحمد كلّه لله لالغیره لانه جل جلاله یستحق الحمد علی الاطلاق من كل الجهات فـی كـل الجهات ، فجـاز قطـع صلته بخلاف الحمد لغیره فانّ الحمد لغیر الله لایكون الاموصولاً بشیءٍ حمدعلیه كقولك الحمدلفلان علی كذا و كذا و گفته‌اند حمد چون برعقب نعمت گوئی ، شكر محض بود ، چنانكه بر جود

نعمتی تازه بینی، گوئی الحمدلله، این شکر محض گویند، و چون بر عقب مصیبت و محنت گوئی، حمد بمعنی رضا بود، چنانکه سفیان عیینه گفت الحمد ـ الرضا، قال لانّ الحمد من العبد عند المحنة الرضا عن الله فیما حکم به ومنه قول العرب احمدت الرجل اذا رضیت فعله و هدیه و مذهبه و چون بر عقب بشارت گوئی که بسمع تو رسد «الحمد لله» این ثنا و ذکر محض بود نه شکر قال ابن الاعرابی اذا قیل لك انّ فلانا قد استغنی بعد فقر، فقلت الحمدلله، فهذا ثناء و ذکرالله لیس فیه شیء من الشکر قال ابو بکر النقاش صاحب شفاء الصدور الحمد والشکر من الله عزوجل علی عبده کالجسد و الروح للجسد فاذا خلا الجسد من الروح والحیوة تعطّل وتلاشی وصارمیتةً کذلك المنّ اذا خلت من الحمد و الشکر صارت حسرةً و وبالاً لانّ فی اظهار الحمد و الشکر تعظیما لصنع العظیم و فی ترکه تعطیهً و ترکا للتعظیم، الاتری انّ آدم علیه السلام حین خلقه الله عزوجل واجری فیه الروح عطس فالهمه الله عزوجل الحمد، فاوّل ما نطق بالحمد فقال له ربه عزوجل رحمك ربك یا آدم فاستوجب الرحمه لما اعظم من صنعه تبارك و تعالی گفته‌اند بلیغ‌ترین کلمتی در تعظیم صنع الله و در قضاء شکر نعمت او جلّ جلاله کلمهٔ حمد است، ازین جهت رب العالمین زینت هرخطبه‌ئی ساخت وابتداء هر مدحتی و فاتحهٔ هر ثنائی، و در قرآن هر سوره که افتتاح آن بالحمدلله است نشان تعظیم شأن آن سوره است و دلیل شرف و فضل وی بر دیگر سورتها وفی الخبر الصحیح عن النبی (ص) قال «کلّ کلام لایبدأ فیه بالحمدلله فهواجذم»

قوله تعالی «الحمدلله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض» کلهم عبیده و فی ملکته یقضی فیهم بما اراد «وله الحمد فی الآخرة» کماهوله فی الدنیا لانّ النعم فی الدارین کلها منه وقیل معناه ـ حمداهل الجنه اذیقولون «الحمدلله الذی اذهب عنا الحزن ـ الحمدلله الذی هدانا لهذا» کقوله «له الحمد فی الاولی و الآخرة»

«و هوالحکیم» فی امره «الخبیر» بخلقه و قیل هوالحکیم بتخلید قوم فی الجنه و تأبید قوم فی النار

« یعلم مایلج فی الارض » ـ میداند هر چه در زمین فرو شود از آب روان و قطرهٔ باران و مردگان که در خاك دفن کنند و تخم که در زمین افکنند و حشرات وهوام که در زیر زمین پنهان شوند و مسکن سازند « و ما یخرج منها » ـ و میداند هرچه اززمین بیرون آید ، یعنی آب که ازچشمه زاید و نبات ودرختان که از زمین بر آید وجنبندگان[1] که ازسوراخ بیرون آیند و مردگان که روز بعث از زمین حشر کنند

« و ماینزل من السمآء » ـ و میداند آنچه از آسمان فرو آید ، برف و باران وارزاق بندگان و حکم خداوند جهان وفریشتگان بامر رحمان

« و مایعرج فیها » ـ و میداند آنچه برشود بر آسمان یعنی فریشتگان که می برند صحایف اعمال بندگان و ارواح ایشان بحکم فرمان، و همچنین برمیشود سوی الله ذکر ذاکران و دعای مؤمنان و تسبیح و تهلیل دوستان ، قال الله تعالی « الیه یصعد الکلم الطیّب » و فی الخبر عن « ابی ایوب الانصاری » قال سمع النبی (ص) رجلاً یقول الحمدلله حمداً کثیرا طیّباً مبارکاً فیه فقال رسول‌الله(ص) من صاحب الکلمات ؟ فسکت الرجل ، فقال من صاحب الکلمة لم یقل الا صواباً ، قال انا یا رسول الله قلتها ارجو بها الخیر فقال و الذی نفسی بیده لقد رأیت ثلثة عشر ملکاً یبتدرونها ایّهم یرفعها الی الله تبارك و تعالی و قال (ص) «التسبیح نصف المیزان و الحمد یملأه ، ولا اله الا الله لیس له حجابٌ دون الله حتی تخلص الیه ، و روی حتی تفضی الی العرش ما اجتنب الکبآئر» و روی انّ رجلاً دخل المسجد و رسول الله (ص) فی‌الصلوة فحین دخل قال الحمد لله حمداً کثیراً طیّباً مبارکاً فیه ، فسمعها رسول الله (ص) فلمّا فرغ من صلاته قال من قائل ماسمعت ؟ فقال الرجل انا یا رسول الله قال لقد تلقّی کلامك ثلثة عشرملکاً فحسدك الشیطان فذهب لیقبض علی کلامك فخرجت من خلال اصابعه فجآءت بها الملائکة الی الرب فقالوا کیف نکتبها ؟ فقال الرب اکتبوها لعبدی کما قالها،فکتبت لك فی رقٍّ ابیض و ختم علیها و رفعت لك تحت العرش حتی تدفع الیك یوم القیامه و عن عبدالله

۱ ـ نسخهٔ الف حمدگان

بن ابی نجیح قال انّ العبد لیتکلّم بالکلمة الطیّبة فماتکون لها ناهیة حتی تقف قدّام الرّب فتقول السلام علیك یارب ، فیقول الرب تبارك و تعالی و علیك وعلی من قالك

« و هوالرحیم » بعباده « الغفور » لجمیع المذنبین من المسلمین

« و قال الذین کفروا لاتأتینا الساعة » ـ منکران بعث دو گروه‌اند گروهی گفتند « ان نظنّ الاظنا ومانحن بمستیقنین » باور نمیداریم برستاخیز یعنی یقین نمیدانیم که خواهد بود ، و رب العالمین می گوید ایمان نبود آنگه درست بود که برستاخیز و آخرت بی گمان باشد و ذلك قوله « و بالآخرة هم یوقنون » ، گروه دیگر گفتند « لاتأتینا الساعة » رستاخیز بما نیاید و نخواهد بود جای دیگر فرمود « زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا » ، رب العالمین بجواب ایشان فرمود « قل بلی وربی لتبعثنّ »

« قل بلی و ربی لتأتینّکم عالم الغیب » ـ بجرّ میم بر وزن فاعل قراءت **ابن کثیر** و **ابوعمرو** و **عاصم** و **روح** از **یعقوب** ، و وجهش آنست که صفت ربّ است ودر کلام تقدیم و تأخیر است و المعنی ـ قل بلی و ربی عالم الغیب لتأتینّکم ـ گوی ای **محمد** آری بخداوند من آن دانای نهان که ناچاره بشما آید رستاخیز و اگر عالم‌الغیب برفع میم خوانی بر قراءت **نافع** و **ابن عامر** و **رویس** از **یعقوب** سخن مستأنف بود ، و المعنی ـ عالم الغیب لایعزب عنه مثقال ذرّة ، الله دانای نهانست که دور نبود ازو همسنگ[1] ذرّه‌یی در آسمان وزمین و بر قراءت **حمزه** و **کسائی** علّام‌الغیب علی وزن فعّال و جرّالمیم ، امّا علّام فعلی المبالغة و التکثیر ، امّا جرّ المیم فعلی ما ذکرنا

« لایعزب عنه مثقال ذرّة فی السموات و لافی الارض » ـ تمّ الکلام هاهنا ، اینجا سخن تمام شد آنگه گفت « ولا اصغر من ذلك » ای ـ من ذلك المثقال

« و لااکبر الافی کتاب مبین » خردتر از ذرّه خبر نبود و نیست و نباشد و نه مهتر از آن مگر در لوح محفوظ نبشته ، آن نامهٔ پیدای درست و انّما کتب جریا علی عادة المخاطبین لامخافة نسیان و لنعلم انه لم یقع خلل و ان اتی علیه الدهر الذرّة ـ واحدة

---

۱ ـ نسخهٔ الف هام سنك

من حشو الحوّتراه فی الشمس اذا طلعت من الکوّة والکتاب المبین ـ هو اللوح المحفوظ لایعرب بکسر الزاء ایضا ودر سورة یونس قراءت کسائی است وسمیت العزوبة والعزبة للبعد عن اهل

« لیجزی الذین آمنوا » ـ التأویل لتأتینّکم لیجزی الذین آمنوا بمحمد « و عملوا الصالحات » فیما بینهم و بین ربهم « اولئك لهم مغفرةٌ » لذنوبهم فی الدنیا « ورزقٌ کریمٌ » ثوابٌ حسنٌ فی الجنة

« و الذین سعوا فی آیاتنا » ای ـ عملوا فی ابطال ادلّتنا و التکذیب بکتابنا « معاجزین » مسابقین ، یحسبون انهم یفوتوننا و قرأ ابن کثیر و ابو عمرو معجّزین ای ـ مثبّطین بنابر قراءت معنی آنست که مردمان فرو میدارند از پذیرفتن سخنان ما

« اولئك لهم عذابٌ من رجزٍ الیم » ـ الیمٌ برفع قراءت حفص است و ابن کثیر و یعقوب وهو نعتٌ للعذاب باقی بخفض خوانند بنعت رجز ـ کلّ شدید من مکروه او مستقذرٍ و الرجز ـ العذاب فی قوله تعالی « لئن کشفت عنّا الرّجز » ای ـ العذاب و یسمّی کید الشیطان رجزاً لانّه سبب العذاب ، قال تعالی « و یذهب عنکم رجز الشیطان و الرجز ـ الاوثان فی قوله « و الرجز فاهجر » سمّاها رجزا لانّها تؤدّی الی العذاب

« و یری الذین اوتوا العلم » ـ هذا منسوقٌ علی قوله « لیجزی الذین آمنوا » ، التأویل لتأتینّکم لیجزی الذین آمنوا ولیری الذین اوتوا العلم یعنی مؤمنی اهل الکتاب مثل عبدالله بن سلام واصحابه ، والعلم هو التوریة فی قول من قال الآیة مدنیّة وقال قتاده هم اصحاب محمد قال والآیة مکّیّة

« الذی انزل الیك من ربك » یعنی ـ القرآن ، « هو الحق و یهدی » یعنی ـ القرآن ، « الی صراط العزیز الحمید » و هو الاسلام

« و قال الذین کفروا » یعنی ـ منکرین للبعث متعجّبین منه « هل ندلّکم علی رجلٍ ینبّئکم » یعنون محمداً (ص) ، « اذا مزّقتم » قطّعتم و فرّقتم ، « کلّ ممزّقٍ » ای ـ کلّ

تمریقٍ و صرتم رفاتاً و تراباً ، « انّکم لفی خلقٍ حدیدٍ » بعد الموت

« افتری » ـ الف الاستفهام دحلت علی الف الوصل ، لدلك فتح ، « علی الله كدىا ام ىه حىّةٌ » ای ـ حىونٌ ؟

قال الله تعالی « ىل الدیں لایؤمىوں ىالاحرة فی العداب » یعىی ـ فی الآحرة ، « و الضّلال الىعید » عں الهدی فی الدىیا

« افلم یروا الی ما ىیں ایدیهم وما حلفهم مں السماء والارض » ، فیعلموا اىهم حیث كاىوا فاںّ ارضی و سمآئی محیطٌ ىهم لایحرحوں مں اقطارها و اىا القادر علیهم ، و اىما قال « مں السمآءِ و الارض » لاىّك اذا قمت فی الفضآءِ لم تر ىیں یدیك و مں حلفك الا السمآء و الارض ،

« اں ىشأ ىحسف ىهم الارض اوىسقط علیهم كسفاً » قطعاً ،« مں السمآءِ » فتهلكهم قرأ **حمزة و الكسائی** یشأ ، یحسف ، یسقط ىالیاء فیهںّ لدكر الله عزوحل قىله « اںّ فی دلك لایةً لكلّ عىدٍ مىیبٍ » تائبٍ مقىلٍ علی رىه راحع الیه ىقلىه

« ولقدآتیىا داودمىّا فضلاً » ای ـ ملكا و ىىوّة ،« یـا حىال» ـ القولٰهاهىامضمرٌ ، تاویله و قلىا یا حىال ،

« اوّىی معه » فیه ىلىته اقوالٍ احدها سیری معه ، وكاىت الحىال تسیر معه حیث شآء اذا اراد معحزةً له ، و ـ التّأویب ـ سیرالىهار و القول الثاىی سىّحی معه اذا سىّح ، و هو ىلساں **الحىشة** و كاں اذا قرأ **الزىور** صوت الحىـال و اىصت له الطیر و القول الثالث اوّىی ، ای ـ ىوحی معه و الطیر تساعدك علی دلك

« و الطّیر » مىصوبٌ علـی الىدآء ، تأویله و ىادیىا الطیر و یقال الواو فی « والطیر » ىمعىی ـ مع ، علی تأویل یا حىال اوّىی مع الطیر معه و قیل هو مىصوبٌ ىالتسحیر ، ای ـ و سحرىاله الطیر

گفته‌اىد **داود** (ع) پیش ار آں که در فتىه افتاد ، هر گه که آوار ىتسىیح ىگشادی یا **زىور** حواىدی ، هر کس که آوار وی شىىدی ، ار لدت آں ىعمت ىی حود

گشتی ، و از آن سماع و آن وجد بودی که در یك مجلس وی چهار صد جنازه بر گرفتندی (۱) ، پس از آن که در فتنه افتاد با کوه شد و بوحه کرد ، ربّ العالمین کوهها را فرمود و مرغان را که باوی در نیاحت مساعدت کنید **وهب بن منبه** گفت این صدای کوه که امروز مردم می شنوند از آن است و گفته اند **داود** (ع) شبی از شبها با خود گفت لاعبدنّ الله عبادةً لم یعبده احدٌ بمثلها ـ امشب خداوند جل جلاله عبادتی کنم و خدمتی آرم که مثل آن در زمین هیچ کس نکرده و چنان عبادت و خدمت نیاورده این بگفت و بر کوه شد تا عبادت کند و تسبیح گوید ، در میانهٔ شب وحشتی بوی در آمد ، اندوهی و تنگی بدل وی پیوست ، رب العالمین آن ساعت کوه را فرمود تا انس دل **داود** را با وی بتسبیح و تهلیل مساعدت کند ، چندان آواز تهلیل و نغمات تسبیح از کوه پدید آمد که آواز **داود** در جنب آن ناچیز گشت ، **داود** آن ساعت با خود میگوید کیف یسمع صوتی مع هذه الاصوات ـ از کجا شنوند و چون شنوند آواز و تسبیح **داود** در میان این آوازهای عظیم که از کوه روان گشته و بقدرت الله سنگ بی جان بی زبان فرا سخن آمده ! با درین سخن بود و اندیشه ، فریشته بی آمد از آسمان و بازوی **داود** بگرفت و او را برد بدریا ، فریشته پای بردریا زد و دریا از هم شکافته شد تا بزمین رسید که در زیر دریاست ، فریشته پای بران زمین زد تا شکافته گشت و بحوت رسید که زیر زمین است ، وفریشته پای بروی زد تا صخره پیدا گشت که زیر حوت است ، فریشته پای بر ان صخره زد شکافته شد ، کرمکی خرد از میان صخره بیرون آمد وکانت تنشر ، فقال له الملك یا **داود** انّ ربك یسمع نشر هذه الدودة فی هذا الموضع ـ ای **داود** خداوند شنو ای دانا ازوراءِ (۲) هفت طبقهٔ آسمان نشر این کرمك که در بن موضع است میشنود ، آواز تو در میان آواز سنگ و کوه چون نشنود ، با ترا می باید گفت کیف یسمع صوتی مع هذه الاصوات !

قوله « و النّاله الحدید » ـ یقال کان الحدید فی یده کالطین المبلول و کالعجین و الشمع و کان یسرد الدروع بیده من غیر نار و لاضرب بحدید ، مقسران گفتند

---

۱ ـ نسخهٔ الف : بر گرفتندید ۲ ـ نسخهٔ الف : ور

داود (ص) چون بر بنی اسرائیل ولایت و ملك یافت ، عادت وی چنان بود که هر شب متنکّروار بیرون آمدی و هر کس را دیدی گفتی این والی شما داود چه مردی است و او را چون شناسید ؛ در عدل و انصاف و شفقت بر رعیت ، او عدل می سند یا جور ، انصاف میدهد یا ظلم میکند ؛ و ایشان او را بخیر جواب میدادند و بروی ثنا میکردند ، تا شبی که رب العالمین ملکی فرستاد بصورت آدمیان در راه وی ، داود برعادت خویش همان سؤال کرد ، فریشته جواب داد که نعم الرجل هولولاخصلة فیه ـ نیکو مردی است لکن در وی خصلتی است که اگر نبودی آن خصلت اورا به بودی ، داود گفت آن چه خصلت است یا عبدالله ؛ گفت انّه یأ کل و یطعم عیاله من بیت المال ـ از بیت المال میخورد و اگراورا کسبی بودی که ازان خوردی او را به بودی ، داود از آنجا بازگشت ، بمحراب عبادت بازشد ودعا کرد تا حق جل جلاله او را زره گری درآموخت و آهن بدست وی نرم کرد همچون شمع یا چون خمیر ، و اوّل کسی که زره کرد او بود و کان یبیع کلّ درع باربعة آلاف درهم فیأ کل و یطعم عیاله منها و یتصدّق منها علی الفقرآء و المساکین وقیل انّه کان یعمل کلّ یوم درعا یبیعها بستّة آلاف درهم فینفق الفین منها علی نفسه و عیاله ویتصدّق باربعة آلاف علی فقراء بنی اسرائیل قال رسول الله (ص) « کان داود لایأ کل الامن عمل یده »

« ان اعمل سابغات » ـ السابغات ـ الدروع الواسعة التامة ، و ـ السرد ـ نسج الدروع ، ومنه قیل لصانعها السرّاد والزرّاد ، و السرد و المسروده ـ الدرع قال ابو ذویب الشاعر

و علیهما مسرودتان قضاهما داود او صنع السوابغ تبّع

و اصل السرد ـ متابعة الحلق ثمّ سمرها بالمسمار و فی الخبر « من کان علیه من رمضان فلیسرده » ای ـ یتابع به رمضان و فی خبر آخر نهی رسول الله (ص) عن سرد الصیام یعنی ـ وصاله باللیل و قالت عائشة ما کان رسول الله (ص) یسرد الحدیث سرد کم هذا ولکنه کان یتکلم بکلام یفهمه کل من یسمعه فسرد کلّ شیء تتابعه

« و قدّر فی السرد » ـ التقدیر فی سرد الحلقة ان لاتوسع الثّقب للمسمار فیقلق و لایضیّق فیخرق « و اعملوا صالحا » یعنی ـ داود و آله « انی بما تعملون بصیر »

النوبة الثالثه

« بسم الله الرحمن الرحيم »

امیرالمؤمنین علی (ع) گفت « بسم الله فاتحةٌ للرتوق، مسهّلةٌ للوعور، مجنّبةٌ للشرور، شفآءٌ لما فی الصدور» ـ بسم‌الله گشایندهٔ بستگیهاست، آسان کنندهٔ دشواریهاست، دور کنندهٔ بدیهاست، آرام دلها و شفای دردها و شستن غمهاست از حرائق غیب تحفه‌یی در صحرای وجود ناید مگر بدرقهٔ عزت « بسم الله »، هیچ دعا در معرض حاجت بقبلهٔ اجابت نرسد مگر بمدد حشمت « بسم الله »، هیچ کس قدم از منزل مجاهدت در مقام مشاهدت ننهد مگر بآثار انوار « بسم الله »، در فرادیس اعلی و جنات مأوی شراب طهور از ملک غیور نتوان یافت مگر بوسیلت و ذریعت « بسم الله »

ملیکٌ مالکٌ مولی الموالی عظیمٌ ماجدٌ فرد التعالی

قریبٌ من جنان العبد دانٍ بعیدٌ عن مطار الوهم عالٍ

جلیلٌ جلّ عن مثل و شبهٍ عزیزٌ عزّ عن عمٍّ و خال

ای جوانمرد! امروز که از قطعت ترسانی و از نهیب قیامت لرزانی و در غم و اجرانی، پیدا بود که سماع نام و نشان او چند توانی، باش تا فردا که از قطعت ایمن شوی و عقبهٔ صراط باز گذاری، از بلای دنیا جسته و از هوای نفس و شیطان بازرسته، در روضهٔ رضوان بر تخت بخت نشسته، فرشته بخدمت ایستاده و از کفّ جلال ذوالجلال شراب طهور یافته، بنده را روز شادی آن روز است، روز طوبی و زلفی و حسنی آن روز است

عظمت همّه عن، طمعت فی ان تراکا

اوما یکفی لعین، ان تری من قد رآکا

« الحمد لله الذی له ما فی السموات وما فی الارض » ـ ستایش نیکو و ثنای سزا مر خدایرا که هفت آسمان و هفت زمین آیات و رایات قدرت اوست، شواهد شریعت

اشارات اوست، معاهد حقیقت بشارات اوست، قدیم نا مخلوق ذات و صفات اوست، خداوندی که مصنوعات در زمین و سموات از قدرت او نشانست، مخلوقات و محدثات از حکمت او نشانست، موجودات و معلومات بر وجود او برهانست، نه معاون[1] یافت نه متداول نقصانست

« و له الحمد فی‌الآخرة و هوالحکیم الخبیر »، جائی دیگر فرمود « له الحمد فی الاولی و الآخرة و له الحکم و الیه ترجعون » ـ حمد و شکر مرورا در دو جهان که نعمتها همه ازوست دردوجهان، مدح و ثنا سزاء اورا درده‌جهان، که یکتائی و بی‌همتائی خود او راست در دو جهان « الحمدلله الّذی له ما فی‌السموات و ما فی‌الارض » ـ خداوند رب‌العزة جل‌جلاله‌خلق‌را درو جود آورد بفضل خویش وایشانرا کسوهٔ فطرت پوشانید وروزی داد بلطف‌خویش واز بلاها نگه داشت و طاعات باتقصیر قبول کرد و بنك عذرایشان بسزای زلات و جرائم عفو کرد و توفیق طاعت ارزانی داشت و از معصیت عصمت کرامت کرد و راه بایمان نمود و دل را بمعرفت بنار است و از کفر نگه داشت و قرآن مجید منشور داد و سید المرسلین و خاتم النبیین را پیغامبر و قدوه کرد، چون بندگان از گزارد شکر این نعمتها عاجز آمدند، فضل و کرم خود پیدا کرد، لسان لطف ثنا بات این عاجزان و مفلسان داد و خود را حمد گفت چند جایگه « الحمد لله رب العالمین » « الحمد لله الذی خلق السموات و الارض » « الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب » « الحمدلله‌الذی له‌مافی‌السموات ومافی‌الارض » « الحمدلله فاطر السموات والارض » این همه ثنا بات داشتن بندگان است در شکر الا و نعمای خویش و نشان دوستی است زیرا که در راه محبت از دوست ثنا بات داشتن شرط دوستی است، چنانستی که رب العزه گفتی بندهٔ من این نعمتها که دادم بی تو دادم و این قسمت که کردم بی‌تو کردم و جاننه بی توقسمت کردم بی‌تو حمدآوردم و بحکم دوستی ترا ثنا بات داشتم تا بدانی که دوست مهربانت منم، لطیف و کریم و رحیم بندگان منم

« یعلم مایلج فی الارض و ما یخرج منها » اذا دون العبد بعلم ما الّذی کان فی

[1] معاور متداول (قاموس‌المحیط)

قلبه من اخلاصه و توحيده و وجده وحزنه و حسراته « و ما ينزل من السمآء» على قلوب اولياآئه من الالطاف والكشوف «ومايعرج فيها » من انفاس الاولياآء وهم الاصفياء اخلاص مخلصان وتوحيد موحّدان ومعرفت عارفان بروى حلّ جلاله هيچ پوشيده نه وعلم قديم وى بهمه رسيده ‹لاجرم چون بنده درحالك شود اروى اخلاص و توحيد ومعرفت ديده وداسته› همان ساعت نواخت خود بروى نهد و ثواب آن بوى رساند و آثار آن بخلق نمايد چنانكه در حق ذوالنون مصرى مرا نمود آن ساعت كه جنازهٔ وى بر گرفتند خوقى [1] مرغان بر سرجنازهٔ وى آمدند و پروا پرردند چنانك آن همه خلق و زمين بسايهٔ خود بپوشیدند و هرگز هيچ كس از ان مرغان يكى نديده بود و نه پس از ان ديدند مگر بر سرجنازهٔ مزنى شاگرد شافعى رحمهما الله ، وديگر روز بر سرخاك ذوالنون نبشته يافتند خطّى كه نه ماسند خطّ آدميان بود كه ذوالنون حبيب‌الله من الشوق قتيل الله ‹هر كه كه آن نبشته محو مىكردند باز آنرا همچنان نبشته مى‌يافتند

منصور عمار رحمه الله گفت وقتى در خرابه‌يى شدم جوانى را ديدم در نماز غرق خوف و خشية گشته گوئى دوزخ در پيش او بود و قيامت بر قفاى او ، صبر كردم تا از نماز فارغ گشت ، آنگه بروى سلام كردم و گفتم اى جوان دوزخ صحره‌يى‌ست و زير آن صحره وادى است كه آنرا لظى گويند ، زندان عاصيان ومجرمان است ، جوان چون اين سخن بشنيد آوازى از وى بامد سفتاد و بيهوش گشت چون با هوش آمد گفت اى جوانمرد هيچ تواند بود كه شربتى ديگردهى اين خستهٔ كوفته را ؟ اين آيت برخواندم كه « وقودها النّاس و الحجارة » ، جوان نعره بزد و كالبد خالى كرد ، چون او را بر مغتسل نهادند ، بر سينهٔ وى خطّى ديدم نبشته «فى عيشةٍ راضيةٍ » ، خواستم كه ميان دوابروى وى دهانى نهم ، خطّى ديگرديدم نبشته كه « فروحٌ وريحانٌ و جنّةُ نعيمٍ » ، پس چون او را دفن كردند همان شب او را بخواب ديدم در فردوس جامه‌يى سبز پوشيده بر مركب نور نشسته تاج عزّ برسر نهاده گفتم اى جوان حق جل جلاله با تو چه كرد ؟

١ ـ نسخهٔ الف خوكى

گفت فعل بی ما فعل بشهداء بدر ورا دیدی ـ ما را همان کردار و نواخت و کرامت که با شهیدان بدر کرد و زیادت از آن ، گفتم سبب چه بود که نواخت تو بر نواخت ایشان زیادت کرد؟ گفت لانّهم قتلوا بسیف الکفار وقتلت بسیف الجبار، یعنی ـ الخوف والخشیة

« و ما ینزل من السماء » الطاف کرم است که از درگاه قدم در بعضی اوقات روی بخلق نهد گرد سینه‌ها میگردد ، هر سینه‌یی که از آن بوی آشنائی آید و در آن خوف و خشیة بود آنجا منزل کند ، و فی الخبر « انّ لربّکم فی ایّام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها عسی ان تدرککم فلا تشقوا بعدها ابداً »

« و ما یعرج فیها » ـ انفاس و احزان است ، نالهٔ تائبان و آه مفلسان که بوقت سحرگاه از دلی پردرد و جانی پرحسرت بر آید و باد صبحی آنرا بر باید ، بحضرت اعلی برد ، انّ لله تعالی ریحا تسمّی الصبیحة تهبّ عند الاسحار تحمل الانین و الاستغفار الی عند الملك الجبار

ای جوانمرد ! بعزت عزت دان این نفس دردناك که از سر نیاز و درد و سوز دل بر آید که تا بحضرت اعلی رسد او را حجابی پیش نیاید ، عجب دانی چیست عندلیب هوا الله تسبیح الله بر صحرای لاابالی باد بی‌نیازی بر داده این ملك نفس درد این سوخته و آه آن مفلس بیچاره بحضرت خود برد و این ندا در داد که « انین المذنبین احبّ الیّ من زجل المسبّحین » ومعنی آن که چون این نفس درویش مفلس بر دارد او را بار معصیت نگذارد که آن بار معصیت او همه بر دارد . **بوبکر واسطی** گفت مطیعان حمالان‌اند و حمّالان جز بار ندارند و این درگاه بی‌نیازان است ، وعاصیان مفلسان‌اند و این سرای مفلسان است ، ای خداوندان طاعت ! طاعتها که کرده‌اید بنوی اخلاص بر گذارید و مفلس وار با دو دست تهی از در رحمت او باز شوید ، فرمان آمد بآسمان ، عزت بگوید بادشاهان ما نه توانگرانیم که بسند و داد آمدیم ، ما مفلسانیم که بمفلسی آمده‌ایم ما نه توانگرانیم که بار نواب می‌خواهیم ، ما مفلسانیم که بار رحمت می‌خواهیم . به **داود**(ع) وحی آمد که ای **داود** آن زلّت که از تو بیامد بس مبارك بود بر تو ، **داود** گفت

بار خدایا زلّت چون مبارك باشد ؟ گفت ای **داود** پیش از این زلّت هر بار که بدر گاه ما آمدی ملك وار می‌آمدی با کرشمه و ناز طاعت ، و اکنون که می‌آیی بنده‌وار می‌آیی با سوز و نیاز مفلسی ، « یا **داود** انین المذنبین احبّ الیّ من صراخ العابدین » ، این آن فضل است که رب العالمین **داود** را داد و بروی منت نهاد که « و لقد آتینا داود منّا فضلاً » و در اخبار **داود** است که **زبور** می خواند و نام گناهکاران بسیار برمی‌آمد ، ازروی غیرت و ملالت دردین گفت اللّهم لاتغفر للخطّائین ـ بارخدایا ! گنه کاران‌رامیامرز گفتند ای **داود** بیماری شفقتی بر گناهکاران ! باش‌تا**محمد عربی** قدم در دایرهٔ وجود نهد و بر گناه ناکردهٔ امّت استغفار کند که « اغفرلی ما قدّمت و ما اخّرت » ، واسباب قدر میگویند که ای **داود** تو در بند پاکی خود مانده‌یی ، باش تا از دست قضا و قدر قفا خوری ، آنگه ندایی که چه گفتی و کجا ایستاده‌یی ، و **جبرئیل** در راه آمده که ای **داود** تیر قضا از کمان قدر جدا شد ، هان خود را نگهدار ! اگر توانی ، **داود** از سر تحیّر و پشیمانی در محراب نشسته دیده بر **زبور** داشته و با ذکر و عبادت پرداخته تا حدیث مرغ در پیش آمد و نظر وی برزن **اوریا** افتاد ، واین قصه در **سورهٔ ص** شرح گفته آید ان شآء الله ، پس بعاقبت **داود** میگفت اللّهم اغفر للمذنبین فعسی ان تغفر **لداود** فیما بینهم

٢ـ النوبة الاولی

قوله تعالی « **و لسلیمان الریح** » و [مسخر کردیم و نرم] **سلیمان**را باد ، « **غدو هاشهر** » بامداد بردن باد اورا یك ماهه راه ، « **و رواحها شهر** » و شبانگاه بردن او را یك ماهه راه ، « **و اسلنا له عین القطر** » و او را چشمهٔ مس روان‌دیم ، « **و من الجن من یعمل بین یدیه** » و از پریان کسانی بیش او ایستاده ، « **باذن ربه** » بفرمان خداوند او ، « **ومن یزغ منهم** » و هر که بگشتند [1] از ایشان ، « **عن امرنا** » از فرمان ما ، « **نذقه من عذاب السعیر** (١٢) » چشانیم او را از عذاب آتش

١ـ بگشتند = بگشتی

«یعملون له مایشآء» میکردند اورا هرچه اومیخواست، **«من محاریب وتماثیل»** ازمحرابها ودیسها(۱)، **«وجفانٍ کالجواب»** وکاس‌هاچون حوضها **«وقدورٍ راسیاتٍ»** و دیگها بر جای نه جنبانیدنی از جای، **«اعملوا آل داود شکراً»** کار کنید ای کسان‌داود بآزادی، **«و قلیلٌ من عبادی الشکور(۱۳)»** و اندکی اند ازرهیگان ما که سپاس دارست

«فلما قضینا علیه الموت» چون برو قضا کردیم و براندیم برو مرگ، **«مادلّهم علی موته»** آگاه نکرد ایشانرا و نشان ننمود بر مرگ او، **«الا دابّة الارض»** مگر تردِه(۲)، **«تأکل منسأته»** که میخورد عصای او، **«فلماخرّ»** چون بیفتاد [سلیمان]، **«تبیّنت الجن»** پیدای آوردند پریان و فرادید آمد ایشانرا، **«ان لوکانوا یعلمون الغیب»** که اگر ایشان غیب دانستندی(۳)، **«مالبثوا فی العذاب المهین(۱۴)»** درنگ نکردندی(۴) در عذاب خوار کننده

«لقد کان لسباء» قبیلهٔ سبا را بود، **«فی مساکنهم»** در زمین ایشان و در نشستگاههای ایشان، **«آیةٌ»** شگفتی بس نیکو، **«جنتان»** دو بهشت [در رودبار]، **«عن یمینٍ و شمال»** از راست رود و از چپ آن **«کلوا من رزق ربکم»** [ایشانرا گفتند] میخورید از روزی خداوند خویش، **«و اشکروا له»** و او را پرستید آزادی او را کنید، **«بلدة طیّبة و ربٌ غفور(۱۵)»** [درین جهان] شهری وزمینی خوش [و دران جهان] خداوندی آمرزگار

«فاعرضوا» روی گردانیدند ازفرمان برداری، **«فارسلنا علیهم سیل العرم»** فرو گشادیم بر ایشان سیل عرم، **«و بدلناهم بجنتیهم»** وبدل دادیم ایشانرا از آن بوستانهای ایشان، **«جنتین ذواتی اُکلٍ خمطٍ»** دو بوستان با میوهٔ کوهی پر خار، **«و اثلٍ»** و گز، **«وشیءٍ من سدرٍ قلیلٍ(۱۶)»** و چیزی از کنار اندك

«ذلك جزیناهم بما کفروا» آن پاداش ایشان کردیم بآن ناسپاسی که کردند

۱ــ دیس = سنه وبطلی (برهان) ۲ــ برده = کرم گندم خوار (برهان)
۳ــ نسخهٔ الف: دانستندید. ۴ــ نسخهٔ الف: نکردندید.

و بما کافر شدند ، « و هل نجازی الا الکفور (۱۷) » و ما پاداش در خور کنیم مگر ما گرویدهٔ ناسپاس را ؛

« و جعلنا بینهم» و کردیم میان ایشان ، « و بین القری التی بارکنا » ومیان [زمین شام و] شهرهای مبارك بر کت کرده دران ، « قری ظاهرةً » دههای آبادان پیدای ، « و قدرنا فیها السیر » و تقدیر کردیم در آن دهها رونده را [رفتن دیه بردیه] «سیروا فیها لیالی و ایاماً » میروید درآن شبها وروزها «آمنین (۱۸) » ایمن [درسایهٔ درختان و میفرود آئید بر آب و برمردمان]

« فقالوا ربنا » [از آن سپاسی که کردند] گفتند خداوند ما ، « باعد بین اسفارنا » دورا دورتر کن سفرهای ما [و گسسته‌ترمنزلهای ما]، « و ظلموا انفسهم » و برخویشتن ستم کردند ، « فجعلناهم احادیث » ایشانرا سمری کردیم [تا ازیشان عبرت باز گوئند] ، « ومزقناهم کل ممزق » وایشانرا پاره پاره (۱) باز گسستیم از از هر گونه گسستنی ، « ان فی ذلك لایات » در ان نشانه‌های [روشن] است ، « لکل صبار شکور (۱۹) » هر شکیبائی را سپاس دار

« و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه» راست کرد ابلیس بر ایشان ظنّ خوش ، « فاتبعوه » بر پی وی برفتند خلق ، « الافریقاً من المؤمنین (۲۰) » مگر گروهی از گرویدگان

« و ما کان له علیهم من سلطان» و نبود ابلیس را بر ایشان دست رسی ، « الا لنعلم » مگر تا ببینیم ، « من یؤمن بالاخرة » که آن کیست که برستاخیز بگرود ، « ممن هو منها فی شك » از انکس که از کار رستاخیز در گمانست ، « و ربك علی کل شیء حفیظ (۲۱) » وخداوند تو برهمه چیز نگهبانست (۲) و گواه

« قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله » گوی [هنگام حاجت] خوانید ایشانرا که بدروغ میگوئید که خدایانند فرود از الله ، « لایملکون مثقال ذرةٍ فی السموات و لا فی الارض » نه پادشاهاند نه خداوند بر همسنگ (۳) ذرّهٔ [مورخرد]

۱ــ نسخهٔ الف انحس انحس ، ۲ــ نسخهٔ الف کوسوان است
۳ــ نسخهٔ الف هام سنك

در هفت آسمان و در هفت زمین ، «**و مالهم فیهما من شرك** » و ایشانرا با خدای در آسمان و زمین هیچ انباری نیست ؛ « **و ماله منهم من ظهیر** [۲۲] » والله را در آفرینش آسمان و زمین و کار آن هیچ از ایشان یار نیست و یار بکار نیست

« **و لا تنفع الشفاعة عنده** » و سود ندارد شفاعت کردن نزدیك الله ؛ « **الا لمن اذن له** » مگر کسی را که الله دستوری دهد او را [شفیع را و مشفوع را] ، « **حتی اذا فزّع عن قلوبهم** » تاآنگه که بیم از دلهای ایشان باز برند، «**قالوا ماذا قال ربکم**» یکدیگر را میگویند چه گفت خداوند شما ؛ « **قالوا الحق** » گویند فرمان ، وان داد و سخن راست گفت ، « **و هو العلی الکبیر** [۲۳] » و اوست آن خداوند برتر بزرگوار

النوبة الثانية

قوله « و لسلیمان الریح » ای ـ و سخّرنا **لسلیمان** الریح ، و قراءت **ابو بکر** از **عاصم** « الریح » برفع خواند و الوجه انّ « الریح » مبتداءٌ و « لسلیمان » خبره و قد حذف المضاف من المبتدا ، والتقدیر و **لسلیمان** تسخیر الریح ، فلمّا حذف « التسخیر » الذی هو المضاف اقیمت « الریح » الّتی هی المضاف الیها مقامه فصارت مرفوعة بالابتداء و المعنی و تسخیر الریح **لسلیمان** باقی قرّاء و **حفص** از **عاصم** « الریح » خوانند نصب علی تقدیر فعل محذوف ، و المعنی و سخرنا **لسلیمان** الریح

«غدوّها شهرٌ» غدوّها الی انتصاف النهار مسیرة شهر ای ـ من الغداة من لدن طلوع الشمس الی زوالها مسیرة شهر «و رواحها» من انتصاف النهار الی اللیل مسیرة شهر ، فی یوم واحد مسیرة شهرین قال **وهب** ذکر لی انّ منزلاً بناحیة **دجلة** مکتوب فیه کتبه بعض اصحاب **سلیمان** نحن نزلناه و مابنیناه و مبنیّاً وجدناه غدونا من **اصطخر** فقلناه و نحن راحلون منه ان شآء الله فبائتون **بالشام** وقال **الحسن** کان یغدوا من **دمشق** فیقیل **باصطخر** و بینهما مسیرة شهر ، ثمّ یروح من **اصطخر** فیبیت **بکابل** و بینهما مسیرة شهر للرّاکب المسرع

گفته‌اند سیر **سلیمان** بر مرکب باد اندر بسیط زمین چنان بود که هر روز بامداد تا بشبانگاه وقت قیلوله بیک ماهه راه بریده بود ، و گفته‌اند سفر وی از زمین **عراق** بود تا به **مرو** و از اینجا تا به **بلخ** و از اینجا در بلاد **ترک** شدی و بلاد **ترک** باز بریدی تا بزمین **صین**[1] ، آنگه سوی راست از جانب مطلع آفتاب برگشتی[2] برساحل دریا تا بزمین **قندهار** و از اینجا تا به **مکران** و **کرمان** و زانجا با به **اصطخر پارس** و **اصطخر پارس** نزول گاه وی بود ، یکچند آنجا مقام کردی[2] و از اینجا بامداد برفتی[2] و شبانگاه به**شام** بودی[2] بمدینهٔ **تدمر** و مستقرّ و مسکن وی **تدمر** بود، کان **سلیمان** امر الشیاطین قبل شخوصه من **الشام الى العراق** فبنوها له بالصفاح و العمد و الرخام الابیض والاصفر و قد وجد هذه الابیات منقورة فی صخرة بارض **الشام** انشأها بعض اصحاب **سلیمان** علیه السلام

و نحن و لاحول سوی حول ربنا	نروح الى الاوطان من ارض **تدمر**
اذا نحن رحنا كان ریث رواحنا	مسیرة شهر و الغدوّ لآخر
اناس شروا لله طوعاً نفوسهم	بنصر **ابن داود** النبی المطهّر
متی یرکب الریح المطیعة اسرعت	مبادرة عن شهرها لم تقصر
تظلّهم طیرٌ صفوفٌ علیهم	متی رفرفت من فوقهم لم تنفر

« و اسلناله عین القطر » و هوالنحاس ، و قیل الصفر اسیله له ثلثة ایام ٍ **بالیمن** کما یسیل الماء یعمل به مایشاء کالعمل بالطین و لم یعمل بالنحاس قبل ذلك **فکلّ** ما فی الدنیا من النحاس من تلك العین و قیل كان ینبع من معدنه فسیل کالماء من غیر معالجة ٍ کما الین لابیه الحدید «ومن الجنّ » یعنی ـ وسخرناله الجنّ، « من یعمل » بالسخرة « بین یدیه » من السبان « باذن ربه » ،« و من یزغ » ای ـ یمل و **یعدل** « منهم عن امرنا » الذی امرنا به من طاعة **سلیمان** ، « نذقه من عذاب السعیر » فی الآخرة ، وقیل فی الدنیا ، و ذلك ان الله تعالی وکّل بهم ملکاً بیده سوطٌ من نار ، فمن زاغ عن امر **سلیمان** ضربه ضربةً احرقته

---

۱ ـ معرّب چین ۲ ـ نسخهٔ الف برگشتید، کردند ، برفتید، بودید

قال **شهر بن حوشب** اشعر انّ **سليمان** لم يكن يحسن منطق الطير و ابوه حيّ،
كان **لداود** ثلثة من النعم و **لسليمان** ثلثة: **لداود** «يا جبال اوّبى معه و الطير و النّا له
الحديد» و **لسليمان** «الشياطين» و «الريح» و «عين القطر» و هو النحاس الذائب او الصّفر
الذائب جرت من **صنعاء اليمن**، فلمّا مات **داود** ورث **سليمان** ملكه و نعمه، قال
اللّه تعالى «و ورث سليمان داود، و قال يا ايها الناس علّمنا منطق الطير»
قوله «يعملون له ما يشاء من محاريب» اى مساجد و مساكن، و قيل «المحاريب» ابنية
دون القصور «و تماثيل» هى صور الانبياء و الملائكة كانت الجنّ تعملها فى مساجدهم لينشطهم
على الرغبة فى العبادة و قيل كانوا يعملون تماثيل الملائكة و النبيين و الصالحين على
صورة القائمين و الراكعين و الساجدين من نحاس و صفر و شبه و زجاج و رخام فى المساجد
لكى اذا رآهم الناس مصوّرين عبدوا عبادتهم و لم يكن يومئذ محرّما محظورا، كان اتّخاذ
الصورة مباحا فى شرعهم اما انّ **عيسى** كان يتخذ صورا من الطين و ينفخ فيها فتكون طيرا
پريان از بهر **سليمان** مسجدها ميكردند و ساختهاى عالى ميساختند چنانكه **سليمان**
ميفرمود، و از آن يكى شارستان (1) **بيت المقدس** است و **مسجد اقصى**. و قصّه
بنا نهادن آن بر قول اصحاب سير آنست كه رب العالمين در نژاد **ابراهيم** عليه السلام
بركت كرد تا از نسل وى چندان مردم آمدند كه كس طاقت شمردن ايشان نداشت
خصوصا در روزگار **داود** عليه السلام، **داود** خواست تا عدد **بنى اسرائيل** بداند
ايشان كه در زمين **فلسطين** مسكن داشتند، روزگارى دراز مى‌شمردند و بسر نرسيدند
و از دريافت و دانست عدد ايشان نوميد گشتند، پس وحى آمد به **داود** از درگاه عزت
جلّ جلاله كه اين كثرت ايشان از آنست كه **ابراهيم** (ع) چون بوفاى عهد ما با ما
آمد و آن خواب كه او را نموديم بديد، فرزند تصديق كرد، و ذلك قوله «قد صدّقت
الرؤيا»، من او را وعده دادم كه در نسل و نژاد وى بركت كنم، اكنون آن كثرت
امت ايشان چنين آمد، و ايشان مر آن را از خويشتن ديدند و خود بين گشتند، من
كه خداوندم بجلال و عزت خود سوگند ياد كردم كه عدد ايشان را كم كنم در بلائى

---
۱ ـ شارستان = شهر و شهرستان (برهان)

و یکتی که برایشان گمارم، اکنون ایشان مخیّرند ای داود میان سه ملیّت، ازین سه آن یکی که اختیار کنند برایشان گمارم یا قحط و نیاز و گرسنگی برایشان گمارم سه سال، یا دشمن برایشان مسلط کنم سه ماه، یا طاعون و وبا برایشان فرو گشایم سه روز داود بنی اسرائیل را جمع کرد و ایشانرا ازین سه خصلت مخیّر کرد، ازهرسه ملیّت طاعون اختیار کردند گفتند این یکی آسان تر است و از فضیحت دور تر، پس همه جهاز مرگ ساختند، غسل کردند و حنوط برخود ریختند و کفن در پوشیدند و بصحرا بیرون شدند با اهل و عیال خرد و بزرگ دران صعید بیت المقدس پیش از بنا نهادن آن و داود برصحرء بسجود در افتاده و دعا و تضرع میکند، رب العالمین طاعون برایشان فرو گشاد، یك شبانروز چندان هلاك شدند که بعد از آن بدو ماه ایشانرا دفن نتوانستند کرد، چون یك شبانروز ازطاعون بگذشت رب‌العالمین تضرع ایشان بپسندید و دعای داود اجابت کرد وآن طاعون ازیشان برداشت، پس بشکرآن رب العزة درآن مقام برایشان رحمت کرد، داود بفرمود تا آنجا مسجدی سازند که پیوسته آنجا ذکر الله رود و دعا و تضرع، پس ایشان درکار ایستادند و بحست مدینهٔ بیت‌المقدس بنا نهادند، داود بر دوش خود سنگ می کشید و جمله بنی اسرائیل همچنان سنگ می‌کشیدند، تا یك قامت بنا برآوردند، پس وحی آمد به داود که این شارستان را بیت المقدس نام نهادیم جائی پاك است و خانه‌یی پاك، قدمگاه پیغمبران وهجرت گاه و نزول گاه پاکان و نیکان، و تو مردی خونریز بدست تو این بنا تمام نرساید، لکن ترا پسری آید نام او سلیمان اُملّکه بعدك و اسلمه من سفك الدمآء واقضی اتمامه، علی یده یکون صیته و ذکره لك باقیاً فصلّوا فیه زماناً که داود را آنروز صد سال و شست و هفت سال بود، چون سال وی بصد و چهل رسید ازدنیا بیرون شد و سلیمان بجای وی بنشست و جن و شیاطین رافرمودتاآن‌بنای شارستان‌تمام کردند وآنرا دوازده‌ربض‌ساختند هرربضی سبطی را از اسباط بنی اسرائیل و کانوا اثنی عشر سبطا چون ازنهاد شارستان فارغ گشتند، آنگه مسجد اقصی را بنا نهادند و بالواح زر و سیم و جواهر پرداختند، و شرح این قصه بتمامی در سورة بنی‌اسرائیل یاد کردیم

قال سعيد بن المسيب لمّا فرغ سليمان من بناء بيت المقدس تغلّقت ابوابه فعالجها سليمان فلم تنفتح حتى قال في دعائه بصلوات ابى داود الا فتحت الابواب فتفتّحت ففرغ له سليمان عليه‌السلام عشرة آلاف من قرّاء بنى اسرائيل خمسة آلاف بالليل وخمسة آلاف بالنهار فلاتأتى ساعةٌ من ليل و لانهار الا و الله يعبد فيها و يقال من التماثيل التى عملوها انهم عملوا لسليمان اسدين اسفل كرسيه و نسرين فوق كرسيه وكان كرسيه عظيما ، واذا اراد ان يصعد الكرسى بسط الاسد ذراعيه فكان يصعد عليه ، و اذا قعد عليه اظلّه النسران باجنحتهما ، فلمّا مات سليمان جاء افريدون ، وقيل بختنصر ليصعد الكرسى و لم يدر كيف يصعد فلما دنا منه ضربه الاسد على ساقه فكسر ساقه فلم يجسر احدٌ بعده ان يدنوا من ذلك الكرسى

و قوله « و جفان كالجواب » ـ الجفان ـ القصاع ، واحدتها جفنة ، و ـ الجوابى ـ جمع الجابية و هى الحوض يجبى فيه الماء اى ـ يجمع و يقال كان فى الجفنة الواحدة يأكل الف رجل منها و كان لمطبخه كل يوم اثنا عشر الف شاة و الف بقرة و كان له اثنا عشر الف خبّاز و اثنا عشر الف طبّاخ كانوا يصلحون الطعـام فى تلك الجفـان لكثرة القوم

« و قدور راسيات » يعنى ـ ثابتات لاتنقل و لا تحرّك من اماكنها لعظمهنّ و كانت باليمن ، وقيل هى باقية هناك يقال رسى الشىء ، يرسوا ، رسوا ، اذا ثبت و لذلك سميت الجبال الرواسى

« اعملوا آل داود شكرا » ـ مجازه اعملوا بطاعة الله يا آل داود شكرا له على نعمه ـ يقال كان داود (ع) جزّأ ساعات الليل والنهار على اهله فلم تكن تأتى ساعةٌ من ساعات الليل والنهار الا وانسان من آل داود قائم يصلى ، فعمّهم الله فى هذه الآية فقال «اعملوا آل داود شكرا» قال القرظى الشكر ـ تقوى‌الله والعمل بطاعته وقوله « شكرا » نصب لانّه مفعولٌ له ، وقيل اعملوا شكرا نصب لانّه مفعولٌ كقوله تعالى « هم لها عاملون »

« و قليلٌ من عبادى الشكور » ـ الاصل فى الشكر الزيادة والشكور ـ كثير الشكر ،

و داّبه شکور اذا أظهرت من السمن فوق ما تعطی من العلف، و الشکر ـ اسم للنبات و الشعر و الرّس و قیل الشاکر الذی یشکر علی الرخاء، و الشکور الذی یشکر علی البلاء، و الشاکر یشکر علی البذل، و الشکور یشکر علی المنع فکیف بالبذل و قیل الشکور الذی یشکر بقلبه و لسانه و جوارحه و ماله، و الشاکر الذی یشکر ببعض هذه

قوله «فلمّا قضینا علیه الموت»، ذکر وفاة **سلیمان** (ع) چون روزگار عمر وی بآخر رسید اول نشانی که بروی پیدا شد آن بود که در مسجد **بیت المقدس** آنجا عبادت گاه وی بود، هرروز بر عادت درختی سبز از زمین بر آمدی و هیچ حیوان از ان نخوردی نه از جن و انس، نه از مرغان و هوام، **سلیمان** آن درخت را گفتی ترا چه خوانند و بچه کار آئی وچونست که ترا هیچ حیوان نخورد، آن درخت گفتی لم أُخلق لشیء من الدواب ـ مرا نه از بهرآن آفریدند تا جنبندگان از من خورند، ولکن خلقت دوآءً لکذا و کذا و اسمی کذا ـ مرا که آفریدند دارو را آفریدند فلان درد را بکار آیم و نام من فلان چیز است **سلیمان** بفرمودی تا آنرا ببرند و بداروخانه برند و نام آن در کتب طب بنویسند روزی درخت سبز بر آمد همی‌بالید ومی‌افزود، **سلیمان** در نماز بود، چون از نماز فارغ گشت گفت یا شجرة ما اسمك ـ ای درخت نام توچیست؟ گفت خروبه، **سلیمان** گفت لایّ شیء نبتت ـ از برای چه رستی و اززمین برآمدی، گفت لخراب هذا المسجد، **سلیمان** گفت ما کان الله لیخربه و انا حیّ و ما خرابه الاموتی ـ مرا با الله عهدی است که تا من زنده باشم این مسجد خراب نگردد، اکنون خرابی وی نشان مرگ منست آنگه سار مرگ بساخت و گفت اللهم عمّ علی الجنّ موتی حتی یعلم الانس انّ الجنّ لایعلمون الغیب، وکانت الجنّ تخبر الانس انّهم یعلمون اشیآء من الغیب ابن زید گفت پس ازان **سلیمان** بر ملك الموت رسید گفت اذا امرت بی فاعلمنی ـ چون ترا بقبض روح من فرمایند مرا خبر ده ملك الموت بوقتی که اورا فرمودند آمد و او را خبرداد گفت نماند ازعمر تومگریك ساعت، اگر وصیتی

میکنی یا کاری ازبهرمن که مبساری سار سلیمان آن ساعت شاطین را حاضر کرد تا از بهروی طارمی سازند از آبگینه و آن طارم را هیچ درسود که در ان تواستی شد و سلیمان اندران طارم در نمازشده و سازمن که ساخته ازعسل و کفن و حنوط وعیر آن، پس بآخر کار عصای خود پیش گرفت و تکیه بران کرد و هر دو کف خویش بر سر بر نهاد و آن عصا اورا همچون پناهی گشت و ملك الموت در آن حال قبض روح وی کرد و یك سال بزین صفت بران عصا تکیه زده بماند و شاطین و جنّ همچنان در کار ورنج عمل خویش می‌بودند و نمی‌دانستند که سلیمان را وفات رسید ولا ینکرون احتباسه عن الخروج الی‌الناس لطول صلاته قبل ذلك بعد از یك سال چون ترده[1] عصای وی بخورد و سلیمان بفتاد، شیاطین بدانستند که سلیمان را وفات رسید و ایشان از رنج و عذاب وی باز رستند، و عذاب ایشان از جهت سلیمان آن بود که چون بر یکی از ایشان خشم گرفتی کان قد حسبه فی دنّ و شدّ رأسه بالرصاص اوجعله بین طبقین من‌الصخر فالقاه فی‌البحر اوشدّ رجلیه بشعره الی عنقه فالقاه فی الحبس، ثمّ ان‌الشیاطین قالوا للارضة لو کنت تأکلین الطعام اتیناك باطیب الطعام، ولو کنت تشربین الشراب سقیناك اطیب‌الشراب ولکنّا سننقل الیك الماء والطین، قال فهم ینقلون الیها ذلك حیث کانت، الم تر الی الطین الذی یکون فی جوف الخشب فهو ما یأتیها بها الشیاطین تشکرا لها، فذلك قوله عزوجل «فلمّا قضینا علیه‌الموت مادلّهم علی موته الا دابّة‌الارض» یعنی الارضة «تأکل منسأته» ای عصاه، واصلها من نسات الغنم ای زجرتها و سقتها قرا ابو عمرو و نافع منساته بغیر همز، و هما لغتان «فلمّا خرّ» ای سقط علی‌الارض «تبیّنت الجنّ ان لو کانوا یعلمون الغیب» «ان» فی موضع نصب ای علمت وایقنت «ان لو کانوا» وقیل معناه تبیّنت للانس انّ الجنّ لا یعلمون‌الغیب وفی‌قراءة ابن مسعود و ابن عباس تبیّنت‌الانس ان لو کان الجنّ یعلمون‌الغیب وقرئ تبیّنت الجنّ، این قراءت معنی آنست که فرا دیدند مردمان فراجنیان که اگر ایشان غیب دانستندی «مالبثوا فی‌العذاب المهین»، قال القفال قد دلّت هذه‌الایة علی انّ الجنّ لم یسخروا الا لسلیمان و انّهم تخلّصوا بعد موته من تلك الاعمال الشاقة، وانما تهیّأت لهم

۱ـ ترده = کرم گندم‌خوار (برهان)

دلك لانّ الله تعالى زادفى احسامهم وقواهم وغيّر حلقهم عن حلق الحنّ الدين لايرون و كانوا بمنزلة الاسرى فى يديه ثمّ مات هؤلاء بعد سليمان فجعل الله حلق الحنّ على ماكانوا عليه قبل دالك من الرقه و الضعف و الخفآء فصاروا لايرون ولايقدرون على شيء من هده الاعمال ولاعلى نقل الاحسام الثقال لانّ دالك كان معجزةً لسليمان عليه السلام قال اهل التاريخ كان عمر سليمان ثلثا و خمسين سنة و مدّة ملكه منها اربعون سنة و ملك يوم ملك وهو ابن ثلث عشره سنة و ابتدا فى بنآء بيت المقدس لاربع سنين مضين من ملكه و الله اعلم

« لقد كان لسباءٍ » ـ تفسير « سبا » ـ و اختلاف قراآت ووجوه آن در سورة النمل از پيش رفت «فى مسكنهم» بفتح كاف و بر لفظ واحد قراءت حمزه است وحفص، و«مسكنهم» بكسر كاف هم بر لفظ واحد قراءت كسائى ، باقى « مساكنهم » جوابند بجمع « آيةٌ » اى ـ دلالةٌ على وحدانيّتنا و قدرتنا ، و قيل « وفى مساكنهم آيةٌ » اى اُعجوبةٌ و اُحدوثةٌ ثمّ فسّرها فقال «جنّتان » اى ـ هى جنّتان بستانان « عن يمين » من اتيهما و شماله ، وقيل عن يمين بلدهم وشماله وسمّى الجنتين لسبب اليمين والشمال، و المعنى الاشجار و المياه و البساتين محيطة بها عن ايمانهم و عن شمآئلهم و قيل كان لكلّ واحدٍ منهم فى منزله جنّتان عن يمين و شمال

« كلوا من رزق ربّكم » اى ـ قيل لهم كلوا من رزق ربّكم « و اشكروا له » على ما انعم عليكم ، وقدتمّ الكلام ثمّ ابتدأ فقال « بلدةٌ طيّبة » اى ـ بلدتهم بلدةٌ طيبةٌ ليست بسبخةٍ قال ابن زيد لم يكن يرى فى بلدتهم بعوضة قطّ و لاذباب ولابرغوث ولاعقرب و لاحيّة و ان كان الركب ليأتون و فى ثيابهم القمل و الدواب فما هوالا ان ينظروا الى بيوتهم فتموت الدواب و قيل كانت العجوز تخرج من منزلها الى منزل جارتها وعلى رأسها مكتل ويداها فى درعها فاذا امتلأها قدامها الاثمار ممّا يسقط من جناها يانعا فذلك قوله « بلدةٌ طيّبةٌ » اى ـ بلدةٌ طيّبة الهوآء « و ربٌّ غفور » الخطآء كثيرالعطآء

« فاعرضوا » ـ وهب منبه گفت ربّ العالمين سيزده پيغامبر بقبيلهٔ سبا فرستادتا

ایشانرا بطاعت الله و دین حق دعوت کردند و نعمتهای الله دریاد ایشان دادند وارعذاب وعقوبت الله بترسانیدند وبیم دادند وایشان برطغیان و کفر و تمرّد خویش مصرّ بایستادند و گفتند ما خود هیچ نعمت برخود نمیدانیم ازخدای این خدای که شما دعوی میکنید و ما را بطاعت وی میخوانید، او را بگوئید تا این نعمت ازما بازبرد اگر تواند، اینست که رب العالمین فرمود «فاعرضوا» ـ روی گردانیدند از ایمان و توحید و شکر نعمت الله «فارسلنا علیهم سیل العرم» ـ فرو گشادیم برایشان سیل بهما بزور، سیلی که کس طاقت ستدن آن نداشت، واصلها من العرامه وهی الشدّة والقوّة وهوالصعب الذی لایستطاع ردّه، یقال عرم الانسان، یعرم، عرامةً و عراما، فهو عارمٌ خبثٌ شریرٌ، و قیل «العرم» ـ هواسم الوادی وقیل هوالمسنّاة واحدته عرمة‌ای ـ سکر یحبس الماء لیعلو الی ارض مرتفعة ابن عباس گفت و جماعتی مفسران که این مسنّاة سدّی بود دران رودبار میان دو کوه سنگ و قیر برآورده، بلقیس فرمود آنرا بروزگار ملك خویش از بهرقوم خویش آب دران رودبار جمع کرد و ازان حوضها بر بند تاهر کسی بر قدر حاجت آب بگشت زار و درختان خویش می‌برد، فلمّا طغوا و کفروا و تمرّدوا سلّط الله علیهم الجلد فقطعت المسنّاة و نقبها من اسفلها فغرّق الماء جنانهم و خرّب ارضهم و الجلد فار عمی طرش، واحدها جلدة و کان لها انیابٌ من حدید و لاتمر بشیء الّا قطعته، و قیل «العرم» اسم تلك الجلد و قیل «العرم» المطر الشدید

«و بدّلناهم بجنّتیهم جنّتین ذواتی اُکل خمطٍ» ـ قرأ **ابو عمرو** و **یعقوب** «اُکل خمطٍ» بالاضافه، و الباقون بالتنوین و هما متقاربان کقول **العرب** فی بستان فلان واعنابُ کرم واعنابٌ کرم، فیضاف الاعناب الی الکرم لانّها منه ویُنوّن الاعناب ثمّ یترجم عنها اذا کانت الاعناب ثمرالکرم و ـ الاکل ـ الثمر، و ـ الخمط ـ کلّ شجر ذی شوك و قیل هوالاراك و ـ الاثل ـ الطرفاء، والسدر ـ النبق قال **قتاده** بینما شجر القوم من خیر الشجر اذصیّره الله من شرّ الشجر باعمالهم

« ذلك جزيناهم » - محل « ذلك » نصبٌ بوقوع المجازاة عليه ، تقديره جزيناهم ذلك « بما كفروا و هل نجازى » - قرأ حمزة و **الكسائى** « نجازى » بالنون و كسر الزّاء « الكفور» نصب الرّآء ، واختاراه لقوله « جزيناهم » وقرأ الآخرون « يجازى » باليآء و فتح الزّاء و رفع الرّآء من « الكفور » و المعنى هل يجازى مثل هذا الجزآء « الّاالكفور » قال **مجاهد** يجازى اى - يعاقب

« وجعلنا بينهم وبين القرى التى باركنا فيها» يعنى - ارض المقدس من **الشام** «قرىً ظاهرةً » يعنى - قآئمةً عامرةً و قيل « ظاهرةً » اى - متواصلةً تظهر الثانية من الاولى لقربها منها قال **الحسن** كان احدهم يغدوا فيقيل فى قريةٍ و يروح فيأوى الى قريةٍ اخرى قال **مجاهدٌ** هى السرواب و قال **وهب** قرى **صنعآء** وقيل كانت قريهم اربعة آلافٍ و سبع مائة قرية متصلة من **سبأ** الى **الشام**

« و قدّرنا فيها السير » اى - جعلنا السير بين قريهم والقرى التى باركنا فيها سيراً مقدّرا من منزلٍ الى منزلٍ و قريةٍ الى قريةٍ لاينزلون الا فى قريةٍ و مآءٍ وشجرٍ ولايغدون الا من قريةٍ و مآء وشجرٍ وفىالهم « سيروا فيهاليالى و ايّاماً » اى وقتٍ شئتم « آمنين » لاتخافون عدوّاً و لاجوعا و لاعطشاً فبطروا و طغوا و لم يصبروا على العافيه

« فقالوا ربنا باعدبين اسفارنا » - قرأ **ابن كثير و ابوعمرو** « بعدبين اسفارنا » اى اجعل بيننا و بين **الشام** فلوات و مفاوز لنركب فيها الرواحل ونتزوّد الازواد ، فعجّل الله لهمالاجابه روايت **هشام** ازقرّاءِ **شام** و **يعقوب** « ربنا » برفع خوانند و« باعد » بفتح، و معنى آنست كه راهى چنان آبادان داشتند و منزلها چنان نزديك ونيكو ، نظر كرامت اينانرا درآن نديدند و ناسپاسى كردند و آن را چنان نزديك و آبادان بد داشتند گفتند خداوندا دور كرد منزلهاى ما « و ظلموا انفسهم » بالكفر و الطغيان و العصيان « فجعلناهم احاديث » عظة وعبرةً يتمثّل بهم « و مزّقناهم كلّ ممزّقٍ » كانوا قبآئل و ابوهم **سبا** فتفرّقوا فى البلاد وقع بارض **اليمن** منهم **اشعر و كندة و انمار** وهم **بجيلة و مذحج و حمير** و وقع ازد **بعمان** و وقع خزاعة **بمكة** و **اوس** و **خزرج**

یثرب و وقع لخم و جذام و غسان و کلب بالشام و کذلک عاملة وقعت بالشام.

« انّ فی ذلک لآیات لکلّ صبّار شکور » ـ قال المطرف هو المؤمن الذی اذا اعطی شکر و اذا ابتلی صبر

« و لقد صدّق علیهم ابلیس ظنّه » ـ حمزه و کسائی و عاصم « صدّق » بتشدید خوانند، و معنی آنست که ابلیس راست کرد بر ایشان ظنّ خویش، باقی بتخفیف خوانند، ای ـ صدق علیهم ابلیس فی ظنّه ـ راست گوی آمد بر ایشان ابلیس درپندارهٔ خویش و در آن ظن که بایشان می‌برد، و ظنّه قوله « لاحتنکنّ ذرّیته الا قلیلا »، و قوله « و لاتجد اکثرهم شاکرین »، وقوله « فبعزّتک لاغوینّهم اجمعین »، وقوله « علیهم » ای ـ علی اهل سبا، و قیل علی الناس کلّهم الامن اطاع الله سبحانه

« فاتّبعوه » فی الکفر والمعصیة، « الا فریقا من المؤمنین » ـ هو کقوله « الا عبادک منهم المخلصین »

« وما کان له علیهم من سلطان » ای ـ من حجّة، و مثل هذا قوله « انّه لیس له سلطان علی الذین آمنوا »، و کالحکایة عن ابلیس « وما کان لی علیکم من سلطان » و قیل معناه ـ ما کان تسلطنا ایّاه علیهم، « الا لنعلم » ـ هذا علم وقوع، معناه الرؤیة و قدعلم الله من الخلق الایمان و الکفر قبل خلقهم « الا لنعلم » ای ـ لنری ونمیّز ونعلمه موجوداً ظاهراً کائناً موجبا للثواب والعقاب کما علمناه مفقودا معدوما بعد ابتلائنا لخلقنا، « من یؤمن بالآخرة » ای ـ بالبعث بعد الموت، « ممّن هو منها فی شکّ و ربّک علی کلّ شیء حفیظ »

« قل » یامحمد لهؤلاء المشرکین الذین اتت بن ظهرانیهم « ادعوا الذین زعمتم من دون الله » ای ـ زعمتم انهم آلهة من دون الله، نزلت فی کفار بنی ملیح کانوا یعبدون الجنّ ویظنّون انّهم الملائکة ثمّ وصفهم فقال « لایملکون مثقال ذرّة فی السموات ولا فی الارض » ای ـ لایقدرون ان ینفعوکم ذرّةً ممّا فی السموات والارض « و مالهم » ای ـ للملائکة، « فیهما » ای ـ فی خلق السموات والارض، « من شرک » ای ـ من شرکة « وماله » ای ـ مالله، « منهم »

ای ـ من الملائکة ، « من ظهیر » عون فی خلق السموات و الارض جماعتی از قبائل عرب فرشتگان را می‌پرستیدند ومی گفتند « هؤلاء شفعآؤنا عندالله » ، رب العالمین جواب ایشان گفت

« و لاتنفع الشفاعة عنده » ای ـ عندالله یوم القیامة ، « الّا لمن اذن له » ـ و بر قراءت **ابوعمرو و حمزه و کسائی** « اذن » بضمّ الف که اینجا هم با شافع شود و هم با مشفوع ، میگوید شفاعت هیچ شافع سود ندارد روز قیامت مگر کسی که الله دستوری دهد او را تا شفاعت کند با کسی را که از بهروی شفاعت کند ، ثمّ ذکر صفة الملائکة حین سمعوا کلام الله فقال « حتّی اذا فزّع عن قلوبهم » یعنی ـ عن قلوب الملائکة « فزّع » ای ـ کشف ، و التفزیع من الاضداد تقول فزّعه اذا خوّفته و فزّعته اذا اذهبت فزعه ، و کذلک الفزع لـه وجهان ، تقـال فـزع ، اذا خـاف ، و فـزع ، اذا اغاث من الفزع و قرأ **ابن عامر و یعقوب** « فزّع » بفتح الرّاء و المعنی ـ کشف الله عن قلوبهم الفزع وجلا عنهم الخوف حین انحدر علیهم **جبرئیل** روی **عبدالله بن مسعود** قال قال رسول الله (ص) « انّ الله عزّوجلّ اذا تکلّم بالوحی سمع اهل السمآء صلصلة کجرّ السلسلة علی الصّفا فیصعقون فلایزالون کذلک حتی یأتیهم **جبرئیل** علیه السلام فاذا جآءهم **جبرئیل** « فزّع عن قلوبهم » ، فیقولون یا **جبرئیل** ماذا قال ربّک ؟ قال یقول الحق فینادون الحق الحق » وعن **ابی هریرة** عن النبی (ص) قال اذا قضی الله عزوجل الامر فی السّمآء ضربت الملائکة باجنحتها خضعانا لقوله کانّه سلسلة علی صفوان فاذا فزّع عن قلوبهم ، « قالوا ماذا قال ربّکم قالوا » الّذی قال « الحقّ و هوالعلی الکبیر » وعن **عائشة** انّ **الحارث بن هشام** سأل رسول الله علیه سلام الله کیف یأتیک الوحی ، فقال رسول الله (ص) احیانا یأتینی مثل صلصلة الجرس و هوا شدّه علیّ فیفصم عنّی و قد وعیته و احیاناً یتمثل لی الملک رجلا فیکلّمنی فاعی ما یقول وهواهون علیّ قالت **عائشة** و لقد رایته ینزل علیه الوحی فی الیوم الشدید البرد فیفصم عنه و انّ جبینه لیتفصّد عرقاً

در روزگار فترت میان رفع **عیسی** و بعثت **محمد** علیهما الصلوة و السلام ششصد

سال وحی از آسمان نیامد، پس بوقت بعثت مصطفی علیه افضل الصلوات فریشتگان صوت وحی شنیدند و صلصلهٔ آن همچون صلصلهٔ زنجیر که بر کوه زنند، پنداشتند که رستاخیز برخاست همه از بیم وفزع بیفتادند و بیهوش شدند تازی العرة آن بیم و فزع از دل ایشان باز برد، آنگه یکدیگر را می‌پرسند که «ماذا قال ربّکم»؟ گفته‌اند که اهل آسمان دنیا گویند اهل آسمان دوم را «ماذا قال ربّکم»؟ و اهل آسمان دوم گویند اهل آسمان سوم را «ماذا قال ربّکم»؟ همچنین تا بهفتم آسمان یکدیگر را می پرسند و اهل آسمان هفتم از جبرئیل پرسند که «ماذا قال ربّکم»؟ جبرئیل گوید «الحقّ»، یعنی که الله فرمان روان داد وسخن راست فرمود، آنگه فریشتگان اسمانها با یکدیگر می گویند «الحق الحق و هو العلیّ الکبیر». قال الضحاک انّ الملائکة المعقّبات الذین یختلفون الی اهل الارض یکتبون اعمالهم اذا ارسلهم الربّ عزّوجلّ فانحدروا سمع لهم صوتٌ شدیدٌ فیحسب الذین هم اسفل منهم من الملائکة انّه من امر الساعة فیخرّون سجّداً و یصعقون حتّی یعلموا انّه لیس من امر الساعة. و قال الحسن و ابن زید اذا کشف الفزع عن قلوب المشرکین عند نزول الموت بهم اقامة للحجّة علیهم قالت لهم الملائکة «ما ذا قال ربّکم» فی الدنیا؟ «قالوا الحق» فاقرّوا به حین لم ینفعهم الاقرار، و دلیل هذا التأویل آخر السوره «و لو تری اذ فزعوا فلا فوت».

النوبة الثالثة

قوله «و لسلیمان الرّیح غدوّها شهرٌ» الآیه. سلیمان (ع) آن پیغامبری بود که عیب داشت مرغان بی بر، چون آن قصّهٔ فوت نماز بعداز سعر بر افتاد، ... می برید، گفتند اکنون که ترک اسبان بگفتی، ما باد را مرکب تو کردیم «من ترک شیئاً لله عوّضه الله خیراً منه»، هر که ترک بطر خود بگوید، نظر الله بدلش پیوندد، هیچ کس نبود که چیزی بگذاشت از بهر خدا که نه عوضی به ازاش ندادند. مصطفی (ص) جعفر را بغزو فرستاد و امارت حبش بوی داد، لوای اسلام در دست وی بود، کفار حمله آوردند و یك

دستش بیداختند ، لـوا بدیگـر دست گـرفت ، یك زخـم دیگر بـرو آوردنـد و دیگر دستش بیداختند و بعد از آن هفتاد و اند زخم داشت ، شهید از دنیا بیرون شد ، اورا بخواب دیدند که ما فعل الله بك ؟ گفت عوّضنی الله من الیدین جناحین اطیر بهما فی الجنة حیث اشاء مع جبرئیل و میکائیل

اسماء بنت عمیس گفت رسول خدا ایستاده بود ، ناگاه گفت وعلیکم السلام ، گفتم علی من تردّ السلام یا رسول الله ـ جواب سلام کـه میدهی ؟ و کس را بر تو نمی‌بینم که سلام میکند گفت آنك **جعفر بن ابیطالب** برّ مع جبرئیل و میکائیل

ای **جعفر** دست بدادی اینك پرجزای تو ، ای **سلیمان** اسبان بدادی اینك باد در برّ و بحر حمّال تو ای محبّ صادق اگر بحکم ریاضت دیده فدا کردی و جسم نثار ، اینك لطف ما دیدهٔ تو و فضل ما سمع تو و کرم ما چراغ و شمع تو « فاذا احببته کنت له سمعا یسمع بی و بصراً یبصر بی و یداً تبطش بی » اول مرد گوسفند شود پس دانسته شود پس رونده شود پس پرنده شود ای مسکین هر گز ترا آرزوی آن نبود که روزی مرغ دلت از قفس ادبار نفس خلاص یابد و بر هوای رضای حقّ پرواز کند ، جلال قدر بار خدا که جز بواجب « اتیته هرولةً » استقبال تو نکند

چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی

قفس بشکن چو طاووسان یکی بر پر برین بالا

قفس قالب است و امانت جان مرغ ، پر او عشق ، پرو از او ارادت ، افق او غیب ، منزل او درد ، هر گه که مرغ امانت ازین قفس بشریت برافق غیب پرواز کند ، کرّو بیان عالـم قدس دستها بدیدهٔ خویش بـاز نهند تـا از برق این جمال دیده‌های ایشان نسوزد

« فلمّا قضینا علیه الموت » ـ مرگ دو قسم است مرگ ظاهر و مرگ باطن ، مرگ ظاهر هر کسی را معلوم است و دوست و دشمن را راه بداست و خاص و عام درو یکسانست « و کل نفس ذآئقة الموت » عبارت از انست امّا مرگ باطن آنست که

مرد در خود از خود بی‌خود مرده گردد تا از حق در حق با حق زنده شود ، همانست که آن جوانمرد گفت

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

زندگی بحقیقت آن زندگیست که نسیم ایمانی دهد نه آن که روح حیوانی دهد ، ابوالحسن خرقانی گفت بیست سال است تا کفن ما از آسمان فرو آورده‌اند ، و عجب آنست که ما خلقم بصورت زندگان مینمایند و در حضرت خود کفن در ما پوشیده

بندیش از این حدیث و در پوش کفن | مردانه دو دست خویش آنگاه بزن
در شهر بگو که یا تو باشی یا من | شوریده شود کار ولایت بدو تن

ای جوانمرد ! یك قطره منی که از باطن مرد بظاهر آید جنابت ظاهر بادید میکند لکن بآب طهور آن جنابت ظاهر برخیزد ، عجب آنست که اگر یك ذرّه منی خودبینی در باطن تو ساکن شود جنابتت رسد که بهمه دریاهای عالم زائل نگردد

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست

تو سند بر خاك کف پای زخود سرباز زن

بزین درگاه خودبینی را روی نیست و خودنگاری را قدر نیست ، جز عجز و نیاز وفقر و فاقت بردن هیچ روی نیست ، فرزندان یعقوب (ع) بنزدیك یوسف (ع) فقر و فاقت بردند و گفتند « وجئنا ببضاعة مزجاة » ، لاجرم یوسف بهای از جمال در ثواب و بر ایشان کرم پیش آمد که « لاتثریب علیکم الیوم » تو همین کن ای جوانمرد عمر مفلس زود تا سحرگاهی که بساط نزول بگسترند و دست کرم فرو گشایند مفلس وار و عاجزوار از دروی باز شو ، با دلی پردرد و جانی پرحسرت ، چشمی پر آب و جگری پر آتش بگو

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم | پر باد دو دستم و پر از خاك سرم

پیر طریقت گفت الهی ! بقدر تو نادانم و سزا ترا نا توانم ، در سزار ای خود سرگردانم و روز بروز بر زیانم ، چون منی چون بود چنانم وار نگرستن در تاریکی بجانم

که بر هیچ چیز هست ما نداند ندانم چشم مروری دارم که تومانی و من نمانم، چون من کیست گر آن روز نه بسم ور نه بینم بجان فدای آنم اگر یوسف را آن کرم هست که چون برادران بعجز و فقر پیش وی بازشدند ایشانرا گفت «لاتثریب علیکم الیوم»، اکرم الاکرمین و ارحم الرّاحمین سزاوارتر که چون بندگان بعجز و بنیاز در و بازآیند گوید «لاخوفٌ علیکم الیوم و لا انتم تحزنون»

«لقد کان لسباءٍ فی مساکنهم آیةٌ جنّتان عن یمینٍ و شمالٍ» الایة - کانوا فی رغدٍ من العیش و سلامةٍ من الحال فامروا بالصبر علی العافیة و الشکر علی النعمة فاعرضوا عن الوفاق فضیّعوا الشکر و کفروا النعمة فبدّلوا و بدّل لهم الحال و عبّروا فعبرت علیهم الایام، و انشدوا فی معناه

ما زلت احتال فی وصالٍ حتی امنت الزّمان مکره
صال علیّ الصّدود حتی لم یبق مما شهدت ذرّه

آسان کاریست در بلا وشدّت صبر کردن، مرد مردانه آنست که بر نعمت وعافیت صبر کند حق آن بشناسد، شکر آن بگزارد، از تنعم و هوای باطل بپرهیزد و توان و داشت آن از حق بیند نه از خود و روزگار عافیت و نعمت در طاعت الله بسر برد و از طاغیان و باغیان و بطر گرفتگان در نعمت حذر کند که رب العزه درحقّ ایشان میفرماید «فامّا من طغی، و آثر الحیوة الدنیا، فانّ الجحیم هی المأوی» روی عن بعض الصحابة انّه قال بلینا بفتنة الضّرّآء فصبرنا و بلینا بفتنة السّرّآء فلم نصبر و قال بعضهم یصبر علی البلاءِ کلّ مؤمنٍ و لا یصبر علی العافیة الا الصّدیق

۳ - النوبة الاولی

قوله تعالی «**قل**» پیغامبر من بگوی، «**من یرزقکم**» آن کیست که روزی میدهد شما را؟ «**من السموات و الارض**» از [باران] آسمان و [نبات] زمین، «**قل الله**» هم تو گوی [که از تو دوستر دارم که شنوم] که خدای، «**و انّا او ایّاکم**» [و مرا

ایشان گوی] ما یا شما ، « لعلی هدیً اوفی ضلال مبین (۲۴) » برراه راستیم یا در گمراهی آشکارا

« قل » پیغامبر من بگوی ، « لاتسئلون عما اجرمنا » و شما را نخواهند پرسید از آنچه ما کنیم از بدی ، « و لانسئل عما تعملون (۲۵) » وما را نخواهند پرسید از آنچه شما میکنید

« قل یجمع بیننا ربنا » بگوی ما هم آرد میان ما خداوند ما روز رستاخیز ، « ثم یفتح بیننا » پس کار گشاید میان ما ، « بالحق » بداوری راست ، « وهو الفتاح العلیم (۲۶) » و او حاکم است کاربر گشای دانا

« قل اورونی » بگوی بامن بنمائید ، «الذین الحقتم به شرکاء » این انباران که دروغ‌می‌بندید بما ساری « کلا » انباری نیست وان دعوی راست نیست ، « بل هو الله » آری اوست الله ، « العزیز الحکیم (۲۷) » آن توانای دانا

« و ما ارسلناك » نفرستادیم تـرا ، « الا کافةً للناس » مگر همـواره همهٔ مردمـانرا ، « بشیراً و نذیراً » بشارت دهـی و بیم نمـائی ، « و لکن اکثر الناس لایعلمون (۲۸) » لکن بیشتر مردمان نمی‌دانند

« و یقولون متی هذا الوعد » و میگویند این وعده که میدهی کی است و چه هنگام است ؟ « ان کنتم صادقین (۲۹) » اگر راست میگوئی | که قیامتی‌هست |

«قل لکم میعاد یوم » بگوی شمارا هنگام وعد روزیست « لاتستأخرون عنه ساعةً و لاتستقدمون (۳۰) » که ازآن یکساعت باپس شوید[1] وفرا پیش شوید[1]

« و قال الذین کفروا » نا گرویدگان گفتند « لن نؤمن بهذا القرآن » نگرویم باین قرآن ، « و لا بالذی بین یدیه » و نه بآن که پیش ازان بود از هیچ رسول و کتاب ، « و لوتری » وا گر تو بینند « اذا الظالمون موقوفون عند ربهم » آنگه که کافران بار داشته باشند نزدیك خداوند ایشان ، « یرجع بعضهم الی بعض

۱ـ نسخهٔ الف نشد

القول » با یکدیگر باز میگویند سخن ، **یقول الذین استضعفوا للذین استکبروا** » بیچاره گرفتگان میگویند گردن کشان را « **لولا انتم لکنا مؤمنین**[۳۱] » اگر نه شما بودید ما بگرویدیمی

« **قال الذین استکبروا للذین استضعفوا** » گردن کشان گویند بیچاره گرفتگانرا « **انحن صددنا کم عن الهدی** » باش ما باز گردانیدیم شما را از راست رفتن و باز داشتیم شما را از پیغام پذیرفتن ؟ « **بعد اذجآءکم** » پس آنکه بشما آمد ، « **بل کنتم مجرمین** [۳۲] » نه که شما گناهکاران بودید ، جرم شما را بود

« **و قال الذین استضعفوا للذین استکبروا** » بیچاره گرفتگان گویند گردن کشانرا « **بل مکر اللیل و النهار** » بلکه ساز بد شما بود و کوشش کژ شما درشبانروز ، « **اذتأمروننا ان نکفر بالله** » که ما را میفرمودید تا بخدای کافر شویم ، « **و نجعل له انداداً** » و او را همتایان[۱] گوئیم ، « **واسرّوا الندامة لمارأ واالعذاب** » و با یکدیگر درنهان پشیمانی می نمایند آنگه که عذاب بینند ، « **وجعلنا الاغلال فی اعناق الذین کفروا** » و غلها در گردن ناگرویدگان کنیم ، « **هل یجزون الاما کانوا یعملون** [۳۳] » پاداش ندهند ایشانرا مگر آنچه میکردند

« **و ما ارسلنا فی قریةٍ من نذیرٍ** » و نفرستادیم در هیچ شهر هرگز هیچ آگاه کننده‌ئی ، « **الاقال مترفوها** » مگر گفتند فراخ جهانان و بی نیازان ایشان ، « **انّا بما ارسلتم به کافرون** [۳۴] » ما بآنچه شما را فرستادند بآن ناگرویدگانیم

« **وقالوا نحن اکثر اموالاً و اولاداً** » و گفتند ما با مال تریم و فرزندان‌تر ، « **ومانحن بمعذبین** [۳۵] » وما را عذاب نکنند

« **قل انّ ربی** » بگوی خداوند من ، « **یبسط الرزق لمن یشآء** » می گستراند روزی فراخ او را که خواهد ، « **ویقدر** » و باندازه می‌بخشد او را که میخواهد « **و لکن اکثر الناس لا یعلمون** [۳۶] » لکن بیشتر مردمان نمیدانند

« **و ما اموالکم و لااولادکم** » نه‌مال شما و نه‌فرزندان شما ، « **بالتی تقرّبکم**

۱ـ نسخهٔ الف هامتایان

عندنا » آنست که شما را نزدیکی افزاید نزدیک ما ، « زلفی » فراتری و نزدیکی ، «الا من آمن و عمل صالحاً » مگر کسی که بگرود و کار نیک کند ، « فاولئك لهم جزآء الضعف » ایشانند که ایشانراست پاداش‌توی برتوی ،« بما عملوا » بآنچه کردند از نیکیها ، « و هم فی الغرفات آمنون (۳۷) » وایشان دران غرفه‌ها و طارمها ناترسان و بی بیمان

« و الذین یسعون فی آیاتنا » و ایشان که میرسند ان ما حاسبه‌اند ، « معاجزین » ومیکوشند در ان که ما را عاجز آرند وخلق را از پذیرفتن ان فرو دارند ، «اولئك فی العذاب محضرون (۳۸) » ایشان فردا در عذاب او دیگانند

« قل انّ ربی یبسط الرزق لمن یشآء من عباده و یقدر له » بگوی خداوند من میگستراند روزی آنرا که خواهد از بندگان خود و فرو میگیرد اندازه برو آنکه خواهد ، « و ما انفقتم من شیء » و هرچه نفقه کنید و نکار برید بر درویشان ، « فهو یخلفه » الله آنرا خلف باز دهد و بدل ، «و هو خیر الرازقین (۳۹) » واو بهتر روزی دهندگان است

« و یوم یحشرهم جمیعاً » وا روز که برانگیزانیم ایشان را همه «« ثم یقول للملئکة » آنگه فرشتگان را گوئیم « اهؤلاء ایاکم کانوا یعبدون (۴۰) » ایشان شما را می پرستیدند بخدائی ؛

« قالوا سبحانك » گویند پاکی و بی‌عیبی ترا ، « انت ولینا من دونهم » و خداوند مائی نی ایشان ، «بل کانوا یعبدون الجن » بلکه ایشان دیو می پرستیدند، اکثرهم بهم مؤمنون (۴۱) » بیشتر ایشان بایشان گرویدگان بودند

« فالیوم لایملك بعضکم لبعض نفعا و لاضرا » امروز بدست کسی از شما کس را نه سود ست و نه زیان ، « و نقول للذین ظلموا » و آنگه گوئیم ایشانرا که تم کردند برخود وکافرشدند،« ذوقوا عذاب النار التی کنتم بها تکذبون (۴۲) » داب آن آتش که آنرا بدروغ میداشتید

« و اذا تتلی علیهم آیاتنا » وآنگه که برایشان خوانند سخنان ما،« **بیّنات** » سخنان روشن پیدا ، « **قالوا ماهذا الارجلٌ** » گویند نیست این مگر مردی ، « **یرید ان یصدّکم** » که میخواهد که برگرداند شما را ، « **عما کان یعبد آباؤکم** » ازآنچه می‌پرستند پدران شما ، « **و قالوا ماهذا الا افك مفتریً** » و گفتند نیست این مگر سخنی کژدروغی نهاده وساخته،«**و قال الذین کفروا** »ناگرویدگان گفتند «**للحقّ لما جآءهم** » پیغام راست را که بایشان آمد ، «**ان هذا الاسحرٌ مبین**(۴۳) » نیست این مگر جادوئی آشکارا

«**و ماآتیناهم من کتبٍ یدرسونها** »ونداديم‌هيچ‌ايشانرا نامه‌يی که خواندندی آنرا پیش از **قرآن**، « **وما ارسلنا الیهم قبلك من نذیر**(۴۴) » و نفرستادیم بایشان پیش از تو هیچ پیغام رسانی و بیم نمائی

« **و کذّب الذین من قبلهم** » وایشان که پیش از**قریش** بودند دروغ زن گرفتند پیغامبران خویش را،« **و مابلغوا معشار ما آتیناهم** » و**قریش** بده یك ازتوان ایشان نرسیده‌اند، « **فکذبوا رسلی**» ایشان پیغامبران مرا دروغ زن گرفتند ، « **فکیف کان نکیر**(۴۵) » تا چون بود نشان ناپسند من

النوبة الثانية

« قل من یرزقکم من السموات و الارض قل الله » ـ کفار **قریش** هرچند که شرك آوردند خوالت آفریدن و روزی دادن با هیچ کس نکردند جز الله ، قال اللّٰه تعالی « و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض لیقولنّ الله » ای **محمد** ایشانرا بگوی روزی گمار بندگان و روزی رسان از آسمان باران و از زمین نبات کیست ؟ ناچار که گویند الله ، امّا تو بگوی که الله ، که از تو دوستر دارم که شنوم اکنون ایشانرا گوی چون میدانید که او را در خلق و در رزق شریك نیست ، بدانید که در استحقاق عبادت و تعظیم اورا هم شریك نیست

«و انّا او ایّاکم لعلی هدیً او فی ضلالٍ مبینٍ» - این سخن چناست که دو کس در خصومت باشند یکی محقّ و یکی مبطل، محقّ گوید احدنا کاذب - از ما یکی دروغزن است ناچار، و مقصود وی ازین سخن تکذیب مبطل باشد و تصدیق خویش، همانست که رسول الله (ص) گفت متلاعنین که الله یعلم انّ احدکما کاذب فهل منکما تائب؟ معنی آیت آنست که از ما دو گروه یکی راست راهست و یکی گمراه، و شك نیست که پیغامبر و پس روان او بر راست راهی‌اند و مخالف وی در گمراهی، و قیل هذا علی جهة الاستهزاء بهم و هو غیر شاك فی دینه و هذا کقول ابی الاسود

یحبّ الرسول و اقربوه	احبّ الناس کلّهم الیّا
فان یك حبّهم رشداً اصبه	و لست بمخطی ان کان غیّا

و روا باشد که «او» بمعنی واو بود، یعنی انّا و ایّاکم لعلی هدیً و فی ضلال مبین ای - انّا لعلی هدیً و انّکم فی ضلال مبین

«قل لاتسئلون عمّا اجرمنا و لا نسئل عمّا تعملون» - هذا جواب نسبتهم رسول الله و المسلمین الی الکذب و الفریة و قطیعة الرحم و قیل هو منسوخ بآیة السیف

«قل یجمع بیننا ربّنا» یعنی یوم القیامة لقوله «و حشرناهم فلم نغادر منهم احداً» و فی الخبر یحشر الناس یوم القیامة حفاة عراة غرلا، قالت عایشة یارسول‌الله النساء و الرّجال ینظر بعضهم الی بعض؟ فقال یا عایشة الامر اشدّ من ان ینظر بعضهم الی بعض، و روی انّ رجلاً قال یا نبی الله یحشر الکافر علی وجهه یوم القیامة؟ قال النبی الذی امشاه علی الرجلین فی الدنیا قادرٌ علی ان یمشیه علی وجهه یوم القیامة.

«ثمّ یفتح بیننا» ای - یقضی و یحکم بیننا. «و هو الفتّاح العلیم» - الفتّاح عند العرب هو القاضی و منه قوله «ربّنا افتح بیننا و بین قومنا بالحقّ» «فافتح بینی و بینهم فتحاً»، و قال اهل المعانی الفتّاح - الذی بعنایته ینفتح کلّ مغلق و بهدایته ینکشف کلّ مشکلٍ فتارة یفتح الممالك لانبیائه و یخرجها من ایدی اعدائه و یقول «انّا فتحنا لك فتحاً مبینا»، و تارة یرفع الحجاب عن قلوب اولیائه و یفتح لهم الابواب الی ملکوت

سمآئه و حمال کبریآئه و یقول « مایفتح الله للنّاس من رحمة فلاممسك لها » و قيل: الفتّاح ـ الذی سده مفاسح العب و سده مفاتیح الرزق کقوله تعالی « و عنده مفاتیح

« قل اروبی الدس الحقتم به شرکاء » یعنی الملئکة ، وقیل یعنی الاصنام معنی آنست که ای **محمد** این انبازگیران را گوی که نثارا ناساری در مـا سسته‌اند ىمں نمائید که این ىاں هیچیر آفریدند در زمین یـا در آسمان ، هماست که حای دیگر فرمود « مادا حلقوا من الارض ام لهم شركٌ فی السموات » ؟ آنکه گفت « کلّا » ـ نیست انباری ، و دعوی که میکنید باطل است و دروغ ، « بل هوالله العزیز » المنتقم ممّن کفر به و حالفه « الحکیم » فی تدىره لخلقه فا ّی یکون له شریكٌ فی‌ملکه ؟

« و ما ارسلناك الّا کافّةً » ـ هی‌الحامعه للشیءِ المانعة عن التعرّق له ومنه‌الکفاف من العیش وقولك کفّ یدك ، ای ـ احمعها الىك، والمعنی وما ارسلناك الاعامةً للنّاس کلّهم العرب و العجم و الاحمر و الاسود و الجنّ و الانس و تقدیره و ما ارسلناك الّا للنّاس کافّةً ، کقول النبی (ص) «ختم بی‌النبیّون وارسلت الی‌النّاس کافّةً» عن ابن عباس عن النبی (ص) قال «اعطیت خمسا و لاافول فخراً بعثت الی الاحمر و الاسود ، و جعلت لی الارض طهورا و مسجدا ، و احلّ لی‌المغنم ولم یحلّ لاحدٍ کان قبلی ، و نصرت بالرّعب وهو یسیر من امامی مسیرة شهرٍ ، و اعطیت الشّفاعة فادّخرتها لامّتی یوم القیامة و هی ان شآء الله نائله من لا ىشرك بالله شیئا» « وقیل معناه کافّا للنّاس تکفّهم عمّا علیه من الکفر و تدعوهم الی الاسلام ، « الّا ... » بالجنّة لمن آمن ، « و نذیراً » من النار لمن کفر ، « و لکنّ اکثر الناس » یعنی اهل **مکه** « لایعلمون » لایصدّقون

« و یقولون متی هذاالوعد ان کنتم صادقین » ـ هذا حکایة عن منکری البعث ومعنی « الوعد » القیامة ، « قل لکم میعاد یوم لا تستأخرون عنه ساعةً و لاتستقدمون » ـ الوعدوالمیعاد و الموعدة واحدٌ

« قال الذین کفروا » یعنی کفّار **مکة** « لن نؤمن بهذا القرآن و لابالذی بین

یدیه» من الکتب ثمّ اخبر عن حالهم فی مآلهم فقال تعالی «ولو تری» یا محمد «اذ الظّالمون» ای ـ الکافرون «موقوفون» محبوسون «عند ربّهم» ـ جواب «لو» محذوف، التأویل «لو تری» لتری امراً فظیعاً هائلاً. «یرجع بعضهم الی بعض القول» ای ـ یجیب بعضهم بعضاً و یردّ بعضهم بعضا «یقول الّذین استضعفوا» ای ـ قهروا و هم السفلة، «للذین استکبروا» یعنی تعظّموا عن الایمان و هم القادة «لولا انتم لکنّا مؤمنین» بمحمد و القرآن

«قال الذین استکبروا للذین استضعفوا انحن صددناکم عن الهدی» ای ـ عن الایمان «بعد اذ جاءکم» محمد «بل کنتم مجرمین» مشرکین قبل مجیء محمد.

«و قال الذین استضعفوا للذین استکبروا بل مکر اللیل» معناه بل مکرکم باللیل «و النّهار» اذ تامروننا ان نکفر بالله و نجعل له انداداً» ـ مفسران گفتند معنی آیت آنست که سفله و پس‌روان گفتند مهتران خویش را و سروران کفر را که ساز شما بود و کوشش گر شما که ما را بکفر و شرک میفرمودید. قومی گفتند که این سخن است که ایشان برعادت دنیا گویند چنانک مردم از روز کار بد شکایت کنند و دم دهر کنند و برین قول معنی آنست که بدسازی جهان بود با ما و بدنهادی شب و روز ما را و در شواذّ خوانده‌اند «بل مکرّ اللیل و النهار» من الکرور ـ یعنی که روز و شب کردش روز می‌پیوست بر فرمودن شما ما را که بالله کافر شویم و او را همتایان کوئیم. الندّ و النّدید ـ المثل «و اسرّوا النّدامة» ـ الاسرار من الاضداد یکون بمعنی الاخفاء و یکون بمعنی الاظهار، معنی واظهروا الندامة «لمّا راوا العذاب» ـ کافران آن روز که عذاب بینند هم تابع و هم متبوع هم سفله و هم قادة پشیمانی نمایند چه اشکارا چه نهان بآنچه کردند و گفتند، لکن سود ندارد پشیمانی آن روز، این همچنانست که بگناه خویش معترف آیند لقوله «فاعترفوا بذنبهم»، لکن اعتراف آن روز سود ندارد و ایشانرا جواب دهند که «فسحقاً لاصحاب السعیر»، «و جعلنا الاغلال فی اعناق الذین کفروا» جائی دیگر گفت «انّا جعلنا فی اعناقهم اغلالا» ای ـ جعلنا فی ایدیهم

اعلالا الی اعناقهم، لان لایکون فی العنق دون الید، «هل یجزون الّا ما کانوا یعملون»؟

«و ما ارسلنا فی قریة من نذیر» ـ القریة المصر تقری اهلها و تجمعهم، «الّا قال مترفوها» رؤساؤها و اغنیاؤها، ـ التّرف ـ الثراء و النعمة، و فلانٌ لایزال فی ترفه من العیش ای ـ فی رغد و ثروة و قیل المترف ـ الموسع علیه عیشه القلیل فیه همّه و هو فی ذلك بطرٌ، «انّا بما ارسلتم به کافرون» جاحدون

«و قالوا» لرسلهم «نحن اکثر اموالاً و اولاداً» منکم و لولم یکن راضیاً بما نحن علیه من الدّین و العمل لم یخوّلنا الاموال و الاولاد ـ کافران پنداشتند و باطل گمان بردند که مال و نعمت فراوان که ایشانرا دادند و فرزندان بسیار ـ دلیل رضای خداست و نشان پسند وی، می گفتند اگر از ما خشنود نبودی و دین و عمل ما نپسندیدی ما را در دنیا مال و فرزند ندادی و آنگه قیاس کردند که فردای ما در عقبی همچون امروز بود نه ما را عذاب کنند نه نعمت از ما باز گیرند «و ما نحن بمعذّبین» فی الآخرة بعدنیا، همانست که جای دیگر فرمود «و لئن رددت الی ربّی لاجدنّ خیراً منها منقلبا» «و لئن رجعت الی ربّی انّ لی عنده للحسنی»

ربّ العالمین بجواب ایشان فرمود «قل انّ ربّی یبسط الرّزق لمن یشاء و یقدر» و لیس یدلّ ذلك علی العواقب و المنقلب ـ ای **محمد** بگوی خداوند من در دنیا روزی میگستراند فراخ بر وی که خواهد و باندازه می بخشد اورا که خواهد، و این دلیل نیست که فردا همچنین خواهد بود، دنیا خوانیست که از دوست و دشمن دریغ نیست برخورداری اندك است آشنا و بیگانه ازان میخورد، **مصطفی** (ص) فرمود «الدنیا عرضٌ حاضرٌ یأکل منها البرّ و الفاجر، و الآخرة وعدٌ صادقٌ یحکم فیها ملكٌ قاهرٌ» و قال (ص) «لو کانت الدنیا تعدل عندالله جناح بعوضة ماسقی کافراً منها شربةً»

آنگه گفت هم بجواب ایشان «و ما اموالکم و لا اولادکم بالّتی تقرّبکم عندنا زلفی»، جائی دیگر فرمود «یوم لاینفع مالٌ و لا بنون» «لن تنفعکم ارحامکم و لا اولادکم یوم القیمة یفصل بینکم» ـ روز قیامت نه مال بکار آید نه فرزند نه خویش و

به‌پیوند، «الّا من آمن و عمل صالحاً»، تاويله الا ايمان من آمن و عمل من عمل صالحا»، هذا كقوله «ولكنّ البرّ من آمن بالله» يعنى و لكنّ البرّ برّ من آمن بالله» و كقوله «اجعلتم سقاية الحاجّ وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله» اى ـ كفعل من آمن بالله ـ ميگويد به مال شما را بما نزديك كند و نه فرزند مگر كسى كه ايمان آرد و كارنيك كند تا ايمان او و كردار نيك وى او را بما نزديك كند، «فاولئك لهم جزآء الضعف» من الثواب بالواحد عشره، قرأ يعقوب «جزاءً» منصوبا منوّنا «الضعف» رفع بمجازه فاولئك لهم الضعف جزاء على التقديم و التأخير، «و هم فى الغرفات» اى ـ فى الدرجات «آمنون» من الموت قرا حمزة «فى الغرفة» على الوحدة

«و الّذين يسعون فى آياتنا» اى ـ يعملون فى ابطال حجّتنا و كتابنا، «معاجزين» معاونين معاندين يحسبون انّهم يفوتوننا بانفسهم و يعجزوننا، «اولئك فى العذاب محضرون»

«قل انّ ربّى يبسط الرّزق لمن يشآء من عباده و يقدر له» ـ بسطه على من يشاء و هو مكرٌ منه و تقديره على من يشآء و هو نظرٌ منه و فى الخبر يقول الله عزّوجلّ «ايفرح عبدى اذا بسطت له رزقى و صببت عليه الدنيا صبّا اوما يعلم عبدى انّ ذلك منّى قطع و بعد ايجزن عبدى اذا منعت عنه الدنيا و رزقته قوت الوقت اوما يعلم عبدى انّ ذلك منّى قرب و وصل و ذلك من عنايتى على عبدى»

«و ما انفقتم من شيءٍ فهو يخلفه» ـ قال سعيد ما كان فى غير اسراف و لا تقتير فهو يخلفه و قال الكلبى ما تصدّقتم من صدقة و انفقتم فى الخير فانّه من نفقة فهو يخلفه امّا ان يعجّله فى الدنيا و امّا ان يؤخّر له فى الاخره قال رسول الله (ص) «انّ الله عزّوجلّ قال لى انفق انفق عليك» وعن انس عن النبى (ص) قال، [illegible] ليلة لدوا للموت، وينادى آخر ابنوا للخراب، وينادى منادٍ اللّهم هب للمنفق خلفاً و ينادى آخر اللّهم اعط لممسك تلفاً، وينادى منادٍ ليت الناس لم يخلقوا، و ينادى منادٍ ليتهم اذ خلقوا فكّروا فيما له خلقوا» و قال عمر لصهيب انّك رجل لاتمسك شيئاً [illegible]

سمعت الله عزّوجلّ يقول «و ما انفقتم من شيء فهو يخلفه و هو خير الرّازقين» و عن جابر قال قال رسول الله (ص) «كلّ معروف صدقة و كلّ ما انفق الرّجل على نفسه و اهله كتب له صدقة و ما وقى الرّجل به عرضه فهو صدقة و ما انفق المؤمن من نفقة فعلى الله خلفها ضامنا الّا ما كان من نفقة في بنيان اومعصية»، قال بعض رواة هذا الحديث ما وقى به عرضه يعني ما اعطى الشاعر وذااللسان المتّقى قال مجاهد اذا كان في يد احد كم شيء فليقتصد و لايتأوّله هذه الاية على ترك الاقتصاد في النّفقة فانّ الرّزق مقسوم فلعلّ رزقه قليل و هو ينفق نفقة الموسّع عليه، ومعنى الاية ماكان من خلف فهو منه ودليل هذا التأويل قول النبى (ص) «ايّاكم و السرف في المال و النفقة و عليكم بالاقتصاد فما افتقر قوم قطّ اقتصدوا» و قال (ص) «ما عال من اقتصد و قال من فقه المرء رفقه في معيشته»، «و هو خير الرّازقين» انّما جاز الجمع لانه يقال رزق السلطان الجند و فلان يرزق عياله كانّه قال وهو خير المعطين

«و يوم يحشرهم جميعا» قرأ حفص يحشرهم بالياء ثمّ يقول بالياء كذلك يعني يحشرهم الله جميعا وهؤلاء المحشورون هم قبائل من العرب كانوا يعبدون الملائكة، و هم يزعمون انهم بنات الله لذلك ستر هم و هوقوله عزّوجلّ «وجعلوا بينه و بين الجنّة نسبا» ثمّ يقول الله للملائكة «اهؤلاء ايّاكم كانوا يعبدون» في الدّنيا، هذا استفهام تقرير كقوله عزّوجلّ لعيسى «ءانت قلت للنّاس» فتبرّء منهم الملائكة و يقولون «سبحانك» تنزيها لك «انت وليّنا» ربّنا «من دونهم بل كانوا يعبدون الجنّ» اى يطيعون ابليس و ذرّيته و اعوانه في معصيتك «اكثرهم بهم مؤمنون» مصدّقون

«فاليوم لايملك بعضكم لبعض نفعا» اى شفاعة «ولاضرّا» اى عذابا «و نقول للذين ظلموا» اشركوا «ذوقوا عذاب النار التى كنتم بها تكذّبون» في الدنيا فقد ورد نحوه

«و اذا تتلى عليهم آياتنا بيّنات» بالامر و النّهى، «قالوا ما هذا الّارجلٌ» يعنون محمداً (ص)، «يريدان يصدّكم» اى يصرفكم، «عمّا كان يعبد آباؤكم» من

الآلهة ، « و قالوا ما هذا » الّذی یقول « الّا افك معتری » ای ـ کذب مختلق یعنون القرآن

« و قال الذین کفروا » یعنی کفار مکة « للحقّ » ای ـ للقرآن ، « لمّا جاءهم » ای ـ حین جاءهم محمد « ان هذا » ای ـ ما هذا « الا سحر مبین »

« و ما آتیناهم من کتب » یعنی به العرب کتبا « یدرسونها » ای ـ یقرؤنها فیما یقولون « و ما ارسلنا الیهم قبلك » یا محمد « من نذیر » رسول مخوّف

« و کذّب الذین من قبلهم » ای ـ من قبل قریش کذبت الامم رسلنا و تنزیلنا « و ما بلغوا معشار ما آتیناهم » ای ـ مابلغت قریش عشر مابلغت الامم الخالیة من القوّة و النّعمة و طول العمر و کثرة الاموال و الاولاد « فکذّبوا رسلی فکیف کان نکیر » ای ـ کیف کان انکاری و تغییری علیهم بالعذاب فلیحذر کفّار هذه الامة عذاب الامم الماضیة

النوبة الثالثة

قوله تعالی « قل من یرزقکم من السموات و الارض » ـ اعلم انّ الرزق قسمان قسمٌ ظاهرٌ و قسمٌ باطنٌ ، فالظاهر هی الاقوات و الاطعمة و ذلك للظواهر و هی الابدان و الباطن هی المعارف و المکاشفات و ذلك للقلوب و الاسرار و هذا اشرف القسمین فانّ ثمرته حیوة الابد و ثمرة الرزق الظاهر قوّة الی مدّة قریبة الامد و الله تعالی هو المتولی لخلق الرزقین و المتفضّل بالایصال الی الفریقین و لکنّه « یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر » رزق ظاهر دیگر است و رزق باطن دیگر ، رزق ظاهر مطعومات است حیوة فانی را و رزق باطن مکاشفات است حیوة باقی را ، مطعومات را شرط آنست که حلال بدست آری و حلال خوری ، رب العالمین میفرماید « کلوا من طیّبات ما رزقنا کم ـ کلوا من الطیّبات واعملوا صالحا » ـ حلال خورید و پاك خورید و کار نیکو کنید و قال النبی (ص) « طلب الحلال فریضة بعد الفریضة » ای ـ بعد فریضة الایمان و الصّلوة و قال (ص) « من اکل الحلال اربعین یوما نوّرالله قلبه و اجری ینابیع الحکمة من قلبه »

و فی روایة « زهده الله فی الدنیا » ، و قال « انّ لله ملکاً علی بیت المقدس ینادی کلّ لیلة من اکل حراماً لم یقبل منه صرف و لا عدل ، الصرف النافلة و العدل الفریضة » .
و گفته اند ازینجا کی مطعم وحلالی قوت صفای دل خیزد واز صفای دل نور معرفت افزاید و با نور معرفت مکاشفات و منازلات در پیوندد و هو الرزق الباطن المشار الیه فی قوله «لیرزقنّهم الله رزقاً حسناً » ، مکاشفت دیدار دل است با حق ، دل در ذکر مستهلک ، سرّ در نظر مستغرق جان در حقّ فانی ، اینجا صبح یگانگی دمد از افق تجلّی آفتاب عیان تابد از خورشید وجود وجد در واحد فانی شود و واحد در موجود ، تا از دل نماند جز نشانی واز سرّ نماند جز بیانی و از جان نماند جز عیانی

کسی کو راعیان باید خبر پیشش و بال آید

چو سازد با عیان خلوت کجا دل در خبر بندد

« و ما ارسلناك الّا کافّة للنّاس بشیراً و نذیراً » ای محمد ترا که فرستادیم بکافّهٔ خلق فرستادیم جنّ و انس را متابعت تو فرمودیم ، عقدها بعقد تو فسخ کردیم ، شرعها بشرع تو نسخ کردیم ، فرمان آمد که ای جبرئیل از عالم علوی بعالم سفلی شو ندا کن براهل شرق و غرب زن که ای شما که خلایق اید همه روی بطاعت محمد مرسل آرید و سر بر خط شرع وی نهید که طاعت اوطاعت ماست « من یطع الرسول فقد اطاع الله » ، و اتّباع او دوستی ماست « فاتّبعونی یحببکم الله » ، و بود اورحمت شماست « وما ارسلناك الّا رحمةً للعالمین » ، شرف ومنزلت این سیّدآنجا رسید که رب العالمین با موسی کلیم در مقامات مناجات این خطاب کرد که « یاموسی ان اردت ان اکون اقرب الیك الی لسانك و من روحك الی نفسك فاکثر الصّلوة علی محمد النبی » صدق صدّیقان عالم گرد شراك نعلین چاکران وی بود و منکران او را کاذب میگفتند، ندای وحی غیب عاشق سمع عزیز وی بود و بیگانگان اورا کاهن میخواندند، عقول همه عقلای عالم از ادراك نور شراك عزّ او عاجز بود و کافران نامّ او دیوانه می نهادند ، آری دیده‌های ایشان بحکم لطف ازل توتیای صدق نیافته و چشمهای ایشان کحل اقبال حق نرسیده

از انست که ما را نشناختند و گفتند «ما هذا الّا رجلٌ یرید ان یصدّکم عمّا کان یعبد آباؤکم» و بعرب قرآن راه نبردند تا می گفتند «ما هذا الّا افكٌ مفترىً، لن نؤمن بهذا القرآن و لا بالذی بین یدیه» چشمی که مستعمل شدهٔ مملکت شیطان باشد ما را چون شناسد؟! دلی که ملوّث تصرّف دیو بود از کجا حلاوت عرب قرآن یابد؟! دلی باید نصیبان امان و حرم کرم حق بر راه یافته تا راه برسالت و نبوّت ما برد. معنی باید بزلال افضال ازل شسته تا حلاوت عرب قرآن او را بخود راه دهد. دیده ای باید از رمص[1] کفر خلاص یافته و از خواب شهوات [illegible] گشته تا معجزات و آیات ما [illegible] این جوانمرد هر که جمالی ندارد که با سلطانان ندیمی کند چه کند با قلندریان حریفی کند.

در مصطبه ها همیشه فرّاشم من   شایستهٔ صومعه کجا باشم من

هر چند قلندری و قلّاشم من   تخمی باشد که در می پاشم من

«و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه» ــ من الخلف فی الدنیا الرضا بالعدم و الفقر و هو اتمّ من السرور بالوجود. درویش جوانمردان از حق خلف آنست که جمال فقر بر روی آشکارا کند تا عرب و شرف فقر بدانند و آنرا [illegible] و [illegible] حال فضیل عیاض که [illegible] ان الله [illegible] هر کجا راه فقر بود آنجا جز وی از کرم حق نبود، [illegible] حلاوت [illegible] [illegible] و عمره آمد، به از گزاف مصطفی (ص) در پیشی [illegible] «اللّهمّ احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین» فقالت عایشة لم یا رسول الله؟ قال «انّهم یدخلون الجنّة قبل اغنیائهم باربعین خریفا».

۴ ــ النوبة الاولی

قوله تعالی «قل انّما اعظکم بواحدةٍ» بگوی شما را [illegible] [illegible] «ان تقوموا لله» که خیزید خدایرا «مثنیٰ و فرادیٰ» دو دو [illegible] «ثمّ تتفکّروا» آنگه با خود بیندیشید و با یکدیگر [illegible] «ما بصاحبکم من جنّةٍ» [illegible]

---

۱ ــ رمص: چرک چشم که در گوشهٔ چشم گرد آید و خشک شود (منتهی الارب)

شما هیچ دیوانگی نیست و پوشیده خرد نیست ، « **ان هو الا نذیر لکم** » نیست او مگر بیم نمایی شما را ،« **بین یدی عذاب شدید** (۴۶) » پیش عذابی سخت

« **قل ما سألتکم من اجر** » بگوی هر چه از شما خواهم از مزد ، « **فهو لکم** » آن شما را باد ، « **ان اجری الا علی الله** » نیست مزد من مگر بر الله ، «**و هو علی کل شیء شهید** (۴۷) » و او بر همه چیز گواه است

«**قل ان ربی** » بگوی خداوند من ، « **یقذف بالحق** » سخن راست و پیغام پاك می افکند [بدل] ، « **علام الغیوب** (۴۸) » آن دانای نهانها

« **قل جاء الحق** » بگوی پیغام راست آمد از خدای ، « **و ما یبدیء الباطل و ما یعید** (۴۹) » و [ابلیس] باطل نه آغاز چیز تواند و نه سر انجام

« **قل ان ضللت** » بگوی اگر من گم شوم از راه ، « **فانما اضل علی نفسی** » گمراهی من بر من ، « **و ان اهتدیت** » و اگر بر راه راست روم ،« **فبما یوحی الی ربی** » آن بآن پیغام است که خداوند من می فرستد بمن « **انه سمیع قریب** (۵۰) » که او شنوای است بپاسخ از خواننده نزدیك

« **و لو تری اذ فزعوا** » اگر تو بینی آنگه که بیم رسد ایشانرا ، « **فلا فوت** » از دست شدن را توان نیست ، « **و اخذوا من مکان قریب** (۵۱) » وفرا گیرند ایشانرا از جایگاهی نزدیك

« **و قالوا آمنا به** » [چون فزع مرگ بایشان رسد] گویند بگرویدیم بالله ، « **و انی لهم التناوش** » وچون تواند بود ایشانرا فرا چیزی یازیدن ،«**من مکان بعید** (۵۲) » از جائی دور

« **و قد کفروا به من قبل** » و کافر شده بودند بایمان پیش از روز مرگ ، « **و یقذفون بالغیب من مکان بعید** (۵۳) » و پندارهٔ خوش دراخچه فرا ایشان میگفتند دور می انداختند

« **و حیل بینهم و بین ما یشتهون** » [تااین میگویند] جدا کردند میان ایشان

و میان آنچه آرزو میکردند ، « کما فعل باشیاعهم من قبل » همچنان که با هم دیسان ایشان کردند از پیش[1] ، « انّهم کانوا فی شك مریب (۵۴) » که ایشان در گمانی بودند دل را شوریده.

النوبة الثانية

قوله تعالی «قل انّما اعظکم بواحدة » یعنی آمر کم واوصیکم بکلمة واحدة وهی قول لااله الاالله، قال وهل جزآء لااله الاالله الاالجنّة؟ فذلك قوله «هل جزآء الاحسان الّاالاحسان » و عن عبدالرحمن القرشی عن عیاض الانصاری انّ رسول الله (ص) قال «انّ لااله الاالله کلمة عندالله کریمة و لها عندالله مکان من قالها صادقاً بها ادخله الله بها الجنّة و من قالها کاذباً حقنت دمه و احرزت ماله و لقی الله غداً فحاسبه » و قیل معناه اعظکم بخصلة واحدة و هی «ان تقوموا لله » ای ـ لاجل الله ، لیس المراد من القیام الذی هو ضدّ الجلوس و انّما هوالقیام بالامر الذی هو طلب الحق ، کقوله «و ان تقوموا للیتامی بالقسط » « مثنی » یعنی اثنین اثنین متناظرین ، «وفرادی » یعنی واحداً واحداً متفکّرین التفکّر طلب المعنی بالقلب ـ تفکّر جستن وجوی دلاست درطلب معنی، و آن سه قسم است یکی حرام یکی مستحبّ یکی واجب ، تفکّر در صفات حق جلّ جلاله و در چرای کار وی حرام است که از ان تخم حیرت و تهمت زاید ، و همچنین تفکّر در اسرار خلق حرام است که ازآن تخم خصومت زاید ، و آن تفکّر که مستحب است تفکّر در صنع صانع است و در آلا و نعماء او عبدالله عباس گفت تفکّروا فی آلاءِ الله ولاتفکّروا فی ذات الله و تفکّر که واجب است تفکّر در کردار خویش است و در جستن عیب خویش و عرض نامهٔ جرم خویش وفرق میان تفکّر وتذکّر آنست که تفکّر جستن است وتذکّر یافتن

« ثمّ تتفکّروا ما بصاحبکم من جنّة » ـ الصاحب ـ هاهنا هوالرسول و الجنّة ـ

---

۱ ـ نسخهٔ الف پیش ما

الجنون و ما ، بنى و جنّ « ان هو الّا نذير » اى ـ ماهو الّا نذير « لكم بين يدى عذاب شديد » ـ العذاب هاهنا هو الساعة

« قل ماسألتكم من اجر فهو لكم » ـ كان رسول الله(ص) قال لمشركى مكة لاتؤذونى فى قرابتى ، فقالوا لقد سأل غير شطط فلاتؤذوه فى قرابته ، فلمّا سبّ آلهتهم قالوا لاينصفنا يسألنا ان لانؤذيه فى قرابته وهو يؤذينا فى آلهتنا ، فنزلت «قل ماسألتكم من اجر فهو لكم» و قيل ما سألتكم فى تبليغ الرّسالة و النصيحة من جعل فهو لكم ، « ان اجرى » اى ـ مانوابى « الّا على الله و هو على كلّ شيءٍ » من اعمالكم « شهيد » عليم . الشّهيد و الخبير و العليم متقاربة المعنى غير انّ العلم اذا اضيف الى الخفايا الباطنة يسمّى صاحبه خبيراً و اذا اضيف الى الامور الظاهرة يسمّى صاحبه شهيداً و اذا اضيف الى الكلّ يسمّى صاحبه عليماً و قيل الشهيد ـ هو الذى يشهد على الخلق يوم القيامة بما علم و شاهد منهم

« قل انّ ربّى يقذف بالحقّ علّام الغيوب » ، فيه تقديم و تأخير ، تقديره قل انّ ربّى علام الغيوب يقذف بالحقّ ، اى ينزل الوحى من السمآء فيقذفه الى خير الانبيآء ، هذا كقوله « و ما كنت ترجوا ان يلقى اليك الكتاب »

« قل جآء الحقّ » اى ـ القرآن والاسلام وقال الباقر يعنى السيف ، «ومايبدىء الباطل و مايعيد » اى ـ ذهب الباطل و زهق فلم يبق له بقيّة يبدى بها و لايعيد ، هذا كقوله « بل نقذف بالحقّ على الباطل فيدمغه فاذا هو زاهق » قال قتادة الباطل ـ هاهنا ابليس ، اى ـ مايخلق ابليس ومايبعث وعن ابن مسعود قال دخل رسول الله(ص) مكة و حول الكعبة ثلثمائة و ستّون صنما فجعل يطعنها بعود معه و يقول « جآء الحق و زهق الباطل انّ الباطل كان زهوقا »، «جآء الحقّ ومايبدىء الباطل ومايعيد»

« قل ان ضللت » عن الحقّ و الهدى ، « فانّما اضلّ على نفسى » اى ـ عقوبة ذلك على نفسى واوجد جنايتى ، « وان اهتديت » الى الحقّ والهدى ، « فبمايوحى الىّ ربّى » اهتديت ، « انّه سميع » لمن دعاه « قريب » بالاجابة لمن وحّده يسمع حمد الحامدين فيجازيهم و دعآء الداعين فيستجيب لهم

« ولو تری » ـ جواب « لو » محذوف ، « اذ فزعوا » ـ هذا الفزع عند الموت حین
یرون الملائکة ، « فلافوت » ـ هذا کقوله « ولات حین مناص » « واخذوا من مکان
قریب » یعنی من تحت اقدامهم و قیل هو یوم بدر یروی ان فی هذه الامة مسخا و
خسفاً و قذفاً وروی انّ رجلا من هذه الامة یمسخ فیحدق به الناس فیرجمونه بالحجارة
حتی یقتلوه و قیل هم جیش یخسف بالبیداء . و ذلک فی آخر الزمان انّ جیشا یغزون الکعبة
لیخرّبوها ثمانون الفا فبینا هم ببیداء من الارض اذ خسف بهم فلاینجوا منهم الّا الشرید
الذی یخبر عنهم و هو من **جهینة** فلذلک قیل و عند **جهینة** الخبر الیقین وقال **قتادة**
ذلک حین یخرجون من قبورهم و انّما قال « اخذوا من مکان قریب » لانّهم حیث کانوا
فهم من الله قریبٌ لایبعدون عنه و لایفوتونه

« و قالوا آمنّا به » یعنی حین عاینوا العذاب فی الدّنیا او فی الآخرة وقت الیأس
کقوله « حتّی اذا ادرکه الغرق قال آمنت » و کقوله « فلمّا رأوا بأسنا قالوا آمنّا
بالله وحده » « و انّی لهم التّناوش » یعنی من این لهم تناول التّوبة و نیل مایتمنّون ؛
قال **ابن عباس** یسئلون الرّدّ و لیس بحین الرّدّ التّناوش ـ التّناول من النّوش، تقول ناش ینوش،
نوشا اذا تناول میگوید چون تواند بود ایشانرا دریافتن چیزی دور ، و از بعد و
همز جوابی بر قراءت **ابوعمرو** و **حمزه** و **کسائی** معنی آنست که چون تواند بود
ایشانرا فرا چیزی یازیدن از جائی دور ، من النّئش و هو الحرکة البطیئة ، یقال تناءش
اذا تحرّک لطلب شیء بعد فوته ، و المعنی انّی لهم نیل التوبة و الایمان بعد ما
عاینوا الآخرة

« و قد کفروا به » ای ـ **بمحمد** و **القرآن** « من قبل » نزول العذاب ، « و یقذفون
بالغیب من مکان بعید » ـ الغیب ـ هاهنا الظّنّ ، یعنی یرمون **محمداً (ص)** بالظّنّ
لابالیقین و هو قولهم له ساحرٌ بل کاهنٌ بل شاعرٌ و قال **قتاده** یقولون بالظّنّ ان
لابعث و لاجنة ولانار

« و حیل بینهم و بین مایشتهون» قال **الحسن البصری** حیل بینهم و بین الایمان

و التّوبة و و الرّجوع الى الدّنيا ، « كما فعل باشياعهم » اى ـ اهل دينهم و موافقيهم من الامم الماضيه حين لم يقبل منهم الايمان و التّوبه فى وقت البأس ، « انّهم كانوا فى شكٍّ مريبٍ » ظاهر الشرك

النوبة الثالثة

قوله تعالى « قل انّما اعظكم بواحدةٍ ان تقوموا للّه » گفته‌اند که القيام للّه نقطهٔ پرگار طريقت است و مدار اسرار حقيقت هر که از تدبير خود برخاست و كار خود با حق جل جلاله گذاشت ثمرهٔ حيوة طيّبه بر داشت ، بينى جوانمردان اصحاب الكهف را كه از خود برخاستند و تدبير خود بگذاشتند و روى بدرگاه ربوبيت نهادند چنانك رب العزة فرمود « و ربطنا على قلوبهم اذقاموا » ، بنگر كه ايشانرا در غارغيرت در ظلّ رعايت و كنف ولايت چگونه جاى داد ، آفتاب صورت را و خورشيد تابنده را رسيده بود که گرد غار غيرت ايشان گردد ... آفتاب ...
اسرار ايشان ، زيرا كه نور آفتاب براى استضاءت خلق است و انوار اسرار ايشان براى معرفت حقّ

دع الاقمار تخبو ام تنير لنا بدرٌ تذل له البدور

نور آفتاب نور صورت است و نوردل ايشان نور سريرت ، لاجرم شعاع آفتاب صورت چون بايشان رسيدى از بريق شعاع نور سرّ ايشان دامن درچيدى ، رب العالمين فرمود « وتحسبهم ايقاظاً و هم رقود » پندارى كه ايشان بيدارند وخود خفته بودند ، اينست صفت اهل طريقت ، بظاهر شان نگرى ، ايشانرا بينى مشغول در ميادين اعمال ، بسر آثرشان نگرى ، ايشانرا بينى فارغ در بساتين لطف ذوالجلال ، بظاهر درعمل درباطن بنظارهٔ لطف ازل ، از « ايّاك نعبد » كمر مجاهدت برميان بسته ، از « ايّاك نستعين » تاج مشاهدت برسر نهاده ، درزير قرطهٔ تسليم پوشيده ، درزبر درّاعهٔ عمل فرو كشيده ، و فى احتيار اصحاب الكهف ابين دليل و اوضح سبيل على انّ الاصطفاء ليس بعلّةٍ و الاحتيار ليس بحيلةٍ سگى كه چند گام برداشت

از پی دوستان حقّ تا بقیامت میخوانند که « و کلبهم باسطٌ ذراعیه بالوصید » پس مسلمانی که از سوری وایمانی هفتاد سال با اولیآء حق صحبت دارد وسواد شباب به بیاض شیب رساند چه ظن بری که حق جل جلاله روز قیامت او را نومید گرداند؟ کلا ولمّا انّه لایفعل ذلک

« قل جآء الحقّ و مایبدئ الباطل و مایعید » ـ آنروز که رسول خدا (ص) قدم مبارك در کعبه نهاد و عمر خطاب بعزّ اسلام رسیده و مؤمنان باسلام وی شاد گشته ودر کعبه بتان بسیار نهاده، رسول (ص) در دست قضیبی داشت سر بسته بتان میزد و میگفت « جآء الحقّ و زهق الباطل، جآء الحقّ و مایبدئ الباطل و مایعید »، و عمر میگفت یا ایّها الاصنام هذا احمد هذا رسول الله حقّا فاشهدوا ان کان حقّا فاشهدوا ان کان حقّا ما نقول فاسجدوا، آن بتان بیکبارهمه درسجود افتادند ای جوانمرد! کدام روز خواهد بود که رسول تحقیق با عمر تصدیق بر موجب اشارت توفیق باین کعبهٔ سینهٔ تو در آید و آن بتان هوا و حرص را برهم زند و این ندا در دهند که « جآء الحقّ وما یبدئ الباطل و مایعید» « فألقی السحرة ساجدین » چگوئی؛ ایشان بسجده آمدند یا ما ایشانرا بسجده آوردیم؛ غلامی با خواجه برفت، غلام در مسجد شد نماز کرد و در لذّت مناجات دراز بماند، خواجه گفت بیرون آی ای غلام، گفت نمی گذارند، گفت که ترا بیرون نمی گذارد، گفت آنکه ترا درون نمی گذارد عجب نباشد که آدمی شنوای گویای دانا سجده کند، عجب آنست که عمر گوید ای بتان ناشنوای ناگویا اگر دین محمد حقّ است سجده کنید، همه بیکبار سجده کردند پاکا خداوندا! دو کار منکر قبیح پیش عمر نهادند عداوت رسول و طمع دنیا آنگه از میان هردوحالی بدان نیکوئی پدیدآوردند که عمر را بزینت اسلام بیاراستند، همچنین دوکارمنکر پیش سحرهٔ فرعون نهادند یکی عداوت موسی دیگرولایت فرعون، آنگه سرّی بدان عزیزی ازمیانه پدیدآوردند که « فألقی السحرة ساجدین» دو محنت صعب پیش یوسف نهادند یکی چاه دیگر زندان، آنگه از میان هردو ولایت و سلطنت یوسف پدید آوردند که « مکّنّا

لیوسف فی الارض » دو نطفهٔ مهین در رحم فراهم آوردند و از میان هر دو صورتی بدین زیبائی پدید آوردند که « و صورکم فاحسن صورکم » دو نجاست فراهم آوردند در نهاد حیوان یکی فرث دیگر دم ، از میان هردوشیر صافی پدید آوردند « من بین فرث و دم لبناً خالصاً » دو کار صعب بر بنده جمع آمد یکی معصیت دیگر تقصیر در طاعت از میان هردورحمت ومغفرت پدیدآوردند که « یصلح لکم اعمالکم ویغفر لکم ذنوبکم »

« و حیل بینهم و بین ما یشتهون » ـ خبر میدهد از آن بیچاره که در سکرات مرگ افتد و جانش بچنبر گردن رسد ، رخسارهٔ رنگینش از هیبت مرگ بیرنگ گردد ، قطرات عرق حسرت از پیشانی وی روان گردد ، فرزندان نازپرورده بر بالین وی نشسته وروی برروی وی می مالند و دوستان و برادران ناکام اورا وداع میکنند و بزبان حسرت میگویند

یا جامع الشمل و الاحشاء والکبد یا لیت امّك لم تحمل و لم تلد
تهدی الی عرصة الموتی علی عجل مودّع الاهل و الاحباب و الولد

کرام الکاتبین طومار کردار در میپیچند خازنان روزی جریدهٔ رزق در می نوردند ، متقاضان حضرت قصد جان میکنند و آن بیچاره فرومانده در آرزوی یك روز مهلت بود ومهلتش ندهند ، خواهد که سخن گوید و قوّتش ندهند ، اینست که رب العالمین فرمود « و حیل بینهم و بین ما یشتهون » روزی مردی صاحب واقعه نزدیك رسول خدا آمد و از پراکندگی دل و معصیت خود نالید ، آب حسرت از دیده همی بارید و نفس سرد همی کشید و میگفت یارسول الله طبیب دلهای بیماران توئی ، دردها را درمان ساز توئی ، این درد مرا درمانی ساز و این خستگی مرا مرهمی پدید کن که سخت بیمارم بگناه خویش ، غرقه ام بجرم خویش ، آلوده ام بکردار خویش ، مغرورم بپندار خویش رسول خدا گفت روزی و شبی را که در پیش داری ، باری کار خود بساز ، آنروز که رب العزة میفرماید « و حیل بینهم و بین ما یشتهون » ، و آن شب نخستین که ازو خبر میدهد « و من ورآئهم برزخ الی یوم یبعثون » ، رو خلوتی بساز و ساعتی با درد و اندوه خود پرداز ، اشکی گرم از دیده فروبار و آهی سرد از دل برآر و بزبان تضرّع بگوی خداوندا !

بهر صفت که هستم برخواست تو موقوفم ، بهر نام که خوانندم بندگی تو معروفم
بنده گر خوب است و گر زشت آن تست عاشق ار دانا و گر نادان تراست

خداوندا ! همچون یتیم بی‌پدر گریانم ، درمانده در دست خصمانم ، خستهٔ جرمم و از خویشتن بر تاوانم ، خراب عمر و مفلس روزگار دیدی من آنم خداوندا ! فریاد رس که از ما کسی خود نماند آن بیچاره بر گشت با دلی پر درد وجانی پر حسرت ، دو دست بر سر نهاده و چون زاریدگان نوحهٔ تلهّف و تأسف در گرفته که : ای ا من شدّة الموت و سکراته و من حسرة الفوت و غمراته ای من وحشة الاسراب و فرقة الاحباب والنّوم على التّراب ، آه ! من الایّام الّتی مضت فی البطالة و الاوقات الّتی ضیعت فی الجهالة دریغا که روزگار باد بر دادیم و شکر نعمت مولی نگزاردیم ! دریغا که قدر عمر خود نشناختیم و از کار دنیا بطاعت مولی نه پرداختیم ! دریغا که عمر عزیز بسر آمد و نوبت رفتن در آمد ، روزگار بگذشت و تبعات روزگار بماند

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار وای خداوندان قال الاعتذار الاعتذار
پیش از آن کین جان عذرآور فرو ماند ز نطق پیش از آن کین چشم عبرت بین فرو ماند ز کار

۳۵- سورة الملائكة - « مكية »

۱- النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان « **الحمد لله** » ستایش نیکو الله را ، « **فاطر السموات والارض** » کرد گار هفت آسمان و هفت زمین و نو سازندهٔ آن « **جاعل الملائکة رسلا** » آفرید گار فریشتگان را رسولان کرد ، « **اولی اجنحة** » خداوندان پرها « **مثنی وثلاث و رباع** » پرهای دو ان و سوان و چهاران « **یزید فی الخلق مایشآء** » میفزاید در آفرینش آفریدهٔ خویش آنچه خواهد ، « **ان الله علی کل شیء قدیر** (۱) » الله برهمه چیز تواناست

« **ما یفتح الله للناس** » آنچه الله بگشاید مردمان را « **من رحمة** » از بخشایش [خویش باران یا جز آن] ، « **فلا ممسك لها** » باز گیرنده‌ای نیست آنرا ، « **وما یمسك** » و هرچه باز گیرد ، « **فلا مرسل له** » گشاینده‌ای نیست آنرا ، « **من بعده** » ازپس گشادن و بستن الله ، « **و هو العزیز الحکیم** (۲) » واوست آن توانای دانا

« **یا ایها الناس** » ای مردمان ، « **اذکروا نعمت الله علیکم** » یاد کنید نیکوکاری الله بر خویشتن ، « **هل من خالق غیر الله** » هست آفرید گاری جز الله « **یرزقکم من السمآء و الارض** » که روزی دهد شمارا ازآسمان وزمین ، « **لااله الاهو** » نیست خدائی جز او ، « **فانی تؤفکون** (۳) » چون میبر گردانند شما را از راستی

« **وان یکذبوك** » و اگر دروغ زن گیرند ترا « **فقد کذبت رسل من قبلك** » دروغ زن گرفتند فرستاد گان را پیش از تو ، « **و الی الله ترجع الامور** » و با مراد الله گردد همه‌کار

« **یا ایها الناس** » ای مردمان ، « **ان وعدالله حق** » وعده دادهٔ الله راست است و بودنی [روزشمار و پاداش] ، « **فلاتغرنکم الحیوة الدنیا** » مبادا که رهد کانی این جهانی

شمارا فریفته [۱] کناد، « و لایغر نکم باللّه الغرور [۵] » ومبادا که شما را فریفته [۱] کند آن فریبنده [۲]

« ان الشیطان لکم عدوّ » دیو شما را دشمن است ، « فا تخذوه عدوّاً » او را دشمن گیرید ، « انّما یدعوا حزبه » او می‌خواند پس‌روان وفرمان برداران خویش را ، « لیکونوا من اصحاب السعیر [۶] » تا از دوزخیان باشند

« الّذین کفروا » ایشان که کافر شدند « لهم عذابٌ شدیدٌ » ایشانراست عذابی سخت ، « والّذین آمنوا و عملوا الصالحات » وایشان که بگرویدند و کردارهای نیك کردند ، « لهم مغفرةٌ و اجرٌ کبیر [۷] » ایشانراست آمرزش و مزدی بزرگ

« افمن زیّن له » باش کسی کـه بیاراستند او را ، « سوء عمله » بد کردار او ، « فرآه حسناً » تا آنرا نیکو دید ، « فان اللّه یضلّ من یشآء » اللّه گم راه کند او را که خواهد ، «و یهدی من یشآء » وباراه می‌آرداورا که خواهد ، « فلا تذهب نفسك علیهم حسرات » جان تودرسرزخ رخوردن بر ایشان مباد ، « ان اللّه علیمٌ بما یصنعون [۸] » اللّه داناست بآنچه ایشان میکنند | ازآن بی‌خبر نیست |

« واللّه الّذی ارسل الریاح » اللّه اوست که میگشاید بادها ، « فتثیر سحابا » تا می انگیزاند بآن میغها ، « فسقناه الی بلد میت » می‌رانیم آنرا بشهری و زمینی مرده ، « فاحیینا به الارض بعد موتها » تا زنده کنیم بآب آن میغ زمین را پس مرگ آن ، « کذلك النشور [۹] » انگیختن پس مرگ همچنان است

« من کان یرید العزّة » هر که عزّ میخواهد این جهانی وآن جهانی بهم ، « فللّه العزّة جمیعاً » عزّ این جهانی وآن‌جهانی هردو اللّه راست ، « الیه یصعد الکلم الطیب » سوی او بر میشود سخنان پاك خویش ، « و العمل الصالح یرفعه » و کردار نیکو می‌برَد آن سخنان را ، « والّذین یمکرون السیئات » وایشان که بدی میکنند بساز ومکر ، « لهم عذابٌ شدیدٌ » ایشانراست عذابی سخت ، « و مکر اولئك هو یبور [۱۰] » و ساز و دستان ایشان آنست که فرو خواهد ماند و تباه خواهد شد

---

۱ ــ نسخهٔ الف : فرهیفته ۲ ــ نسخهٔ الف فرهیونده .

« **و الله خلقکم من تراب** »الله بیافرید شمارا ازخاك ، « **ثم من نطفة** » پس از آب پشت، « **ثم جعلکم ازواجاً** » پس شمارا جفت کردمرد وزن « **وماتحمل من انثی** » وهیچ ماده بار نگیرد مادینه یی ، « **و لاتضع الا بعلمه** » و بار ننهد مگر بدانش او « **وما یعمر من معمر** »وهیچ دراز زندگانی،نکندرازرندگانی« **ولا ینقص من عمره** » و هیچ نکاهند از عمر دیگری و کم نکنند زندگانی او از زندگانی کسی دیگر ، « **الا فی کتاب ان ذلك علی الله یسیر** (۱۱) » مگر در نوشته ایست که کردن آن ونگه داشتن آن بر الله آسانست

النوبة الثانیة

این سوره « **سورة الملائکة** » خوانند از بهر آن که صفت خلقت فریشتگان جز درین سوره نیست در همه قرآن و در مکّیات شمرند که نزول همه بمکه بوده سه هزار و صد و سی حرف است وصدو نود و هفت کلمه و چهل و پنج آیت و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر یك آیت بقول بعضی مفسران معنی آن منسوخ است نه لفظ «انا ارسلناك بالحقّ بشیرا و نذیراً » و در فضیلت سوره اُبیّ کعب روایت کند از**مصطفی** علیه الصلوة والسلام قال «من قرأ **سورة الملئکة** دعته یوم القیمة ثمانیة ابواب من الجنة ان ادخل من ایّ ابواب شئت »

« الحمد لله » ای ـ الشکر لله و المنّة لله قال النبی (ص) « لیس شیءٌ احبّ الی الله من الحمد و لذلك حمد نفسه لیقتدی به فی حمده » و قال (ص) « الحمد رأس الشکر ما شکر الله عبد لایحمده » قال بعض اهل العلم الحمد نوع والشّکر جنس فکل حمدٍ شکر و لیس کل شکرٍ حمداً و هوعلی ثلث منازل شکر القلب وهوالاعتقاد بان الله تعالی ولی النّعم فذلك قوله « و مابکم من نعمةٍ فمن الله » و شکر اللسان وهو اظهار النّعمة بالذّکر لها و الثّنآء علی مسدیها فذلك قوله « واَمّا بنعمة ربّك فحدّث » وهورأس الشکر المذکور فی الحدیث و شکر العمل و هوآداب النفس بالطّاعة فذلك قوله «اعملوا آل داود شکراً »

قوله «فاطر السموات والارض جاعل الملئکة رسلاً اولی اجنحه» یعنی **جبرئیل** و **میکائیل** و **اسرافیل** و **ملک الموت** و الحفظه و یقال لم ینزل اسرافیل علی نبی الّا علی **محمد** نزل فاخبره بماهو کائن الی یوم القیمه ثمّ عرج و روی انّ رسول الله (ص) سأل **جبرئیل** علیه السلام ان یتراءاله فی صورته فقال له **جبرئیل** انّک لن تطیق ذلک. قال انّی احبّ ان تفعل فخرج رسول الله(ص) الی المصلّی فی لیله مقمرة فاتاه **جبرئیل** فی صورته فغشی علی رسول الله(ص) حین رآه ثمّ افاق و**جبرئیل** مسنده واضعا احدی یدیه علی صدره والاخری بین کتفیه فقال رسول الله (ص) « سبحان الله ما کنت ارى شيئا من الخلق هکذا فقال **جبرئیل** فکیف لو رایت **اسرافیل** انّ له لاثنی عشر جناحا جناح منها بالمشرق وجناح [illegible] الله عزوجل حتی یعود مثل الوصع

قوله « مثنی و ثلاث و رباع » کقوله عزوجل « فانکحوا ماطاب لکم من النّساء مثنی و ثلاث و رباع » یعنی اثنین اثنین و ثلاثه ثلاثه وارىعه اربعه والفتح فی ثلاث ورباع لانّهامعدولتان عن ثلثه ثلثة واربعه اربعهوهماومثنی فی موضع جمع لانّهما نعوت اجنحه و قوله « مثنی وفرادی » فی **سورة سبا** فی موضع النصب علی الحال تقول دخلوا احاد احاد و ثناء و ثلاث و رباع کذلک الی العشره « اولی اجنحه » اولوا جمع ذووا ولات جمع ذات یقال رجل ذوقوّة و رجال اولو قوّة و امرأة ذات حمل و نسآ اولات حمل و یقال ایضا رجل ذوقوّة و رجال ذووقوی و امراة ذات حمل و نسآء ذوات احمال «یزید فی الخلق» ای فی خلق الملائکه ما یشآء وردت فی عجائب صور الملئکه اخبار قال انّ حملة العرش لهم قرون وهم فی صورة الاوعال و فی الخبر انّ فی السمآء ملائکة بعضهم ثلج و بعضهم نور وملائکة بعضهم ثلج و بعضهم نار تسبیحهم یامن تؤلّف بین الثّلج والنّار الّف بین قلوب **المؤمنین** وقیل لم یجمع الله عزوجل فی الارض لشیء من خلقه بین الاجنحه والقرون والخراطیم والقوائم الّا لاضعف خلقه وهوالبعوض وقال **الزهری** فی قوله « یزید فی الخلق مایشآء وهو الصوت الحسن وروی فی بعض الاخبار انّ النّبی(ص) قال «زیّنوا **القرآن** باصواتکم»

و هذه الرّواية ان صحّت فمعناه زيّنوا اصواتكم **بالقرآن** فقدم الاصوات على مذهبهم في قلب الكلام كقول **العرب** عرضت الناقة على الحوض ، اى ـ عرضت الحوض على النّاقه و قال الشّاعر

كانت عقوبة ما فعلت كما كان الزّناء عقوبة الرّجم

و المعنى كان الرّجم عقوبة الزنا وروى عن **شعبة** قال نهاني **ايوب** ان احدّث «زيّنوا القرآن باصواتكم» قال لان فيه اثبات مذهب من يقول باللّفظ و حلّ كلام الخالق ان يزيّنه صوت مخلوق بل هو بالتّرس لغيره و التحسين له اولى قال و الصّحيح ما روى **عبدالرزاق** عن **معمر** عن **منصور** عن **طلحة** عن **عبدالرحمن** بن **عوسجة** عن **البراء** بن **عازب** انّ رسول الله (ص) قال «زيّنوا اصواتكم بالقرآن» و هكذا رواه **سهيل بن ابى صالح** عن ابيه عن **ابى هريرة** بتقديم الاصوات على القرآن والمعنى اشغلوا اصواتكم بالقرآن و الهجوا بقراءته و اتخذوه زينة و شعارا و لم يرد تطريب الصوت به اذ ليس هذا في وسع كل احد وعن **عبدالله بن كعب** عن ابيه انّ **اسيد بن حضير** كان رجلا حسن الصوت بالقرآن و انّه اتى النّبى (ص) فقال بينا انا اقراء على ظهر بيتى و المرأة في الحجرة و الفرس مربوط اذ غشيتنى مثل السحابة فخشيت ان ينفر الفرس فتفزع المرأة فتسقط فانصرفت فقال النّبى (ص) اقرا **اسيد** فانّ ذاك ملك استمع القرآن وعن **عبدالرحمن بن السآئب** قال قدم علينا **سعد بن مالك** بعد ما كف بصره واتيته مسلما عليه فقال مرحبا بابن اخى بلغنى انك حسن الصوت بالقرآن سمعت رسول الله (ص) يقول انّ هذا **القرآن** نزل بحزن و كآبة فاذا قرأتموه فابكوا فان لم تبكوا فتباكوا و تغنّوا به فمن لم يتغنّ به فليس منّا» قال **الشافعى** (رض) معنى التغنّى تحسين الصوّت كيف ما قدر حدرا و تحزينا لم يبلغ و لا زيادة في هجاء الحروف حتى يحول بذلك معنى الحروف و قيل «يزيد في الخلق ما يشآء» يعنى الخط الحسن و في الخبر عن رسول الله (ص) قال «الخط الحسن يزيد الحق وضحا» وقال **قتادة** هو الملاحة في العينين والفصاحة في المنطق و قيل جمال الصّورة و كمال السيرة وهوالخلق الحسن «انّ الله على كلّ شىء قدير» من الزيادة و النقصان

«ما یفتح الله» جزم الفاء للشرط و کذلک قوله « و ما یمسک » اسکان الکاف للشرط و معنی الفتح هاهنا الارسال یعنی ما یرسل الله للناس من رحمة مطر و رزق و عافیه « فلا ممسک لها » ای لا یستطیع احدٌ حبسها و منعها، « وما یمسک فلا مرسل له من بعده » ای من بعد امساکه « وهو العزیز » فیما امسک « الحکیم » فیما ارسل وقیل الفتح ضربان فتح آلهی وهو النّصرة بالوصول الی العلوم والهدایات الّتی هی ذریعة الی الثواب والمقامات المحمودة فذلک قوله « انّا فتحنا لک فتحاً مبینا » وقوله « فعسی الله ان یأتی بالفتح اوامر من عنده » والثانی فتح دنیوی و هو النّصرة فی الوصول الی اللّذات البدنیّه و ذلک قوله « ما یفتح الله للنّاس من رحمة » و قوله « لفتحنا علیهم برکات من السمآء و الارض »

قوله « یا ایّها النّاسُ اذکروا نعمت الله علیکم » و هی ثلثه اضرب نعمةٌ خارجةٌ کالمال و الجاه و نعمةٌ بدنیّةٌ کالصحة والقوّة، و نعمةٌ نفسیّة کالعقل و الفطنة، فان ذکرها بالشکر لها والثناء علی معطیها «هل من خالق غیرُ الله» قرا حمزه و **الکسائی** « غیر » بالخفض الباقون بالرفع « یرزقکم من السمآء والارض » یعنی المطر و النّبات ، تأویل الآیة انّ من لایقدر علی الخلق لایقدر علی الرزق « لا اله الا هو الذی یرزقکم فانّی تؤفکون » ای تصرفون عن الحق

« و ان یکذّبوک فقد کذّبت رُسلٌ من قبلک » عزّی الله عزّوجلّ نبیّه علیه السلام « والی الله ترجع الامور » یعنی الی مراده

« یا ایّها النّاس انّ وعد الله حق » ای کائن لاشک فیه وهی الساعة آتیة لاریب فیها « فلا تغرّنّکمُ الحیوة الدّنیا ولا یغرّنّکم بالله الغرور » یعنی الشّیطان والدّنیا، وفی بعض الآثار « یا بن آدم لا یغرّنک طول المهلة فانّما یعجل بالاخذ من یخاف الفوت » و قرئ فی الشوادّ « الغرور » بضم الغین و له معنیان احدهما المصدر و الثانی الجمع تقول غارّ و غرور مثل قاعد و قعود و جالس و جلوس و راقد و رقود و هی الشّیطان والدّنیا والقرین السوء، قال **امیر المؤمنین علی (ع)** « الدنیا تضرّ و تغرّ وتمرّ »

« انّ الشیطان لکم عدوٌ » یعنی فی الدّین «فاتخذوه عدوّاً » ای ـ عادوه وحاربوه و لاتطیعوه، « انّما یدعوا حزبه » اتباعه و اولیآءه ، « لیکونوا من اصحاب السّعیر » ای ـ لیسوقهم الی النّار فهذه عداوته، ثم بین حال موافقیه ومخالفیه فقال « الذین کفروا » یعنی **بمحمد و القرآن** ، « لهم عذابٌ شدیدٌ » غلیظ ، « والذین آمنوا » **بمحمد و القرآن** « و عملوا الصالحات » الطاعات فیما بینهم و بین ربّهم « لهم مغفرةٌ » لذنوبهم « و اجرٌ کبیرٌ » ثوابٌ عظیمٌ فی الجنّة

« افمن زیّن له » ای ـ شبّه و موّه علیه و حسّن له ، « سوء عمله » و قبیح فعله ، « فرآه حسناً » ـ هذا کلامٌ جوابه محذوفٌ تأویل جوابه هو کمن لم یزیّن له سوء عمله ورأی الحقّ حقّاً والباطل باطلاً این آیه درشأن **بو بکر صدیق** فرو آمد و **بو جهل هشام**، **بو جهل** است که کفر وشرك و فعل بد او بر و آراستند تا آنرا نیکو دید و بر پی آن ایستاد وراه حق بگذاشت وشیطان را طاعت داشت وخذلان حق بدو رسید ؛ و **بو بکر صدیق** توفیق یافت تا حق از باطل بشناخت و بر پی حق رفت و باطل بگذاشت ؛ رب العالمین گفت ایشان کی برابر باشند یکی کشتهٔ خذلان و دلش بهنهٔ شیطان ، آن دیگر آراستهٔ توفیق و دلش حرم رحمن ، **بو بکر** بحکم لطف ازل نواخته و علّت نه ، **بو جهل** بحکم عدل رانده وحیلت نه ، اینست که رب العزة گفت « فانّ الله یضلّ من یشآء ویهدی من یشآء » الله آنرا که خواهد بیراه کند و آنرا که خواهد راه نماید ، ای **محمد** تو بر کفر ایشان وهلاك ایشان غم مخور « فلاتذهب نفسك علیهم حسراتٍ » یعنی فلاتذهبنّ نتحسّر علیهم ، تومشو که بر ایشان بسر بعیها حوری و برقراءت **جعفر** « فلاتذهب نفسك علیهم حسرات » جان خویش در سر بسر یبع بر ایشان مکن ، جان خویش درسر زحیر خوردن بر ایشان مکن ، همانست که گفت « لعلّك باخعٌ نفسك الّا یکونوا مؤمنین » ومحتمل است که که « فلاتذهب نفسك » جواب « افمن زیّن » باشد یعنی افمن زیّن له سوء عمله فاضلّه الله تحسّر علیه ؟ و قیل فیه تقدیم و تأخیر مجازه افمن زیّن له سوء عمله فرآه حسنا فلا تذهب نفسك علیهم حسراتٍ فانّ الله یضلّ من یشآء و یهدی من یشآء ، « انّ الله علیمٌ

بما يصنعون » ـ الله میداند که ایشان در کار محمد (ص) چه مکر میسازند در دار الندوه، وایشانرا سزای ایشان عقوبت کند

« الله الّذی ارسل الرّیاح » ـ ارسال در قرآن بدو معنی است یکی بمعنی فرستادن کقوله « ارسلناك بالحقّ بشیرا و نذیرا »، و یکی بمعنی فرو گشادن کقوله « ارسل الرّیاح » ـ الله است که فرو گشاید بتقدیر و تدبیر خویش بهنگام در بایست و باندازهٔ بایست بادهای مختلف ازمخارج مختلف، یکی ازان بادها آنست که میغ فراهم آرد چنانك گفت « فتثیر سحابا » ـ السحاب هو جسم یخلقه الله فیه کما شاء وقیل هو بخار یرتفع من البحار و الارض فیصیب الجبال فیستمسك ینال الرّیح صبرها و ینزل. « فسقناه الی بلد میّت فاحیینا به الارض بعد موتها کذلك النّشور » ـ من النّور عن ابی رزین قال قلت یا رسول الله کیف یحیی الله الموتی وما آیة ذلك فی خلقه فقال هل مررت بوادی اهلك محلا ثمّ مررت به یهتزّ خضرا قلت نعم قال کذلك یحیی الله الموتی و ذلك آیاته فی خلقه

« من کان یرید العزّة » یعنی من کان یرید ان یعلم لمن العزّة « فللّه العزّة جمیعا » سبب نزول این آیت آن بود که کافران بتانرا میپرستیدند و بآن بتان عزّ خود میخواستند و ازیشان عزّ طلب میکردند چنانك ربّ العزّة گفت « ایبتغون عندهم العزّة فانّ العزّة لله جمیعا » ـ عزّت بحقیقت همه خدایراست و هر که خواهد تا در دو جهان عزیز گردد تا خدایرا فرمان بردار بود فانّما ینال ما عندالله بطاعته و اثبات العزّ فی آیة اخری لله و لرسوله و المؤمنین و قال هاهنا « فللّه العزّة جمیعا » جمع الله بینهما انّ عزّ الرّبوبیّة و الالهیّة لله وصفا و عزّ الرسول وعزّ المؤمنین له فعلا و منّة وفضلا فاذا لله العزّة جمیعا

« الیه یصعد الکلم الطّیّب » یعنی لا اله الّا الله و این ذکر مرضیّ لله سبحانه و تعالی روی ابو هریرة عن النّبی (ص) فی قوله عزّ وجلّ « الیه یصعد الکلم الطّیّب و العمل الصالح یرفعه » قال هو قول الرّجل « سبحان الله و الحمد لله و لا اله الّا الله و الله اکبر » اذا قالها العبد عرج بها الملك الی السماء فحیّا بها وجه الرّحمن عزّوجل، فاذا لم یکن

عمل صالح لم تقبل منه قال الحسن و قتادة الكلم الطيب ذكر الله والعمل الصالح اداء فرائضه فمن ذكر الله ولم يؤد فرائضه ردّ قوله على عمله وفى الخبر «ليس الايمان بالتمنّى و لا بالتحلّى ولكن ما وقر فى القلب وصدّقه العمل فمن قال حسناً وعمل غير صالح ردّ الله عليه قوله ومن قال حسناً وعمل صالحاً رفعه العمل ذلك بان الله يقول «اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه» ودليل هذا التأويل قوله (ص) «لا يقبل الله قولا الّا بعمل ولا يقبل قولا وعملاً الّا بنيّة» وجاء فى الخبر «طلب الجنّة بلا عمل ذنب من الذنوب» وقيل «يرفعه» اى يجعله رفيعاً ذا قدر وقيمة مثل ثوب رفيع ومرتفع وقيل الهاء كناية عن العمل والرّفع من صفة الله عز وجل، اى يرفعه الله «والذين يمكرون السيئات لهم عذاب شديد»، قال ابو العالية يعنى الذين مكروا برسول الله فى دار الندوة وقال الكلبى يعملون السيّآت فى الدّنيا وهم اهل الرّياء وقال ابن عباس و مجاهد هم اصحاب الرّبا وقيل نزلت فى المشركين ابى جهل وذويه «و مكر اولئك هو يبور» اى يكسد ويفسد ويضمحل «و كلّ يعمل على شاكلته» فللمكر السّيّئ قوم اشقآء وللكلم الطّيّب والعمل الصّالح قوم سعدآء، يقال رجل بور وقوم بور اى هلكى و البوار و الكساد، وفى الحديث «نعوذ بالله من بوار الايم»

«و الله خلقكم من تراب» يعنى آدم «ثمّ من نطفة» يعنى ذرّيته، «ثمّ جعلكم ازواجا» اى اصنافاً، «و ما تحمل من انثى» دخلت «من» للتأكيد، و«لا تضع» حملها التمام و غير تمام، «الّا بعلمه وما يعمّر من معمّر» اى من طويل عمر، «ولا ينقص من عمره» يعنى ولا ينقص عمر هذا فيجعل اقلّ من عمر الآخر، «الا فى كتاب» اى مكتوب «مبين» فى لوح محفوظ قيل هو مكتوب فى اول الكتاب عمره كذا و كذا سنة ثم يكتب اسفل من ذلك ذهب يوم ذهب يومان ذهب ثلاثة ايّام حتى ينقطع عمره «انّ ذلك» اى حفظ ذلك «على الله يسير»

النوبة الثالثة

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«بسم الله» كلمة من آمن بها امن زوال النعمى و حظى بنعيم الدّنيا و العقبى من آمن بها سعد سعادةً لا يشقى و وجد ملكاً لا يبلى و بقى فى العزّ و العلى قال النّبى (ص)

« من رفع قرطاساً من الارض مکتوبٌ فیه بسم الله الرّحمن الرّحیم غفرالله له ما تقدّم من ذنبه » ـ هر که پاره‌یی کاغذ که برو بسم الله نوشته باشد از زمین بردارد تعظیم واحترام نام و صفت الله را، دران حال ازحضرت عزّت امر آید بفریشتهٔ دست چپ وی که قلم عفو گرد جرآئد جرآئم وی در کش که ما گناهان وی هرچه تا امروز کرد از صغائر و کبائر همه آمرزیدیم در ضمن این حدیث اشارتی است و در معنی وی بشارتی کسی کـه نام خداوند از روی تعظیم بدست بر گیرد چندین خلعت یافت می‌باید، پس چگوئی؟ کسی که این نام بدل بر گیرد و بجان بپذیرد از روی مهر و محبّت اگر فردا خلعت رحمت یابد و بعزّ وصلت رسد چه عجب باشد؟ نام خداوندی است که حکم اوبی زلل فعل اوبی خلل نعم او بی‌خلل خواست اوبی‌علل وصف اوبی مثل مقدّری لم یزل، نام خداوندی که عطای او از خطای تو بیش، وفای او از جفای تو بیش، غفران او از عصیان تو بیش، احسان او از کفران تو بیش، نعمت او از حاجت تو بیش، رحمت او از معصیت تو بیش ای خداوندی که در ذات بی‌مثالی و در صفات بی‌همالی در حکم بی احتیالی و در صنع بی احتلالی صانع باجلالی و قادر بر کمالی خالق لم یزل و لایزالی

جمالك لانقاس الی جمال	وقدرك جلّ عن درك المثال
وحبّك سارفی کبدی وقلبی	مسیر الشمس فی کبد الهلال

« الحمد لله فاطر السموات و الارض » الحمدلله الّذی هو لی هوالحمد الذی حمدت به نفسی لاحمد کم حمدی که مرا شاید آن حمد است که از ما آید نه آن که از تو آید از آب و خاك چه آید که جلال عزّت و جمال صمدیّت مرا شاید؟ نعت حدثان را بقدم چه راهست رسم فانی بحق باقی کی رسد؟ لم یکن ثم کان، حمد لم یزل و لایزال چون تواند؟ ای آدمی حمد تومعلول است بتقاضای عفو ومغفرت، معلول کی بود شایستهٔ حضرت جلال عزّت، جلالی را که منزّه است از علل و مقدس از خلل حمدی بباید حقیقت و آن جز حمد من که خداوندم نیست که من حق‌ام و صفات من حقیقت، عبدی اکنون من بسزای خود حمد آوردم تو بر بسزای خود بر حدّ امکان خود حمد من بیار تا آن مجاز تو

مکرم خود تبع حقیقت گردانم و حکمش حکم حقیقت نهم، ای دوست من اگر تو آمین گوئی و آن گفت تو با آمین گفتن موافق افتد گناهانت می‌بیامرزم، پس چون حمد من گوئی و حمد تو با حمد من موافق آید، کدام و هم احتمال کند و در کدام خاطر گنجد آن نواخت و خلعت که ترا ارزانی دارم، بشنو تا این سخن را سطری مؤیّد گردانم رب العزة فرمود «شهد الله انّه لااله الاهو» پیش از آن که ترا شهادت فرمود خود شهادت آورد از بهر آن که شهادت تو معلول است بتقاضای انجاز وعد بهشت و احتراز از وعید دوزخ و سر شهادت تو وقتی است و صفات او جل جلاله ازلی و سرمدی و وقتی هر گز سزای ازلی نباشد، پس خود شهادت آورد و شهادت وی ازلی تا چون بیاری وقتی تبع ازلی گردد و حکمش حکم ازلی شود و ترا بحکم تبعیّت ثواب ابدی دهد

«جاعل الملائکه رسلاً اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع» تعرّف الی العباد بافعاله و ندبهم الی الاعتبار بها فمنها مایعلمون ذلك معاینةً کالسّمآء و الارض و غیرهما ومنها ما سبیل اثباته الخبر و النّقل لایعلمهُ بالضّرورة و لابدلیل العقل فالملئکة منه و لاتتحقّق کیفیّة صورتهم و اجنحتهم و انّهم کیف یطیرون باجنحتهم الثلاث و الاربع لکن علی الجملة نعلم کمال قدرته و صدق کلمته، هرچند که فرشتگان مقرّبان درگاه عزّت‌اند و طاووسان حضرت الهیّت در حجب هیبت بداشته و کمر انقیاد بر میان بسته و سر بر خط فرمان نهاده که «لایعصون الله ماامرهم و یفعلون ما یؤمرون» جائی دیگر فرمود «بل عبادٌ مکرمون» با این منزلت و مرتبت خاکیان مؤمنان و صالحان فرزند آدم بر ایشان شرف دارند و افزونی، بیبی که مصطفی علیه الصلوة والسلام فرمود «المؤمن اکرم علی الله من الملئکة الّذین عنده» و قالت عائشة قلت یا رسول الله من اکرم الخلق علی الله؟ قال یاعائشة اما تقرئین «انّ الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات اولئك هم خیر البریّة» وروی انّ الملائکة قالت یا ربّنا انّك اعطیت بنی آدم الدّنیا یأکلون منها و یتمتعون ولم تعطنا فاعطنا الاخرة فقال و عزّتی لااجعل صالح ذرّیة من خلقت بیدی کمن قلت له کن فکان و قال (ص) «انّ المؤمن یعرف فی السمآء کما یعرف الرجل اهله و ولده و انّه اکرم علی الله من

ملك مقرّب . » درآثار بیارند که در بدو آفرینش آدم که ربّ العزة بشر بساط تو قرب آدم را و تمهید قاعدهٔ عصمت او را بسا فریشتگان این خطاب کرد که « انّی جاعلٌ فی‌الارض خلیفةً » ایشان بطریق استحضار گفتند « اتجعل فیها من یفسد فیها » ورب‌العزّة ایشانرا جواب داد که « انّی اعلمُ مالاتعلمون » ایشان ازآن گفت پشیمان شدندو بتضرع درآمدند و درطلب رضای حقّ کوشیدند گفتند الهنا سمعنا خطابك و نخاف عقابك و نطیع من اطاعك فارض عنّا ـ خداوندا سمع ما فدای خطاب قدیم تو و نهاد ما فدای قهر و عتاب تو عبادت وتقدیس ماسار اقدام وفا داران درگاه تو مراد ما آنست که حضرت رضای تو نمّت ازلی ما را قبول کند خطاب آمد که نشانی‌ماداران است کهشما که کرام مقربانید گرد عرش ماطواف میکنید و حمایت ما کردهٔ ذریّت آدم را که هنوز در کتم عدمند استغفارمیکنید، اینست که ربّ العالمین فرمود « والملائکة یسبّحون بحمد ربّهم ویستغفرون لمن فی‌الارض ، » شما که نقابی حجابید برای عصیان اهل غفلت را از ذریّت آدم می‌گریید تابسبب گریستن شما معاصی ایشان بمغفرت بپوشیم ، فی‌ذالك ما روی انّ النّبی (ص) قال « لمّا اسری بی الی‌السمآء سمعت دویّا فقلتُ ما هذا یا جبرئیل؛ قال هذا بکاء الکرّوبیّین علی اهل الذّنوب من امّتك »

« یزید فی الخلق مایشآء » قول اهل تحقیق آنست که مراد ازین علوّ همّت است همت عالی کسی را دهد که خود خواهد اصحاب همت سه‌اند یکی‌را همت دنیاست غایت اندوی آن و طلب آسانی سعی وی‌ان و فی‌الخبر « من اصبح والدّنیا اکبر همّه فلیس من الله و الزم قلبه اربع خصال همّا لاینقطع عنه ابدا و شغلا لایتفرّغ منه ابدا و فقرا لایبلغ غناهُ ابدا و املاً لایبلغ منتهاه ابدا » شب معراج مصطفی علیه الصلوه و السلام شخصی‌را دید برصورت عروسی آراسته گفت ای جبرئیل این شخص کیست ؛ گفت دنیاست که خود را در دیدهٔ دون همتان می‌آراید و امّت تو از هفتادهزار یکی بود که جان خود را از عشق جمال او در طلب خدا بازخرد و کسی را که همّت او همه دنیا بود ازو بوی قطعت آید و نعوذ بالله منه، دیگری را همّت وی تا بعقبی رسد باغ وبستان و نعیم الوان

حور و قصور و ولدان و حیرات حسان بردل وی همه آن گند د و ،ور گاروی‌شان آن دارد این حال مردوزست در سد پاداش مانده ار حـا ق مکاشفات‌و حلوت مساحات‌بارما ده سدیگرمردآ ست که همتی عالی دارد در دل رازی نهانی دارد دل او اسیر مهر وحان او عرقهٔ عیان نه ار دسا حبردارد نه ار عقبی نشان مرمان حسرت همی گوید ای یگانهٔ یکتا ار ارل تا حاودان ای واحد و وحید در نام و درنشان ربده‌مان کن مرند گاهی دوستان معین حمع‌مان رنده‌دار سور قرب آبادان دو گانکی بر گیر ار میان و بر معام توحیدمان فرودآر با مقرمان

« ما یفتح الله للنّاس من رحمة » ار روی فهم مردان طریقت این آیت اشارت است بفتوح اهل ایمان و معرفت،فتوح نامی است آنرا که ار عیب ناحسته و ناحواسته آید و آن دو قسم است یکی ارآن واردات رزق و عیش است ناهطلوب و نامکتسب دیگر قسم علم لدنّی است ناآموحته نا شریعت موافق ناشنده و نادل آشنا

پیر طریقت گفت آه‌ارین علم ناآموحته گاه درآن عرقم و گاه‌سوحته گو ، ده ارین ناب دریاست گاه درمدّ و گاه درحزرچون در مقام انسباط بود عالم ارصفوب پر کند چون در مقام هست بود عالم ار بشریّت پر کند وهم ار ابواب فتوح است حواب نیکو و دعای نیکان و قبول دلها، وفی‌الخبر « انّ الله اذا احبّ عبدا احبه اهل السموات والارض و یوضع له القبول فی‌الارض »

۲ـ النوبة الاولی

قوله تعالی و « **مایستوی البحران** » دودریاهم نه‌یکسان، « **هذاعذبٌ فراتٌ** » این یکی حوش سحت حوش، « **سائغٌ شرابهٌ** » گوارنده آب ار ، « **وهذا ملحٌ اجاجٌ** » و این دیگر شور تلخ زبان گر ، « **ومن کلّ تأکلون** » و ار هر یکی میحورید « **لحماً طرياً** » گوشتی تاره ، « **و تستخرجون حلیةً** » و بیرون می‌آرند ارهرشوری مروارید، « **تلبسونها** » تامی پوشدآنرا ، « **وتری الفلک فیه** » ومی‌بیند کشتیهادران ، « **مواخر** » روان و آب بُرّان،« **لتبتغوا من فضله** » تا میحوئید ار فضل و نیکوکاری او، « **و لعلکم تشکرون** (۱۲) » و تا مگر آزادی کنید

« **یولج اللیل فی النهار** » درمی‌آرد شب تاریك در روز روشن ، « **ویولج النهار فی اللیل** » و در می‌آرد روز روشن درشب تاریك ، « **و سخر الشمس و القمر** » ونرم کرد و روان و بفرمان خورشید و ماه را ، « **کلٌ یجری لاجلٍ مسمیً** » شب و روز خورشید و ماه میرود سرانجامی نام‌برده‌را ، « **ذلکم الله ربکم** » آن خداوند شماست ، « **له الملك** » و پادشاهی اوراست ، « **و الذین تدعون من دونه** » و ایشانرا که می پرستید بخدائی فرود از الله ، « **ما یملکون من قطمیر** (۱۳) » بدست ایشان پوست‌هست خرماسست

« **ان تدعوهم** » اگرخوانیدایشانرا ، « **لا یسمعوا دعاءکم** » خواندن شمانشنوند ، « **ولو سمعوا ما استجابوا لکم** » و اگر شنودندی پاسخ نتوانستندی و بکار نیایندی شما را ، « **ویوم القیمة یکفرون بشرککم** » و روز رستاخیز بانباز گرفتن شما کافر شوند و از شما بیزار ، « **ولاینبئك مثل خبیر** (۱۴) » خبر ندهد ترا هیچ کس چنان خبردار ، آگاه نکند ترا هیچ کس چنان آگاه کن

« **یا ایها الناس** » ای مردمان « **انتم الفقرآء الی الله** » شما درویشان اید و نیازمند الله ، « **والله هو الغنیّ الحمید** (۱۵) » والله اوست آن بی‌نیاز ستوده نام ستوده

« **ان یشأ یذهبکم** » اگرخواهد ببرد شما را ، « **و یأت بخلقٍ جدید** (۱۶) » و آفریده‌یی آرد نو

« **و ما ذلك علی الله بعزیز** (۱۷) » آن بر الله دشخوار و سخت نیست

« **و لا تزر وازرة وزر اخری** » وهیچ بار کش بارِ کس نکشد ، « **وان تدع مثقلةٌ** » و اگر تنی گران‌بار کرده خود را بگناهان کسی را خواند ، « **الی حملها** » با آن بار خود بازوی بر گیرد ، « **لا یحمل منه شیء** » از آن بار اوهیچیز بر نگیرند ، « **و لو کان ذاقربی** » و از چند سخت نزدیك خویشاوند خواند ، « **انما تنذر الذین یخشون ربهم بالغیب** » تو که آگاه کنی آگاه کردن که سود دارد ایشانرا است که می‌ترسند از خداوند خویش نادیده « **و اقاموا الصلوه** » و نماز بپای دارند بهنگام « **و من تزکی فانما یتزکی لنفسه** » وهر کا هنری بازیدآید ، خویشتن را بازیدآید

«**والی الله المصیر** (۱۸)» و بازگشت خلق همه با خدای است

« **ومایستوی الاعمی و البصیر** » هام سان نیست نابینا و بینا،« **ولا الظلمات ولاالنور** (۲۰) » و نه تاریکیها و روشنائیها

« **ولاالظل ولاالحرور** (۲۱) »و نه سایهٔ خنك وتیزی گرما

«**وما یستوی الاحیآء ولاالاموات** » و یکسان نبود زندگان و مردگان ،

«**ان الله یسمع من یشآء** »الله می‌شنواندآنرا که خواهد،«**وماانت بمسمع من فی القبور** (۲۲) » و تو شنوانده نیستی مردگانرا در گورها

« **ان انت الا نذیر** (۲۳) » نیستی تو مگر آگاهی نمای

« **انا ارسلناك بالحق بشیراً ونذیراً** » ما فرستادیم ترا بشارت رسانی بیم نمائی،

« **وان من امة الا خلافیها نذیر** (۲۴) » مگر بایشان آگاه کننده‌ئی آمد و گذشت

« **و ان یکذبوك** » واگر دروغ زن دارند ترا ، « **فقد کذب الذین من قبلهم** » دروغ‌زن داشتند پیشینیان ایشان که پیش از دشمنان تو بودند، « **جآءتهم رسلهم بالبینات** » رسولان آمدند بایشان پیغامهای روشن ، « **و بالزبر و بالکتاب المنیر** (۲۵) »و نامه‌ها و نبشتهٔ روشن

« **ثم اخذت الذین کفروا** » آنگه فرا گرفتم ایشانرا که بگرویدند ،

«**فکیف کان نکیر** (۲۶)» پیدا کردن نشان نا خشنودی چون بود ، حال گردانیدن من چون دیدی ؟

« **الم تر ان الله انزل من السمآء مآءً** » نمی‌بینی که الله فرو فرستاد از آسمان ابی،« **فاخرجنا به ثمرات** » تا بیرون آوردیم بآن آب میوه‌ها ، « **مختلفاً الوانها** » گوناگون رنگهای آن «**ومن الجبال جدد** » واز کوهها راههای پیداشده از روندگان،

« **بیض وحمر** » خطهای سپید و خطهای سرخ[در کوههای سپید و کوههای سرخ] ،

« **مختلف الوانها** » گوناگون رنگهای آن « **و غرابیب سود** (۲۷) » و کوهها و سنگهای سخت سیاه

«و من الناس و الدواب و الانعام» وازمردمان وجنبندگان وچهارپایان وشتران «مختلف الوانه کذلک» گوناگون رنگهای ایشان همچنان که میوه‌ها و کوهها رنگها و بیم رنگها، «انما یخشی الله من عباده العلماء» از خدای دانایان ترسند، «ان الله عزیز غفور (۲۸)» الله توانای است آمرزگار

«ان الذین یتلون کتاب الله» ایشان که میخوانند نامهٔ خدای، «و اقاموا الصلوة» ونمازهنگام بپای‌میدارند، «و انفقوا مما رزقناهم» و از دست می‌بیرون کنند درویشانرا از آنچه ما ایشانرا روزی دادیم، «سرا وعلانیة» نهان و آشکارا، «یرجون تجارة» می‌بیوسند سودبازرگانیی «لن تبور (۲۹)» که آن بازرگانیی هرگز زیان زد ناید| و آخریان آن کاسد نماند |

«لیوفیهم اجورهم» آنرا تا ایشان گرا د الله مزد هاء ایشان تمام، «و یزیدهم من فضله» و بیفزاید ایشانرا از فضل خود ... «انه غفور شکور (۳۰)» که او مرد ... آمرزگار است خرد پذیر

«و الذی اوحینا الیک من الکتاب» و آنچه ما بتو پیغام دادیم از این نامه «هو الحق» آن نامه راست است، «مصدقا لما بین یدیه» گواه و استوار گر آن نامه‌ها که پیش ازآمد ازالله، «ان الله بعباده لخبیر بصیر (۳۱)» الله بر بندگان خویش داناست و برایشان آگاه

النوبة الثانیة

قوله تعالی «وما یستوی البحران هذا عذب فرات» ـ الفرات اشدّ الماء عذوبة، «سائغ» ای ـ هنیء شهیّ سهل المرور فی الحلق، «شرابه» ای ـ ماؤه، «و هذا ملح اجاج» الاجاج ـ اشدّ الماء ملوحة، «و من کلّ تأکلون» ای ـ من کلّ بحر من العذب و الملح «تأکلون لحما طریّا» طعاما شهیّا یعنی ـ السمک «و تستخرجون» یعنی من الملح دون العذب، «حلیة» یعنی زینة اللؤلؤ و الجوهر، و قیل فی الملح عیون عذبة و ممّا بینها یخرج اللؤلؤ، و قیل ینعقد اللؤلؤ من ماء السماء، «تلبسونها» ای ـ

تتحد سآء کم منها ملابس ، « وتری الفلك » ـ الفلك واحدٌ وجمعٌ ، «فیه» ای ـ فی الکلّ « مواخر » ای ـ جواری ، و المخر ـ قطع السفینه المآء بالجری قال **مقاتل** هوان تری سفینتین احدیهما مقبلة و الاخری مدبرة هذه تستقبل تلك و تلك تستدبر هذه تجریان بریح واحدة و فی الخبر استمخروا الرّیح و اعدّوا النبل، یعنی عند الاستنجآء ای ـ اجعلوا ظهور کم ممّایلی الرّیح و کذلك حالة البول

« لتبتغوا من فضله » ای ـ من رزقه بما تستخرجون من اللؤلؤ والمرجان و صیدون من الحوت و تربحون بالتجارة و تغنمون بالجهاد ، « و لعلّکم تشکرون » لکی تشکروا نعمته روی عن **سهیل بن ابی صالح** عن ابیه عن **ابی هریرة** انّ النبی (ص) قال « کلّم الله البحرین فقال للبحر الّذی **بالشام** یا بحر انّی قد خلقتك و اکثرت فیك من المآء و انّی حامل فیك عبادا لی یسبّحونی و یحمدونی و یهلّلونی و یکبّرونی فما انت صانع بهم ؟ قال اغرقهم ، قال الله عزّوجلّ فانّی احملهم علی ظهرك و اجعل بأسك فی نواحیك ، وقال للبحر الذی **بالیمن** انّی قدخلقتك واکثرت فیك المآء وانّی حامل فیك عبادا لی یسبّحونی و یهلّلونی و یکبّرونی فماانت صانع بهم ؟ قال اسبّحك و احمدك و اهلّلك و اکبّرك معهم و احملهم علی بطنی ، قال الله عزوجل فانّی افضّلك علی البحر الآخر بالحلیة و الطّری »

« یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل » ینقص من اللیل فیزیده فی النهار و ینقص من النهار فیزیده فی اللیل ، « و سخّر الشمس والقمر کلٌّ یجری لاجلٍ مسمّیً » یعنی یوم القیمة ثمّ ینقطع جریهما و قیل یجریان الی اقصی منازلهما لایجاوزان ذلك ثمّ یرجعان الی ادنی منازلهما

« ذلکم الله ربکم » ای ـ الّذی فعل هذه الاشیآء هوخالقکم ، « له الملك » و هو المستحق للعباده ، « و الذین تدعون من دونه » ای ـ الاصنام ، و قیل الملئکه ، « مایملکون من قطمیرٍ » ای ـ من خلق قطمیر و هو القشره البیضآء بین التمر و النّواة

«ان تدعوهم لایسمعوا دعآء کم » ای ـ الاصنام ، « ولوسمعوا ما استجابوا لکم» فانّ

لالسان لها، و قیل معناه ما اجابوا ثم الی ملتمسکم، «ویوم القیامة یکفرون بشرککم» حین یجعل الله لها سانا و لسانا، و قیل یعنی الملئکة یتبرّؤن منکم، و یقولون «بل کانوا یعبدون الجنّ اکثرهم بهم مؤمنون»، قوله «و لاینبّئک مثل خبیر» یعنی نفسه، ای ـ لاینبّئك احدٌ مثلی خبیر عالم بالاشیاء

«یا ایّها النّاس انتم الفقرآء الی الله» فی الدنیا الی رحمته و فی الآخرة الی مغفرته، و الفقیر ـ المحتاج، «و الله هو الغنیّ» عن خلقه «الحمید» فی ملکه

«ان یشأ یذهبکم و یأت بخلق جدید» ـ فیه قولان احدهما ان یشأ یهلکم و یأت بقوم آخرین اطوع لله منکم، و الثانی یفن عالمکم و انواعکم و یأت بعالم آخر سوی ما یعرفون، «و ما ذلك» الاذهاب و الاتیان «علی الله بعزیز» ای ـ ممتنع صعب

«و لاتزر وازرةٌ وزر اخری» ای ـ لاتحمل نفسٌ آثمةٌ اثم نفس اخری، «و ان تدع مثقلةٌ» ای ـ نفسٌ مثقلةٌ بالذنوب احدا، «الی حملها» ذنبها لیحمّل عنها بعض ذلك «لایحمل منه شیءٌ» ای ـ لایحمل المدعوّ شیئا من الثقل، «و لوکان» المدعوّ «ذاقربی» ذاقرابة قریبا کالاب و الامّ و الاخ. روی انّ الامّ تقول یوم القیمة لولدها الم یکن لك بطنی وعاء، فیقول بلی، فتقول الم یکن ثدیی لك سقاء، فیقول بلی، فتقول یا بنیّ قد اثقلتنی ذنوبی فاحمل عنّی ذنبا واحدا، فیقول یا امّاه الیك عنّی فانّی الیوم عنك مشغولٌ. سئل **الحسین بن الفضل** عن الجمع بین قوله «و لاتزر وازرةٌ وزر اخری» و بین قوله «و لیحملنّ اثقالهم و اثقالاً مع اثقالهم»، فقال «و لاتزر وازرةٌ وزر اخری» طوعا «و لیحملنّ اثقالهم مع اثقالهم» کرها

«انّما تنذر الذین یخشون ربّهم» الرّسول نذیر الخلق کافّةً و لکن تاویل الآیة انّما ینتفع بالانذار الّذین یخشون ربّهم بالغیب ای ـ یخافون ربّهم فیؤمنون بالغیب و هو ماغاب عنهم من الجنّة و النّار و قیل معنی «یخشون ربّهم بالغیب» ای ـ یخافون الله سرّا فلایأتون المعاصی الّتی لایطلع علیها غیر الله و قیل «یخشون ربّهم» ای ـ عذاب ربّهم «بالغیب» لم یروه، «و اقاموا الصلوة» اداموها فی مواقیتها الخمسة، و غایر بین

اللفظین لانّ اوقات الخشیة دآئمةٌ و اوقات الصلوة معیّنة منقضیة .و یحتمل انّ المعنی « یخشون ربّهم » مع توفرهم علی الطّاعات « ومن تزکّی » ای ـ تطهّر عن دنس المعاصی بالاعمال الصّالحة ، « فانّما یتزکّی لنفسه »ای ـ فلنفسه ثواب ذلك ، «والی الله المصیر » المرجع

« و مایستوی الاعمی و البصیر » ای ـ الجاهل و العالم ، و قیل الکافروالمؤمن ، « و لاالظّلمات و لا النّور »ای ـ الکفرو الایمان ، وقیل الجهل والعلم ، وقیل المعصیة و الطاعة

« و لاالظلّ و لا الحرور » یعنی الجنّة و النّار ، و قیل الحرور ـ الریح الحارّة تأتی باللیل و السموم بالنهار ، و الحرور ـ فعول من الحرارة و هوا شتدادالحرّ و نجحه ، و قیل الظلّ ـ الحق ، والحرور ـ الباطل

« و ما یستوی الاحیآء و لاالاموات »المؤمنون و الکافرون ،وقیل العلمآء والجهّال و « لا » فی قوله « ولاالنور » « و لاالحرور » « ولاالاموات » زوآئدٌ افادت نفی المساواة من الجانبین ، « ان الله یسمع من یشآء » حتّی یتّعظ و یجیب ، « و ما انت بمسمعٍ من فی القبور » یعنی الکفار، شبّههم بالاموات فی القبور حیث لاینتفعون بمسموعهم ، و قیل « ما انت بمسمعٍ » تحملهم علی القبول من قولهم « سمع الله لمن حمده » ای ـ قبل « ان انت الانذیرٌ »ای ـ ماانت الامنذرٌ ولیس الیك غیره

« انّا ارسلناك بالحقّ » ای ـ بالدین الحق ، و قیل **بالقرآن** ، « بشیراً » لاهل الطاعة « نذیرا » لاهل المعصیة « و ان من امّة الا خلافیها نذیرٌ » فیه قولان احدهما نذیرٌ منهم ای ـ اتاهم رسولٌ هومن جملتهم و قبائلهم ، والثانی بلغتها نذارة نذیرٍ ودعآء داعٍ قامت به حجّة الله علیها و ان لم یکن منهم کما بلغت نذارة **محمد** (ص) جمیع اجناس بنی آدم و هو من العرب، والمراد بالامّة هاهنا جماعة متفقة علی مقصدٍ من غیر وقوفٍ علی علم و حدّ فکانّه قال ماتّفق قومٌ علی دین من الادیان الا وقد اقام الله الحجّة علیهم بارسال رسول الیهم منذراً عاقبة ماهم علیه من الخطآء و الایة تدلّ علی ان کلّ وقت

لایخلوا من حجّة حجّة و انّ اوّل النّاس آدم و کان مبعوثاً الی اولاده ثمّ لم یخل بعده زمان من صادق مبلغ عن الله او آمر یقوم مقامه فی البلاغ و الاداء حین الفترة وقد قال الله تعالی «ایحسب الانسان ان یترک سدی» لا یؤمر ولا ینهی فان قیل کیف تجمع بین هذه الایة و بین قوله «لتنذر قوما ما انذر آباؤهم فهم غافلون» ؟ الجواب انّ معنی الایة «ما من امّة» من الامم الماضیة الا وقد ارسلت الیهم رسولاً ینذرهم علی کفرهم و یبشرهم علی ایمانهم ای ـ سوی امّتک الّتی بعثناک الیهم یدلّ علی ذلک قوله «و ما ارسلنا الیهم قبلک من نذیر» و قوله «لتنذر قوما ما انذر آباؤهم»، و قیل المراد ما من امّة هلکوا بعذاب الاستیصال الا بعد ان اقام علیهم الحجّة بارسال الرّسول بالاعذار و الانذار

«و ان یکذّبوک» ـ هذا تعزیة للرّسول (ص)، «فقد کذّب الذین من قبلهم جاءتهم رسلهم بالبیّنات» ای ـ بالمعجزات «و بالزّبر» یعنی بالکتب «و بالکتاب المنیر» الواضح کرّر ذکر الکتاب بعد ذکر الزّبر علی طریق التأکید

«ثمّ اخذت الذین کفروا» بانواع العذاب، «فکیف کان نکیر» ای ـ کیف کان عقابی و تغییری حالهم؛ و قیل انکاری علیهم، و قیل جزاء المنکر من الفعل

«الم تر انّ الله انزل من السماء ماء فاخرجنا به» ای ـ بالماء «ثمرات مختلفاً الوانها» یجوز ان یکون المراد به اللون جنسا حمرا و صفرا و خضرا و سودا و یجوز ان یکون المراد به الصنف، «و من الجبال جدد بیض و حمر مختلف الوانها» ـ جدد جمع جدّة کعدّة و عدد، ای ـ طرائق جدّة بیضاء و جدّة حمراء والهاء فی الوانها تعود الی الجبال، و قیل الی حمر ای بعضها اشدّ حمرة و بعضها احمّ و بعضها وسط فی الحمرة، «و غرابیب سود» ای ـ سود غرابیب علی التقدیم و التأخیر یقال اسود غربیب، ای ـ شدید السواد تشبیها بلون الغراب ای ـ طرائق سود

«و من النّاس و الدّوابّ و الانعام مختلف الوانه» فیه اضمار و تقدیره ما هو مختلف الوانه «کذلک» یعنی و من هذه الاشیاء جنس مختلف الوانه کاختلاف الثمرات و تمّ الکلام عند قوله «کذلک» ثمّ ابتدأ فقال «انّما یخشی الله من عباده العلماء» ـ قال ابن عباس معناه انّما یخاف من

حلقی من علم حبروتی وعزّتی وسلطانی قالت **عائشة** صنع رسول الله شیئاً فرخص فیه فتنزّه عنه قوم فبلغ ذلك النبی (ص) فخطب فحمد الله ثمّ قال ما بال اقوام یتنزّهون عن الشیء اصنعه فوالله انّی لاعلمهم بالله و اشدّهم له خشیة و قال (ص) « لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلاً و لبکیتم کثیراً » و قال **ابن مسعود** کفی بخشیة الله علماً و بالاغترار به جهلاً وقال رجلٌ **للشعبی** افتنی ایّها العالم، فقال **الشعبی** انّما العالم من خشی الله عزوجلّ و عن **عطآء** قال نزلت هذه الایة فی **ابی بکر الصدیق** و ذلك انّه ظهر من **ابی بکر** خوفٌ حتی عرف فیه فکلّمه النبی (ص) فی ذلك فنزل فیه « انما یخشی الله من عباده العلمآء »

قومی گفتند خشیت درین موضع بمعنی علم سکوست کقوله تعالی « فخشینا ان یرهقهما » ای ـ علمنا ، و کقوله « فان خافا الّا یقیما حدود الله » ای ـ علما. اگر تفسیر خشیت خوف کنی معنی آنست که از خدای عزوجل دانایان ترسند و اگر علم گوئی معنی آنست که دانایان دانند که الله کیست و در شواذّ خوانده‌اند « انّما یخشی الله» برفع « العلمآء » بنصب وله مخرجٌ صحیحٌ و هو کما یقول الناس لاعلم قومك و قبلتك انما اعلم قومی و قبلتی ، برین قراءت معنی آنست که الله دانایان را دانا داند و ایشانرا دانا شمرد ، این چنانست که کسی گوید کسی را ترا بدانا دارم من ایشانرا بدانا بدارم « انّ الله عزیزٌ » فی ملکه « غفورٌ » لذنوب عباده

«انّ الذین یتلون کتاب الله » یعنی القرّآء یقرؤن **القرآن** ، « و اقاموا الصلوة » المفروضة ، « و انفقوا ممّا رزقناهم سرّاً » یعنی الصدقة ، « و علانیة » یعنی الزکوة، وعابر بین المستقبل و الماضی لانّ اوقات التلاوة اعمّ من اوقات الصلوة و الزکوة و یجوز ان تکون التلاوة فی الصلوة ، و فی الخبر « قرآءة **القرآن** فی الصلوة افضل من قرآءة **القرآن** فی غیر الصلوة وقرآءة **القرآن** فی غیر الصلوة افضل من الذکر و الذکر افضل من الصدقة و الصدقة افضل من الصوم و الصوم جنّة من النار »

قوله « یرجون تجارةً لن تبور» یعنی ربح تجارةٍ لن تکسر و لن تخسر و ذلك ما وعدالله من الثواب قال النبی (ص) « اذا کان یوم القیمة وضعت منابر من نورٍ مطوّقةٍ بنور عند کلّ منبرٍ ناقة من نوق الجنة ینادی منادٍ این من حمل کتاب الله اجلسوا

علی هذه المنابر فلاروع علیکم ولاحزن حتّی یفرغ‌الله ممّا بینه و بین‌العباد، فاذا فرغ الله من حساب الخلق حملوا علی تلک النوق الی‌الجنّة » و قال « ان اردتم عیش السعدآء و موت الشهدآء و النجاة یوم الحشر و الظلّ یوم الحرور و الهدی یوم الضلالة ، فادرسوا القرآن فانّه کلام الرحمن و حرزٌ من الشیطان و رجحان فی المیزان »

« لیوفّیهم اجورهم » ای ثواب اعمالهم ، « و یزیدهم من فضله » یضاعف لهم الحسنات و یشفعون فیمن وجب له النار و قیل یفسح لهم فی قبورهم و قیل « یزیدهم من فضله » ممّالم ترعین و لم تسمع اذن ، « انّه غفورٌ » یغفر العظیم من ذنوبهم ، « شکورٌ » یشکر الیسیر من اعمالهم

قوله « و الّذین اوحینا الیک من الکتاب » یعنی القرآن ، هوالحقّ » الصدق لایشوبه کذبٌ لایأتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه « مصدّقا لما بین یدیه » موافقا لما فی الکتب المتقدّمه و قیل یجعل ما تقدّمه من الکتب صادقة لانّ فیها الوعد به و قیل مصدّقا باعجازه دعوی النبی (ص) « انّ الله بعباده لخبیرٌ بصیر » عالمٌ بهم

النوبة الثالثة

قوله « وما یستوی‌البحران هذا عذبٌ فراتٌ سائغٌ شرابه و هذا ملحٌ اجاجٌ » الایه ـ فیه اشارةٌ الی حالتی الاقبال علی الله و الاعراض عن الله فالمقبل علی الله مشتغلٌ بطاعته مشتغلٌ فی معرفته و المعرض عن الله منقبض عن عبادته معترض علیه فی قسمته و قضیّته فهذا سبب وصاله و ذاک سبب هجره و انفصاله این دو دریای مختلف یکی فرات و یکی اجاج ، مثال دو دریاست که مثال زده و خداست یکی دریای هلاک دیگر دریای نجات، در دریای هلاک پنج کشتی روانست یکی حرص دیگر ریا سدیگر اصرار بر معاصی چهارم غفلت پنجم قنوط ، هر که در کشتی حرص نشیند بساحل حبّ دنیا رسد هر که در کشتی ریا نشیند بساحل نفاق رسد ، هر که در کشتی اصرار بر معاصی نشیند بساحل شقاوت رسد ، هر که در کشتی غفلت نشیند بساحل حسرت رسد ، هر که در کشتی قنوط

نشند ساحل کفر رسد امّا دریای نجات دروی پنج کشتی رواست یکی خوف دیگر رجا سدیگر زهد دیگر معرفت پنجم توحید ، هر که در کشتی خوف نشند ساحل امن رسد هر که در کشتی رجا نشند ساحل عطا رسد ، هر که در کشتی زهد نشند ساحل قربت رسد ، هر که در کشتی معرفت نشیند ساحل انس رسد ، هر که در کشتی توحید نشیند ساحل مشاهدت رسد

پیر طریقت موعظتی بلیغ گفته یاران و دوستان خود را ، گفت ای عزیزان و برادران ! هنگام آن بود که ازین دریای هلاك نجات جوئید و از ورطهٔ فترت برخیزید ، نعم باقی باین سرای فانی نفروشید ، نفس بی‌خدمت بیگانه است بیگانه مپرورید ، دل بی‌یقظت غول است با غول صحبت مدارید ، نفس بی آگاهی بادست با باد عمر مگذارید ، باسمی و رسمی از حقیقت و معنی قانع مباشید ، از مکر نهانی ایمن منشینید ، ازکار خاتمه و نفس باز پسین همواره برحذر باشید[1] شیرین سخنی و نیك نظمی که آن شاعر گفته

ای دل ازعقبیت بایدچنگ ازین دنیا بدار	باك باری پیشه گیرو راه دین کن اختیار
پای بردنیا نه و بردوز چشم نام و ننك	دست در عقبی زن و بسدر اهٔ حرو عار
چون زنان تا کی نشینی بر امید رنك و بوی	همت اندر راه بند و گام زن مردانه وار
چشم آن بادان که عشق آورد بر رنك صدف	والله ارديدش رسد هر گز بدرّ شاهوار

قال بعض اهل المعرفة فی قوله « ومایستوی البحران » یعنی مایستوی الوقتان هذا بسطٌ وصاحبه فی روح وهذا قبضٌ وصاحبه فی نوح هذا فرقٌ وصاحبه بوصف العبودیة و هذا جمعٌ و صاحبه فی شهود الربوبیّة بر ذوق عارفان این دو بحر اشارت است بقبض و بسط سالکان ، و قبض و بسط منتهیان را چنانست که خوف و رجا مبتدیان را ، مرید را در بدو ارادت بوقت خدمت از خوف و رجا چاره نیست چنانك در نهایت حالت با کمال معرفت از قبض و بسط خالی نیست ، او که در خوف و رجاست نظر وی همه سوی ابد شود که آیا با من چه کنند فردا ، واو که در قبض و بسط است نظر وی همه سوی ازل شود که آیا با من چه کرده‌اند و چه حکم رانده‌اند درازل

۱ ـ نسخهٔ الف نیند

پیر طریقت اینجا گفت آه از قسمتی پیش از من رفته، فغان از گفتاری که بود رای گفته، ندانم که شادزیم یا آشفته، بیم همه از آنست که آن قادر در ازل چه گفته. بنده تا در قفس است خوابش چون خواب غرق شدگان، خوردش چون خورد بیماران و عیش چون عیش زندانیان، بسرای بار خویش می‌زید و بخواری و زاری راه می‌برد و بزبان تذلّل میگوید

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم — پر باد دو دستم و پر از خاك سرم

چون زاری و خواری وی بغایت رسد و تذلّل و عجز وی ظاهر گردد رب العزه تدارك دل وی کند در بسط و انبساط بر دل وی گشاید وقت وی خوش گردد، دلش با مولی پیوسته و سر باطلاع حق آراسته و بزبان شکر میگوید الهی ! محنت من بودی دولت من شدی، اندوه من بودی راحت من شدی، داغ من بودی چراغ من شدی، جراحت من بودی مرهم من شدی

« یا ایها النّاس انتم الفقرآء الی الله » ـ بدان که فقر بر دو ضرب است فقر خلقتی و فقر صفتی، فقر خلقت عامّ است هر حادثی را که از عدم در وجود آید، و معنی فقر حاجت است، هرمخلوقی را بخالق حاجت است در اوّل حال بآفرینش و در باقی الحال بپرورش، پس بدان که الله بی‌نیاز است و بی‌حاجت دیگران همه بازاند و با حاجت، اینست که رب العزة فرمود « و الله الغنّی و انتم الفقرآء » امّا فقر صفت آنست که رب العالمین فرمود «للفقرآء المهاجرین»، مصطفی رسول را بآن فقر مخصوص کرد وایشان را درین فقر بستود، همانست که فرمود « للفقرآء الذین احصروا فی سبیل الله » ایشان را فقرا نام نهاد و آن تلبیس توانگری حال است تا کس توانگری ایشان نداند، این چنانست که گفته‌اند ارسلانم خوان تا کس نداند که کی‌ام

پیران طریقت گفته‌اند بنای دوستی بر تلبیس نهاده‌اند، **سلیمان** را نام ملکی تلبیس فقر بود، **آدم** را عصیان تلبیس صفوت بود، **ابراهیم** را لباس نعمت تلبیس خلّت بود زیرا که شرط محبّت غیرتست ودوستان حال خود بهر کس ننمایند کسی که از کون درّ یتیمی

ندارد و نکونین نظری ندارد و همواره نظر الله پیش چشم خوش دارد او را فقیر گویند که از همه درویش است و بحق توانگر، انما الغنی عن القلب ـ توانگری درسینه می باید نه در خزینه، فقیر اوست که خود را در دو جهان جزحق دست آویز ننهسد و نظر با خود ندارد چهار تکبیر بر ذات و صفات خود کند چنانك آن جوانمرد گفت

سست عشق لایزالی را دران دل هیچ کار	کو هنوز اندر صفات خویش ماندست استوار
هر که درمیدان عشق نیکوان گامی نهاد	چار تکبیری کند بر ذات اولیل و نهار

« انّا ارسلناك بالحقّ بشیراً و نذیراً » ای ما جعلنا الیك الاهدین الامرین فحسب فامّا توفیق القبول و خذلان الرّد فلیس لك الیهما سبیل ـ ای محمد ما که ترا فرستادیم بخلق بشارت و نذارت را فرستادیم و بس امّا توفیق قبول و خذلان ردّ کار الهیّت ماست و خصایص ربوبیّت ما، ای محمد تو بوجهل را میخوان، ای ابراهیم تو نمرود را میخوان، ای موسی تو فرعون را میخوان، شما میخوانید وما آنرا راه نمائیم که خود خواهیم، ای محمد تو نتوانی که رحم خوردگان عدل ازل را و راندگان حضرت عزت را حق شنوانی و برقبول داری « و مـا انت بمسمع من فی القبور ان انت الا نذیرٌ » ـ ای محمد دل در بوجهل چه بندی، او نه ازان اصل است که طینت وی نقش نگین تـو پذیرد، دل در سلمان بند که پیش از آن که تو قدم در میدان بعثت نهادی، چندیـن سال گرد عالم سرگردان در طلب تو میگشت و نشان تو میجست و لسان الحال یقول

گرفت خواهـم زلفین عنبرینت را	ز مشك نقش کنم برگ یاسمینت را
بتیغ هندی دست مرا جـدا نکنند	اگر بگیرم یك ره سر آستینت را

۲ ـ النوبة الاولى

قوله تعالى « ثم اورثنا الکتاب » پس [پیغامبران بشیر و امّتان ایشان] میراث دادیم نامه [ودین باین امّت]، « الذین اصطفینا من عبادنا » ایشان که برگزیدیم از رهیگان خویش، « فمنهم ظالمٌ لنفسه » از ایشان هست کـه ستمکار نفس خویش است، « و منهم مقتصدٌ » وهست از ایشان که راه میانه رفت [نه‌همرسابقان و نه‌تفریط ظالمان]،

« **ومنهم سابق بالخیرات** » وهست از ایشان پیشوا و پیشی جوی سبک‌بار « **باذن الله** » بخواست و دانش خدا ، « **ذلك هو الفضل الکبیر** (۳۲) » اینست این فضل بزرگوار از خداوند بزرگوار

« **جنات عدن** » سرایهای همیشی ، « **یدخلونها** » می‌درروند دران ، « **یحلون فیها** » میآرایند ایشانرا در ان بهشتها ، « **من اساور من ذهب ولؤلؤ** » از دستینه‌ها از زر و مروارید ، « **و لباسهم فیها حریر** (۳۳) » و جامهٔ ایشان دران حریر

« **و قالوا الحمدلله** » و گویند حمدالله را ، « **الذی اذهب عنا الحزن** » آن خداوند که ببرد از ما اندوه [دنیا و گور وموقف آن] ، « **ان ربنا لغفور شکور** (۳۴) » خداوند ما بزرگ آمرز است و خرد پذیر

« **الذی احلنا** » او که فرو آورد ما را ، « **دارالمقامة** » سرای همیشی ، « **من فضله** » از ساوکاری خویش ، « **لایمسنا فیها نصب** » نرسد بما دران هیچ رنجوری ، « **ولایمسنا فیها لغوب** (۳۵) » و نرسد بما دران هیچ ماندگی

« **و الذین کفروا** » وایشان که کافر شدند ، « **لهم نار جهنم** » ایشانراست آتش دوزخ ، « **لایقضی علیهم فیموتوا** » بر ایشان مرگ نرانند که بمیرند « **ولا یخفف عنهم من عذابها** » و هیچ عذاب از ایشان سست نکنند « **کذلك نجزی کل کفور** (۳۶) » همچنین پاداش دهند هر ناگرویده‌یی را

« **و هم یصطرخون فیها** » ایشان فریاد میخواهند دران ، « **ربنا اخرجنا** » میگویند خداوند ما بیرون آر مارا ، « **نعمل صالحا** » تا کردار نیك کنیم ، « **غیرالذی کنا نعمل** » جز آن که میکردیم ، « **اولم نعمرکم** » [ایشانرا گویند] نه زندگانی دادیم شما را ؟ « **ما یتذکر فیه من تذکر** » چندان که پند توانستید پذیرفت دران آنکس که پذیرفتند ، « **و جاءکم النذیر** » و بآگاه کننده بشما آمد ، « **فذوقوا فما للظالمین من نصیر** (۳۷) » میچشید عذاب که نا گرویدگانرا یاری ده نیست هیچ

« **ان الله عالم الغیب السموات و الارض** » الله داناست بهر نهان که در

آسمانها و زمینهاست ، « انه علیمٌ بذات الصدور (۳۸) » که او داناست بهر چه در دلهاست

« هو الذی جعلکم خلائف فی الارض » او آنست که شما را پسینان کرد پس پیشینان در زمین ، « فمن کفر فعلیه کفره » هر که ناگرویده شد ناگرویدن او برو[گردد بروو پاداش بِش]، « و لا یزید الکافرین کفرهم » وبنفزاید ناگروندگانرا ناگرویدن ایشان ، « عند ربهم » نزدیك خدای ایشان ، « الا مقتاً » مگر زشتی ، «ولا یزید الکافرین کفرهم الا خساراً (۳۹) » ونفزایدناگروندگانرا ناگرویدن ایشان مگر زیانکاری

« قل » پیغامبر می گوی « أرأیتم شرکاء کم الذین تدعون من دون الله » چه بینید این انبازگرفتگان شما که خدای میخوانید فرود از الله ؟ « ارونی ماذا خلقوا من الارض » بامن نمائید تاچه چیز آفریدند درزمین، « ام لهم شرك فی السموات » یا ایشانرا انبازئی هست با الله در آفرینش آسمانها ، « ام آتیناهم کتاباً » یا ایشانرا نامه ئی دادیم ، « فهم علی بینات منه » که ایشان برپیشان درست اند از آن [نامه که ما انبازهست]، « بل ان یعد الظالمون بعضهم بعضاً الاغروراً (۴۰) » بلکه وعده نمیدهد ناگرویدگان یکدیگر را مگر فریب (۱)

« ان الله یمسك السموات و الارض » الله میدارد برجای آسمانها و زمینها را ، «ان تزولا » تا ازجای نجنبند، « و لئن زالتا » و اگر بجنبند ، « ان امسکهما من احد من بعده » بجای ندارد آنرا هیچ کس پس از او ، « انه کان حلیماً غفوراً (۴۱) » او خداوند بردبارست از دشمنان آمرزگار دوستان همیشه

« و اقسموا بالله » سوگندان میخورند بخدای ، « جهد ایمانهم » هر چند که توانستند از سوگندان خویش ، « لئن جآءهم نذیرٌ » که اگر بایشان آید آگاه کننده یی ، « لیکونن اهدی من احدی الامم » ایشان راست راه تر باشند از هر یکی ازین نامه داران مردمان ، « فلما جآء هم نذیرٌ » چون بایشان آمد آگاه کننده یی ،

۱ ــ نسخهٔ الف فرهیب

« **ما زادهم الا نفوراً** (٤٢) » نیفزود ایشانرا مگر رمیدن

« **استکباراً فی الارض** » نگردنکشی در زمین ، « **و مکر السیّیء** » و بدساری و دستان گری ، « **و لایحیق المکر السیّیء الا باهله** » و فرا سر نه‌نشیند ساز بد مگر سازنده را ، « **فهل ینظرون الا سنة الاولین** » چشم نمیدارند مگر در خور آنچه پیشینیان دیدند از سرانجام بد ، « **و لن تجد لسنة الله تبدیلا** » نیابی هرگز نهادالله را جز کردن [1] ، « **و لن تجد لسنة الله تحویلا** (٤٣) » و نیابی هرگز نهاد الله را بگرداندن

« **اولم یسیروا فی الارض** » نروند در زمین « **فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم** » تا بینند که چون بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند ، « **و کانوا اشدّ منهم قوةً** » و از ایشان سخت نیرو تر بودند ، « **و ما کان الله لیعجزه من شیء** » و الله آنکس نیست که چیزی او را عاجز کند یا از وی پیش شود « **فی السموات و لا فی الارض** » نه در آسمانها و نه در زمینها ، « **انه کان علیما قدیرا** (٤٤) » که او خداوندی است دانا توانا

« **و لو یؤاخذ الله الناس** » و اگر الله مردمان را میگیرد « **بما کسبوا** » بآنچه ایشان می کنند ، « **ما ترک علی ظهرها من دابة** » بنگذاشتی بر پشت زمین هیچ جنبنده ، « **و لکن یؤخرهم الی اجل مسمی** » لکن ایشانرا با پس میدارد تا بهنگامی نامزد کرده ، « **فاذا جآء اجلهم** » آنگه که هنگام ایشان آید ، « **فان الله کان بعباده بصیراً** (٤٥) » الله بر همگان [2] جنبش و نابردا ایشان داناست و بینا و آگاه

النوبة الثانیة

قوله تعالی « ثمّ اورثنا الکتاب » ـ ثمّ تعقب علی قوله « ما بین یدیه » آنست که پس وفات پیغامبران و پس امّتان گذشته نامبران دادیم امّت **احمد** را علم مقدّر

1 ـ نسخهٔ ج نغسر کردن 2 ـ نسخهٔ ج بر بند گان

و احکام کتاب باز مانده از احبار و فقهای پیشینیان کتاب درین آیت هم قرآن است و هم دین، و فی الخبر الصحیح انّ رجلین اختصما الی رسول الله (ص) فقال احدهما اقض بیننا بکتاب الله و قال الآخر اجل یا رسول الله فاقض بیننا بکتاب و أذن لی ان اتکلّم فقال تکلّم قال انّ ابنی کان عسیفاً علی هذا فزنی بامرأته فاخبرونی انّ علی ابنی الرّجم فافتدیت منه بمائة شاة و بجاریة لی ثمّ انّی سألت اهل العلم فاخبرونی انّ علی ابنی جلد مائة و تغریب عام و انّما الرّجم علی امرأته، فقال رسول الله (ص) اما والّذی نفسی بیده لاقضینّ بینکما بکتاب الله امّا غنمك و جاریتك فردّ علیك و امّا ابنك فعلیه جلد مائة و تغریب عام وامّا انت یا انیس فاغد علی امرأة هذا فان اعترفت فارجمها،فاعترفت فرجمها مقصود ازین خبر آنست که رسول خدا فرمود «لاقضینّ بینکما بکتاب الله»، و درظاهر قرآن رجم منصوص نیست و کتاب درین خبر بمعنی دین است، درین آیت همچنان است زیرا که این امّت از زمانیان گذشته و دانشمندان روزنه علم دین میراث بردند و نورحکمت و برکت سنّت و شرف حق وحقیقت و گفته‌اند این امّت را وارثان خواند از بهر آنکه جهان از جهانیان میراث بردند و بهشت از بدبختان میراث بردند و کتاب و دین از کتاب خوانان پیشین میراث بردند، امّا میراث بردن جهان از جهانیان آنست که گفت «ان لم یهد للّذین یرثون الارض من بعد اهلها»، و میراث بردن بهشت از بدبختان آنست که فرمود «اولئك هم الوارثون»، و میراث بردن کتاب و دین از کتاب خوانان پیشین آنست که فرمود «ثمّ اورثنا الکتاب»، و بلفظ میراث فرمود از بهر آنکه رب العزة این کرامت و نعمت ایشانرا عطا داد بی کسب ایشان و بی مسألت ایشان فصار لهم کما یصیر المیراث للورثة، آنروز که این آیت آمد **مصطفی** (ص) سخت شادشد وارشادی که بوی رسید سه بار فرمود امّتی و رب الکعبه آنگه صفت این امّت کرد فرمود

«الذین اصطفینا من عبادنا» ایشانرا که بر گزیدیم از بندگان خویش پسینیان این گیتی و پیشینان آن گیتی میراث بران حق گواهان انبیا شفیعان جهانیان پیشوایان بهشتیان «عباد» اینجا در موضع کرامت است اگر چه نیست عبودیّت آدمی را حقیقت

است در قرآن چند جاتکه عبد بیاید بمعنی پذیرفته و پسندیده که نه هر کس که بست عبودیّت دارد او پذیرفتهٔ حق جلاله باشد لکن چون بنده را بپذیرد و بپسندد گویند عبدی، عبادی امّا بست عبودیّت بی کرامت اصطفائیّت آنست که فرمود «ان کلّ من فی السموات والارض الّا آتی الرحمن عبداً» و آنچه با کرامت مقرون است در قرآن فراوان است «اسری بعبده»، «نزّل الفرقان علی عبده»، «و اذکر عبدنا ایّوب»، «و اذکر عبادنا ابرهیم و اسحق و یعقوب»، «یا عبادی لاخوفٌ علیکم الیوم و لا انتم تحزنون» هذا و امثاله

آنگه ایشانرا سه قسم بیرون داد «فمنهم ظالمٌ لنفسه و منهم مقتصدٌ و منهم سابقٌ بالخیرات باذن الله» ـ این تقسیم بروفق درجات ایمان ایشانست و تفاوت و تمایز در اعمال و اخلاق ایشان قسمی نه قسمی سابقه قسمی کم، و همه را وعده داد به بهشت مصطفی علیه الصلوة و السلام این آیت برخواند آنگه فرمود «کلّهم فی الجنّة» و عن عبدالله بن عمر قال قال النبی «منا من امّتی و بعضها فی الجنّة و بعضها فی النّار الّا امّتی فانّها کلّها فی الجنّة» روایت کنند از ابوعثمان نهدی گفتا شنیدم از عمر خطاب که برمنبر این آیت برخواند آنگه گفت قال رسول الله (ص) «سابقنا سابقٌ ومقتصدنا ناجٍ و ظالمنا مغفورٌ له» ـ فرمود سابق پیشواست و مقتصد رسته و ظالم آمرزیده ابوالدردا گفت شنیدم از مصطفی علیه الصلوة و السلام که این آیت برخواند آنگه فرمود «امّا السابق بالخیرات فیدخل الجنّة بغیرحساب و امّا المقتصد فیحاسب حساباً یسیراً و امّا الظالم لنفسه فیحبس فی المقام حتّی یدخله الهمّ ثمّ یدخله الجنّة فیقول «الحمدلله الّذی اذهب عنّا الحزن» میگوید سابق را بی‌شمار بار دهند مقتصد را شمار آسان کنند ظالم را برمقام بدارند تا اندهگن شود آنگه او را بهشت فرستند و گوید «الحمدلله الذی اذهب عنّا الحزن» عثمان عفان گفت سابقنا اهل جهادنا و مقتصدنا اهل حضرنا و ظالمنا اهل بدونا ـ گفت سابقان عابدان‌اند، مقتصدان شهریان‌اند، ظالمان بدویان‌اند یعنی روستائیان و کوهیان عقبة بن صهبا گفت تفسیر این آیت از عایشهٔ صدیقه پرسیدم گفت یا بنیّ کلّهم فی الجنّة امّاالسابق بالخیرات فمن مضی

على عهد رسول الله (ص) وشهدله رسول‌الله بالجنّة و امّا المقتصد فمن اتّبع اثره حتّى اصحابه حتّى لحق به و امّا الظالم فمثلى ومثلك يا عقبه و عن **الحسن** قال السابق من رجحت حسناته على سيّآته و المقتصد من استوت حسناته و الظالم الّذى ترجّحت سيّآته على حسناته و عن **جعفر بن محمد** قال السابق مقرّبٌ ناجٍ و المقتصد معاتبٌ ناجٍ و الظالم معذّبٌ ناجٍ و عن **ابى يزيد** قال الظالم الذى يعبده على العاده و المقتصد الذى يعبده على الرّغبة والرهبة والسابق الذى يعبده على المحبّه و عن **سهل بن عبدالله** قال السابق العالم و المقتصد المتعلم و الظالم الجاهل و قيل الظالم تالى للقرآن و المقتصد القارى له العالم به و السابق القارى لـه العالم به و العامل بمافيه و قيل الظالم صاحب الكبآئر و المقتصد صاحب الصغائر و السابق الذى لـم يرتكب كبيرة و لاصغيره و قال **جعفر بن محمد** بدا بالظالمين اخباراً أنّه لايتقرّب اليه الّا بكرمه و انّ الظلم لايؤثر فى الاصطفآءِ ثمّ ثنى بالمقتصدين لانّهم بين الخوف و الـرجاء ثمّ ختم بالسابقين لئلاّ يأمن احدٌ مكره و كلّهم فى الجنّة و قـال **ابوبكر الوراق** رتّبهم هذا الترتيب على مقامات النّاس لانّ احوال العبد ثلثه معصية و غفله ثمّ توبة ثمّ قربه فاذا عصى دخل فى حيّز الظالمين فاذا تاب دخل فى جمله المقتصدين فاذا صحّت التوبة و كثرت العبادة و المجاهدة دخل فى عداد السابقين باين قولها كه گفتيم ظالم درين آيت مسلمانست گنهكار يحبس فى الموقف ثمّ يدخل الجنّه بعد المقتصد و السابق، و بر قول **ابن عباس** و **كلبى** ظالم كافرست و منافق وترتيب ايشان درآخر **سورة الواقعة** كفت « فامّا ان كان من المقرّبين » الى قوله « و تصلية جحيم »، و على هذا القول لايدخل الظالم فى قوله «جنّات عدنٍ يدخلونها »، و حمل هذا القائل الاصطفآء على الاصطفآءِ فى الخلقه و ارسال الـرسول اليهم و انزال الكتاب، والاوّل هو الاصح و عليه عامّة اهل العلم

و قوله « باذن الله » معناه ظلم الظالم و قصد المقتصد وسبق السابق بعلم الله و ارادته « ذلك هو الفضل الكبير » اى ـ ذلك الاصطفآء و الايراث هوالفضل الكبير ثمّ جمعهم الله سبحانه و تعالى فى دخول الجنّة فقال « جنّات عدنٍ يدخلونها »

يعنى الاصناف الثلثة قرأ ابوعمرو «يُدخلونها» بضمّ اليآء وفتح الخآء وقرأ الآخرون «يدخلونها» بفتح اليآء و ضمّ الخآء.

«يحلّون فيها من اساور» جمع اسوره، و اسورة جمع سوار «من ذهب و لؤلؤ» يعنى من ذهب مرصّع باللؤلؤ قال الزجاج من ذهب فى صفآء اللؤلؤ كما قيل من فضّة فى صفآء قوارير و قيل الحلىّ فيها للنّسآء دون الرجال والصحيح انّه للرجال والنسآء جميعاً لقوله «و لباسهم فيها حرير».

«و قالوا» اى يقولون اذا دخلوا الجنّة «الحمدلله الّذى اذهب عنّا الحزن» قال ابن عباس يعنى حزن النّار، وقال قتادة حزن الموت و قال عكرمة حزن الذنوب و السيّآت و خوف ردّ الطاعات وقال سعيدبن جبير يعنى همّ الخبز فى الدنيا و همّ المعيشة، و قال الزجاج اذهب‌الله عن اهل الجنّة كلّ الاحزان ما كان منها لمعاش او لمعاد، قال مقاتل لانّهم كانوا لايدرون ما يصنع الله بهم. عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص) «ليس على اهل لااله الّا الله وحشة فى قبورهم ولافى محشرهم ولافى منشرهم و كانّى باهل لا اله الا الله ينفضون التراب عن رؤسهم و يقولون «الحمدلله الّذى اذهب عنّا الحزن» الآية.

قوله «الّذى احلّنا دارالمقامة» اى انزلنا دار الاقامة لانبرح منها ولانفارقها. المقامة المصدر، تقول اقام يقيم، اقامة و مقامة. «من فضله لايمسّنا فيها نصب» لايصيبنا فيها عناء و مشقّة. «ولايمسّنا فيها لغوب» اى اعيآء من التعب. يقال النصب على الثقل واللغوب على البدن روى عن الضحاك قال اذادخل اهل الجنّة الجنّة استقبلهم الولدان والخدم كانّهم اللؤلؤ المكنون، قال فيبعث الله من الملائكة معه هديّة من ربّ العالمين و كسوة من كسوة الجنّة فيلبسه قال فيريد ان يدخل الجنّة فيقول الملك كما انت فيقف و معه عشرة خواتيم من خواتيم الجنّة هديّة من ربّ العالمين فيجعلها فى اصابعه مكتوب فى اوّل خاتم منها «سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين»، وفى الثانى مكتوب «ادخلوها بسلام ذلك يوم الخلود»، وفى الثالث مكتوب «رفعت عنكم الاحزان و الهموم» و فى الرابع مكتوب «زوّجناكم

الحور العين » ، وفى الخامس مكتوبٌ « ادخلوها بسلامٍ آمنين » ، وفى السادس مكتوبٌ « انّى جزيتهم اليوم بما صبروا » ، و فى السابع مكتوبٌ « انّهم هم الفائزون » ، و فى الثامن مكتوبٌ « صرتم آمنين لاتخافون ابداً » ، و فى التاسع مكتوبٌ « رافقتم النبيّين و الصّدّيقين و الشهدآء » ، و فى العاشر مكتوبٌ « فى جوار من لايؤذى الجيران » ، ثمّ يقول الملك « ادخلوها بسلامٍ آمنين » ، فلمّا دخلوا « قالوا الحمد للّه الّذى اذهب عنّا الحزن انّ ربّنا لغفورٌ شكورٌ ، الّذى احلّنا دارالمقامة من فضله » ، الاية

قوله « و الذين كفروا لهم نار جهنّم لايقضى عليهم فيموتوا » اى ـ لايهلكون فيستريحوا ، كقوله « فوكزه موسى فقضى عليه » اى ـ قتله و قيل لايقضى عليهم الموت فيموتوا ، كقوله « و نادوا يا مالك ليقض علينا ربّك » اى ـ ليقض علينا الموت فنستريح ، « و لايخفّف عنهم من عذابها » اى ـ من عذاب النّار ، و قوله « كلّما خبت زدناهم » لايدلّ على تخفيف عنهم بل على نقصانٍ فى النّار ثمّ ترداد « كذلك نجزى كلّ كفورٍ » قرأ **ابوعمرو** « يجزى » بضمّ الياء وفتح الزّاء ، « كلّ كفور » بالرفع على غير تسمية الفاعل و قرأ الاخرون « نجزى » بفتح النّون و كسرالزّاء ، « كلّ كفور» بالنّصب

« و هم يصطرخون » اى ـ يستغيثون و يصيحون فيها اصطرخ ـ افتعل من الصّراخ و هو الصّياح دخلت الطـآء فيه للمبالغة كدخولها فى الاصطبار و الاصطفاء و الاصطناع و الاصطياد ، و الصّريخ ـ الغياث و المغيث ايضاً ، « ربّنا اخرجنا » القول هاهنا مضمر ، تأويله يقولون ربّنا اخرجنا من النّاروردّنا الى الدنيا « نعمل صالحاً غير الّذى كنّا نعمل » من الشرك والسيّآت، فيقول اللّه لهم توبيخا « اولم نعمّركم ما يتذكّر فيه من تذكّر » ـ قال **الحسن** اربعون سنة و قال **ابن عباس** ستّون سنة و هو العمر الّذى اعذر اللّه الى ابن **آدم** روى **ابوهريرة** قال قال رسول اللّه (ص) « من عمّره اللّه ستّين سنةً فقد اعذر اليه فى العمر » و عن **ابى هريرة** قال قال رسول اللّه (ص) « اعمار امّتى مابين السّتين الى السبعين ، اقلّهم من يجوز ذلك » و عن **ابن عباسٍ** قال قال رسول اللّه (ص) «اذاكان يوم القيمة نودى اين ابنآء السّتين و هوالّذى قال اللّه عزّوجلّ « اولم نعمّركم ما يتذكّر فيه من تذكّر » و قال **قتادة** العمر حجّة عليك يا ابن **آدم**

« و جآءکم النذیر » محمد (ص) هذا قول اکثر المفسرین و قیل النذیر ــ القرآن و قیل هوالشیب ،معناه اولم نعمّرکم حتّی شبتم ، یقال الشیب نذیرالموت و فی الاثر مامن شعرة تبیضّ الّا قالت لاختها استعدّی، فقد قرب الموت و نظر فضیل الی رجل و خطّه الشیب فقال اتّق الله فانّ الموت قد نشر اعلامه فی لحیتک و قیل النذیر ــ موت الاهل و الاقارب « فذوقوا » ای ــ العذاب ، « فما للظّالمین من نصیر » ناصر یمنعهم

« انّ الله عالم غیب السّموات و الارض » یعنی ماغاب و بما غاب عنکم ، ان شاهده غیرکم ، « انّه علیم بذات الصّدور » الّتی یشاهدها احدٌ و قیل « علیمٌ بذات‌الصدور» فلاتضمروا فیها مایکرهه سبحانه و قیل « انّه علیم بذات الصدور » فلواخرجکم لعدتم الی ماکنتم علیه لقوله « و لو ردّوا لعادوا لما نهوا عنه »

« هو الذی جعلکم خلائف فی الارض » بعد الامم الخالیة ای قائم بعد ذاهب خلفه و قیل معناه جعلکم امّة خلفت من قبلها ورأت فیمن قبلها ماینبغی ان یعتبر به و قیل اورثکم الکتاب فجعلکم خلائف فی الارض لتشکروه ولاتکفروه ثمّ اوعدالکفّار فقال « فمن کفر فعلیه کفره » ای ــ جزآء کفره ، « فلا یزید الکافرین کفرهم عند ربّهم الّامقتا » بغضا و غضبا ، « و لایزید الکافرین کفرهم الّاخسارا » تبارا و هلاکاً و خسراناً بالجنّة

« قل ارایتم شرکاءکم الّذین تدعون من دون الله » یعنی الاصنام ، التی یقال لها شرکائی فاضاف الیهم لانهم زعموا ذلک ای ــ جعلتموهم شرکائی بزعمکم « ارونی ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرکٌ فی السموات » یعنی قل لهم ان خلقوا شیئا من الارض اومن السّمآء فارونیه ، « ام آتیناهم کتابا فهم علی بیّنات منه » ــ قرا ابن کثیر و ابوعمرو و حمزة و حفص « بیّنةٌ » علی التوحید ، و الباقون « بیّنات » بالجمع ، تأویله ام انزلنا کتاباً فیه انّ لله شرکآء فهم علی بیّنة و اصحاب حجّة فی ذلک الکتاب او آتیناهم کتابا بانّ الله لایعذّبهم فهم واثقون به ، «بل ان یعد الظالمون » ای ــ مایعد الظالمون « بعضهم بعضا الاغرورا » ای ــ کفرهم عن تقلید محض و وعد کاذب قال مقاتل یعنی

مایعد الشیطان کفّار بنی آدم من شفاعة الالهة لهم فی الاخرة غرورٌ باطلٌ

« انّ الله یمسك السموات و الارض ان تزولا » یعنی ان لا تزولا کقوله « یبیّن الله لکم ان تضلّوا »، یعنی ان لا تضلّوا و کقوله « ان تمید بکم »، یعنی ان لا تمید بکم، «ولئن زالتا» یعنی لو خلاهما لزالتا ولو زالتا، « ما امسکهما من احدٍ من بعد » الزوال من بعد الله، ای ـ من غیره و سواه، ای ـ ما قدر احدٌ علی اعادتهما الی مکانهما الّا الله، « انّه کان حلیماً غفوراً » فان قیل فما معنی ذکر الحلم هاهنا ؟ قیل لانّ السموات و الارض کادتا تتفطّران و تنشقّان و تزولان عند قولهم « اتّخذ الله ولداً » و همّتا بما همّتا من عقوبة الکفّار فامسکهما الله عزّوجلّ عن الزوال بحلمه وغفرانه ان یعاجلهم بالعقوبة، و بهذا المعنی دخل الرؤف الرحیم فی قوله « و یمسك السمآء ان تقع علی الارض الا باذنه »

« و اقسموا بالله جهد ایمانهم » ـ سبب نزول این آیه آن بود که کفّار قریش پیش از مبعث رسول صلّی الله علیه و سلّم، بایشان رسید که اهل کتاب پیغامبران خود را دروغ زن داشتند، ایشان گفتند لعن الله الیهود و النصاری اتتهم الرسل فکذّبوهم ـ لعنت باد برجهودان و ترسایان که پیغامبران خود را دروغ زن داشتند، آنگه سوگند یاد کردند بایمان مغلّظه که اگر بما رسولی آید و کتابی آرد او را بپذیریم و راستگوی داریم تا از ایشان راست راه‌تر باشیم، و قریش این سخن را از حسد میگفتند که اهل کتاب را عزّ کتاب و شریعت بود و قریش را نبود، از حق حلّ جلاله کتاب و رسول میخواستند، پس چون رسول آمد بایشان و قرآن، بپذیرفتند و هم بران کفر و شرك می‌بودند اینست که رب العالمین فرمود « فلمّا جآءهم نذیرٌ مازادهم الّا نفوراً » ای ـ مازادهم مجیئه الّا تباعداً عن الهدی

« استکبارا فی الارض ومکر السّیّئ » ای ـ تکبّروا عن الایمان و مکروا السّیّئ فی دفع امره، « استکباراً » منصوبٌ علی البدل من النفور، و «مکر السّیّئ» یعنی العمل القبیح، اضیف المکر الی صفته کمسجد الجامع قال الکلبی وهو اجتماعهم علی الشرك و قتل النبی (ص) و قرأ حمزة مکر السّیّئْ ساکنة الهمز فی الوصل تخفیفاً، فان وقف

فبالناء «ولایحیق» ای ـ لایحلّ ولایحیط المکر السّیّئ «الا باهله» فقتلوا یوم بدر، و قال ابن عباس عاقبة الشرك لاتحلّ الّا بمن اشرك. و المعنی انّ و بال مکرهم راجعٌ الیهم، و فی المثل من حفر لاخیه وقع فیه

«فهل ینظرون الّا سنّة الاوّلین» ـ السنّة ـ الصورة والطریقة، والمعنی هل ینتظرون الّا ان ینزل بهم العذاب کما نزل بمن مضی من الکفّار المکذّبین، «فلن تجد لسنّة الله تبدیلاً و لن تجد لسنّة الله تحویلا»

«اولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الّذین من قبلهم» فانّ من سافر فیها رأی آثار نزول العذاب بمن مکر السّیّآت و قیل معناه اوَلَم یقرؤا القرآن فتعرفوا ماحلّ بمن قبلکم، «و کانوا اشدّ منهم» من اهل مکة «قوّة و ماکان الله لیعجزه من شیئ» ای ـ من احد «فی السموات و لافی الارض انّه کان علیما» بهم «قادرا» علیهم و قیل «علیما» بالمعصیة «قدیرا» علی العقوبة

«ولو یؤاخذالله الناس بما کسبوا» من المعاصی «ما ترك علی ظهرها» ای ـ علی ظهر الارض، «من دابّة» ـ الدّابّة ـ فی هذه الآیة عند بعضهم الانس و الجنّ و قیل الانس وحدهم و قیل عامّ فیما دبّ و درج فانّ ابن مسعود قال ان الجعل یهلك بخطیئة ابن آدم و قال انس انّ الضّبّ لیموت هزالا فی جحره بذنب ابن آدم قال بعض الائمّة لیس انّ البهیمة توخذ بذنب ابن آدم ولکنّها خلقت لابن آدم فلامعنی لابقائها بعد افناء من خلقت له و قیل معنی ذلك لو اخذ الجانی فی الوقت الثانی من معصیته لکان قدفنی الخلق و انقطع النّسل لانّه لااحد الا و یذنب هو و اباه او جدّه ولو اهلك اوّل عاص لانقطع النّسل لانّه قدیما و قیل یحبس عنهم المطر فیهلك کلّ شیئ و قیل قد فعل بهم مرّة فی زمان نوح فلم یبق منهم سوی ماکان فی السفینة

«ولکن یؤخرهم الی اجل مسمّیً» معیّن، «فاذا جاء اجلهم» ای ـ ذلك المعیّن، «فانّ الله کان بعباده بصیرا» بمکانهم و فی اخذهم باعمالهم فجازیهم عن عبدالله بن عمر قال قال النبی (ص) «اذا اصاب الله عزّوجلّ قوما بعذاب اصاب به من بین ظهرانیهم ثمّ یبعثون یوم القیمة علی اعمالهم» و الله اعلم

النوبة الثانية

قوله تعالى « ثمّ اورثنا الكتاب » ـ خداوند عالم كردگار مهربان نوازندهٔ بندگان جلّ جلاله وتقدّست اسماؤه وتعالت صفاته ، امّت احمد را اندرين آيت تشريف داد بهشت كرامت تشريفی تمام و تكريمی بزرگ و نواختی بی نهايت ، و از فرزندان آدم هيچكس اين هشت كرامت بهم نيافت مگر اين امّت ازان هشت سه چيز در صدر آيت است اوّل « اورثنا » ، ديگر « اصطفينا » ، سديگر « عبادنا » « اورثنا » وارثان خواند ، « اصطفينا » برگزيدگان خواند ، « عبادنا » بندگان خواند ، ميراث بران ما ، برگزيدگان ما ، بندگان پذيرندگان ما چون وارثان خواند ، بحقيقت ميراث وانستاند ، چون برگزيدگان خواند ، درعلم وی غلط نيست ردّ نكند ، چون پذيرفتگان خواند ، با عيب نيفكند « اورثنا » ميراث دادیم ، نورهدی دولت دين عزّ علم آئين معرفت بهاء ايمان بركت سنّت ميوهٔ حكمت اين همه كرا داديم ، « الّذين اصطفينا » ايشانرا كه برگزيديم چون ميگزيديم عيب‌می‌ديديم ، رهی را به‌بی‌ساری خود خاك بود برگزيدیم ای محمد ! آن روز كه ما امّت ترا گزيديم فريشتگان درازعمر پرطاعت میديديم ، آن روز كه در نحل ضعيف عسل نهاديم ماران با قوّت میديديم آن روز كه آن كرمك ضعيف را ابريشم داديم ماران با هيبت ميديديم ، آنروز كه آهوی دشتی را مشك داديم شيران با صولت ميديديم ، آنروز كه گاو بحری را عنبر داديم پيلان با عظمت ميديديم ، آنروز كه در صدف مرواريد نهاديم نهنگان با سطوت ميديديم ، آنروز كه آواز خوش بعندليب داديم طاوسان با زينت ميديديم ، آنروز كه امّت محمد را مدح و ثنا گفتيم و رقم اصطفائيّت كشيديم فرشتگان دراز عمر و مقرّبان پر طاعت را بر درگه خدمت ميديديم

زان بيش كه خواستی همت خواسته‌ام	عالم بر سرای تو بياراسته‌ام
در شهر مرا هزار عاشق بيش است	تو شاد بزی كه من ترا خواسته‌ام

از ان هشت سه رفت سه قسم ديگر آنست كه « فمنهم ظالمٌ لنفسه ومنهم مقتصدٌ و منهم سابقٌ بالخيرات باذن‌الله » ـ تقسيمی لطيف و كرامتی عظيم ، هرگز از جهانيان

هیچ کس از مولی این شرف و کرامت نیافت که این امّت یافت، قلم اصطفائیّت بر همه کشید، آنگه بکرم خود ابتدا بظالم کرد تا آن ظالم خجل نگردد، دل نگردد و امید تازه دارد. همانست که جای دیگر فرمود «التّآئِبُونَ العابدون» طبقات گریدگان یاد کرد و نظام سکان این امّت پیوسته عرضه کرد و ابتدا بنامه ایشان کرد «التّآئبون» هرچند گنهکاراناند از کردهٔ خود پشیماناند و تن فرو شکسته و بدل اندهگیناند، عذر خواهان و عفوجویانند. مصطفی علیه الصلوه و السلام فرمود عرضت علیّ ذنوب امّتی و مایلقی بعضهم من ظلم نفس فسألت الله الشفاعة فاعطانیها «فمنهم ظالمٌ لنفسه» ظالماناند «و منهم مقتصدٌ» خوانداناند «و منهم سابق» با دادگاناند ظالم ستمکار است عفو من ویرا، مقتصد خویشتن‌دار است عون من ویرا، سابق با داده است فضل من ویرا، ظالم بتازیانهٔ غفلت زده، تیغ با پای شکسته، بر در بارگاه مشیّت افکنده، امّید بر رحمت نهاده. مقتصد بتازیانهٔ بی‌ساز زده، تیغ خجل شکسته، بر در بارگاه ملک افکنده برامید بردیدار نشسته، سابق بتازیانهٔ آشنائی زده، تیغ دوستی کشته، بر در بارگاه از روی فردی سوخته، امید بر دیدار نهاده ای ظالم عفو ترا تا لطف پیدا شود، ای مقتصد عون ترا تا فضل پیدا شود، ای سابق قرب ترا تا برّ و احسان پیدا شود. ای ظالم ستر ترا و بس نگه است، ای مقتصد قبول ترا و ملك بس است، ای سابق قربت ترا و محل بس است. اگر ظالمی من راحمام، ورمقتصدی من سالمام، ورسابقی من ناظرم. اگر ظالمی عذر بس، و مقتصدی سعی بس، ورسابقی قصدی بس. ظلم ظالم در ستر من، جهد مقتصد در عون من، سبق سابق در لطف من، این همه بفضل بر. اوّامر ستودوب برنامه‌ت یاد کرد، باعمال از هم جدا کرد و بفضل بهم رسانید

«ذلك هوالفضل الکبیر» ـ این فضل بر عصبه کرامت است که با این امت کرد ای دوست هرچه فضل بر گشود عیب پوشاند، عدل تا فضل هر گز بر ساند ابن الاعرابی گوید هر کجا در قرآن ذکر عذاب بود ذکر رحمت آید تو نگر را در پیشتر رحمت یاد کرده پس عذاب، وعید است، و ا در پیشتر عذاب یاد کرده پس

رحمت ، عذاب منسوخ است ، و اگر هر دو بهم یاد کرده حکم رحمت راست ، از بهر آنکه حکیم برحقّ خویش سا کند امّا حقّ کس فرو نگذارد ، و رب العالمین در جدائی خود از خلق و خدمت خلق بی‌نیاز است واز معاصی خلق بی گزند بردبار وفراخ فضل و برخلق مهربان

اهل معرفت گفته‌اند این هرسه فرقت که یاد کردیم هریکی را از مشرب توحید آبشخوری است بر اندازهٔ روش خویش یکی شاربه یکی ساقیه یکی سائمه ، شاربه سابقان‌اند، سابقه مقتصدان‌اند ، سائمه ظالمان‌اند شاربه محققان‌اند ، سابقه جاکنان‌اند ، سائمه متعرّضان‌اند و الیه الاشارة بقوله « لکم منه شرابٌ و منه شجرٌ فیه تسیمون » ، شاربه ازجام عیان آشامیدند[1] در ساقی‌مینگرستند چون شراب میچشیدند، ساقیه هرچند که ، افتند آنچه شنیدند امّا در شنیده بهره رسیدند ، سائمه نه شنیدند و نه دیدند امّا هم بی بهره نباشند چون انکار نگزیدند شاربه درپیشگاه‌اند ، ساقیه در طلب همراه‌اند[2] ، سائمه موقوف مانده بردر گاه‌اند ، هر یکی را آنچه سزاست میدارد نه‌نامستحق را زیادت کند نه از سزای سزاواران بکاهد ، ذلك هوالفضل الکبیر الذی ذکر الظالم مع السابق

و قیل الظالم مع السابق و قیل الظالم هوالافضل لانّه اراد به من ظلم نفسه لکثرة ما حمّلها من الطاعة و قیل لمّا ذکر بلفظ الایراث وفی المیراث یبدأ بذوی الفرض ثمّ ما یبقی فللعصبة و ان کان صاحب الفرض اضعف استحقاقاً کذلك قال الله عزوجل « فمنهم ظالمٌ لنفسه» فقدّمه علی السابق و قیل الظالم الذی ترك الحرام و المقتصد الذی ترك الشبهة و السابق الذی ترك الفضل فی‌الجملة وقیل الظالم من له علم الیقین والمقتصد من له عین الیقین و السابق من له حق الیقین و قیل الظالم صاحب المودّة و المقتصد صاحب الخلّة و السابق صاحب المحبّة و قیل الظالم صاحب سخآء و المقتصد صاحب جود والسابق صاحب ایثارٍ وقیل الظالم‌صاحب خوفٍ والمقتصد صاحب خشیةٍ والسابق صاحب هیبةٍ و قیل الظالم طالب الدنیا و المقتصد طالب العقبی والسابق طالب المولی

۱ ــ نسخهٔ الف ، آشمیدند ۲ ــ نسخهٔ الف همراه‌اند

و قيل الظالم صاحب تواجد و المقتصد صاحب وجد و السابق صاحب وجود و قيل الظالم صاحب المحاضرة و المقتصد صاحب المكاشفة و السابق صاحب المشاهدة و قيل الظالم يراه فى الآخرة بمقدار ايام الدنيا فى كلّ جمعة مرّةً و المقتصد يراه فى كلّ يوم مرّةً و السابق غير محجوب عنه البتّة «ذلك هو الفضل الكبير»

«جنّات عدن يدخلونها» ـ لمّا ذكر اصنافهم رتّبها و لمّا ذكر الجنّة ذكرهم على الجمع فقال «جنّات عدن يدخلونها» نبّه على انّ دخولهم الجنّة لا لاستحقاق بل بفضله و ليس فى الفضل تمييز

«وقالوا الحمدلله الذى اذهب عنّا الحزن» ـ اى جوانمرد! ترياق مار گزیده داند، قدر آتش سوزان پروانه داند، قدر پیراهن **یوسف** **یعقوب** غمگین داند، او که مغرور سلامت خویش است اگر اورا ترياق دهی قدر آن چه داند؟ جان ملک نه ... ماند تا قدر و خطر ترياق بداند، درویشی دل شکسته یی غم خورده یی اندوه کشیده یی ماند تا قدر این نواخت و عزّ این خطاب بداند که «الحمدلله الّذی اذهب عنّا الحزن» باش تا فردا که آن درویش دل ریش را درحظیرهٔ قدس بر سریر سرور نشانند و ایشان غلمان و ولدان چاکروار پیش تخت دولت اوصف ... ، شب محنت بپایان رسیده و صبح سعادت از افق کرامت برآمده، از حضرت عزّت الطاف کرم می رسد، درویش پیاده بزبان ناز و دلال همی گوید بصفت شکر «الحمدلله الّذی اذهب عنّا الحزن» اى مسكين! این دنیا عالم مجاز است، در عالم مجاز پدید نیاید ... از حقایق چه کشف توان کرد ... نشیبی ... تا بود ... توان کرد، دنیا زندانست ... حسرت ... لطف و محرومان ... ستر عفو ... و ... و درویش ... دهند ... تا قدح قدح ... شراب ... و نعرهٔ هل من مزید ... الحمدلله وحده.

۳۶ - سورة یس (مکیة)

۱ - النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحیم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« یس [۱] » ای سید

« و القرآن الحکیم [۲] » باین قرآن راست درست

« انك لمن المرسلین [۳] » که تو از فرستادگانی

« علی صراطٍ مستقیم [۴] » برراه راست

« تنزیل العزیز الحکیم [۵] » فرو فرستادهٔ خداوند توانای مهربان

« لتنذر » تا آگاه کنی، « قوماً ما انذر آباؤهم » گروهی که آگاه نکرده‌اند پدران ایشانرا ، « و هم غافلون [۶] » ایشان ناآگاه‌اند

« لقد حق القول » درست شد سخن خدای ، « علی اکثرهم » بر بیشتر ایشان « فهم لایؤمنون [۷] » تا ایشان نه بگرویدند

« انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا » ما در گردنهای ایشان زنجیرها کردیم ، « فهی الی الاذقان » تا دستهای ایشان بزنجیرها بر گردن بستیم، « وهم مقمحون [۸] » تا سرهای ایشان برداشته آمد سر باز زدن و اباکردن

« و جعلنا من بین ایدیهم سداً » و کردیم پیش ایشان دیواری [تا فراحق ننسند] « و من خلفهم سداً » و از پس ایشان دیواری [تا حقّ نشنوند] ، « فاغشیناهم فهم لایبصرون [۹] » پرده‌یی بر چشم و دل ایشان افکندیم [۱] تا ندیدند

« و سوآءٌ علیهم » و یکسان است بر ایشان ، « ءانذرتهم ام لم تنذرهم » که

---

۱ - نسخهٔ الف او کندیم

ایشانرا آگاه کنی یا نکنی، « لایؤمنون (۱۰) » به نخواهند گروید

« انما تنذر من اتبع الذکر » تو کسی‌را آگاه توانی کرد که پی میبرد سخن

من، « وخشی الرحمن بالغیب » و ازرحمن میترسد نادیده، « فبشره بمغفرة واجر کریم (۱۱) » وشاد کن او را و بشارت ده بآمرزش و مزد نیکو

النوبة الثانیة

این **سورة یس** سه هزار حرف است و هفتصد و بیست و نه کلمت و هشتاد و سه آیت جمله به **مکه** فرو آمد و در مکّیات شمرند، و درین سوره نه ناسخ است نه منسوخ روی عن **ابی بکر الصدیق** (رض) قال قال رسول الله (ص) « یس تدعی المعمّه » قیل یا رسول الله و ما المعمّه؟ قال « تعمّ صاحبها خیر الدنیا و خیر الآخرة وتدعی الدافعة و القاضیة تدفع عنه کلّ سوء وتقضی له کلّ حاجة » و عن **عائشة** قالت قال رسول الله (ص) « انّ فی **القرآن** سورةً یشفع قارئها و یغفر لمستمعها الا وهی **سورة یس** » و روی عنه صلی الله علیه و سلم قال « من قرأها عدلت له عشرین حجّةً و من سمعها کانت له الف دینار فی سبیل الله ومن کتبها ثمّ شربها ادخلت جوفه الف دواء و الف نور و الف برکة والف رحمة ونزع منه کلّ داء » و عن **ابی هریرة** قال قال رسول الله (ص) « من قرا **سورة یس** فی لیلة اصبح مغفورا له » و قال صلی الله علیه و سلّم « من دخل المقابر و قرأ **سورة یس** خفّف عنهم یومئذ و کان له بعدد من فیها حسنات » و عن **یحیی بن ابی کثیر** قال بلغنا انّ من قرأ **یس** حین یصبح لم یزل فی فرح حتّی یمسی و من قرأها حین یمسی لم یزل فی فرح حتّی یصبح

« یس » باخفاء نون قراءت **ابن عامر** و **کسائی** و **ابوبکر** و **نافع** است و باماله یاء قراءت **حمزه** و **کسائی** و **ابوبکر** مفسران گفتند « یس » معنی آنست که یا انسان، یعنی **محمدا** صلی الله علیه و سلّم **ابوالعالیة** گفت معناه یا رجل **بوبکر وراق**

---

۱ ـ نسخهٔ الف او کندیم

گفت یا سیّد البشر **ابن عباس** گفت تأویل این، تأویل حروف مقطّعه است در اوائل سور و شرح آن هرجای در موضع خویش رفت

« و القرآن الحکیم » قسم است که رب العزّة یاد میفرماید به **قرآن** میگوید باین **قرآن** راست‌درست بی‌غلط که‌توای **محمد** ازفرستادگانی، یعنی‌تو یکیی‌ازپیغامبران مرسل، جواب **بوجهل** است و **ولید مغیرة** که میگفتند لست مرسلاً وحکیم‌اینجا صفت **قرآن** است بمعنی محکم، ای ـ احکمه الله، کالسعید اسعده الله‘ همانست که جای دیگر فرمود « کتابٌ احکمت آیاته » و قیل الحکیم ـ الحاکم

« علی صراطٍ مستقیم » ـ در موضع حال است و صفت **مصطفی** است‘ یعنی که تو از مرسلانی برطریقی راست بر دینی درست و شریعتی پاك وسیرتی پسندیده‘ همانست که جائی دیگر فرمود « و انّك لعلی هدیً مستقیم » وروا باشد که «صراطٍ مستقیم» صلة مرسلین بود والمعنی انّك لمن المرسلین الذین‌ارسلواعلی‌صراطٍ مستقیم و هوالاسلام تو ازان فرستادگانی که ایشانرا برراه راست و دین اسلام فرستادند

« تنزیل العزیز الرّحیم » ـ **حمزه** و **کسائی** و **ابن عامر** و **حفص** « تنزیل » نصب خوانند بر مصدر یعنی نزل تنزیلاً باقی برفع خوانند برخبرمبتدای محذوف‌کانّه قیل هوتنزیل العزیز الرّحیم وقیل المراد به المنزّل و لهذا نظائر فی‌القرآن وتقول العرب هذا الدّرهم ضرب‌الامیر، ای‌ـ مضروبه و « تنزیل » بناءِ کثرت و مبالغت‌است، اشارت است که این قرآن به‌یکبار از آسمان فرو آمد بلکه بکرّات و مرّات فرو آمد بمدّت بیست وسه‌سال سیزده سال به**مکه** وده سال به**مدینه** نجم نجم‌آیت‌آیت سوره‌سوره چنانك حاجت‌بود ولایق وقت‌بود «تنزیل العزیزالرحیم»ای ـ عزیزٌ بالاعداءِ‘ رحیمٌ بالمؤمنین عزیزم تا دشمن در دنیا مرا نداند، رحیم‌ام تامؤمن در عقبی مرا ببیند

« لتنذر قوماً » ـ این سخن متّصل است بارسال، ای‌ـ ارسلت لتنذر قوماً «ماانذر آباؤهم» ـ « ما » درین موضع دووجه دارد یکی آنکه صلت است و معنی آنست که ترا فرستادیم تاآگاه کنی قومی را که پدران ایشانرا آگاه کرده‌اند‘ چنانکه انبیا پدران

ایشانرا آگاه کردند تو ایشانرا آگاه کن و قیل معناه لتنذر قوماً العذاب الّذی انذر آباؤهم، ذلك كقوله «انّا انذرناکم عذاباً قریباً» وجه دیگر آنست که این مای نفی است یعنی لم ینذر آباؤهم، کقوله «وما ارسلنا الیهم قبلك من نذیر» یعنی العرب. و المراد آباؤهم الادنون و هم قریش فانّ آباءهم الاقدمین اتاهم المنذرون لامحالة گفته‌اند این دررور گارفترت بودمیان رفع عیسی و بعثت محمد مصطفی علیهما السلام که در مکه مشرکان عرب بودند که نه کتاب داشتند و نه بایشان پیغامبری آمد و هو المشارالیه بقوله عزّوجلّ «هوالّذی بعث فی الامّیین رسولاً» الی قوله «و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین»

«فهم غافلون» عن الایمان و الرّشد انابة عن القوم و یجوز جعلها نعتاً جاز ان یعود الی الآباء و الغفلة ذهاب المعنی عن النفس و النّسیان ذهابه المعنی عن النفس بعد حضوره

«لقد حقّ القول علی اکثرهم فهم لایؤمنون» ای وجب العذاب بالسخط لانّهم لایؤمنون، و القول حکم الله عزّوجلّ انّهم اهل النّار و قیل قوله «لاملأنّ جهنّم من الجنّة و النّاس اجمعین» نظیره قوله «و لکن حقّت کلمة العذاب علی الکافرین» قول درین آیت قصّت ازل است، میگوید واجب آمد و درست گشت سخن خدای در ازل که بیشترین کافران و بیگانگان ایمان نیارند، ای محمد تو ایشانرا میخوانی لکن پیش از خواندن تو هر کس را که شقی بود، او هرگز ایمان نیارد، و هم این معنی است آنجا که گفت «غلبت علینا شقوتنا»، جای دیگر فرمود «انّ الله قد حکم بین العباد» و فی الخبر الصحیح روی عبدالله بن عمرو بن عاص قال خرج رسول‌الله (ص) وفی یده کتابان فقال للّذی فی یده الیمنی هذا کتابٌ من ربّ العالمین فیه اسماء اهل الجنّة و اسماء آبائهم و قبائلهم ثمّ اجمل علی آخرهم فلایزاد فیهم و لاینقص منهم ابداً ثمّ قال للّذی فی شماله هذا کتابٌ من ربّ العالمین فیه اسماء اهل النار و اسماء آبائهم و قبائلهم ثمّ اجمل علی آخرهم فلایزاد فیهم ولا ینقص منهم ابداً ثمّ قال

سده فسداهما ثمّ قال فرع ربّکم من العباد فریقٌ فی الجنّة و فریقٌ فی السعیر

قوله «انّا جعلنا فی اعناقهم اغلالا » ، التأویل جعلنا فی ایدیهم اغلالا الی اعناقهم لانّ الغلّ لایکون فی العنق دون الید و فی قراءة **ابن عباس و ابن مسعود** « جعلنا فی ایمانهم اغلالاً فهی الی الاذقان » ــ فهی راجعةٌ الی الایمان المحذوفة فی الایة ، یعنی فلك الایمان مجموعةٌ الی اذقانهم « فهم مقمحون » غاضوا الابصار رافعوا الرّؤس لانّ المغلول اذا ردّ یده الی ذقنه رفع راسه واصل الاقماح غضّ البصر و رفع الراس یقال بعیر مقمح و مقامح اذا روی من الماء فاقمح ، معنی آنست که ماد اردنهای اشان ، بحرها کردیم **تا دستهای ایشان** بربحها و ا بر گردن بستیم « فهم مقمحون » تا سرهای اشان برداشته آمد یعنی که نتوانند که سر در پیش افکنند یا در پیش نگرند که هر آنکس که دست او بغلّ با گردن و زنخ بسته شود سرش برداشته بماند و از منجزی چشمش در آسمان خیره بماند **ابوعبید** گفت این مثلی است که ربّ العالمین زد از بهر آن بیگانگان با کرو نده ، ومعنی آنست که ما دستهای اشان از نفقه کردن در راه خدای و سعی کردن در تقرّب بخدای فرو بستیم استوار با هیچ نتوانند که دستی خیر فرا کنند یا تقرّبی بالله کنند مفسران گفتند این آیت علی الخصوص در شأن **بوجهل** فرو آمد و آن یاروی از قبیلهٔ **مخزوم** و سبب آن بود که **بوجهل** سوگند یاد کرد به **لات و عزی** که برومو چون **محمد** نماز کندسنگی برسروی فرو کند ا م عرب را ا ، یارها بر رفت وسنگی برداشت ورسول خدا در نماز بود **بوجهل** دست برداشت اسنك ، داد ببند الهی آن دست وی باسنك در بر گردن وی بسته شد **بوجهل** ومقدار گفت و یاران خود نگاه آنجه دید و آن سنك از دست وی بیفتاد ، آن مخزومی ... ا ... بهذا الحجر سنك برداشت و رفت ، چون بنزدیك **مصطفی** (ص) رسید الله چشم وی نابینا کرد ... آواز می شنید و کس را می ندید پس رب العالمین در شان ایشان این آیت فرستاد **ابن عباس** گفت رسول خدا در نماز قراءت بلند میخواند و مشرکان **قریش** را خوش نمی آمد همه فراهم آمدند تا بیکبار بسر وی رخ برند و او را هلاك کنند ، درآن حال

که قصد کردند دستهاشان و ابر گردن بسته شد و نابینا گشتند، پس همه از روی عجز پیش مصطفی (ص) آمدند، گفتند ای محمد خدا ترا[1] بر تو سوگند می‌نهیم وحرمت قرابت و حقّ رحم شفیع می‌آریم دعا کن تا ما بحال خود باز شویم و سر قصد تو نکنیم آنگه رب العالمین در بیان این قصّه آیت فرستاد و بیان نمود که ایشان از ان ایمان می نیارند که ما ایشانرا از راه هدی باز داشته‌ایم و چشم دل ایشان از دیدن حق نابینا کرده‌ایم و دست همّت ایشان از عروهٔ اسلام دور داشته‌ایم «ومن یرد الله فتنته فلن تملك له من الله شیئاً»

قوله «و جعلنا من بین ایدیهم سدّاً ومن خلفهم سداً» - قرأ حمزة و الکسائی و حفص «سدّا» بفتح السین، و الباقون بضمّها، و هما لغتان، وقیل السدّ بالفتح ما کان معمولاً من فعل بنی‌آدم، و بالضمّ ما کان خلقةً من فعل الله و قیل بالفتح المصدر و بالضّم الاسم و هو معنی قوله عزوجل «جعلنا بینك و بین الّذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا

«فاغشیناهم» ای - اعمیناهم، من الغشیة وهی الغطیة، «وهم لا یبصرون» سبیل الهدی - این آیت هم در شأن ایشانست که قصد رسول خدا کردند یعنی که ایشانرا بمنزلت کسی کرد که پس و پیش وی دیواری بر آرند و دو دست وی بغلّ با گردن ببندند و نابینا گرداند تا چنانك این کس بهیچ و هیچکس راه نبرد و درماند ایشان نیز درماندند و برسول خدا دست نیافتند و گفته‌اند این آیت حرزی نیکوست، کسی که از دشمن ترسد این آیت برروی دشمن خواند، الله تعالی شرّ آن دشمن از وی باز دارد و دشمن را ازوی در حجاب کند چنانك با رسول خدا کرد آن شب که کافران قصدوی کردند بدر سرای وی آمدند تا بسروی هجوم برند ورسول خدای علی (ع) را بجای خود خوابانید و بیرون آمد بایشان بر گذشت و این آیت میخواند «و جعلنا من بین ایدیهم سدّاً» الی آخرها، ودشمنان اورا ندیدند ودرحجاب بماندند رسول بر گذشت بایشان و قصد مدینه کرد و آن ابتدای هجرت وی بود صلوات الله و سلامه علیه

١ - نسخهٔ الف خدایرا

«وسواءٌ عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون» اى من اضلّه الله هذا الضّلال لم ينفعه الانذار روى انّ عمر بن عبدالعزيز دعا غيلان القدرى فقال يا غيلان بلغنى انّك تكلّم فى القدر فقال يا اميرالمؤمنين انهم يكذّبون علىّ قال يا غيلان اقرأ اوّل **سورة يس** فقرأ «يس و القرآن الحكيم» الى قوله «و سواءٌ عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لايؤمنون»، فقال غيلان يا اميرالمؤمنين و الله لكانّى لم اقرأها قطّ قبل اليوم اشهدك يا اميرالمؤمنين انّى تائبٌ ممّا كنت اقول فى القدر، فقال عمر بن عبدالعزيز اللّهم ان كان صادقاً فتب عليه و ثبّته و ان كان كاذباً فسلّط عليه من لايرحمه و اجعله آيةً للمؤمنين، قال فاخذه **هشام** فقطع يديه و رجليه، قال ابن عون انا رأيته مصلوباً على باب دمشق

«انّما تنذر من اتّبع الذّكر» اى انّما ينفع انذارك من اتّبع الذّكر يعنى القرآن فعمل بمافيه، «و خشى الرّحمن بالغيب» اى و خاف عقاب الله و لم يره و قيل بالغيب فى سريرته، «فبشّره بمغفرةٍ و اجرٍ كريمٍ» حسنٍ و هو الجنّة، نظيره قوله «انّ الّذين يخشون ربّهم بالغيب لهم مغفرةٌ و اجرٌ كبيرٌ»

النوبة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرّحمن الرّحيم» اسمٌ عزيزٌ من اشتاق الى القياه استعذب فيه مايلقاه من بلواه فان طلب مونساً فى دنياه او عقباه ضلّ من يدعو الّا اياه ـ نام او كه خرد را باو راه نيست و هيچكس از حقيقت جلال او آگاه نيست، نام او كه مفلسانرا جز حضرت او پناه نيست و عاصيانرا جز درگاه او درگاه نيست، نام او كه جهانرا چو او پادشاه نيست و در آسمان و زمين جزاو اللّه نيست اى خداوندى كه دستگير درماندگان جز توقع جلال تو نيست اى مهربانى كه رهنماى متحيّريان جز منشور رحمت تو نيست، اى كريمى كه آرام سوختگان جز از حضرت جمال و لطف تو نيست، اى عزيزى كه عربدهٔ مستان عشق جز از جام شراب و شربت نوشاگين تو نيست، اى لطيفى كه انس جان مشتاقان جز در انتظار ديدار و رضاى تو نيست، و الله الموفق و المعين

گر پای من از عجز طلبکار تو نیست تا ظنّ نبری که دل گرفتار تو نیست
زان نایم که جان خریدار تو نیست خود دیدهٔ ما محرم دیدار تو نیست

قوله تعالی «یس» ـ گفته‌اند که «یس» نام سوره است بدلیل آن خبر که **مصطفی** علیه الصلوة و السلام فرمود «انّ اللّه تعالی قرأ **یس** و **طه** قبل ان خلق آدم بالفی عام فلمّا سمعت الملائکة قالوا طوبی لامّة ینزل علیهم هذا و طوبی لالسن تتکلّم بهذا و طوبی لاجواف تحمل هذا» حقّ جلّ جلاله و تقدّست اسماؤه پیش از آفرینش **آدم** بدو هزار سال **طه** و **یس** بر خواند، ملائکهٔ ملکوت چون آن بشنیدند گفتند خنك مر آن امّتی را که این کلام پاك بایشان فرو آید، خنك مر آن زبانها را که این خواند، خنك مر آن سینه‌ها را که صدف این جوهر مکنون بود ودر خبر است که چون دوستان و مؤمنان در آن بوستان سعادت روند و بآن ناز و نعیم بهشت رسند از جناب جبروت ندا آید که از دیگران بسیار شنیدید وقت آن آمد که از ما شنوید و سمعهم **سورة الفاتحه** و **طه** و **یس** **مصطفی** علیه الصلوة و السلام فرمود «کانّ النّاس لم یسمعوا **القرآن** حین سمعوه من فی الرحمن یتلوه علیهم»، دل باید که از درخت جود بار کمی تا بوی آن بشرط یابی

اسمعه ممّن قاله تزدد به شغفا فطیب الورد من اطیابه

پس یك قول آنست که «یا انسان»، و این خطاب باصورت بشریّت مصطفی است خطابهای دیگر فرمود «قل انّما انا بشر مثلکم» از آنجا که انسانیّت و جنسیّت او مشاکل خلق است، و این خطاب با انسان بروفق آنست و از آنجا که شرف نبوّت است و تخصیص رسالت خطاب با وی اینست که «یا ایّها النّبی»، «یا ایّها الرّسول»، و این خطاب که باصورت و بشریّت است از بهر آن رفت تا نامحرمان غیرت سازند وهر نامحرمی را بر جمال و کمال وی اطلاع ندهند، این جناست که گویند از سلام جوان تا کس نه‌بداند که که ام دریغ بود آن جان جمالی و کمالی که پرماس دیدهٔ **بوجهل** و **عتبه** و **شیبه** گردد «و تریهم ینظرون الیك و هم لایبصرون» دیدهٔ **بوجهل** که جزره

شدهٔ انکارست ار وی حر انسانیّت وبشریّت سید ، دیدهٔ **صدیق** اگر باید ر دودهٔ استعمار تا حمال سوت و کمال رسالت وی سید ، دیدهٔ **عتبه** و **شیبه** که حجاب افکندهٔ شب ردّ ار لست حر ىست **عبدالمطلب** سىد ، دیدهٔ **صدیق وفاروق** باید روشن کردهٔ صبح قبول ارل تا شرف و نواخت **محمد** رسول الله سىد آری حرم را سامحرم نمودن شرط نیست، کسی باید محرم شریعت و طریقت شده و گرد متابعت **سید** صلوات الله و سلامه علیه در دیدهٔ طلب وی توتیای حرمت گشته تا اهلیّت آن دارد که آن حمال سید و قیل « یس » ، الیآء اشارةٌ الی یوم المیثاق، والسین اشارةٌ الی سرّه مع الاحباب فکأنّه **قال** بحق یوم المیثاق و سرّی مع الاحباب و بالقرآن الحکیم « انّك لمن المرسلین ، علی صراطٍ مستقیمٍ »

قوله « تنزیل العزیز الرّحیم » ـ این **قرآن** فرو فرستادهٔ خداوندیست که نام وی عزیزست و رحیم ، عزیز اوست که دشخوارست دریافتن او، الله تعالی عزیز است بآن معنی که دریافت وی نیست و افهام و اوهام را رسیدن بکنه جلال وی نیست

پیر طریقت گفت ای نادر یافته یافته و نادیده عیان ، ای در نهانی پیدا و در پیدایی نهان ، یافت تو روز است که خود برآید ناگاهان ، یاوندهٔ تو نه بشادی پردارد نه باندوهان نیز بر ما را کاری که از آن عبارت نتوان « تنزیل العزیز الرّحیم »، هم عزیز است هم رحیم ،عزیز نه بیگانان رحیم بمؤمنان، اگر عزیز بود بی‌رحیم هر گز کس او را نیابد و اگر رحیم بود بی‌عزیز همه کس او را یابد ، عزیزست تا کافران در دنیا او را ندانند، رحیم‌است در عقبی تا مؤمنان او را ببینند

« لتنذر قوماً ما انذر آباؤهم فهم غافلون » ـ غافلان دواند یکی از کاردین غافل و از طلب صلاح خود بیخبر ، سر بدنیا در نهاده و مست شهوت گشته و دیدهٔ فکرت و عبرت برهم نهاده حاصل وی آنست که رب العزة فرمود « والّذین هم عن آیاتنا غافلون اولئك مأویهم النّار بما کانوا یکسبون» وفی الخبر « عجبت لغافلٍ و لیس بمغفولٍ عنه دیگر غافلی است پسندیده از کار دنیا و ترتیب معاش غافل ،سلطان حقیقت بر باطن وی

استیلا نموده ،درمکاشفهٔ جلال احدیّت چنان مستهلك شده که ازخود غائب گشته، نه‌ازدنیا خبر دارد نه از عقبی ، بزبان حال میگوید

این جهان‌دردست‌عقلست‌آنجهان‌دردست روح

پـای همّت بر قفای هر دو دیه‌سالار زن

۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی « **انا نحن نحیی الموتی** » مـا ایم که زنده کنیم مردگانرا ، « **و نکتب ما قدموا** » و مینویسیم هرچه‌پیش میفرستند، « **و آثارهم** » و [مینویسیم] نشانها ورسمها ونهادها که می‌نهادند، « **و کل شیء احصیناه** » و همه چیز را دانسته‌ایم و شمرده ، « **فی امام مبین** (۱۲) » در لوح محفوظ آن پیشوای روشن پیدا

« **و اضرب لهم مثلا** » ایشانرا مثل زن و همسان ساز[۱] ، « **اصحاب القریة** » مردمان‌آن شهررا ، « **اذجآءها المرسلون** (۱۳) » آنگه که بایشان آمد فرستادگان

« **اذارسلنا الیهم اثنین** » فرستادیم بایشان دو تن ، « **فکذبوهما** » دروغ زن گرفتند ایشانرا هر دو ، « **فعززنا بثالث** » قوی کردیم آن دو رسول بآن سه دیگر ، « **فقالوا انا الیکم مرسلون** (۱۴) » ایشانرا گفتند ما بشما فرستادگانیم

« **قالوا ما انتم الابشرٌ مثلنا** » گفتند نیستند شما مگر مردمی همچون مـا ، «**و ما انزل الرحمن من شیء** » وفرو نفرستادخدای هیچیز، « **ان انتم الاتکذبون** (۱۵) » نیستندشما مگر دروغ میگوئید

« **قالوا ربنا یعلم** » گفتند خداوند مامیداند،« **اناالیکم لمرسلون** (۱۶) » که ما بشما فرستادگانیم

« **و ما علینا الا البلاغ المبین** (۱۷) » و نیست برما مگربپیغام‌رسانیدن‌آشکارا

« **قالوا انا تطیرنا بکم** » گفتند ما بشما فال بد گرفتیم ، « **لئن لم تنتهوا** » اگر باز نشوید[۲] ازین سخن ، «**لنرجمنکم** » شما را بسنگ بکشیم ، « **و لیمسنکم منا عذاب الیم** (۱۸) » و بشما رسد از ما عذابی دردنمای

۱ ـ نسخهٔ الف هام سان زن ۲ ـ نسخهٔ الف نشد

«**قالوا طآئركم معكم**» گفتند آنچه شما از ان میترسند آن با شماست، «**ائن ذكرتم**» باش از بهر آنکه شما را پند دادند دروغ زن مگیرند؟ «**بل انتم قومٌ مسرفون (١٩)**» بلكه شما گروهی گزاف كاران‌اید

«**و جآء من اقصی المدینة**» وآمد ازدورتر جای‌ازان شهر، «**رجل یسعی**» مردی‌شتابان، «**قال یا قوم اتبعوا المرسلین (٢٠)**» گفت ای‌قوم برپی ایز فرستادگان ایستید

«**اتبعوا من لایسئلكم اجراً**» بر پی ایشان ایستید كه از شما مزدی نمیخواهند «**وهم مهتدون (٢١)**» وایشان برراه راست‌اند ونشان راست

«**و مالی لااعبد الذی فطرنی**» و چه رسند مرا كه نپرستم آن خداوند كه مرا آفرید؟ «**و الیه ترجعون (٢٢)**» و شما را همه با او خواهند برد

«**ءاتخذ من دونه آلهةً**» من فرود از الله خدایان گیرم؟ «**ان یردن الرحمن بضرٍ**» كه اگر رحمن بمن گزندی خواهد، «**لاتغن عنی شفاعتهم شیئاً**» بكار نیاید مرا با من بودن ایشان هیچ، «**ولاینقذون (٢٣)**» و مرا ازان گزند نرهانند

«**انی اذاً لفی ضلالٍ مبین (٢٤)**» آنگه كه من چنین كنم پس من در گمراهئی آشكارا باشم

«**انی آمنت بربكم فاسمعون (٢٥)**» من بگرویدم بخداوند شما كه یكتاست همه بمن بنیوشید

«**قیل ادخل الجنة**» او را گفتند در رو در بهشت، «**قال یالیت قومی یعلمون (٢٦)**» گفت كاشكی قوم من دانستندی [1]

«**بما غفرلی ربی**» بآنچه‌بیامرزید مراخداوند من، «**و جعلنی من المكرمین (٢٧)**» و مرا از نواختگان كرد

الجزء الثالث والعشرون

«**و ما انزلنا علی قومه من بعده**» وفرو نفرستادیم برقوم اوپس او، «**من جندٍ**

---

١ ـ نسخهٔ الف دانستند

من السمآء » هیچ سپاهی از آسمان «و ما کنا منزلین[۲۸]» و نفرستادیم بر ایشان هیچ عذابی

«ان کانت الاصیحة واحدة» نبود مگر یک بانگ جبرئیل «فاذاهم خامدون[۲۹]» تا همه بیک بار مرده شدند

«یا حسرة علی العباد» ای دریغا بر بندگان، «ما یأتیهم من رسول» نیامد بایشان هیچ فرستاده‌ای «الا کانوا به یستهزؤن[۳۰]» مگر بر وی افسوس میکردند

النوبة الثانیة

قوله تعالی «انا نحن نحیی الموتی» ـ خداوند جل جلاله میگوید ما ایم که مرده زنده گردانیم ... مرده ... ای ... حل جلاله ... که ... و ... آن ... بر ... حال ... است، یقول الله تعالی الذی ... اوّل ... نطفه ... اندر رحم ... تا ... روز سؤال ... وصل و وصال را ... و عتاب ... امّا خلود فی الجنّة ... امّا خلود ... النار

« ... » ای ... جزا ... مناسب ... که ... ذکر فرمود « ... الانسان ... » و قال تعالی «علمت نفس ما قدمت و اخرت» ... احد ... الخطی التی کانوا یمشونها فی الخیر ... فی الخیر ان بنی سلمة ... الی قرب مسجد رسول الله (ص) ... رسول الله (ص) ... فقال «یا بنی سلمة آثار کم آثار کم» یعنی الزموا ... حساب ... نزلت هذه الآیة و عن ابی موسی قال قال النبی (ص) «اعظم النّاس اجرا فی الصّلاة ابعدهم فابعدهم

ممشاً و الّذی ینتظر الصّلوة حتّی یصلیها مع الامام اعظم اجراً من الّذی یصلی ثمّ ینام
الوجه الثانی آثارهم - ما سنّوا من سنّة حسنة او سیّئة ، و فی ذلك ماروی عن النبی (ص)
قال « من سنّ سنّة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیمة و من سنّ سنّة
سیئة فعلیه وزرها و وزرمن عمل بها الی یوم القیمة » روایت کنند از انس رضی الله عنه
که گفت « و آثارهم » گامهاست که روز آدینه بردارند علی الخصوص بقصد نماز آدینه
از بهر آنست که آهسته رفتن و گامها خرد بر گرفتن در جمعه وجماعت اندر شریعت اولی تر
است و پسندیده تر از شتاب کردن ، و فی معناه ما روی **ابو هریرة** قال قال النبی (ص)
« اذا اقیمت الصّلوة فلا تاتوها وانتم تسعون ولکن ائتوها و انتم تمشون و علیکم السکینة
فما ادرکتم فصلّوا و ما فاتکم فاتمّوا »

« و کلّ شیءٍ احصیناه » حفظناه وعددناه و بیّنّاه « فی امام مبین » هو اللوح المحفوظ
سمّی اماما لانّه اصل النسخ و الالواح و الکتب کلّها این لوح محفوظ همان دفتراست
که در خبر صحیح است که هر شب حق جل جلاله عزّ خود بر گشاید و در آن
نگرد و کس را بعد از و نیست و نرسد که در آن نگرد ، ذلك فی خبر **ابی الدرداء** قال
قال رسول الله (ص) « ینزل الله تعالی فی آخر ثلث ساعات یبقین من اللیل فیفتح الذکر
فی الساعة الاولی الذی لا یراه احدٌ غیره فیمحوا مایشاء » و ذکر الحدیث

قوله « و اضرب لهم مثلاً » ای - اذکر لاهل **مکة** شبهاً مثل حالهم من قصّة
« اصحاب القریة » وهی **انطاکیة** من قری **الروم** ، « اذجاءها المرسلون » یعنی رسل
عیسی علیه السلام قال **الزجاج** معناه مثّل لهم مثلاً من قولهم هذه الاشیاء علی ضربٍ
واحدٍ ، ای - علی مثال واحدٍ و عندی من هذا الضرب کثیر ، ای - من هذا المثال ، و
ضرب المثل ههنا تعدّی الی مفعولین احدهما « مثلاً » ، و الآخر « اصحاب القریة »
و قیل « اصحاب القریة » بدل من مثل کانّه قال اذکر لهم اصحاب القریة ، ای - خبر
القریة میگوید ای **محمد** ایشانرا بگوی خبر اصحاب شهر **انطاکیه** آنگه که رسولان
عیسی بایشان آمدند و ذلك قوله

« اذ ارسلنا الیهم اثنین » - اسند الارسال الی نفسه سبحانه لانّ **عیسی** ارسلهم

بامره عزوجل و قصه آنست که ربّ العالمین وحی فرستاد به **عیسی** علیه السلام که من ترا بآسمان خواهم برد، حواریان را یکان یکان و دوان دوان بشهرها فرست تا خلق را بدین حقّ دعوت کنند **عیسی** ایشانرا حاضر کرد و رئیس و مهتر ایشان **شمعون** و ایشانرا یکان یکان و دوان دوان بقوم قوم فرستاد وشهرایشانرا نامزد مکرد وایشانرا گفت چون من بآسمان رفتم شما هر کجا که من معیّن کرده‌ام میروید ودعوت میکنید و اگر زبان آن قوم ندانید دران راه که میروید شما را فرشته‌یی پیش آید جامی شراب بردست نهاده ازان شراب نورانی بازخورید تا زبان آن قوم بدانید، و دو کس را بشهر **انطاکیه** فرستاد نام ایشان **تاروص و ماروص**، و قیل **یحیی و یونس**، و قیل **صادق و صدوق**، **صادق** کهل بود و **صدوق** جوان، و این جوان خدمت آن کهل میکرد، چون بدر شهر **انطاکیه** رسیدند پیری را دیدند که گوسپندان بچرا داشت، بروی سلام کردند، پیر گفت شما که باشید؟ گفتند ما رسولان **عیسی** علیه السلام آمده‌ایم تا شما را بدین حق دعوت کنیم و راه راست و ملّت پاك بشما نمائیم که دین حق توحید است و عبادت یك خدای، آن‌خدای که یگانه و بی‌انباز و معبود بسزاست، پیر گفت شما را بر راستی این سخن هیچ آیتی و حجّتی هست؟ گفتند آری هست که بیماران را در وقت شفا پدید کنیم و نابینای مادر زاد را بینا کنیم و ابرص را از علّت برص پاك کنیم، این همه بتوفیق و فرمان الله کنیم، پیر گفت مرا پسریست دیر گاه است تا وی بیمارست و درد وی علاج اطبّا می نپذیرد خواهم که او را ببینید، ایشانرا بخانه برد بر آن بیمار، دعا کردند ودست بوی فرو آوردند.

آن بیمارهم در آن ساعت تندرست برخاست، این خبر در شهر آشکارا گشت وبیماران بسیار بودند همه را دعا میکردند ودست می‌پاسیدند و ربّ‌العزّه بر دست ایشان شفا پدید میکرد، تاآن خبر با[1] ملك ایشان افتاد وآن ملك بت‌پرست بود نام وی **انطیحس** و قیل **شلاحن** و کان من ملوك الروم، این ملك ایشانرا حاضر کرد و احوال پرسید، ایشان گفتند ما رسولان **عیسی** ایم آمده‌ایم تا شمارا از بت پرستی با خدا پرستی خوانیم

۱ ـ نسخهٔ الف ما

و از دین باطل با دین حق برنیم ، ملك گفت : جز این خدایان ما خدائی هست ؟ گفتند آری خدائی هست که ترا آفریده است و دارنده ، ملك چون این سخن بشنید گفت اکنون روید تا من در کارشما نظر کنم ، ایشان رفتند وجمعی در ایشان افتادند و ایشانرا زدند و در حبس و بند کردند ، این خبر بشمعون رسید و شمعون این « ثالث » است که رب العزّة فرمود « فعزّزنا بثالث » ، او را **شمعون الصفا** گویند و **شمعون الصخره** گویند قراءت بوبکر از **عاصم** « فعززنا » مخفّف است بمعنی غلبه من قولهم من عزّبزّ ، ای من غلب سلب و معنی آنست که ما باز شکستیم آن مردمان را بآن سدیگر باقی قرّاء « فعزّزنا » مشدّد خوانند یعنی فقوّینا بثالث ، ای برسول ثالث پس **شمعون** از راه تلطّف و مدارا با ایشان در آمد وایشانرا باسلام درآورد و یاران خود را برهانید ، و بیان این قصّه آنست که **شمعون** چون به **انطاکیه** رسید بدانست که آن دورسول بزندان محبوس اند ، رفت و گرد سرای ملك متنکّروار میگشت تا جماعتی را از خاصگیان ملك بدست آورد وباایشان بعشرت خوش درآمد تا با وی انس گرفتند و ملك را اروی خبر کردند ، ملك او را بخواند وصحبت و عشرت وی بپسندید وازجملهٔ مقربان و نزدیکان خویش کرد ، بران صفت همی بود تا روزی که حدیث یاران خود در افکند گفت ایّها الملك بمن رسید که تو دو مرد را بخواری و مذلّت باز داشته‌یی و ایشانرا رنجها رسانیده‌یی از آن که ترا بر دینی دیگردعوت همی کردند چرا نه باایشان سخن گفتی و سخن بشنیدی تا حاصل آن برتو روشن گشتی و پیدا شدی ؟ ملك گفت حال الغضب بینی و بین ذلك ــ من برایشان خشم گرفتم و از خشم با مناظره نپرداختم ، **شمعون** گفت اگر رای ملك باشد اکنون بفرماید تا بیاید و آنچه دانند بگویند ، ملك ایشانرا حاضر کرد ، **شمعون** گفت من ارسلکما الی‌هاهنا ؟ قالا الله الذی خلق کلّ شیٔ و لیس له شریك ، **شمعون** گفت آن خدایرا که شما را فرستاده است صفت چیست ؟ گفتند انّه یفعل مایشآء و یحکم ما یرید **شمعون** گفت چه نشان دارید و چه آیت بردرستی این دعوت ؟ گفتند هرچه شما خواهید ، ملك بفرمود تا غلامی را حاضر کردند مطموس العینین چشم خانهٔ وی با پیشانی راست بود چنانك نه روشنائی بود

نه چشم جایگهٔ ایشان ناآشکارا ، دعا کردند و **شمعون** سرّ دعا کرد تا بفرمان و قدرت الله
بوضع چشم و حدقه شکافته شد ، ایشان دو بندقه از گل ساختند و در هر دو حدقهٔ وی
نهادند دو دیدهٔ روشن گشت بفرمان الله ملك در عجب ماند و در خود مضطرب گشت ،
شمعون گفت ایّها الملك اگر تو نیز از خدایان خود بخواهی تا مثل این صنعی بنمایند
هم ترا و هم خدایان را شرفی عظیم باشد و سر جواب ایشان داده باشی ، ملك گفت من
راز خود از تو پنهان ندارم خدایان ما این صنع ننمایند و از این عاجز مانند که جنس
کار توانند ، که ایشان نه شنوند نه بینند نه سود کنند نه زیان نمایند ، ملك چون آن
حال دید گفت اینجا مرده‌ایست پسر دهقانی که هفت شبانروز ست تا بمرد و من او را
دفن نکردم که پدرش غائب بود تا باز آید ، اگر او را زنده کنند نشان درستی دعوی
شما بود و ما قبول کنیم و بخدای شما ایمان آریم ، آن مرده را بیاوردند و ایشان آشکارا
و **شمعون** سرّ دعا کردند تا مرده زنده گشت و بجنبید خوش کفن از خویشتن باز کرد
و بر پای ایستاد ، ملك گفت چند روز است تا مرده‌یی ؟ گفت هفت روز ، گفت چه
دیدی درین هفت روز ؟ گفت چون جانم از کالبد جدا گشت مرا بهفت وادی آتش بگذرانیدند
از آنك مشرك بودم ، اکنون شما را پند میدهم و بیم مینمایم ، زنهار کفر بگذارید
و بخدای آسمان ایمان آرید تا برهید ، آنگه درهای آسمان دیدم گشاده و **عیسی** دیدم بر
ایستاده بر عرش ، و از بهر این شفاعت میکند و میگوید خداوندا ایشان را نصرت ده که
ایشان رسولان من اند ملك گفت و این سه کس کدام اند ؟ گفت یکی **شمعون**
آن دو رسول دیگر ، **شمعون** ندانست که ایشان هم اند و آن حال در دل ملك اثر کرد
زبان بنصیحت و دعوت بگشاد و آشکارا بیرون آمد و کلمهٔ حق بگفت ، این ملك با جماعتی
ایمان آوردند و قومی بر کفر بماندند و هلاك شدند ، **وهب منبه** گفت و **کعب احبار**
گفت آن ملك و جماعت وی همه بر کفر بماندند و ایمان نیاوردند و آن رسولان را در بند
گرفتند و ایشان را عذاب همی کردند ، و این قول با کلام موصول ظاهرتر است .

پس آن رسولان گفتند « إنّا إلیکم مرسلون » ، ایشان جواب دادند که « ما انتم
الّا بشر مثلنا » ، همانست که جای دیگر فرمود « ما هذا الّا بشر مثلکم یرید ان
یتفضّل علیکم »

آن کافران و بیگانگان گفتند « ما انزل الرّحمن من شیءٍ ان انتم الا تکذبون »
رسولان گفتند « ربنا یعلم انّا الیکم لمرسلون، و ما علینا الّا البلاغ المبین »
« قالوا انّا تطیّرنا بکم » یعنی تشأمنا بکم حیث خالفتم آباؤکم فی ترکتم معبودکم
فلانأمن سوء عاقبة ذلك و قیل حبس عنهم المطر عام اتاهم الرّسل فنسبوا ذلك الیهم
و فی الخبر انّ رسول الله (ص) کان یحبّ الفال و یکره التّطیّر، و الفرق بینهما انّ الفال
انّما هو من طریق حسن الظّنّ بالله عزوجل و التّطیّر انّما هو من طریق الاتکال علی شیءٍ
سواه و هو التشاءم بطیر الشؤم و سئل ابن عون عن الفال فقال هو ان یکون مریضاً فیسمع
یا سالم و فی الخبر انّ النبی (ص) لمّا توجّه نحو المدینة خرج بریدة الاسلمی
فی سبعین راکباً فتلقی نبیّ الله لیلاً فقال له من انت؟ فقال بریدة قال فالتفت الی
ابی بکر فقال برد امرنا و صلح ثمّ قال (ص) ممّن؟ قال بریدة من اسلم، فقال (ص)
لابی بکر سلمنا قال اهل اللغة قوله « برد امرنا »، ای سهل امرنا، و منه قوله
« الصّوم فی الشتاءِ الغنیمة الباردة »

قوله « لئن لم تنتهوا » یعنی عن مقالتکم هذه « لنرجمنّکم » ای لنقتلنّکم
بالحجارة « و لیمسّنّکم منّا عذابٌ الیمٌ »

« قالوا طائرکم معکم » ای شؤمکم معکم بکفرکم و بتکذیبکم یعنی اصابکم
الشؤم من قبلکم لانّ الشؤم کلّه فی عبادة الصّنم و هو معکم، « ائن ذکّرتم » هذا
استفهامٌ محذوف الجواب مجازه ائن وعظتم بالله تطیّرتم بنا و کذبتم و تواعدتم بالرّجم
و العذاب، « بل انتم قومٌ مسرفون » مشرکون مجاوزون الحدّ گفته‌اند کافران و
بیگانگان دارها بردند و آن رسولان را با جهل تن که ایمان آورده بودند گلوهاشان
سوراخ کردند و رسنها بگلو در کشیدند و از دار بیاویختند، خبر به حبیب نجار رسید
مؤمن آل یس که خدا را عزوجل می‌پرستید دران غاری اندر میان کوهی چنانك ابدال
در کوه نشینند و ازخلق عزلت گیرند و اندر سرّ با خدا خلوت دارند، این حبیب با خدا
خلوت داشت، و این عزلت و خلوت سنّت مصطفی است صلوات الله و سلامه علیه که
کد روزگاری با کوه حرا نشستی و میگفت « انّ حراء جبل یحبّنا و نحبّه »

اگر کسی گوید معنی عزلت فرقت است و شریعت از فرقت نهی کرده قال الله تعالی «و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لاتفرّقوا»، و قال تعالی «و لاتکونوا کالّذین تفرّقوا» و قال النبی (ص) «من فارق الجماعه فمات فمیتته جاهلیّة و من شقّ عصا المسلمین و المسلمون فی اسلام فقد خلع ربقه الاسلام»، جواب آنست که فرقت دو قسم است یکی فرقه الارآء والادیان، دیگر فرقة الاشخاص و الابدان، امّا آن فرقت که محظور و محرم است و اشارت این آیت و خبر نبوی است، فرقه الارآء والادیان است، از قضایای شریعت و اصول دین بر گشتن و جادهٔ سنّت و جماعت بگذاشتن و مخالف ائمّهٔ هدی و اهل اجماع بودن، این چنین فرقت داعیهٔ ضلالت است و سبب تعطیل و ابطال فوائد بعث انبیا و رسل، لاجرم در شرع محظور آمد و در عقل منکر امّا آن فرقت و عزلت که در شریعت و حقیقت مستحبّ است و مندوبٌ الیه آنست که ربّ العالمین در شأن و قصّهٔ **اصحاب الکهف** فرمود «و اذاعتزلتموهم و ما یعبدون الّا الله فأووا الی الکهف ینشرلکم ربکم من رحمته»، و **مصطفی** علیه الصلوة و السلام فرمود «لیأتینّ علی الناس زمانٌ لایسلم لذی دین دینه الّا من فرّ بدینه من قریة ٍالی قریة ٍ و من شاهق الی شاهق ٍ و من جحر ٍ الی جحر ٍ کالثعلب الذی یروغ»، قالوا ومتی ذاك یارسول الله؛ قال «اذا لم تنل المعیشه الّا بمعاصی الله عزّوجلّ فاذاکان ذلك الزمان حلّت العزوبه»، قالوا و کیف ذاك یارسول الله و قد امرتنا بالتّزویج؛ قال «انّه اذاکان ذلك الزمان کان هلاك الرجل علی یدی ابویه فان لم یکن له ابوان فعلی یدی زوجته وولده فان لم یکن له زوجهٌ و لا ولدٌ فعلی یدی قرابته»، قالوا و کیف ذاك یا رسول الله؟ فقال (ص) «یعیّرونه بضیق المعیشه فیکلّف مالایطیق حتّی یورده موارد الهلکه» و قال **عبدالله بن عمرو بن العاص** بینما نحن حول رسول‌الله (ص) اذ ذکرالفتنه اوذ ذکرت عنده فقال (ص) «اذا رایت النّاس مرجت عهودهم و خفّت اماناتهم و کانوا هکذا» و شبك بین اصابعه،قال فقمت الیه فقلت کیف افعل عند ذلك جعلنی الله فداك؟ فقال علیه السلام «الزم بیتك و املك علیك لسانك و خذ ما تعرف و دع ما تنکر و علیك بامر الخاصة و دع عنك امر العامّه» بزرگان دین و علمای شریعت و طریقت متفق‌اند که در روزگار فتنه و استیلاء اهل بدعت و ظهورظلم

و حاجت عزلت اولی‌تر از صحبت که عزلت در چنین وقت سنّت انبیاست و عصمت اولیا و سیرت حکما عمر خطاب رضی الله عنه گفت خذوا حظکم من العزلة ففی العزلة راحة من خلیط السوء و قال ابن سیرین العزلة عبادة و قیل لعبدالله بن زبیر الا تأتی المدینة؟ فقال مابقی بالمدینة الاحاسد نعمة او فرح بنقمة و قال داود الطائی فرّ من الناس فرارك من الاسد وقال الفضیل کفی بالله محبّاً وبالقرآن مؤنساً و بالموت واعظاً اتّخذالله صاحباً ودع الناس جانباً وقیل لمالك بن مغول وهو فی داره بالکوفة جالساً وحده اما تستوحش فی هذه الدّار؟ فقال ما کنت اظنّ احداً یستوحش مع الله

قوله تعالی «وجآء من اقصی المدینة رجلٌ یسعی» ـ چون خبر به حبیب نجار رسید که رسولان عیسی را گرفتند و بخواهند کشت، از آن منزل خویش بیامد بشتاب، قومی گفتند خانه داشت در آن گوشهٔ شهر بدورتر جای از مردمان و کسب کردی، هرروز آنچه کسب وی بود یك نیمه بصدقه دادی و یك نیمه بخرج عیال کردی و گفته‌اند مردی بود شکسته تن بیمار چهر خدایرا عزوجل پنهان عبادت کردی و کس از حال وی خبر نداشتی تا آن روز که رسولان عیسی را برنجانیدند و جفا کردند از آن منزل خویش بشتاب بیامد و ایمان خویش آشکارا کرد و گفت «یا قوم اتّبعوا المرسلین» قتاده گفت چون بیامد نخست رسولانرا بدید گفت شما بدین دعوت که میکنید وبدین پیغام که میگزارید هیچ مزد میخواهید؟ ایشان گفتند ما هیچ مزد نمی‌خواهیم و جز اعلاءِ کلمهٔ حق و اظهار دین الله مقصود نیست حبیب بیامد آنگه وقوم را گفت «اتّبعوا من لایسئلکم اجراً و هم مهتدون» ـ مصطفی علیه الصلوة والسلام فرمود «سباق الامم ثلثة لم یکفروا بالله طرفة عینٍ علی بن ابیطالبٍ (ع) وصاحب یس یعنی حبیب النجار و مؤمن آل فرعون یعنی حزبیل فهم الصدّیقون»

چون حبیب رسولانرا نصرت داد و آن قوم را نصیحت کرد ایشان گفتند و انت مخالف لدیننا و متابع لهؤلاءِ الرسل؟ حبیب جواب داد «و مالی لااعبد الّذی فطرنی» ای ـ خلقنی «و الیه ترجعون» ای ـ و مصیر الکلّ الیه

«ءاتّخذ من دونه آلهةً» یعنی الاصنام، «ان یردن الرّحمن بضرٍّ» ای ـ بسوءٍ و

مکروه ، « لاتغن عنّی شفاعتهم شیئاً » ای ـ لاشفاعة لها فتغنی ، « و لاینقذون » من ذلك المکروه و قیل « لاینقذون » من عذاب الله لوعذّبنی الله ان فعلت ذلك « انّی اذاً لفی ضلال مبین »

ثمّ اقبل علی الرسل و قال « انّی آمنت بربّکم فاسمعون » ای ـ اشهدوا علیّ و قیل خاطب به القوم فلّما سمعوا منه هذا الکلام و ثبوا علیه فقتلوه وقیل علّقوه من سور المدینة و قبره فی سوق انطاکیه سدی گفت دست سنگ بوی فرا داشتند و او را سنگ بکشتند و وی در ان حال میگفت اللّهم اهد قومی اللهم اهدقومی این دلیل است بر کمال حلم و فرط شفقت وی بر خلق اینهمچنانست که ابوبکر صدیق بنی تیم را گفت آنگه که او را می رنجانیدند و از دین حق با دین باطل می خواندند گفت اللهم اهد بنی تیم فانّهم لایعلمون یأمروننی بالرجوع من الحق الی الباطل کمال شفقت و مهربانی بوبکر بر خلق خدا عزوجل بود از بحر نبوت محمد عربی صلوات الله و سلامه علیه بآن جوی کرد گفت « ماصبّ الله تعالی شیئا فی صدری الّا و صببته فی صدر ابی بکر » و خلق مصطفی صلوات الله علیه با خلق چنان بود که کافران بقصد وی برخاستند و دندان عزیز وی می شکستند و خواست بر مهر نبوت می انداختند و آن مهر عالم دست شفقت بر سر ایشان نهاده که « اللّهم اهد قومی فانهم لایعلمون »

« قیل ادخل الجنّه » ـ چون حبیب را بکشتند ، رب العالمین او را زنده کرد و گفت با وی « ادخل الجنّة » ـ حبیب چون در بهشت شد و ثواب و کرامت حق دید آرزو کرد گفت کاشك قوم من بدانستندی که ما کجا رسیدیم و چه دیدیم !

« قال یالیت قومی یعلمون بما غفرلی ربّی وجعلنی من المکرمین » ـ حسن بصری گفت رحمت خدا برحبیب نجار باد که بعد از مرگ نصیحت هم فرو نگذاشت گفت « یا لیت قومی یعلمون » آن پادشاه و آن قوم اگر این کرامت دیدندی ایشان نیز ایمان آوردی

قوله « بما غفرلی ربّی » « ما » هاهنا للمصدر ، ای ـ بمغفرة ربّی وقیل «ما»

بمعنى الّذى ، اى ـ بالّذى غفرلى ربّى بسببه و قيل انّما اراد القوم ان يقتلوه رفعه الله اليه فهو فى الجنّة ولايموت الّا بفناء السموات پس چون رسولان عيسى را هلاك كردند و حبيب را بران صفت بكشتند ، رب العالمين از خشم خود بايشان نمود و عذاب ونقمت فرو گشاد ، جبرئيل را فرمود تا يك صيحه بر ايشان زد همه يكبار فرو مردند و چون خاكستر گشتند

اينست كه رب العالمين فرمود « وماانزلنا على قومه من بعده » يعنى قوم حبيب من بعد قتله « من جند من السّمآء » لنصرة الرسل ، اى ـ لم نحتج فى اهلاكهم الى ارسال جند « و ما كنّا منزلين » كرّره تأكيداً و قيل «ما» بمعنى الّذى تقديره من جند من السمآء و ممّا كنّا منزلين على من قبلهم من حجارة و ريح و امطار شديدة

ثمّ بيّن عقوبتهم فقال « ان كانت الاصيحةً واحدة » اى ـ ماكانت عقوبتهم الاصيحةً واحدةً قال المفسّرون اخذ جبرئيل بعضادتى باب المدينة ثمّ صاح بهم صيحةً واحدةً « فاذاهم خامدون » ميّتون

« يا حسرةً على العباد » ـ معنى حسرت غايت اندوه است و كمال غم كه دل را شكسته كند و كوفته ، يعنى بدع الفلب حسراً و تأويل كلمه آنست كه يا حسرةً ان كنت آتية فهذا اوانك ، و اين نداى درد زدگانست برحد يشتن همچنانك يعقوب پيغامبر عليه السلام گفت « يا اسفى على يوسف » اى اندها كه آمد بر فراق يوسف و هم ازين باب است كه آنچه فردا در قيامت گناهكاران گويند ازتحسّر و حسرت «ياويلتنا ما لهذا الكتاب » عكرمه گفت « يا حسرةً » درين موضع بردووجه است يكى آنكه از گفت الله است يعنى يا حسرةً وكآبةً عليهم حين لم يؤمنوا ـ اى حسرتا واندوها كه بر ايشانست كه ايمان نياوردند و نه گرويدند وجه ديگر اين كلمه از گفتار هالكان است آنگه كه معاينه عذاب ديدند يعنى كه آرزوى ايمان كردند آن ساعت لكن سود نداشت كه در وقت معاينه ايمان سود ندارد

« ما يأتيهم من رسول الّا كانوا به يستهزؤن » ـ خلاصهٔ سخن آنست كه اى دريغا بر بندگان ! هيچ فرستاده نيامد بايشان مگر كه برو افسوس ميكردند با آن افسوس

کردن ایشان حسرت گشت بر ایشان ومعنی این حسرت آنست که **مصطفی** صلوات الله و سلامه علیه فرمود «ان المستهزئین بالنّاس فی الدنیا یفتح لهم یوم القیمة باب من ابواب الجنّة فیقال لهم هلّم هلّم ، فیأتیه بکربه وغمّه فاذا اتاه اغلق دونه فلایزال یفعل به ذلك حتی یفتح له الباب فیدعی الیه فلایجئ من الایاس» و قال **مالك بن دینار** قرأت فی **زبور داود** طوبی لمن لم یسلك سبیل الائمة ولم یجالس الخطّائین ولم یدخل فی هزوء المستهزئین ، و فی **انجیل عیسی** طوبی للرّحماء اولئك یکون علیهم الرحمة و ویلٌ للمستهزئین کیف یحرقون بالنّار !

النوبة الثالثة

قوله تعالی «انّا نحن نحیی الموتی» ـ ارباب معرفت دراحیاء موتی معنی دیگر دیده‌اند و فهمی دیگر کرده‌اند گفتند اشارت است بزنده گردانیدن دلهای اهل غفلت بنور فرمت و زنده کردن جانهای اهل هوا و شهوت بنسیم مشاهدت وروح مواصلت ، ای در همهٔ جانهای عالمیان ترا بود و بود قربت برا جز وة طنّبه ندهد مردهٔ ، ندانی بوئی ، و اگر هزار سال در خاك بوده‌یی چون بیجان توحید رحمن در روضهٔ روح تو بود ما نهٔ همهٔ زندگانی توئی ، عزیز باشد کسی که ناگاه بسر چشمهٔ جنوه رسد ، جصرو ار دروغسلی سارد تا حیّ ابد گردد

پیر طریقت گفت الهی ! زندگانی همه با یاد تو و شادی همه با یافت تو ، و جان آنست که دروشناخت تو ، الهی ! موجود نفسهای جوانمردانی ، حاضر دلهای دا کرانی ، از نزدیکت نشان میدهند و برتر از آنی ، واردورت می‌پندارند و نزدیکتر از جانی ، ندانم که در جانی یا خود جانی نه اینی نه آنی ، جانرا زندگی می باید توآنی

«و نکتب ما قدّموا و آثارهم» یعنی خطاهم الی المساجد فی ظلم اللیل و وقوفهم علی بساط المناجاة معنا وفی الخبر «بشّر المشّائین فی اللیل الی المساجد بالنّور التّام یوم القیمة» در وقت سحرگاه که بنده از حجرهٔ اندوه خود بیرون آید بقصد مسجد و محراب ، و قدم بر بساط مناجات نهد ، هر جنبه در اطراف و اکناف سموات مقرّب بود زبانها بحمد و ثنا بگشایند و از جناب جبروت سرا بسر کأس شراب وصل «انا جلیس

من ذکرنی » روان گردد، آنساعت آسمان و زمین از غیرت وی بگدازند و در اثر اطباق کونین بابهای تعطّش از عین شوق بگشایند که « و للارض من کأس الکرام نصیب »، عزیز کسی که آن ساعت سر و بالش وداع کند و روی بمحراب عبادت نهد و درد خود را مرهم خویش شناسد، شریف وقتی که آنست، عزیز ساعتی آنساعت که جلال احدیّت نعت صمدیّت بساط نزول بیفکند و با تو این خطاب کند که « هل من سائلٍ؟ هل من تائبٍ؟ » ـ هیچ درد زده یی را سؤالی هست تا جام اجابت در کام اوریزیم؟ هیچ تائبی هست تا مرکب قبول باستقبال او فرستیم؟ هیچ عاصئی هست تا جریدهٔ جریمهٔ اورا توقیع عفو کشیم؟

خلیلی هل ابصرتما اوسمعتما   باکرم من مولی تمشی الی عبد؟

« واضرب لهم مثلاً اصحاب القریة » خبر میدهد ازبار داشتگان عدل ازل، « وجاء من اقصی المدینة رجلٌ یسعی » نشان میدهد ازبرداشتگان لطف قدم، آن بار داشتگان عدل را داغ قطیعت برنهاد که « لم یرد الله ان یطهّر قلوبهم » . این برداشتگان لطف ازل را بالزام از راه تقوی در کشند که « والزمهم کلمة التقوی » آن راندهٔ « اخسؤا فیها و لا تکلّمون » و این خواندهٔ « و الله یدعوالی دار السلام » مقبولان حضرت دیگراند و مطروداں قطیعت دیگر، مقبولان حضرت را میگویند « اولئك حزب الله الا انّ حزب الله هم المفلحون »، مطرودان قطیعت را میگویند « اولئك حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون » کرم و رحمت او مقرعهٔ عزت در پیش مرکب دولت حزب الله میزند وجون وچرا نه، جبروت و کبریای او کوس قهر وسیاست در دماغ حزب الشیطان میکوبند و روی سؤال نه، و کس را بر اسرار جلال ذوالجلال اطّلاع نه

امیر المؤمنین علی کرّم الله وجهه گوید یکی را در خاك می نهادم سه بار روی او بجانب قبله کردم هر بار روی از قبله بگرداند، پس ندائی شنیدم که ای علی دست بدار آنرا که ما ذلیل کردیم تو او را عزیز نتوانی کرد کرامت خواندگان و اهانت راندگان همه از درگاه جلال اوست و بارادت و مشیّت اوست « تعزّمن تشاء و تذلّ من تشاء »، نشان کرامت شده آنست که مردوار درآید و جان ودل و روزگار

فدای دین اسلام کند چنانك آن جوانمرد کرد **حبیب نجار** مؤمن آل یس ، تا از حضرت عزّت این خلعت کرامت بدو رسید که « ادخل الجنّة » دوستان او چون بآن عقبهٔ خطرناك رسند بایشان خطاب آید که « لاتخافوا و لاتحزنوا » ، بار ایشانرا بشارت دهند که « و ابشروا بالجنّة » **احمد حنبل** قدس الله روحه در نزع بود بدست اشارت میکرد و بزبان دید نه یی میگفت **عبدالله** پسرش گوش بر دهان او نهاد تا چه شنود ، او در خویشتن میگفت لابعد لابعد ـ نه هنوز نه هنوز ، پسر گفت ای پدر این چه حالت است ؟ گفت ای **عبدالله** وقتی با خطرست با عا مد یی د اند **ابلیس** برابر ایستاده ، خاك ادبار بر سر میریزد و میگوید ای **احمد** جان ببردی از رحم ما ، و من میگویم لابعد ـ هنوز نه ، تا یك نفس مانده جای خطر است نه‌جای امن درخبر میآید که بنده مؤمن چون از این سرای فانی روی بدان منزل بقا نهاد ، غسال او را بر ان تختهٔ چوبین خوابانند تا بشویند ، از جناب قدم صفت کرم خطاب آید که ای مقرّبان درگاه درنگرید چنانك آن غسال ظاهر او بآب میشوید ما باطن او بآب رحمت میشوئیم ، پیر طریقت جوانمرد گوید پادشاها ما احمر لی با ان جا نور است الا از دمان دی شعله میزند گوید که آن نور جلال ماست که باطن وی بر ظاهر تجلّی کرد **حبیب نجار** چون بآن مقام دولت رسید او را گفتند « ادخل الجنّة » ، ای **حبیب** در رو درین جای دیدار دوستان و میعاد راز محبّان و منزل آسایش مشتاقان باهم اوی . ی ، نم زلفی ثم حسنی طوبی عیش بی‌عتاب است ، زلفی ثواب بی حساب است ، حسنی دیدار بی حجاب است حبیب چون آن نواخت و کرامت دید گفت « یا لیت قومی یعلمون بما غفرلی ربّی » آرزو کرد که کاشك قوم من دانندی که ما بنجا رسیدیم رحه دیدیم نواخت حقّ دیدیم و مغفرت الله رسیدیم

آنجای که ابرار نشیند نشستیم صد کوبا شراب از لف ابدال حشیدیم
ما را همه مقصودی بخشایش حق بود الحمد لله کامروز بمقصود رسیدیم

الحمد لولیّه

۳ - النوبة الاولی

قوله تعالی «**الم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون**» نمی‌بینند که چند تباه کردیم پیش از ایشان گروه گروه، «**انهم الیهم لا یرجعون**[۳۱]» که کسی از ایشان باز نمی‌آید ؟

«**و ان کلٌّ**» و نیستند ایشان همه، «**لما جمیعٌ**» مگر همه بهم، «**لدینا محضرون**[۳۲]» نزدیك ما حاضر کردگان

«**و آیةٌ لهم**» و یك نشان [از نشانهای کردگاری و توانائی ما بر مرده زنده گردانیدن]، «**الارض المیتة احییناها**» زمین مرده است که ماآن را زنده گردانیم، «**و اخرجنا منها حباً**» و بیرون آریم از آن زمین دانه درودنی[۱]، «**فمنه یأکلون**[۳۳]» تا از آن میخورند

«**و جعلنا فیها جنات**» و در آن زمین بوستانها کردیم و آفریدیم، «**من نخیل و اعناب**» از بن خرمابنان و رزان، «**و فجرنا فیها من العیون**[۳۴]» و در آن زمین چشمه های روان

«**لیأکلوا من ثمره**» تا میخورند از میوه‌های آن، «**و ما عملته ایدیهم**» و از آنچه ایشان کشتند و نشاندند، «**افلا یشکرون**[۳۵]» نآزادی نباشند و کردگار را نپرستند،

«**سبحان الذی خلق الازواج کلها**» پاکی و بی‌عیبی آن خدایرا که بیافرید همه گونها را از آفریدگان جفت جفت، «**مما تنبت الارض**» از آنچه زمین میرویاند، «**و من انفسهم**» و از تنهای مردمان و دیگر همهٔ جانوران، «**و مما لا یعلمون**[۳٦]» و از آنچه آفریدگان ندانند

۱ - نسخهٔ ج درونی

« **و آیة لهم** » و نشانی است ایشانرا [بر توانائی مــا] ، « **اللیل نسلخ منه النهار** » این شب که می در کشیم ازو روز ، « **فاذا هم مظلمون** (۳۷) » تا ایشان در تاریکی میشوند

« **والشمس تجری لمستقر لها** » و خورشید میرود آرامگاه خود را ، « **ذلك تقدیر العزیز العلیم** (۳۸) » آن راست داشته و باز انداختهٔ خدای توانای داناست

« **و القمر قدرناه منازل** » و ماه اندازه کردیم آنــرا در رفتن منزلهـا در شبانروز ، « **حتی عاد** » تــا آنگه که باز گردد ، « **کالعرجون القدیم** (۳۹) » چون شاخ خرما بن یکسالهٔ خشك

« **لا الشمس ینبغی لها** » نه آفتاب را سزد ، « **ان تدرك القمر** » که ماه را در یابد [و کار و بار او] ، « **و لا اللیل سابق النهار** » و نه شب روز را کم آرد وعاجز [که در دست نگیرد کار و بار او] ، « **و کل فی فلك یسبحون** (۴۰) » و هر دو در فلك فراخ میروند

« **و آیة لهم** » و نشانی است ایشانرا [برتوانائی ما] ، « **انا حملنا ذریتهم** » که ما برداشتیم پدران ایشانرا که فرزندانرا زادند ، « **فی الفلك المشحون** (۴۱) » دران کشتی گران بار پر کرده

« **و خلقنا لهم** » و بیافریدیم ایشانرا ، « **من مثله** » از هم مانند کشتی نوح ، « **ما یرکبون** (۴۲) » آنچه می برنشینند بران

« **و ان نشأ نغرقهم** » و اگر خواهیم ایشانرا در آب کنیم ، « **فلاصریخ لهم** » فریاد رس نبود ایشانرا ، « **ولاهم ینقذون** (۴۳) » و ایشانرا نرهانند

« **الا رحمة منا** » مگر بخشایشی از ما ، « **و متاعاً الی حین** (۴۴) » و برخوردارئی تا فراسرانجام

« **و اذا قیل لهم** » چون ایشانرا گویند « **اتقوا مابین ایدیکم** » بپرهیزید از پاداش گناهان که کردید از پیش ، « **و ما خلفکم** » و گناهان که خواهید کرد ازپس

پس، «**لعلکم ترحمون** (۴۵)» مگر ببخشایند برشما

«**و ما تأتیهم من آیةٍ من آیات ربهم**» ساید بایشان هیچ نشانی ارنشانهای حداوند ایشان [ونپعامی ار پیغامهای او]، «**الا کانوا عنها معرضین** (۴٦)» مگر اران روی گردانیده نباشند

«**واذا قیل لهم انفقوا**» و چون اشانرا گویند نفقه کنید بر درویشان، «**مما رزقکم الله**» ار آنچه الله شما را روزی داد، «**قال الذین کفروا للذین آمنوا**» ناگرویدگان ایشان گویند گرویدگانرا «**انطعم من لویشآء الله اطعمه**» ما طعام دهیم کسی را که اگر الله حواهد او را حود طعام دهد، «**ان انتم الا فی ضلال مبین** (۴۷)» نیستند شما مگر در گمراهئی آشکارا

«**و یقولون متی هذا الوعد**» و میگویند این هنگام رستاخیز کی خواهد بود؟ «**ان کنتم صادقین** (۴۸)» [بار نمائید با ما] اگر راست میگوئید

«**ما ینظرون الا صیحةً واحدةً**» چشم نمیدارند مگر یك بانك، «**تأخذهم وهم یخصمون** (۴۹)» که فرا گیرد ایشانرا و ایشان با هم برآویخته

«**فلا یستطیعون توصیةً**» نه اندرزی توانند که کنند، «**و لا الی اهلهم یرجعون** (۵۰)» و نه توانند که بخاندان خویش آیند

«**و نفخ فی الصور**» و دردمند درصور، «**فاذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون** (۵۱)» ایشان ارگورها سوی حداوند خویش می پویند شتابان

«**قالوا یا ویلنا**» گویند ای ویل و نفریغ و هلاك بر ما، «**من بعثنا من مرقدنا**» که بیدار کرد و برانگیخت ماراارین خوابگاه ما؟ «**هذا ما وعد الرحمن**» این آنست که رحمن وعده داده بود ما را، «**وصدق المرسلون** (۵۲)» و فرستادگان او راست

«**ان کانت الا صیحةً واحدةً**» نبود مگر یك بانك، «**فاذاهم جمیع**» که ایشانرا همه بهم، «**لدینا محضرون** (۵۳)» نزدیك ما حاضر کردگان باشند

« **فاليوم لاتظلم نفس شيئاً** » امروز ستم نکنند بر هیچکس ، « **ولاتجزون الا ما كنتم تعملون** (٥٤) » وپاداس ندهند شمارا مگر آنچه کردید.

النوبة الثانية

قوله « الم یروا » یعنی اهل مكه « كم اهلكنا قبلهم من القرون » ـ الم یعتبروا بمن هلك قبلهم فیؤمنوا مخافة ان ینزل بهم مثل ما نزل بمن قبلهم مشرکان مکه را میگوید نه نگرند و عبرت نگیرند بآن گذشتگان و رفتگان ازین جهان و جهانبانان داران و ستمکاران که ما چون ایشانرا هلاك کردیم واز جاها ووطن برانداختیم و نام و نشان ایشان از زمین بر گرفتیم ، نترسند ایشان که با ایشان همان کنیم که با آنان کردیم اهل كلّ عصر قرنٌ سمّوا بذلك لاقترانهم فی الوجود ، و « كم » موضعه نصبٌ باهلكنا ، و الجملة في تقدير النّصب بيروا

« و انّهم اليهم لايرجعون » بدلٌ من الجملة ، والمعنى انّهم لايعودون الى الدنيا و لايرجعون اليهم يوم القيامة ـ نمیدانند و نمی بینند که ما چند هلاك کردیم پیش ازیشان از گروه گروه ، آنکه ازان هلاك کردگان و گذشتگان هیچکس باز نمی‌آید ، همه میروند و کس را باز گشت نه ، همه میروند و دیدهٔ عبرت نه

في الذاهبين الاولين	ن من القرون لنا بصائر
لما رأيت مواردا	للموت ليس لها مصادر
ورأيت قومی نحوها	تمضی الاكابر والاصاغر
لا يرجع الماضی الیّ	ولا من الباقين غابر
ايقنت انّي لامحا	لة حيث صار القوم صائر (١)

« وان كلٌّ لمّا جميعٌ لدينا محضرون » ای ـ يجمعهم يوم القيامة للحساب والجزاء على الاعمال ابن عامر وحمزه وعاصم « لمّا » تشديد خوانند وباقى قراءت « ان » مخفف است و « لمّا » بمعنی الا ، ای ـ و ما كلّ الا جميعٌ لدينا محضرون باقی و

١ـ این اشعار از قس بن ساعدهٔ ایادی خطیب مشهور عرب است که درسال ۶۰۰ میلادی وفات یافته

« لمّا » سخه مف خوانند و باین قراءت « ان » تحقیق سخن راست و « ما » صلت وزیادت تو کید یعنی وان کلّ لجمیعٌ لدینا محضرون

« و آیةٌ » رفع بالابتداءِ «لهم » خبره، «الارض المیتة » ای ـ الیابسة «احییناها » بالمطر ، « و اخرجنا منها حباً » من الحنطة و الشعیر و ما اشبههما الحبّ الذی یطحن و البذر الذی یعصر منه الدهن و الحبّة عجم العنب ، « فمنه » ای ـ من الحبّ ، « یأ کلون »

« و جعلنا فیها » ای ـ فی الارض ' « جنّاتٍ » بساتین « من نخیلٍ و اعناب و فجّرنا فیها من العیون »

« لیأکلو من ثمره » ای ـ ثمر الماءِ ، لانّ الماء اصل الجمیع وقیل من ثمر ذلك قرا **حمزة و الکسائی** « من ثُمره » بضمّتین ، والباقون « ثمره » بفتحتین « وماعملته» بغیر الهاء قرآءه **اهل الکوفه** ، و بالهاء قرآءة الباقین « ما » درین موضوع بر دو وجه است یکی بمعنی « الّذی » یعنی والّذی عملت ایدیهم ، ای ـ غرست و زرعت و حفرت می گویند بستانها کردیم ازانچه ایشان کشتند ونشاندند وچشمه ها گشادیم ازانچه ایشان کندند و کاویدند وجه دوم ماء نفی است یعنی لیأکلوا من ثمره ولم تعمله ایدیهم ـ تا ازان میوه ها خورند که نه ازصنع ایشانست رویانیدن آن و نه کار ایشانست بیرون آوردن آن ، ایشان کشتند امّا بر بیاوردند ایشان نشاندند امّا بار بیاوردند ایشان کندند امّا از سنگ آب بیاوردند ، همانست که جای دیگر فرمود میوه را « ماکان لکم ان تنبتوا شجرها » وآب را گفت « وما انتم له بخازنین » جای دیگر فرمود « ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون » ، « ءانتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون » و قیل اراد العیون و الانهار التی لم تعملها ید خلق مثل **دجلة و الفرات و النیل** ونحوها و قوله «ایدیهم» هذا کنایةٌ عن القوّه لانّ اقوی جوارح الانسان فی العمل یده فصار ذکرالید غالباً فی الکنایه ، و مثله قوله « ذلك بما قدّمت ایدیکم » و فی کلام العجم بدست خویش

کردم خویشتن. و ادت لاتسوی الید نعمتها «افلا یشکرون» ـ استفهام بمعنی الامر، ای ـ لیشکروا نعمی

ثمّ نزّه نفسه عزّ و جلّ فقال «سبحان الّذی خلق الازواج کلّها» ای ـ الاجناس و الاصناف و الانواع. «ممّا تنبت الارض» من الحبوب و الثمار و الحشیش و الاشجار، «و من انفسهم» یعنی الذّکور و الاناث، «و ممّا لا یعلمون» ممّا خلق من الاشیآء من دوابّ البرّ و البحر یقال خلق الله دابة ملأت ملتی الارض و دوابّ البرّ و البحر الف صنف لایعلم الناس اکثرها، یقول الله تعالی «و ننشئکم فیما لا تعلمون» «و یخلق ما لا تعلمون»

«و آیةٌ لهم» ای ـ لاهل مکة تدلّ علی قدرتنا «اللیل نسلخ» ای ننزع و نکشط منه النهار، «فاذاهم مظلمون» داخلون فی الظلمه، و المعنی نذهب بالنهار و نجیء باللیل و ذلك انّ الاصل هی الظلمه و النهار داخل علیها اذا غربت الشمس سلخ النهار من اللیل فتظهر الظلمة، ای ـ سلخنا الضّوء الذی هو شعاع الشمس من الهوآء وکان کاللباس للهوآء فصار لیلاً کما ینزع اللباس من الشیء، و منه قولهم سلخت المرأة جلبابها، ای ـ نزعته

«و الشمس تجری» یعنی و آیةٌ لهم الشمس تجری، «لمستقرٍ لها»، ای ـ الی مستقر لها معنی آنست که خورشید میرود تا آرامگاه خویش و آرامگاه وی زیر عرش عظیم است. خبر درست است از **مصطفی** صلوات الله و سلامه علیه که فرمود مرا بوذرغفاری یا باذر هیچ دانی که این آفتاب کجا فرو شود کجا میرود، بوذر گفت الله و رسوله اعلم، رسول فرمود همی رود تا زیر عرش او را قرار گاهی است، چون آنجا رسد سجده کند، پس دستوری خواهد تا از مشرق بر آید بر عادت خویش، هر روز دستوری می یابد و از مطلع خویش برمیآید تا روزی که او را دستوری ندهند، شفیع طلب کند و شفیع نیابد، دیر بماند ووقت درگذرد داند که اگر دستوری یابد بمشرق نرسد نالد گوید خداوندا مشرق دور است چه فرمائی، فرمان آید که از جای خویش برآی آنگه از مغرب برآید و آن نشان مهین است از نشانهای قیامت، آنگه **مصطفی** فرمود

عليه السلام « اتدرون متى ذاكم؟ حين لاينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل » و گفته‌اند مستقرّ وی آنست که در غروب و طلوع هر روز او را مشرقی و مغربی است، آنروز که باقصی المشارق وآخر المغارب رسد بمستقرّ خويش رسد، لانها لاتجاوزه و قيل « مستقرّها » نهاية ارتفاعها فی‌السّمآء فی‌الصّيف ونهاية هبوطها فی‌الشتاءِ ودرشواذّ خوانده‌اند « و الشّمس تجری لامستقرّلها » و هو قرآءة **ابن مسعود** يعنی انها جارية ابداً لا تثبت فی مكانٍ، همانست که جای دیگر فرمود « و سخّر لکم الشمس و القمر دائبين » این خورشید بردوام همی رود اورا آرام نه و باز ایستاد نه تاآنگه که دنیا بسر آید و بنهایت روش خویش رسد

« والقمر قدّرناه منازل » - **نافع و ابن كثير و ابوعمرو و يعقوب** « و القمر » برفع خوانند برمعنی ابتدا یا بر تقدیر وآيةٌ لهم القمر باقی بنصب خوانند یعنی وقدّرنا القمر « قدّرناه » اختيار **بوحاتم** رفع است و اختیار **ابوعبيد** نصب، نظيره قوله تعالى « وقدّره منازل لتعلموا عدد السنين و الحساب » - میگوید ماه را در رفتن اندازه کردیم منزلهائی که اول آن شرطين است و آخر آن بطن الحوت تا درین منزلها میرود هر شب بمنزلی فروآید بیست و هشت منزل اندر دوازده برج فلك در هر برجی دو روز و سه یکی بماند تا در يك ماه فلك بتمامی باز برد و آن روز که بمنزل آخر رسد « عاد كالعرجون القديم » - آن شاخ خرما بن که بر سر خوشه دارد چون یکسال بر آید کهن گردد و خشك شود باريك و ضعيف وزرد شود و از خشکی متقوّس گردد رب العالمين میفرماید ماه نو در آخر ماه همچنان گردد، و در آن آيت دیگر فرمود « لتعلموا عدد السنين و الحساب » - این زیادت و نقصان ماه از آنست تا بدیدار ماه و شمار رفتن او سال و ماه و روزگار میدانند

« لا الشمس ينبغی لها » ای - يسهل لها، بغت الشیءفانبغى لی، ای - استسهلته فتسهل لی و طلبته فتيسرلی، يقول عزوجل « لاالشمس ينبغی لها ان تدرك القمر » - لاختلاف مكانيهما فانّ القمر فی‌السمآءِ الدنيا و الشمس فی‌السمآءِ الرابعة « و لاالليل

سابق النهار » لاختلاف زمانیهما فان زمان الشمس وقت طلوع الشمس و زمان اللیل زمان غیبتها ، سلطان قمر شب و سلطان آفتاب روز ، میگوید نیست ایشان را که امروز بر هم رسند یا بر سلطان یکدیگر زور کنند و پیشی گیرند تا بروز قیامت ، پس چون قیامت پدید آید هر دو بر یکدیگر رسند چنانک رب العزة فرمود « و جمع الشمس والقمر » اما امروز یکی در فلک خویش میرود و سلطان خویش میدارد فذلك قوله « و کلٌّ فی فلك یسبحون » ــ التسبیح ــ الانبساط فی السیر کالسّابح فی الماء

« و آیةٌ لهم انّا حملنا ذرّیتهم » ــ قرأ **نافع و ابن‌عامر و یعقوب** « ذرّیّاتهم » علی‌الجمع ، و قرأ الآخرون « ذرّیتهم » علی‌التوحید ، والمراد بالذّریه ها هنا الآباء والاجداد واسم‌الذّریه یقع علی‌الآباء الذین ذری منهم الاولاد والذّریه فی قوله « من حملنا مع نوح » هم‌الاولادالذین ذرؤا من الآباء ، والذّرء الخلق ، و « الفلك المشحون » هوسفینه **نوح** علیه‌السلام ــ الآباء فی سفینته والابناء فی اصلابهم

« وخلقنا لهم من مثله ما یرکبون » یعنی الزوارق وصغارالسفن وقال **ابن‌عباس** هوالابل تحمل فی‌البرّ کما تحمل السفن فی‌البحر میگوید در برّ آفریدیم مانند کشتی در بحر تا خلق بران می‌نشینند و ازآن منفعت همی گیرند جای‌دیگرفرمود «وحملناهم فی البرّ والبحر » ــ ما فرزندان **آدم** را برداشتیم در دست و در دریا ، در دشت و صحرا باشتران و دردریا بکشتی و کفایت سه جای است که الله را بر بندگان قدرت‌خویش ستران در صحرا و مرغ در هوا و کشتی در دریا

قوله « و ان نشأ نغرقهم » ــ نعمتهای خویش بر شمرد و عطاها ونواخت یکایك وبرو هدت بر پی‌آن داشت تا ایشان‌را بیم کند و خبر دهد که نعمت بشکر مقابل کنند و عطا بطاعت او بکار دارند ، اگر نکنند نعمت بر شما و بال کنم وان کشتی و آن دریا سبب هلاك کنم فذلك قوله « وان نشا نغرقهم فلاصریخ لهم » ای ــ لامغیث لهم ، «ولاهم ینقذون » ینجون من الغرق

« الا رحمةً منا و متاعا الی حین » ای ــالا ان نرحمهم ونمتّعهم الی انقضاءآجالهم

فهما منصوبان على المفعول له ،و الرحمة هاهنا المهلة

« واذاقيل لهم اتّقوا مابين ايديكم وماخلفكم » - قال **ابن عباس** « ما بين ايديكم» يعنى الاخرة فاعملوا لها، «وما خلفكم » يعنى الدنيا فاحذروها ولاتغترّوا بها وقيل معناه اتّقوا الذى قدمتم بين ايديكم من الذنوب والذّى خلفكم منها لم تعملوها بعد وانتم عاملوها قال **شقيق البلخى** لانا ممّالم اعمل من الذنوب اشدّ خوفاً مما عملت وقال **قتادة** « اتّقوا مابين ايديكم » اى - اتّقوا نكالاً كنكال من كان قبلكم من الامم « و ما خلفكم » اى - اتّقوا قيام الساعة - ميفرمايد بپرهيزيد ازچنان عقوبت وچنان عقوبت كه پيشينيان را بود،آن مكنيد كه ايشان كردند كه بشما رسد آن عقوبت كه بايشان رسيد ، همانست كه فرمود « فان اعرضوا فقل انذرتكم صاعقةً مثل صاعقة عادٍ وثمود » « و ماخلفكم» اى - اتقوا قيام الساعة التى خلفكم - بترسيد از قيامت كه ميآيد درقفاى شما ، يعنى آن مكنيد كه در قيامت شما را بآن عذاب كنند وجواب اين سخن محذوف است ، اى - اذا قيل لهم اتّقوا لم يتّقوا و لم يرتدعوا

« وماتأتيهم من آيةٍ من آيات ربّهم » اى - دلالةٍ على صدق **محمد** (ص) ، «الاكانوا عنها معرضين » قوله « من آيةٍ » اين « من » تحقيق نفى است « من آيات ربهم» تبعيض است

« واذاقيل لهم، يعنى لمشركى قريش « انفقوا ممّارزقكم الله » تصدّقوا على الفقراء وانفقوا على المساكين ممّازعمتم من اموالكم انّه لله وهو ممّاجعلوه لله من الحرث والانعام، « قال الّذين كفروا للّذين آمنوا انطعم من لويشآءالله اطعمه » قالوها استهزآءً ، - لانطعمهم ولانعطيهم ولم يعرفوا انّ الله امرهم بذلك تعبّداً و امتحاناً للعباد ليبلوا الغنىّ بالفقر فما فرض له فى مال الغنى ، « ان انتم الا فى ضلالٍ مبينٍ » - فيه ثلاثة اقوالٍ احدها انّه من تمام كلام الكفّار قالوا للمؤمنين انتم فى ضلالٍ مبينٍ حيث تركتم دين آبائكم واتّبعتم **محمداً** صلى الله عليه و سلم و قيل هو جواب من الله لهم وقيل امرالمؤمنين بان يقولوا لهم ، « ان انتم الا فى ضلال مبينٍ »

« ویقولون متی هذا الوعد » یعنون وعد البعث و فیه اضمار ، التأویل اروبا « ان کنتم صادقین » و انّما ذکر بلفظ الوعد دون الوعید لأنّهم زعموا انّ لهم الحسنی عند الله ان کان الوعد حقّاً

«ما ینظرون » ای ـ ما ینتظرون ، « الاصیحة واحدة » ـ هذه الصیحة صعقة القیامة ینفخ فی الصور ثلث نفخات الاولی نفخة الفزع والثانیة نفخة الصّعقه و الثالثة نفخة القیام لرب العالمین بین کلّ نفختین اربعون سنه ، و هذه الآیه فی النفخة الثانیة ، « تأخذهم » ای ـ تلحقهم « و هم یخصمون » ـ قرأ حمزة « یخصمون » بسکون الخاء وتخفیف الصّاد، ای ـ یغلب بعضهم بعضاً بالخصام، و قرأ الآخرون بتشدید الصاد ،ای ـ یختصمون ، فادغمت التآء فی الصّاد، ثمّ ابن کثیر ویعقوب و ورش یفتحون الخآء، و ابو عمرو یختلس فتحة الخآء ، وقرأ الباقون بکسر الخآء روی انّ النبی (ص) قال « اتقوا من السّاعة و قد نشر الرجلان ثوبهما فلا یتبایعانه ولا یطویانه و اتقوا من الساعة و قد رفع الرجل اکلته فلا یطعمها »

« فلا یستطیعون توصیة » ای ـ لا یقدرون علی ان یوصی بعضهم بعضا ، « ولا الی اهلهم یرجعون » یعنی انّ السّاعة لاتمهلهم لشیء بل یموتون حیث یسمعون الصّیحة معنی آیت آنست که اسرافیل در صور دمد یعنی نفخهٔ صعق و مردم غافل باشند از قیامت و با یکدیگر درآویخته در معاملت و متاجرت چنانکه جامه‌یی در دست دو کس باشد بایع ومشتری و می پیمایند دران حال آواز صور برآید و هر دو در مقام خویش بمیرند یکی ترازو در دست دارد و بارمی‌سنجد ناگاه مرده بیفتد وترازو همچنان در دست وی ، یکی گاو میدوشد یکی آب میکشد هر کس بر سر شغل خویش و از قیامت و رستاخیز بیخبر که ناگاه ایشانرا صعقه اهّد ، اینست که رب العالمین فرمود « فلا یستطیعون توصیه ولا الی اهلهم یرجعون »

« ونفخ فی الصّور » ـ این نفخهٔ سوم است نفخهٔ بعث که خلق از گورها برآیند، وذلك قوله « فاذا هم من الاجداث الی ربّهم ینسلون » الاجداث ـ القبور ، واحدها جدث « ینسلون »

ای ـ یخرجون من القبور احیاءً ، نسل ، ای ـ خرج من مضیق، و منه قیل للولد نسل لخروجه من بطن امّه ، و الصور ـ قرن فیه ارواح الموتی ینفخ فیه و ذهب **ابو عبیدة** الی انّه جمع صورة کصوفة و صوف ، ای ـ تنفخ فی الاجسام فیحیون « فاذاهم من الاجداث الی ربّهم ینسلون » یسرعون

« قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا » ـ قال **ابن عباس** و **قتادة** انّما یقولون هذا لانّ الله تعالی یرفع العذاب عنهم بین النفختین فیرقدون فاذا بعثوا بعد النفخة الآخرة و عاینوا القیمة دعوا بالویل و قال اهل المعانی انّ الکفّار اذا عاینوا جهنّم و انواع عذابها صار عذاب القبر فی جنبها کالنوم فقالوا « من بعثنا من مرقدنا » ، ثم قالوا « هذا ما وعد الرّحمن و صدق المرسلون » ، اقرّوا حین لم ینفعهم الاقرار و قیل قالت الملئکة لهم « هذا ما وعد الرّحمن وصدق المرسلون »

« ان کانت » یعنی ماکانت « الا صیحةً واحدةً » یعنی النفخة الآخرة ، « فاذا هم جمیعٌ لدینا محضرون » للحساب و الخصومات هلاك ایشان بصیحه‌یی و بعث و احیاء ایشان بصیحه‌یی ، میگوید نباشد مگر یك بانگ چون بیکری همه بهم نزدیك ما حاضر کرد گان باشند ، همانست که گفت « و حشرنا هم فلم نغادر منهم احداً » و گفته‌اند صیحهٔ بعث آنست که اسرافیل گوید برصخرهٔ **بیت المقدس** ایّتها العظام البالیة هلمّوا الی العرض علی جبّار الجبابرة

« فالیوم لاتظلم نفس شیئاً ولاتجزون الا ما کنتم تعملون » ـ یجوزان یکون «ما» مفعولاً ، و یجوزان یکون تقدیره بما کنتم تعملون ، فحذف الجار ، و نظیر هذه الآیه قوله « الیوم تجزی کلّ نفسٍ بما کسبت ، لاظلم الیوم » وقوله « و وفّیت کل نفسٍ ماعملت » و قوله « و انّما توفّون اجورکم یوم القیمة » و قوله « و یوم یرجعون الیه فینبّئهم بما عملوا »

النوبة الثالثة

قوله تعالی « الم یروا » ـ نه نگرند بدیدهٔ سرتا بدایع صنایع بینند ؟ نه نگرند بدیدهٔ سرّ تا لطایف و ظرایف بینند ؟ نگرند بدیدهٔ سر تا آیات آفاق بینند ؟

نگر بدیدهٔ سرّ تا آیات امس بسد؟ سگر بد بدیدهٔ دل تا انوار هدایت بسد؟ سگر بد بدیدهٔ جان تا اسرار عنایت بسد؛ سگر بد بدیدهٔ شهود تا حضرت مشهود به بد؛ سگر بد بدیدهٔ وجد تا رایت وجود سسد؛ سگر بد بدیدهٔ سجودی تا دوست عیان سسد؛ سگر بد بدیدهٔ فنا تا جهانی سکران سسد؛!

الا تا کی درین زندان فریب این و آن بینی
یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی
جهانی کاندرو هر دل که یابی پادشا یابی
جهانی کاندر و هر جان که بینی شادمان بینی

ای مسکین تا کی در صنایع نگری؛ یکبار بصانع نگر! تا کی بهدایع مشغول باشی، یکبار بمبدع مشغول شو! تا کی مرد هرزه‌ی باشی؛ مرد هرزه‌ی راهبر از صلاح و فلاح بود، لاتبال اصعا فیهلک هزار حصن روئین ارجای برکندن آسان‌تر ازان بود که مرد هرزه‌ی راسك در بارآوردن **بویزید بسطامی** را حدیث دل در سر... دل آن بود که بمقدار یك دره آرزوی خلق درو نباشد

« الم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون انّهم الیهم لا یرجعون » ـ **سلمان فارسی** رضی الله عنه هر گه که بصحرائی برگذشتی توقّف کردی برابری بالیدی و رفتگان آن منزل یاد کردی گفتی کجا اندایشان که این بنیادها نهادند و اران مسکن ساختند دل بدادند و مال و جان بباختند تا آن غرفه‌ها بیاراستند، چون دل بران نهادند و چون دل بر بنا شکستند از بار بریختند و در دل حفتند

سل الطّارم العالی الذری عن قطینه نجا ما نجا من بوس عیش و لینه
فلمّا استوی فی الملك و استعبد الوری رسول المنایا تلّه لجبینه

« و ان کلّ لمّا جمیع لدینا محضرون » صفت روز رستاخیز است که دران روز نرمه های عاق برگشایند و سر پوشهای زرّاقی از سر آن بر کنند و گه سد « فکشفنا

عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد » مدّعیان بی معنی را سبی که ربانهاشان از راه قفا بدر میکشند و لوح معاملات هر کس در رویهاشان میدارند که « اقرأ کتابك » ، و هر ذرّه یی که بظلم ستده باشد با از زکاة باز گرفته داغ قهر مگرداسد و بر پیشانیهای عواماں خویشتن پرست‌می‌نهند ای مسکین ! آخر نگوئی که تا چند از این مکابرهٔ بردوام و تا کی ازین شوخی و دلیری فراوان ، از حال طفولیّت تا جوانی و برنائی و از جوانی و برنائی تا بکهلی و از کهلی تا بپیری و از پیری تا بکی ؟!

« سبحان الّذی خلق الارواح کلّها ، » الآیة ـ پاکی و بی عیبی آن خدایرا که‌در زمین ازیك آب و یك خاك و یك هوا این همه عجائب صنع نماید و آیات ورایات قدرت پدید کند ، بنا کردن بندگانرا و باز نمودن نشانرا که آنکس که ندیده بود ببیند و آنکس که در یافته بود دریابد که این کرده را کردگاری است و این ساخته را سازنده ایست و این آراسته را آرایندهایست و رسته را رویاننده‌یی ، هریکی برهستی الله گواه و بریگانگی وی نشان ، نه گواهی دهنده را خرد ، نه نشان دهنده را زبان ،

و فی کلّ شیءٍ له آیةٌ تدلّ علی انّه واحدٌ

« وآیةٌ لهم اللیل نسلخ منه النّهار » ـ بزرگی را پرسیدند که شب فاضلتر یا روز ؟ جواب داد که شب فاضلتر که در شب همه آسایش و راحت بود و راحت از بهشت است و در روز همه رنج ودشواری بود اندر طلب معاش ورنج‌ودشواری ازدوزخ است و نیز گفت شب حظّ مخلصان است که عبادت با خلاص کنند ریاداران نه ، روز حظّ مرایان است که عبادت بریا کنند اخلاص داران نه ، شب وقت خلوت دوستانست و میعادآشتی جویان وسلوت مشتاقان و هنگام راز محبّان وحی‌آمد بعضی انبیا « کذب من ادّعی محبّتی اذا جنّه اللّیل نام عنّی الیس کلّ محبّ یحبّ خلوة حبیبه ها انامطّلع علیکم اسمع‌واری» و گفته‌اند شب و روز نشان قبض و بسط عارفان است ، گهی شب قبض بود ایشانرا و گهی روز بسط ، درشب قبض همه فترت و هیبت بیند ، در روز بسط همه لطف و رحمت یابند ، در شب قبض صرصر قهر آید شواهد حلال بماید بنده برازد در خواهش آید ، درروز

بسط همه بسم لطف دمد بوی وصال آرد شواهد جمال نماید بنده نازد در رامش آید

پیر طریقت گفت گاه گویم که درقصهٔ دیوم از بس پوشش که می‌بود، گاه نوری تابد که شربت در حسب آن نا پدید شود، نوری و چه نوری که از مهر ازل نشانست و بر سجل رند گاهی عنواست، هم راحت جان و هم عین جان و هم درد جانست

هم درد دل منی و هم راحت جان   هم فتنه برانگیزی و هم فتنه نشان

«والقمر قدّرناه منازل» از روی حکمت گفته‌اند که زیادت و نقصان ماه از آنست که ماه در ابتدای آفرینش نوراو بر کمال بود بحود نظری کرد عجبی در وی پیدا شد، رب العزة **جبرئیل** را فرمود تا پرخویش بر روی ماه زد و آن نوراز وی بستد

ابن عباس گفت آن خطّها که برروی ماه می‌بینند، نشان پر **جبرئیل** است نور از وی بستد امّا نقش برجای بماند ونقش کلمهٔ توحید است بر پیشانی ماه نبشته «لااله‌الاالله محمد رسول الله»، چون نور ازماه بستدند او باحدیت درگاه ضجیع آوردند، ماه از بهر آن مسکان مدد خواست تا از بهروی شفاعت کردند گفتند بار خدایا ماه را خدمت درگاه عزّت خوی کرده هیچ روی آن دارد که بیکبارگی او را مهجور کنی؟ رب العزة شفاعت ایشان قبول کرد و او را دستوری داد تا هر ماهی یکبار سجود کند در شب چهارده، اکنون هر شب که برآید و بوقت خدمت نزدیکتر میگردد نورروی می‌افزاید تا شب چهارده که وقت سجود بود نورش بکمال رسد، باز از چهارده چون در گذرد هرشب که بود وی نقصان همی آید تا از بساط خدمت دورتر میگردد و قیل شبه الشمس عبدٌ یکون ابدا فی ضیاء معرفته و هو صاحب تمکین غیر متلون، اشرقت شمس معرفته من بروج سعادته دائما لاتأخذه کسوفٌ ولا تستره سحابٌ وشبه القمر عبدٌ یکون احواله فی التبدل و هو صاحب تلوین له من البسط مایرقّیه الی حدالوصال ثمّ یردّ الی الفترة و یقع فی القبض ممّا کان بده من صفاء الحال فیتناقص ویرجع الی نقصان امره الی ان یرفع قلبه عن وقته ثمّ یجود علیه الحقّ سبحانه فیوفّقه لرجوعه عن فترته و افاقته عن سکرته فلایزال تصفو حاله الی ان یقرب من الوصال ویرتقی الی ذروة الکمال فعندذلك یقول بلسان الحال

مارلت امرل من ودادك مرلاً تتحيّر الالباب عد بروله

٤ ـ النوبة الاولى

قوله‌تعالى «**انّ اصحاب الحنة اليوم فى شغل** »بهشتیان آرروردرماپرداختند، «**فاكهو ن**(۵۵) » شادان وناران میوه خواران

« **هم وار واجهم فى ظلال** » ایشان و جفتان ایشان در ریرسایه ها اند ،

« **على الار آئك متكئون** (۵٦) » برتختهای آراسته و برحجله‌های تکیه رده

« **لهم فيها فاكهة** » اشارتست دران هرمیوه ، « **ولهم مايد ّعون** (۵۷) » وایشارااست هرچه‌آررو کنند و خواهند

«**سلام قولاً** » سلامی بگفتار ، « **من ربّ رحيم** (۵۸) » ار حداوند مهربان که حود گوید

« **وامتاروا اليوم ايّها المحرمون**(۵۹) »و گویندمر اکافران که‌ارهم‌حدا شوید[1] امرور ای ناگرویدگان

« **الم اعهد اليكم يا بنى آدم** » نه پیمان بستم باشما ای فرزندان **آدم** ، « **ان لاتعبدوا الشيطان** » که دیوم‌پرستید ، «**انه لكم عدو مبين**(٦۰) » که او شما رادشمنی آشکار است ؟

« **وان اعبدونى** » و [نه پیمان بستم باشما که] مرابپرستید ،« **هذا صراطٌ مستقيم**(٦۱) » که راه راست اینست ؟

« **ولقد اضلّ منكم** » بدرستی که‌بیراه کردارشما ، « **حبلاً كثيراً** » گروهانی انبوه ، « **افلم تكونوا تعقلون**(٦۲) » حرد نداشتند [که دیو بدشمن نداشتند] ،

« **هذه جهنم التى كنتم توعدون** (٦۳) »این آن‌دورح است که شما امیگفتند ووعده میدادند

---

۱ ـ نسخهٔ الف تشید

« **اصلوها الیوم** » بآتش آن درشوید[1] امروز، « **بما کنتم تکفرون** (۶۴)» بآن کدکافر شدید و ناسپاس

« **الیوم نختم علی افواهیم** » امروز مهر نهیم بردهانهای ایشان ، « **و تکلمنا ایدیهم** » و دستهای ایشان با ما سخن آید ، « **و تشهد ارجلهم** » و پایهای ایشان برایشان گواهی دهد ، « **بما کانوا یکسبون** (۶۵) » بآنچه میکردند ،

« **ولو نشآء لطمسنا علی اعینهم** » ما اگرخواهیم چشمهای ایشان ناپیدا کنیم ، « **فاستبقوا الصراط** » تاآهنگ راه کنند ، « **فانی یبصرون** (۶۶)» هر در چون فرا راه بینند ،

« **ولو نشآء لمسخناهم علی مکانتهم** » واگرماخواهیم ایشانرا صورت بگردانیم برجای خویش ، « **فما استطاعوا مضیا و لایرجعون** (۶۷)» ایشان پیش نتوانند رفتن و نه از پس

« **و من نعمره** » و هر کرا عمر دراز دهیم ، « **ننکسه فی الخلق** » خلق وی برگردانیم پس ، « **افلایعقلون** (۶۸) » در نمی‌یابند ؟

« **و ما علمناه الشعر** » ماویرا شعرنیاموختیم ، « **وماینبغی له** » و او را خود نسزد شعر گفتن | واز وی نیاید آن | ، « **ان هو الاذکر** » | آنچه او می‌آورد | نیست آن مگر یادی | ازخداوند | ، « **وقرآن مبین** (۶۹) » و رایی آشکارا پیدا ،

« **لینذرمن کان حیاً** » تا بیم نماید و آگاه کند هر که زنده دل بود ، « **ویحق القول علی الکافرین** (۷۰) » وعذاب واجب شود برآن گروید کان

« **اولم یروا انا خلقنا لهم** » نمی‌بینند که بیافریدیم ما ایشانرا ، « **مما عملت ایدینا** » ازآنچه ما کردیم و آفریدیم ، « **انعاماً** » چهارپایان شتران و گاوان و گوسفندان « **فهم لها مالکون** (۷۱) » تا ایشان را در دست میدارند و با ایشان می‌باوند

« **و ذللناها لهم** » وآن چهارپایان رام کردیم ایشانرا ، « **فمنها رکوبهم** »

---

۱ ـ نسخهٔ الف : بسند

ازان لختی بر نشستنی اند ، بران می نشینند ، «ومنها یأکلون (۷۲)» و ازان لختی خوردنی اند ازان میخورند

« ولهم فیها منافع ومشارب » و ایشانرا دران سود هاست و بکار آمدها ، « افلا یشکرون (۷۳) » ، نا آزادی کنند و سپاس داری نکنند [باین نعمت که ما ایشانرا دادیم] ؟

« واتخذوا من دون الله آلهة » کافران فرود از الله خدایان گرفتند ، « لعلهم ینصرون (۷۴) » تاایشانرا بکار آیندویاری دهند

«لایستطیعون نصرهم» یاری دادن ایشان نتوانند ، « وهم لهم جند محضرون (۷۵) » این کافران فردا بتان را سپاهی‌اند حاضر کرده [وبهم کردنی در دوزخ]

« فلایحزنك قولهم » سخن ایشان اندهگن مدارد ترا « انا نعلم مایسرون ومایعلنون (۷۶) » که آنچه میگویند برما پوشیده نیست ، میدانیم آنچه نهان میدارند و آنچه آشکارا میدارند

« اولم یرالانسان » نمی بیند این مردم ، « انا خلقناه من نطفة » که ما آفریدیم او را از نطفه یی ، « فاذا هوخصیم مبین (۷۷) » آنگه با ما خصمی کند خصمئی آشکار

« وضرب لنا مثلا » ما را مثل زد [و ما را باخود در نتوانی هم سانی[1] ساخت درسخن] ، « ونسی خلقه » و آفرینش او [که اول آفریدیم و خود نبود] فراموش کرد ، « قال من یحیی العظام » گفت آن کیست که استخوان را زنده خواهد کرد ؟ « وهی رمیم (۷۸) » وآن ریزیده و تباه گشته

« قل یحییها » گوی زنده کند آن استخوانهای پوسیدۀ تباه گشته ، « الذی انشأها اول مرة » او که بیافرید نخست بارآنرا ، « وهوبکل خلق علیم (۷۹) » و او بهمه آفریده یی وهمه آفرینش داناست

« الذی جعل لکم » آن خدائی که شما را کرد وآفرید ، «من الشجر الاخضر

---

۱ ـ نسخۀ الف هام سانی

نارآ » از درخت سبز آتشی ، « **فاذا انتم منه توقدون**(۸۰) » که تا شما ازان آتش می فروزید

« **اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر** » نیست آنکس که آسمان و زمین آفرید توانا ، « **علی ان یخلق مثلهم** » بران که چون ایشانرا آفرید؟ « **بلی وهو الخلاق العلیم**(۸۱) » آری اوست آن آفریدگار آسان آفرین دانا ،

« **انما امره** » فرمان او آنست ، « **اذا اراد شیئا** » که چیزی خواهد که بود ، « **ان یقول له کن فیکون**(۸۲) » آنرا گوید که باش وهمی بود

« **فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء** » پاکی وبی عیبی او را که بدست اوست پادشاهی همه چیز ، « **والیه ترجعون**(۸۳) » وبازگشت همگان با اوست

النوبة الثانیة

قوله تعالی « ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون » ـ **ابن کثیر ونافع و ابو عمرو** « فی شغل » بتخفیف خوانند و باقی قرّاء مثقّل خوانند ، وهما لغتان مثل السّحت والسّحت ، وتفسیر « شغل » بقول **ابن عباس** افتضاض ابکار است **مصطفی** علیه الصلوة والسلام در تفسیر این آیه گفته « انّ احدهم لیفتضّ فی الغداة الواحدة مائة عذراء » قال « فهی هذا شغلهم » و قال **عکرمة** فتکون الشهوة فی اخریهنّ کالشهوة فی اولهنّ وکلّما افتضّها رجعت علی حالها عذراء ، وقال جاء رجلٌ الی النبی (ص) فقال یارسول الله انفضی الی نسائنا فی الجنّة کما نفضی الیهنّ فی الدنیا ؟ قال « والذی نفسی بیده انّ المؤمن لیفضی فی الیوم الواحد الی الف عذراء » گفته‌اند که در صحبت بهشتیان منی ومذی و فضولات نباشد چنانك در دنیا ، بلی لذّت صحبت آن باشد که زیر هر تار موئی یك قطره عرق بیاید که رنگ رنگ عرق بود وبوی بوی مشك و عن **عبدالله وهب** قال انّ فی الجنّة غرفة یقال لها العالیة فیها حوراء یقال لها الغنجة اذا اراد ولیّ الله ان یأتیها اتیها **جبرئیل** فآذنها فقامت علی اطرافها معها اربعة آلاف وصیفة یجمعن اذیالها وذوائبها یبخّرنها

بمحامر بالانار، کلبی گفت « فی شغلٍ » یعنی عمّا فیه اهل النار ، ای لایهمّهم امرهم فلاید کرونهم، معنی آنست که بهشتیانرا چندان ناز ونعیم بود که ایشانرا پروای اهل دوزخ نبود نه خبر ایشان پرسند نه پرداخت آن دارند که نام ایشان برند و گفته‌اند قومی عاصیان امّت احمد در عرصات قیامت بمانند ازدوزخ رسته وبهشت نارسیده، ربّ العزة باایشان خطاب کند که اهل دوزخ در عذاب وسخط ما گرفتاراند واز محنت خویش با کس نپردازند و اهل بهشت در ناز ونعیم غرقاند وبانعام و افضال ما مشغول ، ایشانرا چندان شغل است دران ناز ونعیم خوش که بادیگری نمی پردازند، فذلك قوله « فی شغلٍ فاکهون » ، آنگه گوید عبادی چون از هردو فریق بازماندید ، اینك من باشما رحمت کردم و شمارا آمرزیدم ابن کیسان گفت شغل ایشان در بهشت زیارت یکدیگر است این بزیارت آن میرود وآن بزیارت این میآید ، وقتی پیغامبران بزیارت صدّیقان واولیا وعلما روند، وقتی صدّیقان و اولیا و علما بزیارت پیغامبران روند ، وقتی همه بهم جمع شوند بزیارت درگاه عزت وحضرت الهیّت روند و فی الخبر عن ابن عباس رضی الله عنه عن النبی (ص) قال « انّ اهل الجنّة یزورون ربّهم عزوجل فی کلّ یوم جمعةٍ فی رمال الکافور واقربهم منه مجلساً اسرعهم الیه یوم الجمعة وابکرهم غدوّاً » وعن انس بن مالك رضی الله عنه قال قال رسول الله (ص) « بینما اهل الجنّة علی خیول من یاقوت سروجها من ذهب و لجامها من ذهب یتحدّثون تحت ظلّ الشجرة عن الدنیا اذاتاهم آت عن ربّهم عزوجل ان احسنوا ربّکم فینزلون عن خیولهم الی کثب من مسك ابیض اتیح منابر من ذهبٍ و منابر من نورٍ ومنابر من لؤلؤٍ ومنابر من یاقوتٍ و منابر من فضّةٍ فیجلسون علیها فیقول الجبّار جلّ جلاله مرحباً بخلقی وزوّاری واهل طاعتی اطعموهم فیطعمونهم طعاماً ماطعموا مثله فی الجنّة ثمّ یقول جلّ جلاله مرحباً بخلقی وزوّاری و اهل طاعتی اسقوهم فیسقونهم شراباً ما شربوا مثله فی الجنّة قطّ، ثمّ یقول جلّ جلاله مرحباً بخلقی وزوّاری واهل طاعتی البسوهم فیلبسونهم ثیاباً مالبسوا مثلها قطّ فی الجنّة ثمّ یقول تبارك و تعالی مرحباً بخلقی وزوّاری واهل طاعتی عطّروهم فیعطّرونهم بعطر ما عطروا بمثله فی الجنّة

قطّ ، ثم یقول مرحباً بخلقی ورزواری واهل طاعتی اکلوا وشربوا و کسوا وعطّروا واحق لی ان اتجلّی لهم فتجلّی لهم تبارك و تعالی فینظرون الی وجهه عزوجل فغشیا هم من نوره فلولا انّ الله عزوجل قضی ان لایموتوا لاحترقوا ثم یقال لهم ارجعوا الی منازلکم فیرجعون الی منازلهم و قد خفوا علی ازواجهم بماغشیهم من نوره تبارك و تعالی فیقول لهم ازواجهم لقد خرجتم من عندنا بصورة ورجعتم الینا بغیرها فیقولون تجلّی لنا ربّنا عزوجل فنظرنا الیه » و قال بعض المفسرین قوله « فی شغل فاکهون » یعنی فی ضیافة الله عزوجل وسیاق الحدیث‌الذی اوردناه یدل علیه خداوند عزوجل دو ضیافت است مر بندگان را یکی اندر رسیدن بهشت نزول بهشت و یکی اندر بهشت و شرح این دو ضیافت از پیش رفت

قوله « فاکهون » و « فکهون » لغتان مثل الحاذر والحذر و المعنی ناعمون فرحون وقیل الفاکه کثیرالفاکهة کاللابن والتامر ، قال الشاعر

و دعوتنی و زعمت انّـــــــــــك لابن فی‌الصیف تامر (۱)

والفکه الّذی یتناول الفاکهة والطّعام، قوله « هم و ازواجهم فی ظلال » ــ قرأ حمزة والکسائی « فی ظلل » بضمّ الظّآء من غیرالف جمع ظلّة و قرآءة العامّة « فی ظلال » بالالف و کسرالظّآء علی جمع ظل ، نظیره قوله « وندخلهم ظلاًّ ظلیلا » « ودانیة علیهم ظلالها » معنی آنست که ایشان و جفتان ایشان در زیر سایه‌ها‌اند ، همانست که فرمود « فی‌ظلّ ممدود » وا گر « ظلل » خوانی معنی آنستکه ایشان و جفتان‌ایشان درسایه وان‌ها اندساها وخیمه‌ها که ازبهر ایشان‌ساخته‌اند ، در بهشت خیمه‌هاست از مروارید سپید چهار فرسنگ در چهار فرسنگ آن خیمه زده شصت میل ارتفاع آن و دران خیمه سریرها و تختها نهاده هر تختی سیصد گز ارتفاع آن ، بهشتی چون خواهد که بران تخت شود تخت برمین پهن باز شودتابهشتی آسان برنشیند بران‌تخت‌شود، اینست که رب العالمین فرمود « علی الارآئك متّکئون » یعنی علی السرر فی الحجال واحدتها اریکة ، قال ثعلب لاتکون اریکة حتّی تکون علیها حجال وقیل هی‌الوسآئد والفرش ، « متّکئون » ای ــ جالسون و قیل « متّکئون » ذووا تکاة

۱ ــ این بیت ازحطیئه‌متوفی ۵۹ هجری است

« لهم فيها فاكهة ولهم مايدّعون » يعنى مايتمنون ، تقول ادّع علىّ ، اى تمنّ و قيل « يدّعون » يفتعلون من الدّعاء ، اى ـ انهم فيها مايدّعون الله به و قيل للمؤمنين فى الجنّة مايدّعون فى الدّنيا من الثّواب و الدرجات فيها ويسكره الكافرون

« سلامٌ قولاً من ربٍّ رحيمٍ » ـ گفته‌اند آرزوى بهشتيان سلام خداوند رحيم است ، معنى هر دو آيت درهم بسته و «سلام» بدل «مايدّعون» است ، ميگويد ايشانرا است هرچه آرزو كنند وآرزوى ايشان سلام است ، يعنى لهم سلامٌ يقول الله قولا ايشان را آرزوى سلام است و ايشانراست آن سلام كه آرزوى ايشانست ، سلامى كه از گفتار خداوند مهربان است بواسطه درميان و نه آنجا سفير و ترجمانست گفته‌اند معنى سلام آنست كه سلمتم عبادى من الحرقة و الفرقة ، وآنچه گفت «من ربٍّ رحيمٍ» اشارت رحمت درين موضع آنست كه ايشانرا برحمت خويش قوّت و طاقت دهد تا بواسطه كلام حق بشنوند و ديدار وى به بينند و ايشانرا دهشت و حيرت نبود روى **جابر بن عبدالله** قال قال رسول الله (ص) « بينا اهل الجنّة فى نعيمهم اذ سطع لهم نورٌ فرفعوا رؤسهم فاذا الرّب عزّوجلّ قد اشرف عليهم من فوقهم فقال السّلام عليكم يا اهل الجنّة فذلك قوله « سلامٌ قولاً من ربٍّ رحيمٍ » ـ فينظر اليهم و ينظرون اليه فلايلتفتون الى شيءٍ من النعيم ماداموا ينظرون اليه حتّى يحتجب فتبقى نوره و بركته عليهم فى ديارهم

« وامتازوا اليوم ايّها المجرمون » ـ القول ههنا مضمرٌ ، التأويل ويقال للكفّار « امتازوا اليوم » يعنى تميّزوا من المؤمنين و فى معناه قوله تعالى « يصّدّعون » «يتفرّقون» «فريقٌ فى الجنّة وفريقٌ فى السّعير» « وجعلنا بينهم موبقاً » ـ قال **قتادة** معناه اعتزلوا عن كلّ خير و قال **السدى** اى ـ كونوا على حدة وقال **الضحاك** انّ لكل كافرٍ فى النار بيتاً يدخل فيه ويردم بابه بالنار فيكون فيه ابد الآبدين لا يرى ولا يُرى ، وكان النبى (ص) كثيراً يقول « اللّهم انّى اعوذ بك من النّار ويلٌ لاهل النّار »

قوله « الم اعهد اليكم » اى ـ الم آمركم ، الم اوصكم « يا بنى آدم ان لاتعبدوا الشيطان » عبادة الشيطان طاعته ، و كذلك تأويل قوله تعالى « اتّخذوا احبارهم و

رهبانهم ارباباً» یعنی اطاعوهم فی الباطل و قیل معناه ان لا تعبدوا الاصنام ، فاضاف الی الشیطان لانّهم عبدوها بامره فکانّهم عبدوه ، والمراد بالعهد ما عهدالیهم فی قوله «واذ اخذ ربّك من بنی آدم » الآیه و قیل « الم اعهد الیکم » بارسال الرسل وانزال الکتب ، یقول الله لهم هذا یوم القیمة ، و یحتمل ان یکون هذا من خطاب الله تعالی عباده فی الدّنیا ، « انّه لکم عدوٌّ مبینٌ » ظاهر العداوة

« وان اعبدونی » اطیعونی و وحّدونی ، « هذا صراطٌ مستقیمٌ » دینٌ قیّمٌ

« ولقد اضلّ منکم جبلّاً کثیراً » ـ **نافع و عاصم** « جبلّاً » بکسر جیم و باء و تشدید لام خوانند ، **یعقوب** بضمّ جیم وباء وتشدید لام **ابن عامر و ابوعمرو** بضمّ جیم وسکون با باقی قرّا بضمّ جیم و با وتخفیف لام و الجبل ـ جمع الجبلّه ، والجبل جمع الجبع والجبل بالتخفیف جمع جبل ، وکلها لغات معناها الخلق والجماعة ، ای ـ خلقاً کثیراً جبلّهای ـ خلقه معنی آنست که شیطان ازشما گروههایی انبوه بیراه کرد ، و این برطریق تسبّب است ، یعنی بارالشیطان سببا لضلالهم ، کقوله تعالی للاصنام « ربّ انّهنّ اضللن کثیراً من الناس » ، و بحقیقت هدایت وضلالت ورشد وغوایت از خداست تعالی وتقدّس

« افلم تکونوا تعقلون » ـ استفهام تقریع علی ترکهم الانتفاع بالعقل وقیل « افلم تکونوا تعقلون » ما اتاکم من هلاك الامم الخالیة بطاعة ابلیس

و یقال لهم لمّا دنوا من النّار « هذه جهنّم الّتی کنتم توعدون » بها فی الدنیا

« اصلوها الیوم » ادخلوها والزموها و ذوقوا حرّها « بما کنتم تکفرون » ـ قال **ابو هریرة** اوقدت النّار الف عام فابیضّت ثمّ اوقدت الف عام فاحمرّت ثم اوقدت الف عام فاسودّت فهی سوداء کاللیل المظلم

« الیوم نختم علی افواههم »ـ روزقیامت عمل‌کافران برکافران عرضه کنند و صحیفه‌های کردگار ایشان بایشان نمایند آن رسوائیها بینند و کرده ها برمثال کوههای عظیم، انکار کنند و خصومت در گیرند و بر فریشتگان دعوی دروغ کنند گویند ما این که در صحیفه هاست نه کرده‌ایم وعمل ما نیست والله ربّنا ما کنّا مشرکین ، همسایگان برایشان گواهی دهند ، همسایگانرا دروغ زن گیرند ، اهل و عشیرت گواهی دهند و ایشانرا نیز

دروغ زن گیرند ، پس رب العالمین مهر بر دهنهای ایشان نهد و جوارح ایشان بسخن آرد تا بر کرده های ایشان گواهی دهند ، اینست که رب العزة فرمود « الیوم نختم علی افواههم وتکلّمنا ایدیهم » و اول چیزی از اعضای ایشان که گواهی دهد استخوان ران چپ بود لقول النبی(ص) «ان اوّل عظم من الانسان ینطق یوم نختم علی الافواه فخذه من رجله الشمال » ، و قال (ص) «انّکم تدعون یوم القیمة مفدّمة افواهکم بالفدام ای مشدّدة فاوّل ما یسئل عن احد کم فخذه و کفّه » وروی انهّم یقولون لجوارحهم ماشهادتکنّ هذه و عنکنّ کنّا نناضل ، ای نجادل و فی کیفیّة هذا الکلام قولان احدهما انّ الله یمکنها من الکلام ویجعل لها حلقةً تصلح للنطق ، والثانی انّ المتکلّم هو الله سبحانه الا انّه یسمع من جهتها فنسب الیها و فی الخبر عن **جابر بن عبدالله** قال لمّا رجعت مهاجره البحر قال رسول الله (ص) « الاتحدّثونی با عجب ما رأیتم بارض **الحبشة** قالوا بینما نحن جلوسٌ اذ مرّت علینا عجوز من رها بینهم تحمل علی رأسها قلّة من مآءٍ فمرّت بفتیً منهم فجعل احدی یدیه بین کتفیها ثمّ دفعها فخرّت علی رکبتیها فانکسرت قلّتها فلمّا ار تفعت التفتت الیه فقالت سوف تعلم یاغدر [1] اذا وضع الله الکرسی و جمع الاوّلین والآخرین و تکلّمت الایدی والارجل بما کانوا یکسبون سوف تعلم کیف امری و امرك فقال رسول‌الله (ص) « صدقت ثمّ صدقت کیف یقدّس الله قوماً لایؤ خذ من شدیدهم لضعیفهم

« ولو نشآء لطمسنا علی اعینهم فاستبقوا الصراط فانّی یبصرون » ـ **قال ابن عباس** معناه لو نشآء لفقأنا [2] اعین ضلالتهم فاعمینا هم عن غیّهم وحولنا ابصار هم من الضلالة الی الهدی فابصروا رشد هم « فانّی یبصرون » ؟ ولم نفعل ذلك بهم معنی آنست که اگر ما خواهیم دیدهٔ ضلالت ایشان بر کنیم و هدایت دهیم تا راه بینند و براه راست روند، آنگه فرمود « فانّی یبصرون » ولم افعل ذلك بهم چون فرا راه بینند واین نکردم با ایشان **زجاج** گفت معنی آنست که ما اگر خواهیم ایشانرا نابینا کنیم تا از راه بر گردند ، واگر این کنیم از کجا بینائی یابند و چون فرا راه بینند ؟

« ولو نشآء لمسخناهم علی مکاناتهم » ـ قرأ **ابو بکر** « علی مکاناتهم » یعنی

ـ غدر (بضم اول و فتح دوم) بمعنی غادر ۲ـ فقأنا = قلعنا

لو نشآء لجعلناهم قردةً و خنازیر فی منازلهم ـ اگر خواهیم ایشان را صورت گردانیم با کپیان و خوکان تا بر جای خویش بر منزل خویش می‌باشند وقیل لو نشآء لجعلناهم حجارةً علی المکان ، ای ـ باعیننا لایستطیعون الذهاب ولاالرجوع ، والمکان والمکانة واحدٌ وقیل لو نشآءلاقعدناهم عن ارجلهم فلایقدرون علی ذهاب ٍ ولارجوع ٍ وقیل « فمااستطاعوا مضیّا » ای ـ مافدروا ان یجاوزوا تکذیبهم ، « ولا یرجعون » ای ـ لایتوبون

« ومن نعمّره ننکّسه فی الخلق » ای ـ من اطلنا عمره رددناه الی ارذل العمر شبّه الصّبی فی اول الخلق و قیل « ننکّسه فی الخلق » ای ـ نصیّره الی الضّعف بعدالقوّه والی النقصان بعدالزّیادة « ننکّسه » بضمّ نون اول و فتح دوم و تشدید کاف قراءت **عاصم و حمزه** است ، باقی بفتح نون اول و اسکان نون دوم وضمّ کاف و تخفیف خوانند

« افلاتعقلون » بتاء مخاطبه قراءت **نافع و ابن عامر ویعقوب** است باقی بیا خوانند میگوید هر کرا عمر دراز دهیم ، خلق وی بر گردانیم نه پس ، و او را شبه کودکان باز داریم ، یعنی که پس از زیادت او را نقصان دهیم و پس از قوت او را ضعف دهیم ، همانست که دران آیت فرمود « الله الذی خلقکم من ضعف ثمّ جعل من بعد ضعفٍ قوةً ثمّ جعل من بعد قوّةٍ ضعفاً و شیباً » وقال **سفیان** اذا بلغ الرّجل ثمانین سنة تغیّر جسمه « افلا یعقلون » فیعتبروا و یعلموا انّ الذی قدر علی تصریف احوال الانسان یقدر علی البعث بعد الموت

« و ما علّمناه الشعر وما ینبغی له » این جواب مشرکان **قریش** است که میگفتند رسول خدا شاعر است وآنچه میگوید و میخواند شعر است ، و ذلك فی قوله تعالی « ام یقولون شاعرٌ نتربّص به ریب المنون » « ائنّا لتارکوا آلهتنا لشاعرٍ مجنون » رب العالمین فرمود ما او را شعر نیاموختیم و او شاعر نیست ، شعر کآتش شبهت آرد و در وی شبهت نیست و در گفتار وی تهمت نیست « وما هوعلی الغیب بظنین » ای ـ بمتّهم او در هرچه خبر داد از غیب متّهم نیست وسخن که آورد جز وحی پاك نیست « ان هوالّا وحیٌ یوحی » « وما علّمناهالشعر وماینبغی له »

روی عن **الحسن** انّ النبی (ص) کان یتمثّل بهذا البیت کفی الشیب والاسلام للمرءِ ناهیا فقال کفی بالاسلام والشیب للمرءِ ناهیا فقال **ابو بکر** یا نبی الله انمّا

قال الشاعر کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا ثمّ قال ابو بکر او عمر اشهد انّک رسول الله یقول الله عزّوجلّ «و ما علّمناه الشعر و ما ینبغی له» و عن قتادة قال بلغنی انّ عائشة سئلت هل کان النبی (ص) یتمثّل بشیء من الشعر؟ قالت کان الشعر ابغض الحدیث الیه، قالت ولم یتمثّل بشیءٍ من الشعر الّا ببیت اخی بنی قیس طرفة

ستبدی لک الایّام ما کنت جاهلاً و یأتیک بالاخبار من لم تزوّد [1]

فجعل یقول (ص) و یأتیک من لم تزوّد بالاخبار فقال ابو بکر لیس هکذا الشعر انّما هو و یأتیک بالاخبار من لم تزوّد، فقال (ص) «ما علّمت الشعر و ما ینبغی لی»

«ان هو» یعنی القرآن «الّا ذکر» ای - موعظة «و قرآن مبین» فیه الفرائض والحدود و الاحکام

«لینذر» - قرأ اهل المدینة و الشام و یعقوب «لتنذر» بتاء المخاطبة و کذلک فی الاحقاف وافقهم ابن کثیر فی الاحقاف، ای - لتنذر یا محمد و قرأ الآخرون بالیاءِ، ای - لینذر القرآن «من کان حیّاً» یعنی مؤمناً حیّ القلب لانّ الکافر کالمیّت فی انّه لایتدبّر ولایتفکر «و یحق القول علی الکافرین» ای - تجب حجّة العذاب علی الکافرین «حیّ» اینجا بمعنی عاقل و مؤمن است وخصّه بالذکر لانتفاعه به کقوله «انّما تنذر من اتّبع الذکر» ومعنی آنست که تو کسی را توانی که آگاه کنی که عاقل بود و مؤمن تا سخن در یابد و انذار تو در دل وی اثر کند و پند تو وی را سود دهد، امّا کافر و جاهل دلهای مرده دارند و در شمار مردگان اند، نه پند تو ایشان را سود دارد نه انذار تو در دل ایشان اثر کند، این حکم مادر ازل کردیم و در لوح چنان نبشتیم که زنده دلان را پند توسود دارد و بر مرده دلان عذاب ما واجب آید، اینست که ربّ العزة فرمود «و یحقّ القول علی الکافرین» ای - و یجب العذاب علی الکافرین - واجب شد و درست گشت برکافران سخن الله در ازل که اهل عذاب اند

«اولم یروا انّا خلقنا لهم ممّا عملت ایدینا» ای - تولینا خلقها ابداعا من غیر اعانة احد، وذکر الایدی ها هنا یفید ان الله تعالی خلقها بذاته سبحانه من غیر واسطة معنی خلق بحقیقت آفریدن است، از نیست هست کردن و از نبودبود آوردن واز آغاز نو

[1] - این شعر از معلقه طرفة بن العبد بن سفیان البکری است

ساختن، و حقیقت این فعل جز کردگار قدیم وخداوند حکیم راسست که کمال قدرت و حکمت وجلال عزّت جزویرا نیست و در قرآن خلق بچند معنی بیاید خلق است بمعنی تصویر کقوله «و اذ تخلق من الطین» ای ـ تصویر، وخلق است بمعنی دروغ کقوله «و تخلقون افکاً» وخلق است بمعنی دین کقوله «لاتبدیل لخلق الله» ای ـ لدینه، وخلق است بمعنی ابداع و اختراع کقوله «خلقکم من نفس واحدة» و کقوله اولم یروا انّا خلقنا لهم ممّا عملت ایدینا» ـ قال القتیبی «الایدی» هاهنا القدرة والقوّة و قوله «عملت ایدینا» حکایة عن الفعل وان لم نباشر الفعل بالید، هذا کقوله جری بناء هذه القنطرة و هذا القصر علی یدی فلان و فی الخبر «علی الید ما اخذت حتّی تؤدّیه فالامانة مؤداة وان لم تباشر بالید» وتقول مالی فی یدفلان، والنعم تحت یدالقیّم فالید یکنی بها عن الملکة والضبط

«انعاماً فهم لها مالکون» ضابطون قاهرون، ای ـ لم نخلق الانعام وحشیّةً نافرةً من بنی آدم لایقدرون علی ضبطها بل هی مسخّرةٌ لهم، وهی قوله «و ذلّلناها لهم» سخّرناها لهم، «فمنها رکوبهم» ـ الرکوب والرکوبة ـ مایرکب من الابل، و کذلک الحلوب والحلوبة مایحلب منها بالهاء و بحذف‌الهاء، وقیل الرکوب جمع والرکوبة واحد «و منها یأکلون» ای ـ سخّرناها لهم لیرکبوا ظهورها و یأکلوا لحمها

«ولهم فیها منافع و مشارب» ـ المنافع الاصواف و الاوبار و الاشعار و الاولاد والمشارب اللبن، «افلایشکرون» ـ استفهام بمعنی الامر

«واتّخذوامن دون الله آلهةً لعلّهم ینصرون» یعنی لعلّ اصنامهم ینصرهم اذا حزبهم امر و تمنعهم من ذلك ولایکون ذلك قط

«لایستطیعون نصرهم» و منعهم من العذاب، «و هم لهم جندٌ محضرون» ای ـ الکفّار جندٌ للاصنام یغضبون لها ویحضرونها فی‌الدنیا هی لاتسوق الیهم خیراً ولاتستطیع لهم نصراً وقیل هذا فی الآخرة یؤتی بکلّ معبود من دون الله و معه اتباعه الّذین عبدوه کانّهم جندٌ محضرون فی النّار

«فلایحزنك قولهم» ـ فیه قولان احدهما قولهم فی الله انّ له شریکا وولداً، «انا نعلم مایسرّون و ما یعلنون» فنجازیهم علی اقوالهم و افعالهم، و الثّانی قولهم فیك

يامحمد انّك شاعرٌ ومجنونٌ وساحرٌ وقيل « قولهم » اى - تهديدهم ايّاك بالقتل و وعدهم ، «انّا نعلم بما يسرّون وما يعلنون» فنحول بينك وبينهم

« اولم ير الانسان انّا خلقناه من نطفةٍ فاذا هو خصيمٌ مبينٌ » جدل بالباطل مبين الخصومة ، يعنى انّه مخلوقٌ من نطفةٍ ثمّ يخاصم فكيف لايتفكر فى بدو خلقه حتّى يدع الخصومة - نمى بيند مردم كه ما بيافريديم او را از آبى مهين در قرارى مكين ، چهل روز او را در طور نطفه نگه داشتيم تا علقه گشت و آنگه در طور علقه چهل روز داشتيم تا مضغه گشت مصطفى عليه الصلوة والسلام فرمود «انّ خلق احدكم يجمع فى بطن امّه اربعين ليلةً ثمّ يكون علقةً مثل ذلك ثمّ يكون مضغةً مثل ذلك ثمّ يبعث‌الله عزّوجلّ اليه ملكاً باربع‌كلمات فيقول اكتب اجله ورزقه و شقىّ او سعيد » آنگه تقطيع هيكل او وصورت شخص او در ظهور آورديم و او را كسوت بشريت‌پوشانيديم واز آن قرار مكين بدين فضاى رحب آورديم و از پستان پرّ از خون او را شير صافى داديم و عقل و فهم وسمع وبصر و دل وجان او را بياراستيم و نقص وبطش و مشى وحركات اورا قوّت داديم ، با اين همه نعمت و كرامت كه باوى كرديم و اوران نطفه بدين رتبه رسانيديم همى با ما خصمى كند ، اينست كه رب العالمين فرمود « فاذا هو خصيمٌ مبينٌ » - خصم درين موضع ابىّ بن خلف الجمحى است و اين آيت درشأن وى آمده، استخوانى ريزيدهٔ كهن گشته برداشت ، گفت يا محمد اترى يحيى الله هذا بعد ما رمّ ؟ فقال عليه الصلوة والسلام نعم و يبعثك ويدخلك النار ، فانزل الله تعالى هذه الآيات

« وضرب لنا مثلاً و نسى خلقه » اى - خلقنا ايّاه ، مصدرٌ مضاف الى المفعول « قال من يحيى العظام وهى رميم » - يقال رمّ الشىء ورممته فهى‌رميم ، ككفّ حصب وعين كحلى

« قل يحييهاالّذى انشأها » خلقها « اوّل مرّةٍ » ابتداءً حين وجد ، « وهو بكلّ خلقٍ عليم » لا يخفى عليه‌اجزاؤه وان تفرّقت فى البرّ والبحر فيجمعه ويعيده خلقاً كماكان نقال العلم هاهنا مشتمل على سعه الاقتدار على الامرفانّ العلم بالخلق اعجب من القدرة على الخلق

«الّذی جعل لکم من الشّجر الاخضر ناراً» ـ قال ابن عباس ـ هما شجرتان
یقال لاحدیهما المرخ و للاخری العفار فمن اراد منهم النار قطع غصنین مثل السّواکین
و هما خضراوان تقطر منهما الماء فیستحق المرخ و هو ذکرٌ على العفار وهی انثی فتخرج
منهما النار باذن الله، وتقول العرب فی کلّ شجرٍ نارٌ واستمجد المرخ و العفار(1)
ویقال فی کلّ عود نار الا عود العناب و الشجر یذکّر و یؤنّث، ففی قوله «ومنه شجرٌ
فیه تسیمون» مذکّرٌ، و فی قوله «من شجر من زقّوم فمالئون منها البطون» مؤنّث

«فاذا انتم منه توقدون» ای ـ تقدحون و توقدون النّار من ذلك الشجر، این
آیت از روی اشارت حجت است بر منکران بعث، آن خداوند که آتش در درخت سبز
بیافرید قادر است که زندگی در استخوان پوسیدهٔ ریزیده بیافریند و بروی دشوار نباشد
وقدرت بروی تنگ نشود

پس در حجّت بفزود و آفرینش آسمان و زمین بر ایشان حجّت آورد فرمود «اولیس
الّذی خلق السموات والارض بقادر على ان یخلق مثلهم» ـ قرا یعقوب «یقدر»
بالیاء على الفعل، ای ـ یقدر على ان یخلق مثلهم، ثمّ قال «بلى» ای ـ قل بلى هو
قادرٌ على ذلك اذ لیس له جوابٌ غیر ذلك، «وهو الخلّاق» یخلق خلقاً بعد خلقٍ، «العلیم»
بجمیع ما خلق

«انّما امره اذا اراد شیئا» ـ فرمان او آنست که چون چیزی خواهد که بود، «ان
یقول له» ای ـ لذلك الشیء «کن فیکون» ای ـ فهو یکون على ما قدّر واراد. آن چیز را
گوید که باش، هرچند که آنچیز حاضر نبود امّا معلوم حق بود و آنچه معلوم حقّ است
بمنزلت حاضر است و خطاب باوی درست در بعضی اخبارست که حقّ جلّ جلاله فرمود
«انّی جوادٌ ماجدٌ عطائی کلامٌ و عذابی کلامٌ و اذا اردت شیئا فانما اقول له کن فیکون»

«فسبحان الّذی بیده ملکوت کلّ شیء» ـ کلمه تعظیم است و اجلال حق جل جلاله
و تنزیه و تقدیس وی از آن که در قدرت وی نقصانی آید یا از عجز و عیب در وی نشانی
بود، و الملکوت هو الملك بالغ الالفاظ فلا یکون الّا الله وحده و در قرآن سبحان
بدو معنی آید یکی بمعنی تنزیه، دیگر بمعنی تعجّب، آنچه بمعنی تنزیه است بادات

۱ـ استمجد المرخ والعفار ـ استکثرا من النار (قاموس المحیط)

احديّت گردد جلّ جلاله ، وآنچه بمعنى تعجب است با افعال وى گردد عزّ شأنه ، تنزيه آنست كه فرمود «سبحان ربّك ربّ العزة عمّا يصفون» «سبحان هو الغنىّ» «سبحانه ان يكون له ولدٌ» «سبحانه و تعالى عمّا يقولون علوّاً كبيراً» وهم ازين باب است حكايت از قول موسى و عيسى و يونس «سبحانك تبت اليك» «سبحانك ما يكون لى ان اقول ما ليس لى بحقٍ» «سبحانك انّى كنت من الظّالمين» وآنچه بمعنى تعجّب است «سبحان الّذى سخّر لنا هذا» «سبحان الّذى خلق الازواج كلّها» «سبحان الّذى اسرى بعبده» و هم ازين باب است «سبحانه اذا قضى امراً» ، «فسبحان الّذى بيده ملكوت كلّ شىء» پاكى و بى عيبى خدايرا كه بدست اوست و بداشت و پادشاهى همه چيز ، «واليه ترجعون» و باز گشت همه خلق با اوست و باز گشت همه كار با خواست او و باز گشت هر بودنى با حكم او ، و قيل «واليه ترجعون» امّا الى الجنّة و امّا الى النار

اگر كسى خواهد كه او را بسطى باشد در سخن از روى وعظ و تذكير درين سورة يس مفرد جمعى كردهام آنرا تحصيل كند كه تفسير بيش ازين احتمال نكند و سبق تفسير نگذاشتن شرط نيست ،

النوبة الثالثة

قوله تعالى «انّ اصحاب الجنّة اليوم فى شغلٍ فاكهون». وكيع بن الجراح گفت شغل ايشان در بهشت سماع است ، همانست كه جاى ديگر فرمود «فهم فى روضة يحبرون» «انتم وازواجكم تحبرون» فهذا الحبر هو السّماع فى الجنّة ، بندهٔ مؤمن در بهشت آرزوى سماع كند ، ربّ العزة اسرافيل را فرستد تا برجانب راست وى نشيند وقرآن خواندن گيرد ، داود برجب وى بايستد زبور خواندن گيرد ، بنده سماع همى كند تا وقت وى خوش گردد ، جان وى فرا سماع آيد ، دل وى فرا نشاط آيد ، سرّ وى فرا كار آيد ، از تن زبان ماند و بس ، از دل نشان ماند و بس ، از جان عيان ماند و بس ، تن در وجد واله شود ، دل در شهود مستهلك شود ، جان در وجود مستغرق گردد ، ديده آرزوى ديدار ذو الجلال كند ، دل آرزوى شراب طهور كند ، جان آرزوى سماع حق كند ، ربّ العزة

پردهٔ جلال بردارد دیدار نماید، بنده را بجام شراب نوازد، طه و یس خواندن گیرد جان بنده آنگه بحقیقت در سماع آید ای جوانمرد! از تن سماع نیاید که در بند برتری است، از دل سماع ناید که رهگذری است، سماع، سماع جانست که نه ایدری است تن سماع نکند که از خود بدرد است، دل سماع نکند که روز گرد است، جان سماع کند که فرد را فرداست

خویندهٔ تو همچو تو فردی باید آزاد ز هر علّت و دردی بایـد

و گفته‌اند شغل بهشتیان ده چیز است ملکی که در و عزل نه، جوانی که با او پیری نه، صحتی بردوام که با او بیماری نه، عزّی پیوسته که با او ذلّ نه، راحتی که بـا او شدّت نه، نعمتی که با او محنت نه، بقائی که با او فنا نه، حیوتی که با او مرگ نه، رضائی که با او سخط نه، انسی که با او وحشت نه

پیر طریقت گفت این شغل عامّه مؤمنان است که مصطفی (ص) درحق ایشان گفته «اکثر اهل الجنّة البله» امّا مقرّبان مملکت و خواصّ حضرت مشاهدت از مطالعهٔ شهود واستغراق وجودیك لحظه با نعیم بهشت نپردازند، بزبان حال همی گویند

روزی که مرا وصل تو درچنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آیـد

چون خلایق از عرصات قیامت بروند، ایشان برجای بمانند و نروند، فرمـان آید که شما نیز ببهشت روید و دار و نعیم بهشت بینید، گویند لجا نرویم که آنچه مقصود است ما را خود اینجا حاضر است پیر بوعلی سیاه گفت اورا کسانی‌اند که اگر یك لحظه‌شان بی او بباید بود، زهره هاشان آب گردد، اوصالشان بندبند از هم جدا شود امیر المؤمنین علی(ع) فرمود «لو حجبت عنه ساعة لمتّ»

«لهم فیها فاکهةٌ ولهم مایدّعون، سلامٌ قولاً من ربٍّ رحیم» ـ سلام خـداوند کریم بندهٔ ضعیف دو ضرب است یکی بسفیر وواسطه، یکی بی‌سفیر و بی‌واسطه امّا آنچه بواسطه است اوّل سلام مصطفی است، و ذلك فی قوله «و اذا جاءك الّذین یؤمنون بآیاتنا فقل سلامٌ علیکم» ای محمد چون مؤمنان برتو آیند و بواجب ما طلبند، تو

سیاستها برایشان سلام کن و بگوی « کتب ربّکم علی نفسه الرّحمة » ، بارچون روز کار خوة شده برسد و برید مرگ در رسد در آن دم زدن با پسین ملك الموت را فرمان آید که تو برید حضرت مائی و درگاه مائی بفرمان ما قبض روح شده همی کنی ، نخست او را شربت شادی ده و مرهمی بر دل خستهٔ وی نه بروی سلام کن و نعمت بر وی تمام کن اینست که رب العزة فرمود « تحیّتهم یوم یلقونه سلامٌ و اعدّلهم اجراً کریماً » آن فرشتگان دیگر که اعوان ملك الموت اند چون آن نواخت و کرامت بینند ، همه گویند « سلامٌ علیکم ادخلوا الجنّة بما کنتم تعملون » ای بندهٔ مؤمن خوش دلی و دیعت جان تسلیم کردی خوشت باد و سلام و درود مرترا باد از سرای حکم قدم در ساحت بهشت نه که کارکار تست و دولت دولت تو واران پس چون از حساب و کتاب و دیوان قیامت فارغ شود بدر بهشت رسد ، رضوان او را استقبال کند گوید « سلامٌ علیکم طبتم فادخلوها خالدین » ـ سلام و درود بر شما خوش گشتید و خوش آمدید و پاك زندگی کردید ، اکنون در روید درین سرای جاودان و بار و نعیم بیکران واران پس که در بهشت اندر غرفهٔ خویش آرام گیرد ، فرستادگان ملك آیند و او را مژده دهند و سلام رسانند گویند «سلامٌ علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدّار » چون گوش بنده از شنیدن سلام واسطه پر شود و از درود فرشتگان سیر گردد ، آرزوی دیدار و کلام و سلام حق کند گوید بر بساط افتقار در حالت انکسار بر بساط انبساط که ای معدن ناز من ساز من تا کی ؟ ای شغل جان من این شغل جان من تا کی ؟ ای هم راز دل من این انتظار دل من تا کی ؛ ای ساقی سرّ من این تشنگی من تا کی ؟ ای مشهود جان من این خبر پرسیدن من تا کی ؟ خداوندا ! موجود دل عارفانی ، در دکر یگانه ، آرزوی جان مشتاقانی ، در وجود یگانه ، هیچ روی آن دارد خداوندا که دیدار نمائی و خود سلام کنی برین بنده فیتجلّی الله عزّوجلّ و یقول « سلامٌ علیکم یا اهل الجنّة » فذلك قوله « سلامٌ قولاً من ربٍّ رحیم »

قوله تعالی « الیوم نختم علی افواههم » الآیة ـ گفته‌اند همچنان که اندام دشمن گواهی دهد بر دشمن بر کرده‌های بد ، اندام دوست هم گواهی دهد دوست را بر

کرده های نیك در آثار آورده‌اند که بندهٔ مؤمن را خطاب آید که چه آوردی ؟ بنده شرم دارد که گوید چندین نماز و چندین صدقات و خیرات ربّ العزّة دست وی بسخن آرد تا گوید چندین صدقه‌داد ، پای وی گوید چندین نماز کرد ، انگشتان وی گواهی دهند بر تسبیحات و تهلیلات قال النبی (ص) لبعض النّسآء « علیکنّ بالتسبیح والتهلیل واعقدن بالانامل فانهنّ مسئولات مستنطقات » آن یکتا موی مژگان چشم بنده را گواهی دهد ، یقول الله تعالی « تکلّمی یا شعرة جفن عین عبدی واحتجّی عن عبدی » ـ ای موی مژگان چشم بندهٔ مؤمن من بیار حجّت از بهر بندهٔ من ، گوید بار خدایا گواهی دهم که از بیم عقوبت تو و در آرزوی دیدار تو بسیار گریست ، الله گوید راست میگوئی و من میدیدم ، آنگه گوید این بنده را بگواهی یك تا موی آمرزیدم و منادی ندا کند هذا عتیق الله بشعرة ، این سخن کفیل اندامهای بنده ازان عیبهاست که بر جسد آدمی پوشیده است و بر جوارح الله حوالت است وزین واین وی آنرا جای است ، باور نافته پذیرفته و آنرا گردن نهاده ، هم ازین باب است که فردا زمین بر بنده گواهی دهد بر کردار وی دهد ، و ذلك فی قوله « یومئذٍ تحدّث اخبارها » ای ـ تشهد علی کلّ عبد وامة بما عمل علی ظهرها وهم ازین باب است که الله در قرآن دوزخ را خشم گفت « تکادتمیّز من الغیظ » ، وآسمان و زمین که‌الله را پاسخ داد « قالتا اتینا طآئعین » ، همچنین تسبیح جمادات و حجرها که جان ندارد چون صحرا و کوه و دریا ود جبال و بادو باران وامثال آن ، این همه آنست که عقل می‌بندرد و دل ازان می شورد و دین آنرا میپذیرد والله آنرا گواهی میدهد مؤمنان بجان و دل قبول میکنند و باور نافته میپذیرند کماقال تعالی « امرنا لنسلم لربّ العالمین »

قوله « ومن نعمّره ننکّسه فی الخلق » ـ این آیت بندگانرا تنبیهی است عظیم و بیدار کردن ایشان از خواب غفلت ، یعنی که خود را دریابید و روزگار جوانی و قوّت نعمت دارید و عمل کنید پیش از ان که نتوانید قال النبی (ص) « اغتنم خمساً قبل خمسٍ شبابك قبل هرمك و صحّتك قبل سقمك وغناك قبل فقرك وحیوتك قبل

موتك و فراغك قبل شغلك » پس اگر روزگار جوانی ضایع کند و در عمل تقصیر کند بر سر پیری و عجز عذری بار خواهدهم سکونود قال النبی (ص) « اذا بلغ الرّجل تسعین سنةً غفرالله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و کتب اسیرالله فی الارض و شفع فی اهل بیته ، واذا بلغ مائةسنه استحیی الله عزّوجلّ منه ان یحاسبه »

« و ما علّمناه الشعر و ماینبغی له ان هو الّاذکرٌ و قرآنٌ مبینٌ » ـ اشارت آیت آنست که این **قرآن** نه برابر اشعار عرب است نه مشابه سخن آورندگان ، معجزهٔ **مصطفی** است و برهان نبوّت و رسالت وی ، هر پیغامبری که آمد برهان نبوّت وی از راه دیده ها درآمد و برهان نبوّت **محمد عربی** از راه دلها درآمد ، هر پیغامبری را معجزه بی ظاهر دادند معجزهٔ **ابراهیم** آتش بود که ویرا نسوخت بر همچون بستان گشت ، معجزهٔ **موسی** عصاو ید بیضا بود ، معجزهٔ **عیسی** احیاء موتی بود ، اینهمه ظاهر بود محل اطّلاع دیده‌ها ، معجزه **مصطفی عربی** بوستاندوستان باصفوت بود ، گلستان مستان شربت محبّت بود « بل هو آیاتٌ بیّناتٌ فی صدورالّذین اوتوا العلم » ، لمی **مصطفی** را معجزات بسیار بود که محلّ اطّلاع دیده ها بود چون انشقاق قمر و تسبیح حجر و کلام ذئب واسلام ضبّ وغیر آن امّا مقصود آنست که **موسی** تحدّی بعصا کرد ، **عیسی** تحدّی باحیاء موتی کرد ، **مصطفی** صلوات الله وسلامه علیه تحدّی بکلام الله کرد « فأتوا بسورةٍ من مثله » ، عصای **موسی** هرچند که دروصفت ربّانی تعبیه بود ازدرخت عوسج بود ، و دم **عیسی** هر چند که درولطف الهی تعبیه بود امّا و دیعت سینهٔ بشر بود ، ای **محمد** تو که میر بی دمی و چوبی ناخود مبر ، چوب نابت حران باشد ودم نصب بیماران ، تو صفت قدیم ما **قرآن مجید** ما ناخود بیرتا معجز تو صفت ما بود نه صفت بشر کافران چون عاجز ماندند از مثل این **قرآن** آوردن ، زبان طعن درو کشیدند یکی میگفت « سحرٌ مستمرٌّ » دیگری می گفت «اساطیرالاوّلین ، ان هذا الّا افكٌ افتریه» و **مصطفی** را شاعر خواندند و ساحروکاذب تارب العزة تسکین دل وی آیت فرستاد که « ولایحزنك قولهم » ای ـ تکذیبهم وایذاهم ـای **محمد** نباید که سخن بیگانگان

و دشمنان ترا اندهگن دارد ، اگر ایشان ترا دروغ زن میدارند و سوّت تو گـواهی می ندهند ترا چه زیان و چه باك؟ من که خداوندم ترا گواهی میدهم که «محمدٌ **رسول‌الله** اگر ایشان ترا طعن می گویند از حسر و فقر است ، من میگویم بشیر و نذیر است ، اگر ایشان میگویند یتیم و صنبور[1] است ، من میگویم شفا و رحمت و نوراست ای **محمد** از گفتار دشمنان چرا اندهگن شوی ؟ ترا ایـن شادی نه بس که همـه عالم مرا می ستایند و من ترا می ستایم « یا ایّها النبیّ انّا ارسلناك شاهداً و مبشّرا و نذیرا » الآیة همه عالم ثنای مـن میگویند و مـن ثنای تو میگویم کـه «انّ الله و ملئکته یصلّون علی النبی » همه رضای من میجویند و من رضای تو میجویم که « ولسوف یعطیك ربّك فترضی » همه عالم قسم بمن یاد میکنند و من قسم بتو یاد میکنم که « لعمرك » ، بر پیشانی عرش نبشته « **محمدٌ رسول الله** »، بر کرسی نبشته « **محمدٌ حبیب الله** »، برلوح نبشته « **محمدٌ صفیّ الله** »، برلوای حمد نبشته «**محمد خیرة‌الله** »

ای **محمد** اینجهانی وان جـهانی نیستی
لاجرم اینجا نداری صدر و آنجا متّکا
هر کـجا گام تو آمد افتخار آرد زمین
هر کجا گام تو آمـد انقیاد آرد سما
والضّحی برخوان و میدان قصد آن چندان حسود
والضّحی برخوان وبین شکر آن چندان عطا

۱ ــ الصنبور مرد فرد بی برادر و فرزند و ضعیف و خوار و بی مونس و بی یار ومنه‌الحدیث کانت‌قریش تقول ان محمداً صنبور ، ای ـلاولد له ولا اخ (منتهی‌الارب)

۳۷ - سورة الصافات (مکیة

۱ - النوبة الاولی

« بسم الله الرحمن الرحیم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« **والصافات صفاً**[۱] » بفرشتگان پرستندگان از قطار قطار[۱]

« **فالزاجرات زجراً**[۲] » بآیتهای قرآن که باز زندست از بدیها

« **فالتالیات ذکراً**[۳] » بخوانندگان سخن خداوند عزّوجلّ

« **ان الهکم لواحد**[۴] » که خداوند شما یکی است

« **رب السموات والارض وما بینهما** » خداوند آسمانها و زمینها و هرچه میان آن ، « **و رب المشارق**[۵] » و خداوند مشرق و مغرب[۲] آفتاب

« **انا زینا السماء الدنیا** » ما ما ، بیاراستیم آسمان دنیا را ، « **بزینة الکواکب**[۶] » بآرایش ستاره

« **وحفظاً من کل شیطان مارد**[۷] » آن ستارگان نگاهداشت کردیم و گوشدن[۳] از هر دیوی ستنبهٔ شوخ

« **لایسمعون الی الملاء الاعلی** » نمی نیوشند بآن گروهان زبرین « **و یقذفون من کل جانب**[۸] » ومی اندازند ایشان را از هر سوی

« **دحوراً** » راندن ایشان [از درهای آسمان] ، « **ولهم عذاب واصب**[۹] » وایشانراست عذابی پیوستهٔ همیشه

۱ـ نسخهٔ الف کنار کنار ۲ـ نسخهٔ ج مشرقهای ۳ـ در فارسی گوش بمعنی حفظ و محافظت آمده (برهان قاطع)

« الا من خطف الخطفة » مگر که دیوی سخن درد سخنی رباید ، [از زبان فرشته] ، « فاتبعه شهابٌ ثاقبٌ (۱۰) » درپی او ششدشاخی آتش درفشان[1] سوزان

« فاستفتهم » پرس از ایشان ، « اهم اشدّ خلقاً » که ایشان سخت تراند بر آفرینش کاردر آفرینش [سردتر ایشان] « ام من خلقنا » یا او که بیافریدیم [ازسود] ،

« انّا خلقناهم من طین لازب (۱۱) » ما بیافریدیم ایشانرا [از کسی که اوراسافریدیم] از گلی دوسنده[2]

« بل عجبت » شگفت می‌آیدترا [ازآنچه ایشان دروغ زن می‌گیرند] ، « ویسخرون (۱۲) » وافسوس میدارند برتو وسست می فرادارندترا

« واذا ذکّروا » وچون ایشانرا پنددهندودریادایشان دهند ، « لایذکرون (۱۳) » یاد نکنند و پند نپذیرند

« واذا رأوا آیةً » و آنگه که نشانی بینند از نشانهای [استواری تو] ، « یستسخرون (۱۴) » یکدیگر را برسخریت می‌خوانند

« وقالوا ان هذا الا سحرٌ مبین (۱۵) » و آن نشانرا میگویند نیست این مگر جادوئی آشکارا

« ائذا متنا وکنّا تراباً و عظاماً » باش ما آنگه که خاك گردیم واستخوان ، « ءانّا لمبعوثون (۱٦) اَوَ آباؤناالاوّلون (۱۷) » ما باپدران پیشینان ما برانگیختنی‌ایم؟

« قل نعم و انتم داخرون (۱۸) » گوی « نعم » آری برانگیختنی‌اید و شما درمانده و کم آمده

« فانّما هی زجرةٌ واحدة فاذاهم ینظرون (۱۹) » حین بود جز این نه یك راندن بود که ایشان زنده می شوند می نگرند

« و قالوا یا ویلنا » ومیگویند ای‌هلاکا بر ما وبهریع ، « هذا یوم الدین (۲۰) »

۱ـ نسخهٔ الف درفشان [= درخشان] ۲ـ دوسنده بروزن دورنده بمعنی چسبنده باشد و گل چسبنده را نیز گویند (برهان قاطع)

آنك این روز شمار و پاداش

« **هذا یوم الفصل** » [ایشانرا گویند] این آن روز کار بر گزاردن « **الذی کنتم به تکذبون** (۲۱) » آن روز که شما دروغ می داشتید و می گفتید که دروغ است

« **احشروا الذین ظلموا وازواجهم** » فراهم آرید ایشانرا که بر خود ستم کردند و همسران ایشان را ، « **و ماکانوا یعبدون** (۲۲) **من دون الله** » و هر چه می پرستیدند فرود از الله ، « **فاهدوهم الی صراط الجحیم** (۲۳) » وایشان را فراسر راه دوزخ دهید

النوبة الثانية

این سورة **والصافات** صدو هشتاد و دو آیت است و هشتصد کلمه و سه هزار و هشتصد و بیست و شش حرف جمله به **مکه** فرو آمد باتفاق مفسّران آنرا مکّی شمرند و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر چهار آیت ، ازان چهار هر دو آیت متلاصق یکدیگر ، یکی « و تول عنهم حتّی حین و ابصرهم فسوف یبصرون » دیگر « و تولّ عنهم حتّی حین و ابصر فسوف یبصرون » این چهار آیت،آیت سیف منسوخ اند و در بیان فضلت این سوره **ابی کعب** روایت کند از **مصطفی** علیه الصّلوة و السّلام قال « من قرأ **والصافات** اُعطی من الاجر عشر حسناتٍ بعدد کلّ جنّی و شیطانٍ و تباعدت منه مردة الشّیاطین وبرئ من الشرك و شهدله حافظاه یوم القیمة انّه کان مؤمناً بالمرسلین »

قوله « والصّافّات صفّا » ـ **ابن عباس** گفت فرشتگان اند که در آسمان خدایرا می پرستند صفها بر کشیده همچنان که در دنیا نماز گزاران صفها بر کشند همانست که در آخر سوره فرمود « وانّا لنحن الصّافّون » ، جائی دیگر فرمود « یوم یقوم الرّوح والملئکه صفّا » « وجاء ربّك والملك صفّاً صفّاً » ـ روی **جابر بن سمرة** قال قال رسول الله (ص) « الا تصفّون الملئکه عند ربّهم » ؟ قلنا و کیف تصفّ الملئکة

عند ربّهم ؛ قال « یتمّون الصّفوف المقدّمة ویتراصّون[1] فی الصّف» وکان **عمر بن الخطاب** اذا اراد ان یفتتح بالنّاس الصّلوة قال استووا تقدّم یا فلان تأخّر یا فلان انّ الله عزّوجلّ یرید بکم بالملئکة اسوة یقول « والصّافّات صفّا » وقیل هم الملئکة تصفّ اجنحتها فی الهوآء واقفةً حتّی یأمرها الله بما یرید وقیل هی الطّیر دلیله قوله تعالی « والطّیر صافّات » ، والصّفّ ترتیب الجمع علی خطّ کالصّف فی الصّلوة

قوله «فالزّاجرات زجرا » یعنی الملائکة تزجر السّحاب و تسوقه الی حیث امر الله فرشتگان که میغ می‌رانند و باران را فراهم می آرند تا آنجا که فرمان الله بود و قیل هی زواجر **القرآن** یعنی آیات الزّواهی تنهی عن المحظورات و تزجر عن القبیح

« فالتّالیات ذکراً » هم الملئکة یتلون کتاب الله علی الانبیآء وقیل هم جماعة قرّآء **القرآن** و قیل المراد بالملئکة الغزاة کقوله « والعادیات ضبحا » وهم الصّافّات فی الحرب الزاجرات للکفّار التّالیات لذکر الله بالتّسبیح والتّکبیر والتّهلیل الصّافّ ــ واحدٌ ، والصافّات جمعٌ والصافّات جمع الصّافّة والزجر ــ الصّرف عن الشیء بخوف و تخویف والتّلاوة ــ القرآءة والتلو ــ الاتباع و قیل فیه اضمار ؛ یعنی و ربّ الصّافّات والزّاجرات والتّالیات قرأ **ابوعمرو وحمزة** کلّهنّ بالادغام وقرأ الباقون بالاظهار

جواب مشرکان قریش است که گفتند « اجعل الآلهة الها واحدا » ــ این مرد خدایان را همه با یکی آورد ، ربّ العالمین قسم یاد کرد باین سه چیز تعظیم و تشریف آن سه چیز که خداوند شما یکی است « انّ الهکم لواحدٌ » آنگه فرمود ربّ السّموات والارض و مابینهما و ربّ المشارق » یعنی مشارق الشمس و مغاربها فی الصیف والشتاء ، مائة و ثمانون مشرقا ومائة و ثمانون مغربا فمنزلت الشمس منها کلّ منزل فی السّنة مرّتین مرّةً فی الصّیف صاعدة و مرّة فی الشّتآء منحدرة ، کلّ یوم لها مشرق و مغرب لاتنزلهما فی السّنة الا مرّتین واما قوله «ربّ المشرقین وربّ المغربین » فالمشرقان مشرق الشمس اطول یوم من السّنة و مشرقها اقصر یوم منها والمغربان مغرب الشّمس اطول یوم من السّنة

۱ــ تراصّوا فی الصف = تلاصقوا وانضموا (قاموس المحیط)

ومعربها اقصر يوم منها واما قوله رب المشرق والمغرب فهوافق شروق الشمس و افق غروبها

«انّا زيّنا السّمآء الدّنيا » تأنيث الادنى وهى التى تدنو من الارض ، «بزينة الكواكب» قرأعاصم برواية ابى بكر «بزينةٍ» منوّنة «الكواكب» نصباً اى بتزييننا الكواكب و قرأ حمزة وحفص « بزينةٍ » منوّنةً « الكواكب » خفضاً على البدل ، اى بزينةٍ بالكواكب ، يعنى زيّناها بالكواكب وقرأ الآخرون « بزينةالكواكب » بلاتنوين على الاضافة قال ابن عباس معناه بضوءِ الكواكب

« و حفظا » اى وحفظناها حفظاً وقيل جعلنا الكواكب حفظاً ، « من كلّ شيطانٍ ماردٍ » اى متمرّدٍ خال عن الخير خبيثٍ

« لا يسمعون الى الملاء الاعلى » اى الى كلام الملاء الاعلى و هم الملئكة، وتقديره ان لايسمعوا اى لئلّا يسمعوا، فلماحذف ان رفع الفعل و عدّاه بالى لانّه فى معنى الاصغآءِ و قيل سمعت اليه بمعنى صرفت الى جهته سمعى قرأ حمزة والكسائى و حفص «يسّمّعون» بتشديد السّين والميم ، اى يتسمّعون فادغمت التآء فى السّين و قرأ الآخرون « يسمعون » باسكان السين وتخفيف الميم من سمع يسمع والمعنى لايستطيعون الاسماع الى الملاءِ الاعلى

« و يقذفون من كلّ جانبٍ دحوراً » اين سخن را دو وجه است يكى آنست كه مى اندازند ايشانرا از هر سوى ديگر وجه آتش بايشان مى اندازند ازهر سوى ، تقول قذف الشيء اى طرحته ، و قذفته بحجرٍ رميت اليه حجراً ومنه قذفه بالفجور «دحورا» مصدر من غير لفظ الفعل الاوّل اى يقذفون قذفا وقيل فعله مضمر تقديره و يدحرون دحورا ، اى يبعدون عن مجالس الملآئكة و قيل « دحوراً » جمع دحرٍ وهو ما يرمى به فيكون بقديره بدحورفحذف الجار ونصب و قرأ بعضهم «يقذفون» بفتح اليا و كسر الدّال يعنى الملئكه يقذفون الشياطين بالشهب فيكون تفسيراً « للزاجرات زجرا »

« ولهم عذابٌ واصبٌ » اى الشياطين عذابٌ دائمٌ والمواصبة والمواظبة سوآءٌ

و تاويله ان كلّ شيطان ادركه الشّهب لم تفارقه نارة ابداً و قيل «عذاب واصب» اى موجع من الوصب

« الا من خطف الخطفة » اى ـ الا مسترق يختطف كلمة من لسان ملك مسارقة فيريد فيها اكاذيب « فاتبعه » اى ـ لحقه « شهاب ثاقب » كوكب مضيء قوىّ لايخطئه فاذا قذفوا احترقوا و قيل نصيبهم آفة فلا يعودون و قيل لايقتلون بالشّهب بل تحسّ بذلك فلا يرجع ولهذا لايمتنع غيره عن ذلك و قيل تصيبهم مرّة و يسلمون مرّة فصاروا فى ذلك كراكب السفينة فى البحر للتّجارة قال عطاء سمى النجم الذّى يرمى به الشياطين ثاقباً لانه يثقبهم

« واستفتهم » يعنى قريشاً « اهم اشدّ خلقا » استفهام بمعنى التّقرير اى ـ اهم اشدّ على الخالق فى الاعادة ام آدم فى الانشاء و الابتداء « انّا خلقنا هم من طين » يعنى خلقنا هم من آدم و خلقنا آدم من طين و قيل « ام من خلقنا » يعنى امم الخالد و التّقدير ام خلقنا قبلهم و سواهم ؛ اى ـ هؤلاء ليسوا باحكم خلقاً من غيرهم من الامم وقد اهلكناهم بذنوبهم فماالذى يؤمن هؤلاء من العذاب قال الحسن فى جماعة « ام من خلقنا » يريد السموات و الارض و الجبال كقوله « لخلق السموات و الارض اكبر من خلق النّاس » فيكون « من » حينئذ لازدواج الكلام

ثمّ ذكر خلق الانسان فقال « انا خلقناهم من طين لازب » اى ـ جيد حرّ لاصق يعلق باليد لارمل فيه واللازب اللازم والباء بدل من الميم مثل مكّه و بكّه و قال الشاعر

فما ورق الدّنيا بباق لاهلها ولا شدّة البلوى بضربة لازب

و قال مجاهد و الضحاك « من طين لازب » اى منتن

« بل عجبت و يسخرون » اى ـ عجبت من تكذيبهم و هم يسخرون من تعجبّك و قيل عجبت من انكارهم شأنك مع معاينتهم انشقاق القمر و آيات النّبوة و اعجاز القرآن و هو قوله عزّوجلّ « وان كان كبر عليك اعراضهم » قرأ حمزة والكسائى « بل عجبت » بضمّ التّاء وهى قرآءة ابن عباس وابن مسعود قال الحسين بن الفضل العجب من الله

ارکان الشیء و تعظیمه وقیل العجب من الله استعظامه ادّعاهم علمه الشرکاء فقد یکون بمعنی الانکار والذم و قد یکون بمعنی الاستحسان والرّضا کما جاء فی الحدیث «عجب ربکم من شاب لیست له صبوة» وجاء فی الحدیث «عجب ربّکم من الّکم و قنوطکم و سرعة اجابته ایّاکم» و قال (ص) «عجب ربّنا من اقوام یقادون الی الجنّة بالسلاسل» و سئل جنید عن هذه الآیة فقال انّ الله تعالی لایعجب من شیء ولکن الله وافق رسوله لما عجب رسوله

فقال «وان تعجب فعجب قولهم» ای ـ هو کما یقوله، والجملة انّ العجب صفة من صفات الله عزّوجلّ جاءت فی الکتاب والسنة، قال الله عزّوجلّ فی مواضع فی القرآن «کیف» و هو یعجّبُ کقوله «انّی» و هو تعجّبُ کقوله «فانّی یؤفکون»، «انّی یصرفون»، و سبیله سبیل سائر الصّفات الّتی وردت فی الکتاب والسنة لاتزال عن وجهها و اسمها ولاتصرف لها الامثال و لایقال فیها بالتّوهم والرّأی ولاتحمل علی المعانی الوحشة الشاذة والمستحسن من العقول ولایقال فیها لم ولا کیف معانیها اسماءُ ها و تفسیرها ظواهرها ولیس علینا فی ذلك الا الاقرار والتّسلیم والایمان والتّصدیق والله اعلم

قوله «واذا ذکّروا لایذکرون» ای ـ اذا وعظوا بالقرآن لایتّعظون

«واذا راوا آیةً یستسخرون» ای ـ یسخرون و هذه السین زائدة دخلت للمبالغة کما دخلت فی الاستضحاك وقیل یستدعی بعضهم بعضاً الی ان یسخروا الآیة، هاهنا انشقاق القمر

«و قالوا ان هذا» ای ـ ما هذا الّذی نراه «الا سحرٌ مبین» ای ـ ظاهر

«ائذا متنا و کنّا تراباً وعظاماً ائنّا لمبعوثون» «اوآباؤنا» ـ قراءة **نافع وابن عامر** «اوآباؤنا» بسکون واو است اینجا و در **سورة الواقعه**، و در کلام تقدیم و تأخیر است یعنی ائنا او آباؤنا الاوّلون لمبعوثون ـ باش آنگه که ما خاك واستخوان گردیم، ما با پدران پیشینان ما بر انگیختنی ایم؟ باقی بفتح واو خوانند و معنی آنست که باش و پدران و پیشینان ما بر انگیختنی اند؟

« قل نعم » تبعثون و آباؤکم « و انتم داخرون » صاغرون اذلّاء علی رغم منکم
« فانّما هی » ای ــ القیامة او نفخة القیامة « زجرة ٌ واحدةٌ » صیحةٌ واحدةٌ « فاذاهم ینظرون » ای ــ احیاءٌ ینظرون و قیل ینظرون امر الله فیهم الزّجر السوق علی الغضب
ویروی ان اغضب ما یکون الله عزّوجلّ حین ینفخ فی نفخة البعث
« و قالوا یا ویلنا » معناهُ وجب لنا الویل والحزن ، وقیل حلّ بنا اشدّ شیء نکرهه ، « هذا یوم الدین » قیل هو من تمام کلامهم ، ای ــ هذا یوم الجزاء الّذی کنّا نکره و قیل تمّ الکلام علی قوله « یا ویلنا » ثمّ قال الله « هذا یوم الدّین »
« هذا یوم الفصل » بین المحسن والمسیء « الّذی کنتم به تکذّبون »
« احشروا الّذین ظلموا » ای ــ کفروا « وازواجهم » ای ــ نساءهم اللاتی علی دینهم وقیل اتباعهم وقال **ابن عباس** امثالهم واضرابهم ، نظراءهم الزّانی مع الزانی وصاحب الخمر مع صاحب الخمر و قال **مقاتل** قرناءهم من الشیاطین کل کافر مع شیطانه فی سلسلة « وما کانوا یعبدون من دون الله » فی الدنیا یعنی الاصنام لیعذّب بها الکفّار ، « فاهدوهم » ای ــ ادعوهم وقیل دلّوهم وقیل قدّموهم ، والسائق سمّی الهادی و منه هادیة الشاة لزمتها « الی صراط الجحیم » ای ــ وسطها وقیل طریقها

النوبة الثالثة

قوله « بسم الله » اسمٌ عزیزٌ شهد المقدّس جوده ملأ المهیمن مقصوده ، صفاء الموحدین بوجوده سلوة المحزونین بذکره ، حرفة المستمحنین شکره فلما عزیزه عزّ لسان ذکرها ، و اعزّ منه روح احبّها ، واعزّ منه سرٌّ شهدها لیس کل من قصدها وجدها ، ولا کلّ من وجدها بقی معها

[illegible] نامِ او که [illegible] ... [illegible] ...
نور چشمها دیدار او ، نام او که میعاد مواجیها جیبان اوست و آسایش جانها عیان او ، نام او که منزل جوانمردان کوی او ، مقصود عارفان گفت و گوی او ، بسم وصل دهان از بوی او

بوی تو باد سحر که بمن آرد صبا بندهٔ باد سحر که ربی بوی توام

خداوندا ! عظیم شأنی و همیشه مهربانی ، قدیم احسان وروشن برهانی ، هم نهانی هم عیانی ، از دیده‌ها نهانی و جانها را عیانی ، نه چیزی مانی تا گویم که چنانی ، آنی که خود گفتی وچنانك خود گفتی آنی

رفیع القدر فی عزّ المکان کریم القول فی لطف البیان

قوله «والصافات صفّا »ـ خداوندان تحقیق سخن گفته‌اند تا این صفّهای فرشتگان کدام است ، قومی گفتند مراد باین جمله صفّهای فرشتگان است که عالم علوی بایشان آراسته و هفت آسمـان بایشان منوّر گشته ، درهر آسمان از ایشان صفی و در هر زمرهٔ از ایشان وصفی بعضی در مقام خدمت در شعار حرمت ، بعضی در مقـام همت در دیـار مراقبت ، بعضی در حالت مجاهدت در تسنم ارواح مشاهدت بعضی در جـذب عشقی بـا دوست در نار ، بعضی در سوق شوقی با حق درراز ، بعضی در مهرهٔ مهری از فراق در گداز زحل تسبیح ایشان گوش فلك را کر گردانیده ، تسبیح وتقدیس ایشان عالم قدس رامعمور کرده ، شعلهٔ انفاس ایشان ساحت عرش را منوّر کـرده ، همه در فضاءِ علی در ریاض رضـا نشسته ، همه بر درگاه عزّت در حجب هیبت کمر بسته در عبادت ایشان قصور نه ، در طاعت ایشان فتور نه ، درخدمت ایشان فتور نه ، « لایعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون » قومی گفتند مراد باین صفهای فرشتگان بیت المعمور است علی الخصوص که در آسمان چهارم اند خانهٔ آدمیان اندرین مرکز غبرا هرسال روزی خانهٔ کعبه را زیارت کنند سیّد مملکت کدخدای شریعت صدر انبیا و رسل صلوات الله وسلامه علیه گفت شب قرب و کرامت شب زلفت و الفت شب معراج که مادرین گلشن بلند خرام کردیم ، چون بآسمان چهارم رسیدیم بزیارت بیت المعمور رفتیم ، اند هزار مقرّب دیدیم در جانب بیت المعمور همه از شربت وصل مست و شوریده از رائحهٔ همی آمدند و طواف همی کردند و لبّیك همی گفتند و بآسمان چهارم همی گذشتند. گفتی عدد ایشان از عدد اختران فزونست و از شمار برگ درختان زیادت ، نه وهم ما شمار ایشان دانست ، نه فهم

ما عدد ایشان دریافت، گفتم ای جبرئیل ایشان که اند و از کجا می آیند؟ جبرئیل گفت ای سید «وما یعلم جنود ربّك الّا هو» پنجاه هزار سالست تا همچنین می‌بینم یك ساعت ایشان را آرام نه، هزاران از این جانب می‌آیند ومی‌گذرند، نه آنها که‌می‌آیند پیش ازین دیده‌ام، ونه آنان که گذشته اند هرگز دیگرشان باز بینم، ندانم که‌از کجا آیند ندانم تا از کجا شوند، نه بدایت حال ایشان دانم نه نهایت کار ایشان شناسم آری‌دوست اعجب کاری و طرفه حالی که‌ایست آسمانیا ‌ن‌ازروی فراسنگی‌و زمینیان را روی فراسنگی، بدست عاشقان بیچاره چیست جز تك وپوی، هزار شادی بقـای آن جوانمردان باد که جز از روی معشوق نبازند وجز با دوست مهرهٔ مهر نبازند

یا من الی وجهه حجّی و معتمری	ان حجّ قومٌ الی ترب و احجار
لبّیك لبّیك عن قرب و عن بعد	سرّاً بسرٍّ و اضمارا باضمار
این جهان باآن‌جهان و هرچه هست	عاشقان را روی معشوق است و بس
گر بباشد قبلهٔ عالم مرا	قبلهٔ من کوی معشوق است و بس

«انّ الهکم لواحدٌ» ـ قسم بدین صفّها یاد کرد که خداوند شما یکی است، درذات یکتا، ودر قدر بی نظیر، و در صفات بی همتا، نه او را بکس حاجت، نه کس را ازو حجت ای سید من‌دانم که‌آن‌کافرملحدمرا بسوگند باور ندارد وآن‌مؤمن‌موحّد بی‌سوگند باور دارد، سوگند یاد کنم تأکید و تأبید و تمهید را، تعریف و تشریف را، تا دوست می‌شود بجان می بارد، دشمن می‌شود بدل می ندارد

«ربّ السّموات والارض و مابینهما وربّ المشارق» ـ خداست که هفت آسمان و هفت زمین را آفریدگار ونگه دار است، مصوّر هر صورت ومزیّن هر نگارست، بی شریك و بی شبه و بی‌نظیر و بی یارست، بادوستان وفـادار و مؤمنان را دوست دارست، «الله ولیّ الّذین آمنوا» با عارفان کریم و بـا بندگان لطف و نکوکارست

«الله لطیفٌ بعباده» ـ ازروی اشارت می گوید آفریدگار بی علّت منم، کرد گار بی‌آلت منم، قهّار بی حیلت منم، غفّار بی‌مهلت منم، ستّار هرزلّت منم، بیاوریم تا قدرت

بیبی ، دوزخ بنمایم تا عقوبت بیبی ، برصراط بگه دارم تا عنایت بینی ، کتاعت بیامرزم تا فضل و رحمت بیبی ، بجنّت رسانم تا کرامت بیبی ، برتخت نشانم تا عزّت بینی ، شراب دهم تا لذّت بیبی ، سلام کنم تـا تحیّت بینی ، حلال حلال بردارم تا لقا و رؤیت بینی

۲- النوبة الاولی

قوله‌تعالی «**وقفوهم**» باز دارید ایشانرا برپل صراط ، «**انّهم مسؤلون**(۲۴)» که ایشان پرسیدنی اند [تا ایشانرا بپرسم]

«**مالکم لاتناصرون**(۲۵)» چیست شما را که یکدیگر را بکار نمی آئید امروز [نه‌پرستیده پرستگار را نه پرستگار پرستنده را]

«**بل هم‌الیوم مستسلمون**(۲٦)»بلکه ایشان آن روز خویشتن را افکنده‌اند[1] [و فرادست داد داده]

«**واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون**(۲۷)» روی فراروی یکدیگر کنند ویکدیگر را میگویند این چیست که با من کردی ؟

«**قالوا**»[کافران] گویند[مرشیاطین را]«**انّکم کنتم تأتوننا عن الیمین**(۲۸)» شما راست از برزگ ترسوی بر ما در آمدید بر گرامی ترسوی

«**قالوا**»[شیاطین] گویند «**بل لم تکونوا مؤمنین**(۲۹)» بلکه شما خود نه گرویدید

«**وما کان لنا علیکم من سلطان**» وما را بر شما دست نبی بود ، «**بل کنتم قوماً طاغین**(۳۰)» شما خود قومی بودید از اندازه در گذارنده

«**فحق علینا قول ربّنا**»درست شدسخن خداوندما برما «**انّا لذآئقون**(۳۱)» که ما هردو گروه را چشندهٔ عذاب می باید بود

«**فاغویناکم انّا کنّا غاوین**(۳۲)» شما را گژ راه کردیم که خود گژ راه بودیم

---

۱ - نسخهٔ ج او کنده

« فا نهم یومئذ فی العذاب مشترکون (۳۳) » آن روز همه بدکاران در عذاب انباز اند

« انا کذلك نفعل بالمجرمین (۳۴) » چنین کنیم ما بابدکاران

« انهم کانوا اذا قیل لهم لا اله الا الله » که ایشان آن بودند که چون ایشانرا گفتند خدائی نیست مگر الله ، « یستکبرون (۳۵) » از پذیرفتن آن گردن می کشیدند

« ویقولون » و میگفتند « ائنا لتارکوا آلهتنا » باش ما پرستش خدایان خویش بخواهیم گذاشت ؟ « لشاعر مجنون (۳٦) » از بهر سخن‌سخن سازی دیوانه‌یی ؟!

« بل جآء بالحق » [شاعر ودیوانه نیست] بلکه سخن راست آورد، « وصدق المرسلین (۳۷) » و پیغامبران پیشین را گواهی داد و استوار گرفت

« انکم لذآئقوا العذاب الالیم (۳۸) » ایشانرا گویند شما را عذابی درد نمای می باید چشید

« و ما تجزون الا ما کنتم تعملون (۳۹) » وپاداش نخواهند داد شما را مگر آنچه میکردید

« الا عباد الله المخلصین (۴۰) اولئك لهم رزق معلوم (۴۱) » لکن بندگان خدای که ایشانرا پاك کرده‌اند از بیگانگی ایشانند که ایشانراست رزقی معلوم نه[1] پوشیده نعیب

« فواکه » آن رزق میوه هاست « وهم مکرمون (۴۲) فی جنات النعیم (۴۳) » وایشان نواختگان‌اند در بهشت های ناز

« علی سرر متقابلین (۴۴) » بر تختهای روی در روی

« یطاف علیهم » میگردانند بر سر هـای ایشان « بکأس من معین (۴۵) »

جامهای روان ...

۱ ـ نسخهٔ الف که

« بیضآءلذّةٍ للشاربین (۴٦) » سپید رنك خوش خوار آسمندگان (۱) را

« لافیها غول » دران میودران مجلس شراب نهد دسرست نهد دشکم (۲) نه انکار

« ولاهم عنها ینزفون (۴۷) » و نه هیچ ازان شراب در مانند [و نهمست شوند از عقل تهی]

« وعندهم قاصرات الطرف » و نزدیك ایشان کنیزکانی فرو داشته چشمان و فروشکسته چشمان، « عینٌ (۴۸) » فراخ چشمانا اند

« کانّهن بیض » چنانك گوئی ایشان در رنك خوش خایهٔ اشتر مرغ اند،

« مکنون (۴۹) » نگه داشته و پوشیده نه دست بایشان رسیده نه گرد

« فاقبل بعضهم علی بعضٍ یتسآءلون (۵۰) » روی فرا روی کنند و از یکدیگر می پرسند

« قال قآئل منهم » گوینده‌ی گویدازایشان « انی کان لی قرینٌ (۵۱) » مرا یاری بود

« یقول ائنك لمن المصدقین (۵۲) » که میگفت مرا باش تو از استوار گیرندگانی و از گرویدگانی؛

« ائذا متنا وکنا تراباً وعظاماً » که آنگه که ما بمردیم و خاك گردیم و استخوان،

« ائنا لمدینون (۵۳) » ما پاداش دادنی ایم و باما شمار کردنی (۳) ؟!

« قال هل انتم مطلعون (۵۴) » الله فرماید شما بران فرین فرو نگرید

« فاطّلع » فرونگرد « فرآه فی سوآءالجحیم (۵۵) » او را بیند در میان آتش دوزخ

« قال تالله ان کدت لتردین (۵٦) » آن بهشتی گوید بخدای که نزدیك بودی تو که مرا هلاك کردی (٤) و تباه

۱ـ آسمندگان = آسامندگان ۲ـ نسخه الف سکر ۳ـ نسخهٔ ح وبا شما کارکردانی ٤ ـ نسخهٔ الف کردند

«ولولا نعمة ربّی» واگر نه نیکوکاری خداوند من بودی، «لکنت من المحضرین (۵۷)»، من از حاضر کردگان بودمی [1] [در آتش]

« افما نحن بمیتین (۵۸) » باش ما نخواهیم مرد پس زنده کردن ؟

« الا موتتنا الاولی » جز از مردن پیشین در دنیا « وما نحن بمعذبین (۵۹) » و ما عذاب کردنی نیستیم

« ان هذا لهوالفوز العظیم (٦۰) » اینست پیروزی بزرگوار !

« لمثل هذا فلیعمل العاملون (٦۱) » این چنین را باد که کارگران کار کنند

« اذلك خیرٌ نزلاً » آن حال به و جای وخورش ؟ «ام شجرة الزّقوم (٦۲)» یا درخت زقوم ؟

« انّا جعلناها فتنةً للظالمین (٦۳) » ما درخت زقوم را آزمونی و دل شوری باگروندگان کردیم

« انّها شجرةٌ تخرج فی اصل الجحیم (٦۴) » درختی است که آن بیرون می‌آید از میان آتش

« طلعها کانّه رؤس الشیاطین (٦۵) » خوشه های آن درخت در غلافها گوئی سرهای دیوان است [یاسرهای ماران]

« فانّهم لآکلون منها » ایشان میخورند از آن، «فمالئون منها البطون (٦٦)» شکمها پرمیکنند ازان

« ثم ان لهم علیها لشوباً » وپس آنکه ایشانراست بر زبر آن زقوم که خورند آمیغی ، « من حمیمٍ (٦۷) » از آب گرم که بران می آمیزند در شکمها

« ثم انّ مرجعهم لالی الجحیم (٦۸) » وآنکه بازگشت ایشان از خوردن زقوم وحمیم با آتش سوزنده است

« انّهم الفوا آباءهم ضالّین (٦۹) » ایشان پدران خویش را بیراهان یافتند

1 ـ نسخهٔ الف بودند

« **فهم علی آثارهم یهرعون** (۷۰) » ایشان بر پیهای پدران هم بگمراهی می شتابند

« **و لقد ضلّ قبلهم** » بدرستی که بیراه بودند پیش از قریش « **اکثر الاوّلین** (۷۱) » بیشتر پیشینیان

« **و لقد ارسلنا فیهم منذرین** (۷۲) » و فرستادیم ما بر ایشان آگاه کنندگان

« **فانظر کیف کان عاقبة المنذرین** (۷۳) » در نگر که چون بود سرانجام آگاهی دادگان

« **الا عباد الله المخلصین** (۷۴) » مگر بندگان خدای پاك دلان

« **و لقد نادینا نوح** » خواند ما را نوح، « **فلنعم المجیبون** (۷۵) » ای نیك پاسخ کنندگان که ما بودیم او را!

« **و نجیناه و اهله** » رهانیدیم او را و کسان اورا « **من الکرب العظیم** (۷۶) » از آن اندوه بزرك

« **و جعلنا ذرّیته هم الباقین** (۷۷) » و نژاد اورا از جهانیان و جهانداران کردیم

« **و ترکنا علیه فی الآخرین** (۷۸) **سلامٌ علی نوحٍ فی العالمین** (۷۹) » گذاشتیم برو درود پسینان برزبان جهانیان تا جهان بود میگویند نوح علیه السلام

« **انّا کذلك نجزی المحسنین** (۸۰) » ما چنان پاداش دهیم چونکو کاران را

« **انّه من عبادنا المؤمنین** (۸۱) » که او از بندگان گرویدگان ما بود

« **ثمّ اغرقنا الآخرین** (۸۲) » آنگه دیگران را آب بکشتیم

النوبة الثانیة

قوله تعالی « و قفوهم انّهم مسؤلون » ـ تقول وقفته وقفاً فوقف و قوفاً ، ای ـ احبسوهم ، قال المفسّرون لمّا سیقوا الی النار حبسوا عند الصّراط لانّ السؤال عند الصّراط

مفسران گفتند روز رستاخیز چون کافران را سوی دوزخ رانند، ندا آید از جبّار عالم
بفرشتگان که «احبسوهم» باز دارید این کافران را بر پل صراط بعضی مفسران گفتند
که همه خلق را بر پل صراط باز دارند و از همه سؤال کنند چنانك ربّ العزّة فرمود
«فو ربّك لنسئلنّهم اجمعین» صراط هفت قنطره است ثلثه صعود و ثلثه هبوط والسّابعة
وسطها فی اعلی الصراط والله عزّوجلّ علی القنطرة العلیا بای رجلیه یقول وعزّتی لایمرّ
بی الیوم ظلم ظالم، فذلك قوله تعالی «انّ ربّك لبالمرصاد» قال **ابن عباس** یسئلون
عن جمیع اقوالهم و افعالهم و روی عنه ایضاً انهم یسئلون عن لااله الا الله ـ ایشانرا
پرسند از کلمهٔ لا اله الاّ الله که حدّ آن چون شناختید وحقّ آن چون گزاردید، و گزاردن
حقّ وی آنست که امر و نهی دران بجای آرند و از محرّمات شرع سرهیزند **عمرخطاب**
گفت من قال لا اله الا الله فلیعرف حقّها **حسن بصری** را درسیدند خه گوئی درین
خبر که «من قال لااله الا الله دخل الجنّة» ؟ قال لمن عرف حدّها و ادّی حقّها و عن
جابر بن عبدالله قال خطبنا رسول الله (ص) فقال فی خطبته «من جاء بلااله الاّ الله
لم یخلط معها غیرها وجبت له الجنة» ، فقام الیه **علی بن ابی طالب** علیه السلام و
کان احبّ من قام الیه ذلك الیوم فی مسئلةٍ فقال یارسول الله بابی انت و امّی «فالم یخلط
معها غیرها» فسّره لنا ، قال «حبّا للدّنیا و رضابها وطلباً لها یقولون اقاویل الانبیآء و
یعملون افعال الجبابرة فمن جآء بلا اله الا الله لیس فیها شیء من هذا وجبت له الجنّة»
وعن **ابن مسعود** قال قال النّبی (ص) «لا تزول قدما ابن آدم حتّی یسأل عن اربع خصالٍ
عن شبابه فیما ابلاه و عن عمره فیما افناه و عن ماله من این اکتسبه و فیما انفقه و ماذا
عمل فیما علم» وعن **ابن عمر** قال قال رسول الله (ص) «اذا کان یوم القیمة دعا الله
عزّوجلّ بعبد من عبده فیوقفه بین یدیه فیسائله عن جاهه کما یسائله عن ماله»
گفته‌اند سؤال ازکافران آنست که خازنان آتش ایشانرا گویند بر سبیل توبیخ و تقریع
«مالکم لاتناصرون» ـ چیست شما را امروز که معبودان خود را نصرت نمی‌دهند چنانك
ایشانرا در دنیا نصرت می‌دادید؟ وهاهی تحشر الی النّار ـ آنك ایشانرا بدوزخ می‌برند

وایشانرا نکار نمی‌آئید و ار دورح نمی رهانید و گفته‌اند این‌حواب بوجهل است که روز بدر گفت نحن حمیعٌ منتصرٌ ـ ما همه هم پشت‌ایم یکدیگر را تا کین کشیم ار محمد روز رستاحیر او را گویند حرنهٔ حهیم « مالکم لاناصرون » ـ چون است که امرور هم پشت نه اید و نه کس کش ؟ ربّ العالمین فرمود « بل هم الیوم مستسلمون» ای ـ حاضعون ادّلاء منقادون لاحیلة لهم

« و اقبل بعضهم علی بعض » یعنی الرّؤساء والاتباع ، « یتسآء لون » یتحاصمون قال الاتباع للرؤسآء « انّکم کنتم تاتوننا عن الیمین » ای ـ من قبل الدین فتصلوناعنه' ای ـ تأتوننا عن اقوی الوحوه و ایمنها کانّکم تنفعوننا نفع السانح [1] فنحنا الیکم فهلکنا و قیل « عن‌الیمین » عن الخیر ، ای ـ ترونا انّکم تریدون بنا الخیر و قال بعضهم کان الرّؤسآء یحلفون لهم ان مایدعونهم الیه هوالحقّ فمعنی قوله « تأتوننا عن الیمین» ای ـ من ناحیة الایمان الّتی کنتم تحلفونها فوثقنا بها وقیل عن‌الیمین' ای ـ عن القوّة و القدرة فتکرهوننا علیه ، کقوله « لاخذنامنه بالیمین» قال الشماخ

ادا ما رایة رفعت لمجد　　　تلقاها عرابة بالیمین

ای ـ بالقوّة، وعرابة اسم ملك الیمن

« قالوا » یعنی الرّؤسآء « بل لم تکونوا مؤمنین» ای ـ ما کنتم مؤمنین فرددنا کم عن‌الایمان

« وماکان لنا علیکم من سلطانٍ » ای ـ من حجّةٍ و برهانٍ و قیل من قوّة وقدرة فنقهرکم علی متابعتنا ، « بل کنتم قوماً طاغین » کفرتم بطغیانکم

« فحّق علینا » ای ـ وجب علینا جمیعاً « قول ربّنا » کلمة العذاب وهی قوله «لأملانّ جهنّم من الجنّة والناس اجمعین »

« انّا لذائقون » العذاب، ای ـ انّ الضّالّ و المضلّ جمیعاً فی‌النّار و قیل « حقّ علینا قول » الله و اخباره انّا جمیعاً نکفر و نصیرالی النّار و نذوق العذاب

۱ ـ السانح = المار من‌الیسار الی‌الیمین ، و یقال من لی بالسانح بعدالبارح، ای ـ بالمبارك بعدالمشوم (الصحاح والقاموس)

« فاعویناکم » ای ـ دعوناکم الی الغی « انّا کنّا غاوین » و قیل خیّبناکم کما خبنا و الغوایة الخیبه

قال الله عزّوجلّ «فانّهم یومئذٍ فی العذاب مشترکون » الرّؤسآء والاتباع جمیعاً ،
« انّا کذلک نفعل بالمجرمین » ای بالمشرکین

« انّهم کانوا اذا قیل لهم لا اله الّا الله یستکبرون » یتکبّرون عن کلمة التوحید و یتکبّرون علی من یدعوهم الی قول لا اله الّا الله

« ویقولون ائنا لتارکوا آلهتنا لشاعرٍ مجنونٍ » یعنون محمد (ص) فردّ الله علیهم فقال « بل جآء بالحق » ای ـ بالقرآن والتوحید « وصدّق المرسلین » وافق ماکان معهم ای ـ انّه اتی بما اتی به المرسلون

« انّکم لذآئقوا العذاب الالیم » ـ القول ها هنا مضمر، ای ـ یقال للکفّار «انّکم لذائقوا العذاب الالیم »

« و ما تجزون الّا ما کنتم تعملون » فی الدّنیا من الشّرک ثمّ الکلام ها هنا ، ثمّ قال « الّا عبادالله المخلصین » هذا الاستثناء منقطع یعنی لکن عباد الله المخلصین

« اولئك لهم رزقٌ معلومٌ » ای ـ معلوم دوامه ، و قیل معلوم وقته بکرة وعشیّا، کماقال « ولهم رزقهم فیها بکرةً وعشیّا »

« فواکه » جمع فاکهه وهی الثّمار کلّها رطبها و یابسها و هی کلّ طعام یوکل للتلذّذ لالحفظ الصّحة و القوّة « و هم مکرمون » بثواب الله فی جنات النّعیم لاشیء فیها الّا النّعم

« علی سررٍ متقابلین » یقابل بعضهم بعضا لایری بعضهم قفا بعضٍ و قیل لا عداوة بینهم

« یطاف علیهم بکاسٍ » اناء فیه شرابٌ و لا یکون کاسا حتّی یکون فیه شرابٌ والّا فهو اناءٌ و قوله « من معین » ای ـ من خمرٍ جاریةٍ فی الانهار طاهرة تراها

العيون تقول معن المآء اذا جرى على وجه الارض و قيل « معين » فعيل من المعن و هو المنفعة

« بيضآء » من صفة الكأس و قيل من صفة الخمر قال الحسن خمر الجنّة اشدّ بياضاً من اللّبن والبياض احسن الالوان، وقيل «بيضآء»، اى ـ صافية فى نهاية اللّطافة قال الاخفش كلّ كأس فى القرآن و هو خمرٌ قوله « لذة للشّاربين »

« لافيها غولٌ » ـ الغول ـ داءٌ فى البطن، واصل الغول الهلاك و الفساد والغائلة كلّ ما يحملك على الكراهة و يدعوك اليها ، والمراد بالغول هاهنا السّكر و هلاك العقل و فساده ، و ذلك لان خمر الدّنيا يحصل منها انواع من الفساد منها السّكر و ذهاب العقل و وجع البطن و الصّداع و القيء والبول ولا يوجد شيء من ذلك فى خمر الجنة « ولاهم عنها ينزفون » ـ قرأ حمزة و الكسائى « ينزفون » بكسر الزّاءِ وافقهما عاصم فى الواقعة ، و قرأ الآخرون بفتح الزّاءِ فمنها من قرأ بفتح الزاءِ فالمعنى لاتغلبهم على عقولهم ولايسكرون ، ومن قرأ بكسر الزّاءِ فله معنيان احدهما لايسكرون ، من قولهم انزف الرجل اذا سكر ، و الثّانى لاينفد شرابهم ، من قولهم انزف الرجل فهو منزف اذا نفد شرابه وقيل المنزف الّذى اتى على شرابه كلّه

قال الشّاعر

لعمرى لئن انزفتم او صحوتم لبئس الندامى انتم[1] آل ابجرا

« و عندهم قاصرات الطّرف عين » ـ يقال فلانة كانت عند فلانٍ اذا كانت تحته وزوجته وقاصرة الطّرف هى الّتى قصرت طرفها على زوجها عن غيره ، و قصر الطّرف حسن من التغنّج و « عين » جمع عينآء ، اى ـ نجلآء، واسعة العين ، يقال رجلٌ اعين و امرأةٌ عينآء و رجالٌ ونسآءٌ عين

« كانّهنّ بيضٌ » جميع البيضة وهى بيض النعام يشوب بياضها صفرة وهو احسن الالوان عند العرب و «المكنون» ـ المصون يقال كننت الشّيء اذا صنته، واكننت الشّيء اذا اخفيته فى

[1] ـ در مجمع البيان طبرسى « كنتم» آمده

کمان، و انّما ذکر المکنون والبیض جمع لانّه ردّة الی اللفظ شبّهن ببیض النعام لانّها تکنّها عن الرّیح والشّمس والغبار بریشها

« فاقبل بعضهم علی بعض یتسآءلون » یعنی اهل الجنة یتذاکرون احوال الدّنیا و احوال اصدقآئهم

« قال قائلٌ منهم » ـ بهشتیان در بهشت احوال دنیا از یکدیگر پرسند، و احوال دوستان ایشان و دشمنان ایشان در دنیا، گوینده‌یی گوید از بهشتیان که مرا قرینی بود در دنیا، یعنی شریکی یا برادری که بعث و نشور را منکر بود **مقاتل** گفت آن دو برادرند که قصهٔ ایشان در **سورة الکهف** است «واضرب لهم مثلا رجلین» یکی مسلمان ویکی کافر برادر کافر میگفت مران مسلمان را که « ائنّك لمن المصدّقین » بالبعث ـ تو از ایشانی که بعث و نشور میگروند و آنرا استوار میگیرند؟

« ائذا متنا و کنّا تراباً و عظاماً ائنّا لمدینون » محزیون و محاسبون استفهام انکارست، میگوید ما چون بمردیم و خاك گردیم و استخوان، باز انگیختنی‌ایم، و ما را شمار کردنی و پاداش دادنی؟

آنگه ربّ العالمین فرماید با آن بهشتیان « هل انتم مطّلعون » ـ خواهند که فرو نگرند بدوزخ تا جای ایشان ببینند و قدر و منزلت خویش بدانند و گفته اند آن برادر بهشتی گوید فرا بهشتیان « هل انتم مطّلعون » الی النّار لننظر کیف منزلة اخی، بائید تا فرونگریم بآتش و منزلت آن برادر وآن قرین به بینیم که چون است؟ بهشتیان گویند انت اعرف به منّا فاطّلع انت ـ تو فرو نگر که تو اورا از ما به شناسی و دانی

قال **ابن عباس** انّ فی الجنّة کویً[1] ینظر اهلها منها الی النّار و اهلها و یناظرون اهلها لانّ لهم فی توبیخ اهل النّار لذّةً و سروراً، پس آن برادر فرو نگرد، وآن قرین و برادر خویش را درمیان دوزخ بیند، اینست که ربّ العالمین فرمود «فاطّلع فرآه فی سوآء الجحیم» ای ـ فی وسطه بهشتی گوید باوی « تاللّه ان کدت لتردین » ای ـ کدت ان

۱ـ جمع الکوة وهی الخرق فی الحائط (قاموس المحیط)

تهلكنى ، « و لولا نعمة ربّى » اى ـ عصمته و رحمته ، « لكنت من المحضرين » معك فى النّار الاحضار لايستعمل الا فى الشرّ

« افما نحن بميّتين ، الا موتتنا الاولى » ـ هذا استفهام تعجّب ، يقول اهل الجنّة للملآئكه حين يذبح الموت « افما نحن بميّتين » فتقول لهم الملائكه « لا » ، فيقولون « انّ هذا لهو الفوز العظيم » ـ بهشتيان گويند پس از ين ما نخواهيم مرد ، جز ازآن مردن پيشين در دنيا و ما را عذاب نخواهد كرد ، فريشتگان گويند « بلى » چنين است ، نه مرگ است اينجا و نه عذاب آنگه بهشتيان گويند ايت پيروزى بزرگوار و كرامت بى نهايت ! و محتمل است كه اين سخن بهشتيان فرا يكديگر گويند از شادى و خرّمى ، يعنى افما نحن ممن شأنه ان يموت كقوله « انك ميّتٌ و انهم ميّتون » يعنى انك من شأنه ان يموت ، و قيل هذا من تمام كلام المؤمن لقرينه يقوله على جهة التّوبيخ بماكان ينكره من امر البعث ، ثمّ قال الله عزّوجلّ « لمثل هذا » اى ـ لمثل هذا المنزل ولمثل هذا النّعيم الذّى ذكرناه « فليعمل العاملون »

« اذلك خيرٌ نزلاً » يعنى اذلك الّذى ذكرت من نعيم اهل الجنّه خيرٌ نزلاً « ام شجرة الزّقوم » الّتى هى نزل اهل النّار الزّقوم ـ ثمرة شجرة خبيثة ، مرّة منتنة كريهة الطّعم يكره اهل النّار على تناوله فهم يتزقمونه على اشدّ كراهيّة ، و منه قولهم تزقّم الطّعام ، اذا تناوله على كره ٍ ومشقّة ٍ روى انّ **ابن الزبعرى** قال لصناديد قريش انّ محمّداً يخوّفنا بالزّقوم و انّ الزّقوم بلسان بربرة و افريقيّة الزبد و التمر و روى انّ **اباجهل** لمّا سمع ذكر الزّقوم الّذى نزل به القرآن جمع زبداً و عسلاً و جعل يقول للجارية زقمينا فان محمّداً يتهدّدنا بالزّقوم حتّى نتزقّم يستهزىء فانزل الله صفة الزّقوم

فقال « انا جعلناها فتنةً للظّالمين » اى ـ الكافرين فتنتها قول الكفّار كيف ينبت الشّجر فى النّار و النّار تأكل الشّجر

« انّها شجرةٌ تخرج فى اصل الجحيم » اى ـ منبتها فيها قال **الحسن** اصلها فى قعر جهنّم و اغصانها ترفع الى دركاتها

« طلعها » ای ـ ثمرها سمّی طلعاً لطلوعه «کأنّه رؤس الشّیاطین» ـ فیه ثلثة اقوال قال ابن عباس هم الشّیاطین باعیانهم شبّه بها لقبحه لانّ النّاس اذا وصفوا شیئاً بغایة القبح قالوا کانّه شیطان و ان کانت الشیاطین لاتری لانّ قبح صورتها متصوّر فی النّفس والعقول تتشاهد بقبحها الی غرغایة الثّانی انّ المراد بالشیاطین الحیّات والعرب تسمّی الحیّة القبیحة شیطاناً و قیل هی نوع من الحیّات تعرفها العرب وتسمّیها الشّیطان لها اعراف ورؤس قباح والقول الثّالث انها شجرة قبیحة منتنة تکون فی البادیة تسمیها العرب رؤس الشیاطین شبّه طلع الزّقوم بها فی قبح المنظر

« فانّهم لاکلون منها فمالئون منها البطون» ـ المملؤ حشو الوعاء بمالایحتمل الزّیادة علیه

« ثمّ انّ لهم علیها » ای ـ علی اکل الشّجرة « لشوباً من حمیم » ای ـ خلطاً من مآء حارّ شدید الحرارة و من الصدید والغسّاق ، یقال انهم اذا اکلوا الزّقوم شربوا علیه الحمیم فیخلطونه به

« ثمّ انّ مرجعهم لالی الجحیم » الالف فی «الی » فی نسخة المصاحف وهی زائدة، والمعنی انهم فی وقت اکلهم و شربهم لایعذّبون بالنار ثمّ یردّون الی الجحیم وقیل هذا کقولهم فلانٌ یرجع الی مال و نعمة ، ای ـ هو فیها یرید لامخلص لهم ولامرجع الامن نوع من العذاب الی نوع من العذاب

« انهم الفوا آباء هم » ای ـ وجدوا آباء هم « ضالّین » ،

« فهم علی آثار هم یهرعون » یزعجون ویستحثّون والاهراع ـ الاسراع فی الشّیء وقال الکلبی یعملون مثل عملهم

« ولقد ضلّ قبلهم » قبل اهل مکه « اکثر الاوّلین » من الامم الخالیة

« ولقدارسلنا فیهم منذرین » رسلاً و انبیآءً ، « فانظر کیف کان عاقبة المنذرین » الکافرین ، ای ـ کان عاقبتهم العذاب، « الاعباداللّٰه المخلصین » الموحّدین نجوا من العذاب

« ولقد نادینا نوح » ای ـ دعاربه علی قومه فقال « انی مغلوبٌ فانتصر » ،

« فلنعم المجیبون » نحن اجبنادعآءه و اهلکنا قومه

« و نجّيناه واهله من الكرب العظيم » اى ـ من كرب الغرق والطّوفان و اهوال السّفينة و قيل من تكذيب قومه ايّاه واستدلاله

« وجعلنا ذرّيّته هم الباقين » ، فالخلق كلّهم من نسل نوح. قال ابن عباس. لمّا خرج نوح من السّفينة مات من كان معه من الرّجال والنّسآء الّا بنيه الثّلثة سام و حام و يافث ونسآء هم اصحاب تواريخ گفتند فرزندان يافث هفت بودند ، نامهاى ايشان ترك و خزر و صقلاب و تاريس و منسك و كمارى و صين ، و مسكن ايشان ميان مشرق و مهبّ شمال بود هرچه ازين جنس مردم‌اند از فرزندان اين هفت برادران اند ، وهمچنين فرزندان حام بن نوح هفت‌بودند ، نامهاى ايشان ، سند وهند و زنج و قبطه و حبش و نوبه و كنعان ، ومسكن ايشان ميان جنوب و دبور و صبا بود ، و حبش‌شاهان همه ازفرزندان اين‌هفت برادران‌اند امّا فرزندان سام ميگويند پنج بودند ، و قومى ميگويند كه هفت بودند ارم و ارفخشد و عالم و يفر و اسود و تارخ و تورج ، ارم پدر عاد و ثمود بود ، ارفخشد پدر عرب بود واز ايشان فالغ و قحطان بود ، وفالغ جدّ ابرهيم عليه السّلام و قحطان ، ابو اليمن و عالم پدر خراسان بود ، و اسود پدر فارس بود ، و يفر پدر روم بود ، و تورج پدر ارمين بود صاحب ارمينيه ، و تارخ پدر كرمان بود ، و اين ديار و اقطار همه بنام ايشان باز ميخوانند وبعد ازنوح خليفهٔ وى سام بود وبرسرفرزندان نوح فرمانده بود ، وكارساز و مسكن وى زمين عراق بود و ايران شهر و قيل كان يشتو بارض جوخى و يصيف بالموصل و نوح را پسرى چهارمين بود ، نام او يام و هوالغريق و لم يكن له عقب

« وتركنا عليه فى الآخرين » اى ـ ابقينا له ثنآءً حسناً و ذكراً جميلاً فيمن بعده من الانبيآءِ و الامم الى يوم القيمة تمّ الكلام

ثمّ قال اللّٰه‌سبحانه‌و تعالى « سلامٌ على نوحٍ »اى ـ سلامٌ عليه منّا « فى العالمين » و قيل تاويله « و تركنا عليه فى‌الآخرين » فى العالمين « سلامٌ على‌نوحٍ » ولم ينتصب

السلام لان الحکایة لاتزال عن وجهها و کرّر فی الآخرین فی العالمین « سلام علی نوح » للکلام الّذی عرض بینهما و قیل معناه ترکنا علیه ان یقول الآخرون « سلام علی نوح فی العالمین »

« انّا کذلک نجزی المحسنین » ای سائر المحسنین ننجّیهم و نثنی علیهم کما انجینا نوحاً و اثنینا علیه

« انه من عبادنا المؤمنین » ـ خصّ الایمان بالذّکر و النّبوّة ، اشرف منه بیاناً لشرف المؤمنین لا لشرف نوح کما تقول انّ محمداً علیه‌السلام من بنی هاشم و قیل فیه بیان انه انمّا استحقّ ذلک بایمانه فضلة للایمان و ترغیباً فیه

« ثمّ اغرقنا الآخرین » یعنی قومه الکافرین

النوبة الثالثة

قوله تعالی « وقفوهم انهم مسؤلون » ـ قومی را سؤال از روی عتاب بود ، قومی را سؤال سبب عذاب بود ، ایشانرا که اهل عذاب‌اند بر پل صراط بدارند علی رؤس الاشهاد، ازیشان سؤال کنند و الله جلّ جلاله با ایشان بخشم ، ایشانرا گویند امروز حکم شما با شما افکندیم « کفی بنفسك الیوم علیك حسیباً » ، جریدهٔ سیاه و کردار بد ایشان برروی ایشان دارند ، گویند کسی را که عمل وی این بود ، جزای او چه بود ؟ ناکام گویند جزآءه النّار ، پس ندا آید که ادخلوها بحکمکم

آورده‌اند که فرعون چون دعوی خدائی کرد و گفت « انا ربکم الاعلی » جبرئیل آمد براه وی بصورت بشر واز وی پرسید که چگوئی خواجه‌یی را که غلام خود بر کشد واورا مال و جاه و نعمت دهد و بر دیگران سرور و مهتر گرداند ، آنگه غلام خواهد که بر خواجهٔ خویش سر مهتر باشد ، جزای وی چه بود ؟ فرعون گفت جزای وی آنست که او را بآب غرق کنند تا دیگران بوی عبرت گیرند از حضرت عزّت فرمان آمد که ای جبرئیل این فتوی یاد دار تا آنروز که او را بدریا در کشم و بحکم فتوی

وی او را عرق کسم

امّا قومی که سؤال ایشان‌ازروی عتاب رودو نه سب‌عذاب‌بود ، مؤمنان اندباعتقاد ، موحدّان اند ،بمهر دل و صدق محبّت ، امّا گنهکاران اند و قصّران در عمل اریشان سؤال کند حق جلّ جلاله ، لکن ار حلق بپوشد عیب ایشان ، گناه بایاد ایشان دهد ، لکن عفو و مغفرت اریشان بار نگیرد وسؤال ایشان درحلوت کند وفی الخبر الصّحیح « انّ الله عزّوجلّ یدنی المؤمن فیضع علیه کنفه ویستره فیقول اتعرف ذنب کذا ؟ اتعرف ذنب کذا ؟ فیقول نعم ای ربّ حتّی قرره بذنوبه ورأی فی نفسه انّه هلك ، قال سترتها علیك فی الدّنیا و انا اغفرها لك الیوم

بو عثمان حیری قدّس الله روحه وقتی در محبّت سخن میگفت ، جوانی برخاست گفت کیف السّبیل الی محبّته چکنم تا بدوستی اورسم؟ بوعثمان گفت بترك مخالفته ، بترك مخالفت او بگوی تا بدوستی او رسی جوان گفت کیف ادّعی محبّته ولم اترك مخالفته ؟ ار من کی دعوی دوستی درست آید و قدم ار راه مخالفت بار نکشیده‌ام ، آنگه برخاست نعره‌یی همی کشید و همی گریست بوعثمان گفت صادقٌ فی حبّه مقصّرٌ فی حقّه ــ بظاهر ار جملهٔ مقصّران است ، بباطن در زمرهٔ دوستان است

ای جوانمرد ! اگرچنان است که درجهد و در عمل تقصیر داری ، دران کوش که در صدق محبّت و درد شوق تقصیر نباشد که صدق محبّت تقصیر عمل را جبر کند ، اما توفیر عمل تقصیر محبّت راجبران کند آن فرشتگان که معایب آدمیان برشمردند ، ایشانرا گفت « انّی اعلم مالا تعلمون » ای فرشتگان بجفای عمل ایشان چه نگرید ، بصفای علم ما نگرید ، ای ابلیس ، بحماءِ مسنون چه نگری ، بخلعت صفت ما نگر ، اگر بردوستان ما زلّتی رود ونقد معاملت ایشان بمعصیت معشوش گردد ، بوتهٔ توبه ما ایشان برابر میداریم که « التّائبون العابدون » حکمت زلّت آنست که تا بنده ار زلّت بجود می‌نگرد ، افتقار می‌آرد و ار طاعت بما مینگرد ، افتخار می‌آرد ، و بنده باید که پیوسته میان افتقار و افتخار روان بود ، میان خوف ورجا گردان بود ، در خوف می‌زارد کفّارت

گناهان را ، در رحامی‌نارد یافت نعیم جاودان را

پیر طریقت ارایںحا گفت برحسرهمی رفتم‌جویان یقیں ، جوف‌مایه و رحاوں، مقصود ار من نهان و من کوشندهٔ دیں ، ناگاه برق تجلّی تافت ار کمس ، ارظنّ چناں‌رور بیسد و ار دو ست چس

کسی‌را که این حال بود و روش وی برین صفت‌بود ' سرانجام کار و ثمرهٔ روز گار وی‌آن‌بود که ربّ العزّة فرمود « اولئك‌لهم ررق ٌمعلومٌ فوا كه»، لهم‌فی‌الجنّه ررق ٌمعلوم ٌ لاىشارهم فی اوقاتٍ معيّنةٍ ىكرةً و عشيّاً ، ولهم ررقٌ معلومٌ لاسرار هم فی كلّ وقتٍ

يحيى معاد را پرسیدىد که هل يقىل الحبيب ىوجهه على الحبيب ؟ فقال وهل يصرف الحبيب وجهه عن الحبيب ؟ گفتند هر گر بود که دوست روی ىدوست‌آرد ؟ گفت وجود کی بود که دوست روی ار دوست ىگرداىد ؟ ! هرار جان فدای‌آن جوامرد باد که رمر عشق ىداىد او جلّ جلاله کسانی‌را که طوق محبّت در گردن دارىد در حجر وصل و مهد عهد و قبّهٔ قرىت ' تربیت میدهد ، فىكا شهم‌ىد اته و يحاطىهم ىصفاته عرش در صفت رفعت است ، او را رفعت ىس کرسی در نعت عظمت است ، او را عظمت ىس آسمانرا آرایش و ریت است ، او را آرایش و ریت ىس ىفس رادعوی انّیّت است ، او را دعوی انّیت‌ىس امّـا دلی که رفعت عرش ىدارد ، عظمت کرسی‌ىدارد ' ریت‌آسمان وسطت رمین ىدارد ، دعوی هستی و انّیّت ىدارد ' همه انکسار وافتقار دارد وصل و رحمت ما او راىس « قل ىفضل الله وبرحمته فىذلك فليفرحوا »

قوله ـ « لمثل هذا فليعمل العاملون » ـ اگر مؤمنانرا سراست که برامیدنار و نعیم بهشت و دیدار غلمان و ولدان گویند « لمثل هذا فليعمل العاملون » ' پس‌عارفان سرا تراىد که برامید دیدارجلال احدیّت و یافت حقایق قربت و تباشیر وصلت ، دیده و دل فدا کسد وجان و روان درایں بشارت نثار کسد

على مثل سلمى يقتل المرء ىفسه وان ىات من سلمى على‌اليأس طاويا

۳- النوبة الاولی

قوله‌تعالی «وان من شیعته لابراهیم (۸۳)» وازهم دیسان[1] نوح، ابراهیم است

« اد حآء ربه » که حدای حویش را آمد، « نقلب سلیم (۸۴) » ندلی رسته ار گمان و اناران

« اد قال لابیه و قومه » آنگه که فرمود پدر حوش راو کسان حویش را :
« مادا تعبدون (۸۵) » این چه چیر است که می پرستید؟
« ءافکاً آلهة دون الله تریدون (۸۶) » ندروع حدایان فرود ارالله میحواهید
« فما ظنکم برب العالمین (۸۷) » چه پنداريد وطن چه برید محداوند حهانیان [که فردا او را سید و حر ار او پرستنده ناشند[2]]؟
« فنظر نظرةً فی النجوم (۸۸)» نگرستنی در نگرست درشمار نجوم نفرت[3] و دستان
« فقال انی سقیم (۸۹) » گفت من بیمار میحواهم شد [بیماری طاعون]
« فتولّوا عنه مدبرین (۹۰) » برگشتند ارو و نرو پشت کردند
« فراغ الی آلهتهم »ناحدایان‌ایشان گشت‌پنهان،« فقال الاتأکلون (۹۱) » گفت چیری نحورید؟
« مالکم لا تنطقون (۹۲) » چرا سحن نگوئید؟
« فراغ علیهم ضرباً » در گشت برایشان پنهان‌اران قوم برحم،« بالیمین (۹۳) » بآن سوگند که داشت راست کردن‌آنرا
« فاقبلوا الیه » روی دادند باو، « یزفون (۹۴) » و دوستند درو
« قال اتعبدون ما تنحتون (۹۵) » ابراهیم گفت می پرستید آنچه‌می‌تراشید؟

۱ ـ نسخهٔ الف هام‌دیسان، ۲ ـ نسخهٔ الف نبید ۳ ـ نسخهٔ الف نفرهب

« **واللّٰه خلقکم و ما تعملون** (۹۶)» واللّٰه هم‌شما راآفرینده وهم آنچه‌شمامی کنید

« **قالوا ابنوا له بنیاناً** » گفتند سائی کنید او را ، « **فالقوه فی الجحیم** (۹۷)» و در آتش او کنید او را

« **فارادوا به کیداً** » دستان ساختنی خواستند ابراهیم را ، « **فجعلناهم الاسفلین** (۹۸)» وما ایشانرا زیر آوردیم و کم

« **وقال انّی ذاهبٌ الی ربّی** » ابراهیم گفت خداوند خوش می روم ، « **سیهدین** (۹۹)» اوخود راه نجات و کفایت مرا نماید

« **ربّ هب لی من الصالحین** (۱۰۰)» خداوند من ! مرا پسری ده از نیکان

« **فبشرناه بغلامٍ حلیم** (۱۰۱)» بشارت دادیم او را بپسری بزرك

« **فلما بلغ معه السعی** » چون پسر فراکار رسید [و آنجا آمد که با پدر کار تواست] ، « **قال یا بنیّ** » گفت ای پسرمن ، « **انّی اری فی المنام** »من می بینم درخواب ، « **انّی اذبحك** » که میفرمایند مرا که ترا گلو باز برم ، « **فانظر ما ذاتری** » دربنگر که در دل خویش چه بینی ؟

« **قال یا ابت افعل ما تؤمر** » گفت‌ای‌پدر بکن آنچه میفرمایند ترا ، « **ستجدنی ان شآءاللّٰه من الصابرین** (۱۰۲)» آری مرا اگر خدای خواهد از شکیبایان یابی ،

فلما اسلما » چون هر دو تن بدادند وخویشتن را بفرمان سپردند ، « **و تله للجبین** (۱۰۳)» و پدر پیشانی او را بر زمین زد

« **و نادیناه ان یا ابراهیم** (۱۰۴)» خواندیم او را که یا **ابراهیم**

« **قد صدقت الرؤیا** » راست کردی خواب را که دیده بودی ، « **انا کذلك نجزی المحسنین** (۱۰۵)» ما حس پاداش دهیم چنو نیکوکارانرا

« **انّ هذا لهو البلآء المبین** (۱۰۶)» اینست آن آزمایش آشکارا

« **وفدیناه بذبحٍ عظیم** (۱۰۷)» باو فروختیم او را بکشتنئی بزرگوار پذیرفتهٔ شایسته

« و ترکنا علیه فی الآخرین (۱۰۸) سلامٌ علی ابراهیم (۱۰۹) » گذاشتیم
برو درود در میان پسینیان که میگویند ابراهیم علیه‌السلام
« کذلك نجزی المحسنین (۱۱۰) » پاداش چنین کنیم چنو نکوکاران را
« انّه من عبادنا المؤمنین (۱۱۱) » که او از بندگان گرویدگان ما بود
« و بشرناه باسحق » بشارت دادیم او را به اسحق ،« نبیاً من الصالحین (۱۱۲)»
پیغامبری از نیکان
« و بارکنا علیه وعلی اسحق » و برکت کردیم برو و بر اسحق ،« و من
ذریتهما » و از فرزندان ایشان ، « محسنٌ وظالمٌ لنفسه مبین (۱۱۳) » هم گرویدهٔ
نکوکارست و هم با گرویدهٔ ستمکار برخویشتن آشکارا
« ولقد مننا علی موسی وهرون (۱۱۴) سپاس نهادیم بر موسی و هارون
« و نجیناهما وقومهما من الکرب العظیم (۱۱۵) » و رهانیدیم ایشانرا هر دو و
کسان ایشانرا ازان اندوه بزرك
« و نصرناهم » ودست گرفتیم ایشانرا ، « فکانوا هم الغالبین (۱۱۶) » تاایشان
یافتند و دشمن شکستند
« و آتیناهما الکتاب المستبین (۱۱۷) » و دادیم ایشانرا نامهٔ راستی و درستی را
سخت پیدا
وهدیناهما الصراط المستقیم (۱۱۸) » و راه نمودیم ایشانرا هر دو تن را
راست
« و ترکنا علیهما فی الآخرین (۱۱۹) سلامٌ علی موسی و هرون (۱۲۰)»
و گذاشتیم بر ایشان هر دو در پسینیان جهانیان درود بر موسی و هرون
« انّا کذلك نجزی المحسنین (۱۲۱) » ما پاداش چنین کنیم جمان نکوکارانرا
« انّهما من عبادنا المؤمنین (۱۲۲) » که ایشان هردو از بندگان گرویدگان ما بودند
« و انّ الیاس لمن المرسلین (۱۲۳) » الیاس از فرستادگان ما بود

« اد قال لقومه الا تتقون [۱۲۴] » قوم خویش را گفت از دروغ نه‌پرهیزید ؟

« اتدعون بعلاً » بعل را خدای میخوانید ، « و تذرون احسن الخالقین [۱۲۵] » و نیکو آفرین تر آفریدگان می بگذارید ؟ !

« الله ربکم و رب آبائکم الاولین [۱۲۶] » الله خداوند شماست و خداوند پدران پیشینان شما

« فکذبوه » دروغ زن گرفتند او را ، « فانهم لمحضرون [۱۲۷] » ایشان حاضر کردگان اند در آتش

« الا عباد الله المخلصین [۱۲۸] » مگر بندگان خدای که بدل اورا است بودند از قوم او

« و ترکنا علیه فی الآخرین [۱۲۹] سلام علی الیاسین [۱۳۰] » گذاشتیم بر و بر پسینان درود بر الیاس تا جهان بود میگویند الیاس علیه السلام

« انا کذلك نجزی المحسنین [۱۳۱] » ما پاداش چنین کنیم چنو نیکوکاران را

« انه من عبادنا المؤمنین [۱۳۲] » که او از بندگان گرویدگان ما بود

« و ان لوطاً لمن المرسلین [۱۳۳] » لوط از فرستادگان ما بود

« اذ نجیناه و اهله اجمعین [۱۳۴] » رهانیدیم او را و کسان او را همگان

« الا عجوزاً فی الغابرین [۱۳۵] » مگر پیر زنی در بازماندگان

« ثم دمرنا الآخرین [۱۳۶] » پس دمار بر آوردیم از دیگران

« و انکم لتمرون علیهم مصبحین [۱۳۷] و باللیل » و شما میروید بر ایشان بروز و

« افلا تعقلون [۱۳۸] » [می بینید و می شوید] در نمی یاوید [۱] ؟

النوبة الثانیة

قوله تعالی « و ان من شیعته لابراهیم » ای ـ من اهل دینه و سنته ، و ـ الشیعة

---

۱ ـ یاوید = یابید

الجماعة تتّبع سيّدهم، مشتقٌ من شاعه، يشيعه، شيعاً، اذ اتبعه وقيل الشيعة ـ الاعوان واصله من الشياع و هو الحطب الصغار توصع مع الكبار على النار

« اذجاء ربه » اى ـ قصد واقبل الى طاعة ربه، « بقلبٍ سليمٍ » من الشرك والشكّ حال من كلّ دنس وقيل سليم من كل علاقه دون‌الله و قيل اى ـ حزين من قولهم فلانٌ سليمٌ اى ـ لديغ وقيل معنى سليم لايكون لعّاناً

« اذ قال لابيه » و هو **آزر بن تاخر بن تاحور بن ارعو بن فالغ بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح** « وقومه» عبدة الاوثان «ماذاتعبدون » يعنى لاى شيءٍتعبدون؟ فانّ السؤال وقع عن‌العرض‌لاعن‌الجنس و «ماذا» ان جعلته كلمةً واحدةً نصب وان جعلته كلمتين مبتدا وخبرٌ وهو استفهام توبيخ و تقريع

« ائفكاً آلهةً » يعنى‌اتأفكون افكاً وتعبدون آلهةً سوى‌الله ؟ والافك ـ اسؤالكذب و قيل « افكاً » نصبٌ على‌الحال ،اى ـ كاذبين و «آلهةً» منصوبٌ . « تريدون »

« فما ظنّكم بربّ العالمين » انّه من اى جنسٍ من اجناس الاشياءِ حتّى شبّهتم به هذه الاصنام،اى ـ لا يشبهه شيءٌ

« فنظر نظرةً فى‌النجوم» ـ **ابن عباس** گفت قومى بودند كه علم نجوم بكارداشتند و بهر كار كه پيش گرفتند د آن نظر ميكردند **ابراهيم** خواست كه معاملت با ايشان هم از آن طريق كند كه ايشان بدست دارند تا بروى منكر نشوند و در دل **ابراهيم** بود كه بتان ايشانرا كيدى سازد تا حجت بر ايشان الزام كند وآشكارا نمايد كه اشان‌معبودى را نشايند و ايشانـرا عيدى بود در روزى معيّن چون خواستند كـه عيد را بيرون شوند نخست پيش بتان شدند و جامه‌ها بفكندند و طعام بنهادند و مقصود ايشان آن بود كه بتان بركت در آن طعام كنند و چون از عيد باز گردند آن طعام بكار برند **ابراهيم** را گفتند در عيد ما با ما مساعدت كن **ابراهيم** از روى فريب بر عادت ايشان در مقياس بنگريست و در شمار نجوم گفت « انى سقيمٌ » اى ـ مطعونٌ و كانوا يفرّون من الطّاعون فراراً عظيماًفخرجوا وخلّفوه‌نظراً، **ابراهيم** گفت درمقياس نجوم بنگريستم و مرا طاعون

حواهد رسید ایشان چون نام طاعون شیدند از وی برمیدند و بوی فال بد گرفتند و بجای بگذاشتند ایست که رب العالمین فرمود

« فتولّوا عنه مدبرین » و فی الحبر عن النبی (ص) قال « لقد کذب ابرهیم ثلث کذبات ما منها واحدةٌ الا وهو یماحل ویناصل بها عن دینه و هی قوله « انی سقیمٌ » وقوله « بل فعله کبیرهم » وقوله لسارة هذه اختی وقیل « فنظر نظرةً فی النجوم » ای فکرّ فی الحیل « فقال انی سقیمٌ » فاقنعهم « فتولّوا عنه مدبرین »

« فراغ الی آلهتهم » ـ الرّوغان المیل خفیاً، ای مال الیها فی خفیة « فقال » استهزآءً بها « الا تأکلون » یعنی الطعام الذی بین یدیکم « مالکم لا تنطقون »

« فراغ علیهم ضرباً » ـ عدّاه بعلی لانّ راغ بمنزلة مال فکما تقول فی المحبوب مال الیه، وفی المکروه مال علیه، کذلک راغ الیه وراغ علیه « ضرباً » ای یضرب ضرباً فیکون مصدر الفعل المحذوف « بالیمین » ای بالید الیمنی لانها اقوی علی العمل من الشمال و قیل « بالیمین » ای بالقوه وقیل « بالیمین » ای بالقسم الذی سبق منه و هو قوله « تالله لا کیدنّ اصنامکم »

« فاقبلوا الیه » ای الی ابرهیم بآلهتهم فاسرعوا الیه لیأخذوه قرأ حمزة « یزفون » بضمّ الیاءِ و قرأ الآخرون بفتحها، وهما لغتان وقیل بضمّ الیاءِ ای یحملون دوابّهم علی الجدّ والاسراع

« قال » لهم ابرهیم علی وجه الحجاج « اتعبدون ماتنحتون » بایدیکم

« و الله خلقکم و ماتعملون » بایدیکم من الاصنام وفیه دلیلٌ علی انّ افعال العباد مخلوقة لله تعالی

« قالوا ابنوا له بنیاناً » ـ قال مقاتل بنوا له حائطاً من الحجر طوله ثلثون ذراعاً فی السمآءِ وعرضه عشرون ذراعاً وملاؤه من الحطب و اوقدوا فیه النّار وطرحوه فیها بالمنجنیق و کان ذلک بنابل وعن عایشة عن رسول الله (ص) قال « انّ ابرهیم لمّا القی فی النّار کانت الدوابّ کلّها تطفیء عنه النّار الا الوزغة فانها کانت تنفخ علیه فامر علیه السلام بقتلها »

« فارادوابه کیداً » شرّاً و مکراً وهوان یحرّقوه « فجعلناهم الاسفلین » یعنی المقهورین حیث سلّم‌الله **ابرهیم** و ردّ کیدهم

« وقال انی ذاهبٌ الی ربی » ـ گفته‌اند **ابراهیم** این سخن آنگه گفت که او را بآتش می‌افکندند گفت من بر خداوند خویش میروم او خود راه نجات و کفایت بمن نماید وقیل انی ذاهب الی ماقضی به‌علیّ ربی ـ من فراسر قضا و حکم الله میروم چنانکه قضا کرده و حکم رانده بر من رود و گفته اند این سخن آنگه گفت که از آتش خلاص یافت همانست که آنجا فرمود « انی مهاجرٌ الی ربی » معنی آنست که از دارالکفرهجرت میکنم و بفرمان و رضای الله سوی **شام** میروم سیهدین الی مقصدی و قیل معناه انی مهاجرٌ بعملی و بنیتی متجرّد لعبادة ربی « سیهدین » سیثبتنی علی الهدی **ابراهیم** چون از دشمن خلاص یافت و از دارالکفر هجرت کرد و بزمین مقدّسه رسید او را فرزند حاجت خواه، گفت « ربّ هب لی من الصّالحین » ای ـ هب لی ولداً صالحاً من الصالحین

« فبشّرناه بغلامٍ حلیمٍ » و قال فی موضع آخر « و بشّروه بغلامٍ علیم » قیل بغلامٍ حلیم فی صغره علیم فی کبره ففیه بشارة انه ابن و انه یعیش و ینتهی فی‌السّن حتّی یوصف بالعلم وقیل ما اثنی الله عزوجل فی **القرآن** علی بشرٍ بالحلم الّا علی **ابرهیم** و ابنه و خصّت هذه السورة بحلیم لانه علیه السلام حلم و انقاد و اطاع « و قال یا ابت افعل ماتؤمر » الآیة

قوله « فلمّا بلغ معه‌السعی »ـ ابتدای قصّهٔ ذبیح است قصّه بی‌عظیم و اختلاف علما دران عظیم،هم در اصل ذبیح خلاف است که از دو پسر **ابراهیم** کدام یکی بوداسحق یا **اسمعیل**،وهم‌درموضع‌ذبح خلاف است که **بیت المقدس** بود یا منحر**مکه**؟طایفه بی‌عظیم از علمای دین و صدر اول از صحابه و تابعین چون **ابوبکرصدیق** و **ابن عباس** بیک روایت و **ابن عمر** و **ابن عبدالله بن عمرو** و **محمد بن کعب القرطی** و **سعید مسیب** و **شعبی** و **حسن بصری** و **مجاهد** و **ضحاك** و **کلبی** و غیر ایشان میگویند ذبیح **اسماعیل** بود وعلیه‌اکثر العرب ودر خبراست که « اناابن الذبیحین »ـ **مصطفی(ص)**

فرمود من پسر دو ذبیحام یکی جدّ پیشین **اسماعیل** و یکی پدر خویش **عبدالله**
و سبب آن بود که **عبدالمطلب** نذر کرد که اگر مرا ده فرزند آید یکی را قربان کنم
چون او را ده فرزند تمام شد همه را در خانهٔ کعبه جمع کرد و میان ایشان
قرعه زد و قرعه بر **عبدالله** آمد که پدر **مصطفی** (ص) بود و **عبدالمطلب** او را از همه
فرزندان دوستتر داشتی[1] که نور فطرت **مصطفی** باوی بود **عبدالمطلب** ده شتر را
فدا کرده بود قرعه بر **عبدالله** آمد، ده شتر دیگر فدا کرد سؤم بار قرعه زد میان وی و
میان آن بیست شتر، قرعه هم بر **عبدالله** آمد، ده دیگر فدا کرد همچنین قرعه میزد و هر
بار بر **عبدالله** میآمد و او ده شتر می‌افزود تا آنگه که صد شتر تمام گشت آنگه قرعه
بر آن صد شتر آمد که فدا کرده بود، **عبدالمطلب** آن صد شتر قربان کرد و در شریعت
دیت مرد مسلمان صد شتر گشت ودلیل بر آن که ذبیح **اسماعیل** بود قول رب العزة بعد
الفراغ من قصة المذبوح «وبشّرناه باسحق نبیّاً من الصالحین» فدلّ انّ المذبوح غیره
و همچنین در **سورهٔ هود** فرمود «فبشّرناه باسحق و من وراءِ اسحق یعقوب» فلمّا بشّر
باسحق بشّر بابنه **یعقوب** فکیف یأمره بذبح **اسحق** و قد وعده بنافلة منه امّا **عمر بن
الخطاب** و **علی بن ابیطالب** و **ابن مسعود** و **کعب الاحبار** و **سعید بن جبیر** و**قتاده**
و **مسروق** و **عطا** و **مقاتل** و جماعتی علمای تابعین و تبع تابعین میگویند ذبیح **اسحق**
بود و دلیل ایشان خبر **مصطفی** است (ص) که پرسیدند یا رسول‌الله من اکرم الناس و
اشرفهم نسباً ــ گرامی ترین مردمان وشریف ترین ایشان بنسب کیست؟ گفت **یوسف
صفی الله بن یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله**
و علیه عامّة اهل الکتاب مثل **عبدالله بن سلام** و **کعب الاحبار** و غیرهما، ومن قال
بهذا القول فسّر البشارتین فقال امّا قوله «فبشّرناه بغلامٍ حلیم» انه بشّر بمولد **اسحق** و
اما قوله «وبشّرناه» بشّر بنبوّة **اسحق** ایشان که گفتند ذبیح **اسحق** بود موضع ذبح
بیت المقدس گفتند و ایشان که گفتند **اسماعیل** بود موضع ذبح منحر **منا** گفتند در

۱ــ نسخه الف داشتید

در **مکه** ، وقول درست ایست ریرا که **اسماعیل** در **مکه** مقام داشت و **اسحق** در شام **اصمعی** پرسید ار **ابو عمروعلا** که دبح **اسماعیل** بود یا **اسحق** ؟ گفت یا اُصمع این دهب عقلك متی کان **اسحق بمکة** انما کان **اسماعیل بمکة** و هوالّذی بنی البیت مع ابیه ومن الدلیل علیه ان قرنی الکبش کان منوطاً لولد **اسمعیل** عن ابیهم و کانا منوطین **بالکعبة** الی ان احترق البیت واحترق القرن فی ایّام **ابن الزبیر و الحجاج**

امّا قصّهٔ دبح برقول **سدی** آنست که **ابراهیم** برسر پسری ارحق تعالی فرزند حواست چون او را بشارت دادند بفرزند گفت هو اذاً لله دبیح ، بدر کرد که الله راقربان کند ، پس پروردگار آن بدر فراموش کرد وهر وقت ار **شام** بزیارت **اسماعیل** شدی به **مکه** ، وقتی **ابراهیم** ار راه درآمده بود مانده وربحورتن شده ، شب ترویه پیش آمد بخفت ، بحواب بمودند اورا که یا **ابراهیم** اوف بندرك ـ آن بدر که کرده‌ئی وفا کن **ابراهیم** ار حواب درآمد با حود می اندیشید که این حواب گوئی بمودهٔ شیطان است یا فرمودهٔ حق آنروز همه در آن اندیشه و فکرت بود، فسمّی ذلك الیوم یوم التر ویه‌ای کان یروّی مع نفسه ان ما رای کان من الله اومن الشیطان دیگر شب بخفت ، او را همین حواب بمودند ، بدانست کا فرمودهٔالله است وبجای آورد که حواب پیغامبران وحی باشد ارحقّ جلّ جلاله ، فسمّی ذلك الیوم یوم عرفة اذ عرف انه من الله عزّوجلّ و **اسماعیل** آنروز هفت ساله بود و بقولی سیرده ساله امّاقول **محمد بن اسحق** آنست که **ابراهیم** هربار که قصد زیارت **اسماعیل** کرد اورابراق نشاندندی بامداد ار **شام** برفتی نمار پیشین به **مکه** بودی بات کردی و بازگشتی شبانگاه به **شام** بودی چون **اسماعیل** بزرك شد او را هنری و رور افرون دید ، همگی دلوی بگرفت و دل در حبوة اوبست ،لما کان یأمل فیه من عبادة ربه و تعظیم حرماته تاشبی که بمودند او را بحواب که گوسپندی گویند ان الله یأمرك بذبح ابنك هذا **ابراهیم** چون این حواب دید دانست که وحی حداوندست و فرمان وی، **هاجر** را گفت میحواهم که حدای عزّوجلّ فرمانی کنم اندران وادی که گوسپندان ایستاده‌اند و میحواهم که **اسماعیل** را با حود ببرم ، سرش بشوی

وموی را شانه کن و گیسواش ساف و اورا نیکـو بیارای تا خرّم شود و با خود برم، آنگه گفت جان پدر کارد ورسن بردار تا بان شعب رویم گوسپند را قربان کنیم چون آنجا رسیدند **ابراهیم** گفت «یا بُنیّ انی اری فی المنام انی اذبحك» ـ ای پسر بسی محنتها و بلاها که بما رسید وهمه بسر آمد واکنون فرمانی رسیده از همـه صعب تـر می فرماید مرا که ترا قربان کنم، «فانظر ماذا تری» ـ بنگر تا در دل خویش چه بینی و ترا درین فرمان چه رای است؟ **حمزه وکسائی** «ماذا تُری» بضمّ تا و کسر را خوانند، یعنی در نگر که درین فرمان از خویشتن چه نمائی؟ میخواست که بداند او وی که صبر خواهد کرد یا جزع خواهد نمود **اسماعیل** گفت «یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین» **ابوهریره** روایت کند از **کعب الاحبار** که شیطان آن روز گفت لئن لم افتن عند هذا **آل ابراهیم** لااو رمنهم احداً ابداً ـ اگر امروز درین حال **آل ابراهیم** را فتنه نیفکنم و برایشان مرا دستی نبود پس هرگز نتوانم و نه مرا بر ایشان دسترس بود، در آن حال **شیطـان** بر صورت مردی ناصح آمد پیش **هـاجر** مادر **اسماعیل** گفت هیچ دانی که **ابراهیم** پسر خود را **اسماعیل** کجا میبرد؟ **هـاجر** گفت او را میبرد که گوسپند قربان کند گفت نه که خود پسر را قربـان میکند **هاجر** گفت کلاّ هوارحم به واشدّ حبّاً له من ذلك ـ این چه سخن است که تو میگوئی او بروی اران مهربانتراست ودوستر که این کند **شیطان** گفت خدایش میفرماید که چنین کند **هاجر** گفت اگر خدای میفرماید خدایرا فرمان است وطاعت داشت وی واجب از وی نومید گشت براه ایشان آمد، پسر را دید که در پی پدر میرفت گفت ای پسر دانی که پدرت کجا میبرد؟ گفت میرویم تا گوسفند را قربان کنیم، گفت نه که ترا قربان خواهد کرد گفت از بهر چه فرزند را قربان کند؟ گفت الله او را چنین میفرماید گفت اگر الله میفرماید فسمعا وطاعةً ازوی نومید بازگشت فرا پیش **ابراهیم** شد گفت ایها الشیخ کجا میروی؟ گفت مرا حاجتی است درین شعب حاجت خویش را میروم گفت والله که شیطان درخواب بتو نموده که این فرزند را قربان کن

ابراهيم ندانست که او خود **شيطان** است گفت اليك عنّي يا عدوّ الله فو لله لامضينّ لامر ربي **ابن‌عباس** گفت **ابراهيم** آن ساعت از پيش شيطان تير برفت و گرم بابرو سابق شد ، چون به **جمرة العقبه** رسيد شيطان ديگربار فراپيش وی آمد ، **ابراهيم** هفت سنگ بوی انداخت و همچنين در **جمرة الوسطی** و **جمرة الکبری** شيطان فراپيش ميآمد و **ابراهيم** بروی سنگها می انداخت رب‌ّ العالمين آن تير روش **ابراهيم** دران موضع و آن سنگ انداختن سنّتی گردانيد برامّت **احمد** تا در مناسك حج بجای ميآرند و **ابراهيم** را ثنا مگويند

« فلمّا اسلما » ای ـ انقادا وخضعا لامرالله و قيل سلّم **الذبيح** نفسه و سلّم **ابراهيم** ابنه ، « و تلّه للجبين » ای ـ صرعه علی جبينه ، والجبين ـ احد جانبی الجبهة **اسماعيل** گفت ای پدر مرا بتو سه حاجت است يکی آنکه دست و پای من سخت بندی زيرا که چون تيش کارد بحلق من رسد جزع از من زايل گردد و دراضطراب آيم آنگه قطرات خون بر جامهٔ تو افتد ومرا بدين بی حرمتی گرفتاری بود و ثواب من ضايع شود ديگر حاجت آنست که بوقت ذبح مرا بروی افکنی تا در سجود باشم آن ساعت که جان تسليم کنم ، و ديگر نبايد که تو در روی من نگری رحمت آيد تر ا برمن و در فرمان الله سست شوی ، ومن در وی تو نگرم بر فراق تو جزع آرم و بخدای عاصی گردم سوّم حاجت آنست که چون بنزديك مادرم شوی و من نه با تو باشم از سوخته گردد که درد فراق فرزند سخت بود باوی مدارا کن و او را پند ده وسلام من بدو رسان و پيراهن من بدو ده تا بوی من می دارد ، ای پدر وکارد تيز کن و زود بحلق فرود آر تا مرگ برمن آسان شود که مرگ دردی صعب است وکاری سخت ، **ابراهيم** چون اين سخن از وی بشنيد بگريست وروی سوی آسمان کرد گفت الهی انا **ابراهيم** الّذی عبدتك ولم اعبد غيرك وقومی كانوا يعبدون الاصنام ، الهی انا الّذی قذفت فی النّار فنجّيتنی منها ، الهی ابتليتنی بهذا البلآء الّذی اهتزّ منه عرشك العظيم ولاتطيق حمله السمّوات والارضون ، الهی ان تجرّب عبدك فانك تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسك وانت علّام الغيوب ـ خداوندا من آن ابراهيم ام که قوم من بت

پرستیدند و من ترا یگانه پرستیدم، دشمن مرا بآتش افکندو تو بفضل خود مرا رهانیدی و از کید دشمن خلاص دادی، اکنون بلائی بدین عظیمی بر من نهادی، بلائی که عرش عظیم از آن بلرزد و آسمان و زمین طاقت کشیدن آن ندارد، الهی اگر بنده را می آزمائی ترا رسد که خداوندی و من بنده، تو دانی که در نفس من چیست و من ندانم که در نفس تو چیست، دانای نهان و خدای همگان توئی پس ابراهیم کارد برحلق نهاد تا فرمان بجای آرد، کارد همی کشید و حلق نمی برید، تا بدانی که کارد که ببرد نه بطبع ببرد که بفرمان ببرد، همچنین آتش که بسوزد نه بطبع بسوزد که بفرمان بسوزد، ابراهیم را بآتش انداختند فرمان آمد که مسوز نسوخت، اینجا برکارد را فرمود که ببر بنبرید لکن درآتش فرمان آشکارا کرد فهراعداراوانیجا که دشمن نبودامر آشکارا نکرد جبرئیل از سدرة منتهی در پرید و کارد بر گردانید جبرئیل را پرسیدند هیچ بعب و ماند کی هرگز بتو رسید؟ گفت در سه وقت رسید یکی آن‌وقت که ابراهیم را بآتش انداختند، دیگر آن وقت که یوسف را بچاه انداختند، سدیگر آن‌وقت که کارد برحلق اسماعیل بنهادند، من به سدرة منتهی بودم ندا آمد که ادرك عبدی

«وناديناه» ـ این واو در بن موضع، زیادت است، تقدیره فلمّا اسلما و تلّه للجبين، «ناديناه ان يا ابراهيم قد صدّقت الرّؤيا» ـ ندا آمد که یا ابراهیم جواب که دیده‌یی راست کردی اینجا سخن تمام شد

آنگه گفت «انا كذلك نجزي المحسنين» يعني كما عفونا عن ذبح ولده نجزي من احسن في طاعتنا قال مقاتل جزاه‌الله باحسانه في طاعته‌العفو عن ذبح ابنه اگر کسی گوید او را بجواب ذبح نمودند و ذبح نکرد، «صدّقت الرؤيا» چه معنی دارد، جواب آنست که او را در خواب چنان نمودند که کرد ودرامکان وقدرت وی همان بود که کرد، تن درفرمان دادن وتسلیم کردن وکارد برحلق راندن، چون این بجای آورد تصدیق وی درست آمد گفتند ای ابراهیم مقصود آن بود که تو سرّ خود ازوی بری اکنون که سرّ بریدی ما سر درکار تو کردیم

« انّ هذا لهوالبلآء المبين » ای ـ الاختبار والامتحان الظاهر حيث امتحن بذبح ابنه و قال مقاتل « البلآء » ها هنا هوالنّعمة وهی ان فدی ابنه بالکبش

« وفديناه بذبحٍ عظيم » ـ الذبح ـ اسمٌ لما يذبح کالطحن اسمٌ لما يطحن بنظر ابراهيم فاذاهو بجبرئيل معه کبشٌ ابيض اعين اقرن کبيرالشّحم فقال هذا فدآءٌ لابنك فاذبحه دونه، فکبّر جبرئيل و کبّر ابراهيم و کبّر اسماعيل ـ ابراهيم برنگرست جبرئيل را ديد بر هوا که می‌آمد و آن برمش عظيم فـ‌ای اسماعيل ساوی‌وجبرئيل ميگفت الله اکبرالله اکبرالله اکبر ، ابراهيم بموافقـت وی گفت لااله الّاالله‌والله‌اکبر، اسمـاعيل گفت الله اکبر ولله‌الحمد اين تکبير سنّتی گشت در روزگار عيد و در مناسك حجّ و گفته‌اند آن کبش ، عظيم خواند از بهر آنکه قربان هابيل بوداز بحست و بذبرفتهٔ حق بود و روزگار دراز در بهشت چرا کرده بود قبل رعی فی‌الجنّة‌اربعين خريفاً سعيد جبير گفت حقّ له ان يکون عظيماً ـ سزاست که آنرا عظيم گويند ، فرستدهٔ آن ربّ العالمين ،آرندهٔ آن جبرئيل امين ، فدای اسماعيل جدّ سيّدالمرسلين و قال الحسن ما فُدی‌اسمعيل الّا بتيسٍ من‌الاروی (۱) اهبطعليه من ثبيرٍ وکان يملأ الهوآء يعارا

« و ترکنا عليه » ای ـ علی ابراهيم « فی‌الآخرين » ثناءً حسناً

« سلامٌ علی ابرهيم ، کذلك نجزی‌المحسنين ، انه من عبادناالمؤمنين »

« وبشّرناه باسحق نبيّاً من‌الصالحين » ـ قيل اسحق بالعبرية الضحاك و اول من شاب ابرهيم و سمّ بالشيب لانّ الناس کانوا لايعرفـونه‌من اسحق ولا اسحق منـه لعظم‌الشبه بينهما فوسم بالشيب لنفرق بينهما ثمّ شاب‌الناس‌بعده

« و بارکنا عليه » ای‌علی ابرهيم فی اولاده « و علی اسحق » بکون اکثرالانبيآءِ من نسله يقال خرج من يعقوب بن اسحق اربعة آلاف نبیّ وصحّ فی‌الحديث « بعثت علی اثر ثمانية آلاف نبیّ » « و من ذ رّيتهما محسنٌ و ظالمٌ لنفسه » ای ـ مؤمن و کافر « مبين » ظاهرٌ هذا کقوله فی سورة‌البقرة « من آمن منهم بالله واليوم‌الآخر » قال

۱ـ اروی‌جمع کبرب ُروّيه (بالضم وبکسروالياء مشدده) بز غير قباس بر کوهی (منتهی الارب)

« و من کفر » للعلمآء فی الذبح ثلثة اقوال احدها انه امر بالذبح ثم نسخ ، الثانی انه امر عند ممتدّ فلایحتمل النسخ ، والثالث انه اتی بما امر به علی ما سبق بیانه

« ولقد منّا علی موسی و هرون » ای ـ انعمنا علیهما بالنبوة

« ونجّیناهما و قومهما» یعنی **بنی اسرائیل** « من الکرب العظیم » یعنی من استعباد **فرعون** ایّاهم ومن کرب الغرق

« ونصرناهم » یعنی **موسی و هرون** و قومهما « فکانوا هم الغالبین » علی **القبط**

« وآتیناهما الکتاب المستبین »ای ـ المستنیر وهو **التوریة** فعل هذه السین کهی فی قوله « یستسخرون » ـ بان وابان واستبان واحدٌ

« و هدیناهما الصراط المستقیم » دین الله الاسلام ، ای ـ ثبتناهما علیه

« وترکنا علیهما فی الآخرین ، سلامٌ علی موسی وهرون ، انا کذلك نجزی المحسنین ، انهما من عبادنا المؤمنین ، و ان الیاس لمن المرسلین » ـ **عبدالله مسعود** گفت **الیاس ادریس** است او را دو نام است ، همچون **یعقوب** که او را دو نام است **اسرائیل و یعقوب** ودر مصحف **ابن مسعود** چنین است « و انّ ادریس لمن المرسلین » و قول **عکرمه** اینست امّا جمهور مفسّران برانند که **الیاس** پیغامبری بود از **بنی اسرائیل** بعد از **موسی** و از فرزندان **هارون** بود ، **الیاس بن بشیر بن فنحاص بن العیزار بن هرون بن عمران** وقیل هو ابن عم الیسع ، و بعثت وی بعد از **حزقیل** پیغامبر بود چون روزگار **حزقیل** بسر آمد **بنی اسرائیل** سر بطغیان و فساد در نهادند ، سبطی از ایشان بت پرست شدند در نواحی **شام** جائی که **بعل بك** گویند و نام آن بت که می‌پرستیدند **بعل** بود ، وبه سمیّت مدینتهم **بعلبك** ، وآن **بعل** بالای وی بیست گز بود وچهار روی داشت شیطان درجوف وی شدی و باایشان سخن گفتی تا ایشانرا فتنه افکندی « و من یضلل الله فلاهادی له » و ایشانرا پادشاهی بود نام وی **اُجب** ، زنی داشت نام وی **ازبیل** وکانت قتالة للانبیآءِ یقال هی التی قتلت **یحیی بن زکریا** ، این پادشاه وزن وی و

آن سبط **بنی اسرائیل** که دران مدینهٔ **بعلبك** مسکن داشتند همه آن **بعل** رامیپرستیدند ورب العالمین بایشان **الیاس** پیغامبر فرستاد، **الیاس** ایشا را بتوحید الله دعوت کرد ایشان سرواز زدند و قصد قتل وی کردند **الیاس** ازیشان بگریخت در میان کوهها بغاری شد و هفت سال آنجا بماند متواری از گیاه و نبات زمین مخورد وجاسوسان ملـك **احب** پیوسته در جست وجوی وی بودند ورب العزة او را از ایشان نگه داشت، بعد از هفت سال از آن کوه فرو آمد در خانهٔ زنی پنهان شد، مادر **یونس بن متی** و **یونس** آنوقت کودك بود رضیع، آن زن شش ماه اورا تعهد کرد وتیمار داشت ودرقصه آورده‌اند که **یونس** بکودکی فرمان یافت وآن مصیبت درمادر وی اثر کرددست در دامن **الیاس** زد گفت تو پیغامبر خدائی و دعای تومستجاب بود دعا کن تا رب العزة او رازنده گرداند، **الیاس** دعا کرد ورب العزة او را بدعای وی زنده گرداند، پس دیگر بار **الیاس** با کوه شد و آن قوم و آن پادشاه روز بروز در عصیان و طغیان می افزودند تا آن غایت که ملك **احب** وزن وی **ازبیل** پنجاه مرد از قوم خویش برگزیدند، خداوندان بأس و شدت و ایشانرا بمکر و خدیعت فرستادند تا بمکر ودستان **الیاس** را ازان کوه بزیر آرند و اورا هلاك کنند آن پنجاه مرد بدامن کوه رفتند و باآواز بلند گفتند ای پیغامبر خدا ماتو ایمان آوردیم وبهرچه گفتی تراصدق داشتیم وملك **احب** وقوم وی همه بتوایمان آوردند واز گفته و کردهٔ خود پشیمان گشتند، از بهرخدا بزون آی و دیدار خود ما را نمای تا عذری بخواهیم، **الیاس** گفت اللّهم ان کانوا صادقین فیما یقولون فاذن لی ان ابرز الیهم وان کانوا کاذبین فاکفنیهم و ارمهم بنار تحرقهم! هنوز **الیاس** این سخن تمام نگفته بود که آتشی بیامد از آسمان وهمه را بسوخت خبر هلاك ایشان به **احب** رسید عبرت نگرفت و از کفرو شرك باز نگشت بلکه در طغیان و عصیان بیفزود بعد از آن **الیاس** دعا کرد تا رب العزّة برایشان قحط وجوع مسلّط کرد گفت بارخدایا هفت سال باران از آسمان و نبات از زمین باز گیر که ایشان سزای این عذاب‌اند فرمان آمد که یا **الیاس** انا ارحم بخلقی من ذلك وان کانوا ظالمین ولکن اعطیك بـ ازدلك ثلث

سس پس سه سال در رمس ایشان •ه ار آسمان باران آمد نه ار رمس بات تا حلقی ار آدمیان و دیگر حانوران دران هحط وحوع هلاك شدند ، ودر **بنی اسرائیل** کودکی بود نام وی **الیسع بن حطوب** به **الیاس** ایمان آورده و پیوسته درحدمت وی بود و هر حا که **الیاس** رفتی او رااحود بردی ،چون مدت سه سال قحط و بیار سر آمد از رب العزّة وحی آمد که یا **الیاس** انك قداهلکت کسرأمن الحلق ممّن لم یعص من البهآئم والدواب والطیور والهوام ــ ای **الیاس** حلقی ار س ی گناهان حهار پایان ودداں و مرغان دریں قحط هلاك شدند و ایشان هم ایمان بیارند بعد ار ان رب العزّة ایشان را باران فرستاد و د رمس ایشان حصب و فراحی نعمت پدید آمد واشان همچنان بر کفر و شرك حویش مصرّ بودند و قصد قتل **الیاس** کردند ، پس **الیاس** دعا کرد که بارحدایا مرا اراشان برهان حنانکه حود حواهی ،او را گفتند در فلان حایگه منتظر باش تا اسبی سی بروی نشین ومترس **الیاس** بمعاد آمد و **یسع** باوی اسبی دید اتشس آنحا استاده وقیل لونه کلون النار ، **الیاس** بران اسب نشست و اسب بالا گرفت ، **یسع** گفت یا **الیاس** ما تأمرنی ــ مرا چه فرمائی ؟ فرمی **الیاس** الیه بکسائه من الجوّ ــ **الیاس** گلیم حویش ار هوا بوی انداحت ،یعنی که ترا حلیفت حویش کردم بر **بنی اسرائیل** فرفع الله **الیاس** من بین اظهرهم وقطع عنه لذة المطعم والمشرب و کساه الرّیش فکان انسیاً ملکیّاً ارضیّاً سماویّاً وقال بعضهم **الیاس** موکّلٌ بالفیافی **والخضر** موکّلٌ بالبحار وهما یصومان شهر رمضان **ببیت المقدس** ویوافیان الموسم فی کلّ عام وهما آخر من یموت من بنی **آدم** ، فذلك قوله عزّوجلّ « وانّ الیاس لمن المرسلین اذقال لقومه الا تتّقون » عذاب الله بالایمان به ؟

« اتدعون بعلاً » وهو اسم الصنم الذی کانوا یعبدونه ، وکان صنماً من ذهبٍ طوله عشرون ذراعاً فی عینیه یا قوتتان کبیرتان قال **مجاهدٌ** و **قتادة** **البعل** الربّ بلغه **اهل الیمن** و قیل هو اسم امرأةٍ عبدها قوم و قیل هو نبیٌّ عبده اهل ذلك الزمان والمعنی اتدعون بعلاً الهاً و تعرضون عن احسن الخالقین ؟

«الله ربكم و ربّ آبائكم الاولين» - قرأ **حمزة والكسائي و يعقوب وحفص** «الله ربكم و ربّ» بالنصب فيهما على البدل و قرأ الآخرون برفعها على الاستيناف

«فكذبوه فانهم لمحضرون» في النّار «الا عبادالله المخلصين» من قومه فانهم من حوامن العذاب «و تركنا عليه في الآخرين»

«سلامٌ على الياسين» - قرأ **نافعٌ وابن عامر و يعقوب** آل ياسين » بفتح الهمزة مشبعةً و كسر اللّام مقطوعةً على كلمتين و تؤيّد هذه القرآءة انها في المصحف مفصوله من ياسين و قرأ الآخرون بكسر الهمزة وسكون اللام موصولة على كلمةٍ واحدةٍ فمن قرأ «آل ياسين» مقطوعاً اراد **آل محمد** (ص) روى ذلك عن **ابن عباس** و جماعةٍ و دليله تفسيرهم قوله تعالى «يس» يا **محمد** ويجوزان يكون اسم ذلك النّبي «ياسين» لقراءة بعضهم «وانّ الياس» بهمزةالوصل فزيدت في آخره الياء والنّون كما زيدت في الياسين ، فعلى هذا يجوزان يكون « آل ياسين » آل ذلك النبي و من قرأ «الياسين» بالوصل على كلمةٍ واحدةٍ ففيه قولان احد هما انه لغة في **الياس كسيناء و سينين و ميكال و ميكائيل** ، والثاني انه قد جمع ، والمراد **الياس** واتباعه من المؤمنين و اصله **الياسيين** بياء النّسب وحذف كما حذف من الاعجميين والاشعريين وفي قرآءة **ابن مسعود** « سلامٌ على ادراسين » على تأويل انّ **الياس** هو **ادريس** وهذاقول جماعةٍ من العلمآءِ منهم **احمد بن حنبل** قال **احمد بن حنبل** خمسة من الانبيآءِ لهم اسمان **الياس** هو **ادريس** ، **يعقوب** هو **اسرائيل** ، **يونس** هو **ذوالنون** ، **عيسى** هو**المسيح** ، **محمد** هو **احمد** صلوات الله عليهم اجمعين

« وانّ لوطاً لمن المرسلين ، اذنجّيناه واهله اجمعين ، الّا عجوزاً » يعني الخائنة امرأة **لوط** «في الغابرين» اي الباقين في المدن بعد خروج **لوط** واهله منها هلكت كما هلك الغابرون

« ثمّ دمّرنا الآخرين » - التدمير - الاهلاك

« و انكم » يا اهل **مكة** « لتمرّون عليهم » اي - على آثارهم و منازلهم «مصبحين»

« و باللیل » یعنی وقت الصباح ، « و باللیل » ای ـ تمرّون علیهم باللیل و النهار اذا ذهبتم الی اسفارکم و رجعتم و ذلك لانّ ممرّهم من المدینة الی الشام علی سدوم قریة قوم لوط ، وهوقوله عزّوجلّ « وانها لبسبیلٍ مقیم »، « افلا تعقلون» فتعتبروا بهم؟ « افلا تعقلون » ان من فعل ذلك بهم قادرٌ علی ان یفعل بکم مثله ؟

النوبة الثالثة

قوله تعالی « و انّ من شیعته لابراهیم ، اذجاء ربه بقلبٍ سلیم » ـ ابراهیم از شیعت نوح بود ، در اصول توحید اگر چه مختلف بودند ، در فروع دین و شرعیات و در شرایع جمله انبیا اصول دین و توحید یکسانست در ان اختلاف نه ، همانست که فرمود تعالی تقدّس « شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً » الآیة اختلافی که هست در شرایع و احکام است و آن اختلاف رحمت است از خداوند جل جلاله بر خلق تا کار دین برخلق سبك باشد « یریدالله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر » ، و مثل ایشان چون قومی است که روی بمنزلی دارند هر یکی براهی میروند و آخر منزل یکی ، راه بود نزدیك تر و راه بود دور تر ، هیچ راه سعادت آخرت نزدیکتر از راه مصطفی (ص) و شریعت وی نیست ، از بهرانست که شریعت وی ناسخ شرعها آمد و عقدوی فاسخ عقدها آمد ، شرعی منزل نه محدث ، وعقدی مبرم نه محتمل ، شرعی مقدّس نه مهوّس ، و عقدی مؤیّد نه موّقت ، شرعی معلوم نه مجهول ، و عقدی مبسوط نه مقصور ، شرعی که از روشنی چون آفتاب زورست ودوستانرا عظم دل افزورست مصطفی (ص) فرمود « کیف انتم اذا کنتم من دینکم فی مثل القمر لیلة البدر ولا یبصره منکم الا البصر »

« اذ جاء ربه بقلبٍ سلیم » ـ ابراهیم روی نهاد بدرگاه رب العزّة بدلی سلیم بی هیچ آفت و بی هیچ فتنه ، از علائق رسته واز حظّ نفس خویش واپرداخته ، همانست که فرمود « انی ذاهبٌ الی ربی » ذهابه فی الله اوجب ذهابه الیه در کار الله سبك برفت تا در راه الله راست رفت ، حق تعالی ابراهیم را فرمود « انی ذاهبٌ الی ربی » اخبارست از قول

او، **موسی** را گفت « جآء موسی لمیقاتنا » اشارت ارصفت او ، **مصطفی** را فرمود « اسری بعبده » ارصفت خود اشارت در حقّ او **ابراهیم** درمقام تفرقت بود، **موسی** در عین جمع بود، **مصطفی** در جمع جمع بود نشان تفرقت **ابراهیم** « انی وجهت وجهی للّذی فطر السموات والارض » ، نشان جمع **موسی** « و قرّبناه نجیّا » ،نشان جمع جمع **مصطفی** علیه‌الصلوة والسلام « دنافتدلّی » بر ذوق اهل معرفت « انی ذاهب الی ربی » اشارت است بانقطاع شده ، و معنی انقطاع با حق بریدن است در بدایت جهد و در نهایت بکلّی در بدایت تن در سعی وزبان در ذکر و عمر در جهد ، و در نهایت با خلق عاریت و با خود بیگانه و در تعلّق آسوده ، صد سال آفتاب از مشرق بر آید و بمغرب فروشود تا منقطعی را دیدهٔ آن دهند که مقام خلق ازمقام حق باز شناسد و بدایت از نهایت باز داند

واسطی گفت **خلیل** ازخلق بحق میشد و **حبیب** ازحقّ بخلق می‌آمد، او که ازخلق بحق شود حق را بدلیل شناسد واو که ازحق بخلق آید دلیل را بحق شناسد ، نه بینی که **خلیل** از راه دلیل درآمد بهر دلیلی که میرسید دروهمی‌آویخت که «هذا ربی» واین بدایت حال وی بود چون بنهایت رسیدجمال توحید بدیدهٔ عیان بدید گفت «انی ذاهب الی ربی سیهدین »

پیر طریقت گفت الهی ! او که حق را بدلیل جوید بیم و طمع پرستد ، و او که حق را باحسان دوست دارد روزمحنت بر گردد ، واو که حق را بخویشتن جوید نا یافته یافته پندارد الهی ! عارف ترا بنور تو میداند از شعاع وجود عبارت نمی‌تواند ، در آتش مهر مسوزد و از ناز باز نمی پردازد

« فلمّا بلغ معه السّعی » ـ **اسماعیل** کودکی در رزمه روزافزون بود ، کریم برآمده و عزیز برخاسته ،سلالهٔ خلت بود وصدف درّ **محمد مرسل** بود ، گوشهٔ دل **خلیل** در و آویخت، چشم استحسان درونگرست ،از درگاه عزت عتاب آمد که‌ای **خلیل** ما ترا از بت آزری نگه داشتیم تادل در بند عشق اسماعیلی کنی ؟هرچه حجاب راه خلت باشدچه بت آزری وچه روی اسماعیلی

هر چه از راه باز افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان

هر چه از دوست وامانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

ای خلیل دعوی‌دوستی ما کردی ومریدوار در راه ارادت آمدی که «انی وجّهت وجهی للّذی فطر السموات والارض» ، از خلایق و علایق بیزاری گرفتی که «انهم عدوٌّ لی الارب العالمین» ، اکنون آمدی و دلی که بر محبت خلال و جمال ما وقف است فا[1] او پرداختی و مهر مهر بر و نهادی ، قرّبه لی قرباناً واقطع الیّ انقطاعاً ـ خبر اورا قربان کن ، ورمارا میخواهی درد خود را درمان کن

تا دل ز علایقت یگانه نشود	یك تیر ترا سوی نشانه نشود
تا هر دو جهانت از میانه نشود	کشتی سلامت بکرانه نشود

پیران طریقت مریدان را در ابتدای ارادت از دیده فرو گیرند تا در هیچ‌چیز ننگرند برای آنکه هرچه بیرون نگرند آن چیز وبال ایشان گردد ومایهٔ محنت یعقوب روزی بدیدهٔ استحسان درجمال یوسف نگریست ، بین که چه محنت کشید وچون مبتلا گشت بفراق یوسف ! مصطفی (ص) روزی فرمود من عایشه را دوست دارم ، کشید آنچه کشید و دید آنچه دید از گفتار و افك منافقان ! خلیل راهمین حال‌افتاد ، گوشهٔ دل‌بمهر اسماعیل داد ، همخود بلاافتاد وهم اسماعیل را بمحنت افکند چون قصهٔ خواب باوی بگفت که « انی اری فی المنام انی اذبحك » اسماعیل خود رشید بود ، کریم طبع و نیکو خلق ، جواب داد که « یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصّابرین » ـ ای پدر آنچه فرموده‌اند بجای آر ، راه خلّت تو پاك باید وپسندیده ، ما را گو خواه سرباش و خواه مباش سخن گفته‌اند تا از ایشان هر دو کدام سخی تر بود ، او که فرزند می‌فدا کرد یا او که جان و تن فدا کرد ؟ ابراهیم گفت کار من عجب تر که فرزند عزیز می فدا کنم ، اسماعیل گفت سخاوت من عظیم‌تر که جان عزیز وتن بنفس می‌فدا کنم ، ابراهیم گفت ترا دردیك ساعته بسر شود ، و مرا درد هر نفسی دردی بود ، و در هر لحظه‌یی اندوهی که بدست خویش فرزند خویش کشته باشم ، چنانستی که رب العزة گفتی من از شما هر دو جواد ترم و کریم تر که نا کشته بکشته برداشتم وناخواسته فدا فرستادم « وفدیناه

---

۱ ـ نسخهٔ ج وا

بدبح عظیم »حرا برزگوار و عظیم باشد دبحی که‌الله فرستد با **جبرئیل** آرد، **ابراهیم** بپذیرد فدای **اسماعیل** شود

قوله « وانّ الیاس لمن المرسلین » ـ **محمد بن احمد العابد** گوید در **مسجد اقصی** نشسته بودم ، روز آدینه بعد از نماز دیگر که دو مرد را دیدم یکی برصفت و هیئت ما ، وآن دیگر شخصی عظیم بود قدّی بلند و پیشانی فراخ پهن قدر دراعی ، این شخص عظیم از من دور نشست وآنکه برصفت و قد ما بود فرا پیش من آمد و سلام کرد ، جواب سلام دادم و گفتم من انت رحمك الله ـ تو کیستی وآن که ازما دور نشسته کیست ؟ گفت من **خضر**ام واو برادر من است **الیاس** گفتا رعبی از ایشان دردل من‌آمد و بلرزیدم، **خضر** گفت لابأس علیك نحن نحبّك ـ ما تو را دوست داریم چه اندیشه بری ؟ آنگه گفت هر که روزآدینه نماز دیگر بگزارد و روی سوی قبله کند و تابوقت فرو شدن آفتاب همی گوید یا الله یا رحمن ، رب العزة دعای وی مستجاب گرداند و حاجت وی رواکند گفتم آستنی‌آنسك الله بذکره ، گفتم‌طعام توچه باشد؟ گفت کرفس و کماه گفتم طعام **الیاس** چه باشد ؟ گفت دورغیف حواری هر شب وقت افطار ، گفتم مقام او کجا باشد ؟ گفت در جزائر دریا، گفتم شما کی باهم‌آئید، گفت چون یکی از اولیا از دنیا بیرون شود هردو برو نماز کنیم ، و در موسم **عرفات** بهم آئیم و بعد از فراغ مناسك ، او موی من‌باز کند ومن موی او باز کنم گفتم اولیاء الله را همه‌شناسی ؟ گفت قومی معدود را شناسم ، آنگه گفت چون رسول خدا (ص)از دنیا بیرون شدرمین بالله بنالید که بقیت لایمشی علیّ نبیّ الی یوم القیمة ، رب العالمین فرمود من ازین امّت مردانی را پدیدآرم که دلهای ایشان بر دلهای انبیا باشد آنگه خضر برخاست تا رود ، من نیز برخاستم تا باوی باشم ، گفت تو با من نتوانی بودن من هرروز نماز بامداد به **مکه** گزارم در **مسجد حرام** ، وهمچنان نشسته نزدیك **رکن شامی** در حجر تا آفتاب برآید ، آنگه‌طواف کنم‌ودور کعت خلف‌المقام‌بگزارم و نماز پیشین به **مدینهٔ‌مصطفی** گزارم و نماز شام به **طورسینا** و نماز خفتن بر **سد ذوالقرنین** ، و همه شب آنجاپاس دارم چون وقت صبح باشد نماز بامداد با **مکه** برم در **مسجد حرام**

٤ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی « **وانّ یونس لمن المرسلین**[۱۳۹] » یونس ارفرستادگان‌ما بود

« **اذا ابق الی الفلك المشحون**[۱۴۰] » آنگه که با کشتی گران بار گریخت

« **فساهم** » تیر انداخت وقرعه‌بی زد ، « **فکان من المدحضین**[۱۴۱] » و هر بار بروی افتاد

« **فالتقمه الحوت** » ماهی فرو برد او را ، « **و هو ملیم**[۱۴۲] » وگناه او را بود و خویشتن را بجای سرزنش آورد

« **فلولا انه کان من المسبحین**[۱۴۳] » اگرنه آن بودی که او در روزگار گذشته ار ستایندگان بود و پرستکاران

« **للبث فی بطنه** » می بودی درشکم آن ماهی ، « **الی یوم یبعثون**[۱۴۴] » تا آنروز که خلق را برانگیختندی

« **فنبذناه بالعرآء** » اورا با هامون انداختیم ، « **و هو سقیم**[۱۴۵] » واو بیمار

« **و انبتنا علیه** » و برروبانیدیم برو ، « **شجرةً من یقطین**[۱۴۶] » درختی گستراننده بی ساق

« **وارسلناه** » وفرستادیم اورا ، « **الی مائة الف او یزیدون**[۱۴۷] » بصدهزار مردم و بیش ازآن

« **فآمنوا** » بگرویدند ، « **فمتعناهم الی حین**[۱۴۸] » وایشانرا برخورداری و زندگانی دادیم درین جهان تاآنگه که اجلها در رسید

« **فاستفتهم** » بپرس از ایشان ، « **الربك البنات ولهم البنون**[۱۴۹] » باش خداوند ترا دختران و ایشان را پسران ؟

« **ام خلقنا الملئکة اناثاً وهم شاهدون**[۱۵۰] » یا ماحون فرشتگان‌ماآفریدیم ایشان حاضر بودند [که مادیان میگویند] ؟

« **الاانهم من افکهم** » آگاه باشید [۱] که ایشان از دروغ زنی ایشاست ، « **لیقولون** (۱۵۱) **ولدالله** » که میگوید که الله فرزند زاد ، « **وانهم لکاذبون** (۱۵۲)» ایشان دروغ زنان اند

« **اصطفی البنات علی البنین** (۱۵۳) » بر گزید دختران را بر پسران ؟

« **مالکم کیف تحکمون** (۱۵۴) » چه رسد شما را چونست این حکم که میکنید و این سخن که میگوئید ؟!

« **افلاتذکرون** (۱۵۵) در نیابید و نپذیرید ؟

« **ام لکم سلطانٌ مبین** (۱۵۶) » یا شما را حجّتی پیدا و دست آویزی درست هست ؟

« **فأتوا بکتابکم ان کنتم صادقین** (۱۵۷) » بیارید این نامهٔ خویش که دارید از من اگر می‌راست گوئید

« **وجعلوا بینه و بین الجنة نسباً** »میان الله و میان فریشتگان نژاد ساختند ، « **ولقد علمت الجنة** » و بدانسته‌اند فریشتگان ، « **انهم لمحضرون** (۱۵۸) » که پرستگاران ایشان در آتش حاضر کردنی اند

« **سبحان الله عمایصفون** (۱۵۹)» پاکی و بی‌عیبی خدایرا ازان‌صفت وچونی که ایشان میگویند

« **الاعبادالله المخلصین** (۱۶۰)» مگرآن صفت که بندگان مخلصان پاکدلان میکنند او را

«**فانکم و ماتعبدون** (۱۶۱)» شما وایشان که باطل می‌پرستید

« **ما انتم علیه بفاتنین** (۱۶۲)» بی‌راه کننده نیستید کسی را بر او که الله است

« **الا من هو صال الجحیم** (۱۶۳) » مگر کسی را که او خود درخواست من و دانش من بآتش شدنی است

۱ـ نسخهٔ الف بند

«**وما منا الا له مقام معلوم**[١٦٤]» و نیست از ما هیچ کس مگر که او را ایستادن گاهی است پرستش را، شناخته و دانسته، «**و انا لنحن الصافون**[١٦٥]» و ما قطار داران ایم پرستش الله را

«**و انا لنحن المسبحون**[١٦٦]» و ماستایندگانیم بپاکی او را

«**وان کانوا لیقولون**[١٦٧]» هیچ نبودمگر که میگفتند

«**لو ان عندنا ذکراً من الاولین**[١٦٨]» اگر نزدیك ما بودی نبیی ونامه‌یی و بازگفتی از قصه های پیشیان

«**لکنا عبادالله المخلصین**[١٦٩]» ماآن‌نامه‌خدایراراستی پرستگاران‌بودیمی و اردل پاك رهیگان

«**فکفروا به**» پس بآن‌یادونامه که بایشان آمدکافرشدند، «**فسوف یعلمون**[١٧٠]» آری آگاه شوند

«**ولقد سبقت کلمتنا**» بدرستی که پیش‌شدسخنان ما،« **لعبادنا المرسلین**[١٧١]» بندگان فرستادگان ما را

«**انهم لهم المنصورون**[١٧٢]» که ایشان آنند که یاری دادگان من‌اند

«**وان جندنا لهم الغالبون**[١٧٣]» و سپاه ما ایشان اند که آخر بد آمده و بار شکستهٔ ایشانند

«**فتول عنهم**» روی گردان ازیشان، «**حتی حین**[١٧٤]» تایکچندی

«**وابصرهم**» وایشانرا میبین، «**فسوف یبصرون**[١٧٥]» که ایشان روز خویش خواهند دید

«**افبعذابنا یستعجلون**[١٧٦]» باش بعذاب مامی‌شتابند؟

«**فاذا نزل بساحتهم**» آنگه که عذاب بدر سرایهای ایشان فروآید، «**فسآء صباح المنذرین**[١٧٧]» بدابامدادآگاه کردگان بیم نمودگان

«**و تول عنهم**» روی گردان ازیشان، «**حتی حین**[١٧٨]» تایکچندی

« وابصر فسوف يبصرون (۱۷۹) » و می نگر تا بینی که ایشان چه رور بینند
« سبحان ربك » پاکی و بی عیبی خداوند ترا ، « رب العزة » خداوند توانائی و خداوند بی همتائی « عما يصفون (۱۸۰) » از ان چو بیها که دشمنان می گویند

« وسلامٌ على المرسلين (۱۸۱) » و درود بر فرستادگان او
« والحمدلله رب العالمين (۱۸۲) » و ستایش نیکو الله را خداوند جهانیان

النوبة الثانية

قوله تعالى «وانّ يونس لمن المرسلين » بعثه الله الى اهل نينوى من الموصل واسم ابيه متى واسم امّه تنحيس وهو ذوالنون وهوصاحب الحوت سمّى بذلك لانّه التقمه « اذ ابق » اى هرب وتباعد « الى الفلك المشحون » اى المثقل المملوء ،وكان يونس عليه السلام وعدقومه العذاب فلمّا تأخّرالعذاب عنهم خرج كالمتشوّر عنهم فقصد البحر و ركب السفينة و قيل لمّا وعدهم العذاب خرج من بين اظهرهم كعادة الانبياء اذا نزل بقومهم العذاب و قيل وعدهم العذاب لثلثة ايّام فاعلمهم و خرج عنهم قبل ان يؤمر بالخروج فلمّا اتيهم العذاب بعد ثلث فزعوا الى يونس فلم يجدوه ، ففزعوا الى الله عزوجل و خرجوا الى الصحرآءِ باهاليهم واولادهم و دوابّهم و فرّقوا بين الامّهات والاطفال بين الأُتن و الجحوش و بين البقر و العجول و بين الابل والفصلان و بين الضّان والحملان و بين الخيل و الافلاء و رتفع الصّجيج الى السمآء فلمّا امسى يونس سأل محتطباً مرّ بقومه فقال هم سالمون ، فابق مغاضباً حتى اتى البحر وقال انهم يكذّبونى فماذا ارى يفعلون بى الان و قدآمنوا فلمّا ركب السفينة احتبست السّفينة ، و قيل رسبت ، فقال الملّاحون هاهنا عبدٌ آبقٌ من سيّده فاقترعوا فاصابة القرعة يونس ، قيل ثلث مرّات ، فقام يونس و قال انا الآبق » فالقى نفسه فى البحر فصادفه حوت جآء من قبل اليمن فابتلعه و نزل به الى قرار الارضين حتّى سمع تسبيح الحصا و قيل للحوت اناجعلناه لك رزقاً

انما جعلناك له مسجداً و تمام القصّة مذکور فیما سبق

« فساهم » ـ المساهمة ـ المقارعة ، و ذلك القاء السّهام علی وجه القرعة ، « فكان من المدحضين » ای ـ المقروعين المغلوبين بالحجّة يقال دحضت حجّته فهی داحضة و ادحضت زيداً اذا ادحضت حجّته وغلبته وقيل « المدحض » الملقی فی البحر ، والدحض الزّلق ومنه قولهم اللّهم ثبّت اقدامنا يوم دحض الاقدام ، و « المليم » هوالذی يأتی امراً يلام عليه وان لم يلم و الملوم الّذی اخذته الالسنة باللّائمة و ان لم يأت ذنباً

« فلولا انه كان من المسبّحين » ای ـ المصلّين العابدين الذّاكرين للّه قبل ذلك وكان كثيرالذكر قال **الضحاك** شكرالله له طاعته القديمة وقال **سعيدبن جبير** « فلولا انه كان من المسبّحين » فی بطن الحوت ، و ذلك قوله « لااله الّا انت سبحانك انی كنت من الظالمين »

« للبث فی بطنه الی يوم يبعثون » ـ فيه ثلثة اوجه ٍ احدهابقی هو و الحوت الی يوم البعث ، والثانی يموت الحوت و يبقی هوفی بطنه ، والثالث يموتان ثمّ يحشر **يونس** من بطنه فيكون بطن الحوت له قبراً الی يوم القيمة ، فلم يلبث لكونه من المسبّحين ، و اختلفوا فی مكثه فی بطن الحوت ، فقيل لبث ستّة اشهر ٍ و قيل اربعين يوماً و عليه الاكثرون و قيل سبعة ايام ٍ و قيل التقمه صباحاً و نبذه مسآءً و هوقول **الحسن**

« فنبذناه بالعرآء » ای ـ رميناه بالمكان الخالی عن الشجر و النبات والبنآء و قيل « العرآء » الساحل وقيل وجه الارض « وهو سقيمٌ » مريضٌ ممّانا له من التقام الحوت فصار كبدن الاطفال فی الرّقة والضّعف وقيل كالفرخ الممعطّ

« وانبتنا عليه شجرةً من يقطين ٍ » يعنی القرع ، و عليه اكثر المفسّرين ، و خصّ بالقرع لانه لمّانبذ بالعرآءكان فی غاية الرّقه و اللطافة فكان يؤذيه وقوع الذباب عليه وورق القرع لايحوم حوله الذباب و قيل « اليقطين » كلّ شجرة ٍ تسطح علی وجه الارض ليس لها ساق تسمّوا عليه من بطيخ او قثآء او قثد[1] او حنظل او قرع او غيره

۱ ـ قثد (بفتح ثاء) خيار بالنگ و آنرا خيار با درنگ نيز نامند (منتهی‌الارب)

وقيل هو يفعيل من القطون و هوالاقامة ، والقاطن ـ المقيم الساكن ، و القطينـ الزرع الّذى يقيم فى الارض من الحصر و قال **مقاتل بن حيان** كانت تختلف اليه و علّة يشرب من لبنها حتّى قوى ثمّ يبست الشجر فبكى حزناً عليها فاوحى الله تعالى اليه ابكى على هلاك شجرة ولاتبكى على هلاك مائة الف اويزيدن ؟ فان قيل قال هاهنا « فنبذناه بالعرآءِ » و قال فى موضع آخر « لولاان تداركه نعمة من ربه لنبذ بالعرآءِ » فهذا يدلّ على انه ينبذ ، فالجواب قوله « لولا » هناك يرجع الى الذّم معناه لولا نعمة ربه لنبذ بالعرآءِ و هومذموم ، لكنّه تداركته النعمة فنبذ و هو غير مذموم

قوله «وارسلناه الى مائة الف اويزيدون» ـ قيل ارسل الى اهل **نينوى من الموصل** قبل ان يصيبه ما اصابه ، و المعنى وقد ارسلناه و قيل ارسل بعد خروجه من بطن الحوت الى قوم آخرين و يجوز ان يكون ارسل الى الاوّلين بشريعة اخرى فآمنوا بها وقوله « اويزيدون » يعنى بل يزيدون و قيل « او» هاهنا بمعنى الواو كقوله « عذراً او نذراً » وفى الخبر عن رسول الله (ص) قال « يزيدون عشرين الفاً » و قال **ابن عباس** ثلثين الفاً وقيل خمسة و ثلثين الفاً وقيل سبعين الفاً

فآمنوا فمتّعناهم الى حين» يعنى الى انقضاءِ آجالهم ، و هذا كناية عن ردّالعذاب عنهم و صرف العقوبة ، فان قيل لِمَ لم يختم قصّه **لوطٍ و يونس** بالسلام اسوة من تقدّم من الانبياءِ فى السورة ؟ قلنا لانه لمّا قال «وانّ لوطاً لمن المرسلين ، وانّ يونس لمن المرسلين » فكانه قد قال سلامٌ عليهما لانّ اللّه عزوجل قد سلم على جميع المرسلين آخرالسورة ، فقال « و سلامٌ على المرسلين » فاكتفى بذلك عن ذكر كلّ واحدٍ منفرداً بالسلام

« فاستفتهم » يعنى سل يا **محمد** اهل **مكة** ، سؤال توبيخ و تجهيل « الربك البنات و لهم البنون » وذلك انّ **بنى خزاعة** زعموا انّ الملائكه بنات الله لذلك يسترهنّ ، يقول اىّ قياس يقتضى ان يختار سبحانه لنفسه الانقص و يجعل لكم الافضل ؟

« ام خلقنا الملآئكه اناثاً وهم شاهدون » حاضرون خلقنا اياهم ، هذا كقوله

« أشهدوا خلقهم » فیشهدون عن مشاهدة و عیان؟

« الا انّهم من افکهم لیقولون ولد الله » ای ـ لم یقولوا عن قیاس و لا مشاهدة بل عن کذب محض یقولون ولدهم الله « و انّهم لکاذبون » فی هذا و فی سائر ما یتدیّنون به

« اصطفی البنات علی البنین » رجع من الحکایه الی الخطاب ، « اصطفی » هذه الف استفهام خفیف فیه الف الوصل اصله « أ اصطفی » و الاصطفاء اخذ صفوة الشّیء یقول فکیف اخذ الشائب الکدر و ترك الصفو الخالص

« مالکم » ایّ شیءٍ لکم فی هذه الدّعوی « کیف تحکمون » لربکم مالاترضونه لانفسکم ؟

« افلا تذکّرون » انه واحدٌ لاولدله لاذکرٌ ولا انثی

« ام لکم سلطانٌ مبینٌ » برهان بیّن علی انّ لله ولداً ام لکم کتابٌ من عندالله فیه انّ الملئکة بنات الله ؟

« فأتوا بکتابکم » ای ـ فأتوا بذالك « ان کنتم صادقین » فی دعویکم ، ربّ‌العالمین اندرین آیات حجّت آورد بر **بنی خزاعه** که فرشتگان را دختران الله گفتند ، میفرماید جلّ جلاله درین دعوی که کردید حجّت و برهان از سه وجه تواند بود یا قیاسی روشن یا عیانی و مشاهدهٔ درست یا کتابی از نزدیك خدا محقّق ، و شما را ازین سه چیز هیچ نیست نه قیاس نه مشاهده نه کتاب پس بدانید که دعوی شما باطل است دروغی برساخته و عنادی ظاهر گشته

« وجعلوا بینه و بین الجنّة نسباً » ـ هذا تکرار للکلام الاوّل بعینه و هو تعظیمٌ لافکهم و الجنّة هاهنا الملئکه ، سمّیت بهذا الاسم للمعنی الّذی سمّیت به الجنّ و هو اجتنانهم من العیون و استتارهم و منه سمّی الجنین و کذلك الجنون لانه خفاء العقل و اجنت المیّت اذا دفنته و قال **ابن عباس** ـ حیٌّ من الملئکة یقال لهم الجنّ و منهم ابلیس قالوا هم بنات الله وقال **الکلبی** قالوا لعنهم الله الملئکه بنات الله فقال **ابو بکر الصدیق** فمن امّهاتهم قالوا سروات الجنّ ، ای ـ تزوّج من الجنّ فخرجت منها الملئکة

تعالی الله عن ذلك و قال بعض الکفار الباری جل جلاله و ابلیس اخوان والنّور والخیر من الله والظلمة و الشّرّ من ابلیس و قال الحسن معنی النسب انهّم اشرکوا الشیطان فی عبادة الله « ولقد علمت الجنّة انهّم لمحضرون » ای ـ علمت الملئکه انّ الذین قالوا هذا القول لمحضرون فی النار و قیل معناه علمت الملئکه انهّم میّتون ثمّ یحضرون الموقف ، کقوله « وان کلّ لمّا جمیعٌ لدینا محضرون » ـ نحویان گفتند « انّ »چون از فعلهای علم و شهادت آید مفتوح باشد مگر که درخبر لام در آید که آنگه مکسور باشد کقول العرب اشهد انّ فلاناً عاقل و اشهد انّ فلاناً لعاقل

ثمّ نزّه نفسه عمّا قالوا فقال « سبحان الله عمّا یصفون ، الّا عباد الله المخلصین » تقدیره انهّم لمحضرون الّا عبادالله المخلصین فانهّم لایحضرون معنی آنست که ایشان در دوزخ حاضر کردنی اند مگر بندگان که خدایرا باخلاص عبادت کنند واورا یکتادانند و روا باشد که استثنا از واصفان بود یعنی پاکی و بی‌عیبی خدایرا از آن صفت که دشمنان میکنند مگر آن صفت که بندگان مخلصان پاك دلان میکنند او را

« فانکم و ما تعبدون » ـ این آیت حجّتی روشن است بر قدریان گفته اند عمر بن عبدالعزیز این آیت حجّت آورد بر غیلان قدری غیلان چون این آیت ازوی بشنید گفت یا امیرالمؤمنین گوئی این آیت هرگز نشنیده بودم اکنون از آن مذهب بازگشتم و توبه کردم و نیز نگویم عمر گفت ارفع یدیك فقال عمر اللّهم ان کان غیلان صادقاً فی توبته فتقبّلها منه و ان کان کاذباً فسلّط علیه من یسمل عینیه و یقطع یدیه و رجلیه و یصلبه فلمّا کانت لیالی هشام عاد غیلان الی کلامه فی القدر فاخذه هشام وسمل عینیه و قطع یدیه و رجلیه و صلبه

قوله « فانکم و ماتعبدون ، ما انتم علیه » ـ الهآء فی قوله «علیه» راجعة الی الله عزوجل ، تأویل الآیة انکم ایّها العابدون معبودا من دونی لستم انتم صالّین و لامضلین علی الله احداً الّا من هو داخل النار فی علم الله السابق قال حماد بن زید قال لی خالد الحذاء اتیت الحسن البصری فقلت له یا باسعید مامعنی قوله عزوجل « فانکم

و ماتعبدون ما انتم عليه بفاتنين » الآية ؛ فنظر اليّ **الحسن** وقال ماكان هذا من كلامك **يا بالمبارك** ؟ قلت اريدان اعلم ذلك ، قال يقول عزوجل « ماانتم بمضلّين »

« الّا من هو صالى » النارفى علم‌الله السابق ـ ميفرمايد شما كه بت پرستان ايدشما ومعبودان شما هيچكس را براه نتوانيد كرد مگر كسى كه در علم من و در خواست من خود شقى است و بآتش شدنى است ، معنى اين « عليه » همان است كه مردمان گويند افسد فلانٌ عليّ غلامى ، افسدعليّ خادمى ، افسد عليّ شريكى ـ فلان كس غلام من برمن تباه كرد ، شاگرد من برمن تباه كرد ، انبار من برمن تباه كرد

قوله « ومامنّا الّاله مقامٌ معلومٌ » ـ جمهورمفسران برانند كه اين سخن فرشتگان است **جبرئيل** آمد و **مصطفى** را گفت مامنّاملك الّاله فى السمآءِ مقامٌ معلومٌ يعبدالله هناك ـ نيست از ما هيچ فرشته‌يى مگر كه او را درآسمان مقامى است معلوم كه خدايرا جل جلاله درآن مقام مى پرستد و تسبيح و تقديس ميكند يعنى كه مابندگان اويم و عابدان نه معبودان‌چنانك‌كافران‌ميگويند ، نظيره قوله « لن يستنكف المسيح ان‌يكون عبداً لله و لاالملئكه المقرّبون » قال **ابن عباس** ما فى السمآءِ موضع شبر الّا و عليه ملكٌ يصلّى او يسبّح وقال **النبى** (ص) « اطّت السمآء وحقّ لها ان تئطّ والذى نفسى بيده مافيها اربع اصابع الّا و ملكٌ واضع جبهته ساجداً لله » **ابوبكر ورّاق** گفت مقام معلوم ايشان مقامات راه دين است و منازل تعبّد چون خوف و رجا و توكل‌ومحبّت و رضا وغيرآن **سدى** گفت « مقامٌ معلومٌ» فى القربة و المشاهدة

«وانا لنحن الصّافّون » ـ قال **الكلبى** هم صفوف الملئكة فى السمآءِ للعبادة كصفوف الناس فى‌الارض

« وانا لنحن المسبّحون » اى ـ المصلّون المنزّهون‌لله عن السّوءِ وقيل هم الصّافّون حول العرش و قيل فى‌الهوآءِ قال **قتادة** كان الرّجال والنسآء يصلّون معاً حتّى نزلت « وما منّا الّاله مقامٌ معلومٌ » فتقدّم الرجال و تأخر النسآءِ فكانوا يصلّون منفرداً حتى نزلت « وانا لنحن الصّافّون و انا لنحن المسبّحون » و قيل الضميرهاهنا

راجعٌ الى السى (ص) و المؤمس و من حاطبهم من الكفار يعنى ليس منّا و منكم الّا من له فى الآحرة مقامٌ معلومٌ كقوله « فامّا من طغى وآثرالحيوة الدنيا » الى آحرالآيتين.

و كدلك قوله « وانا لنحن الصّافّون» ـ المراد به النبى (ص)والمؤمنون يعنى نحن الصّافّون لله فى الصلوة و نحن المسبّحون الممجّدون المنزّهون الله عن السوء و قيل مامنّا يوم القيمة الّا من له مقامٌ معلومٌ بين يدى الله عزوجل

ثمّ اعادالكلام الى الاخبار عن المشركين فقال « وان كانوا » يعنى و قد كانوا « ليقولون » ـ هذه لام التأكيد

« لوانّ عندنا ذكراً من الاوّلين » اى ـ كتاباً مثل كتاب الاوّلين ،

« لكنّا عبادالله المخلصين» ـ هذا كقوله عزوجل «واقسموا بالله جهدايمانهم لئن جآءهم نذيرٌ » الآية

« فكفروا به » يعنى فلمّا اتاهم ذلك كفروا به وفى الآية وجهٌ آخرٌ وهم انهم قالوا لوعلمنا حال آبائنا و ماآل اليه امرهم وكان ذلك كمايقوله **محمد** لآمنّا به واخلصنا لكنّا على شكٍ ممّا يقوله فلانصدّقه فذلك قوله « فكفروا به » اى ـ **بمحمد** « فسوف يعلمون » ـ هذا تهديدٌ لهم ، اى ـ سوف يعلمون عاقبة كفرهم

« ولقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين انهم لهم المنصورون » اى ـ سبق و عدنا ايّاهم بالنصرة وهو قوله « انالننصررسلنا » وقوله « كتب‌الله لاغلبنّ اناورسلى » « انهم لهم المنصورون »

« وانّ جندنا لهم‌الغالبون » اى ـ حزب الله لهم الغلبة بالحجّة و بالنصرة فى العاقبة قيل لم يقتل نبىٌّ فى معركةٍ و قتالٍ وانمّا قتل منهم من لم يؤمر بالقتال ، قال **الكلبى** ان لم ينصروا فى الدنيا نصروافى الآخرة وقيل «هم المنصورون» بالحجّه والبرهان و الغالبون بالسلطان

« فتولّ عنهم » اى ـ اعرض عن قولهم « حتّى حين » يعنى الى **يوم بدر** وقيل الى فتح **مكة** و قيل الى الموت قال **السدى** معناه فتول عنهم حتى نأمرك بالقتال

وقال مقاتل بن حیان نسختها آیة القتال

« وابصرهم » ای ـ ابصرمایبالهم یومئذٍ « فسوف یبصرون » ذلك وقیل ابصر حالهم بقلبك « وسوف یبصرون » معاینة و قیل اعلمهم‌فسوف یعلمون وقیل « ابصر» ما ضیّعوا من امرنا « فسوف یبصرون » مایحلّ بهم من عذابنا چون این‌آیه فروآمد و ایشانرا بعذاب تهدید کردند گفتند متی هذا العذاب ـ این عذاب که ما را بوی‌می‌بیم دهند کی خواهد بود؟

رب العالمین‌فرمود «افبعذابنا یستعجلون»ـ بعذاب‌مامی‌شتابندو بتعجیل‌میخواهند؟ در توریة موسی است ابی یغترون ام علیّ یجترؤن ـ بمهلت دادن و فرا گذاشتن من می‌فریفته (۱) شوند یا برمن دلیری میکنند و نمی‌ترسند

« فاذا نزل بساحتهم » نزل محمّدٌ بدار هم اونزل العذاب بفنائهم « فسآء صباح المنذرین » ای ـ بئس صباح الکافرین ، الّذین انذروا بالعذاب روی عن انس بن مالك قال نزل رسول الله (ص) باهل خیبر لیلاً فلمّا اصبحوا اخرج الاکارون بمکاتلهم (۲) و مساحیهم فرأوا رسول الله (ص) واصحابه فاذا سرعانهم نحوا الحصن یقولون محمد والله والخمیس ، فقال رسول الله (ص) خربت خیبر نحن اذانزلنا بساحة قومٍ « فسآء صباح المنذرین »

ثمّ کرّر ماذکر تأکیدا لوعد العذاب و تعظیماً للتقریع ، فقال « و تولّ عنهم حتّی حینٍ وابصر » العذاب اذانزل بهم « فسوف یبصرون » و قیل الاوّل فی الدنیا والثانی فی‌الاخرة

ثمّ نزّه نفسه و امر المؤمنین بالتنزیه فقال « سبحان ربك ربّ العزة عمّایصفون» من‌اتّخاذ الصّاحبة والاولاد قوله « رب العزة » معناه ذی‌العزةلانّ العزة صفته لامربوبه و فی الحدیث انّ بن عباس ـ سمع رجلاً یقول اللّهم ربّ القرآن فانکر علیه ،

۱ـ نسخهٔ الف فریفته ۲ ـ مکاتل جمع مکتل زنبیل که بابرده صاع درآن گنجد (منتهی الارب)

وقال **القرآن** لیس بمربوب لکنّه کلام الله

«وسلامٌ علی المرسلین»۔ عمّم الرسل بالسلام بعد ما خصّ البعض فی السورة **لانّ** تخصیص کلّ واحدٍ بالذکر یطول و المعنی وسلامٌ علی المرسلین الذین بلغوا عن الله التوحید و الشرایع

«والحمدلله رب العالمین» علی هلاك الاعدآءِ و نصرة الانبیآءِ علیهم السلام روی عن **علی بن ابیطالب** (ع) قال «من احبّ ان یکال لهعداً بالکیل الاوفی فلیکن آخر کلامه حین یقوم من مجلسه سبحان ربك ربّ العزه عمّا یصفون و سلامٌ علی المرسلین و الحمدلله ربّ العالمین»

النوبة الثالثة

قوله تعالی «وانّ یونس لمن المرسلین» ۔خداوند کریم مهربان لطف ورحیم بند نواز چون **یونس** را درشکم ماهی بر بدان کرد مونس وی یاد ونام خود کرد تا همی گفت «لااله الّا انت سبحانك» نام الله چراغ ظلمت او بود، یاد الله انس رحمت او بود، مهر الله سبب راحت او بود، هرکرا در دل مهرالله نقش بود،

گرچه اندر آب و در آتش بود عیش او با مهر الله خوش بود

نام تو چراغ ظلمت **یونس** گشت آرایش هرچه در جهان مجلس گشت

هر چند که از روی ظاهر شکم ماهی بلای **یونس** بوداما از روی باطن خلوتگاه وی بود مخواست تا بی زحمت اغیار بادوست رازی گوید چنانك **یونس** راشکم ماهی خلوتگاه ساختند **خلیل** را در میان آتش **نمرود** خلوتگاه ساختند، و **صدیق اکبر** را با مهتر عالم در آن گوشهٔ غار خلوتگاه ساختند همچنین هر کجا مؤمنی موحّدی است او را خلوتگاهی است و آن سینهٔ عزیز وی است و غار سرّوی نزول گاه لطف الهی وموضع نظر ربانی ای مؤمن موحّد گر ساری ترا رسد ورطرب کسی شاید که خود میگوید جلّ جلاله عارسینهٔ مؤمن نعمه گاه اسرار الهیّت ماست، و بر درخت ایمان مؤمن آشیان

مرغ اقبال ماست، و در مرغزار دل مؤمن چشمهٔ فیض نظر جلال ماست. اینت خلوتگاه مبارك! اینت روضهٔ با نزهت! اینت چشمهٔ زلال بی هیچ آفت! غاری که ما در سینهٔ تو ساریم مأوی گاه دیو نباشد، درختی که در باطن تو ما نشانیم که «اصلها ثابت و فرعها فی السماء» بر آن درخت مرغ وسوسهٔ شیطان آشیان گاه نسازد، چشمه‌یی که از ساحت سینهٔ تو ساریم و برجوشد از ان چشمه خرآب اتصال نیاید، آن غار که درسینهٔ توساختیم متعهد آن غار ما بودیم. درختی که درسینهٔ تو نشاندیم مربی آن درخت ما بودیم، گوهر معرفت که در صدف دل تو نهادیم حارس آن گوهر ما بودیم

در قصّه آورده‌اند که چون یونس علیه السلام ازان ظلمت نجات یافت و ازان محنت برست و با میان قوم خود شد، وحی آمد بوی که فلان مرد فخاری را گوی تاآن خورها و پیرانه ها که بان یکسال ساخته و پرداخته همه بشکند و بتلف آرد، یونس بآن فرمان که آمد اندهگن گشت و بران فخاری بخشایش کرد گفت بارخدایا مرا رحمت می آید بر آن مرد که یکساله عمل وی تباه خواهی کرد وبست خواهد شد، آنگه الله فرمود ای یونس بخشایش می نمائی بر مردی که عمل یکسالهٔ وی تباه و بست میشود و بر صدهزار مرد از بندگان من بخشایش ننمودی وهلاك و عذاب ایشان خواستی یا یونس لم تخلقهم ولو خلقتهم لرحمتهم

بشر حافی را بخواب دیدند گفتند حق تعالی باتوچه کرد؟ گفت با من عتاب کرد گفت ای بشر حافی آن همه خوف و وجل دردنیاترا از بهرچه بود؟ اما علمت انّ الرحمة والکرم صفتی ـ ندانستی که رحمت و کرم صفت منست؟! فردا مصطفی عربی را درکار گنهکاران امّت شفاعت دهد تا آنگه که گوید خداوندا مرا درحق کسانی شفاعت ده که هرگز هیچ نیکی نکرده‌اند، فیقول الله عزوجل یا محمد هذالی ـ ای محمد این یکی مراست حق من و سزای من است، آنگه خطاب آید که اخرجوا من النّار من ذکرنی مرّة فی مقامٍ اوخاف منّی فی وقتٍ

این آن رحمت است که سؤال در وی گم گشت، این آن لطف است که اندیشه

در وی بیست گشت ، این آن کرم است که وهم درو متحیّر گشت ، این آن فصل است که حد آن ار اندازهٔ عایت در گذشت ، سده اگر طاعت کنی قبول بر من ، و رسؤال کنی عطا برمن ، ور گناه کنی عفو برمن ، آب در جوی من راحت در کوی من ، طرب در طلب من انس با جمال من ، سرور بقای من شادی بلقای من

و مامنّا الّا له مقام معلوم » ـ این آیت برلسان طریقت اشارت است بمنازلات و مکاشفات ارباب حقیقت یکی درشکروجد یکی در برق کشف ، یکی درحیرت شهودیکی در نورقرب ، یکی در ولایت وجود یکی در بهاء جمع یکی درحقیقت افراد این هفت دریاست برسر کوی توحید نهاده ، رونده درین راه تا برین هفت دریا گذرنکند روا باشد که بسر کوی توحید رسد و استسقای این هفت بحر ارهفت درگاه قرآنست که **مصطفی** علیه الصلوة و السلام خبرداد که « انزل القرآن علی سبعة احرف کلّها کاف شاف لکلّ آیة منها ظهر و بطن و لکلّ حرف حدّ و مطلع » و جبانك صدیقان و سالکان راه فرمودند که برین هفت بحر گذر کنیدتا بتوحیدرسد ، این هفت بحررا فرمودند که برسدّهٔ رسالت آن مهتر عالم (ص) گذر کنیدوهرموحی ار شرع اوتوقیعی بستانید و هر قطرهیی ار عهد اومدد خواهید تا پس آنکه منازل دوستان ما را نشائید ایست رمز آن **پیر طریقت** که گفت هر حقیقتی که ارسینهٔ عارف سر بر زند تا دو گواه شریعت بردرستی وی گواهی ندهد آن مقبول حق نشود

« ولقد سبقت کلمتنا » الآیه ـ کلمت اینجا مشتمل است برسه اصل یکی علم دیگر ارادت سؤم حکمت اوّل سبق علم است ، پیش ار کرد دانست که می باید کرد ، دیگر سبق ارادت است ، آنچه دانست که باید کرد خواست که کند ، سؤم سبق حکمت است ، آنچه کرد راست کرد و سزا کرد و دان که الله را حاجت بمدت نیست که مدت علت است و او را در کرد علت نیست او را با آمده نقد است و گذشته یاد ، آن توئی که ار ناآمده باید اندیشید و گذشته یاد باید آورد و حاضر نگه باید داشت ، او را حل حلاله گذشته یاد نباید آورد که آن در علم اوست و ار

با آمده اندیشه باید که آن درحکم اوست وحاضر نگاه باید داست که آن درملك اوست، از ازل تا ابد ماو کم از یك نفس و صدهزار سال ماو کم از یك ساعت ، دی و فردا نزدیك او نیست ، او در عزّت دائم است و بقدر خویش قائم جل جلاله وعظم شأنه اینست سرّ آن سخن که **عبدالله بن مسعود** گفت ان ّ ربکم لیس عنده لیل ولا نهار نظیر آیت خوان « سبقت لهم منّا الحسنی » ،عندی پیش از ان که تو گفتی که من بندهٔ توام من گفته‌ام که من خداوند توام ، « انمّا الهکم الله الّذی لا اله الاهو » ـ پیش از ان که تو گفتی که من دوست توام من گفته‌ام که من دوست توام « یحبّهم و یحبّونه » عندی تو نبودی ومن ترا بودم خودرا بعزّت بودم ترا برحمت بودم « کن لی کمالم تکن فا کون لك کمالم ازل »

پیر طریقت گفت از کجا باز یابم آنروز که تو مرا بودی و من نبودم ، تا باز آن روز برسم میان آتش ودودم ، وربدو گیتی آن روز را باز یابم برسودم ، ور بود تودریابم بنود خود خشنودم

۳۸ - سورة ص - (مكية)

۱ - النوبة الاولی

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« ص » راست گفت الله راست گفت **محمد** (ص) ، « **والقرآن ذی الذكر** [۱] » بان قرآن باشرف بانام

« **بل الذين كفروا** » ایشان که کافر شدند ، « **فی عزة وشقاق** [۲] » در زور کین و حمیّت وستبر اند و بر گشتن از راه صواب

« **كم اهلكنا من قبلهم من قرن** » چند هلاك کردیم پیش از قریش از گروه گروه جهانداران ، « **فنادوا** » بانگ در گرفتند [چون عذاب آمد بایشان] ، « **ولات حين مناص** [۳] » [پاسخ این سود که] نیست هنگام بازگشتن و گریختن

« **و عجبوا** » بزرگ آمد ایشانرا وشگفت داشتند « **ان جاءهم منذر منهم** » که بایشان آمد آگاه کننده یی هم از ایشان مردی همچون ایشان ، « **وقال الكافرون هذا ساحر كذاب** [۴] » ناگروندگان گفتند نیست این مگر جادوی دروغ زن

« **اجعل الآلهة الهاً واحداً** » گفتند این مرد خدایانرا همه بایکی آورد ، « **ان هذا لشيءٌ عجاب** [۵] » این چیز یست سخت شگفت

« **وانطلق الملأ منهم** » رفتند سروران و مهتران ایشان ، « **ان امشوا واصبروا على آلهتكم** » با یکدیگر گفتند روید و برخدایان خودشکیبا باشید [۱] ،

۱ــ نسخهٔ الف بید

« ان هذا لشیءٌ یراد [6] » این چیزست که نما میخواهند و مکری که برما میسازند

« ماسمعنا بهذا » نشنیده‌ایم این سخن ، « فی الملة الآخرة » در کیش پسینه [که ترسایان دارند] ، « ان هذا الا اختلاق [7] » نیست این مگر دروغی فراساخته

« ءانزل علیه الذکر من بیننا » باش این پیغام و این ذکر راست بوی فروفرستادند از میان ما ؟ « بل هم فی شكٍ من ذکری » دروغ نیست که ایشان در گمانی‌اند از سخن من ، « بل لما یذوقوا عذاب [8] » دروغ نیست که ایشان اَبَر [1] نچشیده‌اند عذاب من

« ام عندهم خزآئن رحمة ربك » یا نزدیك ایشان است خزینه های بخشایش خداوند تو ، « العزیز الوهاب [9] » خداوندی بزرگ توان فراخ بخش

« ام لهم ملك السموات والارض ومابینهما » یا پادشاهی آسمانها و زمینها و آنچه آن میان ایشانراست ، « فلیر تقوا فی الاسباب [10] » گوی تا براسند در درهای آسمان

« جندٌ ما هنالك » این سپاه که اینجا اند از دشمنان تو ، « مهزومٌ من الاحزاب [11] » هم سپاهی اند چون سپاههای دشمنان پیغامبران پیش از تو بازشکستنی و برتاختنی

« کذبت قبلهم » دروغ زن گرفت پیش از قریش ، « قوم نوحٍ وعاد و فرعون ذوالاوتاد [12] » قوم نوح ، نوح را وعاد ، هود را و فرعون آن کشندهٔ نمیخ بند ، دروغ زن گرفت موسی را ،

« وثمود و قوم لوطٍ واصحاب الایکة » و ثمود ، صالح را وقوم لوط لوط را و اصحاب ایکه ، شعیب‌را ، « اولئك الاحزاب [13] » این اند آن سپاههای پیشینیان [که الله ایشانرا کم آورد و باز کشت]

« ان کلٌ الا کذب الرسل » نبود از ایشان کس مگر که پیغامبران مرا دروغ زن

۱ـ نسخهٔ الف نیز

گرفت ، « **فحق عقـاب** (۱۴) » تاسرا گشت و کردنی و رسانیدنی سرنجام بد نمودن من ایشانرا

« **و ماینظر هؤلآء** » چشم نمی‌دارند ایشان ، « **الاصیحة واحدة** » مگر یك بانگ ، « **مالها من فواق** (۱۵) » که ازآن هیچ برآسودن نه

« **و قالوا ربنا** » وگفتند خداوند ما ، « **عجل لنا قطنا** » فراشتاب ما را بهرهٔ ما [که **محمد** میگوید که مارا ساخته بی] ، « **قبل یوم الحساب** (۱۶) » پیش از روزشمار

« **اصبرعلی مایقولون** » شکیبائی کن برآنچه ایشان میگویند ، «**واذکر عبدنا داود** » و یاد کن رهی مارا **داود** ، « **ذاالاید** » مرد باسروی در پرستگاری ما « **انه اواب** (۱۷) » که او پرستگاری بود خدای ستای باخدای گردنده

النوبة الثانیة

بدان که این سوره هشتاد و هشت آیت است و هفتصدوسی و دوکلمه و سه‌هزار و شصت و هفت حرف ، جمله به **مکه** فروآمد از آسمان و مکّی شمرند ، ودرین سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر دوآیت یکی « ان یوحی‌الیّ الّا انما انا نذیرٌ مبین » معنی نذارت‌دریں‌آیت منسوخ‌است‌بآیت سیف ، دیگرآیت «ولتعلمنّ نبأه بعدحین» منسوخ‌است بآیت سیف **سعید مسیب** گفت بلغنی‌انه مامن‌عبدٍ یقرأ **ص** کلّ لیلة الّا اهتزّله‌العرش

قوله تعالی «ص» ـ مفسران رادرین حرف قولهاست مختلف **ابن عباس** گفت و **ضحاك** « ص » ای ـ صدق الله و صدق **محمد** باین قول « و القرآن ذی الذکر » قسم است و جواب قسم فرا پیش داشته میگوید باین قرآن بزرگواربا شرف با بیان که الله راست گفت و **محمد** راست گفت وگفته‌اند درآسمان بحری است که عرش الله بران بحر است و«ص» نام آن بحر است وقیل هواسمٌ من اسماءِ الله وقیل هواسمٌ **للقرآن** وقیل هو اسمٌ للسّورة و در شوادّ خوانده‌اند « صادَ » بفتح دال ، یعنی

اقرأ صاد و بکسر دال جواند‌اند فیکون مشتقاً من المصاداة وهی الملابسة و المساهلة ، باین قول معنی آنست که ای محمد رفق بکار دار و سهل فرا گیر ، هماست که جای دیگر فرمود «خذالعفو» وقیل هی المعارضة ، ای ـ عارض القرآن بعملك و کلّ سائك «والقرآن ذی الذکر» ای ـ ذی الشرف والصّیت ، کقوله «وانه لذکرٌ لك ولقومك» وشرفه انه لیس بمخلوق ، وقال ابن عباس و مقاتل «ذی الذکر» ـ ای ذی البیان وقیل «ذی الذکر» ای ـ فیه ذکر الاولین و نباء الآخرین و درجواب قسم علمای تفسیر مختلف‌اند ، قومی گفتند جواب قسم «کم اهلکنا» است ، و تقدیره لکم اهلکنا ، فحذف اللام لتطاول الکلام ، کقوله فی سورة الشمس «قدافلح» تقدیره لقد افلح ، لکن لمّا حیل بین القسم والمقسم علیه حذف اللام فکذلك هاهنا و گفته‌اند جواب قسم در آخر سوره است «انّ ذلك لحقٌ تخاصم اهل النار» و قیل «انّ هذالرزقنا» و قیل جوابه «ان کلّ الّا کذّب الرسل» کقوله «تالله ان کنّا» و کقوله فی «و السّماء و الطّارق» و«ان کلّ نفسٍ» و قال النحاس جواب القسم محذوفٌ وقیل «بل الذین کفروا» حلّ محلّ الجواب ، تقدیره والقرآن ذی الذکر ما آمن بك قومك و ماالامر کما یقول هؤلآء الکفّار

«بل الذین کفروافی عزّةٍ و شقاقٍ» ـ رب العزة سوگندیاد میکند بصاد و بقرآن که این قوم تو بنگرویدند بتو و نه چناست که ایشان گفتند که تو دروغ زنی و سحر دروغ آوردی ، بلکه ایشان درستیزاند و درعداوت ظاهر و از راه صواب برگشته و از حقّ روی گردانیده «فی عزّةٍ» ای ـ فی انفة من الانقیاد للحقّ وفی تکبّر عن قبول الحقّ ، «وشقاقٍ» ای ـ خلافٍ و عداوةٍ ، و منه قیل للعصیان شقّ العصآء

قوله «کم اهلکنا من قبلهم» ای ـ من قبل قریش ، «من قرنٍ» یعنی من الامم الخالیه ، والقرن ـ اسمٌ لاهل کلّ عصرٍ وقیل هو اسمٌ للزّمان ، و تقدیره من اهل قرنٍ و هو ثلثون سنةً ، وقیل ستّون و قیل ثمانون و قیل مائة وقیل مائة و عشرون

« فنادوا » ای - استغاثوا و رفعوا اصواتهم بالویل عند نزول العذاب وحلول النقمة « ولات » بمعنی لیس بلغة اهل الیمن قال الشاعر

طلبوا صلحنا ولات اوان فاجبنا ان لیس حین بقآء

ونصب « حین » لانّ معنی لات لیس فنصب بلات کماینصب بلیس ، ای - لیس الحین حین مناص ٍ ویجوز « ولات حین » برفع النّون علی انه اسم لیس وخبره محذوف ای - لیس حین مناص ٍ لهم والکسر شاذٌ شبیه بالخطآءِ عندالبصریّین ولم یروه سیبویه و الخلیل والّذی علیه العمل النصب والرّفع و قال الاخفش انّ « لات حین مناص » نصبها بلا ، کماتقول لارجل فی الدّار ، ودخلت التّآء للتّانیث وقیل هی «لا» زیدت فیها التّآء کقولهم ربّ و ربّت ، و ثمّ ثمّت وقیل التّآء یلحق بحین کقول الشاعر

العاطفون تحین مامن عاطفٍ والمطعمون زمان مامن مطعم(۱)

و« المناص »مصدر ناص ، ینوص ، نوصاً ومناصاً ، وهو الفرار والهرب ، ابن عباس گفت کافران درحرب بوقت عزیمت بایکدیگر میگفتند مناصاً ، ای - اهربوا وخذوا حذرکم روز بدر بوقت نزول عذاب همچنین گفتند مناصاً - مگریزید و حذر کنید ربّ العالمین بجواب ایشان فرمود « لات حین مناص ٍ » - نه جای این سخن است و نه وقت گریز

« و عجبوا ان جآءهم » ای - من ان جاءهم ، « منذرٌ منهم » ای - رسولٌ من انفسهم و نسبهم ، یعنی محمداً علیه الصلوة والسلام ، استبعدواان یکون النبی من البشر « وقال الکافرون هذا ساحرٌ کذّابٌ » یسحر اعیننا فی اظهار المعجزات ، « کذّابٌ » یکذب علی الله انه رسوله

« اجعل الآلهة الهاً واحداً » - معنی«جعل»هاهناسمّی وحکم « انّ هذالشیءٌ عجابٌ » ای - عجیبٌ فی النهایة وکیف یسع الخلق کلّهم الهٌ واحدٌ ؛ العجیب والعجاب واحد، یقال رجلٌ کریمٌ و کرامٌ ، وطویلٌ وطوالٌ ، وعریضٌ وعراضٌ ، وجمیلٌ وجمالٌ،

۱- درتفسیرمجمع البیان طبرسی « العاطفین » و « المطعمین » آمده

و فریبٌ وقرابٌ ، و کبیرٌ و کبارٌ ، وقدیشدّد للمبالغة فیقال حمّال وحسّان و کبّار ، ومنه قوله « و مکروا مکراً کبّاراً »

سبب نزول این آیت آن بود که چون عمر خطاب باسلام درآمد مسلمانان شاد شدند وکافران بغایت اندوهگن و غمگین گشتند وکار بر ایشان سخت شد و دشوار ، تا ولید مغیره که مهتروپیر ایشان بود فرا صنادید واشراف قریش گفت ، وکانوا خمسة‌عشر رجلاً بر بوطالب روید و اورا گوئید انت شیخنا و کبیرنا و قد علمت ما فعل هؤلآء السفهآء ساقرّقوا جمعنا و سفّهوا احلامنا و انا جئناك لتقضی بیننا و بین ابن اخیك ، پانزده مرد ازان صنادید و اشراف قریش برخاستند و بر بوطالب شدند و بوطالب بیمار بود ، او را عیادت کردند آنگه گفتند می‌بینی که این نادانان و ناکسان بما چه کردند و ما چه روز رسیدیم ؟ جمع ما پراکنده کردند وپیران ما را حرمت برداشتند و خدایان ما را خوار کردند ، اکنون ما بر تو آمدیم که‌سرور و مهتر ما توئی و تیمار بر ما توئی تا این برادر زادهٔ خود را بخوانی و میان ما و وی براستی حکم کنی ، او ما را با خدایان ما فرو گذارد تاما وی را بخدای وی فرو گذاریم ، نه اوما را برنجاند و نه ما اورا برنجانیم ، بوطالب کس فرستاد و رسول‌را (ص) بخواند ، رسول خدا آمد و بر بالین وی بنشست ، و بوطالب سخنان ایشان باری بگفت رسول‌الله جواب داد که انما ادعوهم‌الی کلمة واحدة یملکون بها العرب وتدین لهم بها العجم ـ من ایشانرا که میخوانم بریك کلمه میخوانم تا بدان برعرب و عجم‌دست یابند وخلق ایشانرا زیر دست شوند بوجهل گفت ماهی لك فهی لك و عشر امثالها ـ آن چه‌کلمت است و چه درخواست بگو تا مرادت بدهیم این و ده چندین رسول خدای فرمود « تشهدون ان لا اله الّا الله » آن بدبختان بیگانگان چون‌کلمت شهادت شنیدند نفور گشتند و بخشم وغیظ برخاستند و رفتند و میگفتند « اجعل الآلهة الهاً واحداً » ـ می‌بینی که چه میگوید ، خدایان را با یکی آورد ، یك خدای‌کارهمه عالم وهمه خلق چون راست دارد ، فانزل الله‌هذه الآیات آنگه ولیدمغیره باقوم میگوید « امشوا » واترکوا محمداً « واصبروا‌علی الهتکم »

اى ـ على عادتها «انّ هذا» يعنى التوحيد «لشىءٌ يراد» اى ـ هذا امرٌ يريده **محمد** گفتند اين توحيد حيزى است وكارى كه **محمد** خود ميخواهد وميبايد كه اوراپيش شود تامارا زير دست خود كند وقيل «انّ هذا الشىءٌ يراد» اى ـ هذا الاستعلاء والترفع والرياسة شىءٌ يريده كل احدٍ وكل ذى همّةٍ وقيل «انّ هذا الشىءٌ يراد» بنا ومكرٌ يمكر علينا «ماسمعنا بهذا» اى ـ بهذا الّذى يقوله **محمد** من التوحيد «فى الملّة الآخرة» يعنى النصرانية التى هى آخر الملك فانّهم لا يوحّدون بل يقولون ثالث ثلثةٍ وقيل «فى الملّة الآخرة» اى ـ فى زمان **قريش** و دينهم الّذى هم عليه «ان هذا الّا اختلاقٌ» كذبٌ و افتعالٌ اختلقه **محمد** من تلقاءِ نفسه «ءانزل عليه الذكر» يعنى وانزل عليه **القرآن** و اعطى النبوة من بيننا وليس هو باكبرنا ولااشرفنا، يقوله اهل **مكة** حسداً

فاجابهم الله تعالى «بلهم فى شكٍ من ذكرى» وحيى و وحدانيّتى، اى ـ انهم لا يكذّبونك ولكن جحدوا آياتى، «بل لمّا يذوقوا عذاب» اى ـ لم يذوقوه بعد وسيذوقون قال **قتادة** هو يوم بدر اخبرهم الله به قبل ان يكون وقيل لم يذوقوا عذابى ولو ذاقوه لمّا قالوا هذا القول

«ام عندهم خزآئن رحمة ربك» ـ الرحمة ـ فى هذه الآية كهى فى قوله «اهم يقسمون رحمة ربك» معنا هما الرسالة، يقول تعالى اعندهم مفاتيح النبوّة فيعطونها من شآء وقيل «خزآئن رحمة ربك» اى ـ علم ربك فهم يعلمون على من ينزل وحى ربك «العزيز» فى ملكه «الوهاب» لمن يشآء ما يشآء

«ام لهم ملك السموات و الارض و ما بينهما» فيفعلون ما يشآؤن من الاعطآء والمنع، اى ـ ليس لهم ذلك و كيف يتجاسرون على عداوتى ولى ملك السموات والارض وما بينهما، ثم قال «فليرتقوا فى الاسباب» يعنى ان يملكوا السمآء فليصعدوا اليها وليأتوا منها بالوحى الى من يختارون و هذا امر توبيخ و تعجيز و اسباب السمّوات ابوابها قال **زهير بن ابى سلمى**

و من هاب اسباب المنايا ينلنه ولو رام اسباب السمآء بسلّم

« جندٌما هنالك » ای ـ هؤلآء الذین یقولون هذا القول « جندٌ ماهنالك » و «ما» صلة مهزوم ،ای ـ مقهورٌ مغلوبٌ «من الاحزاب» ای ـ من جملة الاحزاب الذین یتحزّبون علیك یوم بدرٍ و یهزمون الحزب الجند المتحزبون علی من عاداهم تقول حزّبت علیك الاحزاب ، ای ـ هیجت علیك الاعدآء وقیل «من الاحزاب» ای ـ هم من القرون الماضیة الّذین تحزّبوا وتجمعوا علی الانبیآءِ بالتکذیب فقهروا واهلکوا وقیل «الاحزاب» هاهنا ابلیس و اتباعه نزول این آیه به **مکه** بود و وقوع این حالت روز بدر بود و « هنالك » اشارت است بروز بدر و بمصارع قوم ، خلاصهٔ معنی آنست که کفّار **مکه** حزبی‌اند از احزاب ابلیس و اتباع وی سپاهی ازسپاههای پیشین دشمنان پیغامبران که بر پیغامبران جمع آمدند و ایشانرا دروغ زن گرفتند تا همه مقهور و مغلوب گشتند و هلاك شدند ، ایشان همچنان بر دشمنی‌تو جمع آیند روز بدر و بارشکسته شوند مغلوب ومقهور ، همانست که جای دیگر فرمود « سیهزم الجمع و یولّون الدّبر »

ثم قال تعالی معزّیا لنبیّه (ص) « کذّبت قبلهم » ای ـ قبل اهل **مکه** « قوم نوح وعاد وفرعون » یعنی **فرعون موسی** « ذوالاوتاد » ای ـ ذوالملك الشدید الثابت والقوّة والبطش ، من قول العرب هم فی عزٍّ ثابت الاوتاد ، ای ـ دآئم شدید وقیل ذوالجنود والجموع الکثیرة، یعنی انهم کانوا یقوّون امره و یشدّدون ملکه کما یقوّی الوتدالشیء وقیل ارادوا اوتادالخیام و کانت فیها کثیرة قال **ابن عباس** و **محمد بن کعب** « ذوالاوتاد » ای ـ ذوالابنیة المحکمة و ذلك انه بنی ابنیة طویلة محکمة صارت کالا وتاد بطول بقآئها و ثباتها وقال **الکلبی** و **مقاتل** « الاوتاد » جمع الوتد ، وکانت له اوتاد یعذب الناس علیها فکان اذا غضب علی احدٍمدّه مستلقیاً بین اربعة اوتاد یعذّب الناس علیها شدّ کلّ ید و کلّ رجل منه الی ساریهٍ وکان کذلك فی الهوآءِ بین السمآءِ و الارض حتی یموت و قال **مجاهد** و **مقاتل بن حیان** کان یمدّ الرجل مستلقیاً علی الارض ثمّ یشد یدیه و رجلیه و رأسه علی الارض بالاوتاد و یرسل علیه العقارب والحیّات و قال **قتاده** و **عطاء** کانت له اوتادٌ و ارسانٌ و ملاعب یلعب علیه بین یدیه

« و ثمود » و هم قوم **صالح** قال **ابن عباس** ان قوم **صالح** آمنوا به فلما مات **صالح** رجعوا بعده عن الايمان فاحيا الله **صالحاً** و بعثه اليهم فاعلمهم انه **صالح** فكذبوه فاتاهم بالناقة فكذبوه فعقروها فاهلكهم الله « وقوم لوط » ـ وقال **مجاهد** كانوا اربع مائة الف بيت في كل بيت عشرة و قال **عطاء** ما من احد من الانبياء الا يقوم معه يوم القيمة قوم من امته الا **لوط** فانه يقوم وحده « واصحاب الايكة » كذبوا **شعيباً** و قيل هم **اصحاب الرس** ايضاً يأتون في الصيف **الرس** و يعودون في الشتاء الى **الايكة** « اولئك الاحزاب » اى ـ احزاب الشياطين بالموالاة وقيل « اولئك الاحزاب » الذين تحزبوا على الانبياء بالعداوة ، فاعلم يا **محمد** ان مشركي **قريش** حزب من هؤلاء الاحزاب

« ان كل الا كذب الرسل » اى ـ ما كل الا كذب الرسل ، « فحق عقاب » اى ـ وجب عقابي ونزل بهم عذابي

« و ما ينظر » اى ـ ما ينتظر « هؤلاء » يعني كفار **مكة** ، والمعنى يلحقهم لحوق المنتظر و ان كانوا لا يتوقعون ، « الا صيحة واحدة » وهي النفخة الاولى نفخة الفزع ، « ما لها من فواق » ـ قرأ **حمزة** و **الكسائي** « فُواق » بضم الفاء و قرأ الآخرون بفتحها ، و هما لغتان ، بالفتح لغة **قريش** و بالضم لغة **تميم** ، و المعنى ما لها من رجوع و مرد ، اى ـ ما يرد ذلك الصوت فيكون لها رجوع و قيل ما لها نظرة ولا مثوبة ، اى ـ تلك الصيحة التي هي ميعاد عذابهم اذا جاءت لم ترد و لم تصرف و قيل الفواق بالفتح الافاقة والفواق بالضم ما بين الحلبتين ، اى ـ العذاب لا يمهلهم بذلك القدر اليسير

« و قالوا ربنا عجل لنا قطنا » ـ هذا قول **النضر بن الحارث بن علقمة بن كلدة الخزاعي** كان من شياطينهم و نزل في شأنه في **القرآن** بضع عشرة آية ، و هو الذي قال « امطر علينا حجارةً من السماء » و ـ القط ـ الصك و هو الخط احد من القط و هو القطع ، فالقط في الاصل النصيب المقطوع فقيل للكتاب الذي يكتب للرجل بنصيبه

القطّ، والمعنی عجّل لنا نصیبنا المقطوع من العذاب و قال الکلبی : لمّا نزلت « فامّا من اوتی کتابه بیمینه » « و اما من اوتی کتابه بشماله » قاله استهزاءً عجّل لنا کتابنا فی الدّنیا « قبل یوم الحساب »

« اصبر علی ما یقولون و اذکر عبدنا داود » ای ـ اصبر علی اذی قومك فانك مبتلیً بذلك کما صبر سائر الانبیآء علی ما ابتلیتهم به ، ثم عدّهم و بدأ بداود علیه السلام فقال « و اذکر عبدنا داود ذا الاید » ای ـ ذا القوّة فی العبادة کان یصوم یوماً و یفطر یوماً و ذلك اشد الصوم و کان یقوم اللیل کله قال رسول الله (ص) « ان ّ احبّ الصیام الی الله صوم داود و احبّ الصلاة الی الله صلاة داود و کان یصوم یوماً و یفطر یوماً و کان ینام نصف اللیل و یقوم ثلثه و ینام سدسه » و قیل ذا القوّة فی الملك وقیل فی الحرب « انه اوّابٌ » رجّاعٌ الی الله عز ّ و جل بالتوبة عن کل ّ ما یکره و قیل مطیعٌ و قیل مسبّحٌ بلغة الحبشة

النوبة الثالثة

« بسم الله الرّحمن الرّحیم » اسم عزیز اعترفت المعارف بالقصور عن ادراکه ، اسم جلیل تقمّعت العلوم خجلاً من الطمع فی احاطته ، اسم کریم صغرت الحوآئج عن ساحة جوده ، اسم رحیم تلاشت قطرات زلات عباده فی تلاطم امواج رحمته ـ نام او که وجود ما بعنایت او و سجود ما بهدایت او ، نام او که صلاح ما بولایت او و فلاح ما برعایت او ، نام او که حیوة ما بنعمت او و نجاة ما برحمت او ، خداوندی که از او سیر نه ، و از درگاه او گذر نه ، با احسان او عصیان را خطر نه ، با عنایت او جنایت را اثر نه ؛ بر عاصیان و مفلسان از او رحیم‌تر و کریم‌تر نه ای خداوندی که در الهیت یکتائی و در احدیت بی همتائی ، در ذات و صفات از خلق جدائی ، متصف بعلائی ، متحد بکبریائی ، مایهٔ هر بینوائی ، پناه هر گدائی ، همه را خدائی تا دوست کرائی

در چشم منی روی نمی نمائی واندر دلمی هیچ نمی نگرائی

قوله تعالی «ص» مفتاح اسمه الصّمد والصّمد الذّی تقدّس عن احاطة علم المخلوق به وتنزّه عن وقوف المعارف علیه ـ میفرماید من صمدم که همه را بمن نیازست و مرا بکس نیاز نیست، احدم که مرا شریك و انباز نیست، جبارم که کس را در وصال من رنگ نیست، مالك الملکام هر چه کنم کس را زهرهٔ اعتراض و روی جنگ نیست

بوالحسن خرقانی گفت دلهای صدیقان تیغ قهر پاره کرد و جگر هاشان در انتظار آب گردانید و خود را بکس نداد، آب و خاك را آن محرمت از کجا آمد که حدیث وصال لم یزل لا یزال کند، نعت حدثان را بقدم چه راهست، بود پس بود نیز نبود را بحضرت جلال ذی‌الجلال چه ادراك است، نکو گفت آن جوانمرد که

از باغ وصال تو دری نگشادند تا خلق بتو در طمعی افتادند

سرجان عزیزان که بغا تن دادند و اندر سر کوی تو قدم بنهادند

گفته‌اند حق جل جلاله صمد است بر معنی آن که بندگان حاجتها بدو بردارند وشغلها یکسر بدو تفویض کنند وخویشتن را بدوسپارند واوجل جلاله با بی‌نیازی خودسپار همه نظر کند و شغل همه کفایت کند، بندهٔ مؤمن موحد چون این اعتقاد کرد جز درگاه او پناه نسازد وآب روی خود بر درهر حقیری فقری نریزد و داند که استغاثة المخلوق من المخلوق کاستغاثة المسجون من المسجون ـ فریادخواستن مخلوق بردرگاه مخلوق همچون فریادخواستن زندانی‌است بزندانی درآثار بیارند که فردای قیامت مردباشد از بن امت که زنارهای فراوان از میانش باز کنند، زنار دل میگویم نه زنار ظاهر، هر کرا دل درخلق بسته شود، زناری برمیان دلش بسته شود ای جوانمرد! مرکب تیزتر از مرکب محمد عربی نبود و میدانی فراخ تر از میدان او نباشد، آسمان و زمین را خاك قدم او کردند، روح‌الله را فرّاش وار بر حاشیهٔ بساط دولت او بداشتند، روح‌القدس را غاشیهٔ سلطنت او بر دوش نهادندبا این حشمت و مرتبت او را گفتند ای محمد کوس عجز خود فرو کوب و بگو «لا املك لنفسی ضراً ولا نفعاً» بدست ما هیچیز نیست ونفع وضرّ بندگان جز بحکم و تقدیر الهی نیست، تا دوستانرا معلوم گردد که شربت توحید

مراح بشریت سدبرد « من کان یعبد **محمداً** فان **محمداً** قد مات ومن کان یعبد الله فانه حیٌّ لایموت » و گفته‌اند «ص» قسم است بصفای مودت دوستان او ، چه عزیز کسی و چه بزرگوار بنده‌یی بود که رب العزة بصفای مودت وی سوگند یاد کند ، این سوخته دلی شکسته تهی‌مفلس رنگی که همه توانگر بهای عالم علام‌یك ذره افلاس وی بود ، همه طاعات مطیعان و حسنات مقربان فدای یك لحظه سوز مفلسی وی بود ، در برجگر آب ندارد ودر خانه سار ندارد ، دلی دارد سوخته وکار دنیا ناساخته اورا چه زیان ، که در باغ قربت تحت بخت وی‌می‌نهند وجلال‌احدیت بصفای محبت وی سوگند یادمیکند که «ص»

عبدالله بستی از کبار مشایخ بود ، دربدو ارادت چون این‌حدیث اورا درپذیرفت قباله‌ها داشت بر مردمان بمال فراوان همه بایشان باز داد و ذمت همه بری کرد ، آنگه او را اندیشهٔ **مکه** افتاد ، با پیر مشورت کرد و از اوتدبیر خواست [ومریدرا پیرناچارست که راه رفتن بی پیر محالست و پیر چنان باید که اگر مریدی بروری ده بار بحرابات شود او را باك نباید بلکه به پی شود و بیرون آورد و شفقت برد] **عبدالله بستی** چون اندیشهٔ **مکه** با پیر گفت ، پیر گفت نیك آمد مگر که ازین‌نفس‌آمن باشی **عبدالله** این نصیحت‌بردل نگاشت ، قدم فرانهاد وازخانهٔ خود برفت تا به **کوفه** رسید ، نفس وی آرزوی‌ماهی‌حلال کردتانا نفس‌خودعهد بست که اگراین‌مرادبرارم تابه **مکه** هیچ‌آرزوی دیگر نکنی ، در کوفه خراسی بود ، مردی آنجا نشسته با وی گفت این ستور بچند داری ؟ گفت بچندین ، گفت مردمی کن و این ستور یك امروز بمن ده آر و مزد خای وی در بند ، نیك درم سیم خویشتن را بمرد داد ، درخراس شد وکار ستوران کرد ، درمی بستد و نان و ماهی خرید و بخورد ، آنگه با نفس خود گفت هرآرزو که ترا پدید آید یك روزت درخراس باید بود تاآن آرزو بتورسد ای جوانمرد ! همه آلت استطاعت درکار باید کرد تا عجز پدید آید ، چون عجز پدیدآمد همه کارها خود روی بتو نهد که « العجز عن درك الادراك ادراك »

پیر طریقت گفت آه ! از دوستی که همه گرد بلا انگیزد ، آب ازچشمهٔ چشم

رمرد، آتشی‌است که حاں ودل سورد، معلمی‌است که همه ملاوحور آمورد ، ار کشتں عاشقاں همواره دست درحوں دارد ، ار برای آںکه حجره ار کوی عافیت بیروں دارد ، هرحا که مرول کند حاں حواهد سرل ، تا عافیت در سر ملا شود و فراغ درسر شعل

« و عجبوا اں حآءهم مندرٌ منهم ءانرل علیه‌الدکر من سنا » ـ کفار **مکه** را و صنادید **قریش** را سگفت آمد که کوس دولت سوّت و رسالت بر درگاه مهتر عالم فرو کوفتند ار سر سکسـاری وطیش حود گفتند چوںست اں که ار همه عالم کـلاه سوّت و افسر رسالت بر سر یتیم **بوطالب** بهادند ؟ آں شورنحتاں و بدنحتاں و مدوراں ندانستند که آںرا که عنایت قدم و الطـاف کرم در پیشگاه دولت دیں سشـانـد، اگرعالمیاں حلاف آں حواهند حرحیت نصیب ایشاں نود، وآںرا که ساست وسطوت عرّت ار بساط دیں بیفکند ، اگر حهاںاں صدّ آں حواهند حر حهالت‌صفت ایشاں‌سود ، ای مشتی حاهلاں بیحرمت حودرا حه عشوه‌دهید درکار اں‌مهتر عالم ؟ نمیدانند که‌مار گاه عرّ ورفعت بردرگاه اوست ، ایں عالم فابی نطر گاه اوست وآں عالم‌باقی حلوه گاه‌اوست، دریں عالم سنّت حماعت اوست ، دراں عالم توقیع شفاعت اوسب ، امّا دیدهٔ سما مدبراں دیدهٔ تهمت آلودست کحل اقبال ارل ندو برسیده ، وحمال و کمال اں مهتر ندیده‌سی سواں دید که روشں کردهٔ صبح قبول ارل نود و سرمه کشیدهٔ کحل نور حقّ نود

پس آں حاکساراں و مدبراں برانکار وحجود نبّوت وقاعت نکردند تا در منارل کفر قدم برترنهادند و درالهیّت و وحدانیّت نطعں سحں گفتند که « احعل الآلهه الهاً واحداً انّ هدالشیءٌ عجابٌ » ـ شگفت داشتند که حدیث وحدانیّت شنید ند ، گفتند ما را سیصد و شصت نت است وکار ایں یك شهر **مکه** راست داشتں می نتوانند ، یك حـدای که **محمد** میگوید‌کار همه عالم چگونه راست دارد ؟ ' ربّ العالمیں نحواب ایشاں‌آیت فرستاد « وهوالّدی حلق‌اللیل والنهار والشمس والقمر » ـ او آں حداوندسـت که در محلوقات شب تاریك‌آفرید و رور روشں ، آفتاب تانده وماه درحشنده شب یکی‌است و تاریکی وی بهمه عالم رسنده ، رور یکی و روشنائی وی بهمه عالم رسنده ،آفتاب یکی و

طبّاخی وی همه عالم را بسنده، ماه یکی وصباعی وی همه عالم‌را بسنده چه، عجب باشد اگر خالق یکی بود و قدرت وی بهمه عالم رسنده و همه عالم را بسنده، یك قادر نه از هزار عاجز «ءارباب متفرّقون خیرٌ ام الله الواحد القهّار» ـ بتهای پراکنده نه یا خدای یکتای قهّارقهر کننده؟ وازین عجب تر که درنهاد آدمی دل آفرید وآنرا سلطان تن گردانید تا چشم آنجا نگرد که دل خواهد، زبان آن گوید که دل خواهد پای آنجا رود که دل خواهد، دست آن گیرد که دل خواهد، دل یکی و تأثیر وی بهمه اندامها رسیده، همچنین پادشاه آفرید کاریکی وقدرت او بهمه اهل مملکت رسیده

۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی «انّا سخّرنا الجبال معه» ما کوهها مسخر کردیم فرمان بردار و گویا با داود، «یسبّحن بالعشیّ والاشراق [۱۸]» تامرا می‌ستایند باداود بشبانگاه و چاشتگاه

«والطیر محشورةً» و مرغان فراهم آورده نرم نرم کردیم و فرمان بردار، «کلٌّ له اوّاب [۱۹]» همه خدایرا ستاینده و فرمان برنده

«و شددنا ملکه» قوی کردیم برجای بداشته ملك اواو را، «وآتیناه الحکمة» واو را دادیم زیرك سخنی وداننش، «وفصل الخطاب [۲۰]» رسخن گشادن وبر گزاردن

«وهل اتیك نبؤا الخصم» رسید بتو خبر آن خصمان؟«اذ تسوّروا المحراب [۲۱]» آن هنگام که بران کوشك شدند

«اذ دخلوا علی داود» آنگه که بر داود در شدند، «ففزع منهم» وبیم زد داود را ازیشان، «قالوا لا تخف» گفتند مترس، «خصمان» دو تن ایم با یکدیگر بداوری، «بغی بعضنا علی بعض» از ما دو تن یکی بردیگر افزونی میجوید،« فاحکم بیننا بالحقّ» داوری کن میان ما براستی ، «ولا تشطط» ودرحکم بیداد مکن واندازهٔ داد درمگذران، «واهدنا الی سوآء الصراط [۲۲]» و مارا راه داد راست نمای

« **انّ هذا اخی** » این برادرمنست ، « **له تسع وتسعون نعجة** » اورا نود و نه میش است ، « **ولی نعجة واحدة** » ومرا یك میش ، « **قال اکفلنیها** » میگوید آن گوسفند فرامن ومرا خداوندآن کن ، « **وعزّنی فی الخطاب (۲۳)** » و می بار شکند مرا درسخن گفتن ومی زور کند برمن بچیره زبانی

« **قال لقد ظلمك** » داود گفت ستم کرد برتو ، « **بسؤال نعجتك الی نعاجه** » بخواستن میش تو که با میشان وی بهم بود ، « **وانّ کثیراً من الخلطآء لیبغی بعضهم علی بعض** » فراوانی ازانباران وهمکاران(۱) افزونی میجویند بر یکدیگر ، « **الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات** » مگر گرویدگان ونیك کاران ، « **و قلیل ما هم** » وایشان اندکی اند ، « **وظنّ داود انما فتناه** » **داود** بدانست بدرستی که ماا ورا می آزمودیم ، « **فاستغفر ربه** » آمرزش خواست از خداوند خویش ، « **وخرّ راکعاً** » وسجود را در آمد ، « **واناب (۲۴)** » و بدل وآهنگ باما گشت

« **فغفرنا له ذلك** » بیامرزیدیم او راآن گناه « **وانّ له عندنا لزلفی** » واو راست نزدیك ما نزدیکی ، « **وحسن مآب (۲۵)** » ونیکوئی بازگشتن گاه

« **یا داود انا جعلناك خلیفة فی الارض** » گفتیم ای **داود** ما ترا خلیفه و پس روحکم خویش کردیم در زمین [که بحکم من در آسمان حکم میکنی در زمین]

« **فاحکم بین الناس بالحق** » داوری کن میان مردمان براستی ، « **ولا تتبع الهوی** » وپس رو دل مباش وخواست خود را ، « **فیضلك عن سبیل الله** » که گمراه آمد ترا ازراه خدای و از راه داد ، « **انّ الذین یضلون عن سبیل الله** » ایشان که گمراه ودند از راه خدای ، « **لهم عذاب شدید** » ایشانراعذابی است سخت ، « **بما نسوا یوم الحساب (۲۶)** » بآنچه فراموش کردند روز شمار ونگذاشتند کار کردن آنرا

« **و ما خلقنا السمآء والارض وما بینهما باطلاً** » نیافریدیم آسمان وزمین وآنچه در میان آن بناکاری تا همه این گیتی بود و بس ، « **ذلك ظن الذین کفروا** »

نسخهٔ الف هام کاران

آن پندارهٔ نا گروند گان است، «فویلٌ للذین کفروا من النار[۲۷]» وای بر نا گرویدگان از آتش

« ام نجعل الذین آمنوا وعملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض » ما گرویدگان نیک کاران را چون گزاف کاران کنیم که تباه کاری میروند در زمین ؟!

« ام نجعل المتقین کالفجار [۲۸]» یا پرهیزکاران چون بدکاران کنیم ؟!

« کتابٌ انزلناه الیك مبارکٌ » نامه‌ایست که فرو فرستادیم بتو برکت کرده [دران برخوانندگان آن و نیوشندگان وگرویدگان] ، « لیدبروا آیاته » تا بر پی آن میروند ودروی اندیشند ، « ولیتذکر اولوا الالباب [۲۹]» و تا پند گیرند [بآنچه داود را افتاده] زیرکان

النوبة الثانية

قوله تعالى « انا سخرنا الجبال معه » ــ فيه تقديمٌ وتأخيرٌ، تأويله انا سخرنا الجبال يسبّحن معه ، وكان داود عليه السلام يسمع ويفهم تسبيح الجبال على وجه تخصيصه به كرامة له معجزة وقيل تسخيرها انها كانت تسير معه اذا اراد سيرها الى حيث يريد معجزة له ، هذا كقوله « و سخرنا مع داود الجبال يسبّحن »

و قوله « بالعشيّ والاشراق » اى ــ غدوّة و عشيّا والاشراق ان تشرق الشمس ويتناهى ضوءها ، تقول شرقت الشمس اذا طلعت ، واشرقت اضاءت و هو اصل صلاة الضحى فى القرآن قال ابن عباس كنت امرّ بهذه الآية لا ادرى ماهى حتّى حدّثتنى ام هانى بنت ابى طالب ان رسول الله (ص) دخل عليها فدعا بوضوء فتوضّاء فصلّى الضّحى ، فقال يا ام هانى هذه صلوة الاشراق

« والطّير محشورة » اى ــ و سخرنا الطّير محشورة له ، اى ــ مجموعة من كلّ ناحية ، كانت الملآئكة تحشر اليه ما امتنع عليه منها وقيل زادالله فيهاما فهمت الامر والنّهى والزّجر به ، « كلٌّ له اوّابٌ » اى ــ الجبال والطّير لله مسبّح وقيل «له» اى ــ لداود

علی مذهب التّقدیم والتأخیر کما ذکرنا

« و شددنا ملکه » ای ـ ثبّتناه فی بیته حتّی وُرّثناه اسه وقیل «وشددنا ملکه» ای ـ قوّیناه بالحرس والجنود وقال **ابن عباس** کان اسد الملوك سلطاناً کان یحرسه کل لیلة ثلثه و ثلثون الف رجل وقیل « شددنا ملکه » بالعدل فی القضیة وحسن السیرة فی الرّعیة و قبض ایدی الظّلمة « و آتیناه الحکمة » یعنی العلم والنبوّة وقیل احکام الرأی والتدبیر

« و فصل الخطاب » یعنی الشهود علی المدّعی والیمین علی المدّعی علیه ، وذلك لانّ کلام الخصوم ینقطع و ینفصل به و قیل « فصل الخطاب » هو قول الانسان بعد حمدالله والثنآء علیه ، امّا بعد اذا اراد الشروع فی کلام و اوّل من قاله **داود** علیه السلام و قال **مقاتل** « فصل الخطاب » علم الحکم والبصر بالقضآء

عکرمه گفت دو مرد برخاستند بخصومت ، بنزدیك **داود** علیه السلام آمدند ، یکی بر دیگر دعوی کرد بگاوی که از من بغصب دارد ، مدّعی علیه آن دعوی را منکر شد و با انکار لطمه‌یی برروی آن مدّعی زد ، **داود** از مدّعی بیّنت خواست بیّنت نبود ، **داود** گفت امروز برخیزید تا من درکار شما اندیشه کنم ، آن شب **داود** را بخواب نمودند که مدّعی علیه کشتنی است ، او را بکش و گاو بمدّعی تسلیم کن **داود** گفت این خوابست که مرا نمودند و اندرین حکم تعجیل نکنم تا آنگه که بوحی مرا محقّق شود ، پس وحی آمد از حق جلّ جلاله که آنچه ترا فرمودیم حکم ماست و فرمودهٔ ما حکمی درست و قضیّتی راست **داود** هر دو خصم را حاضر کرد و گاو بمدّعی داد و بر مدّعی علیه حکم قتل کرد ، آن مرد گفت وبی حجّت قتل من از کجاروا میداری؟ گفت وحی خداوندست و فرمان حقّ جلّ جلاله گفت اگر چنین است باری من راست گویم پدر این مرد را کشته‌ام و گاو اروی بغصب ستده‌ام اینچه بر من میرود جزای آنست و قصاص آن وبر الله جلّ جلاله چیزی فرو نشود وآنچه بر آدمی پوشیده شود برحق پوشیده نشود ، آنگه **داود** بفرمود تا اورا بکشند پس هیبتی عظیم از داود در بنی **اسرائیل** افتاد

همه‌مقادری شد ند وسر برخطّ وی نهادند ، گفتند **داود ملك** که‌مراند وحکم که میکند بوحی آسمان میکند و بتأیید و نصرت الهی ، اینست که ربّ العالمین فرمود « و شددنا ملکه وآتیناه الحکمة و فصل الخطاب »

قوله « وهل اتیك نبؤالخصم اذ تسوّروا المحراب » ـ این آیت ابتدای قصّهٔ **داود** است ، وعلمای تفسیر مختلف اند که سبب آن امتحان چه بود قول **سدی و کلبی و مقاتل** آنست که **داود** علیه‌السلام روزگار خود قسمت کرده بود ، هر روزی را کاری ساخته ووردی نهاده ، روزی حکم را بود و فصل خصومات میان مردم ، روزی عبادت را بود وخلوت داشتن باحقّ باخلاص و صدق ، روزی زنان را بود کار ایشان راست داشتن ومعاش خویش را ترتیب دادن ، و **داود** در کتاب خدا خوانده بود شرف و منزلت آبا و اجداد خویش **ابراهیم و اسحق و یعقوب** و آن درجات و کرامات و فضل و افضال که حق جل جلاله با ایشان کرده و ایشان را بمحلّ رفیع رسانیده ، **داود** منزلت و درجت ایشان آرزو کرد ، وحی آمد از حقّ جلّ جلاله که ای **داود** ایشان بلاها چشیدند و رنجها کشیدند تا بآن مواجب و کرامت رسیدند ، اگر **ابراهیم** بود درآتش **نمرود** و ذبح فرزند دید آنچه دید ، ور**اسحق** بود در ذبح خویش و تن فرا کشتن دادن چشید آنچه چشید ، ور**یعقوب** بود در فراق یوسف رسید وی آنچه رسید ، **داود** گفت بارخدایا اگر بلائی بر من نهی و مرا دران ممتحن کنی من صبر کنم چنانك ایشان صبر کردند تا مگر آنجا رسم که ایشان رسیدند فرمان آمد که ای **داود** ما حکم کردیم و قضا راندیم که فلان روز درفلان ماه روز بلای تو خواهد بود و هنگام امتحان تو **داود** آنروز که الله او را وعده نهاد در محراب شد وخویشتن‌را با (۱) عبادت پرداخت، ساعتی نماز کرد و ساعتی **زبور** خواند ، شیطان‌آمد بصورت مرغی حمامه ، مرغی که هر دو بال وی مروارید وزبرجد بود ونهاد وی از زر بود و از هررنگ نیکو او را رنگی بود ، از بالا در پرید و میان دوپای **داود** بنشست ، **داود** را سخت عجب آمد آن مرغ و آن

---

۱ ـ نسخهٔ الف با

رنگ وی، دست فراز کرد تا آنرا بگیرد و ویرا بنی اسرائیل نماید تا در عجائب قدرت الله نظر کنند، آن مرغ پاره‌یی فراتر شد چنانك دست داود بدان نرسید، امّا از وی نومید نگشت که نزدیك بود، داود بر روزن شد، مرغ بر پرید، داود از بالا نظر کرد که کجا پرید تا صیّاد را فرستد و اورا بگیرد، آن ساعت چشم داود بر زنی آمد برهنه در بوستانی بر شطّ برکه‌یی غسل میکرد، زنی را دید بغایت جمال و حسن، آن زن سار بگرست، سایهٔ مرد دید بدانست که کسی مینگرد، موی خویش بیفشاند در میان موی خویش پنهان شد، داود را از حسن وی این عجب تر آمد، پرسید که این زن کیست؟ گفتند **تشایع بنت شایع زن اوریا ابن حنانا**، اینجا مفسّران را اقوال مختلف است قومی گفتند دست داود پیش از آن بود که در دل خود دوست میداشت و آرزو کرد که **اوریا** در غزاة کشته شود و زن ویرا بزنی کنم قومی گفتند داود نامه نوشت به **ایوب بن صوریا** که روز جنگ **اوریا** را فرا پیش کن که جنك کند، ومقصود وی آن بود که کشته شود و زن وی را بزنی کند، واین قول ضعیف است ومحقّقان نپسندیده‌اند روی انّ **علیاً** رضی الله عنه قال «من حدّث بحدیث داود علی ما یرویه القصّاص معتقداً صحّته جلدته مائة و ستّین» ای ـ حدّین لعظیم ما ارتکب من الاثم و کسر ما احتقب من الوزر قومی گفتند **اوریا** آن زن را خطبه کرده بود او را خواسته واز قوم وی اجابت یافته و دل بروی نهاده، امّا عقد نکاح هنوز نرفته بود، چون **اوریا** بغزاة رفت داود بسروی درآمد و اورا بخواست، فزوّجت منه لجلالته، فاغتمّ لذلك **اوریا** وصار ذلك من داود معصیةً فعاتبه الله علی ذلك حیث لم یترك هذه الواحدة لخاطبها وعنده تسع وتسعون امرأةً قومی گفتند کشتن **اوریا** در غزاة و شهید گشتن وی نه بقصد داود بود و بی آگاهی وی، امّا دنب وی آن بود که چون خبر قتل وی رسید اورا دشخوار نیامد و برنایافت وی جزع نکرد چنانك بردیگران کرد و پیش از آن تمنّی کرده و گفته کاشك این زن مرا حلال بودی، علی الجمله از داود این دنب صغیره بود، و صغیرة الاسیاء عندالله عظیمةٌ فعاتبه الله علی ذلك پس چون خبر قتل **اوریا** برسید و عدّت آن زن بسر

آمد ، داود او را بخواست وار وی سلیمان زاد ، بعد اران که وی را خواسته بود و دخول کرده ، ربّ العالمین دو ملك فرستاد بوی بر صورت دوخصم ، گویند جبرئیل بود و میکائیل ، فذلك قوله تعالی « و هل اتیك نبؤ الخصم اذ تسوّروا المحراب » ، و « الخصم » هاهنا بمعنی الخصوم ، تقول رجل خصم و قوم خصم و امرأة خصم و نسوة خصم ، و رجل عدل و قوم عدل و امرأة عدل و نسوة عدل ، و کذلك رجلان و امرأتان ، و انما صلح للواحد والاثنین والجماعة والذکر والانثی لانه مصدرٌ ، تقول خصمته اخصمه خصماً ، فاذا قلت هما خصمٌ وهم خصمٌ فالمعنی هما ذوا خصم و هم ذووا خصم ، و کذلك اذا قلت هی خصم وهنّ خصم فالمعنی هی ذات خصم وهنّ ذوات خصم ، کما تقول هما عدلٌ وهم عدلٌ ، ای ــ هما ذوا عدلٍ وهم ذووا عدل وهی عدل وهنّ عدل ، ای ــ هی ذات عدلٍ وهنّ ذوات عدلٍ ، وماکان من المصادر وقد وصف به الاسماء فتوحیده جائزٌ وان وصفت به الجماعة ، فتذکیره جائزٌ وان وصفت به الانثی ، تقول هو رضیً و هما رضیً و هم رضیً و هذه رضیً ، وان قلت هم خصوم و هم عدول جاز و ــ التسور ــ الصعود ، و ــ المحراب ــ ها هنا القصر

« اذ دخلوا علی داود » ــ الاثنان فما فوقهما جماعة ، کان دخل علیه جبرئیل و میکائیل فی صورة رجلین ، « ففزع منهم » ای ــ فزع منهما ، و انما فزع لانهما دخلا علیه فی غیر حین الاذن ، فقال ما ادخلکما علیّ ؟ « قالوا لا تخف خصمان » ای ــ نحن خصمان « بغی بعضنا علی بعضٍ » جئناك لتقضی بیننا ، فان قیل کیف قالا بغی بعضنا علی بعضٍ و هما ملکان لا یبغیان ؟ قلنا معناه ارأیت خصمین بغی احدهما علی الآخر ، هذا من معاریض الکلام لا علی تحقیق البغی من احدهما ، « فاحکم بیننا بالحقّ » ای ــ بالعدل « ولا تُشطط » ای لا تجر یقال شطّ الرجل شططاً و اشطّ اشطاطاً اذا جار فی حکمه ، و معناه مجاوزة الحدّ ، واصل الکلمة من شطّت الدّار اذا بعدت ، ویقرأ « لا تَشطط » ویجوز « لا تَشطط » ، یقال شطّ یشطّ ویشط ، و معناه لا تبعد عن الحق ، قال الشاعر

تشطّ غداً دار جیراننا والدّار بعد غدٍ ابعد

« و اهدنا الی سوآءِ الصّراط » ای ـ ارشدنا الی طریق الصّواب والعدل

فقال **داود** لهما تکلّما ، فقال احدهما «انّ هذا اخی » ای ـ علی دینی و طریقتی وقیل صاحبی ، « له تسع وتسعون نعجةً » ای ـ امرأةً « ولی نعجةٌ واحدةٌ » ـ والعرب تکنی عن المرأة بالنّعجة و بالشّاة ایضاً قال **الاعشی**

فرمیت غفلة عینه عن شاته فاصبت حبّة قلبها و طحالها

قال **الحسین بن ابو الفضل** هذا تعریضٌ للتنبیه والتفهیم لانه لم یکن هناك نعج ولانعاج ، فهو کقولهم ضرب زیدٌ عمرواً ، واشتری بکرٌ داراً ، ولیس هناك ضربٌ ولاشری

« فقال اکفلنیها » ـ قال **ابن عباس** اعطنیها وقال **مجاهدٌ** انزل لی عنها وقال اهل اللغة « اکفلنیها » ای ـ اجعلنی کافلالها اقوم بامرها ، والمعنی طلّقها لاتزوّجها

« وعزّنی فی الخطاب » ـ ای غلبنی فی الخصومة ، ای کان اقدر علی الاحتجاج منّی و صار اعزّمنّی فی محاصمته ، ای ان تکلّم کان افصح منّی وان حارب کان ابطش منّی فغلبنی

« قال » **داود** « لقد ظلمك بسؤال نعجتك الی نعاجه » ای ـ مضمومة الی نعاجه

گفته‌اند سخنگوی درین قصّه **جبرئیل** بود ، با **داود** گفت این برادر منست در دین وطریقت و صاحب من ، او را بود و نه میش است و مرا یك میش ، اورا مهمانی رسید قصد کشتن میش من کرد مهمانرا ازدریغ داشتن میش خویش **داود** چون این سخن شنید خشم گرفت گفت والله لاقتلنّه ان ذبحها ، فقال **جبرئیل** اتقتل فی ذبح شاة ولاتقتل من استلب امرأة جاره واستنکحها

« وانّ کثیراً من الخلطآءِ » ـ هذا کلام مستأنف لیس من قول **داود** ، والخلطآء الشرکآء ، جمع خلیطٍ کظریفٍ وظرفآء ، « لیبغی بعضهم علی بعضٍ » ای ـ لیظلم بعضهم بعضاً ، « الاالّذین آمنوا وعملوا الصالحات » فانهم لایظلمون احداً ، « و قلیلٌ ما هـم » ای ـ وقلیل هم ، و«ما» زیادة ، معناه الصّالحون الذین لایظلمون قلیل **داود** چون حکم ایشان بگزارد ، جبرئیل با صاحب خویش بنگریست بخندید و گفت حکم علی نفسه ـ بر خویشتن حکم کرد این سخن بگفت و هر دو بآسمان شدند ، **داود** بدانست کـه

ایشان فریشته بودند وآزمودن و برا آمده بودند ، ایست که‌ربّ‌العالمین فرمود « و ظنّ داود » ای ـ علم وایقن **داود** ، « انما فتنّاه » ای ـ ابتلیناه ، « فاستغفر ربه » سأل ربه الغفران ، « وخرّ راکعاً » ای ـ سقط ساجداً ، والرکوع ها هنا السجود لان الساجد یهوی راکعاً الی السجود قال **مجاهد** سجد اربعین یوماً ولیلةً لایرفع رأسه و لایرقأ دمعه ، « واناب » ای ـ رجع من خطیئته

« فغفرنا له ذلك » ای ـ سترنا له ذلك الذنب ، « وان له عندنا لزلفی » ای ـ قربة و منزلة رفیعة ، الزلفی ـ القربی ، والزلفة ـ المرتبة ، والازلاف ـ التقرب ، والازدلاف ـ الاقتراب ، ومنه سمیّت المزدلفة لقربها من الموقف ، « وحسن مآب » ای ـ حسن مرجع ، وهو الجنّة قال **ابن عباس** سجدة «ص» لیست من عزآئم السجود و قدرأیت النبی (ص) یسجدفیها ، یعنی عند قوله « وخرّ راکعا و اناب » ، قال صلی‌الله علیه وسلم « سجد ها نبیّ الله **داود** توبةً و سجدناها شکراً » و قال **ابن عباس** جآء رجلٌ الی النّبی (ص) فقال یارسول‌الله رأیتنی اللیلة و انا نآئم کانی اصلّی خلف شجرة فسجدت فسجدت الشجرة لسجودی فسمعتها و هی تقول اللّهم اکتب لی بها عندك اجراً وضع عنّی بها وزراً و اجعلها لی عندك ذخراً و تقبّلها منّی کما تقبّلها من عبدك **داود** ، قال **ابن عباس** فقرأ النبی (ص) سجدة ثم سجد فسمعته وهو یقول مثل ما اخبره الرّجل عن قول الشجرة

« یا داود انا جعلناك » ـ القول ها هنا مضمرٌ ، تأویله قلنا یاداود انا جعلناك ، « خلیفةً فی‌الارض » ای ـ خلیفةً ممّن کان قبلك من الرّسل ، والخلیفه ـ المدبّر للامر من قبل غیره علی جهة البدل من تدبیره وقیل جعلناك خلیفة لنا فی‌الارض بدانکه خلیفه کسی را گویند که وی مأمور بود باقامت امور وتنفیذ احکام وبیانست ملك چنانك **موسی** مرا **هارون** گفت اخلفنی فی قومی ـ خلیفهٔ من باش در نگهداشت **بنی اسرائیل** ، و مصالح دین ودنیای ایشان درست گشت که خلیفه در لغت معنی کار راندن بود بامر کسی دیگر ، **آدم** و **داود** صلوات‌الله علیهما هر دو مأمور بودند ازجهت حقّ جلّ جلاله بتبلیغ وحی ورسالت بخلق و بیان کردن امرو نهی و باقامت حدود شریعت تا ایشانرا هر دو در

قرآن خلیفه نام نهاد، و بعضی علما کراهیت داشته‌اند که ایشان را گویند خلیفة‌الله، گفتند نام خلیفه مضاف بالله جلّ جلاله در قرآن نامده است، در قرآن مطلق آمده بی اضافت چنانک آمده می باید گفت عبدالملک بن مروان خطبه میکرد گفت اللّهم اصلح خلیفتک کما اصلحت خلفآءک الرّاشدین، فقام رجل و قال یا امیرالمؤمنین لاتقل خلیفتک ولکن قل خلیفة المتقدّمین، فقال عبدالملک اما علمت قول‌الله تعالی «انی جاعلٌ فی‌الارض خلیفةً» و قال «یاداود انا جعلناك خلیفةً فی‌الارض»؟ فقال‌الرّجل ذکر‌الخلیفة مطلقاً و لم یقل خلیفتی ولا خلیفةً لی، فتحیّر عبدالملک امّا بیشترین علما روا داشته‌اند آدم را و داود را خلیفه‌الله گفتن بر معنی تبلیغ‌وحی ورسالت واقامت‌احکام و حدود شریعت که به هر بنده‌یی شایستهٔ وحی‌الله بود، و باین تأویل همهٔ انبیا راخلیفه شاید گفت و ازینجاست که علمای اسلام روا داشته‌انددرخطبه‌هاخلیفه‌الله گفتن وفی‌الحدیث عن‌النبی (ص) انه‌کان یذکرالدّجال فقالت امرأة یارسول‌الله انی‌لاعجز العجین فاخاف‌ان یخرج‌الدّجال قبل‌الخبز، فقال رسول‌الله (ص) «ان یخرج و انا فیکم فانا حجیجه دونکم وان یخرج بعدی فالله خلیفتی علی کلّ مسلم» چون مصطفی (ص) روا داشت خداوند را عزوجل خلیفهٔ خویش گفتن بآن معنی که نگاه دارندهٔ امت مست از شرّ دجّال، هم روا بود آدم و داود را خلیفة‌الله گفتن بر معنی آن که بیان کنندهٔ دین حق‌اند و نگاه دارندهٔ احکام شریعت

قوله عزّوجلّ «فاحکم بین‌الناس بالحقّ» ای‌ـ بالعدل «ولاتتبع الهوی» ای‌ـ لاتحمل الی هوی نفسك فتقضی بغیر عدل و قیل «لاتتبع الهوی» کما فعلت بامرأة اوریا، «فیضلّك عن سبیل‌الله» ای‌ـ یستزلّك الهوی عن‌طاعة‌الله، «انّ الذین یضلّون‌عن‌سبیل‌الله» ای‌ـ عن طاعة‌الله، وقیل عن دین‌الاسلام «لهم عذابٌ شدیدٌ بما نسوا یوم‌الحساب» ای‌ـ اعرضوا عنه و ترکواالعمل بما ینفعهم فیه، و قیل لم یؤمنوا به، و «یوم‌الحساب» مفعول «نسوا» وقیل لهم عذابٌ شدیدٌ یوم‌الحساب بما ترکوا من‌القضآء بالعدل

«و ما خلقنا السمآء والارض و ما بینهما» من‌الخلق «باطلاً» عبثاً لغیرشیءٍفترك

الخلق سدی بلاثواب ولاعقاب بل شرّع هذه‌الدّار داراً اخری نفصل فیها بین المحسن والمسیء وینتصف المظلوم من الظالم و قیل بل خلقناهما للدّلالة علی خالقهما ، « ذلک ظنّ الّذین کفروا » ای ـ ظنّهم ان لابعث ولاحساب ولاجنّة ولانار ،« فویلٌ للّذین کفروا من النّار»

« ام نجعل الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات کالمفسدین فی الارض »وهم الکفّار، یعنی لوسوّینا بینهما لکنّا خلقناهما باطلاً و فی التفسیر انها نزلت فی ثلثة رهطٍ **علیّ** و **حمزة** و **عبیدة بن الحارث** ، « کالمفسدین فی الارض » وهم الکفّار **عتبة** و **شیبة ابنی ربیعة** و **الولید بن عتبة** و هم الّذین تبارزوا یوم بدرٍ فقتل **علیّ** (ع) **الولید** و قتل **حمزة** ،**عتبة** وقتل **عبیدة**،**شیبة** وقیل هو عامٌ «ام نجعل المتّقین» الّذین یتّقون الشرک والمعاصی «کالفجّار » فی الثواب ؟!

« کتابٌ انزلناه » ای ـ هذا کتابٌ انزلناه « الیک » یعنی **القرآن** « مبارکٌ » فیه البرکة کثیرٌ خیره و نفعه وفیه مغفرة الذنوب لمن آمن به ، « لیدّبروا آیاته » لیقفوا علی ما فیه و یعلموا به ، وتشدید الدّال لادغام التّاء فیها ، اصله لیتدبّروا و قال **الحسن** تدبّر آیاته اتّباعه ، « ولیتذکّر اولوا الالباب » ای ـ لیتّعظ بالقرآن ذووا العقول

النوبة الثالثة

قوله « انّا سخرنا الجبال معه » الآیة ـ تسبیح کوهها و سنگها با **داود** هم از آن عجایب که نادریافته بدرفته است و آنرا گردن نهاده اگرچه نرسیلها پوشیده‌ اند، از قدرت الله بدیع نیست و خبر نرخواست الله حوالت نیست اعتقاد کن که هر ذره‌یی از ذرائر موجودات که هست بزبان حال همی گوید ما کسانی کوی دوست خود مائیم ، خلعت خدمت خود ما پوشیده‌ایم اشارت **قرآن مجید** اینست که «وان من شیءٍالّا یسبّح بحمده» جوانمردی در صحرائی میگذشت سنگی را دید که بسان قطرات باران ز و سته‌ ارو همی چکید، ساعتی دران نظر میکرد و در صنع خدای عزوجل اندیشه میکرد . ربّ العالمین کرامت آن دوست را سنگ‌ را بآواز آورد تا گفت یاولی‌الله هزاران سالست تا مرا بیافرید و از بیم

قهر او وساست حشم اوچنین مترسم واشك حسرت همی ریزم ، والیه الاشارة بقوله تعالی « وانّ منها لما یشّقّق فیخرج منه الماء » آن ولیّ خدا گفت بارخدایا این سنگ را ایمن گردان ، ولیّ برفت چون باز آمد همچنان قطره ها میریخت ، در دل وی افتاد که مگر ایمن نگشت از قهر او ، سنگ بآواز آمد که یاولیّ الله مرا ایمن کرد امّا باوّل اشك همی ریختم ازحیرت و بیم عقوبت و اکنون اشك همی ریزم از ناز ورحمت ، و ماراین در گاه جز گریستن کاری دیگر نیست یا گریستن ازحسرت و نیاز یا گریستن اررحمت و ناز

پیر طریقت گفت الهی ادرسر گریستنی دارم دراز ، ندانم که ازحسرت کنم یا از ناز ، گریستن ازحسرت مهرهٔ بیم است و گریستن شمع مهرهٔ ناز ، ازناز گریستن چون بود ، این قصّه ایست دراز

« وهل اتٰیك نبؤ الخصم اذتسوّروا المحراب » ـ چون آن فریشتگان بر صورت خصمان با **داود** سخن گفتند و آنگه بر آسمان شدند، **داود** بدانست که ایشان فرستادهٔ حق بودند تا گناه **داود** فرا پیش وی برند ، **داود** در کار خود بدید و تضرع و زاری در آمد ، چهل روز سر بر زمین نهاد بسان ساجدان بر نعت تضرّع ، وکان لایرفع رأسه الّا لحاجة و لوقت صلاة مکتوبة ولایأکل ولایشرب وهو یبکی حتّی نبت العشب حول رأسه و هو ینادی ربه عزّوجلّ و یسئله التّوبة وکان من دعآئه فی سجوده سبحان الملك الاعظم الّذی یبتلی الخلق بما یشآء ، سبحان خالق النّور ، الهی انت خلقتنی و کان فی سابق علمك ما انا الیه صآئر، سبحان خالق النّور ، الهی الویل لداود اذا کشف عنه الغطآء فقال هذا داود الخاطیء ، سبحان خالق النّور ،الهی بایّ عین انظر الیك یوم القیمه وبایّ قدم اقوم امامك یوم تزلّ اقدام الخاطئین ، سبحان خالق النّور ، الهی من این یطلب العبد المغفرة الّا من عند سیّده؛ سبحان خالق النّور ، الهی انا الّذی لا اطیق حرّ شمسك فکیف اطیق حرّ نارك ، سبحان خالق النّور ، الهی انا الّذی لااطیق صوت رعدك فکیف اطیق صوت جهنّم ، سبحان خالق النور ، الهی الویل لداود من الذّنب العظیم الّذی اصاب ، سبحان خالق النّور، الهی قد تعلم سرّی و علانیتی فاقبل معذرتی ، سبحان خالق النّور،الهی برحمتك اغفرلی

دساً ولاتباعدنی من رحمتك لهوائی ،سبحان خالق النّور ، الهی فررت الیك بذنوبی واعترفت بخطیئتی لاتجعلنی من القانطین ولاتخزنی یوم الدّین ، سبحان خالق النور بعد از چهل روز وحی آمد ازحق جل جلاله که یا **داود** ترا آمرزیدم امّا سرخاك **اوریا** شو واو را برخوان تامن آواز تو او رابشنوانم و ازوی حلالی بخواه **داود** پلاسی درپوشید باچشمی پر آب و دلی پردرد و جانی پرحسرت آمد سرخاك **اوریا** شد و اورا بخواند ، **لبّيك** جواب داد و گفت من هذاالّذی قطع علیّ لذّتی وایقظنی ـ کیست اینکه لذت خواب خوش از من وابرید ؟ گفت منم **داود** ، گفت بچه آمدی یا نبیّ الله ؟ گفت آمده‌ام تا مرا در بحل کنی بهرچه از من بتو رسید ، گفت ترا بحل کردم و در گذاشتم **داود** چون آن سخن شنید آرامی وسکونی دروی آمد و باز گشت دیگر باره وحی آمد که یا **داود** نمیدانی که من داوری بعدل و انصاف کنم نه بتعنّت ، باز گرد و باوی بگوی من زن تو بخواستم و بوی رسیدم از من راضی شو و مرا بحل کن **داود** باز گشت و این سخن بگفت ، **اوریا** چون این سخن شنیدخاموش گشت وبر جواب **داود** نداد ، **داود** هم بر سرقبر وی خاك برسر نهاد وبزاری وخواری نوحه در گرفت که الویل لداود ثمّ الویل الطّویل لداود اذا نصبت الموازین بالقسط یوم القیمه فیؤخذ داود ویدفع الی المظلوم،سبحان خالق النور، الویل لداود ثمّ الویل الطویل لداود حین یسحب علی وجهه مع الخاطئین الی النّار، سبحان خالق النّور چون تضرّع وزاری **داود** بغایت رسید ، از آسمان عزّت ندای وحی آمد از بارگاه قدم آواز کرم آمد که ای داود دعای تو بنیوشیدیم ، گناهت بعفو خود بپوشیدیم ، توبهٔ تو بذیرفتیم و برتو رحمت کردیم **داود** گفت الهی کیف وصاحبی لم یعف عنّی ـ چون آرام گیرم وخصم از من نا خشنود و دلم از بیم خصمی وی پر آتش و پر دود ، ندا آمد که یا داود انی استوهبك منه فیهبك لی واعطیه من الثواب مالم تر عیناه ولم تسمع اذناه فیقول یاربّ من این لی هذا ولم یبلغ عملی ؟ فاقول هذا عوض من عبدی داود ، فقال داود یاربّ الآن عرفت انك قد غفرت لی ، فذلك قوله «فغفرنا له ذلك »

وهب منبه گفت **داود** پس از آنکه توبهٔ اوقبول کردند ، سی سال میگریست

که ار گرستن بیاسود نه بشب نه بروز ، گهی در میان بیابان نوحه کـردی برازی و ساليدی ارحواری ، مرغان هوا ووحوش صحرا در گریستن او را مساعدت کردندی، گهی در میان کوهان سنگ و کلوح و درختان او را مساعدت کردندی ، گهی در ساحل دریاها ماهیان وحانوران دریا در گریه او را مساعدت کردندی ، چون بخانه بار آمدی سو کوار پلاس درپوشیدی و برخاك نشستی وراهبان بسیار قریب چهارهزار گرد وی در آمده‌ندی ودرمساعدت وی همه برازی بگریستندی تااراشك چشم‌ایشان‌سیل روان گشتی **مصطفی** علیه‌الصلوة والسلام فرمود « انّ مثل عینی داود كالقربتین‌تنطفان ماءً ولقد خدّت‌الدموع فی‌وجهه کخدیدالماءِ فی‌الارض » وقال **الحسن** کان داود بعدالخطیئه لایجالس الّا الخاطئین یقول تعالوا الی داود الخاطیء ولا یشرب شراباً الّا مزجه بدموع عینیـه و کان یجعـل خبزالشعرالیابس فی قصعته فلایزال یبکی‌علیه حتّی‌یبتلّ بدموع عینیه وکان‌یذرعلیه‌الملح والرّمـاد فیأکل و یقول هذا اکل الخـاطئین ، قال وکان داود قبل الخطیئه یقوم نصف اللیل و یُصوم نصف‌الدّهر فلمّا کان من‌خطیئته ما کان‌صام‌الدهر و قام اللیل کلّه

۳ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی «**ووهبنا لداود سلیمان** »بخشیدیم **داود** را **سلیمان**، «**نعم‌العبد**» نیك بنده‌ایست **سلیمان** ، « **انّه اوّاب (۳۰)** » مرا ستاینده‌یی بود نیکوو بمن گراینده

« **اذ عرض علیه** » آنگه که عرضه کردند برو ، « **بالعشیّ** » بعد از نیم روز ، « **الصافنات الجیاد (۳۱)** » آن اسبان تندرست تیز رو ،

« **فقـال انّی احببت حبّ الخیر** » گفت من بر گزیدم مهر اسبان و خیر این جهان ، « **عن ذکر ربّی** » بریاد خداوند خویش ، « **حتّی توارت بالحجاب (۳۲)** » تا آنگه که آفتاب درپردهٔ مغرب نزدیك آمد که فروشدی

« **ردّوها علیّ** » باز گردانید آن اسبان را بر من ، « **فطفق مسحاً** » درایستاد در بریدن ، « **بالسوق والاعناق (۳۳)** » پایها و گردنهای اسبان

« **و لقد فتنا سلیمن** » بیازمودیم سلیمان را ، « **والقینا علی کرسیه جسداً** » و بر کرسی او کالبدی افکندیم [1] ، « **ثمّ اناب** [(٣٤)] » آنگه سلیمان با ما گشت

« **قال ربّ اغفرلی** » گفت خداوند من بیامرز مرا ، « **وهب لی ملکاً** » و مرا پادشاهئی بخش ، « **لاینبغی لاحدٍ من بعدی** » که سزد کسی را از پس من ، « **انّک انت الوهاب** [(٣٥)] » که تو خداوند فراخ بخشی

« **فسخرنا له الریح** » نرم کردیم او را باد ، « **تجری بامره** » تا می‌رود بفرمان او ، « **رخاءً** » آهسته نرم بانداره ، « **حیث اصاب** [(٣٦)] » هرجا که او خواهد و آهنگ دارد

« **و الشیاطین** » و فرمان بردار کردیم او را دیوان ، « **کل بنآءٍ وغواص** [(٣٧)] » ازین هر داورابی و گوهرجوئی

« **و آخرین مقرّنین فی الاصفاد** [(٣٨)] » ودیگران در بندها استوار کرده

« **هذا عطآؤنا** » [گفتیم او را که] این [پادشاهی تو] بخشندهٔ ماست بتو ،

« **فامنن او امسك بغیر حساب** [(٣٩)] » ببخش یانگاه دار بی شماری با تو

« **وان له عندنا لزلفی** » واوراسزدیك مانزدیکی‌است فردا ، « **وحسن مآب** [(٤٠)] » ونیکوئی بازگشتن گاه

« **واذکر عبدنا ایوب** » یاد کن قوم خویش راقصّهٔ بندهٔ ما ایوب ، « **اذنادی ربه** » آنگه که بآوازخواند خداوند خویش را ، « **انی مسنی الشیطان بنصبٍ و عذاب** [(٤١)] » که دیو بمن رنجوری وعذاب رسانید

« **ارکض برجلك** » [جبرئیل او را گفت] پای برزمین زن ، « **هذا مغتسلٌ** » این یك آب خویشتن‌شوی تو است ، « **باردٌ و شراب** [(٤٢)] » و این دیگر آشامهٔ [2] تواست آبی سرد

« **ووهبنا له اهله** » بخشیدیم او را کسان او ، « **و مثلهم معهم** » وهم‌چندان

١ ــ نسخه الف او کندیم ٢ ــ نسخهٔ الف آشمه

ما ایشان ازفرزندان و بردگان، « رحمةً منّا » بخشایشی ازما، « وذکری لاولی الالباب (۴۳) » و یادکاری زیرکان این امّت را

« وخذ بیدك ضغثاً » و گفتیم بدست خوش دستهٔ حاشه (۱) گیر ، « فاضرب به » و آن زن را بزن بآن، « ولا تحنث » و سوگند خوش تباه و دروغ مکن و مشکن، « انا وجدناه صابراً » مااورا شکیبا یافتیم، « نعم العبد » نیك بنده یی که ایوب است ، « انّه اوّاب (۴۴) » همواره سروکار او و بازگشت او با من بود

« واذکر عبادنا ابرهیم واسحق و یعقوب » یادکن رهیگان ما را ابراهیم و اسحق و یعقوب ، « اولی الایدی والابصار (۴۵) » کسان با دستگاهها و باباریك بینی و باریك دانیها

« انا اخلصناهم بخالصةٍ » ما ایشان را ویژه کردیم و برگزیده صافی کردیی و برگزیدیی خوش ، « ذکری الدار (۴٦) » که تا گیتی بود از ایشان آوای نیکو بود

« وانهم عندنا لمن المصطفین الاخیار (۴۷) » وایشان نزدیك ما از برگزیدگان نیکان اند

« واذکر اسمعیل والیسع وذاالکفل » یادکن اسمعیل و یسع و ذوالکفل را « وکلٌ من الاخیار (۴۸) » وهمه از نیکان بودند

« هذا ذکرٌ » یادکرد ایشان اینست وسخن در ایشان چنین ، « وان للمتقین لحسن مآب (۴۹) » و پرهیزگاران را نیکوئی بازگشتن گاه است

« جنات عدنٍ » بهشتهای همیشه یی ، « مفتحةً لهم الابواب (۵۰) » درها باز گشاده ایشانرا

« متکئین فیها » آرمیدگان بی بیم دران سرای ، « یدعون فیها » می فرا خواهند آنجا ، « بفاکهةٍ کثیرةٍ وشرابٍ (۵۱) » میوه های فراوان وشرابهای فراوان

---

۱ ـ حاشه خس وخاشاك وریزه‌های چوب و سرگین وامثال آن را گویند که همه بهم آمیخته باشد (برهان قاطع)

« **وعندهم قاصرات الطرف** » نزدیك ایشان کنیزکان فرو داشته چشمان ازجز شو یان خویش ، « **اتراب** [۵۲] » هم زادان [1] در دیدار

« **هذا ما توعدون لیوم الحساب** [۵۳] » این آن بهشت است وآن پاداش که شما را بآن وعده میدهند درروز شمار

« **ان هذا لرزقنا** » این روزی ماست ایشانرا ، « **ماله من نفاد** [۵٤] » آن را برسیدنی و سرآمدنی نیست

« **هذا** » اینست جزای پرهیزکاران وصفت بازگشتگاه ایشان ،« **وان للطاغین لشر مآب** [۵۵] » وگردن کشان وناپاکان و نافرمان برداران را بد بازگشتگاهی است

« **جهنم یصلونها** » دوزخ که در شوند بآتش آن ، « **فبئس المهاد** [۵٦] » بد جای که ایشانراست

« **هذا فلیذوقوه حمیمٌ وغساق** [۵۷] » آنك آب جوشنده وخونابه کهاز گوشت و پوست دوزخیان میرود تا میچشند آنرا

« **وآخر من شکله** » و ایشانراست آنجا دیگرایی ازین سان و ازین گونه ، « **ازواج** [۵۸] » نوعهای گوناگون

« **هذا فوجٌ مقتحمٌ معکم** » فریشتگان گویند آنك جوقی [2] است که با شما خویشتن را می در افکنند [3] در دوزخ و سرو روی می درافتند درآتش باشما بهم، « **لامرحباً بهم** » [سالاران گویند فرا پس روان خویش آنگه که هم دیدار شوند [4] در آتش] فراخ جهان مباشند [5] وبد فراخ حال ، « **انهم صالوا النار** [۵۹] » فراخ جهان کی باشند و ایشان بآتش رسندند

« **قالوا** » پس روان گویند فراسالاران « **بل انتم لامرحباً بکم** » بلکه شما را فراخ جهانی مبادا و نه فراخ حالی ، « **انتم قدمتموه لنا** » این

---

۱ ـ نسخهٔ الف هام زادان ۲ ـ نسخهٔ الف جوکی ۳ ـ نسخهٔ الف دراوکنند ٤ ـ نسخهٔ الف هام دیدار شند ٥ ـ نسخهٔ الف مبادا

شما کردید بماو پیش فرا فرستادید مارا ، « فبئس القرار (۶۰) » بدآرامگاهی که ایست

« قالوا ربنا » گویند خداوند ما « من قدم لنا هذا » آنکس که این باداش پیش فرا فرستاد ما را [وما را ارزانی این کرد] ، « فزده عذاباً ضعفاً فی النار (۶۱) » او را توئی از عذاب بیفزای درآتش

« وقالوا » گویند سالاران و پس روان همه « مالنا لانری رجالاً » چه رسد ما را که درین سرای نمی بینیم مردانی ، « کنا نعدّهم من الاشرار (۶۲) » که ما ایشان را دران جهان از بتریان می شمردیم

« اتخذناهم سخر یاً » ما ایشان را زیر دست خویش میداشتیم ، « ام زاغت عنهم الابصار (۶۳) » یا امروز چشمها برایشان نمی آید

« انّ هذالحقّ » این چه شمارا گفتم راست است ، « تخاصم اهل النار (۶۴) » خصومت کردن اهل دوزخ با یکدیگر

« قل انما انا منذرٌ » بگوی ای محمد من آگاه کننده یی ام ، « ومامن الهٍ الاالله الواحدالقهار (۶۵) » ونیست هیچ خدائی مگر الله آن یکتای کم آورنده مرا بنده فرو شکننده

« رب السموات والارض و ما بینهما » خداوند هفت آسمان و هفت زمین وهر چه میان آن ، « العزیزالغفار (۶۶) » آن تواننده ناونده آمرزندهٔ پوشنده

النوبة الثانية

قوله « و وهبنالداود سلیمان » ـ قال ابن عباس اولادنا من مواهب الله تعالی « یهب لمن یشآء اناثاً و یهب لمن یشآء الذّکور » ، وقد سمی الله عزّوجلّ الوالد الهبة فی القرآن فی مواضع منها قوله « ووهبنا له اسحق و یعقوب » « فهب لی من لدنك ولیّاً » « لیهب لك غلاماً زکیّاً »

« نعم العبد » کنایة یکنی بها عن کلّ مدحةٍ ، ای ـ نعم العبد سلیمن « انه اوّابٌ »

رجّاعٌ الی‌الله بالعبادة

« اذ عرض علیه » ای ـ علی سلیمن ، « بالعشیّ » ای ـ بعدالظّهر ، « الصّافنات » ای ـ الخیول الّتی تثنی احدی قوائمها و تقف علی سنبکها والسّنبك طرف مقدم الحافر وقیل الصّافن من الخیل القائم علی ثلث قوائم ، وفی الحدیث « من سرّه ان یقوم له الرّجال صفوناً فلیتبوّأ مقعده من النار » یعنی قیاماً ، و « الجیاد » الخیار السراع ، واحدها جواد ، وقیل واحدها جود کسوط و سیاط و قیل الجیاد ـ الطّوال الاعناق مشتقٌّ من الجید

« فقال انی احببت » ای ـ آثرت ، کقوله تعالی « یستحبّون الحیوة الدّنیا علی الآخرة » یعنی یؤثرون « حبّ الخیر » یعنی حبّ الخیل ، سمّیت الخیل خیراً لکثرة ما فیها من الخیر و فی الحدیث الصحیح « الخیل معقودٌ فی نواصیها الخیر الی یوم القیمة » وقد سمّی الله عزّوجلّ فی کتابه فی مواضع متاع الدنیا والظّفر بها خیراً علی ماهی عندالنّاس حتّی قال « وردّ الله الّذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیراً »

و قوله « عن ذکر ربّی » ای ـ علی ذکر ربّی ، و « الذکر » هاهنا صلاة العصر بدل لی قوله « بالعشیّ » وکانت فرضاً علیه و سمّیت الصّلوة ذکراً لانها مشحونةٌ بالذکر من قوله عزّوجلّ « واقم الصّلوة لذکری » « ویذکر فیها اسمه » ای ـ یصلّی فیها

قوله « حتّی توارت بالحجاب » ای ـ توارت الشمس بالحجاب یعنی باللیل لانّ اللیل یستر کلّ شیءٍ وقیل الحجاب جبل قاف و قیل هو جبل دون قاف بمسیرة سنةٍ والشّمس تغرب من ورآئه خلاف است میان علمای تفسیر که آن اسبها چند بودند و بر چه صفت بودند و از کجا بوی رسیدند عکرمه گفت بیست هزار بودند ابراهیم تیمی گفت بیست بودند حسن گفت هزار بودند و پرها داشتند ، اسبهای بحری بودند شیاطین از بهر سلیمان آورده بودند مقاتل گفت اسبهای داود بودند سلیمان آن را میراث برد از پدر کلبی گفت سلیمان بغزاة اهل دمشق و نصیبین شد و از ایشان غنیمت یافت ، اسبهای تازی بودند نیکو و نیک سکونهٔ تیزرو سلیمان نماز پیشین بگزارد و بر کرسی نشست و بفرمود تا آن اسبها بروی عرضه کردند ، بآن مشغول گشت و نماز

دیگر فراموش کرد ، چون نهصد بروی عرصه کرده بودند دریافت که نماز دیگر بگزارده، با آفتاب بگریست ، آفتاب بمغرب رسیده بود و وقت نماز بروی فوت شده ، دلتنگ و غمگین گشت ، گفت « ردّوها علیّ » ـ بازارید بمن آن اسبها که بر من عرضه میکردید تا نماز از من فائت شد، « فطفق مسحاً » ای ـ مازال یمسح ، ای ـ یقطع قطعاً بالسّوق،جمع ساقٍ کدارٍ و دورٍ فجعل یقطع اعناقها و یعرقب ارجلها ولم یفعل ذلك الّا وقد اباح الله له ذلك و ما اباح الله فلیس بمنکرٍ قال **محمد بن اسحق** لم یعنّفه الله علی عقر الخیل اذکان ذلك اسفاً علی ما فاته من فریضة ربّه وقال بعضهم انه ذبحها ذبحاً وتصدّق بلحومها و کان الذّبح علی ذلك الوجه مباحاً فی شریعته وقیل معناه انه حبسها فی سبیل الله و کوی سوقها واعناقها بکیّ الصدقه **ابن عباس** گفت **سلیمان** آن اسبها را بشمشیر پی کرد و گردن زد و آن از **سلیمان** حق حلّ جلاله تقرب بود واورا مباح بود ، هرچند که درین امّت کشتن اسبان بران صفت مباح نیست و حلال نیست ، ویجوز اباحه الله الشیء فی وقت و حظره ایّاه فی وقتٍ و گفته اند اسبان هزار بودند امّا بوقت عرض نهصد ، اورا مشغول داشتند تا نماز ازوی فائت شد ، آن نهصد را بکشت و صد بماند ، امروز هر چه در دنیا اسب تازی است ازنژاد آن صداست وروی عن **علی** (ع) قال قال **سلیمان** بامر الله عزّوجلّ للملئکه الموکلین بالشمس ، « ردّوها علیّ » یعنی الشّمس فردّوها علیه حتّی صلّی العصر فی وقتها ، وذلك انه کان یعرض علیه الخیل لجهاد عدوٍّ « حتّی توارت بالحجاب »

قوله « ولقد فتنّا سلیمان والقینا علی کرسیّه جسداً » ـ اختلاف عظیم است علما را درین آیت آن که فتنهٔ **سلیمان** را چه سبب بود و آن جسد که بود و ما آنچه بصحّت نزدیکتر است بگوئیم

محمد بن اسحق روایت کند از **وهب منبه** گفت سلیمان مردی بود غازی پیوسته درغزاة بودی و باعلاءِ کلمهٔ حقّ واظهار دین اسلام کوشیدی ، وقتی شنید که در جزیرهٔ دریا شهرستانی است که آنرا **صیدون** گویند و آنرا پادشاهی است عظیم که آنجا ملك میراند و بت میپرستند وهیچ پادشاه را و هیچ لشکر را بروی راه نیست از آنك

در پیش وی دریاست، امّا **سلیمان** بر مرکب باد باحیل و حشم آنجا رسید و بروی غلبه کرد و او را بکشت و هرچه داشت بغنیمت برداشت و در میان غنیمت دختر آن پادشاه بود سرد کی آورده نام وی **جراده** وکانت اکثر ما فی‌العالم حسناً و جمالاً فاصطفاها سلیمان لنفسه و دعاها الی الاسلام فاسلمت دختر باسلام درآمد و سلیمان او را خاصهٔ خویش کرد و اورا بر زنان دیگر افزونی نهاد هم بدوستی و هم بمراعات، دختر پیوسته بر یاد پدرخویش وملك میگریست وزاری میکرد ،لایرقأ دمعها ولایذهب حزنها ولا تنظر الی سلیمان الّا شزراً ولا تکلّمه الّا نزرا و **سلیمان** از آنك او را دوست‌میداشت هرچه خواست‌مراد وی میداد، سلیمانرا گفت اگر میخواهی که اندوه من کم شود وسکون دل من پدید آید تا با مهر ومحبّت تو پردازم، شیاطین را فرمای تا تمثالی سازند برصورت پدر من تا ویرا می بینم وتسلّی خودبدان حاصل میکنم، **سلیمان** بفرمود باتمثال‌پدروی‌بساختند و فرابیش وی نهادند و اورا جامه پوشانیدند، شیاطین در غیب سلیمان با وی گفتند عظّمی اباكِ و اسجدی له ــ پدر خود را گرامی دار و اورا سجود کن، دختر او را سجود میکرد، کنیزکان وخدمتکاران که او را چنان دیدند همه سجود کردند و گفتند هذا دین‌الملك ودین امرأة الملك وهی اعلم بما تصنع، چهل روز درخانهٔ سلیمان آن بت را می پرستیدند و سلیمان از آن ناآگاه پس **بنی اسرائیل** گفتند بوزیر سلیمان و هو **آصف بن برخیا** وکان صدّیقاً انّها الصّدّیق انّ‌الملك یعبد فی داره صنمٌ من دون‌الله ــ خبر داری که در خانهٔ ملك بت می پرستند؟ **آصف** آن قصّه با **سلیمان** گفت، سلیمان بغایت اندوهگن وغمگین گشت، گفت «انا لله و انا الیه راجعون» بخانه باز رفت وآن بت را بشکست و بسوخت و بباد برداد وآن زن را وآن قوم را همه عقوبت کرد و جامهٔ غسلی برآورد ولبس ثیاب‌الطّهرة ثیاباً لایغزلها الّاالابکار ولاینسجها الّاالابکار ولایغسلها الّاالابکار ولم تمسّها امرأةٌ قدرات الدّم آنگه بفرمود تا خاکستر خانه باز کردند ودر میان خاکستر نشست و بزاری وخواری بگریست و بسیار تضرّع کرد و گفت الهی‌اغفر ذنب داود انا **سلیمان‌بن داود** والخطّاء بن‌الخطّاء، الهی ماکان هذا جزآءك من آل داود

ان نعبدالاصنام فی دورنا من دونك وانما نعتبنا ان ننکس الاصنام علی وجوهها ' الهی لاتمح اسمی من اسماءِالنبیّین بخطیئتی ، الهی‌عافر دب داود اعفرلی ذنبی وعزّتك‌ما کفرت مند آمنت و ما خرجت ممّا ادخلتنی فیه من دینك و گفته‌اند ملك **سلیمان** درخاتم‌وی بود و نگین آن خاتم کبریت احمر بود ' هرگاه که بوضوگاه رفتی آن خاتم بر بی‌دادی از زنان وی نام آن زن **امینه** ،آن سبب که این واقعه افتاده بود ' برعادت خویش بوقت طهارت خاتم به **امینه** داد ، شیطانی بود نام وی **صخر** وکان صاحب‌البحر ، رب ّ العالمین صورت **سلیمان** بروی افکند تا بیامد و آن خاتم از **امینه** بخواست ، **امینه** اورابصورت **سلیمان** دید وخاتم بوی داد ، **صخر** خاتم در انگشت کرد و برسریر **سلیمان** نشست و جنّ و انس او را منقاد شدند ورب ّالعزّة او را بر مملکت **سلیمان** مسلّط کرد مگر بر زنان وی که او را بر ایشان دست نبود ، فذلك قوله تعالی «والقینا علی کرسیّه جسداً» این جسد شیطان است یعنی **صخر** که چهل روز بر کرسی **سلیمان** نشست هر روزی بر مقابل روزی که درخانهٔ وی بت پرستیدند سلیمان چون از وضوگاه باز آمد، **امینه** را گفت هاتی خاتمی ـ خاتم من بیار ، امینه گفت دادم ، **سلیمان** باز نگرست ، شیطان‌رادید بر کرسی وی نشسته ' بدانست که آن ابتلاءِ حق است و عقوبت ذنب وی و وقت را ملك از وی بستدند ' روی نهاد بصحرا و روز وشب همی زارید در الله و توبه همی کرد وعذر گناهان میخواست ، ز دران مدّت که **صخر** ملك‌همی‌راند بنی اسرائیل‌سیرت وی مستنکر داشتند وحکمی که میکرد نه بروجه خویش میدیدند ، همی گفتند چه‌رسید ملك را که امسال حکم برخلاف آن میکند که پارسال کرد ؟ چون استنکار ایشان بغایت رسید و سیرت زشت وی ظاهر گشت ' مردی بود در **بنی اسرائیل** مانند **عمر خطاب** درین امّت ، کمر کرد بران سلطان تا بروی هجوم کند ، شیطان‌بدانست که بنی‌اسرائیل قصد وی برخاستند و او را خواهند گرفت ، از میان ایشان بگریخت و سوی دریا شد انگشتری در دریا افکند وخود درآب شد و سلیمانرا مدّت محنت‌بپایان رسید ،چهل‌روز گذشته برخاست بساحل‌دریا شد ، قومی صیّادان رادید که صید ماهی میکردند،**سلیمان**

از ایشان طعام حواست ، ماهئی که اران ردی‌تر و کمتر بود وی انداختند ، سلیمان آنرا برداشت وشکم وی شکافت تا بشوید، انگشتری ازشکم وی بیرون آمد ، **سلیمان** انگشتری را در انگشت کرد و خدای را سجود شکر کرد ، با سر بروملك خویش گشت ایست که ربّ العالمین فرمود « ثمّ اناب » ای ـ رجع الی ملکه ثمّ انه بعث فی طلب **صخر** فاتی به وجعله فی صندوقٍ من حدیدٍ او حجرٍ وختم علیه بخاتمه ثمّ القاه فی البحر و قال هذا سجنك الی یوم القیمة گفته اند که گناه **سلیمان** اندرین فتنه ومحنت که بوی رسید آن بود که او را نهی کرده بودند که زنی خواهد بیرون از زنان بنی اسرائیل ، واو برخلاف آن نهی دختر **ملك صیدون** بخواست ، وکان من قومٍ یعبدون الاصنام ، تابد آنچه دید ورسید بوی آنچه رسید وقیل انّ سلیمان قال لاطوّفنّ اللیلة علی تسعین امرأة تأتی کلّ واحدةٍ بفارسٍ یجاهد فی سبیل الله ، ولم یقل ان شآءالله ، فلم تحمل منهنّ الّا امرأةٌ واحدة جآءت بشقٍ ولد قال النبی (ص) «والّذی نفس **محمد** بیده لوقال انشآءالله، لجاهدوا فی سبیل الله فرساناً اجمعین » قیل فجآءت القابلة فالقت هذا المولود علی کرسیّه عقوبةً له حین ترك الاستثنآء ، ثمّ تاب واناب وقال **الشعبی** ولد لسلیمان ابنٌ فاجتمعت الشیاطین و قال بعضهم لبعضٍ ان عاش له ولدٌ لم ننفكّ ممّا نحن فیه من البلآء والسخرة فسبیلنا ان نقتل ولده فعلم بذلك سلیمان فامر السّحاب حتّی حملته الریح الیه فغدا ابنه فی السحاب خوفاً من معرّة الشیطان فعاقبه الله بخوفه من الشیطان و مات الولد والقی میّتا علی کرسیّه فهو الجسد الّذی ذکره الله عزّوجلّ

« قال ربّ اغفرلی وهب لی ملکاً لاینبغی لاحدٍ من بعدی » ـ تأویله هب لی ملکی شیئاً لایکون لاحدٍ غیری قال **مقاتل بن حیان** کان سلیمان ملکاً و انما ارادبقوله « لاینبغی لاحدٍ من بعدی » تسخیر الریاح والطیر و الشیاطین لیکون ذلك بعد المغفرة آیةً فی ملکه یعلم بها النّاس انّ الله قدرضی عنه وقیل انما سأل بهذه الصّفة لیکون معجزةً له لامنافسةً وحسداً وقیل معناه هب لی ملکاً لاتسلبه منّی فی آخر عمری و تعطیه

غيرى كما سلبته منّى فيما مضى من عمرى ، وانما سأل ذلك باذن الله له فى السّؤال وقيل « لاحدٍ من بعدى » اى ـ غيرى ممّن بعثت اليهم ، ولم يرد من بعده الى يوم القيمة و فى الخبر انّ النبىّ (ص) صلّى يوماً صلاة الغداة فقال كنت اصلّى البارحة فدنامنّى شيطان ليفسد علىّ صلاتى فاخذته حتى سال لعابه على يدى فاردت ان اربطه بسارية فى المسجد يتلعب به ولدان المدينة ثمّ ذكرت دعوة اخى سليمان « هب لى ملكاً لاينبغى لاحدٍ من بعدى » فخلّيته

« فسخّرنا له الريح تجرى بامره رخآءً » ليّنةً ليست عاصفةٍ « حيث اصاب » ـ اى ـ قصد ، كما تقول للّذى يجيبك عن المسئله اصبت ، اى ـ قصدت المراد

« والشياطين » اى ـ سخّرنا له الشياطين ، « كلّ بنّآءٍ » يبنون له ما يشآء من محاريب و تماثيل « و غوّاصٍ » يستخرجون اللّؤلؤ من البحر ، و هو اوّل من استخرج له اللّؤلؤ من البحر

« و آخرين مقرّنين فى الاصفاد » يعنى مردة الشياطين موثقةً مشدودين فى القيود مالم يؤمنوا فاذا آمنوا خلّى سبيلهم الصّفد ـ القيد ، يقال منه صفده ، يصفده ، و ـ الصّفد العطيّة لانّك تقيّد من اعطيته بمنّتك ، يقول منه اصفده ، يصفده

« هذا عطآؤنا » ـ القول ها هنا مضمرٌ ، اى ـ قلنا لسليمان هذ الّذى ذكر عطآؤنا لك ، « فامنن اوامسك بغير حسابٍ » ـ فى الكلام تقديمٌ وتاخيرٌ ، تقديره هذا عطآؤنا بغير حساب فامنن اوامسك ، وقيل معناه اعطه من شئت وامسك عمّن شئت بغير حسابٍ ، اى ـ لاتحاسب و لاعليك تبعة يوم القيمة على ما تعطى و تمنع ، قال الحسن ما انعم الله على احدٍ نعمةً الّا عليه تبعةٌ الّا سليمان فانه ان اعطى اجروان لم يعط لم يكن عليه تبعه و قال مقاتل هذافى امرا لجنّ و الشياطين ، اى ـ اعتق من الجنّ من شئت و احبس من شئت منهم عليك

« وانّ له عندنا لزلفى » اى ـ القربة فى الآخرة ، « و حسن مآبٍ » يعنى الجنّة و نعيمها

« واذکر عبدنا ایوب » ـ کان **ایوب** فی زمان **یعقوب بن اسحق** و امرأته **لیا بنت لابان** ، « اذ نادی ربه انی مسّنی الشیطان بنصب و عذاب » ـ قرأ **ابوجعفر** « بنصب » بضم النون و الصاد ، وقرأ **یعقوب** بفتحها ، و قرأ الآخرون بضمّ النون و سکون الصّاد ، و معنی الکلّ واحدٌ ، ای ـ بمشقّةٍ و ضرّ فی بدنی و عذاب فی اهلی و مالی ، وکان الشیطان سلّط علیه فاحرق زرعه واسقط الابنیة علی اهله واولاده و ممالیکه و نفخ فی **ایوب** نفخةً خرجت منه النّفاخات ثمّ تقطّرت بالدّم الاسود واکله الدّود سبع سنین، وقیل ثمانی عشرة سنةً ، وکان سبب ابتلائه انّ رجلاً استعانه علی دفع ظلمٍ فلم یعنه وقیل کانت مواشیه فی ناحیة ملک کافر فداهنه ولم یغزه وقیل ذبح شاةً فاکلها وجاره جائعٌ لم یطعمه وقیل رآی منکراً فسکت عنه و قیل ابتلاه الله لرفع الدّرجات ولم یکن منه ذنبٌ یعاقب علیه و قد ذکر نا تمام قصّته فی **سورة الانبیآء**

فلّما انقضت مدّة بلائه قال له **جبرئیل** «ارکض برجلک » الارض ، ففعل فنبعت عین حارّة ، فقال له اغتسل منها، فاغتسل فصحّ ظاهر بدنه ، ثمّ قال له اضرب برجلک الاخری الارض ، ففعل فنبعت عین باردة ، فقال له اشرب منها ، فشرب فصحّ باطن جسده و عاد الی اصحّ ماکان و اشبّ واحسن ، و تقدیر الآیه هذا مغتسلٌ ای ـ ماءٌ یغتسل به، وهذا شرابٌ باردٌ

« و وهبنا له اهله » احیی الله عزّوجلّ له اهله و اولاده وممالیکه و وهب له «مثلهم معهم » ای ـ زاده مثلهم من اولاد الصّلب و قیل من نسلهم و یکون مثلهم اولاد الاولاد « رحمةً منّا » ای ـ رحمناه رحمةً ، و یجوزان یکون مفعولاً له ، « و ذکری لاولی الالباب » یعنی اذا ابتلی لبیبٌ بمحنةٍ ذکر بلاء **ایوب** فصبر

« وخذبیدک ضغثاً واضرب به ولاتحنث » ـ القولهاهنا مضمر، تأویله فلنا لایّوب « خذبیدک ضغثاً » و هو ملاء الکفّ من الشّجر و الحشیش

مفسران گفتند **ابلیس** برصورت طبیبی بر سر راه نشست و بیماران را مداواة میکرد زن **ایوب** آمد و گفت بیماری که فلان علّت دارد او را مداواة کنی ؟ ابلیس

گفت او را مداواة کنم و شفادهم بشرط آنکه چون او را شفا دهم او مرا گوید انت سقیتنی ـ تو مرا شفا دادی ، و از شما جز از این نخواهم زن بیامد و آنچه از وی شنید با ایّوب گفت ، **ایوب** دانست که آن شیطان است و اورا از راه میبرد ، گفت واللّٰه لئن برئت لاضربنّک مائةً و گفته‌اند **ابلیس** زن را گفت که اگر ایوب فرمانی کند بنام من ، او را در حال شفا دهم ، زن ناقص العقل بود وضعیف یقین ، از تنگدلی گفت افرع الیه و اذبح له عناقاً ایّوب این سخن وی در خشم شد و سوگند یاد کرد که چون این بیماری برخیزم وشفایابم ترا صد ضربت زنم پس چون **ایوب** از بیماری به شد ، خواست که سوگند راست کند ، **جبرئیل** آمد و پیغام آورد ازحقّ جلّ جلاله که آن زن‌ترا درایام بلا خدمت نیکو کرد ، اکنون تخفیف ویرا وتصدیق سوگندخود را دسته ی گیاه وریحان که بعدد صد شاخ باشد یا قبضه یی ازین درخت گندم که خوشه بر سر دارد ، آنرا بدست خویش گیر واورا آن یکبار بزن تا سوگند تو تباه ودروغ نگردد و تخفیف وی‌حاصل آید **مجاهد** گفت این‌حکم **ایوب** را بود علی‌الخصوص ودرشریعت ما منسوخ‌است **قتادة** گفت در حقّ این امّت هماست که درحقّ ایّوب وقول درست آنست که بیمار نزار را رواست و دیگرانرا نه

« انّا وجدناه صابراً » علی بلائنا ، « نعم‌العبد » کان لنا ، « انّه اوّاب » مقبلٌ علی طاعتـه

« واذکر عبادنا » ـ قرأ **ابن کثیر** « عبدنا » علی التوحید ، و قـرأ الآخـرون « عبادنا » بالجمع ، فمن جمع **فابرهیم** و من بعده بدلٌ منه و کلّهم داخلون فی‌العبودیّة والذّکر ، و من وحّد فابرهیم وحده بدلٌ منه و داخلٌ فی‌العبودّیة والذّکرو غیره عطف علی‌العبد داخل فی‌الذّکر فحسب ، اولی‌الایدی والابصار » ـ قال **ابن عباس** ای ـ اولی‌القوّة فی‌العبادة والبصرة فی‌الدّین ، فعبّر عن القوّة بالیدلانّ بها تکون‌البطش و عبّر عن‌المعرفة بالابصار لانّ البصیرة تحصل‌المعارف وقیل الایدی ـ النّعمة لانّ‌اللّٰه تعالی انعم علیهم ، تقول ایادیك عندی مشکورة ، والایدی والایادی ـ النّعم وقیل « اولی

الایدی و الابصار » ای ـ اولی العلم والعمل فالمراد بالایدی العمل و بالابصار العلم

« انّا اخلصناهم بخالصة ٍ ذکری الدّار » ـ **نافع** بضاف خواند بی‌تنوین ، والمعنی اخلصناهم بذکر الدار الآخرة و ان یعملوا لها و یدعوا النّاس الیها و یرغبوهم فیها ، و « الذکری » بمعنی الذکر میگوید ایشان را بر گزیدیم وخالص کردیم تا خالص شدند یاد کرد آن جهان را وستودن آن و بار خواندن خلق با آن و پیوسته سخن گفتن ازان وعمل کردن از بهر آن قال **مالك بن دینار** نزعنا من قلوبهم حبّ الدّنیا و ذکرها و اخلصناهم بحب الآخرة و ذکرها و قال **ابن زید** معناه اخلصناهم بافضل ما فی الجنّة ، کما تقول اخلصناهم بخیر الآخرة بر قراءت **نافع** « ذکری الدار » سرای آخرت است چنانك گفتیم ، و بر قراءت باقی قرّا که بتنوین خوانند بی اضافت « ذکری الدار » سرای دنیاست ، والمعنی اخلصناهم بفضیلة ٍ خالصة ٍ لهم دون غیرهم ، ای ـ لهم فیها ذکرٌ رفیعٌ جلیل القدر میگوید بر گزیدیم ایشان‌را و فضلی خالص دادیم که دیگرانرا نیست این فضیلت آنست که ایشان‌را آوای جهان کردیم که تا گیتی بود ایشان‌را آوای نیکو بود ، همانست که جای دیگر گفت « و جعلنا لهم لسان صدق ٍ علیّاً ، واجعل لی لسان صدق ٍ فی الآخرین » یعنی الثناء الحسن فی الدّنیا

« وانهم عندنا لمن المصطفین الاخیار » ای ـ اصطفیناهم من کلّ دنس ٍ ، و ـ الاخیار ـ جمع خیّر کمیّت ٍ و اموات ٍ

« واذکر اسمعیل والیسع وذاالکفل » ـ **الیسع** هو خلیفة **الیاس** فی قومه وقیل هو ابن عمّ الیاس وقیل هو ابن الیاس و **ذوالکفل** قال **الحسن** کان نبیّاً ، وقال **قتادة** کان رجلاً صالحاً یصلّی کلّ یوم ٍ مائة صلاة ولم یکن نبیّاً و سمّی **ذاالکفل** لانه تکفّل الجنّة لملك ٍ کان فی بنی اسرائیل ضمن له الجنة ان اسلم ، فاسلم الملك علی کفالته و قیل هو **یوشع بن نون** « و کلٌّ من الاخیار » ای ـ کلّهم من الاخیار

« هذا ذکرٌ » کلمةٌ تمّ بها الکلام ، ای ـ هذا شرفٌ و ثناء جمیل یذکرون به ابداً وقیل معناه هذا **القرآن** ذکرٌ ، ای ـ بیانٌ من الله لخلقه وقیل هو ذکرٌ لك

ولقومك، اى۔ شرف لك ولقومك «وان للمتّقين لحسن مآب» اى ۔ لحسن مرجع فى الآخرة

ثمّ فسرّه فقال «جنّات عدن» دار اقامة «مفتّحة لهم الابواب» ۔ اذا وصلوا اليها وجدوها مفتوحة الابواب لايحتاجون الى فتح بمعاناة وقيل هذا مثل كما تقول متى جئتنى وجدت بابى مفتوحاً ، اى۔ لاتمنع من الدّخول وقيل هذا وصف بالسّعة حتّى يسافر الطّرف فى كلّ جانب

«متّكئين فيها» اى ۔ جالسين فيها جلسة المتنعّمين للراحة ، «يدعون فيها بفاكهة كثيرة» ۔ الفاكهة ۔ مايؤكل للذّة لاللغذآء «وشراب» يعنى وشراب كثير فحذف اكتفاء بالاوّل ، اى ۔ يتحكّمون فى ثمارها و شرابها فاذا قالوا لشىء منها اقبل ، حصل عندهم يقال نطق القرآن بعشرة اشربة فى الجنّة منها الخمر الجارية من العيون وفى الانهار

«وعندهم قاصرات الطّرف» ۔ هذا كقولهم فلانة عند فلان ، اى ۔ زوجته و «قاصرات الطّرف» هى الّتى قصرت طرفها على زوجها لاتنظر الى غيره «اتراب» اى ۔ لدات مستويات فى السّنّ لاعجوز فيهنّ ولا صبيّة بنات ثلث وثلثين سنة وقيل على خلق ازواجهنّ لااصغر ولا اكبر وقيل متواخيات لايتباغضن ولايتغايرن وفى الخبر الصّحيح «يدخل اهل الجنّة الجنّة جرداً مرداً مكحلين ابناء ثلث وثلثين سنة لكلّ رجل منهم زوجتان على كلّ زوجة سبعون حلّة يرى مخّ ساقها من ورآئها»

«هذا ما توعدون» ۔ قرأ **ابن كثير وابو عمرو** «يوعدون» بالياءِ ، اى ۔ يوعد المتّقون و قرأ الآخرون بالتّاء ، والمعنى قل للمؤمنين هذاماتوعدون «ليوم الحساب» اى ۔ فى يوم الحساب

«انّ هذا لرزقنا ماله من نفاد» اى ۔ فناء و انقطاع كقوله «عطاءً غير مجذوذ» «وما عندالله باق»

«هذا وانّ للطّاغين» ۔ التأويل هذا هوجزاء المتّقين وبعت مآبهم ،«وانّ للطّاغين لشرّ مآب» اى لشرّ مصير ومرجع

«جهنّم» بدلٌ منه «يصلونها» اى ۔ يدخلونها ويقاسون حرّها ، «فبئس المهاد»

ای ـ بئس ما مهّدلهم و بئس ما مهّدوا لانفسهم الطّاغی هو الباغی والطّغیان والطّغو والطّاغیة والطّغوی ـ العتوّ

« هذا فلیذوقوه حمیمٌ » ـ فیه تقدیمٌ و تأخیرٌ، ای ـ هذا حمیمٌ فلیذوقوه ، و« الحمیم» الماء الحارّ الّذی انتهی حرّه وقیل «الحمیم» دموع اعینهم تجمع فی حیاض النّار یسقونها، «وغسّاقٌ» ما یسیل من ابدان اهل النّار من القیح و الصّدید، من قولهم غسقت عینه ، اذا سالت وانصبّت ، والغسقان ـ الانصباب وقال ابن عباس الغسّاق ـ الزّمهریر یحرقهم برده کما تحرقهم النار بحرّها و قیل هو شرابٌ منتنٌ باردٌ یحرق برده کما تحرق النّار قرأ حمزة و الکسائی و حفص « غسّاق » بالتشدید حیث کان و قرأ الآخرون بالتّخفیف، فمن شدّد جعله اسماً علی فعّال نحو الخبّاز و الطبّاخ و من خفّف جعله اسماً علی فعال نحو العذاب

« و آخر من شکله ازواجٌ » یعنی و عذابٌ آخر و انواع آخر مثل الحمیم و الغسّاق قرأ اهل البصرة « واخر » بضمّ الالف علی جمع اخری مثل الکبر و الکبری ، و قرأ الآخرون بفتح الهمزة مشبعةً علی الواحد

« هذا فوجٌ مقتحم معکم » ـ الفوج ـ الجماعة ، و ـ الاقتحام ـ الدخول علی شدّة، یعنی انّهم یضربون بالمقامع حتّی یوقعوا انفسهم فی النّار خوفاً من تلک المقامع ، والمعنی یقول الخزنة للطّاغین ادخلوا النّار هذا فوجٌ من اتباعکم یدخلون النّار معکم کما دخلتم ، فیقولون جواباً للخزنة « لامرحباً بهم » ای ـ بالاتباع ، فتقول الخزنة « انّهم صالوا النار » ای ـ صائرون الیها معکم

« قالوا » ای ـ یقول لهم الاتباع « بل انتم لامرحباً بکم انتم قدّمتموه لنا » ای ـ زیّنتم لنا الکفر و دعوتمونا الیه حتی صرنا الی العذاب ، « فبئس القرار » ای ـ بئس المستقرّ و قوله « مرحباً » معناه بلغت مرحباً و نزلت مرحباً ، ای ـ وردت مورداً فیه رحبٌ و سعةٌ ، و تقول رحّب بی فلانٌ ، اذا قال لک مرحباً ، و ـ الرّحب ـ السعة ، و رجل رحیب الصدر واسعه ، وفلان رحیب الکفّ ، و رحبة المسجد العرصة بابه ، و جمع الرحبة رحاب ، و تقول ضاقت علیّ الارض بما رحبت وضاقت علیّ الارض برحبها ، وقال

بعضهم لغيره مرحباً ، فاجابه رحبت عليك الدنيا والاخرة

« قالوا ربنا » ـ هذا من قول الاتباع ، « من قدّم لنا هذا » اى ـ من شرعه و سنّه لنا هذا ، « فزده عذاباً ضعفاً » اى ـ مضاعفاً على عذابنا « فى النّار » قال **ابن مسعود** يعنى حيّات و افاعى

« وقالوا » يعنى المصلّين والاتباع جميعاً « ما لنا لانرى رجالاً كنّا نعدّهم من الاشرار » اى ـ نعدّهم من الارذال فى الدّنيا ، يعنون المؤمنين الّذين كانوا يسخرون منهم فى الدّنيا و يهزؤن بهم و يضحكون وهم **عمار** و **خباب** و**صهيب** و **بلال** و **سلمان** و غيرهم من صعاليك المهاجرين الّذين كانوا يقولون لهم « اهؤلآءِ منّ الله عليهم من بيننا » ثمّ ذكروا انهم كانوا يسخرون من هؤلآءِ فقالوا « اتّخذناهم سخريّاً » ـ قرأ **اهل البصرة و حمزة و الكسائى** « من الاشرار اتّخذنا هم » موصولة الهمزة فى الدّرج مكسورة فى الابتدآء وقرأ الآخرون بقطع الالف وفتحها فى الحالين على الاستفهام و يكون «ام» على هذه القرآءة بمعنى بل ، ومن فتح الالف قال هو على اللفظ لا على المعنى ليعادل «ام» فى قوله « ام زاغت » كقوله « ءانذرتهم ام لم تنذرهم » و قال **الفرّآء** هذا من الاستفهام الّذى معناه التوبيخ والتّعجّب « زاغت » يعنى مالت «عنهم الابصار» ، و مجاز الآية ما لنا لانرى هؤلآءِ الّذين اتّخذناهم سخريّاً لم يدخلوا معنا النار ام دخلوها فزاغت عنهم ابصارنا فلم نرهم حين دخلوا ، و قيل ام كانوا خيراً منا و نحن لانعلم فكانت ابصارنا تزيغ عنهم فى الدنيا تحقيراً لهم

« انّ ذلك» الّذى ذكرت «لحقّ» ثمّ بيّن و صرّح فقال « تخاصم اهل النار » فى النّار حقّ ، هذا اخبارٌ عمّا سيكون

« قل » يـا **محمد** لمشركى **مكة** « انما انا منذرٌ » اى ـ رسولٌ اخوّفكم عذاب الله ، « و ما » لكم « من اله ٍ الّا الله الواحد » لاشريك له « القهّار » لخلقه

« ربّ السّموات و الارض و مـا بينهما العزيز » فى ملكه « الغفّار » لمن تاب و آمن

النوبة الثالثة

قوله « و وهبنا لداود سلیمان نعم‌العبد انه اوّاب » ای ـ نعم العبدلانه اوّابٌ الی الله ، رّجاعٌ فی جمیع الاحوال فی النعمة بالشکر و فی المحنة بالصبر نیکو بنده‌یی که سلیمان بود ، بازگشت وی درهمه حال با الله بود ، در نعمت شاکر و درمحنت صابر بود، بظاهر ملك و مملکت میراند وبباطن وتیروفاقت همی راند و می‌برورد ، و یعحبنی فقری الیك و لم اکن‌لیعجبنی لولامحبّتك الفقر سلیمان روزی تمنّی کرد گفت بارخدایاجن وانس و طیور و وحوش بفرمان من کردی ؛ چه بود گرابلیس را نیز بفرمان من کنی تا او را دربند کنم ؟ گفت ای سلیمان این تمنّی مکن که درآن مصلحت نیست ، گفت بارخدایا گرهم دو روز باشد این مراد من بده ؛ گفت دادم سلیمان ابلیس را در بند کرد و معاش سلیمان باآن همه ملك و مملکت از دسترنج خویش بود ، هر روز زنبیلی بافتی وبدوقرص بدادی ودرمسجد بادرویشی بهم بخوردی و گفتی مسکینٌ جالس مسکیناً آنروز که ابلیس را دربند کرد ، زنبیل ببازار فرستاد و کس نخرید که در بازارآن روز هیچ معاملت‌وتجارت نبود ومردم همه بعبادت مشغول بودند ،آنروزسلیمان هیچ طعامی نخورد ، دیگر روز همچنان برعادت زنبیل بافت و کس نخرید ، سلیمان گرسنه شد بالله بنالید گفت بار خدایا گرسنه‌ام و کس زنبیل نمی خرد ، فرمان آمد که ای سلیمان نمیدانی که توچون مهتر بازاریان در بند کنی در معاملت بر خلق فروبسته شود و مصلحت خلق باشد ، او معمار دنیاست و مشارك خلق در اموال و اولاد ، یقول الله تعالی « و شارکهم فی الاموال والاولاد »

قوله « اذ عرض علیه بالعشیّ » این آیت بآیت اول متصل است ، یعنی نعم العبداذ عرض علیه سلیمان نیك بنده‌ایست که در راه‌خداآن همه اسبان فدا کرد و دل ازان زینت وآرایش دنیا برداشت و باعبادت اللهپرداخت ، لاجرم ربّ العزّة او را به ازان عوض داد ، بجای اسبان باد رخا مرکب اوساخت و سبب آن‌اندوه که بوی رسیدبرفوت

عادت ، فریشته قرص آفتاب از مغرب باز گردانید از بهر وی تا نماز دیگر بوقت خویش بگزارد و آن ویرا معجزه‌یی گشت ، و چنانك این معجزه از بهر سلیمان پیغامبر پیدا گشت ، درین امّت از بهر امیرالمؤمنین **علی بن ابیطالب** (ع) از روی کرامت پیدا گشت

درخبر است که **مصطفی** صلوات الله و سلامه علیه سر بر کنار **علی** نهاد و بخفت، **علی** (ع) نماز دیگر نکرده بود ، نخواست که خواب بررسول قطع کند ، مرد عالم بود گفت نماز طاعت حقّ و حرمت داشت رسول طاعت حق ، همچنان می‌بود تا قرص آفتاب بمغرب فرو شد **مصطفی** (ص) از خواب درآمد ، **علی** گفت یا رسول الله وقت نماز دیگر فوت شد و من نماز نکردم ، رسول گفت ای **علی** چرا نماز نکردی ؟ گفت نخواستم که لذّت خواب بر تو قطع کنم ، **جبرئیل** آمد که یا **محمد** حق تعالی مرا فرمود تا قرص آفتاب را از مغرب باز آرم تا **علی** نماز دیگر بوقت بگزارد ، بعضی یاران گفتند قرص آفتاب را چندان باز آورد که شعاع آفتاب دیدیم که بر دیوارهای **مدینه** میتافت

« قال ربّ اغفرلی و هب لی ملکاً لا ینبغی لاحدٍ من بعدی » لم یطلب الملك الظاهر وانمّا اراد ان یملك نفسه فانّ الملك علی الحقیقة من یملك نفسه ومن ملك نفسه لم یتّبع هواه **سلیمان** با این دعا ملك خواست بر نفس خویش گفت بارخدایا چنانك خالق عالم را زیر دست من کردی ، این نفس را زیر دست من کن تا درطاعت وی باشم و بر پی هوای وی بروم ، طاعت نفس وطاعت حقّ ضدیکدیگرانند ، والضّدّان لا یجتمعان نکو گفت آن جوانمرد

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن [1]

مصطفی علیه الصلوة و السلام پیوسته گفتی « اللّهم لا تکلنا الی انفسنا طرفة عینٍ ولا اقلّ من ذلك » **یوسف صدیق** را علیه السلام آن همه بلا رسید از جاه وزندان و

۱ ـ این بیت از سنائی غزنوی است

عسر آن و از هیچ بلا بفریاد نیامد چنانک از نفس امّاره آمد تا میگفت «انّ النفس لامّارة بالسّوء الا مارحم ربی» ، وآنچه گفت «توفّنی مسلماً» از بیم نفس امّاره میگفت نه از بیم شیطان که شیطان ارچه خصم است ، از مؤمن طمع معصیت دارد نه طمع کفر و نفس طمع کفر دارد میکوشد و بزهواهها و بدعتها میخواند تا او را بکفر کشد رب‌ّ العالمین در قرآن دو چیز یاد کرد و بگفت که چیست نفس را یاد کرد و بفرمود که چیست ، دنیا را یاد کرد و نفرمود که چیست امّا علمای دین دنیا را بسه حرف بیان کرده‌اند گفتند ما صدّك عن مولاك فهو دنیاك ـ هرچه ترا از خدا باز دارد آن دنیاست ، اگر نان یك شبه نداری و بحود معجب باشی ، آن عجب تو دنیاست ، و اگر ملك شرق و غرب داری و بخدا مشغول باشی آن نه دنیاست که آن عقبی است امّا نفس آنست که **مصطفی** (ص) گفت «اعدی عدوّك نفسك الّتی بین جنبیك» نفس خواهندهٔ هواست و دل خواهندهٔ بلا ، نفس نظرگاه شیطان است و دل نظرگاه رحمن ، نفس مصطبهٔ دیواست و دل خزینهٔ معرفت ، این خزینهٔ معرفت در کنار دشمن نهاد امّا بحفظ خود نداشت و از دشمن نگاه داشت **موسی** را با **بنی اسرائیل** درآورد و ایشانرا درحفظ خود نداشت تایك دامن ایشان تر نشد ، **ابراهیم** را درآتش آورد و یك رشته از جامهٔ وی نسوخت ، همچنین دل که خزینهٔ معرفت است در کنار نفس نهاد و آنگه بحمایت و رعایت خود نداشت تا دشمن بران دست نیافت روی انّ **عامر بن عبد قیس** كان من افضل العابدین ففرض علی نفسه كلّ یوم الف ركعة یقوم عند طلوع الشمس فلایزال قائماً الی العصر ثمّ ینصرف و قدانتفخت ساقاه و قدماه فیقول یا نفس انما خلقت للعبادة یا امّارة بالسّوء فوالله لا عملنّ بك عملاً یأخذ الفراش منك نصیباً

قوله «لاینبغی لاحد من بعدی» لم یضنّ به علی الانبیآء علیهم السلام و لكن قال «لاینبغی لاحد من بعدی» من الملوك لامن الانبیآء ، وانما سأل الملك لسیاسة النّاس و انصاف الناس بعضهم من بعض لمافیه من القیام بحقّ الله ولم یسئله لاجل میله الی الدنیا و هو كقول **یوسف** علیه السلام «اجعلنی علی خزآئن الارض»

قوله « فسخرنا له الرّيح تجري بامره رخآءً » ـ **سليمان** را علیه السلام بادمسخر کردند تا در روزی مسافت دوماهه باربرید ، و این کرامتی عظیم است و شرفی تمام امّا مقام **مصطفی** (ص) بزرگوارتر و منزلت وی شریف تر که حشمت و جاه اورا وشرف و منزلت او را در امّت وی أز چاکران و پس روان وی کس هست که بیك ساعت باد بهٔ بی بدان دراری بار برد تا بمکه رسد ، واین در کرامات اولیا معروفست وحکایات مشایخ در آن فراوان است

« و اذکر عبدنا ایّوب » الآیة ـ قال **ابن مسعود**، ایّوب علیه السلام رأس الصّابرین الی یوم القیمة ، در هردوری باربلاراحمّالی درخواست وهیچ حمّالی چون **ایوب** پیغامبر نخاست از جبّار کائنات وحی آمد که این بلا بستر اسیاست ودخترهٔ اولیا و احتیار اصفیا ، هریکی بنوعی ممتحن بودند **نوح** بدست قوم خویش گرفتار ، **ابراهیم** بآتش **نمرود** ، **اسحق** بفتنهٔ ذبح ، **یعقوب** بفراق **یوسف** ، **زکریا و یحیی** بمحنت قتل **موسی** بدست **فرعون** وقبطیان ، وعلی‌هذا اولیا واصفیا یکی‌را محنت غربت بودومذّلت ، یکی را گرسنگی وفاقت ، یکی‌را بیماری وعلّت ، یکی‌را قتل وشهادت **مصطفی** (ص) گفت « انّ الله عزّوجلّ ادّخر البلآء لاولیآئه کما ادّخر الشّهادة لاحبّآئه » **ایوب** چون جام زهر بلا بردست وی نهادند ، گفت بار خدایا جام زهر با پا زهر صبر نوش توانیم کرد ، رب العالمین هم از وجود او جام پا زهر ساخت که « انا وجدناه صابراً نعم العبد » ، **ایوب** گفت اکنون که ازبارگاه قدم ما را این خلعت کرامت دادند که « نعم العبد » تا امروز بار بلا بتن کشیدیم ، از امروز بار بجان و دل کشیم درخبرآمده که چون ربّ العزّة آن بلاها از ایوب کشف کرد ، روزی بخاطروی بگذشت که نیك صبر کردم درآن بلا ، ندا آمد که انت صبرت ام نحن صبّرناك یا ایّوب لولا انّا وضعنا تحت کلّ شعرةٍ من البلآءِ جبلاً من الصّبر لم تصبر ؛ **جنید** گفت من شهد البلآء بالبلآءِ ضجّ من البلآءِ و من شهد البلآء من المبلی حنّ الی البلآءِ

قوله « واذکر عبادنا ابراهیم و اسحق و یعقوب اولی الایدی والابصار » ای ـ

اولی القوّة والصائر فی مقاساة البلایا والمحن ـ تعریت و تسلیت **مصطفی** (ص) است و تسکس دل وی دراں رنجها و محنتها که مسکشید ار کفّار **قریش** **اسما** دختر **ابو بکر** روایت کند که **مصطفی** (ص) روزی دراحمن قریش بگذشت ، یکی اریشاں برخاست گفت **توئی** که خدایاں ما راندمیگوئی ودشنام مدهی ؟ رسول خدا گفت من میگویم که معبود عالمیاں و خداوند جهاناں یکیست بی شریك و بی انبار ، بی نظیر و بی یار، و شما در پرستش اصنام بر باطل اید ایشاں همه بیکبار هجوم کردند ودر رسول آویختند و او رامیرزدند ، **اسما** گفت آں ساعت یکی آمد بدر سرای **بو بکر** و گفت ادرك صاحبك صاحب خویش را دریاب که در زحم دشمناں گرفتار است ، بو بکر شتاب رفت وباایشاں گفت ویلکم اتقتلون رجلاً ان یقول ربی الله و قدجاءکم البیّنات من ربکم ایشاں رسول را بگذاشتند و با ابو بکر گردیدند واو را بی محابا زدند و ابو بکر گیسوان داشت، چوں بخانه باز آمد دست بگیسواں فرو می‌آوردو موی بدست وی بازمی‌آمد ومیگفت تبارکت و تعالیت یاذاالجلال و الاکرام رب العالمین این همه بلاورنج بر دوستان نهد که ازیشان دو چیز دوست دارد چشمی گریان ودلی بریان دوست دارد ، که بنده میگرید و او را درآن گریه می ستاید که « تری اعینهم تفیض من الدّمع » ، و دوست دارد که بنده مینالد و بر درگاه او میزارد واورا دراں میستاید که « وجلت قلوبهم »

پیر طریقت گفت در مناجات ای یار مهربان بارم ده تاقصهٔ دردخود بتوپردازم، و بر درگاه تو میزارم و در امید سم آه بر می‌بارم ، الهی ! فایده بر تا باتو پردازم ، یك نظر در من نگر تا دو گیتی بآب اندازم

« هذا ذکر » ـ اینست قصهٔ پیغامبراں و سرگذشت ایشاں آنگه بیان کرد ثواب و درجات دراں جهاں بآں رنجها که کشیدند و بلاها که در دنیا چشیدند گفت « و انّ للمتّقین لحسن مآب ، جنّات عدن » متقیاں رابر عموم گفت تادانی که نه خود پیغامبراں را میگوید بخصوص ، بلکه همهٔ مؤمنانرا میگوید بر عموم

« جنّات عدن مفتّحة لهم الابواب » ای ـ اذاجاؤهالا یلحقهم ذلّ الحجاب و لا

كلمة الاستيدان تستقبلهم الملئكة بالتحيل والترحيب و الاكرام يقولون « سلامٌ عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدّار » روى ابوسعيد الخدرىّ قال قال رسول الله (ص) «انّ الله تعالى بنى جنّة عدن بيده و بناها بلبنة من ذهب ولبنة من فضّة وجعل ملاطها المسك و ترابها الزّعفران وحصباءها الياقوت ، ثمّ قال لها تكلّمى، فقالت «قدافلح المؤمنون» قالت الملائكة طوبى لك منزل الملوك

٤ ـ النوبة الاولى

« قل هو نبؤٌ عظيم (٦٧) » گوى اى محمد آن خبرى بزرگ است [پیغام كه آوردم و از رستاخیز كه بآن ترسانیدم]

« انتم عنه معرضون (٦٨) » شما ازان روى گردانیده‌اید

« ما كان لى من علم » مرا دانش نبود و آ گاهى ، « بالملاء الاعلى » بآن خوق [1] برترین از فریشتگان ، « اذیختصمون (٦٩) » كه با یكدیگر خصومت مى كردند

« ان یوحى الىّ » بمن پیغام نیست ، « الاانما انا نذیرٌ مبین (٧٠) » مگر آنكه نیستم من مگر آ گاه كنندهٔ باز نمایندهٔ

« اذقال ربك للملئكة » آنگه كه خداوند تو گفت فریشتگان را ، « انى خالقٌ بشراً من طین (٧١) » من مرد مى‌خواهم آفرید از گل

«فاذا سوّیته» چون و برا راست كردم ، « و نفخت فیه من روحى » و جان خویش درو دمیدم ، « فقعواله ساجدین (٧٢) » او را بر روى افتید

« فسجد الملئكة » بر روى افتادند فریشتگان ، « كلهم اجمعون (٧٣) » همگان بهم

« الا ابلیس استكبر » مگر ابلیس كه گردن كشید ، « و كان من

۱ــ نسخهٔ الف خوك

الکافرین (٧۴)» و از ناگرویدگان بود

« **قال یا ابلیس** » الله گفت‌ای ابلیس ، « **ما منعك ان تسجد** » چه بازداشت ترا که سجود کردید (١) تو ؟ « **لما خلقت بیدی** » چیزی را که بیافریدم بدو دست خویش ، « **استکبرت** » باش کردن کشیدی ؟ « **ام کنت من العالین** (٧۵) » یا برتری جستی و خویشتن را از برتران دیدی ؟

« **قال انا خیرٌ منه** » ابلیس گفت من به ازوام ، « **خلقتنی من نارٍ** » مرا از آتش آفریدی ، « **وخلقته من طین** (٧٦) » و او را از گل آفریدی

« **قال فاخرج منها** » اللّٰه گفت بیرون شو از آسمان ، « **فانك رجیم** (٧٧) » که تو نفرین‌زده‌ئی (٢) و رانده

« **وان علیك لعنتی الی یوم الدین** (٧٨) » و بر تو نفرین و راندن من تا روز شمار

«**قال ربّ فانظرنی** » ابلیس گفت خداوند من پس مرا درنگ‌ده ، « **الی یوم یبعثون** (٧٩) » تا آن روز که ایشانرا برانگیزانند

« **قال فانك من المنظرین** (٨٠) » الله گفت تو از درنگ دادگانی

« **الی یوم الوقت المعلوم** (٨١) » تا روزی که هنگام آن دانستنی است

« **قال فبعزّتك** » ابلیس گفت بخدائی تو ، « **لاغوینهم اجمعین** (٨٢) » که ایشانرا بیراه کنم همگان

« **الا عبادك منهم المخلصین** (٨٣) » مگر آن بندگان تو از ایشان که‌ترا یکتا شناسندگان‌اند از دل پاك

« **قال فالحقّ و الحقّ اقول** » اللّٰه گفت راست میگویم ، راست میگویم ، براستی براستی « **لاملأنّ جهنم** » ناچار بهرحال پر کنم دوزخ ، « **منك وممن**

١ــ کذافی النسختین ، کردید = کردی ٢ــ از مصدر نفریدن بمعنی نفرین کردن (برهان قاطع)

تبعك منهم اجمعين (۸۴) » از تو و از هر که در پی تو رود ازیشان همگان

« **قل ما اسئلكم عليه من اجر** » گوی نمیخواهم ازشما بر این پیغام ساینده هیچ مزدی ، « **و ما انا من المتكلفين** (۸۵) » و نیستم از ایشان که از خویش چیزی بر سازند

« **ان هو** » نیست این [كه من آوردم از خداوند عز وجل] « **الا ذكر للعالمين** (۸٦) » مگر یادی و سخنی جهانیان را

« **و لتعلمن نبأه** » و بدانید خبر آنچه باشما میگویند « **بعد حين** (۸۷) » پس هنگامی.

النوبة الثانية

قوله تعالی « قل هو نبأٌ عظيم » ـ فيه ثلثة اقوال ، احدها انه القرآن و سمّاه عظيماً ، لانه كلام ربّ العالمين كقوله « ولقد آتيناك سبعاً من المثاني و القرآن العظيم » ، قاله **ابن عباس** و **مجاهد** و **قتادة** و قيل هو يوم القيمة كقوله « عمّ يتسآءلون ، عن النبأ العظيم » والقول الثالث نبوّة الرسول ، يعنی النبأ الّذی انبأتكم به عن الله نبأ عظيمٌ وانتم تعدّونه لعباً و تعرضون

« ماكان لی من علمٍ بالملاءِ الاعلی » يعنی الملئكة « اذ يختصمون » ای ـ لولم اكن نبيّاً يوحی الیّ لما كان لی علم بالملاءِ الاعلی واختصامهم

« ان يوحی الیّ الّا انّما انا نذيرٌ مبين » ای ـ ما يوحی الیّ الّا الانذار نظم این آیات و معنی آنستکه ای **محمد** کفّار **قریش** را گوی این پیغام که من از الله رسانیدم وقرآن که آوردم و بر شما خواندم و وعدهٔ رستاخیز و بعث و نشور که دادم کاری عظیم است و خبری بزرگوار درست و شما آنرا بازی مشمرید و از تصدیق آن روی مگردانید ، اگر نه من پیغامبر بودمی پیغام رسان و وحی گزار از الله ، من کجا دانستمی اختصام فریشتگان در آسمان ؟ اکنون که شما را از اختصام فریشتگان و گفت و گوی

ایشان درکار **آدم** وعیروی حبردادم ، بدانید که آن ار وحی پاك میگویم وار ىبوت درست ودرمعنی احتصام فرشتگان **ابن عباس** گفت احتصموا فی امر آدم علیه السلام ، یعنی حین قال الله عزّوجلّ « ابی حاعلٌ فی الارض حلیفةً ، قالوا اتحعل فیها من یفسد فیها و یسفك الدّماء » الآیة وقیل احتصامهم تنارعهم فی الکلام فی فصل الاعمال واحتلافهم فی دلك و انما احتلفوا فی بیان الاحر و کمیّة الفصله فیها لا فی حدود الاصل ، ودلیل هدا التأویل الحبر الصحیح وهو ما روی **عبدالرحمن بن عایش الحضرمی** قال قال النبی (ص) « رأیت ربی فی احسن صورةٍ » یعنی فی المنام ، فقال فیم یحتصم الملاء الاعلی یا **محمد**؟ قلت انت اعلم ای رب ، قال فوضع کفّه بین کتفی فوجدت بردها بین ثدیی فعلمت مافی السّماء والارض ، قال ثمّ تلا هده الآیه « و کدلك نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین » ، ثمّ قال فیم یحتصم الملاء الاعلی یا **محمد**؟ قلت فی الکفّارات والدّرحات ، قال و ما الکفّارات ؟ قلت اسباغ الوضوء فی السّبرات والمشی علی الاقدام الی الحمعات و انتظار الصّلوة بعد الصّلوة ، قال و ما الدّرحات ؟ قلت اطعام الطعام و افشاء السلام ولین الکلام والصّلوة باللیل والنّاس نیام ، قال صدقت یا **محمد** من یفعل دلك یعش بحیرٍ ویمت بحیرٍ ویکن من حطیئته کیوم ولدته امّه

« ادقال ربك للملآئکة ابی حالقٌ بشراً » یعنی **آدم** علیه السلام « من طینٍ » ای تراب مبلولٍ

« فادا سوّیته » اتممت حلقه « و نفحت فیه من روحی فقعوا له ساحدین »

« فسحد الملآئکة کلّهم احمعون » ـ هده ثلثة الفاظٍ بمعنی واحدٍ کلّ لفظٍ منها یفید فائدةً حسنةً الملآئکة حماعةٌ لولم یرد علیها لحاران یکون سحد منهم طآئفه ، فقوله « کلّهم » افاد انهم سحدوا له عن آحرهم ، وقوله « احمعون » افاد انهم سحدوا له فی وقتٍ واحدٍ لا تراحی فیه روی **ابوهریرة** قال قال رسول الله (ص) « ان الله عزّوجلّ حلق آدم من ترابٍ فجعله بماءٍ من ماءِ الحنّه وحعله طیناً ثمّ ترکه حتّی اداکان

حمأً مسنوناً خلقه و صوّره حتّى اذا كان صلصالاً كالفخار كان يمرّ به **ابليس** فيقول لقد خلقت لامرٍ عظيمٍ ثمّ نفخ الله فيه من روحي وكان اوّل شيءٍ اجرى فيه الرّوح بصره وخياشيمه، فلمّا بلغ الرّوح خياشيمه عطس فالقاه الله حمده فحمد ربه عزّوجلّ فقال الله يرحمك ربك، ثمّ قال يا **آدم** اذهب الى اولئك النفر، فقل السّلام عليكم فانظر ما يقولون، فجاء هم فسلّم عليهم فقالوا وعليك السّلام ورحمة الله، فجآء الى الله فقال ماذا قالوا لك؟ وهو اعلم بما قالوا، قال قالوا وعليك السلام ورحمة الله، قال يا آدم هذه تحيّتك وتحيّة ذرّيتك، قال يارب و ما ذرّيتي؟ قال اختر يدي، قال اخترت يمين ربي و كلتا يدي ربي يمين، فبسط الله كفّه فاذا من هو من ذرّيته في كفّ الرحمن عزّوجلّ وعن **ابي موسى** عن النبي (ص) قال «ان الله عزّوجلّ يوم خلق آدم قبض من صلبه قبضتين فوقع كلّ طيّب بيمينه ووقع كلّ خبيث بيده الاخرى، فقال هؤلآء اصحاب اليمين اصحاب الجنّة ولا ابالي، وهؤلآء اصحاب الشمال اصحاب النّار ولا ابالي، ثمّ اعادهم في صلبه فعلى ذلك يتناسلون»

قوله «الّا ابليس استكبر» اي ـ امتنع من السجود «وكان من الكافرين» في علم الله عزّوجلّ

«قال يا ابليس» اي ـ قال الله لابليس حين امتنع من السجود «ما منعك ان تسجد لما خلقت بيديّ» اي ـ ما الّذي دعاك الى تـرك السجود لمن خصصته بخلقي ايّاه بيديّ كرامةً له، «استكبرت» ـ الف استفهام دخلت على الف الوصل، وهو استفهام توبيخ وانكار، «ام كنت من العالين» المتكبّرين يقول استكبرت بنفسك حين ابيت السّجود ام كنت من القوم الّذين يتكبّرون فتكبّرت عن السجود لكونك منهم؟ يقال العلوّ ـ اسمٌ، اسمٌ من اسمآء التكبّر، كقوله «ان فرعون علا في الارض» و كقوله «لا يريدون علوّاً في الارض»

«قال انا خيرٌ منه خلقتني من نارٍ وخلقته من طينٍ» ـ ظنّ انّ ذلك شرفٌ له و لم يعلم انّ الشّرف يكتسب بطاعة الله

«قال فاخرج منها» يعني من الجنّة وقيل من السّموات قال **الحسن** و **ابو العالية** اي ـ من الخلقة الّتي انت فيها وهي صورة الملك قال **الحسين بن الفضل** هذا تأويل صحيح

لان ابلیس تحیّر وافتخر بالخلقة فغیّرالله خلقته فاسودّ وقبح بعد حسنه وقیل «فاخرج منها» ای ـ من الارض الی جزائر البحور ، «فانك رجیم» ای ـ لعین طرید

«وانّ علیك لعنتی» علی السنة عبادی یلعنونك فلاتنقطع عنك الی یوم القیمة وقیل «انّ علیك لعنتی» ای ـ طردی من الجنّة وابعادی من کلّ خیر «الی یوم الدّین» یعنی الی الابد گفته‌اند روزقیامت روزی است که هرگز آنرا سپری شدن نیست، مدّتی خلق در عرصات ایستاده باشند فصل و قضا را ، وبعد ازان لایزال بهشتی دربهشت شودودوزخی در دوزخ ، و از ینجاست که حقّ جلّ جلاله لعنت ابلیس بقیامت پیوسته کرد و گفت «وانّ علیك لعنتی الی یوم الدّین» ، اگرآنروز را هرگز سپری شدن بودی ، لعنت ابلیس منقطع شدی بانقطاع قیامت ، ومراد ازین بسته کردن لعنت بقیامت تأبید است و تخلید ، ازینجا معلوم شد که قیامت را هرگز سپری شدن نیست

«قال ربّ فانظرنی الی یوم یبعثون» ـ انما قال «یبعثون» لئلّا یذوق الموت ، فابی الله سبحانه ان یعطیه سؤله فقال «فانك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم» یعنی نفخة الموت ، وهذا اخبار من الله سبحانه لااستجابة لدعائه وقال بعضهم لم یعلمه الوقت الذی انظره الیه

«قال فبعزّتك لاغوینّهم» ای ـ لاحملنّهم علی الغیّ وهو ضدّ الرّشد ، «الّا عبادك منهم المخلصین» ای ـ الّذین عصمتهم منّی وقریٔ «المخلصین» بکسر اللاّم ، ای ـ الّذین اخلصوا طاعتهم لله

«قال فالحقّ والحقّ اقول» ـ قراءت عاصم و حمزه و یعقوب «فالحقّ» برفع است «والحقّ اقول» بنصب ، یعنی انا الحقّ والحقّ اقول میگوید من خداوند راستگوی استوارم وراست میگویم ، باقی هردوحقّ بنصب خوانند ، یعنی فالحقّ قلت والحقّ اقول ، «لأملأنّ جهنّم» ـ راست گفتم وراست میگویم که «لأملأنّ جهنّم» وقیل معناه القسم ، ای ـ حقّاً حقّاً اقول ـ میگویم حقّاً حقّاً لأملأنّ جهنّم ودرشواذّ هردوحقّ برفع خوانده‌اند ، یعنی سخن راست اینست و بودنی آنکه گوید «اقول لأملأنّ جهنّم منك وممّن تبعك

منهم اجمعين» يعنى من الجنّه والنّاس

«قل ما اسئلكم عليه» اى ـ على تبليغ الرّساله «من اجر» اى ـ جعل و رزق،

«و ما انا من المتكلّفين» المتقوّلين القرآن من تلقآء نفسى، و كلّ من قال شيئاً من تلقآء نفسه فقد تكلّف له وصحّ فى الحديث عن رسول الله (ص) النهى عن التكلّف وعن **مسروق** قال دخلنا على **عبدالله بن مسعود** فقال يا ايّها النّاس من علم شيئاً فليقل به، ومن لم يعلم فليقل الله اعلم، فانّ من العلم ان يقول لما لا يعلم الله اعلم، قال الله لنبيّه «قل ما اسئلكم عليه من اجر و ما انا من المتكلّفين»

«ان هو الّا ذكر للعالمين» اى ـ ماهذا القرآن الّا تذكرة وشرف وعظة للخلق

«ولتعلمنّ» انتم يا كفّار **مكة**، «نبأه» يعنى خبر صدقه «بعد حين» اى ـ بعد الموت

قال **الكلبى** من بقى علم ذلك اذا ظهر امره و من مات علمه بعد موته قال **الحسن** ابن آدم عند الموت يأتيك الخبر اليقين وقيل «ولتعلمنّ نبأه» يعنى نبأ القرآن وما فيه من الوعد والوعيد وذكر البعث والنّشور، «بعد حين» يعنى يوم القيمة

فتح السّورة بالذّكر وختمها بالذكر

النوبة الثالثة

قوله «قل هو نبأ عظيم» ـ اين «نبأ عظيم» بيك قول اشارت است بنبوّت و رسالت **مصطفى** عليه الصّلوة والسّلام و جلالت حالت وى ميگويد خبر نبوّت وى خبرى عظيم است وشأن او شأنى جليل و شما ازان غافل، از جمال او روى گردانيده و از شناخت او وامانده، ندانيد كه چه گم كرده ايد و از چه وا مانده ايد، مهترى كه در عالم خود دو كلمه است و بس «لا اله الّا الله **محمّد** رسول الله»، يك كلمه **الله** را و ديگر كلمه **محمد** را، فرمان آمد كه يا محمد تو در حضرت خود ثناى ما ميگوى كه ما در حضرت خود ثناى تو ميگوئيم، يا محمد تو ميگوئى «قل هو الله احد» ما ميگوئيم «محمد رسول الله» ذرّه يى از طلعت زيباى آن مهتر در انگشت **آدم** تعبيه

کردند ، هشت بهشت بدرود کرد و گفت ما را خود توانگر آفریده‌اند سرما بحجرهٔ هر گدائی فرو نیاید ، آن ذره همچنان میرفت و بهر که میرسید در عین حسرت درشوق آن جمال میسوخت حشمت **نوح** وجاه **خلیل** و کرامت **کلیم** همه قطره‌یی بود در مقابل بحر رسالت او ، دولت **بلال** و **خباب** و **عمار** و دیگر یاران بود که **ابراهیم وموسی و عیسی** در عداداحیاء صورت نبودند که اگر ایشان زنده بودندی[1] آن جاروب خدمت که ایشان برداشتند ، **ابراهیم و موسی** برداشتندی ، « لوکان موسی حیّاً لما وسعه الّا اتباعی » مهتری با این‌همه منقبت ومرتبت و کمال وجمال بامشتی گدای بی‌نوا میگوید « انّما انالکم مثل الوالد لولده » و میگوید « شفاعتی لاهل‌الکبائرمن امّتی » مااهرور میگریم تا کجاست کافری نا گرویده که او را دعوت کنم تا هدایت ربانی آشکارا گردد ، وفردا در عرصات قیامت می‌نگریم تا کجاست فاسقی آلوده که اورا شفاعت کنم تارحمت الهی آشکارا شود وگفته‌اند این نبأ عظیم سه‌چیز است هول مرگ وحساب قیامت و آتش دوزخ **یحیی معاذ** گفت لوضربت السّموات و الارض بهذه السیّاط لانقادت خاشعة فکیف و قد ضرب بها ابن‌آدم الموت والحساب والنار ! مسکین فرزندآدم ، او را عقبه های عظیم در پیش است و ازانچه در گمانها می‌افتد بیش است ، امّا در دریای عشق دنیا بموج غفلت چنان غرق گشته که نه از سابقهٔ خویش می‌اندیشد ، نه از خاتمهٔ کار میترسد ، هر روز بامداد فریشته‌یی ندا میکند که « خلقتم لامرٍعظیم وانتم عنه غافلون » درکار و روزگار خود چون اندیشه کند، کسی که زبان رابدروغ ملوّث کرده ودل رابخلف آلوده و سر را بخیانت شوریده گردانیده ، سری که موضع امانت است بخیانت سپرده ، دلی که معدن تقوی است زنگار خلف گرفته ، زبانی که آلت تصدیق است بر دروغ‌وقف کرده ، لاجرم سخن جز خداع نیست و دین جز نفاق نیست

اذا ما الناس جرّبهم لبیبٌ فانّی قد اکلتهم و ذاقا
فلم ار ودّهم الّا خداعاً ولم ار دینهم الّا نفاقا

۱ ـ نسخهٔ الف بودندید

اکنون اگر میخواهی که درد علت را مداواة کنی راه تو آنست که تحتهٔ نماز را بآب چشم که از حسرت خیزد بشوئی و بر راهگذر بادی که از مهب ندامت برآید بنهی و بدبیرستان شرع شوی و سورة اخلاص بنویسی که خداوند عالم از بندگان اخلاص در میخواهد، میگوید «و ما امروا الّا لیعبدوا الله مخلصین له الدین»، و **مصطفی** علیه الصّلوة و السلام گفت «اخلص العمل یجزك منه القلیل»

«اذقال ربك للملائكة انی خالق بشراً من طین» تاآخر سوره قصّهٔ **آدم و ابلیس** است و سخن در ایشان دراز گفته شد و اینجا مختصر کردیم، از روی ظاهر زلّتی آمد از آدم ومعصیتی از ابلیس آدم را گفتند گندم مخور، بخورد ابلیس را گفتند سجده کن، نکرد امّا سرمایهٔ ردّ و قبول نه از کردار ایشان خاست که از جریان قلم وقضایای قدم خاست، قلم از نتائج مشیت قدم درحقّ آدم بسعادت رفت هم از نهاد وی متمسّکی پیداآوردند و حمایت وی بحکم عذر بوی حوالت کردند گفتند «فنسی و لم نجدله عزماً» و ابلیس را که قلم بحکم مشیّت قدم بردّ و طرد او رفت، هم از نهاد وی کمینگاهی برساختند و حمایت وی بدو حوالت کردند گفتند «ابی و استکبروکان من الکافرین» قلاده‌یی از مهر لعنت برساختند وبحکم ردّ ازل برجید روزگار او بستند تا هر جوهری که از بوتهٔ عمل وی برآمد در دست نقّاد علم نبایه آمد، عملش نبایه (۱) آمد، عبادتش سبب لعنت گشته، طاعتش داعیهٔ راندن شده و از حقیقت کار او این عبارت بیرون داده که الحکم لایکابد و الازل لایمارع

ایّ محبّ فیك لم احکه؟ وایّ لیل فیك لم اسکه؟
ان کان لایرضك الّاذمی فقد اذنالك فی سفکه

آدم در عالم قبول چنان بود که **ابلیس** در عالمردّ، هر کجا درودی و تحیّتی‌است روی بآدم نهاده، هر کجا لعنتی وطردی است روی بابلیس نهاده این که ناصیهٔ آن‌لعین در دامن قیامت بستند نه تشریف او بود، لکن مقصودالهی آن بود تا هر کجا کودکی‌را

۱ـ نبایه تیره رنگ و سیه فام و در عربی سیم ناسره را گویند (برهان قاطع)

سر انگشتی درسنگ آید سنگ لعنتی برسرش میرسد که لعنت برابلیس باد ازجناب حروت حطاب عزّت آمد بپاکان مملکت و مقرّبان درگاه که یکی را از میان شمامشور عزل نوشتیم و توقیع ردّ کشیدیم ، ایشان همه‌عین حسرت وسور گشتند ، جبرئیل نزدیك عزاریل آمد ، این که امروزابلیس است ، گفت اگرچنین حالی پدیدآید دست برسرمن دار ، و او میگفت این‌کار سر من نویس ، وآن سادات فریشتگان میآمدند و همچنین در حواست میکردند و او هریکی را صمان میکرد که دل فارغ دارید که من شما را ایستاده‌ام ، پس حوارآمد از درگاه عزت که اسجدوالآدم آن لعین عنان حواحگی بازنکشید که «حوت «اناحیر» درسرداشت نحواحگی پیش آمد که من به‌ام ازو«حلقتنی من نارو حلقته من طین» آن لعین قیاس کردودرقیاس‌راه حطارفت ای لعین از کجامیگوئی که آتش به‌ازحاك‌است ؟ نمیدانی که آتش سبب‌فرقت است وحاك‌سبب‌وصلت ؟ آتش آلت گسستن است و حاك آلت پیوستن ؟آدم که از حاك بود بپیوست تا او را گفتند «ثمّ احتباه ربه» ابلیس که ازآتش بود بگسست ، تا او را گفتند «علیك لعنتی الی‌یوم الدین» حاك‌چون تر شود نقش پذیرد ، آتش چون بالا گیرد همه نقشها بسوزد ، لاجرم نقش معرفت **ابلیس** بسوحت و نقس معرفت دل **آدم** وآدمیانرا بیفروحت «اولئك کتب فی قلوبهم الایمان»

درویشی درپیش **بویزید بسطامی** شد ازین درد رده‌ئی شوریده رنگی‌سروپای گم کرده یی ، بسان مسافران درآمد ، از سروحدحویش گفت یا بایزید ! چه بودی اگر این حاك بی‌باك حود نبودی ، **بویزید** ازدست حود رها شد، بانگ بردرویش زد که‌اگر حاك نبودی ، این سوز سینه ها نبودی ، ورحاك نبودی شادی و اندوه‌دین نبودی ، ورحاك نبودی آتش عشق نفروحتی ، ورحاك نبودی بوی مهر ازل که شنیدی ؟ ور حاك نبودی آشنای لم یزل که بودی ؟ ای درویش ! لعنت ابلیس از آثار کمال حلال حاکست ، صور **اسرافیل** تعبیهٔ اشتیاق حاکست ، سؤال منکر ونکیر نایب عشق سینهٔ حاکست ، رضوان باهمه غلمان و ولدان حاك قدم حاکست ، افبال ازلی تحفه و حلعت حاکست ، تقاصای عینی معدّنام حاکست ، صفات ربانی مشّاطهٔ حمال حاکست ، محبّت الهی غدای

اسرار حـا کست ، صفـات قـدم راد توشهٔ راه حا کست ، دات پاك مىرّه مشهود دلهای حا کست

زاں پیش کـه حواستی مت حواستهام
عـالم ر ـرای تـو بیاراستهام
در شهر مـرا هـرار عاشق بیش است
تو شاد بری که من ترا حاستهام

۳۹ - سورة الزمر - (مكية)

۱ - النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« **تنزيل الكتاب** » فروفرستادن این نامه ، « **من الله العزيز الحكيم** [1] » از الله است آن توانای تاونده دانا

« **انا انزلنا اليك الكتاب بالحق** » ما فرو فرستادیم بتو این نامه براستی ، « **فاعبد الله** » پس الله را پرست « **مخلصاً له الدين** [2] » پرستش ویرا و دین ویرا پاك دارنده ازشك ونفاق

« **الا لله الدين الخالص** » آگاه باشید [1] كه الله راست سزا وواجب پرستش پاك از انباز گرفتن باو وبگمان بودن دریگانگی او و در سخن او ، « **والذين اتخذوا من دونه اولياء** » و ایشان كه فرودار الله خدایان گرفتند ، « **ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى** » و میگویند نمی پرستیم ایشانرا تا مگر نزدیك كنند ما را بنا الله نزدیكی ، « **ان الله يحكم بينهم** » الله داوری كند میان ایشان ، « **فيما هم فيه يختلفون** » درآنچه ایشان درآن اختلاف [2] میگویند « **ان الله لا يهدى** » الله راه ننماید ، « **من هو كاذبٌ كفار** [3] » كسی‌را كه او دروغ زن است ناسپاس ناگرویده

« **لو اراد الله ان يتخذ ولداً** » اگر الله خواستی كه فرزندی گیرد ، « **لاصطفى مما يخلق ما يشاء** » خود گزیدی ازآنچه می‌آفریند آنچه خواستی ،

۱- نسخهٔ الف بید ۲- نسخهٔ الف خدا خدا

« **سبحانه** » پاکی و بی‌عیبی ویراست ، « **هوالله الواحدالقهار** (۴) » اوست خدای یکتا فرو شکسندهٔ همگان

« **خلق السموات و الارض** » بیافرید هفت آسمان وهفت زمین ، « **بالحق** » فرمان روان ، « **یکوّر الليل على النهار** » بر می‌پیچد شب بر روز ، « **ویکوّر النهار على الليل** » و بر می پیچد روز برشب ، « **و سخر الشمس و القمر** » و نرم کرد و روان آفتاب و ماه ، « **کلٌّ يجري لاجلٍ مسمًّى** » هر دو میروند هنگامی را نام زده کرده ازسرانجام جهان ، « **الاهوالعزيزالغفار** (۵) » آگاه باشید که اوست آن توانای ناوبده آمرز گار پوشنده

« **خلقكم من نفسٍ واحدةٍ** » بیافرید شماراازیك تن ، « **ثم جعل منها زوجها** » پس بیافرید ازان یك تن جفت او ، « **و انزل لكم من الانعام** » و فرو فرستاد شما را از چهار پایان خوردنی ، « **ثمانية ازواجٍ** » هشت جفت [نرجفت ماده و ماده جفت نر] ، « **يخلقكم في بطون امهاتكم** » می‌آفریند شما را درشکمهای مادران شما ، « **خلقاً من بعد خلقٍ** » آفرینشی از پس آفرینشی ، « **في ظلماتٍ ثلثٍ** » در سه تاریکی ، « **ذلكم الله ربكم** » آن کس که این‌میکندالله است خداوند شما ، « **له الملك** » پادشاهی او راست ، « **لااله الاهو** » نیست خدائی جز او ، « **فاني تصرفون** (۶) » چون می بر گردانند شما را از راه راست وکارراست و سخن راست !

« **ان تكفروا** » اگر همه کافرشوید و نه گروید ، « **فان اللهغنيٌّ عنكم** » الله بی‌نیاز است ازشما ، « **ولايرضى لعباده الكفر** » وبندگان خویش را کفر نپسندد ، « **و ان تشكروا** » واگر سپاس دارید وبگروند ، « **يرضه لكم** » بپسندد آن شمارا ، « **ولاتزر وازرةٌ وزر اخرى** » و بنکشد هیچ بار کشی بار کسی دیگر [ونگیرند کسی را بگناه کسی دیگر] ، « **ثم الى ربكم مرجعكم** » پس با خداوند شماست بازگشت‌شما ، « **فينبئكم بما كنتم تعلمون** » تاخبر کند شما را آنچه میکردید ، « **انه عليمٌ بذات الصدور** (۷) » که اوداناست بهرچه در دلهاست

« **واذامس الانسان ضرّ** » وآنگه که بمردم رسد گزندی ، « **دعا ربه** » خواند خداوند خویش را ، « **منیباً الیه** » باز گشته باوی بدل ، « **ثم اذاخوّله نعمةً منه** » پس آنگه که او را نعمتی دادازخود وزیر دست‌او کردآنچه خواست ، « **نسی** » فراموش کرد و بگذاشت ، « **ماکان یدعوا الیه من قبل** » آن رنج که الله رامی باآن خواند تا آنرا سرد ازین پیش[1] ، « **وجعل لله انداداً** » وخدای را همتایان گفت و انبازان نهاد [وحراز سبب ندید] ، « **لیضل عن سبیله** » تا خویشتن را از راه سپاس داری گم کند ، « **قل** » گوی ای‌محمد ، « **تمتع بکفرك قلیلا** »روزگار می‌فراگذاربکفرخویش روزی چندانذك ، « **انك من اصحاب النار**[8] » که تو از دوزخیانی

النوبة الثانیة

این سوره را دو نام است **سورة الزمر وسورة الغرف** قال **وهب بن منبه الیمانی** من احبّ ان یعرف قضآءالله عزّوجلّ فی‌خلقه فلیقرأ سورةالغرف این‌سوره‌چهار هزار و هفتصد وهشت حرف است وهزاروصدو نود ودو کلمت وهفتاد وپنج آیت جمله‌به **مکه** فروآمد از آسمان مگرسه‌آیت که به **مدینه** فروآمد «قل یا عبادیَ الّذین اسرفوا» الی تمام ثلث آیات ودرین سوره هفت آیت منسوخ است بآیت سیف یکـی « انّ الله یحکم بینهم فیما هم فیه یختلفون » دیگر « فاعبدوا ما شئتم من دونه» سوم «الیس الله بعزیزٍ ذی انتقامٍ» چهارم « قل یاقوم اعملوا علی‌مکانتکم انی عامل » پنجم « فسوف تعلمون من یأتیه عذابٌ یخزیه ویحلّ علیه عذابٌ مقیمٌ » ششم « فمن اهتدی فلنفسه ومن ضلّ فانما یضلّ علیها و ماانت علیهم بوکیلٍ » هفتـم « قـل اللّهم فاطرالسمـوات والارض » الآیه‌نسخ معناها بآیةالسّیف وعن **ابی بن کعبٍ** قال قال رسول‌الله (ص) « من قرأ سورةالزّمر لم یقطع‌الله رجآءه واعطاه ثواب‌الخائفین » وعن **عائشة** قالت کان رسول‌الله (ص) یقرأ کلّ لیلةٍ بنی اسرائیل والزّمر

۱ــ نسخهٔ الف سرد پیش با

قوله « تنزيل الكتاب » اى ـ هذا تنزيل الكتاب وقيل تنزيل الكتاب مبتدا وخبره « من دون الله العزيز الحكيم » اى ـ تنزيل القرآن من الله لا كما يقول المشركون ان محمّداً تقوله من تلقآء نفسه وقيل معناه تنزيل الكتاب من الله فاستمعوا له واعملوا به ، « العزيز » فى سلطانه « الحكيم » فى تدبيره

« انّا انزلنا عليك الكتاب بالحقّ » يعنى لاثبات الحقّ وهو الايمان بالله و صفاته وقيل بالصّدق فى الاخبار عمّا كان و عمّا يكون وقيل «بالحقّ» يعنى بما حقّ فى الكتب من انزاله عليك ، وليس قوله «انّا انزلنا » تكراراً لانّ الاوّل كالعنوان للكتاب، والثانى لبيان ما فى الكتاب

« فاعبدالله مخلصاً له الدّين » ـ الخطاب للنّبى ، والمراد به هو وامّته ، اى ـ اعبدوه مخلصين له الطّاعة من غير شائبة شكّ ٍ ونفاق ، « الا لله الدّين الخالص » ـ « الدين » ها هنا كلمة لااله الا الله وقيل هو الاسلام وقيل هو الطّاعه ، يعنى الا لله الطّاعة الخالصة الّتى تقع موقع القبول وقيل معناه لايستحقّ الدّين الخالص الّا الله قال النّبى (ص) « قال الله سبحانه من عمل لى عملاً اشرك فيه معى غيرى فهوله كلّه وانامنه برىء وانا اغنى الاغنيآء عن الشّرك » وقال صلّى الله عليه وسلّم « لايقبل الله عملاً فيه مقدار ذرّة ٍ من ريآء ٍ »

« والّذين اتّخذوا من دونه اولياء » يعنى الاصنام ، « مانعبدهم » ـ القول ها هنا مضمرٌ ، اى ـ ويقولون مانعبدهم ، « الّا ليقرّبونا الى الله » ـ قال قتاده انهم كانوا اذا قيل لهم من ربّكم ومن خلقكم ومن خلق السموات والارض؟ قالوا الله فيقال لهم فما معنى عبادتكم الاوثان؟ قالوا « ليقرّبونا الى الله زلفى » اى ـ قربى ،وهو اسم اقيم مقاما لمصدر كانّه قال ، الا لتقرّبونا الى الله تقرباً و يشفعوالنا عندالله قيل هم الملئكة و عيسى و عزير

« انّ الله يحكم بينهم فيما هم فيه يختلفون » اى ـ يحكم بين المسلمين والمشركين فيظهر المحقّ من المبطل ، وهذا ردّ لقولهم ووعدٌ وقيل هذا الاختلاف قوله «فاختلف الاحزاب من بينهم » فالاحزاب من النّصارى تحزبوا فى عيسى وافترقوا ثلث فرق النّسطوريّه والملكآنيّة واليعقوبيّه ، فرقه تقول عيسى هو الله ، وفرقة تقول هو ابن الله ، وفرقه تقول

هو شریك الله ، و فی ثلثتهم نزل قوله عزّوجلّ « لقد کفر الّذین قالوا ان ّالله هوالمسیح ابن مریم » وقوله « ولقد کفرالذین قالوا ان الله ثالث ثلثة » ، وقوله « ءانت قلت للنّاس » الآیة

« ان ّ الله لایهدی » لایرشد الی دینه وقیل لایهدی الی الجنّة « من هوکاذبٌ » فی قوله الملئکة بنات الله ، وعزیر ٌابن الله ، والمسیح ابن الله ، « کفّارٌ » یکفر نعمته و یعبد غیره

« لواراداللّه ان یتّخذ ولداً » کمازعموا « لاصطفی ممّا یخلق مایشآء » یعنی الملئکة، کما قال « لواردنا ان نتّخذ لهواً لا تّخذناه من لدّنا » وقیل معناه لواتّخذ من خلقه ولداً لم یتّخذه باختیارهم بل یصطفی من خلقه من یشآء ، ثمّ نزّه نفسه فقال سبحانه‌تنزیهاً له عن ذلك ممّا لایلیق بطهارته « هواللّه‌الواحد » لاشریك له « القّهار » لخلقه

« خلق السّموات والارض بالحقّ » یعنی بقوله‌الحقّ وهو « کن » وقیل خلقهما لاقامةالحقّ بهما ، « یکوّر اللّیل علی‌النّهار و یکوّر النّهارعلی‌اللیل » ینقص من‌اللّیل فیزید فی‌النّهار وینقص من‌النّهار فیزید فی‌اللّیل فما نقص من‌اللّیل دخل فی‌النّهار و ما نقص من‌النّهاردخل فی‌اللّیل ، ومنتهی‌النقصان تسع ساعات و منتهی‌الزّیادة خمس عشرة ساعةً ، و معنی‌الکور ــ الزّیادة ، من قولهم نعوذ باللّه من‌الحور بعدالکور ،ای ــ من‌النّقصان‌بعد الزّیادة وقیل اصل‌التکویر ــ اللفّ والجمع ، و منه کورالعمامة و منه‌کارة القصّار

« و سخرالشمس والقمر » ذلّلهما لمنافع بنی آدم ، « کلّ ٌ یجری لاجلٍ مسمّیً » یعنی یجریان من ادنی منازلهما الی اقصی منازلهما ، ثمّ یعودان کذلك لایجاوزانه وقیل « الاجل‌المسمّی » قیام‌السّاعة ، « الا هوالعزیز » ای ــ الا من فعل ذلك هوالعزیزالّذی لا یغالب فی ملکه ، « الغفّار » الّذی لا یتعاظمه غفران‌الذّنوب وان کثرت

بعضی اهل علم گفته‌اند آفتاب شصت فرسنگ است و ماه چهل فرسنگ و از **ابن عباس** روایت کرده‌اند که آفتاب چندان است که همهٔ زمین از شرق تا غرب ،وماه چندان که نیمهٔ زمین وفی روایةٍ اخری سئل **ابن‌عباس** کم طول الشمس والقمرو کم

عرضها ؟ فقال تسع مائة فرسخ في تسع مائة فرسخ وطول الكواكب اثنا عشر فرسخاً في اثنى عشر فرسخاً و گفته‌اند آفتاب از نور کرسی آفرید و کرسی از نور عرش آفرید و عرش از نور کلام خود آفرید، قال الله تعالی « انما قولنا لشیءٍ اذا اردناه ان نقول له کن فیکون » و گفته‌اند ربّ العزّة هریکی را از این آفتاب و ماه گردونی آفریده که سیصد وشصت گوشه دارد ، برهر گوشه‌ئی فریشته‌یی موکّل کرده تا آنرا میکشد ، چون بمغرب فروشوند همی روند تا زیر عرش ملك جلّ جلاله ، فذلك قوله تعالی « والشمس تجری لمستقرٍّ لها » وقد سبق شرحه وعن **ابی امامة الباهلی** قال قال رسول الله (ص) « وكّل بالشمس سبعة املاكٍ يرمونها بالثّلج ولولا ذلك ما اصابت شيئاً الّا احرقته» وعن **حيان بن عطية** قال الشمس والقمر والنجوم في فلكٍ بين السماءِ والارض تدور گفته‌اند چهار چیز در عالم یگانه است وآثار ایشان بهمه عالم رسیده ، آفتاب یکی و ماه یکی و نور ایشان بهمه عالم رسیده ، این دلیل است که الله جلّ جلاله یکی وقدرت ورحمت وی بهمه عالم رسیده ، وبه قال الله عزّوجلّ « وهو علی كلّ شیءٍ قدير » « و رحمتی وسعت كلّ شیءٍ » و گفته‌اند ستارگان آسمان دو قسم اند قسمی برآفتاب گذر کنند و ازوی روشنائی گیرند و قسمی آفتاب برایشان گذر کند و ایشانرا روشنائی دهد از روی اشارت میگوید مؤمنان دو گروه‌اند گروهی بدرگاه شوند بجهد و اجتهاد تانور هدایت یابند لقوله تعالی « والّذين جاهدوا فينا لنهدينّهم سبلنا » و گروهی آنند که عنایت ازلی برایشان گذر کند و ایشانرا نور معرفت دهد لقوله « افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نورٍ من ربه »

قوله « خلقكم من نفسٍ واحدةٍ » يعنی **آدم** « ثمّ جعل منها زوجها » يعنی **حوآء** خلقت من قصيری آدم وهو آخر اضلاعه وفي الخبر « لن تستقيم المرأة علی خلقٍ إنها خلقت من ضلعٍ اعوج »

« وانزل لكم من الانعام » ـ معنی الانزال ههنا الاحداث والانشاء كقوله « انزلنا عليكم لباساً » وقيل انزل المآء الّذی هو سبب نبات القطن الّذی يكون منه اللّباس و

سب النّبات الّذی تبقی به الانعام وقیل انزلنا من الجنّة علی آدم وقیل «انزل لکم من الانعام» ای ـ جعلها لکم نزلاً ورزقاً «ثمانیة ازواج» یعنی ثمانیة اصناف، «من الضّان اثنین ومن المعز اثنین ومن الابل اثنین ومن البقر اثنین» وخصّت هذه بالذّکر لکثرة الانتفاع بها من اللّبن واللّحم والجلد والشعر والوبر الازواج جمع زوج، والزّوج ـ الفرد له مثل، وقد یقال لهما زوجٌ تقول زوج حمامةٍ وزوج خفٍّ.

«یخلقکم فی بطون امّهاتکم» ای ـ فی ارحامهنّ «خلقاً من بعد خلقٍ» نطفةً ثمّ علقةً ثمّ مضغةً ثمّ عظماً ثمّ لحماً ثمّ انشأناهم خلقاً آخر صوّرهم ثمّ نفخ فیهم الرّوح، نظیره قوله «وقد خلقکم اطواراً» وقیل «خلقاً من بعد خلقٍ» ای ـ خلقاً فی بطن الامّ بعد خلقٍ فی صلب آدم علیه السّلام، «فی ظلمات ثلثٍ» یعنی البطن والرّحم والمشیمة «ذلکم الله ربّکم» ای ـ الّذی خلق هذه الاشیآء هو ربّکم علی الحقیقة، «له الملک لا اله الّا هو فانّی تصرفون» عن طریق الحقّ بعد هذا البیان؟

«ان تکفروا» یا اهل مکة «فانّ الله غنیٌّ عنکم» ای ـ عن عبادتکم کقوله «ان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعاً فانّ الله لغنیٌّ حمید» وکقوله «فکفروا و تولّوا واستغنی الله»، «ولا یرضی لعباده» ای ـ لعباده المؤمنین «الکفر» وهم الّذین قال الله تعالی «انّ عبادی لیس لک علیهم سلطانٌ» فیکون عامّاً فی اللّفظ خاصّاً فی المعنی کقوله «عیناً یشرب بها عباد الله» یعنی بعض عباد الله واجراه قومٌ علی العموم، وهو قول السّلف قالوا کفر الکافر غیر مرضیٍّ لله عزّوجلّ وان کان بارادته و افعال العباد کلّها خیرها وشرّها مخلوقة لله عزّوجلّ وان کان بارادته وافعال العباد مرادةٌ له لا تجری فی الملک والملکوت طرفة عینٍ ولا فلتة خاطرٍ ولا لفتة ناظرٍ الّا بقضآء الله وقدره و بارادته ومشیّته ولا رادّ لقضآئه ولا معقّب لحکمه یضلّ من یشآء و یهدی من یشآء لا یسئل عمّا یفعل وهم یسئلون.

بدانکه افعال بندگان نیک و بد ایشان طاعت ومعصیت ایشان حرکات و سکنات ایشان همه بقضا وحکم الله است و بارادت ومشیّت او، هرچه هست و بود وخواهد بود همه بتدبیر و تقدیر او، آن کند که خود خواهد و کس را نرسد که اعتراض کند برحکم و

فعل او ، کوزه گر را رسد درحرفت خود که از بعضی گل کوزه کند و از بعضی کاسه و از بعضی خمره (۱) ، و کس را نرسد که اعتراض کند بروی ، سلطان را رسد که بعضی بندگان خود را ستورمایی دهد و بعضی را خزینه داری و بعضی را جانداری ، و کس را نرسد که برو اعتراض کند ، پس خداوند کونین و عالمین که هفت آسمان و هفت زمین ملك و مُلك اوست همه بنده و چاکر او ، اگر یکی را بخواند و بنوازد و یکی را براند و بیدارد ، کرا رسد که بر او اعتراض کند ، بسیار فعلها بود که از ما زشت بود و از الله نیکو بود و پسندیده ، او را جلّ جلاله نکبّر رسد و ازو نیکو بود و ما را نرسد و از ما زشت بود زیرا که او خداوندست و ما بنده ، او آفریدگارست و ما آفریده ، او جلّ جلاله آن کند که خود خواهد و آنچه خواهد که کند ، کردش نیکو بود زیرا که نخواهد که کند مگر آنکه در حکمت نیکو بود نگونسار باد معتزلی که گفت الله گناه نخواهد بر بنده که خواستن گناه زشت بود ، نه چنانست که معتزلی گفت ، الله در ازل آن دانست که بنده چکند نخواست که آنچه وی داند چنان نبود که پس علم وی خطا بود ، الله در ازل دانست که قومی کافر شوند والله ایشان را بیراه کند چنانك فرمود «واضلّه الله علی علمٍ» چون از کسی کفر داند و آنگه نخواهد که آن کفر که ازوی داند همچنان بود و خواهد که از وی ایمان بود پس خواسته بود که علم وی خطا شود و آن درخداوندی نقص بود تعالی الله عمّا یقول المعتزلی علوّاً کبیراً اعتقاد چنان کن که حقّ جلّ جلاله از ما گناه داند و ما جز آن نکنیم که وی از ما داند و آن دانش وی گناه را بر وی عیب نه و مارا در علم وی حجّت نه ، همچنین گناه ما بارادت و خواست اوست و آن خواستن گناه ازوی زشت نه و خواست وی ما را حجت نه ، و درین خواستن گناه از ما غرض آنست تا دانستهٔ وی حاصل آید همچنانك وی دانست قال عمر بن عبدالعزیز اذا خاصمتکم القدریة فخاصموهم بالعلم تخصموهم ، معنی ذلك انّ الرّجل اذا اقرّ بانّ الله عزّوجلّ علم من العبد ما هو عامله ثمّ قال لم یشأ الله ان یعمل العبد ما علم منه فقد نقص فی نفسه ما حاول ازامه ووصف الله بالعجز عجز ، وان قال لم یعلم من العبد ما هو عامله فقد وصف الله بالجهل ولهم الویل

۱- نسخهٔ ج خمره

ممّا یصفون

قوله «وان تشکروا یرضه لکم» ـ معنی‌الشکرهاهنا التّصدیق والتوحیدیعنی ان تؤمنوا بربکم و توحّدوه یرضه لکم فیثیبکم علیه قرأ **ابوعمرو** «یرضه» ساکنة الهاء، و یختلسها اهل **المدینة**، و **عاصم** و **حمزة** والباقون بالاشباع «ولا تزروازرةٌ وزر اخری» ان لا یؤخذ احدٌ بذنب غیره، «ثمّ الی ربّکم مرجعکم فینبّئکم بما کنتم تعملون انه علیمٌ بذات‌الصدور» فیحاسبکم علیها و یجازیکم

«و اذا مسّ الانسان ضرٌّ» ای ـ بلآءٌ و شدّةٌ، «دعا ربه منیباً الیه» راجعاً الیه مستغیثاً به، ای ـ لم یدع سواه لعلمه بانه لایقدر علی کشف‌الضرّ غیره، «ثمّ اذا خوّله» ای ـ اعطاه «نعمةً منه» ای ـ من‌الله التّخویل ـ التملیك، والخول علی وجهین الخول ـ الخدم والمالیك وربما ادخلوا فیه الانعام، والخول ـ السّیاسة، یقال فلان تخول اهله، ای ـ یسوسهم ویموبهم، وواحدالخول خائل وفی‌الخبر فی صفة ملـوك آخـر الزّمان «یتّخذون دین‌الله دخلاً و مال‌الله دولاً وعبادالله خولاً» معناه یقهرونهم ویتّخذونهم‌عبیداً

«نسی ماکان یدعو الیه من قبل» ای ـ نسی‌الضرّ الّذی کان یدعوالله الی کشفه، هذا کقوله «مرّکان لم یدعنا الی ضرّ مسّه» وقیل نسی‌الله الّذی کان یدعوه، فیکون «ما» بمعنی «من»، کقوله «ولا انتم عابدون ما اعبد»

«وجعل لله انداداً لیضلّ عن سبیله» یعنی لیزلّ عن‌دین‌الاسلام وعن سبیل‌الشکر واللّام لام‌العاقبة، و قریٔ بضمّ الیآء، ای ـ لیضلّ نفسه عن‌الشکر وقیل لیضلّ النّاس، واللّام لام‌العلّة

«قل» یا **محمد** لهذاالکافر، «تمتّع بکفرك قلیلاً» ـ هذا امرٌ بمعنی‌التّهدید، ای ـ عش بکفرك قلیلاً فی‌الدّنیا الی اجلك، «انك من اصحاب‌النّار» فی‌الآخرة نزلت هذه‌الآیة فـی **عتبة‌بن ربیعة**، وقال **مقاتل** فـی **ابی حذیفة‌بن‌المغیرة‌المخزومی** وقیل عامٌ فی کلّ کافر.

النوبة الثالثة

« بسم‌الله » كلمةٌ سماعها يوجب للقلوب شفآءها وللا رواح ضيآءها وللاسرار سناها و علاها و بالحقّ بقآءها ، فالاسم اسمٌ لسموّه من‌العدم والحقّ حقٌّ لعلوّه بحق‌القدم نام خداوندی که نام او دلها را بستانست و یادا وشمع تاباست نام خداوندی که مهر او زندگانی دوستانست و یك نفس با او بدو گیتی ارزانست ، یك طرفةالعین انس با او خوشتر از جانست ، یك نظر ازو بصد هزار جان رایگانست

ولا اصافح انسی بعد فرقتکم حتّی تصافح کفّ‌اللامس القمرا
ولا امل مدی الایّام ذکرکم حتّی یمل نسیم‌الرّوضة السّحرا

گمان‌مبر که‌مراجز تو یارخواهدبود دلم‌جز از تو کسی را شکار خواهد بود

« تنزیل‌الکتاب من‌الله العزیزالحکیم » ـ کتابٌ عزیز من ربٍّ عزیزٍ انزل علی عبدٍعزیزٍ بلسان ملكٍ عزیزٍ فی شأن امرٍعزیزٍ

وردالرسول من‌الحبیب‌الاوّل بعد التّلاقی بعد طول تزیّل

این قرآن نامهٔ خداوند کریم‌است ، بندگانرا یادگارمهرقدیم است ، نامه‌یی که مستودع آن در جهان است و مستقرّ آن در میان جانست ، هفت اندام بنده نامهٔ دوست نیوشان است ، نامهٔ دوست نه اکنونیست که آن جاودان است ، نامه خبر وخبر مقدّمهٔ عیان است هذا سماعك من القاری فکیف سماعك من الباری ! هذا سماعك فی دارالفنآء فکیف سماعك فی‌دارالبقآء ! هذا سماعك و انت فی‌الحظر فکیف سماعك وانت فی‌النظر ؟! قال‌النبی (ص) « کانّ النّاس لم یسمعوا القرآن‌حین سمعوه من‌فی‌الرّحمن یتلوه علیهم » امروز در سرای فنامان بلا و عنا لذّت سماع اینست ، فردادر سرای بقا در محل رضا بوقت لقا گوئی لذّت سماع خود چونست ؟

غنّت سعاد بصوتها فتحارست الجان داود من‌الجحل

« انا انزلنا الیك‌الکتاب بالحقّ » ـ ای محمد ! ما این قرآن بتو فرو فرستادیم

تا گمشدگان را براه نجات خوانی ، مهجور انرا از رحمت هجران براحت وصال آری ، رنجورانرا از ظلمت ادبار بساحت اقبال آری ، مکارم‌اخلاق باین قرآن تمام کنی ، قواعد شرع بوی نظام دهی ای **محمد** ! هر کجا نور ملت تو نیست همه ظلمت شرك‌است ، هر کجا انس شریعت تو نیست همه زحمت شك است ای **محمد** ! ما عزّ دولت تو وشرف رسالت تو با ابد پیوستیم

« فاعبدالله مخلصاً له‌الدّین » ـ اکنون همه ما را باش سرّ خود با ما پرداخته و از اغیار دل برداشته و از بند خویش و تحکّم خویش باررسته ، رسول خدا صلوات‌الله وسلامه علیه باین خطاب چنان ادب گرفت که جبرئیل آمد و گفت یا **محمد** اختاران تکون ملکاً نبیّاً او عبداً نبیّاً ـ آن دوست تر داری که ملکی پیغامبر باشی یا بنده‌یی پیغامبر ؟ گفت خداوندا بندگی خواهم و ملکی نخواهم ملکی برامسلّم‌است و بندگی مارامسلّم، مأوی من جز لطف تو نیست وپناه من جز حضرت عزّت تو نیست ، اگرملك اختیار کنم با ملك بمانم و آنگه افتخار من بملك من باشد لکن بندگی اختیار کنم تا مملوك‌تو باشم وافتخار من بملك تو باشد ، از ینجا گفت « انا سیّد ولد آدم ولافخر » ـ منم مهترفرزند آدم و بدین فخر نیست ، فخر ما که هست بدوست نه بغیر او، کسی که فخر کند بچیزی کند که آن بر او بود نه فرود او ، درهر دو کون هیچیز بر ما نیست ، پس مارابهیچیز فخر نیست فخر ما بخالق است زیرا که بر ما کسی نیست جزاو ، اگر بغیراو فخر کنم بغیر او نگرسته باشم و فرمان « فاعبدالله مخلصاً » نگداشته باشم و نگداشت فرمان نیست وبغیر او نگرستن شرط نیست لاجرم بغیر او فخر نیست

فان سمّتنی مولی فمولای الّذی تدری وان فتّشت عن قلبی ترید کرالك‌فی‌صدری

« الا للّه‌الدین الخالص » ـ سزای الله عبادت پاك است بی نفاق و طاعت باخلاص بی‌ریا ، و گوهر اخلاص که یابند در صدف دل یابند دردریای سینه ، و از اینجاست که **حذیفه** گوید رضی‌الله عنه از ان مهتر کائنات پرسیدم صلوات‌الله وسلامه علیه که اخلاص چیست ؟ گفت از **جبرئیل** پرسیدم که اخلاص چیست ؟ گفت از رب العزة پرسیدم که

اخلاص چیست ؟ گفت « سرٌّ من سرّی استودعته قلب من احببت من عبادی » ـ گفت گوهری است که از خزینهٔ اسرار خویش بیرون آوردم ودر سویدای دل دوستان خویش ودیعت نهادم این اخلاص نتیجهٔ دوستی است و اثر بندگی ، هر که لباس محبّت پوشید وخلعت بندگی بر افکند ، هرکار که کند از میان دل کند دوستی حقّ جلّ جلاله همه آرزوهای پراکنده در یك دل جمع نشود فریضهٔ تن نماز وروزه است وفریضهٔ دل‌دوستی حقّ نشان دوستی آنست که هر مکروه طبیعت و نهاد که از دوست بتو آید بردیده‌نهی

ولو بید الحبیب سقیت سمّاً لکان السّمّ من یده یطیب

آن دل که تو سوختی‌تراشکر کند وان خون که‌تو ریختی بتو فخر کند

وانّ دماً اجریته لك شاکرٌ وانّ فؤاداً رعته لك حامد

رهی که بیاد تو خورم نوش آید دیوانه ترا بندو بنا هوش آید

« خلقکم من نفسٍ واحدةٍ » ـ آسمان و زمین و روز وشب آفرید تا صفت قدرت خود بخلق نماید ، بداند که او قادر بر کمال است و صانع بی احتیال است ، بروحدانیّت او از صنع او دلیل گیرند آدم وآدمیانرا بیافرید تا ایشانرا خزینهٔ اسرار قدم گرداند ، و نشانهٔ الطاف کرم « کنت کنزاً خفیّاً فاحببت ان اعرف » ذات و صفات منزّه داشتم ، عارف میبایست ، جلال وجمال بی نهایت داشتم ، محبّ میبایست ، دریای رحمت ومغفرت بموج آمده ، مرحوم میبایست مخلوقات دیگر با محبّت کاری نداشتند از املاك هرگز در خود همّت بلند ندیدند ، آن ملك توئی که همّت بلند داری فرشتگان و کاری راست ساماناران است که با ایشان حدیث محبّت نرفته ، وآن گنوز رموز که در نهاد آدمیان تعبیه است در ایشان ننهاده ، آن نبر ربری آدمیان آن تحیّـر و دهشت ایشان آن قبض و بسط ایشان حزن و سرور ایشان غیبت و حضور ایشان جمع و تفرقت ایشان شربتهای زهرامیغ ساخته بردست ایشان تیغ‌ها آهخته بر گردن ایشان ، اینهمه با ایشان ازاست که شمّه‌یی از گل محبّت رسیده بمشام ایشان

عشق تو مرا چنین خراباتی کرد ورنه بسلامت و بسامان بودم

بویزید بسطامی گوید وقتی درخمار شراب عشق بودم در خلوت « اما جلیس من ذکرنی » بستاخئی بکردم و از آن بستاخی بار بلا بسی کشیدم و جرعهٔ محنت بسی چشیدم گفتم الهی ! جوی توروان این تشنگی من تا کی ، این چه تشنگی است‌وجامها می بینم پیاپی !

زین نادره‌تر کرا بود هرگز حال من تشنه وپیش من روان آب زلال

عزیز دو گیتی چند نهان باشی وچند پیدا ، دلجیران گشته و جان شیدا ، تا کی این استتار وتجلّی‌آخرکی بود آن تجلی جاودانی‌، چندجوابی وچند رانی ، بگداختیم‌در آرزوی روزی که دران روز تو مانی ، تا کی افکنی و بر گیری ، این چه‌وعداست بدین درازی و بدین دیری ؟ گفتا بسرم الهام دادند که **بایزید** خبر نداری که باین طائفه گوشت بی جگر نفروشند و دراانجمن دوستی جزلباس بلانپوشند ،مگرپیراگرسربلانداری وره جوت بربرند **بویزید** گفت در بستاخی بیفزودم و نه بیخودی گفتم الهی ! من گریختم لطف تو در من آویخت ، آتش یافت برنور شناخت کرم تو انگیخت ، از باغ وصال نسیم قرب مهر تو انگیخت ، باران فردانیّت بر گرد بشریّت فصل تو ریخت

اوّل تو حدیث عشق کردی آغاز اندر خور خویش کار ما را می‌ساز
ما کی گنجیم در سرا پردهٔ راز لافست بدست ما و منشور نیاز

گفت آخر بسرّم ندا آمد و از آسمان لطف باران برّ آمد ، درخت امید بر آمد و اشخاص پیروزی بدرآمد ، کی دای بگل فرو شده دست بار

پیر طریقت گفت نه پیدا که عزّت قدم ، رهی را چه ساخته از انواع کرم ، رهی را اوّل قصدی دهد عنی تا از جهانش باز برد ، پس نوری دهد روشن تا ازخهانیاش باز برد ، پس کششی دهد فربی ، تا از آب‌و گل باز برد، چون فرد شود ، آنگه وصال فرد را شاید

جویندهٔ تو همچو تو فردی باید آزاد ز هر علّت ودردی باید
زان می نرسدبوصل توهیچ کسی کاندرخورعمهای تومردی باید

۲ ـ النوبة الاولى

« **امن هو قانت** » آنکس که اوفرمان بردارست وایستاده بندگی، « **آناء الليل** » درپاسهای شب ، « **ساجداً و قائماً** » گاه روی بر زمین نهاده و گاه ایستاده بپای ، « **يحذر الاخرة** » و می باز پرهیزد از عذاب آنجهان ، « **ويرجوا رحمة ربه** » ومی بیوسد بخشایش خداوند خویش ، « **قل هل يستوى** » گوی هرگز همسان باشند ؟ « **الذين يعلمون والذين لا يعلمون** » ایشان که دانند وایشان که ندانند ؟ « **انما يتذكر اولوا الالباب** [۹] » ایشان پند پذیرند و حق دریابند [۱] که خرددارند

« **قل** » بگو ای **محمد** خدای میگوید « **ياعبادالذين آمنوا** » ای بندگان من که گرویده‌اید ، « **اتقوا ربكم** » بپرهیزید از خشم وعذاب خداوند خویش، « **للذين احسنوا** » ایشانراست که نیکوئی کردند و نیکو درآمدند در اسلام ، « **فى هذه الدنيا حسنة** » درین جهان نیکوئی ، « **وارض الله واسعة** » وزمین خدای فراخ است ، « **انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب** [۱۰] » جز این نیست که شکیبایان سپارند مزد ایشان بیشمار و بی اندازه

« **قل انى امرت** » بگوای **محمد** مرا فرمودند ، « **ان اعبدالله** » که الله‌را پرستم ، « **مخلصاً له الدين** [۱۱] » پاك دارنده او را پرستش خویش

« **و امرت لان اكون اول المسلمين** [۱۲] » وفرمودند مرا تا آنك اوّل کسی باشم از گردن نهادگان

« **قل انى اخاف** » بگومن میترسم ، « **ان عصيت ربى** » اگرسر کشم ازخداوند خویش و نافرمان باشم ، « **عذاب يوم عظيم** [۱۳] » ترسم ازعذاب روزی بزرگ

« **قل الله اعبد** » بگو الله را پرستم ، « **مخلصاً له دينى** [۱۴] » پاك دارنده اورا پرستش خویش

---

۱ نسخهٔ الف دریاوند

« **فاعبدوا ما شئتم من دونه** » می پرستید هرچه خواهید فرود ازو ، « **قل ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم** » بگو زیانکاران ایشانند که ازخویشتن درمانند ، « **واهلیهم یوم القیمة** » واز کسان خویش درمانند روز رستاخیز ، « **الا ذلك هو الخسران المبین** [۱۵] » آگاه باشید [۱] که زیانکاری آشکارا آنست

« **لهم من فوقهم ظلل من النار** » زبر زبر ایشان طبقهائی از آتش ، « **ومن تحتهم ظلل** » وزیر ایشان طبقهائی از آتش ، « **ذلك یخوف الله به عباده** » این آنست که الله میترساند بآن بندگان خویش را ، « **یا عباد فاتقون** [۱۶] » ای بندگان من بپرهیزید از [خشم و عذاب] من

« **والذین اجتنبوا الطاغوت** » وایشان که بپرهیزیدند از پرستیده‌های ناسزا ، « **ان یعبدوها** » که آنرا پرستند ، « **وانابوا الی الله** » و باالله گشتند بندگی ، « **لهم البشری** » ایشانراست بشارت ، « **فبشر عبادی** [۱۷] » بشارت ده بندگان مرا

« **الذین یستمعون القول** » ایشان که سخن می نیوشند ازتو ، « **فیتبعون احسنه** » وپی میبرند نیکوتر آن ، « **اولئك الذین هدیهم الله** » ایشان آنند که راه نمود الله ایشانرا ، « **واولئك هم اولوا الالباب** [۱۸] » وایشانند که زیرکانند وخردمندان

« **افمن حق علیه کلمة العذاب** » کسی که برو درست گشت وعیدالله و در علم الله سزای عذاب گشت ، « **افانت تنقذ من فی النار** [۱۹] » باش توانی که از آتش بیرون آری آنکس را که [گفت من آنست که] او در آتش است ؟

« **لکن الذین اتقوا ربهم** » ایشان باری که بپرهیزیدند ازخشم وعذاب خداوند خویش ، « **لهم غرف** » ایشانراست ورکدها [۲] ، « **من فوقها غرف** » از زبرهای آن نیز ورکدها ، « **مبنیة** » خشت زرین وسیمین برآورده ، « **تجری من تحتها الانهار** » میرود زیر درختان آن جویها ، « **وعدالله لا یخلف الله المیعاد** [۲۰] » وعده ایست که

۱ـ نسخهٔ الف بید ۲ـ ورکد مرکب از ور = بر + کد بمعنی خانه یعنی بالاخانه

الله داد ، بکند الله وعدهٔ خوش را جز نیکوئی

« **الم تر ان الله انزل من السماء ماء** » نبینی که الله فرو فرستاد از آسمان آبی ، « **فسلکه ینابیع فی الارض** » براند آن را چشمه چشمه در زمین ، « **ثمّ یخرج به زرعاً** » پس می بیرون آرد بآن کشت زار ، « **مختلفاً الوانه** » جدا جدا رنگهای آن ، « **ثمّ یهیج** » آنگه پس خشك شود ، « **فتراه مصفراً** » آن را بینی زرد گشته ، «**ثمّ یجعله حطاماً** » آنگه آن را خرد کند ریزه ریزه ، « **ان فی ذلك لذکری لاولی الالباب**(۲۱)» درانچه نمودم یاد کردی است و یاد گاری خردمندان را

النوبة الثانیة

قوله تعالی «امّن هو قانت » - قرأ **ابن کثیر و نافع وحمزة « امن »** بتخفیف المیم ، وقرأ الآخرون بتشدیدها ، فمن شدّد فله وجهان احدهما ان یکون المیم فی «ام» صلةً ، ومعنی الکلام استفهام وجوابه محذوف ، مجازه امّن هو قانت کمن هو غیر قانت ؟ والوجه الآخر انه عطف علی الاستفهام ، مجازه الّذی جعل لله انداداً خیر ام من هو قانت ؟ و من قرأ بالتخفیف فهو الف استفهام دخل علی « من » معناه اهذا القانت کالّذی جعل لله انداداً ؟ وقیل الالف بمعنی حرف النّداء ، تقدیره یامن هو قانت و معنی الآیة قل تمتع بکفرك قلیلاً انك من اصحاب النّار یا من هو قانت آناء اللیل انك من اهل الجنّة هذا کقول القائل فلان لا یصلّی ولا یصوم فیامن یصلّی و یصوم ابشر و قیل المنادی هو الرّسول صلّی الله علیه و سلّم والمعنی یامن هو قانت آناء اللیل

« قل هل یستوی الّذین یعلمون والّذین لا یعلمون » ـ معنی قنوت درین آیت قیام است در نماز **مصطفی** را علیه السلام پرسیدند ایّ الصّلاة افضل ؟ فقال « طول القنوت » فسمّی الصّلوة قنوتاً لانها بالقیام تکون وقال النّبی (ص) « مثل المجاهد فی سبیل الله کمثل القانت الصّائم » یعنی المصلّی الصّائم ، ثمّ قیل للدّعاء قنوت لانه انما یدعو به قائماً فی الصّلوة قبل الرّکوع او بعده و درقرآن قنوت است بمعنی اقرار بعبودیّت کقوله «وله

من فی‌السموات والارض کلٌّ له قانتون » ای ـ مقرّون بعبودیّته وقنوت است بمعنی طاعت کقوله « والقانتین و القانتات » ای ـ المطیعین و المطیعات ، وقال تعالی « انّ ابراهیم کان امّةً قانتاً لله» ای ـ مطیعاً

« آناء اللیل » ساعاته ، واحدها « انی» و «انی » ـ این آیت تحریص است بر نماز شب ، همانست که **مصطفی** علیه‌الصلوة والسلام فرمود فرا **معاذجبل** « الا ادلّك علی ابواب‌الخیر الصّوم جنّة والصّدقة تطفیء الخطیئة و صلاة الرّجل فی جوف‌اللیل»

« ساجداً و قائماً » یعنی مصلّیاً و قال **ربیعة بن کعب‌الاسلمیّ** کنت استمع رسول‌الله (ص) فاتیته بوضوءه و حاجته فقال لی سل ، فقلت اسئلك مرافقتك فی‌الجنّة فقال او غیر ذلك ، قلت هو ذلك ، قال فاعنّی علی نفسك بکثرة‌السّجود » ای ـ بکثرة‌الصّلاة

« یحذرالآخرة و یرجوارحمة ربه » ـ این آیه بقول **ابن عباس** درشأن **ابوبکر صدیق** فرو آمد ، و بقول **ابن عمر** در شأن **عثمان عفان** فرو آمد **کلبی** گفت در شأن **ابن مسعود** و **عمار** و **سلمان** فرو آمد

« قل هل یستوی الّذین یعلمون والّذین لایعلمون » ای ـ کما لایستوی العالم والجاهل لایستوی‌المطیع والعاصی و قیل « الّذین یعلمون » هم‌المؤمنون الموقنون ، « والّذین لایعلمون » الکافرون‌المرتابون وقیل «الّذین یعلمون» مالهم وعلیهم،«والّذین لایعلمون » ذلك « انما یتذکّر اولواالالباب » انهما لیساسواءً فانّ قیمة کل امریءٍ ما یحسنه

« قل یا عبادی الّذین آمنوا اتّقوا ربکم » بامتثال اوامره و اجتناب نواهیه ، « للّذین احسنوا فی هذه‌الدّنیا » ای ـ اطاعوا الله فی‌الدنیا ، ای ـ قالوا لااله الّاالله وثبتوا علی ایمانهم و عملوا صالحاً لهم حسنةٌ فی‌الآخرة و هی‌الجنّة والکرامة این قول **مقاتل** است میگوید ایشان که‌درایں جهان نیکوکار بودند و فرمان‌بردار و موحّد ، ایشانراست دران جهان بهشت و کرامت **سدی** گفت درآیت تقدیم وتأخیر است یعنی للّذین

احسنوا حسنة في هذه الدنيا و هي الصّحة والعافية والثّناء الجميل و بهاء الوجه ونور القلب میگوید ایشان که ایمان آوردند ونیکو در اسلام ماندند وبران بایستادند، ایشانراست درین دنیا صحّت و عافیت وثنای نیکو، بهای ظاهر ونور باطن وقیل معناه لهم في هذه الدنيا مهاجر حسن وهو **مدينة الرسول** (ص) ـ ایشان که در اسلام آمدند ایشانراست در دنیا هجرت گاهی نیکو **مدينة رسول الله** عليه افضل الصّلوات تا هجرت کنند بمدینه، فذلك قوله « وارض الله واسعة » وقيل نزلت في مهاجري **الحبشة** و قال **سعيد بن جبير** من امر بالمعاصي فليهرب

« انما يوفي الصّابرون اجرهم بغير حساب » الّذين صبروا على دينهم فلم يتركوه للاذى قيل نزلت في **جعفر بن ابي طالب** و اصحابه حيث لم يتركوا دينهم لما اشتدّ فيهم البلآء و صبروا و جاهدوا و قال **علي** (ع) « كلّ مطيع يكال له كيلاً و يوزن له وزناً الّا الصّابرين فانه يحثى عليهم حثيا » وفي الخبر يؤتى باهل البلآء فلا ينصب لهم ميزان ولاينشر لهم ديوان و يصبّ عليهم الاجر صبّاً بغير حساب حتّى يتمنّى اهل العافية في الدنيا انّ اجسادهم تقرض بالمقاريض ممّا يذهب به اهل البلآء من الفضل وسئل النبي (ص) ايّ النّاس اشدّ بلآءً ؟ قال « الانبيآء ثمّ الامثل فالامثل يبتلى الرجل على حسب دينه فان كان في دينه صلباً اشتدّ بلآؤه و ان كان في دينه رقةً هوّن عليه فمازال كذلك حتّى يمشي على الارض ماله ذنب » وقال صلّى الله عليه وسلّم « انّ العبد اذا سبقت له من الله منزلة لم يبلغها بعمله ابتلاه الله في جسده او في ماله او في ولده ثمّ صبّره على ذلك حتّى يبلغه المنزلة الّتي سبقت له من الله و انّ عظم الجزآء مع عظم البلآء و انّ الله عزّوجلّ اذا احبّ قوماً ابتلاهم فمن رضي فله الرّضا و من سخط فله السّخط »

« قل اني امرت ان اعبدالله » اي ـ بان اعبدالله « مخلصاً له الدين » اي ـ التوحيد لااشرك به شيئاً

« و امرت لان اكون » اي ـ لاجل ان اكون « اوّل المسلمين » من هذه الامّة فاخلص له العبادة قبل امّتي

« قل انی اخاف ان عصیت ربی » و عبدت غیره « عذاب یوم عظیم » ، و هذا حین دعی الی دین آبائه و قیل المراد به امّته وقیل منسوخ و قیل نزلت قبل ان غفرالله له ما تقدّم من ذنبه وما تأخر

« قل الله اعبد مخلصاً له دینی » ای ــ فذامتثلت ماامرت به ،« فاعبدوا »یامعشر الکفّار « ماشئتم من دونه » ــ هذا امر توبیخ و تهدید کقوله « اعملوا ما شئتم » « اعملوا علی مکانتکم » « فمن شآء فلیؤمن ومن شآء فلیکفر» « قل آمنوا به اولا تؤمنوا » « قل استهزؤا» «فانتظروا و ارتقبوا » کلّها کلماتٌ جرت مجری الاستغناء

« قل ان الخاسرین الّذین خسروا انفسهم و اهلیهم » ــ قیل له خسرت ان خالفت دین آبائک فانزل الله « قل ان الخاسرین الّذین خسروا انفسهم » بالتخلید فی النّار،«واهلیهم» بانهم لم یدخلوا الجنّة فیکون لهم اهلون من الحورالعین ولیس فی النّار اهلٌ قال ابن عباس ان الله جعل لکلّ انسان منزلاً فی الجنّة واهلاً فمن عمل طاعة الله کان ذلک المنزل و الاهل له و من عمل معصیة الله دخل النّار وکان ذلک المنزل والاهل لغیره ممّن عمل بطاعة الله ، « الا ذلک هو الخسران المبین» حین استبدلوا بالجنّة ناراً وبالدّرجات درکات

« لهم من فوقهم ظللٌ من النّار و من تحتهم ظللٌ » لان النّار تحیط بهم کما قال « احاط بهم سرادقها » وسمّی النّار ظلّة لغلظها و کثافتها و لانها تمنع من النّظر الی ما فوقهم وقیل الظّلل ــ الاطباق و قال فی موضع آخر « لهم من جهنّم مهادٌ و من فوقهم غواش » اطباق النّار غواش و اطباق الجنّة غرف والمنافقون فی الدرک الاسفل من النّار، وانما جاز ان یسمّی ما تحتهم ظلالاً لانها اطباق فوق غیرهم ، والظلّة هی ما اظلّک من فوقک ، «ذلک یخوّف الله به عباده » ای ــ ذلک الّذی وصف من العذاب ، یخوّف الله به عباده فی القرآن لیؤمنوا ، « یا عباد فاتقون » وحدونی و اطیعونی

« والّذین اجتنبوا الطّاغوت ان یعبدوها » ــ کلّ من عبد شیئا غیر الله فهو طاغٍ و معبوده طاغوتٌ التّاء لیست باصلیة هی فی الطّاغوت کهی فی الملکوت والجبروت واللاهوت والنّاسوت والرّحموت والرّهبوت ، « وانابوا الی الله » ای ــ رجعوا الی عبادة الله

« لهم البشری » فی الدّنیا بالجنّة فی العقبی « فبشّر عبادی الّذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه » مثال هذا الاحسن فی الدّین انّ ولیّ القتیل اذا طلب بالدّم فهو حسن ، فاذا عفا و رضی بالدّیة فهو احسن ، و من جزی بالسّیئة السّیّئة مثلها فهو حسن فان عفا و غفر فهو احسن ، فان وزن او کال فعدل فهو حسن فان ارجح فهو احسن ، فان اتّزن و عدل فهو حسن وان طفّف علی نفسه فهو احسن ، فان ردّ السّلام فقال وعلیکم السّلام فهو حسن، فان قال وعلیکم السلام ورحمة الله فهواحسن علی هذا العیار فان حجّ راکباً فهوحسن فان فعله راجلاً فهواحسن فان غسل اعضاء فی الوضوءِ مرّةً مرّةً فهوحسن، فان غسلها ثلاثاً ثلاثاً فهو احسن فان جزی ظالمه بمثل مظلمته فهوحسن ، فان جازاه بحسن فهو احسن فان سجد او رکع ساکتاً فهوجائز والجائزحسنٌ وان فعلها مسبّحاً فهواحسن ونظیر هذه الآیة قوله عزّوجلّ لموسی علیه السلام « فخذها بقوّةٍ و أْمر قومك یأخذوا باحسنها » ، وقوله « واتّبعوا احسن ما انزل الیکم من ربّکم » قال ابن عباس، آمن ابو بکر بالنبی (ص) فجاءه عثمان ، عبدالرحمن بن عوف، و طلحة والزبیر و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید فسألوه واخبرهم بایمانه فآمنوا و نزلت فیهم «فبشّر عبادی الّذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه » یعنی یستمعون القول من ابی بکر، فیتّبعون احسنه و هو قول لااله الّاالله ودراسلام عثمان رضی‌الله‌عنه ، روایت کرده‌اند اصحاب اخبار که عثمان مردی بودسخت زیبا روی نیکوقدّ خوش‌سخن شرمگن‌حلمتی وهیئتی‌نیکوداشت و کس بجمال وی نبود دران‌عصروزن نخواسته بود ورسول خدا صلوات‌الله وسلامه علیه‌دختری داشت نام وی رقیه، وعثمان میخواست کداورا بزنی کند امّاپیش‌ازوی عتبة بن ابی لهب اورا بخواست و بوی دادند ، عثمان اندوهگن شد ، برخاست و درخانهٔ مادر شد وخالهٔ وی آنجا بود و خالهٔ وی کاهنه بود ، گفت ای عثمان خبر داری که یتیم بوطالب چه میگوید؟ دینی نو آورده وکاری نو برساخته ، همی گوید که من رسول خدا ام نماز همی فرماید و روزه وزکوة و دیگر خیرات و پیوستن با خویشان و قرابات عثمان گفت ای خاله مرا ازین سخن هیچ خبر نیست ، اما در دلم این سخن جای گرفت واثری تمام کرد ، عثمان

گفت و مرا با **ابو بکر** دوستی بود بغایت ، برخاستم و نزدیك وی شدم و این سخن باو گفتم که چنین حدیثی شنیدم و در دل من اثر کرد ، ابوبکر بداست که از عالم غیب دری در دل وی گشادند وحلقهٔ دل وی بجنبانیدند و او را بر سر راه آوردند در نصیحت بیفزود گفت ای عثمان تو مردی عاقل و هوشیاری وزیرك ، نمیدانی که پرستش جماد نه‌کار زیرکان است و نه مقتضی عقل ؟ اگر تو رسول را بینی کار بر تو روشن شود و چنان دانم که این بند گشاده گردد ، عثمان برخاست و رفت تا بحضرت آن مهتر عالم وسیّد ولدآدم صلوات‌الله و سلامه علیه ، گفتا چون چشم من بروی افتاد مهرو محبت وی همه دلم بگرفت ، گوئی شمعی در سینهٔ من بفروختند و از کمینگاه غیب کمندی بینداختند، رسول خدا علیه‌الصّلوة والسّلام آثار آن درچهرهٔ من بدید ، گفت ای عثمان من فرستادهٔ الله‌ام ، وحی گزار و پیغام رسان او بتوو بهمه جهانیان ، بگـو لااله الّاالله محمّد رسول‌الله ، عثمان کلمهٔ شهادت بگفت و رسول بایمان وی شاد گشت ، آنگه‌ بس‌روز کاری بر نیامد که **رقیه** را از **عتبه** بازستدو به **عثمان** داد واز نیکوئی که هر دو بودند ، مردمان گفتند جمع الشمس والقمر ـ ماه و آفتاب بهـم رسیدند روی عن **عائشة** قـالت كان رسول‌الله (ص) مضطجعاً فی بیته کاشفاً عن فخذیه او ساقیه فاستأذن **ابو بکر** فاذن له وهو علی تلك الحال یتحدث ثم استأذن **عمر** واذن له و هو کذلك یتحدث ثم استأذن **عثمان** فجلس رسول‌الله (ص) و سوّی ثیابه فلمّا خرج قالت **عائشة** دخل **ابو بکر** فلم تهتشّ له ولم تبـاله ثم دخل عمرفلم تهتشّ له ولم تباله ثمّ دخل عثمان فجلست وسوّیت ثیابك؟ فقال الا استحیی‌من رجلٍ تستحیی منه‌الملئکة وقال «لکل‌ّشیءٍ رفیقٌ ورفیقی فی‌الجنّة عثمان » وعن **انس** قال لمّا امررسول‌الله (ص) بیعة‌الرّضوان‌کان عثمان رسول رسول‌الله (ص) الی **مکة** فبایع‌النّاس فقال رسول‌الله (ص) « انّ عثمان فی حاجة‌الله وحاجة رسوله» فضرب باحدی یدیه علی‌الاخری فکانت‌یدا رسول‌الله (ص) لعثمان خیراً من‌ایدیهم‌لانفسهم

قوله « اولئك الّذین هدیهم‌الله » لدینه « و اولئك هـم اولـوا الالباب » ای ـ اولوا العلم بالله

« افمن حقّ علیه کلمة العذاب افانت تنقذ » ـ تکرار الف الاستفهام فی هذه الآیه من الطف الخطاب و اشدّ الوعید « حقّ علیه » ای ـ وجب علیه عدلاً فی علم الله ومن حکمه انه فی النّار ، افانت یا **محمد** تنقذه من النّار و قوله « کلمة العذاب » قوله « لأملأنّ جهنّم » ، وقیل « هؤلآءِ فی النّار ولاابالی » قال **ابن عباس** یرید **اباالهب** وولده درصفت دوزخیان گفته‌اند که اگر یکی از ایشان زوز روشن سر از زمین بردارد ، همه جهان تاریك شود ازسیاهی وتاریکی ایشان ،چشم ازرق باشند لقوله « و نحشر المجرمین یومئذٍ زرقاً » ، بروی سیاه باشند لقوله «وتسودّ وجوهٌ » ،بر گردنهاشان غلّ باشد لقوله اذالاغلال فی اعناقهم » ، بردستهاشان زنجیر بود لقوله «والسلاسل» ، برپاهایشان بند بود لقوله «انّ لدینا انکالاً » ، جامه شان قطران بود لقوله «سرابیلهم من قطرانٍ» ، خوردشان حمیم وزقوم بود ، واویلشان از گرسنگی بود ، جایهایشان تنگ بود ، دیوشان قرین بود ، گریه بسیار کنند و فریادشان نرسند ، زنهار خواهند وزینهارشان ندهند چون نومید شوند گویند « سوآءٌ علینا اجزعنا ام صبرنا مالنا من محیصٍ »

قوله « لکن الّذین اتّقوا ربهم لهم غرفٌ مبنیّةٌ » ای ـ لهم فی الجنّة منازل رفیعةٌ من فوقها منازل ارفع منها و احسن ، « تجری من تحتها الانهار » ای ـ من تحت اشجارها انهار الماء و اللّبن والخمر والعسل « وعدالله » نصبٌ علی المصدر ، ای ـ وعدهم الله تلك الغرف والمنازل وعداً لایخلفه عن **ابی سعید الخدری** عن النّبی (ص) قال « ان اهل الجنّه یتر آؤن اهل الغرف من فوقهم کما تتر آؤن الکوکب الدّرّی فی الافق من الشرق اوالغرب لتفاضل ما بینهم » ، قالوا تلك منازل الانبیآءِ لایبلغها غیرهم ، قال « بلی والّذی نفسی بیده رجالٌ آمنوا بالله و صدّقوا المرسلین »

« الم تر انّ الله انزل من السّمآءِ مآءً » ـ یرید المطر و کلّ مآءٍ فی الارض فاصله من السمآءِ ینزله الله من السّمآءِ الی الغیم ثمّ ینزله من الغیم الی الارض ثمّ یجری من العیون ، « فسلکه » ای ـ ادخله ، « ینابیع » جمع ینبوع وهو المآء الّذی یخرج من الارض ، و « ینابیع » نصبٌ علی الحال وقیل الینبوع ـ موضع الّذی یخرج منه المآء کالعیون والآبار

فیکون نصاً علی‌الطرف ، ای ـ فی یبابیع فیکون « فی‌الارص » صفه" لیبابیع ، « ثمّ یحرح به ررعاً محتلفاً الوانه » ای ـ اصافه کالبرّ والشّعیر وسایر الحبوب و قیل «الوانه» من الصفرة والحمرة والحصرة و غیرها ، « ثمّ یهیح » ای ـ ثمّ حفافه ، تقول هاح الرّطب ادا دوی ، « فتراه » بعد حصرته « مصفرّاً » لیبسه ، « ان فی دلك » ای ـ فیما د کرته لکم « لد کری » ای ـ عطهً و تفکّراً ، « لاولی‌الالباب » یتفکّرون فید کرون ان هدا یـدلّ علی توحیدالله

النوبة الثالثة

قوله «امّن هوقانت" آناءالّلیل ساجداًوقائماً » ـ القنوت ـ القیام بآداب الحدمة طاهراًو باطناًمن‌غیرفتورٍ ولاتقصیرٍ یحدر العداب‌الموعودفی‌الآحرة و یرحواالثواب‌الموعود صفت قومی است که پیوسته بردرگاه الله در مقام حدمت باشند ، بوقت نمار نهاد ایشان بکلّیت عین تعطیم گردد و ارححل گناه همواره با سور وحسرت باشند یکی اربزرگان دین گفته فرمانهای الله بزرگ باید داشت ، نه پیدا که قرب‌الله در کدام فرمانست و ار منهیّات جمله‌پرهیز باید کرد ، نه پیدا که بعدالله در کدام نهی‌است وگفته‌اند فرمان الله نگاه داشتن ار دو وجه است یکی بحکم عبودیّت ، یکی بحکم محبّت ، و حکم محبّت بر تر است ار حکم عبودیّت ، ریرا که محبّ پیوسته درآررزوی آن باشد که دوست او را حدمتی‌فرماید ، پس حدمت وی همه احتیاری بود ، هیچ اکراهی‌دران نه ، منّت پدیرد وهیچ منّت بر بنهادن و گوش بمکافات داشتن نه بارحدمتی که ار روی عبودیّت رود دران هم احتیار بود هم اکراه ، هم ثواب‌حوید هم مکافات طلبد ، این مقام عابدان است وعامّهٔ مؤمنان وآن صفت عارفان است و منرلت صدّیقان ، هرگز کی برابر باشد این نعمت قانع شده وار ر ار ولی نعمت بار مانده وآن بحضرت رسیده و درمشاهدهٔ دوست ناسوده ؟

پیر طریقت گفت من چه دانستم که پاداش بر روی‌دوستی تاش است، من‌همی پنداشتم که‌مهینه‌حلعت پاداش‌است ، کنون دریافتم که همه یافته‌هادریافت دوستی‌لاش‌است

« قل هل یستوی الّذین یعلمون والّذین لایعلمون » ـ علم سه است علم خبری و علم الهامی و علم غیبی ، علم خبری گوشها شود ، علم الهامی دلها سود ، علم غیبی جانها شود علم خبری بظاهر آید تا زبان گوید ، علم الهامی بدل آید تا بیان گوید علم غیبی بجان آید تا وقت گوید علم خبری بروایت است ، علم الهامی بهدایت است ، علم غیبی بعنایت است علم خبری را گفت «فاعلم انه لااله الّا الله »، علم الهامی را گفت « ان الذین اوتوا العلم من قبله » ، علم غیبی را گفت «وعلّمناه من لدنا علماً » وورای این همه علمی است که وهم آدمی بدان نرسد و فهم اران درماند ، و ذلك علم الله عزوجلّ بنفسه علی حقیقته ، قال الله « ولا یحیطون به علماً »

جنید را گفتند این علم از کجامیگوئی ؟ گفت اگر از « کجا» بودی پرسیدی

« قل یا عبادی الّذین آمنوا اتّقوا ربکم » ـ این خطاب با قومی است که مراد نفس خویش بموافقت حقّ بدادند و رضای الله بهوای نفس بر گزیدند تاصفت عبودیّت ایشانرا درست گشت ، ورب ّ العالمین رقم اضافت بر ایشان کشید که « یا عبادی» **مصطفی** علیه الصّلوة والسلام گفت « من مقت نفسه فی ذات الله آمنه الله من عذاب یوم القیمة »

بویزید بسطامی گوید اگر فردای قیامت مرا گویند که آرزوئی کن ، گویم آرزوی من آنست که بدوزخ اندرآیم و این نفس را بر آتش عرض کنم که در دنیا ازو بسیار بپیچیدم ورنجوی کشیدم النّفس مرآئیة فی الاحوال کلّها منافقة فی اکثر احوالها مشرکة فی بعض احوالها خباثت نفس بسیار است و بیهوده های وی بیشمار است ، با دنیا آرام گیرد ، بحرام بشتابد از معصیت بندیشد وآنرا خرد دارد ، بطاعت کاهلی کند ، درخدمت عجب آرد و ریاء خلق جوید ، این خصلتها همه آنست که بیم زوال ایمان در آنست بنده آنگه در صفت عبودیّت درست آید که درخدمت خود رامقصّر بیند باعجب نیارد، دنیا بچشم فنا بیند تا باوی نیارامد ، خلق بچشم عاجزی نگرد تا از ریا آمن گردد ، نفس را دشمن گیرد تا باوی موافقت نکند ، وخویشتن را بحقیقت بنده داند تا پای از بندبند گی بیرون ننهد ، چون این صفات در وی موجود گشت ، ثمرهٔ وی آن بود که ربّ العزّة

گفت « للّذین احسنوا فی هذه‌الدّنیا حسنةٌ » ـ در دنیا او را صحّت و عافیت بود، ثنای نیکو و ذکر پسندیده، نور دل افزوده وسیمای صالحان یافته، و در عقبی باین دولت و منزلت رسیده که « لهم غرفٌ من فوقها غرفٌ مبنیّةٌ » آمنین من تکدّر الصّفوة والاخراج من الجنّة، قال‌الله عزّوجلّ « وهم فی الغرفات آمنون » مؤمن از خاك برخاسته و از شمار پرداخته و از دوزخ رسته ودربهشت آمن نشسته، از عذاب قطعیت رسته وبا وصال‌دوست آرامیده همه راحت بیشدّت نه، همه اکرام بی اهانت نه، همه شادی بی اندوه نه، همه عزّ بی مذلّت نه، همه جوانی بی پیری نه، همه زندگی بی مرگ نه، همه رضا بی سخط نه، دیدار بی حجاب نه مصطفی علیه‌الصّلوة والسلام گفت « من یدخل الجنّة ینعم لایبوس ولاتبلی ثیابه ولایفنی شبابه ینادی منادٍ انّ لکم ان تصحّوافلاتسقموا ابداً و انّ لکم ان تحیوا فلاتموتوا ابداً وانّ لکم ان تشبّوا فلا تهرموا ابداً وانّ لکم ان تنعموا فلاتبؤسوا ابداً »

قوله « وعدالله لا یخلف‌الله المیعاد » ـ وعدالمطیعین الجنّة ولامحاله لایخلفه و وعدالتّائبین المغفرة ولا محالة یغفرلهم ووعدالمریدین القاصدین الوجود والوصول و اذا لم تقع لهم فترة فلا محاله یصدق وعده

قوله « الم تر انّالله انزل من السّمآءِ مآءً فسلکه ینابیع فی الارض » ـ الاشارة فی هذه‌الآیة الی‌الانسان یکون طفلاً ثمّ شاباً ثمّ کهلاً ثمّ شیخاً ثمّ یصیر الی ارذل‌العمر ثمّ آخره یحترم، ویقال انّ الزرع مالم یأخذ بالجفاف لایؤخذ منه‌الحبّ الّذی هوالمقصود منه کذلك الانسان مالم یخل من نفسه لایکون له قدرٌ ولا قیمةٌ

٣ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی « افمن شرح‌الله صدره » باش کسی که باز گشادالله بر او بر او دل ویرا، « للاسلام » گردن نهادن را، « فهو علی نورٍ من ربّه » تااو بر روشنائی‌است

از خداوند خویش ، « **فویلٌ للقاسیة قلوبهم من ذکر الله** » ویل بر این و تباهی سخت‌دلان‌را از یاد خدا ، « **اولئك فی ضلال مبین** (۲۲)» ایشان در گمراهئی آشکارااند

« **الله نزّل احسن الحدیث** » الله فرو فرستاد نبزرگ نیکوتر سخن ، « **کتاباً متشابهاً** » نامه‌ئی هموار مانند یکدیگر در نیکوئی و راستی ، « **مثانی** » دوتو دوتو و دیگر باره دیگر باره ، « **تقشعر منه** » بلرزد و بجیرد از ان ، « **جلود الذین یخشون ربهم** » پوست ایشان که ازخداوند خویش میترسند [وموبهای ایشان ازیاد کردوعید]، « **ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله** » آنگه بیارامد پوستها وموبهای ایشان برتنها و دلهای ایشان با خدای [چون وعدهٔ اوومهربانی اویاد کنند]، «**ذلك هدی الله**» این راهنمونی‌الله است ، « **یهدی به من یشآء** » راه مینماید بآن او را که میخواهد [مانیم و امند] ، « **ومن یضلل الله** » وهر که‌الله‌اورابیراه کرد ، « **فماله من هاد** (۲۳)» او را راهنمائی نیست

« **افمن یتقی بوجهه سوء العذاب** » باش آنکس که بروی خویش از آتش می پرهیزد و بد عذاب ازخود بازمیدارد « **یوم القیمة** » روز رستاخیز [اوچون رستگاران است] ؟ « **وقیل للظالمین** » و گویند ستمکاران را « **ذوقوا ما کنتم تکسبون** (۲۴)» چشید پاداش آنچه میکردید

« **کذب الذین من قبلهم** » دروغ زن گرفتند پیغامبران را ایشان که‌پیش‌ازقوم تو بودند ، « **فاتیهم العذاب** » تا بایشان آمد عذاب ، « **من حیث لایشعرون** (۲۵)» از انجا که ندانستند

« **فاذاقهم الله الخزی فی الحیوة الدنیا** » تا چشانید الله ایشانرا رسوائی در زندگانی این جهان ، « **ولعذاب الآخرة اکبر** » و عذاب آن جهان مهتر و مه‌تر گمر، « **لو کانوا یعلمون** (۲۶)» [چون بك آید] اگر دانستندی

«**ولقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کلّ مثل** » زدیم مردمانرا درین قرآن از هرسانی ، « **لعلهم یتذکرون** (۲۷)» تا مگرپند پذیرند

« **قرآناً عربیاً غیر ذی عوج** » قرآنی تازی‌بی‌هیچ کژی، «**لعلهم یتقون** (۲۸)»

تا مگر از عذاب من بپرهیزند

« **ضرب الله مثلاً** » زد الله مسلمان و مشرك را ، « **رجلاً فیه شرکآء** » مردی غلام که دروا ساران باشند چند کس خداوندی ، « **متشاکسون** » با یکدیگر تنگ خوی و ناساز گار ، « **و رجلاً سلماً لرجل** » و مردی غلام رسته از انباران یك خواجه را ، « **هل یستویان مثلاً** » هرگز یکسان باشند هر دو در صفت ؟ « **الحمدلله** » ستایش [نیکو وسزاواری خدای وصفت یکتائی] الله راست ، « **بل اکثرهم لایعلمون**(۲۹) » بلکه بیشتر ایشان نادانند

« **انك میتٌ** » تو مرده‌ئی [روزی] ، « **وانهم میتون**(۳۰) » وایشان مرده‌اند [روزی]

« **ثم انکم یوم‌القیمة** » پس آنگه شما روز رستاخیز ، « **عند ربکم تختصمون**(۳۱) » نزدیك خداوند خویش خصمها خواهند کرد

« **فمن اظلم ممن کذب علی‌الله** » پس کیست ستمکار تر از او که دروغ گوید بر خدای ، « **و کذب بالصدق اذجآءه** » وراستی که باو آید دروغ شمرد ، « **الیس فی جهنم مثویً للکافرین**(۳۲) » در دوزخ بنگاهی بسنده نیست ناگرویدگان را ؟ !

النوبة الثانیة

قوله « افمن شرح‌الله صدره للاسلام » ای ـ وسعه لقبول‌الحقّ ، « فهو علی نورٍ » ای ـ علی معرفةٍ « من ربه » وقیل علی بیانٍ و بصیرةٍ وقیل النّور **القرآن** فهو نورٌ لمن تمسّك به وفی‌الکلام حذف ، ای ـ من شرح‌الله صدره للاسلام فاهتدی کمن قسی‌الله قلبه فلم یهتد ؟ روی **عبدالله بن مسعود** قال تلا رسول‌الله (ص) « افمن‌شرح‌الله صدره للاسلام فهو علی نورٍ » قلنا یا رسول‌الله فما علامة ذلك؟ قال « الانابة الی دارالخلود والتجافی عن دارالغرور والتأهب للموت قبل نزول‌الموت » قال المفسرون نزلت هذه‌الایة فی **حمزة و علی و ابی لهب** وولده **فعلی و حمزة** ممّن شرح الله‌صدره‌للاسلام **و ابو لهب** وولده من‌الّذین قست قلوبهم من ذکرالله فذلك قوله « فویلٌ للقاسیة قلوبهم من ذکرالله »

القلب القاسی الناس الّذی لا یحع فیه الایمان ولا الوعظ وقیل القاسی الخالی عن ذکر الله ، و « ذکر الله » القرآن

« اولئك فی ضلال مبین » ـ قال مالك بن دینار ما ضرب احدٌ بعقوبة اعظم من قسوة قلب و ما غضب الله علی قوم الّا نزع منهم الرّحمة وعن جعفر بن محمد قال «کان فی مناجاة الله عزّوجلّ موسی علیه السلام یا موسی لا تطوّل فی الدّنیا املك فیقسو قلبك والقلب القاسی منّی بعیدٌ وکن خلق الثیاب جدید القلب تخف علی اهل الارض وتعرف فی اهل السّماء» و قال النبی (ص) « تورث القسوة فی القلب ثلث خصال حبّ الطعام و حبّ النوم وحبّ الراحة »

« الله نزّل احسن الحدیث » ـ عن عون بن عبدالله قال قالوا یارسول الله لوحدّثتنا، فنزلت «الله نزّل احسن الحدیث» والقرآن احسن الحدیث لکونه صدقاً کلّه وقیل احسن الحدیث لفصاحته و اعجازه وقیل لانه اکمل الکتب و اکثرها احکاماً « کتاباً متشابهاً » یشبه بعضه بعضاً فی الحقّ والحسن والبیان والصدق و یصدّق بعضه بعضاً لیس فیه تناقضٌ ولا اختلافٌ و قیل « متشابهاً » یشبه اللّفظ اللّفظ والمعنی المعنی غیر مختلفین

« مثانی » ـ فی المثانی وجهان من المعنی احدهما ان یکون تثنّی قصصها واحکامها و امثالها فی مواضع منه کقوله « ولقد آتیناك سبعاً من المثانی » فالقرآن کلّه مثانٍ والوجه الثانی ان تکون المثانی جمع مثنی وهو ان یکون الکتاب مزدوجاً فیه ذکر الوعد والوعید وذکر الدّنیا والآخرة وذکر الجنّة والنّار والثواب والعقاب وجه اوّل معنی آنست که این قرآن نامه ایست دوتو دوتو ودیگر باره دیگر باره وبروجه دوم معنی آنست که نامه ایست جفت جفت ، سخن درواز دوگونه « مثنی » مفعلٌ من ثنیت و ثنّیت مخفّف و مثقل بمعنی واحدٍ و هو ان تضیف الی الشیء مثله و قیل سمّی «مثانی» لانّ فیه السّبع المثانی و هی الفاتحة قال ابن بحرٍ لمّا کان القرآن مخالفاً لنظم البشر نثرهم جعل اسماؤه بخلاف ما سمّوا به کلامهم علی الجملة والتّفصیل فسمّی جملته قرآناً کما سمّوه دیواناً وکما قالوا قصیدة و خطبة و رسالة ، قال سورة ، وکما قالوا بیت ،

آیة ، و کما سمّت الابیات لاتّفاق اواخرها قوافی ، سمّی الله القرآن لاتّفاق خواتم الآی فیه مثانی

« تقشعرّ منه جلود الّذین یخشون ربهم » ــ القشعریرة ـ تقبض یعـرو جلد الانسان وشعره عند الخوف والوجل وقیل المراد من الجلود القلوب، ای ـ اذا ذکرت آیات العذاب اقشعرّت جلود الخائفین لله واذا ذکرت آیات الرحمة لانت و سکنت قلوبهم کما قال تعالی « الا بذکر الله تطمئنّ القلوب » ، وحقیقة المعنی ان قلوبهم تضطرب من الوعید والخوف وتلین من الوعد والرّجآء روی **العباس بن عبدالمطلب** قال قال رسول الله (ص) «اذا اقشعرّ جلد العبد من خشیة الله تحاتت عنه ذنوبه کما یتحاتّ عن الشّجرة الیابسة ورقها » و قال (ص) « اذا قشعرّ جلد العبد من خشیة الله حرّمه الله علی النّار » و قـال قتاده هذا نعت اولیآء الله نعتهم بان تقشعرّ جلودهم من خشیة الله و تطمئنّ قلوبهم بذکر الله ولم ینعتهم بذهاب عقولهم والغشیان علیهم انما ذلک فی اهل البدع و هو من الشیطان و قیل **لاسماء بنت ابی بکر** کیف کان اصحاب رسول الله یفعلون اذا قرئ علیهم القرآن ؟ قالت کانوا کما نعتهم الله عزّوجلّ تدمع اعینهم و تقشعرّ جلودهم ، قال فقلت لها ان ناسا اذا قرئ علیهم القرآن خرّ احدهم مغشیّاً علیه ، فقالت اعوذ بالله من الشیطان وروی انّ **ابن عمر** مرّ برجل من اهل **العراق** ساقط ، فقال ما بال هذا ؟ قالوا انه اذا قرئ علیه القرآن و سمع ذکر الله سقط ، فقال **ابن عمر** انا لنخشی الله وما نسقط انّ الشیطان یدخل فی جوف احدهم ما کان هذا صنع اصحاب **محمد** (ص)

قوله « ذلک » اشارةٌ الی الکتاب ، « هدی الله یهدی به من یشآء » ای ـ یوفّقه للایمان وقیل « ذلک » اشارة الی الطریق بین الخوف والرجاء « یهدی به من یشآء و من یضلل الله فماله من هادٍ »

« افمن یتّقی بوجهه سوٓء العذاب » ـ «یتّقی » ـ یعنی یتوقی ، وذلک انّ اهل النّار یساقون الیها والاغلال فی اعناقهم والسّلاسل فیتوقون النّار بوجوههم قال **عطآء** ان الکافر یُرمی به فی النّار منکوساً فاوّل شیءٍ منه تمسّه النّار وجهه ، والمعنی لایترک ان یصرف وجهه عن النّار وقال **مقاتل** هوانّ الکافر یُرمی به فی النّار مغلولةً یداه الی عنقه وفی عنقه

صخرة مثل الجبل العظيم من الكبريت تشتعل النّار في الحجر و هو معلّق في عنقه فحرّها وهجها على وجهه لايطيق دفعها على وجهه للاغلال الّتي في عنقه و يده و هذا الكلام محذوف الجواب ، تأويله افمن يتّقي بوجهه سوء العذاب كمن يأتي آمناً يوم القيمة ؟!

« وقيل للظّالمين » اي ـ يقول الخزنة للكافرين اذا سحبوا على وجوههم في النّار « ذوقوا ما كنتم » اي ـ جزاء ما كنتم « تكسبون » من تكذيب الله ورسوله

« كذّب الّذين من قبلهم » اي ـ من قبل كفّار مكة كذّبوا الرّسل « فاتيهم العذاب من حيث لايشعرون » يعني وهم آمنون غافلون عن العذاب و قيل لايعرفون له مدفعاً ولا مردّاً

« فاذاقهم الله الخزي » اي ـ العذاب والهوان ، « في الحيوة الدنيا » يعني احسّوا به احساس الذّائق المطعوم ، « ولعذاب الآخرة » المعدّ لهم « اكبر لوكانوا يعلمون » ـ المعنى ـ لو علموا شدّة العذاب ما عصوا الله ورسوله

« ولقد ضربنا للنّاس في هذا القرآن من كلّ مثل » ، اي ما المصلحة في ضربه ، يريد هاهنا تخويفهم بذكر ما اصاب من قبلهم ممّن سلكوا سبيلهم في الكفر ، « لعلّهم يتذكّرون » اي ـ يتّعظون

« قرآناً عربيّاً » ـ نصب على الحال ، « غير ذي عوج » اي ـ مستقيماً لا يخالف بعضه بعضاً لانّ الشّيء المعوّج هو المختلف وفي رواية الضحاك عن ابن عباس « غير ذي عوج » اي ـ غير مخلوق ، ويروى ذلك عن مالك بن انس ، وحكى عن سفيان بن عيينة عن سبعين من التابعين ان القرآن ليس بخالق ولا مخلوق بل هو كلام الله بجميع جهاته ، يعني اذا قرأه قارئ او كتبه كاتب اوحفظه حافظ او سمعه سامع كان المقرؤ والمكتوب والمحفوظ والمسموع غير مخلوق لانه قرآن وهوالّذي تكلّم الله به وهونعت من نعوت ذاته ولم يصر بالقرآءة والكتابة والحفظ والسّماع مخلوقاً و ان كانت هذه الآلات مخلوقةً فقداودعه الله جلّ جلاله قبل ان ينزله اللوح المحفوظ فلم يصر مخلوقاً و كتب التورية لموسى عليه السلام في الالواح ولم تصر مخلوقة و سمعه النّبي (ص) من جبرئيل والنّاس من محمد (ص) وقال تعالى « فاجره حتّى يسمع كلام الله » وسمّاه كلامه و ان كان

مسموعاً من فی محمد (ص) و فی بعض الاخبار انّ النبّی (ص) قال « انّ هذه‌الصلوة لا یصلح فیها شیءٌ من کلام‌النّاس انماهی التکبیر والتسبیح وقرآءةالقرآن » ففرّق‌رسول‌الله (ص) بین کلام الناس و بین قرآءة القرآن و هو یعلم انّ‌القرآن فی الصلوة یتلوه‌النّاس بالسنتهم فلم یجعله کلاماً لهم و ان ادّوه بآلةٍ مخلوقةٍ وذلك ان کلام الله لایکون فی حالةٍ کلاماً لهوفی حالةٍ کلاماً للنّاس بل هو فی جمیع الاحوال کلام‌الله صفةٌ من صفاته و نعتٌ من نعوت ذاته

قوله « ضرب‌الله مثلاً » ـ هذا مثلٌ ضربه‌الله عزوجل للمشرك و لما یعبده من‌الشّرکاء وللموحّد والمعبودالواحدالّذی یعبده والمعنی ضرب‌الله مثلاً عبداً مملوکاً فیه عدّةٌ من ارباب یدعونه یأمره هذاویبهاه هذا ویختلفون علیه وعبداً مملوکاً لایملکه‌الّارب واحدٌفهوسلم لمالكٍ واحدٍ سالم‌الملك خالص‌الرّق له لایتنازع فیه‌المتنازعون‌وهوالرّجل السّالم فی‌الآیة مثل ضربه‌الله لنفسه یدلّ علی وحدانیّته ویهنّیءبه‌الموّحدبتوحیده‘اعلم‌الله تعالی بهذاالمثل انّعدولهم من‌الاله الواحد الی آلهةٍ شتّی سوی‌مافیه من‌العذاب‌فی‌العاقبة هو سوٓء التدبیر والرّأی الخطآء فی طلب‌الرّاحة لانه لیس طلب رضا واحدٍ کطلب رضا جماعةٍ، والی هذا المعنی اشار **یوسف** علیه السلام « ءارباب‌ٌ متفرّقون خیرٌ ام الله الواحد القهار » ؟

قوله‌تعالی «متشاکسون» ای ـ متضایقون مختلفون‌سیّئة اخلاقهم کلّ واحدٍمنهم یستخدمه بقدر نصیبه فیه یقال رجلٌ شکسٌ شرسٌ اذا کان سیّیء الخلق مخالفاً للنّاس لایرضی بالانصاف قرأ **ابن کثیر و ابوعمرو و یعقوب** « سالماً » بالالف،ای‌ـ خالصاً لاشریك و لا منازع له فیه ، و قرأ الآخرون « سلماً » بفتح اللّام من غیر الفٍ و هوالذی‌لاینازع فیه من‌قولهم هو لك سلمٌ ، ای ـمسلّمٌ لامنازع لك فیه « هل‌یستویان مثلاً » ای ـ لایستویان فی‌المثل ، ای ـ فی‌الصّفة

وقوله‌تعالی « الحمدلله » تنزیهٌعارضٌ فی‌الکلام ، ای ـ للّه‌الحمد کلّه دون غیره من‌المعبودین وقیل تقدیره قولوا الحمدلله شکراً علی ذلك ، « بل اکثرهم لا یعلمون » موقع هذه‌النّعمة وقیل « لایعلمون » انهما لایستویان مثلاً فهو لجهلهم بذلك یعبدون

آلهةً شتّی والمراد بالاکثر الکلّ

« انك ميّت وانهم ميّتون » ای ـ انك ستموت و انهم سيموتون فبل اعلم الله بذلك ان الخلق للموت سوآءٌ و لئلّا يختلفوا فی موت النبی (ص) كما اختلفوا فی موت غيره من الانبياء روی عن عائشة قالت قال رسول الله (ص) « ايّها النّاس ايّما احدٍ من امّتی اصيب بمصيبةٍ بعدی فليتعزّ بمصيبته بی عن المصيبة الّتی تصيبه بعدی » و فی روايةٍ اخری قال (ص) « من اصيب بمصيبةٍ فليذكر مصيبته بی فانها افضل المصائب » وانشد بعضهم

اصبر لكلّ مصيبةٍ و تجلّد	واعلم بانّ المرء غير مخلّد
واذا اعترتك وساوسٌ بمصيبةٍ	فاذكر مصابك بالنّبی محمّد

و قيل المراد بهذه الآية حثّ النّاس علی الطّاعة والاستعداد للموت ، قال النّبی (ص) « ايّها النّاس ان اكيسكم اكثركم للموت ذكراً واحزمكم احسنكم له استعداداً الا وانّ من علامات العقل التجافی عن دار الغرور والانابة الی دار الخلود والتّزوّد لسكنی القبور والتأهب ليوم النشور »

قصّهٔ وفات مصطفی عليه الصّلوة والسلام در سورة الانبيآء شرح گفتيم وايدا وفات آدم گوئيم صلوات الله عليه روايت كرده‌اند از كعب احبار گفت خوانده‌ام در كتب شيث بن آدم عليهما السّلام كه آدم را هزار سال عمر بود ، چون روزگار عمر وی بآخر رسيد وحی آمد ازحق جل جلاله كه يا آدم اوص وصيّتك الی ابنك شيث فانك ميّتٌ ـ فرزند خود راشيث وصيّت كن كه عمرت بآخر رسيد و روز مرگ نزديك آمد ، گفت يارب و كيف الموت ـ اين مرگ چيست ؟ و صفت كن ، وحی آمد كه ای آدم روح از كالبدت جدا كنم و ترا نزديك خويش آرم و كردار ترا جزا دهم ، ای آدم هر كرا كردار نيكو بود جزا نيكو بيند و هر كرا كردار بد بود جزا بيند آدم گفت اين مرگ مرا خواهد بود بر خصوص يا همه فرزندانم را خواهد بود بر عموم ؟ فرمان آمد كه ای آدم هر كه حلاوت حيوة چشد ناچار مرارت مرگ چشد ، الموت بابٌ و كلّ الناس داخله ، الموت كأسٌ و كلّ الناس شاربها هر كه در زندگانی در آمد ناچار از

در مرگ درآید ، قرارگاه عالمیان و بازگشتن گاه جهانیان گور است موعد ایشان رستاخیز قیامت است ، مورد ایشان بهشت یا دوزخ است پس هیچ اندیشه مهم تر از تدبیر مرگ نیست **مصطفی** علیه‌الصّلوة والسلام گفت « الکیّس من دان نفسه و عمل لما بعدالموت » ، پس **آدم** ، **شیث** را حاضر کرد و اورا خلیفهٔ خویش کرد در زمین و او را وصیّت کرد گفت علیك بتقوی‌الله و لزوم طاعته وعلیك بمقاف الحرص فالزمها و ایّاك و طاعةالنّسآء فانها بئست‌الوزیرة وبئست الشریکة و لاتدّعنّها و کلّمـا ذکـرت‌الله فاذکرالی‌جانبه **محمداً** (ص) فانی رأیته مکتوباً فی سرادق‌العرش واناببن‌الرّوح‌والطّین[1]
ای پسر تقوی پیشه گیرو درهمه حال پرهیز کار وطاعت دار بـاش و درخدمت لزوم گیر و درحیرها نکوش و زنانرا طاعت دارمباش و فرمان ایشان‌کار مکن که من فرمان **حوا** کار کردم و رسید بمن آنچه رسید ، ای پسر ذکر **محمد** بسیار کن ، هر که نام‌الله گوئی نام وی ورنام‌الله بند که من نـام اودیدم نوشته برسرادق عرش‌و براطراف حجب وپرده‌های بهشت و درهیچ آسمان نگذشتم که نه نام او میبردند و ذکر او میکردند **شیث** گفت و این **محمد** کیست بدین بزرگـواری و بدین عزیـزی ؟! **آدم** گـفـت نبیّ آخرالزمان آخرهم خروجاً فی‌الدّنیا و اوّلهم دخولاً فی‌الجنّة طوبی لمن ادرکهو آمن به **کعب** گفت روز آدینه آن ساعت که بدو خلق آدم بود همان ساعت وقت وفات وی بود، فرمان آمد بملك‌الموت علیه‌السلام ان اهبط علی **آدم** فی صورتك‌الّتی لاتهبط فیها الّا علی‌صفیی و حبیبی **احمد** ـ فرورو بقبض‌روح **آدم** هم‌بران صفت که قبض روح **احمد** کنی آن برگزیده و دوست من ، ای ملك‌الموت بنگر که قبض روح وی بکنی تا نخست‌شراب عزا و صبر بدو دهی و باوی گوئی لو خلدت احداً لخلدتك ـ اگر در همه خلق کسی را زیند کانی جاودان دادمی‌ترا دادمی ، لکن حکمی است این مرگ رانده درازل و قضائی رفته بر سر همه خلق ، « و انی اناالله لااله الّا انا الدّیّان الکبر اقضی فی‌عبادی ما اشآء و احکم ما ارید » ـ منم آن خداوند که جز من خداوند نیست دیّان ومهربان‌و بزرگوار و بزرگ بخشایش بر بندگـان حکم کنم و قضارانم برایشان چنانکه خواهم و کس را

[1] ـ نسخهٔ ج والجسد

بارخواست [1] نیست و برحکم من اعتراض نیست « لاتسئل عمّا افعل وهم یسئلون »، ای ملك‌الموت بانبدهٔ من آدم بگو « انما قضیت علیك الموت لاعیدك الی الجنّة الّتی اخرجتك منها » ـ دل خوش دار و انده مدار که این قضاء مرگ بر سر تو بدان راندم تا ترا بآن سرای پیروزی و بهشت جاودانی باز برم که ازانجات بیرون آوردم و در آرزوی آن ماندهٔ‌یی ملك‌الموت فرو آمد و پیغام ملك بگزارد و شراب عزا و صبر که الله فرستاد بوی داد، آدم چون ملك‌الموت را دید زار بگریست ملك‌الموت گفت ای آدم امروز که از بهشت وامانّدی و بدنیا آمدی چندین گریه وزاری نکردی که امروز میکنی برفوت دنیا، آدم گفت نه بر فوت دنیا میگریم که دنیا همه بلا و عناست، لکن بر فوت لذّت خدمت ودرگرفتن حق میگریم، در بهشت لذّت نعمت بود و در دنیا لذّت خدمت وزار ولی‌نعمت، چون زار ولی نعمت آمد لذّت نعمت کجا پدید آید بروایتی دیگر گفته‌اند پیش از انك ملك‌الموت رسید، آدم فرا پسران خویش گفت مرا آرزوی میوهٔ بهشت است روید و مرا میوهٔ بهشت آرید، ایشان رفتند و دران صحرا طواف همی کردند، و گفته‌اند که بر طورسینا شدند و دعا همی کردند، جبرئیل‌را دیدند با دوازده فریشته از مهتران و سروران فریشتگان و با ایشان کفن وحنوط بهشتی بود وسدر وتبر و آن کفن از روشنائی فروغ میداد و بوی حنوط میان آسمان و زمین همی دمید، جبرئیل فرزندان آدم را گفت ما بالکم محزونین ـ چیست شما را و چه رسید که چنین اندهگن وغمناك ایستاده‌اید؟ گفتند ان ابانا قد کلّفنا مالا نطیقه ـ پدر ما میوهٔ بهشت آرزو میکند ودست ما بدان نمیرسد، بر ما آن نهاده که طاقت نداریم، جبرئیل گفت باز گردید که‌آنچه آرزوی اوست ما آورده‌ایم، ایشان باز گشتند، چون‌آمدند جبرئیل را دیدند و فریشتگان و ملك‌الموت بربالین آدم نشسته، جبرئیل گوید کیف تجدك یا آدم ـ خود را چون بینی‌این ساعت ای‌آدم؟ آدم گفت مرگ عظیم است و دردی صعب، اما صعب‌تر از درد مرگ آنست که از خدمت و عبادت الله می باز مانم، آنگه جبرئیل گفت یا ملك‌الموت ارفق به فقد عرفت‌حاله هو آدم‌الذی خلقه‌الله بیده ونفخ فیه من روحه وامرنا

---

۱ ـ نسخهٔ ج فاخواست

مالسّحود له واسکنه حنّته آدم آن ساعت گفت یا جبرئیل انی لاستحیی من ربی لعظم حطیئتی فاذکر فی السمآءِ تائباً او حاطئاً ـ چکنم ای جبرئیل ترسم که مرا در ان حضرت آب روی نبود که نا فرمانی کردهام و اندازهٔ فرمان در گذشته ام ، ای جبرئیل اگر چه عفو کند نه شرم زده باشم و شرمسار در انجمن آسمانیان که گویند این آن تائب است گنهکار ، **آدم** میگوید و **جبرئیل** میگرید و فریشتگان همه بموافقت میگریند ، در آن حال فرمان آمد که ای جبرئیل **آدم** را گوش بردار و بر آسمان نگر تا چه بینی ، آدم سر برداشت از بالین حود تا سرادقات عرش عظیم و فریشتگان را دید صفها بر کشیده و انتظار قدوم روح آدم را جنّات مأوی و فرادیس اعلی و انهار و اشجار آن آراسته وحورالعین بران کنگرهها ایستاده و ندا میکنند که یا آدم من احلك حلقنا رسا ، آدم چون آن کرامت وآن منزلت دید گفت یا ملك‌الموت عجّل فقد اشتدّشوقی الی ما اعطانی ربی فلم یزل آدم یقدّس ربه حتّی قبض ملك‌الموت روحه و سجّاه جبرئیل بثوبه ثمّ غسله جبرئیل والملئکة وحنّطوه و کفّنوه ووضعوه علی سریره ثمّ تقدّم **جبرئیل** والملئکة ثمّ بنوا آدم ثمّ **حوآء** و بناتها و کبّر جبرئیل علیه اربعاً ، و یقال انه قدّم للصّلوة علیه ابنه **شیث** و اسمه بالعربیّه **هبة الله** ثمّ حفروا له ودفنوه و سوّوا علیه‌التّراب ثمّ‌التفت جبرئیل الی ولد آدم و بنّاهم و قال لهم احفظوا وصیّه ابیکم فانکم ان فعلتم ذلك لن تضلّوا بعده ابداً و اعلموا ان‌الموت سبیلکم و هذه سنّتکم فی موتاکم فاصنعوا بهم ما صنعنا بابیکم و انکم لن تروننا بعدالیوم الی یوم‌القیمه روی ان **آدم** لمّا اهبط الی الارض قیل له لد للفنآءِ و ابن للخراب

من شاب قدمات وهو حیّ	یمشی علی‌الارض مشی هالك
لو کان عمر الفتی حساباً	فانّ فی شیبه فذلك

قوله « ثمّ انکم یوم‌القیمة عند ربکم تختصمون » ـ قال **ابن عباس** یعنی المحقّ والمبطل والظّالم والمظلوم روی انّ **الزبیر بن العوام** رضی‌الله عنه قال یارسول‌الله اتختصم یوم‌القیمة بعد ماکان بیننا فی‌الدّنیا مع خواصّ الذنوب ؟ قال « نعم حتّی یؤدّی الی کلّ ذی حقٍّ حقّه » ، قال **الزبیر** والله انّ الامراذاً لشدید و قال **ابن عمر** عشنا

برهةً من الدّهر و كنّا نرى ان هذه الآية انزلت فينا و فى اهل الكتابين ، قلنا كيف نختصم و ديننا واحدٌ و كتابنا واحدٌ حتى رأيت بعضنا يضرب وجوه بعضٍ بالسيف فعرفت انها نزلت فينا وعن **ابى سعيد الخدرى** قال كنّا نقول ربنا واحدٌ و ديننا واحدٌ ونبينا واحدٌ فما هذه الخصومة ؟ فلمّا كان يوم الصّفين وشدّ بعضنا على بعضٍ بالسّيوف قلنا نعم هو هذا وعن **ابراهيم** قال لمّا نزلت « ثمّ انكم يوم القيمة عند ربكم تختصمون » قالوا كيف نختصم و نحن اخوان ، فلمّا قتل **عثمان** قالوا هذه خصومتنا وسئل النّبى (ص) فيم الخصومة ؟ فقال « فى الدّمآء فى الدّمآء » وعن **ابى هريرة** قال قال رسول الله (ص) « من كانت لاخيه عنده مظلمةٌ من عرضٍ او مالٍ فليتحلّله اليوم قبل ان يؤخذ منه يوم لا دينار ولادرهم فان كان له عملٌ صالحٌ اخذ منه بقدر مظلمته وان لم يكن له عملٌ اخذ من سيّآته فحملت عليه » وعن **ابى هريرة** قال قال رسول الله (ص) « اتدرون ما المفلس » ؟ قالوا المفلس فينا من لا در هم لـه و لامتاع ، قال « ان المفلس من امّتى من يأتى يوم القيمة بصلاةٍ و صيامٍ وزكاةٍ و كان قدشتم هذا وقذف هذا و اكل مال هذا و سفك دم هذا فيقضى هذا من حسناته و هذا من حسناته فان فنيت حسناته قبل ان يقضى ماعليه اخذ من خطاياهم فطرحت عليه ثمّ طرح فى النّار» قيل **لابى العالية** قال الله « لاتختصموا لدىّ » ثمّ قال « انكم يوم القيمة عند ربكم تختصمون » كيف هذا ؟ قال قوله « لاتختصموا لدىّ » لاهل الشرك ، وقوله « عند ربكم تختصمون » لاهل القبلة فى الدّمآء والمظالم الّتى بينهم وقال **ابن عباس** فى القيامة مواطن فهم يختصمون فى بعضها ويسكتون فى بعضها

« فمن اظلم ممّن كذب على الله » فزعم انّ له ولداً و شريكاً « و كذّب بالصّدق » اى ـ بالقرآن « اذجآءه » ، و **القرآن** اصدق الصّدق وقيل «بالصّدق» اى ـ بالصّادق يعنى **محمداً** صلّى الله عليه و سلّم « اليس فى جهنّم مثوىً للكافرين » ـ استفهام تقرير، يعنى اليس هذا الكافر يستحقّ الخلود فى النّار

النوبة الثالثة

قوله « افمن شرح الله صدره للاسلام » بدانكه دل آدمى را چهار پرده است

پردهٔ اول صدر است مستقر عهداسلام لقوله تعالی « افمن شرح‌الله صدره للاسلام »، پردهٔ دوم قلب است محل نور ایمان لقوله تعالی « کتب فی قلوبهم الایمان »، پردهٔ سوم فؤاد است سراپردهٔ مشاهدت حقّ لقوله « ما کذب‌الفؤاد ما رأی »، پردهٔ چهارم شغاف است محطّ رحل عشق لقوله «قد شغفها حبّاً» این چهار پرده هریکی را خاصیتی است واز حق بهر یکی نظری، رب العالمین چون خواهد که رمیده‌یی را بکمند لطف در راه دین خویش کشد، اول نظری کند بصدروی تا سینهٔ وی از هواها و بدعتها پاك گردد وقدم وی بر جادهٔ سنت مستقیم شود، پس نظری کند بقلب وی تا از آلایش دنیا و اخلاق نکوهیده چون عجب وحسد و کبر وریا و حرص و عداوت و رعونت پاك گردد و در راه ورع روان شود پس نظری کند بفؤاد وی و او را از علائق وخلائق بازبرد، چشمهٔ علم و حکمت در دل وی گشاید، نور هدایت تحفهٔ نقطهٔ وی گرداند، چنانك فرمود « فهو علی نور من ربه »، پس نظری کند بشغاف وی، نظری و چه نظری! نظری که بر روی جان نگارست ودرخت سرور از وی بارست و دیدهٔ طرب بوی بیدا ست نظری که درخت است و صحبت دوست سایهٔ آن، نظری که شراب است و دل عارف بیرایهٔ آن چون این نظر بشغاف رسد او را از آب و گل باز برد، قدم در کوی فنا نهد، سه چیز درسه چیز نیست شود جستن دریافته نیست شود، شناختن درشناخته نیست شود، دوستی در دوست نیست شود

پیر طریقت گفت دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست، اکنون نه می‌یارم گفت که منم، نمی یارم گفت که اوست

چشمی دارم همه پر از صورت دوست	بادیده مراخوش است تادوست دروست
ازدیده ودوست فرق کردن نه‌نکوست	یا اوست بجای دیده یادیده خود اوست

قوله « فهو علی نور من ربه » ـ نور برسه قسم است یکی برزبان یکی بر دل یکی در تن نور زبان توحید است و شهادت، نور تن خدمت است و طاعت و نور دل شوق است و محبّت نور زبان بجنّت رساند، لقوله « فاثابهم الله بما قالوا جنات » نور تن بفردوس رساند، لقوله «انّ‌الذین آمنوا وعملوا الصالحات کانت لهم جنات‌الفردوس

نزلاً » ، نور دل بلقاء دوست رساند ، لقوله « وجوهٌ یومئذٍ ناضرةٌ الی ربها ناظرة » کسی که در دنیا این سه نور یافت هم در دنیا او را سه خلعت دهند اول مهابت تا از وی شکوه دارند بی آنکه از وی بیم دارند ، دوم حلاوت تا او را خواهند بی آنکه باری بسببی دارند ، سوم محبت تا او را دوست دارند بی آنکه باوی نسبتی دارند

پیر طریقت گفت آن مهابت و حلاوت و محبت از آن است که نور قرب در دل او تابانست و دیده وری دوست دیدهٔ دل او را عیانست

قوله « فویلٌ للقاسیة قلوبهم من ذکر الله » ـ بدانکه این قسوة دل از بسیاری معصیت خیزد و بسیاری معصیت از کثرت شهوات خیزد ، و کثرت شهوات از سیری شکم خیزد **عایشهٔ** صدیقه گوید اول بدعتی که بعد از رسول خدا در میان خلق پدید آمد سیری بود ، نفسهای خود را سیری دادند تا شهوتهای اندرونی و بیرونی سر برزد و سر کشی در گرفتند **ذوالنون مصری** گوید هرگز سیر نخوردم که نه معصیتی کردم **بو سلیمان دارائی** گوید هر آنکس که سیر خورد دروی شش خصلت پدید آید از خصال بد یکی حلاوت عبادت نیابد ، دیگر حفظ وی در یاد داشت حکمت بد شود ، سوم از شفقت بر خلق محروم ماند ، پندارد که همه همچون وی سیر اند ، چهارم شهوات بر وی زور کند و زیادت شود ، پنجم طاعت و عبادت الله بر وی گران شود ، ششم چون مؤمنان گرد مسجد و محراب گردند ، وی همه گرد طهارت گردد و در خبر است از **مصطفی** علیه الصلوة والسلام گفت که دلهای خویش را زنده گردانید باندك خوردن و پاك گردانید بگرسنگی تا صافی و نکو شود و گفت هر که خویشتن را گرسنه دارد دل وی زیرك شود و اندیشهٔ وی عظیم **شبلی** گفت هیچ وقت گرسنه نه نشستم که نه در دل خود حکمتی و عبرتی تازه یافتم وقال النبی (ص) « افضلکم عندالله اطولکم جوعاً و تفکراً وابغضکم الی الله کلّ اکولٍ شروبٍ نؤمٍ ، کلوا و اشربوا فی انصاف البطون فانه جزءٌ من النّبوّة »

« الله نزّل احسن الحدیث کتاباً متشابهاً مثانی » ـ روندگان در راه شریعت و حقیقت دو گروه اند ، گروهی مبتدیان راه اند « تقشعرّ منه جلودالّذین یخشون ربهم »

در شأن ایشان ، گریستن برازی و نالیدن حواری صفت ایشان ، نالۀایشـان نالۀتائبان، حروش ایشان حروش عاصیان ، اندوه ایشان اندوه مصست ردگان ، آن نالۀ اشان دیو راند گناه شوند دل گشاید گروه دیگر سرهنگان درگاه اند ، نواختگان لطف‌الله «تلین حلودهم و قلوبهم الی دکرالله» صفت ایشان ، دکرالله موس دل ایشان ، وعدالله آرام حان ایشان ، بعس ایشان بعس صدیقان ، وقار ایشان وقار روحانیان ، ثبات ایشان ثبات ربانیان یکی ار صحابه روزی با آن مهتر عالم گفت صلوات‌الله وسلامه علیـه یا رسول‌الله چرا رحسارۀ مادراسماع قرآن سرح میگردد وآن‌منافقان سیاه؟ گفت زیرا که قرآن نوری است ما را می‌افرورد و ایشارا می سوزد « یضل به کثیراً و یهدی به کثیراً » ، آن حواندن که درسالها اثر نکند اراست که ار زبانی آلوده بر می آید و ندلی آشفته فرو میشود دل حویش بکلّی با کلام ازلی قدیم باید داد تا بمعانی‌آن تمتّع یابی و بحقیقت سماع آن رسی ، یقول‌الله عزّوحلّ « ان فی دلك لدکری لمن‌کان‌له‌قلب»

الحزء الرابع والعشرون

٤ - السوره الاولی

قولـه تعالی « **والدی حآء بالصدق** » وآنـکس کـه راستی آرد وـردا ، «**وصدق به**» و راست داسته بود وی آنرا ، «**اولئك هم‌المتقون** (٣٣)» ایشاسد بار پرهیزنده [ار آتش]

«**لهم مایشآؤن عند ربهم** » ایشانراست هرچه حواهند نزدیك حداوند ایشان، «**دلك حزآءالمحسنین** (٣٤)» آنست پاداش نیکوکاران

«**لیکفرالله عنهم اسوء الدی عملوا**» تـا ستَرد الله ار یشان بترکار که کردند ، « **ویحریهم احرهم** » وپاداش دهد ایشان را مزد ایشان ، «**باحسن الدی کانوا یعملون** (٣٥)» نیکو ترکاری را که میکردند

«**الیس الله بکاف عبده** » بسنده نیست الله رهیکان حویش را نداشت وبـار داشت ، «**ویحوفونك بالدین من دونه** » ومیترسانند ترا بایں پرستیدگان حزالله،

« **و من يضلل الله فماله من هاد**(۳٦) » وهر که را بیراه کرد خدا ، اورا رهنمائی نیست « **ومن یهدی الله فما له من مضل** » وهر کەرا راه نمود الله ، اورا بی راه کننده یی نیست ، « **الیس الله بعزیز ذی انتقام**(۳۷) » بگو الله نه توانا نیست تاونده کین ستان ؟

«**ولئن سألتهم** »وا گر پرسی مشرکان را ، « **من خلق السموات والارض** » که کی آفرید آسمانها و زمینها را ؟ «**لیقولن الله**» ناچار گویند که الله « **قل افرأیتم ماتدعون من دون الله** » گوی چه بینید این چه می پرستید فرود از الله ، « **ان ارادنی الله بضر** » اگر الله بمن گزندی خواهد ، « **هل هن کاشفات ضره** » ایشان باز برنده اند گزند او را ؟ « **او ارادنی برحمة** » یا بمن بخشایشی خواهد کرد و نیکوئی کـه بمن رسد ، « **هل هن ممسکات رحمته** » ایشان باز گیرنده اند بخشایش او را ؟ « **قل حسبی الله** » بگو الله مرا خدائی بسنده است ، « **علیه یتوکل المتوکلون**(۳۸) » باو پشتی دارند پشتی داران و برو حسبند کارسپاران

« **قل یاقوم** » گوی ای قوم من ، « **اعملوا علی مکانتکم** » هم بر آن که هستید میباشید وکار میکنید ، « **انی عامل** » که من هم بر آن که هستم میباشم و کار میکنم ، « **فسوف تعلمون**(۳۹) **من یأتیه عذاب یخزیه** » آری بدانید که آن کیست که باو آید عذابی که رسوا کند او را ، « **ویحل علیه عذاب مقیم**(٤۰) » وبرو آید بدو عذابی پاینده که سر نیاید

« **انا انزلنا علیك الکتاب** » ما فرو فرستادیم بر تواین نامه ، « **للناس بالحق** » مردمان را براستی ، « **فمن اهتدی فلنفسه** » هر که براه راست رود خویشتن را رود ، « **ومن ضل فانمایضل علیها** » وهر که بر گمراهی رود گمراهی او برو ، «**و ما انت علیهم بوکیل**(٤۱) » وتو بر ایشان خداوند وکارساز نه یی

« **الله یتوفی الانفس** » الله اوست که می‌میراند هر تنی را ، « **حین موتها** » بهنگام مرگ او ، « **والتی لم تمت فی منامها** » وهر کس که نمرده بود در خواب خویش ، « **فیمسك التی قضی علیها الموت** » می‌میراند وجان باز میستاند درخواب آنرا که قضای مرگ اودر رسید ، « **ویرسل الاخری** » ومی گشاید ازخواب و زنده باز

می‌فرستد آن دیگر کس را که هنگام مرگ او در نرسید ابیر، «الی اجل مسمی» تاهنگامی نام زده کرده مرگ او را، «ان فی ذلك لآیات لقوم یتفکرون (۴۲)» در ین آفرینش خواب [نه مرگ صرف و نه زندگانی صرف] نشانهاست صراح ایشارا که در اندیشند

«ام اتخذوا من دون‌الله شفعآء» فرود ازالله‌شفیعان مینگیرند [شفیع‌میخواهند و میپرستند]، «قل اولو کانو لایملکون شیئاً ولا یعقلون (۴۳)» گوی، باش و اگر برهیچ کار پادشاه نباشد و هیچیز در نیابند [شفاعت را شاید وخدای را سزند]؟ «قل‌لله الشفاعة جمیعاً» گوی شفاعت خدایراست بهمگی [شفیع بفرمان اوست و شفاعت بدستوری اوست]، «له ملك‌السموات والارض» پادشاهی آسمان و زمین او راست، «ثمّ الیه ترجعون (۴۴)» پس آنگه شما را وا او برند

«واذا ذکرالله وحده» وآنگه که الله را نام برند بیکتائی، «اشمأزت قلوب‌الذین لایؤمنون بالاخرة» برمد دلهای ایشان که نه بگروند برستاخیز، «و اذا ذکرالذین من دونه» وچون پیش ایشان معبودان دیگر رایاد کنند، «اذاهم یستبشرون (۴۵)» ایشان تازه روی ورا مشکین می‌باشند

«قل اللهم فاطرالسموات والارض» گوی خدایا کردگار آسمان‌و زمین، «عالم‌الغیب والشهادة» دانای نهان و آشکارا، «انت تحکم بین عبادك» توآنی که داوری بُری میان بندگان خویش، «فیما کانوا فیه یختلفون (۴۶)» در آنچه ایشان دران بودند خلاف رفتند وخلاف گفتند

«ولو ان للذین ظلموا ما فی‌الارض جمیعاً» واگر ایشانرا بودی که کافر شدند هرچه درزمین چیزست «ومثله‌معه» وهم چندان دیگر با آن، «لا افتدوا به» خویشتن را باز خریدندی، «من سوء العذاب یوم القیمة» ازبدعذاب‌آن‌روزرستاخیز، «وبدالهم من‌الله» و بادید آید ایشانرا از الله، «مالکم یکونوا یحتسبون (۴۷)» کاری و چیزی که هرگز در پندارهٔ ایشان نبود

« **وبدالهم سيآت ما كسبوا** » و پیش آید ایشانرا بدهای آنچه میکردند ، « **وحاق بهم ماكانوا به يستهزؤن** (۴۸) » و فراسر نشست ایشانرا و سوذ نایشان آنچه می خندیدند اران و افسوس میداشتند بران

« **فاذا مسّ الانسان ضرٌّ دعانا** » هرگه که بمردم رسد گزندی یا رنجی، خواند ما را ، « **ثمّ اذا خوّلناه نعمةً منّا** » پس چون او را نیکوئی این جهانی بچشیم او بردیك خود ، «**قال انما اوتيته على علمٍ** » گوید این مال و این نعمت مرا بریسر کی مـن دادند ، « **بل هي فتنةٌ** » نه چناست ، که آن آزمایش او را دادند ، « **ولكنّ اكثرهم لا يعلمون** (۴۹) » لکن بیشتر ایشان نمیدانند

« **قد قالها الذين من قبلهم** » گفت همچنین ایشان که پیش ازیشان بودند ، « **فما اغنى عنهم ما كانوا يكسبون** (۵۰) » سود نداشت ایشانرا بکار نیامد میکردند و میساختند

« **فاصابهم سيآت ما كسبوا** » تا بایشان رسید بدهای آنچه میکردند ، «**والذين ظلموا من هؤلاء** » و ایشان که کافر شدند ازیمان ، « **سيصيبهم سيآت ما كسبوا** » آری بایشان رسد بدهای آنچه میکنند ، « **وماهم بمعجزين** (۵۱) » وایشان پیش شوند[1] و بر ما در نگذرند

« **اولم يعلموا** » نمیدانند ، « **ان الله يبسط الرزق لمن يشاء** » که الله فـراخ میگستراند روزی او را که خواهد ؟ « **ان في ذلك لآياتٍ لقومٍ يؤمنون** (۵۲) » دران نشانهائی روشن است ایشانرا که [بروزی ده] بگروند

النوبة الثانية

قوله «والّذى جآء بالصدق وصدّق به» قال **ابن عباس** « والذى جآء بالصدق » يعنى رسول الله جآء بلااله الا الله « و صدّق به » الرسول ايضاً بلّغه الخلق وقال **السدى** « والذى جآء بالصدق» جبرئيل جآء بالقرآن « وصدّق به » **محمداً** (ص) تلقاه بالقبول و قـال **ابوالعالية والكلبى** « جآء بالصدق » رسول الله (ص) ، « و صدّق به » **ابوبكر**

---

۱ ــ نسخهٔ الف بشند

وقیل « صدّق به » المؤمنون ، لقوله «اولئك هم المتّقون » و قال الحسن هم المؤمنون صدّقوا به فی الدنیا و جاؤا به فی الآخرة وفی الخبر ان المؤمن یجیء یوم القیمة بالقرآن فیقول هذا الّذی اعطیتمونا صدّقنا به و عملنا بما فیه « اولئك هم المتّقون» عذاب الله

« لهم ما یشآؤن عند ربهم » ای ـ لهم ما یتمنّون فی الجنّة عند ربهم اذا دخلوهـا ، « ذلك جزآء المحسنین » ای ـ ثواب الموحدین یقال اجمع العبارات عن نعیم الجنّة ان « لهم ما یشتهون » واجمع العبارات لعذاب الآخرة قوله « وحیل بینهم وبین ما یشتهون»

« لیکفّر الله عنهم» ـ اللّام فی قوله « لیکفّر» متّصل بالمحسنین ، یعنی الّذین احسنوا رجآء ان یکفّر الله عنهم مساوی اعمالهم ویجزیهم بمحاسنها وقیل متصل بالجزآء یعنی جزاهم کی یکفّر عنهم ، « اسوء الذی عملوا » ای ـ الکفر بالتوحید والمعـاصی بطاعتهم ، « ویجزیهم اجرهم » ای ـ یعطیهم ثوابهم « باحسن الذی کانوا یعملون » ای ـ بسبب ایمانهم وقیل « اسوء الذی عملوا » قبل الایمان و احسن الذی عملوا فی الایمان

قوله « الیس الله بکاف عبده » ـ مفسّران گفتند این آیت دوبار از آسمان فروآمد ، یکبـار در حقّ **مصطفی** صلوات الله علیه ، ویکبار در شأن **خالد بن الولید** ، وروا باشد نزول یك آیت دوبار از آسمان ، چنانکه سورة فـاتحه بیك قول از بهر آن ا نرا مثانی گویند که دوبار ازآسمان فروآمد یکبار به **مکه** و یکبار به**مدینه** ، همچنین « الیس الله بکاف عبده » ، هرچه مکّاران عالم در هلاك کسی بکوشند ، کفّار مکه در هلاك مصطفی (ص) بکار داشتند و مکرو دستان بروی ساختند چنانك ربّ العزة فرمود « واذ یمکر بك الذین کفروا » ، امّا آن مکر و دستان ایشان از پیش برفت و بروی دست نیافتند کـه ربّ العزة این آیت فرستاده بود در حقّ وی « الیس الله بکاف عبده » یعنی **محمداً** (ص)

و نزول دوم در شأن **خالد بن ولید** آنست که قومی از مشرکان عرب درختی را بمعبودی گرفته بودند و دیوی در زیر بیخ آن درخت قرار کرده بود نام آن دیو **عزی** ورب العـزة آنرا سبب ضلالت ایشان کرده ، **مصطفی**(ص) **خالد بن ولید** رافرمود درخت را از بیخ برآرد وآن دیو را بکشد ، مشرکان گرد آمدند و **خـالد** را بترسانیدند که عزی ترا هلاك کند یا دیوانه کند ، خالد از مقالت ایشان **مصطفی** (ص) را خبر کرد ورب العزة

درحقّ وی این آیت فرستاد که « الیس الله بکاف عبده و یخوّفونك بالّذین من دونه »، خالد باز گشت و آن درخت را از بیخ بکند، و مشرکان میگفتند حنّیه با عزّی حزّفیه، خالد ازان بیندیشید و درخت بکند ور بر آن درخت شخصی یافت عظیم سیاه کریه المنظر و او را بکشت، پس مصطفی (ص) گفت تلك عزّی ولن تعبد ابداً حمزه وکسائی وابوجعفر « بکاف عباده » خوانند بجمع والمراد به الانبیاء علیهم السلام قصدهم قومهم بالسوء کما قال تعالی « و همّت کلّ امّة برسولهم لیأخذوه » فکفاهم الله شرّ من عاداهم

« و من یضلل الله فماله من هاد » ای ـ من اضلّه الله عن طریق الرّشاد و سبیل الحقّ فلا یهدیه غیره

« و من یهدی الله فما له من مضلّ » ای ـ من یهده الله لدینه لایستطیع احدٌ ان یضلّه او یخذله، « الیس الله بعزیز » ای ـ منیع فی ملکه، « ذی انتقام » من اعدآئه

« ولئن سألتهم » ای ـ لوسألت یا محمد هؤلاء المشرکین الذین یخوفونك بآلهتهم فقلت لهم « من خلق السموات والارض » « لیقولن الله » ، فسألهم النّبی علیه الصّلوة والسلام عن ذلك فقالوا الله خلقهما، فقال الله لمحمد علیه الصلوة والسلام « قل افرأیتم ما تدعون من دون الله ان ارادنی الله بضرّ » شدّة و بلآء وضیق معیشة الضّرّ اذا قرن بالنفع فتح الضّاد واذا افرد ضمّ و هو اسمٌ لکلّ مکروه، « هل هنّ کاشفات ضرّه » ای ـ هل الاصنام دافعات شدّته عنّی ؟ « او ارادنی برحمة » نعمة و برکة ، « هل هنّ ممسکات رحمته » ـ قرأ اهل البصرة « کاشفاتٌ » « ممسکاتٌ » بالتنوین « ضرّه » و « رحمته » نصب الرّآء والتآء و قرأ الآخرون بلاتنوین علی الاضافة قال مقاتل فسألهم النبی (ص) عن ذلك فسکتوا فقال الله لرسوله « قل حسبی الله » ثقتی به واعتمادی علیه « علیه یتوکّل المتوکّلون » ای ـ به یثق الواثقون ، ای ـ اذا قال الکفّار انّا نعبد الاصنام لتقرّبونا الی الله زلفی فقل لهم « حسبی الله »

« قل یا قوم اعملوا علی مکانتکم » ای ـ علی ناحیتکم الّتی اخترتموها و تمکنت عندکم قال اهل اللغة المکانة ـ مصدر مکن فهو مکین ، ای ـ حصلت له مکانة و قدرة ، « انّی عاملٌ » ـ فی الکلام اضمارٌ ، ای ـ اعملوا علی مکانتکم انی عاملٌ علی مکانتی و

قیل اعملوا علی شاکلتکم و عادتکم انی عامل علی شاکلتی و عادتی

« فسوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه » ـ هذا تهدید ووعید ، ای ـ سوف تعلمون من یأتیه عذاب یهینه و یفضحه فی الدّنیا ، « و یحلّ علیه عذاب مقیم » دائم لایفارقه فی الآخرة

« انا انزلنا علیک الکتاب بالحقّ » یعنی القرآن « للناس » ای ـ لجمیع الناس بالحقّ ای ـ بسبب الحق لنعمل به وقیل « بالحق » ای ـ بالخبر عن الحشر والحساب وجمیع ما هو حقّ وکائن ممّا اخبر الله عزوجل عنه ، « فمن اهتدی » الحق و لزمه « فلنفسه » نفع ذلک « و من ضلّ » فارق الحق « فانما یضلّ علیها » ای ـ فضلالته علی نفسه ، یعنی اثم ضلالته ووبال امره راجع الیه ، « و ما انت علیهم بوکیل » ای ـ بمسلّط تحملهم علی الایمان ، انما علیک البلاغ در ابتدای سوره « انا انزلنا الیک الکتاب » گفت و درین موضع « انزلنا علیک الکتاب » گفت ، وفرق آنست که درهر موضع که « انزلنا علیک » گفت خطابی‌است با تخفیف ، و هرجا که « انزلنا الیک » گفت خطابی‌است با تکلیف ، سببی که در اول سوره مصطفی را با خلاص در عبادت مکلّف کرد گفت « فاعبدالله مخلصاً له‌الدین » ودرین موضع ختم آیت بتخفیف کرد گفت « و ما انت علیهم بوکیل » ای ـ لست بمسؤل عنهم ، فخفّف عنه ذلک

« الله یتوفی الانفس » ـ النفس ـ اسم لجزء الحیّ ، و لکلّ انسان نفسان نفس حیوة و نفس یقظة یحیی باحدیهما و یستیقظ بالاخری ، والتوفی علی وجهین توفی النّوم کقوله « وهوالذی یتوفیکم باللیل » ، وتوفی الموت کقوله « قل یتوفیکم‌ملک‌الموت » فالمیّت متوفیً تفارقه نفس الحیوة عندالموت و انقضاءِ الاجل و النائم متوفیً تفارقه نفس الیقظة و التمیز عندالنوم ، و معنی الآیة الله یتوفی الانفس مرّتین مرّة حین موتها و مرّة حین نومها ، « فیمسک التی قضی علیها الموت » فلا یردّها الی الجسد « و یرسل الاخری » یعنی و یردّ الاخری الّتی لم یقض علیها الموت الی الجسد « الی اجل مسمّیً » ای ـ الی ان یأتی وقت موته قرأ **حمزة والکسائی** « قضی » بضمّ القاف و کسرالصّاد علی ما لم یسمّ فاعله الموت برفع‌التاءِ و قرأ الباقون « قضی » بفتح القاف

والصّاد على تسمية الفاعل لقوله « الله يتوفى الانفس » الموت بنصب التّآءِ و قال بعضهم في الانسان نفس وروح بينهما مثل شعاع الشمس فالنفس الّتي بها العقل والتمييز والروح الّتي بها النفس والحركة فاذا نام العبد قبض الله نفسه ولم يقبض روحه وعن علي (ع) «يخرج الروح عند النوم و يبقى شعاعه في الجسد فبذلك يرى الرّؤيا فاذا انتبه من النوم عاد الرّوح الى الجسد باسرع من لحظةٍ» ويقال ان ارواح الاحيآءِ والاموات تلتقي في المنام فتعارف ما شآء الله و تأتي ماشآء الله من بلاد الارض و من السّمآءِ و من الغيب و اذا ارادت الرّجوع الى اجسادها امسك الله ارواح الاموات عنده و ارسل ارواح الاحيآءِ حتّى ترجع الى اجسادها الى انقضآء مدة حيوتها وعن ابي هريرة قال قال رسول الله (ص) « اذا اوى احدكم الى فراشه فلينفض فراشه بداخلة ازاره فانه لايدري ما خلفه عليه ثمّ يقول باسمك ربي وضعت جنبي وبك ارفعه ان امسكت روحي فارحمها وان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصّالحين »

« انّ في ذلك لايات » لدلالات على قدرته حيث لم يغلط في امساك ما يمسك من الارواح وارسال مايرسل منها وقال مقاتل لعلامات « لقوم يتفكّرون » في امر البعث ، اي ـ توفّى نفس النائم و ارسالها بعد التوفي دليل على البعث

« ام اتّخذوا من دون الله شفعآء » ـ «ام» هاهنا هي المعادلة لهمزة الاستفهام ، تقديره اعبدوا الاوثان لانها خلقت الكائنات ام لانها تدفع المكروه ام لانها تشفع لهم وقيل «ام» بمعنى بل، يعني انّ هؤلآءِ الكفّار لايؤمنون بما يخبرهم به بل يتّخذون من دون الله شركآء يزعمون انهم شفعآؤهم عنده « قل اولو كانوا » يعني قل يا محمد وان كانت آلهة «لايملكون شيئاً » من الشفاعة « ولا يعقلون » انكم تعبدونهم ، و جواب هذا محذوف ، تقديره وان كانوا بهذه الصّفة يتخذونهم «قل لله الشفاعة جميعاً » لايشفع احدٌ الا باذنه وقوله «جميعاً» نصبٌ على الحال « له ملك السموات والارض ثمّ اليه ترجعون» يعني اليه مرجعكم فاحذروا سخطه و اتّقوا عقابه

« و اذا ذكر الله وحده اشمأزّت » نفرت قال ابن عباس « اشمأزّت » اي ـ انقبضت عن التوحيد و قال قتادة استكبرت ، واصل الاشمئزاز النفور و الاستكبار

« واذا ذکر الذین من دونه » یعنی الاصنام « اذاهم یستبشرون » یفرحون قال **مجاهد** و **مقاتل** و ذلك حین قرأ النبی(ص) **سورة النجم** فالقی الشیطان فی امنیّته تلك الغرانیق العلی ففرح به الکفّار

«قل اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادك فیما کانوا فیه یختلفون ». روی عن **ابی سلمة** قال سألت **عائشه** بماکان رسول‌الله (ص) یفتتح الصلوة من اللیل قالت کان یقول اللهم رب **جبرئیل و میکائیل و اسرافیل** فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادك فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنك انك تهدی من تشآء الی صراط مستقیم

« ولو ان للذین ظلموا ما فی الارض جمیعاً و مثله معه لافتدوا به من سوء العذاب » ای من شدّة العذاب « یوم القیمة » لوکان یخلصهم ذلك وقیل لایقبل منهم ذلك ، « وبدالهم » ظهر لهم « من الله مالم یکونوا یحتسبون » فی الدّنیا انه نازل بهم فی الآخرة ای ظنّوا ان لهم ثواباً علی حسناتهم فلم تنفعهم حسناتهم مع الشرك بالله وقیل لانّهم کانوا ینکرون البعث ، والاحتساب ـ الاعتداد بالشیء من جهة دخوله فیما یحسبه وقیل انهم کانوا یتقرّبون الی‌الله بعبادة الاصنام فلمّا عوقبوا علیها بدالهم من الله مالم یحتسبوا روی ان **محمد بن المنکدر** جزع عندالموت فقیل له فی ذلك فقال اخشی ان یبدولی مالم احتسب « و بدالهم سیّآت ما کسبوا » ای ـ مساوی اعمالهم من الشرك و ظلم اولیآء الله ، « و حاق بهم ما کانوا به یستهزؤن » احاط بهم جزآء استهزآئهم

« فاذا مسّ الانسان ضرّ دعانا » ـ قیل هذه الآیة نزلت فی **ابی جهل** و قیل فی **ابی حذیفة بن المغیرة** وقیل عامّ فی جمیع الکفّار ، والمعنی من عادة هؤلاء الکفّار انه اذا مسّهم ضرّ بؤس و شدّة و مرض اخلصوا الدعآء لایرون لکشفه غیرنا روی ان النبی (ص) قال **للحصین الخزاعی** قبل ان اسلم کم تعبدالیوم الهاً؟ قال سبعة واحدةً فی السّمآء و ستّة فی الارض ، فقال ایهم تعدّه لیوم رغبتك و رهبتك ، فقال الذی فی السّمآء

« ثمّ اذا خوّلناه » ای ـ اعطیناه « نعمة منا » ای ـ صحّة ورخاء فی العیش ، « قال

انما اوتيته على علمٍ» اى ـ على علمٍ من الله بانى له اهل٬ قال **مقاتل** اى ـ على خيرٍ علمه الله عندى و ذكر الكناية لانّ المراد بالنعمة الانعام، « بل هى فتنة» يعنى تلك النعمة فتنة استدراج من الله تعالى و امتحان٬ و بليّة٬ و قيل بل كلمته الّتى قالها فتنة٬، « ولكنّ اكثر هم لايعلمون » انه استدراج و امتحان

« قدقالها الذين من قبلهم » ـ قال **مقاتل** يعنى **قارون** فانه قال انّما اوتيته على علم عندى، « فما اغنى عنهم ماكانوا يكسبون » يعنى فلم ينفعهم ماكانوا يكسبون من الكفر حين اتيهم العذاب

« فاصابهم سيّآت ما كسبوا »اى ـ جزآؤها يعنى العذاب، ثمّ اوعد كفّار **مكة** فقال « والذين ظلموا من هؤلاء سيصيبهم سيّآت ما كسبوا و ما هم بمعجزين » اى ـ بفائتين لانّ مرجعهم الى الله عزوجل

« اولم يعلموا انّ الله يبسط الرّزق »ـ هذا جواب٬ لقول من قال «انّما اوتيته على علمٍ» اى ـ ليس كمايظنّه اولم يعلموا انه ليس احد يقدر على بسط الرّزق و تقتيره الاالله يوسع الرزق « لمن يشآء و يقدر » اى ـ يقتّر على يشآء، « انّ فى ذلك لايات٬ لقومٍ يؤمنون » اى ـ فى ضيق حال اللبيب و سعة حال الابله دليل على الرزاق، و تقديره يردّ بهذه الايه على من يرى الغنا من الكيس و الفقر من العجز، قال الشاعر

ولا كل مايحوى الفتى من تلاده لحزم و لاما فاته لتوان

النوبة الثالثة

قوله « والذى جآء بالصّدق و صدّق به » ـ بدانكه معنى صدق راستى است و راستى در چهار چيز است در قول و در وعد و در عزم و در عمل، راستى در قول آنست كه حق جل جلاله گفت **مصطفى** را صلوات وسلامه عليه « والّذى جآء بالصدق » راستى در وعد آنست كه **اسمعيل** پيغامبر را گفت عليه السّلام « انه كان صادق الوعد» راستى در عزم آنست كه اصحاب رسول را گفت « رجال٬ صدقوا ما عاهدوا الله عليه » راستى در عمل آنست كه مؤمنان را گفت « اولئك الذين صدقوا » كسى كه اين خصلتها جمله دروى

مجتمع شود اورا صدیق گویند، **ابراهیم خلیل** صلوات‌الله وسلامه علیه برین مقام بود که رب‌العزة درحق وی فرمود «انه کان صدیقا نبیّاً» **مصطفی** (ص) را پرسیدند که کمال دین چیست؟ گفت گفتار بحق و کردار بصدق پیری را گفتند صدق چیست؟ گفت آنچه گوئی کنی و آنچه نمائی داری و آنجا که آواز دهی باشی صدق در قول آنست که بنده چون با حق در مناجات شود صدق از خود طلب کند، چون گوید «وجّهت وجهی للذی فطر السموات والارض» میگوید روی آوردم در خداوند آسمان و زمین، اگر درین حال روی وی با دنیا بود پس دروغ بود چون گوید «ایّاك نعبد» ـ من بندهٔ توام ترا پرستم و آنکه در بند دنیا و در بند شهوت بود دروغ گفته باشد، زیرا که مرد بندهٔ آنست که در بند آنست، از اینجا گفت **مصطفی** علیه‌الصلوة والسلام «تعس عبدالدرهم تعس عبدالدینار» اورا بندهٔ زروسیم خواند چون در بند زروسیم بود بنده باید که از دنیا و شهوات آزاد شود و از خویشتن نیز آزاد شود تا بندگی حق مرورا درست گردد **بویزید بسطامی** گفت اوقفنی الحق سبحانه بین یدیه الف موقفٍ فی کلّ موقفٍ عرض علیّ المملکة، فقلت لااریدها، فقال لی فی آخر الموقف یا با یزید ما ترید؟ قلت اریدان لااريد، فال انت عبدی حقّاً ـ گفت درعالم حقایق ازروی الهام حق جل‌جلاله مرا ترقی داد و در هزار موقف بداشت درهر موقفی مملکت کونین برمن عرض داد، بتوفیق الهی خود را از بند همه آزاد دیدم، گفتم ازین ذخایر و درر الغیب که درپیش ما ریختی هیچ نخواهم، آنکه درآخر موقف گفت پس چه خواهی؟ گفتم آن خواهم که نخواهم من که بنده‌ام که مرا خواست بود من که باشم که مرا من بود، نفس بت است و دل غول علم خصم اشارت شرك عبارت علّت پس چه ماند یکی و بس باقی هوس امّا صدق دروفای عزم آنست که مرد در دین با صلابت بود ودرامر با عزت و دروقت بااستقامت، چنانکه صحابهٔ رسول بودند که بعزم خویش وفا کردند و در قتال دشمن تن ببذل و جان فدا کردند تارب‌العزة ایشانرا دران وفای عزم و تحقیق عهد بستود که «رجالٌ صدقوا ما عاهدوا الله علیه»، وآن مرد منافق که باخدا عهد کرد و در دل عزم داشت که اگر مرامال دهد بذل کنم و راه تقوی را ازان مرکب سازم پس عزم خویش را نقض کرد

ونوفاى عهد ماز نيامد تا رب العزة درحق وى ميگويد « ومنهم من عاهد الله لئن آتينا من فضله لنصّدّقنّ ولنكوننّ من الصالحين » تا آنجا كه گفت « بما اخلفوا الله ما وعدوه و بما كانوا يكذبون » اورا دروغ زن گفت وكاذب نام كرد بآن خلف وعد ونقض عهد كه از وى برفت اما صدق صادقان در سلوك راه دين و اعمال ايشان آنست كه در هر مقامى از مقامات راه دين چون توبه و صبر وزهد وخوف ورجا و غير آن ، حقيقت آن از خويشتن طلب كنند و بظواهر و اوائل آن قناعت نكنند ، نه بينى كه رب العزة در صفت مؤمنان فرمود « انما المؤمنون الذين آمنوا بالله و رسوله ثمّ لم يرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فى سبيل الله اولئك هم الصّادقون » جاى ديگر فرمود « ليس البرّ ان تولّوا وجوهكم » وبآخر آيت گفت « اولئك الذين صدقوا »، تا شرايط حقايق ايمان در ايشان مجتمع نشد ايشانرا صادق نخواند ، واگر مثالى خواهى كسى ، كه ازچيزى ترسد نشان صدق وى آن بود كه تنش ميلرزد و بروى زرد بود و ازطعام و شراب بازماند چنانك داود پيغامبر صلوات الله وسلامه عليه بآن زلّت صغيره كه ويرا افتاد چهل روز بسان ساجدان سر بر زمين نهاد وميگريست تاآنگه كه ازاشك چشم وى گياه اززمين بر آمد ندا آمد كه اى داود چرا ميگريى ، اگر گرسنه يى تا تراطعام دهم ورتشنه يى تاآب دهم ور برهنه يى تا بپوشم ، داود از سرسوختگى نعت زارى ناله يى كرد كه از ان نفس وى چوب بسوخت ، آنگه گفت بارخدايا بر گريستن من رحمت كن و گناه من بر كف دست من نقش كن تاهرگز فراموش نكنم رب العالمين صدق وى در معاملت وى بشناخت توبهٔ وى بپذيرفت ودعاى وى اجابت كرد وهم در اخبار داود است كه چون بر گناه خودخواست كه نوحه كند هفت روزهيچيز نخورد و گرد زنان نگشت پس روى بصحرا نهاد و سليمان را گفت تا ندا كند در انجمن بنى اسرائيل كه هر كه ميخواهد كه نوحهٔ داود بشنود تا حاضر آيد ، خلق بسيار جمع شدند ومرغان هوا و وحوش صحرا همچنين و داود ابتدا بتسبيح و ثناى الله كردوآنگه صفت بهشت ودوزخ در آن پيوست و بآخر نوحه كرد بر گناه خويش و سخن در خوف گفت تاخلق بسيار در سماع آن بيجان گشتند تا آن حد كه سليمان بر سروى ايستاده بود ، گفت اى پدر بس كن كه جمع بسيار هلاك شدند آورده اند كه

روری چهل هرار حاصر بودند و ار ایشان سی هرار هلاك شدند ، ایىست نشان صدق در ابواب معاملت ودر حىر است ار مصطفى علیه الصلوة والسلام که هرگر حىرئیل ار آسمان فروبیامد برمن که نه من او را ترسان و لرران دیدم ار بیم حق حل حلاله ، و علی بن الحسین را رصوان الله علیهما دیدند که طهارت کرد و بردرمسحد بیستاد روی ررد گشته و لرره براندام وی افتاده ، او را گفتند این چه حال است ؛ گفت نمیدانید که پیش که حواهم رفت و بحصرت که حواهم ایستاد ؟! داود طائی عالم وقت بود و در فقه فرید عصر بود و در مقام صدق چنان بود که آن شب که ار دنیا سرون شد ، ار بطنان آسمان ندا آمد که یا اهل الارض ان داود الطائی قدم علی ربه و هوعنه راض ، ما این منرلت ومنقبت درصدق عمل چنان بود که بونکر عیاش حکایت کند که درحجرۀ وی شدم او را دیدم نشسته ، پارهٔ نان حشك در دست داشت و میگریست ، گفتم مالك یا داود ؟ فقال هده الکسرة ان آکلها و لاادری امن حلال هی ام حرام . حقّا که هر کـه عزّت دین نشناخت هرگر هوای نشریّت اروبرنحورد ، اگر ىلك نفس ار صدق صدیقان سرارقهٔ صفات حود سرون کند ونما فرونگرد حربی‌قدری نعت ماهیچیر سیند

قوله « الیس الله بکاف عنده » هداه حتّی عرفه ونعمه حتّی عنده لقّنه حتّی سأله نوّر قلبه حتّی احبّه بنواحت تا نشناحت ، توفیق دادتا عنادت کرد ، تلقین کرد تا نحواست ، دل را معدن نور کرد تا دوست داشت ، هر که کار حود مکلّیّت نحق حل حلاله نار گذاشت وی ثمره ار حیوة طیّبه برداشت و حق را وکیل وکار سار حود نافت من تبرّاءن احتیاره و احتیاله و صدق رحوعه الی الله فی احواله و لایستعین نعیر الله من اشکاله و امثاله آواه الی کنف اقباله وکفاه حمیع اشغاله و هیّأله محلا فی طلال افصاله بکمال حماله هر که ار حول و قوۀ حود بیرار گشت و در احتیال و احتیار برحود نبست و بصدق افتقار حود را بردرگاه قدرت بیفکند ار علایق بریده و دست ار حلایق شستا ، حلال احدیّت بنعت رأفت و رحمت او را در پردۀ عنایت و کنف حمایت‌حود ندارد و مهمّات وی کفایت کند « من اصبح و همومه همّ واحد کفاه الله هموم الدنیا و الاحرة » عبدالواحدزید را گفتند هیچ کس را دانی که در مراقبت حالق چنان مستغرق بود که او را پروای

حلق ساشد ؟ گفت یکی را دانم که همین ساعت در آید ، **عتبة الغلام** درآمد ، **عبد الواحد** گفت ای عتبه در راه کرا دیدی ؟ گفت هیچ کس را و راه وی مارار بود ازحمن حلق

٥ - النوبة الاولی

قوله تعالی « **قل یاعبادی** » بگو [یا **محمد** که الله میگوید] ای رهیکان من ، « **الذین اسرفوا علی انفسهم** » ایشان که گزاف کردند درستم برخویشتن «**لاتقنطوا من رحمة الله** » نومید مباشید از بخشایش الله ، «**ان الله یغفر الذنوب جمیعاً** » که اوست آن خداوند آمرزگار بخشایندهٔ مهربان که گناهان همه بیامرزد ، «**انه هو الغفور الرحیم**(٥٣) » که اوست آمرزگار مهربان

« **و انیبوا الی ربکم** » باز گردید باخداوند خویش ، « **و اسلموا له** » و گردن نهید او را ، « **من قبل ان یأتیکم العذاب** » پیش از آنکه عذاب آید شما را ، « **ثم لا تنصرون**(٥٤) » و آنگه یاری نرسد شما را از کس

« **واتبعوا** » و بی ریب وپذیرید ، « **احسن ما انزل الیکم من ربکم** » نیکوتر آنچه فرو فرستادند بشما از خداوند شما ، « **من قبل ان یأتیکم العذاب بغتة** » پیش از آنکه عذاب آید بشما ناگاهی ، « **و انتم لاتشعرون**(٥٥) » و شما ندانید

« **ان تقول نفس** » پیش از آنکه هر تنی گوید « **یا حسرتی علی مافرطت فی جنب الله** » ای دریغا بران سستی که کردم درکارخدا ودرفرمانبرداری او ، «**و ان کنت لمن الساخرین**(٥٦) » و نبودم مگر از افسوس گران و اوسست فرا دارندگان

« **او تقول لو ان الله هدانی** » یا پیش از آنکه هر تنی گوید اگر الله مرا راه نمودی ، « **لکنت من المتقین**(٥٧) » من از پرهیزکاران بودمی[1]

« **اوتقول حین تری العذاب** » یا پیش ازانکه هر تنی گوید آنگه که عذاب بیند ، « **لو ان لی کرة** » ای کاشك مرا باز گشتی بودی ازین جهان ، « **فاکون من**

---

١ ـ نسخهٔ الف بودند

المحسنین(٥٨) » تامن از نیکو کاران بودمی

« **بلی** » بار کشت بیست ، « **قد جاءتك آیاتی** » آمد بتو پیغامهای من ، « **فکذبت بها** » دروغ زن گرفتی بآن ، « **واستکبرت** » و گردن کشیدی « **و کنت من الکافرین (٥٩)** » و ازنا گروندگان بودی

« **ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله** » و روز رستاخیز ایشانرا بینی که دروغ گفتند برالله ، « **وجوههم مسودة** » رویهای ایشان سیاه گشته ، « **الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین (٦٠)** » در دوزخ بنگاهی نیسرا و بسنده نیست گردن کشان ناگرویده را ؟

« **وینجی الله الذین اتقوا** » برهاند الله ایشان را که به پرهیزیدازانبار گفتن او را « **بمفازتهم** » بآن کردارهائی که رستگاری و پیروزیهای ایشان بآن بود ، «**لایمسهم السوء**» بد بایشان نرسد ، « **ولاهم یحزنون (٦١)** » و ایشان هرگز اندوهگن باشند

« **الله خالق کل شیء** » الله آفریدگار همه چیز است ، « **و هو علی کل شیء و کیل (٦٢)** » و او بر همه چیز خداوند است و کارساز و کار از پیش برنده

« **له مقالید السموات و الارض** » او راست کلیدهای آسمانها و زمینها « **والذین کفروا بآیات الله** »و ایشان که بنگرویدند بسخنان الله « **اولئك هم الخاسرون (٦٣)** » ایشانند زیانکاران

« **قل افغیر الله** » بگو [ای **محمد**] باش چیزی جز الله ، « **تأمرونی اعبد** » میفرمائید مرا تا پرستم ، «**ایها الجاهلون (٦٤)** » ای نادانان ؟

« **و لقد اوحی الیك و الی الذین من قبلك** » وپیغام داده اند بتو وپیغامبران پیش از تو ، « **لئن اشرکت لیحبطن عملك** » که اگر انباز گیری با الله تباه شود و نیست کردار تو ، « **و لتکونن من الخاسرین (٦٥)** » و از زیانکاران باشی

« **بل الله فاعبد** » انباز نه ' الله راپرست ، « **و کن من الشاکرین (٦٦)** » ازسپاس داران باش از گرویدگان براست داران

« **وما قدروا الله حق قدره** » ندانستند چندی و چونی الله ' « **والارض**

جميعاً قبضته يوم القيمة » وزمینها همه بدست گرفتهٔ او روز رستاخیز ، « **والسموات مطوّیاتٌ بيمينه** » وآسمانها در نوشته در راست دست او ، « **سبحانه و تعالى عما يشركون** (۶۷) » پاکی او را و برتری او از انبازان که با او میگیرند

« **ونفخ في الصور** » و بدمند درصور ، « **فصعق من في السموات و من في الارض** » مرده بیفتد از آواز هر که در آسمان و زمین کس است ، « **الا من شآء الله** » مگر او که خدا خواهد ، « **ثم نفخ فيه اخرى** » پس آنگه دردمند درصور دمیدنی دیگر ، « **فاذاهم قيامٌ ينظرون** (۶۸) » آنگه ایشان بر پای خاسته باشند همگان ایستاده مینگرند

« **واشرقت الارض بنور ربها** » و روشن شود زمین بروشنائی خداوند او « **ووضع الكتاب** » و شمار و نبشت کردارها بنهند « **وجيء بالنبيين والشهدآء** » و آرند پیغامبران و گواهان را ، « **وقضي بينهم بالحق** » وداوری برگزارند میان ایشان براستی و داد ، « **وهم لايظلمون** (۶۹) » وازهیچ کس چیزی نکاهند

« **ووفيت كل نفسٍ ماعملت** » وتمام بسپارند بهر تنی پاداش آنچه کرد ، « **وهواعلم بما يفعلون** (۷۰) » والله داناتر داناى است بآنچه میکردند

« **وسيق الذين كفروا الى جهنم زمراً** » ورانند ایشانرا که نگرویدند بدوزخ گروه گروه ، « **حتى اذا جآؤها** » تاآنگه که آیند بآتش ، « **فتحت ابوابها** » باز گشایند درهای آن بر ایشان ، « **وقال لهم خزنتها** » وعذاب سازان دوزخ ایشانرا گویند « **الم يأتكم رسلٌ منكم** » نیامد بشما فرستادگان همچون شما ؟ « **يتلون عليكم آيات ربكم** » که میخواندند برشما سخن خداوند شما ، « **وينذرونكم لقآء يومكم هذا** » ومیترسانیدند شما را از دیدن این روز شما ؟ « **قالوا بلى** » گویند آری آمد ، « **و لكن حقت كلمة العذاب على الكافرين** (۷۱) » لکن واجب گشت ودرست بر ناگرویدگان سخن الله در ازل که اهل عذاب اند

« **قيل ادخلوا ابواب جهنم** » گویند در روید از درهای دوزخ ، « **خالدين فيها** » ایشان جاودان دران ، « **فبئس مثوى المتكبرين** (۷۲) » بدجای وبنگاه گردنکشان

را ار حق

« **وسیق الدین اتقوا ربهم** » وراىند ایشانرا که بپرهیزیدند ار اسار کفر باالله، « **الی الجنة** » سوی بهشت ، « **زمراً** » گروه گروه ، « **حتی اذا جاؤها** » تا آنکه که آیند بهشت ، « **وفتحت ابوابها** » و درهای آن بار گشایند بر رویهای ایشان ، « **وقال لهم خزنتها** » وایشانرا گویند بهشت باناں « **سلامٌ علیکم** » درود بر شما « **طبتم** » خوش ربد کانی گشتند و پاك ، « **فادخلوها خالدین** (۷۳) » در روید درین سرای جاودان

« **وقالوا الحمدلله** » گویند ستایش نیکوالله را ، « **الذی صدقنا وعده** » او که راست گفت در وعدهٔ خویش با ما ، « **واورثنا الارض** » وبار گرفته اردشمار زمین بهشت بما داد ، « **نتبوء من الجنة حیث نشاء** » جای میگیریم ار بهشت هر جائی که خواهیم ، « **فنعم اجر العاملین** (۷۴) » نیکامرد کار گران

« **وتری الملائکة** » و بینی فرشتگان را ، « **حافین من حول العرش** » حلقه گرفته گرد عرش ، « **یسبحون بحمد ربهم** » میستایند ستایش نیکو خداوند خویش را ، « **وقضی بینهم بالحق** » وکار بر گزارد میان آفریدگان براستی و داد، « **وقیل الحمد لله رب العالمین** (۷۵) » والله گوید ستایش نیکوالله را خداوند جهانان

النوبة الثانیة

قوله «قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم » ـ **ابن عباس** گفت این آیت تا آخر سه آیت در شأن **وحشی** فرو آمد که رسول خدا (ص) بعد ار اسلام وحشی در وی نمی نگرست که وی **حمزه** را کشته بود وبروی مثلت کرده وآن در دل رسول (ص) تأثیر کرده بود چنانکه دیدار وی نمیداشت **وحشی** ندانست که چون رسول وی نمی نگرد اسلام وی پذیرفته نیست ، رب العالمین این آیت فرستاد تارسول بوی نگرست وآن وحشت ار پیش برداشت **ابن عمر** گفت این آیات در شأن **عیاش بن ابی ربیعه** فرو آمد ودر شأن **ولید بن الولید** وجماعتی دیگر که در **مکه** مسلمان شدند اما هجرت نکردند و

مشرکان ایشانرا معذّب میداشتند تاایشانرا از اسلام بر گردانیدند، صحابهٔ رسول گفتند الله تعالی از ایشان نه فرض پذیرد نه نافله هرگز که از بیم عقوبت مشرکان ترك دین خویش بگفتند، رب‌العالمین در حق ایشان این آیات فرستاد، **عمر خطاب** این آیت بنوشت و بایشان فرستاد، ایشان بدین اسلام باز آمدند و هجرت کردند **عبدالله عمر** گفت ما که صحابهٔ رسول بودیم باول چنان میداشتیم و میگفتیم که حسنات ما جمله مقبول است که دران شك نیست، پس چون این آیت فرو آمد که « اطیعوا الله واطیعوا الرسول ولا تبطلوا اعمالکم » گفتیم که آن چه باشد که اعمال ما باطل کند، بجای آوردیم که آن کبائر است وفواحش، پس ازان هر که ازوی کبیره یی آمدیا فاحشه یی گفتیم که کاروی تباه گشت وسر انجام وی بد شد، تا آن روز که این آیت فرو آمد «قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم »، نیز آن سخن نگفتیم، بلی بر گناهکار ترسیدیم و امید برحمت داشتیم باین قول اسراف، ارتکاب کبائر است **عبدالله مسعود** گفت روزی در مسجد شدم، دانشمندی سخن میگفت از روی وعید، همه ذکر آتش میکرد وصفت اغلال و انکال، ابن مسعود گفت او را گفتم ای دانشمند این چه چیز است که بندگانرا از رحمت الله نومید میکنی، نمی خوانی آنچه رب‌العزة فرمود « یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة‌الله » ؟ خبر درست است که رسول خدا علیه‌الصلوة‌والسلام این آیت برخواند گفت « ان الله یغفر الذنوب جمیعاً ولایبالی» وبروایتی دیگر **مصطفی** علیه‌الصلوة والسلام فرمود

ان تغفر اللهم فاغفر جمّا   وایّ عبدٍ لك لا الّما (۱)

چون آمرزی خداوندا همه بیامرز وآن کدام بنده است که او گناه نکرد و فی الخبر الصحیح عن **ابی سعید الخدری** عن النبی (ص) قال « کان فی **بنی اسرائیل** رجلٌ قتل تسعه و تسعین انساناً ثم خرج یسأل فدلّ علی راهبٍ فاتاه فقال انی قتلت تسعاً

---

۱ ــ درمعنی المبت ابن هشام چنین آمده
وقال ابوخراش الهذلی و هو یطوف بالبیت
ان تغفر اللهم تغفر جما   وایّ عبدلك لا الما
و در کتاب « دیوان الهذلیین » این بیت نیامده

و تسعين نفساً وهل لى من توبة؟ قال لا، فقتله، فكمّل به مائة، ثمّ سأل عن اعلم اهل الارض فدلّ على رجل عالم فقال له قتلت مائة نفس فهل لى من توبة؟ قال نعم ومن يحول بينك و بين التوبة انطلق الى ارض كذا و كذا فانّ بها ناساً يعبدون الله فاعبد الله معهم ولا ترجع الى ارضك فانها ارض سوء، فانطلق حتى اذا اتى نصف الطريق اتاه الموت، فاختصمت فيه ملائكة الرحمة و ملئكة العذاب فاتاهم ملكٌ فى صورة آدمىّ فجعلوه بينهم فقالوا قيسوا بين الارضين فالى أيّتهما ادنى فهولها، فقاسوا فوجدوه ادنى الى الارض التى اراد فقبضته ملائكة الرّحمة».

وعن ابى هريرة ان رسول الله (ص) قال «قال رجل لم يعمل خيراً قطّ لاهله اذا مات فحرّقوه ثمّ اذروا نصفه فى البرّ و نصفه فى البحر، فوالله لئن قدر الله عليه ليعذّبنّه عذاباً لا يعذبه احداً من العالمين، قال فلمّا مات فعلوا به ما امرهم، فامر الله البحر فجمع مافيه وامر البرّ فجمع ما فيه ثمّ قال له لم فعلت هذا؟ قال من خشيتك يارب و انت اعلم، فغفر له» وقال النبى (ص) «ما احبّ ان لى الدنيا و ما فيها بهذه الآية» ويقال هذه الآية تعمّ كلّ ذنب لا يبلغ الشرك ثمّ قيّد المغفرة بقوله «وانيبوا الى ربكم»، فامر بالتوبة فبل هذه الآية متّصلة بما قبلها وقيل الكلام قدتمّ على الآية الاولى ثمّ خاطب الكفار بهذه الآية فقال «انيبوا الى ربكم و اسلموا له» فيكون الانابة هى الرجوع من الشرك الى الاسلام و قبل «اسلموا له» اى ـ اخلصوا له التوحيد «من قبل ان يأتيكم العذاب» اى ـ من قبل ان تموتوا فتستوجبوا العذاب «ثمّ لاتنصرون» اى ـ لاتمنعون من العذاب

«واتّبعوا احسن ما انزل اليكم من ربكم» يعنى القرآن و القرآن كلّه حسنٌ قال الحسن ان الذى انزل فى القرآن على ثلثة اوجه ذكر القبيح لتجتنبه وذكر الاحسن لتختاره وذكر مادون الاحسن لئلّا ترغب فيه، «من قبل ان يأتيكم العذاب بغتةً» فجاءةً «وانتم لا تشعرون» حين يفجاءكم وقيل من قبل ان يأتيكم العذاب الموت فتقعوا فى العذاب

«ان تقول نفسٌ يا حسرتى» اوتقول هذه الكلمات الثلث مردودة على قوله «من قبل»، كانه يقول عزوجل من قبل ان تقول نفسٌ «ياحسرتى» من قبل ان تقول نفسٌ «لو ان الله هدانى» من قبل ان تقول نفس «لو ان لى كرةً»، وان شئت جعلته ممّا حذف منه «لا» فيكون التأويل فى الكلمات الثلث ان لاتقول نفسٌ، كقوله عزوجل «يبيّن الله لكم ان تضلّوا» يعنى ان لاتضلّوا

و کقوله « ان تمید بکم » یعنی ان لا تمید بکم ، و کقوله « ان تزولا » یعنی ان لا تزولا بر حذف لا معنی آنستکه مبادا که هر کس گویا فردا از شما که «یا حسرتی»، مبادا که هر کس گویا از شما فردا « لو ان الله هدانی» ،مبادا که هر کس گویا از شما فردا که « لو ان لی کرّة » وفی الخبر «ما من احد من اهل النار یدخل النار حتی یری مقعده من الجنّة فیقول لو ان الله هدانی لکنت من المتقین فتکون علیه حسرة» تقول العرب یاحسرةً یا لهفاً ، یا حسرتی یا لهفی ، یا حسرتای یا لهفای تقول هذه الکلمة فی نداء الاستغاثة والحسرة ان تأسف النفس اسفاً تبقی منه حسیراً ، ای ـ منقطعاً وقیل « یا حسرتی » یعنی یا ایّتها الحسرة هذا اوانك ، « علی ما فرّطت فی جنب الله » ای ـ قصّرت فی طاعة الله واقامة حقّه و قیل علی ما ضیّعت فی ذات الله قال **مجاهد** « فی جنب الله » ای ـ فی امر الله، کقول الشاعر

امّا تتّقین الله فی جنب عاشقٍ له کبدٌ حرّی علیك تقطّع

وقیل معناه قصّرت فی الجانب الّذی یؤدّی الی رضاء الله ، والعرب تسمّی الجانب جنباً این کلمه بر زبان عرب بسیار رود وچنانست که مردمان گویند در جنب فلان توانگر شدم ، از پهلوی فلان مال بدست آوردم « و ان کنت لمن السّاخرین » ای ـ المستهزئین بدین الله و کتابه ورسوله والمؤمنین قال **قتادة** لم یکفهم ماضیعوا من طاعة الله حتی سخروا باهل طاعته

« او تقول لو ان الله هدانی لکنت من المتقین » ای ـ مرّة تقول هذا و مرّة تقول ذلك وقیل ان قوماً یقولون هذا وقوماً یقولون ذلك

« او تقول حین تری العذاب » عیاناً « لو ان لی کرّةً » رجعةً الی الدنیا ،«فاکون من المحسنین » ای ـ الموحدین

ثمّ یقال لهذا القائل « بلی قد جاءتك آیاتی » یعنی القرآن « فکذّبت بها »وقلت انها لیست من الله ، « واستکبرت » ای ـ تکبّرت عن الایمان بها ،« و کنت من الکافرین» یروی ان النبی (ص) قرأ « قد جاءتك آیاتی فکذبت واستکبرت و کنت » بالتأنیث فیکون خطاباً للنفس و من فتح التاآت ردّها الی معنی النفس وهو الانسان

« و یوم‌القیمة تری‌الذین کذبوا علی‌الله » بان له ولداً وصاحبةً وشریکاً ،«وجوههم مسودّةٌ » ــ من قوله « یوم تبیضّ وجوهٌ و تسودّ وجوهٌ» و قیل « وجوههم مسودّةٌ » ممّا ینالهم من نفح‌النّار « الیس فی جهنّم مثویً » ای ــ مقاماً و منزلاً « للمتکبّرین » عن‌الایمان ؟ یعنی الیس حقاً ان نجعل جهنّم مکاناً لهم ؟

« و ینجّی الله الّذین اتقوا بمفازتهم » ــ قرأ **حمزة و الکسائی و ابوبکر** « بمفازاتهم » بالالف علی‌الجمع ، ای ــ بالطرق التی تؤدّیهم الی‌الفوز والنجاةوهی اکتساب الطاعات و اجتناب‌المعاصی و قرأ الآخرون « بمفازتهم » علی‌الواحد وهی بمعنی‌الفوز ، ای ــ ننجّیهم بفوزهم من‌النار باعمالهم الحسنة و قیل هی شهادة ان‌لااله الاالله « لایمسّهم‌السوٓء ولاهم یحزنون » ای ــ لایمسّ ابدانهم اذی ولاقلوبهم حزنٌ

« الله‌خالق کلّ‌شیءٍ » و کلّ شیءٍ بائن‌منه ، «وهوعلی کلّ شیءٍ و کیل» ای ــ کلّها موکولة الیه فهو القآئم بحفظها

« له مقالید السموات والارض » ــ المقالید ــ المفاتیح ، واحدها مقلادٌ ، ای ــ له مفاتیح خزآئن‌السموات والارض یفتح‌الرزق علی من یشآء و یغلقه علی‌من یشآء قال اهل‌اللغة المقلاد ــ المفتاح ، والمقلاد ــ القفل ، قلد بابه ، ای ــ اغلقه و قلده اذافتحه وقیل مقالیدالسموات‌الامطار و مقالیدالارض النبات ، و معنی‌الآیه لاینزل من‌السمآءِ ملك ولا قطرة ولا ینبت من‌الارض‌نبات‌الاباذنه روی‌عن **عثمان بن عفان** ان رسول‌الله(ص) سئل عن تفسیر هذه‌الآیه ، فقال «تفسیرالمقالید لااله الّا اللهوالله اکبر وسبحان‌اللهو بحمده استغفرالله لاحول ولاقوة الا بالله الاول والآخر والظاهر والباطن یحیی و یمیت بیده‌الخیر و هو علی کلّ شیءٍ قدیر» و فی‌الخبر ان‌رسول‌الله (ص)قال «اتیت بمفاتیح خزآئن‌الارض فعرضت علیّ فقلت لا ، بل اجوع یوماً واشبع یوماً » « والذین کفروا بآیات‌الله »ای ــ جحدوا قدرته علی ذلك ، « اولئك هم‌الخاسرون » فی‌الآخرة

« قل افغیر الله »ــقال **مقاتل** ان‌**قریشا** اندعته‌الی‌دین آبائه‌فنزلت‌هذه‌الآیه «قل» لهم یا **محمد** بعد هذا البیان «افغیر الله تأمرونی اعبد ایها الجاهلون » ؟ قرأ**ابن عامر** « تأمروننی » بنونین خفیفتین وقرأ **نافع** « تأمرونی » بنون واحدة خفیفة علی‌الحذف

و قرأ الآخرون « تأمرونّي » بنون واحدة مشدّدة على الادغام

« ولقد اوحى اليك والى الذين من قبلك » يعنى و اوحى الى الذين من قبلك مثل ذلك « لئن اشركت ليحبطنّ عملك » الذى عملته قبل الشرك فهذا خطابٌ مع الرسول، والمراد به غيره و قيل هذا ادبٌ من الله لنبيّه و تهديدٌ لغيره لان الله عزوجل عصمه من الشرك «ولتكوننّ من الخاسرين »

« بل الله فاعبد » اى ـ وحّد واخلص له العبادة ، « و كن من الشاكرين » لله فيما انعم به عليك من الهداية والنبوة

« و ما قدروا الله حقّ قدره » اى ـ ما عرفوه حقّ معرفته وماعظّموه حقّ عظمته حيث اشركوا به غيره ، ثمّ اخبر عن عظمته فقال « والارض جميعاً قبضته يوم القيمة » ـ القبضة ـ مصدرٌ اقيم مقام المفعول ، اى ـ الارض مقبوضة فى قبضته يوم القيمة « والسموات مطوّياتٌ بيمينه » ـ من الطّيّ وهو الادراج ، بيانه قوله « يوم نطوى السمآء كطيّ السجل للكتب ». « سبحانه » اى ـ تنزيهاً له و تعظيماً من ان يكون له نظيرٌ فى ذاته و صفاته ، « و تعالى عمّا يشركون » اى ـ وهو متعال عمّا يصفه المشركون روى **عبدالله بن مسعود وعبدالله بن عباس** رضى الله عنهما ان حبراً من اليهود اتى رسول الله (ص) فقال يا **محمد** اشعرت ان الله يضع يوم القيمة السموات على اصبع والارضين على اصبع والجبال على اصبع والمآء والثرّى والشجر على اصبع و جميع الخلائق على اصبع ثمّ يهزهنّ و يقول انا الملك اين الملوك ؟ فضحك رسول الله (ص) تعجّباً منه و تصديقاً له ، فانزل الله هذه الآيه « و ما قدروا الله حقّ قدره والارض جميعاً قبضته يوم القيمة » وفى روايه **ابى هريرة** عن رسول الله (ص) انه قال: « يقبض الله السموات بيمينه والارضين بيده الاخرى ثمّ يهزهنّ و يقول انا الملك اين ملوك الارض » و قيل لله يدان كلتاهما يمينان و فى الخبر « كلتا يدى ربنا يمين » وقال الشاعر

له يمينان عدلاً لاشمال له وفى يمينه آجالٌ وارزاقٌ

و قال **ابن عباس** ما السموات السبع والارضون السبع فى يد الله الّا كخردلة فى يد احدكم « سبحانه و تعالى عمّا يشركون »

« و نفخ فی الصور » ـ هذه هی النفخة الثانیة و هی نفخة الصعقة بعد نفخة الفزع باربعین سنة قال بعض المفسّرین النفخة اثنتان، الاولی للموت و الثانیة للبعث و بینهما اربعون سنةً و الاکثرون علی انها ثلث نفخات، الاولی للفزع و الثانیة للموت و التالتة للبعث «فصعق» ای ـ مات « من فی السموات و من فی الارض » ـ یقال صعق فلان و صعق اذا اصابته الصعقه و الصاعقة هی الصوت معه العذاب او معه النار «الّا من شآء اللّٰه» ـ قال **الحسن** یعنی اللّٰه وحده وقیل « الّا من شآء اللّٰه » یعنی من فی الجنة من الحزنة و الحور و الغلمان و من فی جهنم من الحزنه قیل هم حملة العرش و قیل هم الشهدآء و هم متقلّدون السیوف حول العرش و قیل هم **جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملك الموت** و فی الخبر «ان اللّٰه عزوجلّ یقول حینئذ یا ملك الموت خذ نفس اسرافیل ، ثمّ یقول من بقی ؟ فیقول جبرئیل و میکائیل و ملك الموت یقول خذ نفس میکائیل حتی یبقی ملك الموت و جبرئیل و یقول مت یا ملك الموت فیموت ثم یقول یا جبرئیل من بقی؟ فیقول تبارکت و تعالیت ذا الجلال و الاکرام وجهك الدآئم الباقی و جبرئیل المیّت الفانی ، فیقول یا جبرئیل لابدّ من موتك ، فیقع ساجداً یخفق بجناحیه فیموت»

قوله « ثمّ نفخ فیه اخری » ـ هذه هی النفخة الثالثة و هی النفخة البعث ،« فاذاهم قیامٌ » من قبورهم « ینظرون » الی البعث وقیل ینتظرون امر اللّٰه فیهم

« و اشرقت الارض بنور ربها » و ذلك حین ینزل اللّٰه سبحانه علی کرسیّه لفصل القضآء بین عباده وقیل یتجلّی فتشرق عرصات القیامه بنوره عزوجل « ووضع الکتاب » کقوله و نضع الموازین القسط » وقیل «ووضع الکتاب » یعنی کتب الاعمال للمحاسبة و الجزآء قیل وضع ایدی اصحابه حتّی یقرؤا منها اعمالهم وقیل الکتاب اللوح المحفوظ تقابل صحف اعمالهم بما فی اللوح المحفوظ

« وجیء بالنّبیّین و الشهدآءِ » ـ قال **ابن عباس** یعنی الذین یشهدون للرسل بتبلیغ الرسالة وهم امّة **محمد** (ص) وقال **عطآء** یعنی الحفظة یدلّ علیه قوله « و جآءت کلّ نفس معها سآئقٌ و شهیدٌ » وقیل الشهداء هم الابرار فی کلّ زمان یشهدون علی اهل ذلك الزمان وقیل تشهد علی العباد یوم القیمة الجوارح و المکان و الزّمان وقضی بینهم بالحقّ » ـ بالعدل « وهم لایظلمون » ای ـ لایزاد فی سیّآتهم ولا ینقص

من حسناتهم

« و وفيت كلّ نفس ما عملت » اى ـ ثواب ما عملت « و هو اعلم بما يفعلون » قال عطآء اى ـ هو عالمٌ بافعالهم لايحتاج الى كاتب ولا شاهد. قال ابن عباس اذ كان يوم القيمة بدّل الله الارض غير الارض و زادفى عرضها و طولها كذا و كذا فاذا استقرّت عليها اقدام الخلآئق برّهم وفاجرهم اسمعهم الله تعالى كلامه يقول «ان كتابى كانوا يكتبون عليكم ما اظهرتم ولم يكن لهم علم بمااسررتم فاناعالمٌ بما اظهرتم و بما اسررتم ومحاسبكم اليوم على ما اظهرتم و على ما اسررتم ثمّ اغفر لمن اشآء منكم»

« و سيق الذين كفروا الى جهنم » سوقاً عنيفاً يسحبون على وجوههم الى جهنم « زمراً » اى ـ جماعةً بعد جماعة مع امامها و قيل بعضهم قبل الحساب و بعضهم بعدالحساب « حتّى اذا جآؤها فتحت ابوابها » وهى سبعه لقوله « لها سبعة ابواب » وكانت قبل ذلك مغلقةً ففتحت للكفار قرأ اهل الكوفة « فَتحت» و« فُتحت » كلاهما بالتخفيف وقرأ الاخرون بالتشديد على التكثير « و قال لهم خزنتها » توبيخاً و تقريعاً لهم « الم يأتكم رسلٌ منكم » اى ـ من انفسكم « يتلون عليكم آيات ربكم وينذرونكم لقآء يومكم هذا » ؟ يأخذون اقرارهم بانهم استحقّوا العذاب « قالوا بلى و لكن حقّت كلمة العذاب على الكافرين » ـ تقديره ولكن كفرنا فحقّت كلمة العذاب على الكافرين و « كلمة العذاب » علم الله السابق كقوله « غلبت علينا شقوتنا » و كقوله «انا كلٌّ فيها ان الله قدحكم بين العباد » وقيل كلمة العذاب قوله سبحانه « لاملأنّ جهنّم من الجنّة والناس اجمعين »

« قيل ادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها » اى ـ عالمين انكم مخلّدون فيها، «فبئس مثوى المتكبّرين » ـ النّار

« وسيق الذين اتقوا ربهم الى الجنّة زمراً » ـ دوزخيانرا گفت « سيق »و بهشتيانرا گفت « سيق » ، ازدواج سخن را چنين گفت نه تسويت حال را ، و فرق است ميان هر دو سوق ، دوزخيانرا ميراند بقهر و عنف بر روى ،همى كشند ايشانرا بزجر و سياست تا بآتش سقر لقوله « يسحبون فى الحميم » « يسحبون فى النار على وجوههم » «ذوقوا مسّ

سقر » بهشتیان را همی برند بعزّ و ناز بر نجائب نور و بر پرهای فرشتگان تا بجنّة الخلد قال النبی (ص) « عجب ربنا من اقوام یقادون الی الجنه بالسلاسل »

« حتی اذا جآؤها و فتحت ابوابها » ــ این واو ثمانیه گویند دلالت کند که در های بهشت هشت اند بر وفق خبر **مصطفی** علیه الصلوه والسلام قال « ان للجنّه لثمانیه ابواب ما منها بابان الا بینهما سیرالراکب سبعین عاماً و ما بین کلّ مصراعین من مصاریع الجنّه مسیرة سبع سنین » و فی روایةٍ « مسیرة اربعین سنه » و فی روایةٍ « کما بین مکه و بُصری » وقال صلی‌الله علیه و سلم « باب امّتی الذی یدخلون منه الجنة عرضه مسیرة الراکب المجوّد ثلثاً ثمّ انهم لیضغطون علیه حتی تکادمنا کبهم تزول » وقال (ص) « انا اوّل من یأتی باب الجنة فاستفتح فیقول الخازن من انت ؟ فاقول **محمد**، فیقول نعم بك امرت ان لاافتح لاحد قبلك » و فی روایةٍ اخری « انا اول من یحرّك حلق الجنة فیفتح الله لی فیدخلنیها » و قال صلی‌الله علیه و سلم « تفتح ابواب الجنة کلّ سین

« حتّی اذا جآؤها وفتحت ابوابها » ــ هذا کلامٌ جوابه محذوف ، تقدیره حتّی اذا جآؤها و فتحت ابوابها سعدوا بدخولها وقیل جوابه « قال لهم خزنتها » ،والواو فیه ملغاة ؛ تقدیره حتی اذا جآؤها و فتحت ابوابها قال لهم خزنتها « سلامٌ علیکم طبتم » ــ مؤمنان چون بدر بهشت رسند ، خازنان بهشت بر ایشان سلام کنند بفرمان الله و گویند « طبتم » ای ــ طبتم عیشاً وطاب لکم المقام ــ خوش جائی که جای شماست و خوش عیشی که عیش شماست **امیرالمؤمنین علی** (ع) گفت بر در بهشت درختی است که از بیخ آن دو چشمهٔ آب رواست ، مؤمن آنجا رسد یکی از ان دو چشمه غسل کند تا ظاهر وی پاك شود و روشن ، و ازدیگر چشمه شربتی خورد تا باطن وی ز همه آلایش پاك گردد و نیکو شود ، آنگه رضوان و اصحاب وی اورا استقبال کنند گویند « سلامٌ علیکم طبتم فادخلوها خالدین »

« وقالوا الحمد للّه الّذی صدقنا وعده »ای ــ انجزلنا ما وعدنا فی الدنیا من نعیم العقبی و اورثنا الارض » ای ارض الجنة ، وذلك قوله «ان الارض یرثها عبادی الصالحون» « نتبوّء

من الجنة حيث نشاء فنعم اجر العاملين » ای ـ ثواب المطيعين

« و ترى الملآئكة حافين من حول العرش » ای ـ محيطين بالعرش محدقين بحافيه، ای ـ جانبه وذلك بعد ان احياهم الله تقول حفّوا بی واحفّوا بی ، ای ـ احاطوا بی و قيل الحافّ بالشیء ـ الملازم له « يسبّحون بحمد ربهم » تلذّذاً لا تعبّداً لانّ التكليف متروك فی ذلك اليوم « وقضی بينهم » يعنی بين اهل الجنّة والنّار ، « بالحقّ » ای ـ بالعدل، فاستقرّ فی الجنة اهل الجنة و اهل النار فی النار « وقيل الحمد لله رب العالمين » ـ تأويل هذا الكلام ان الله عزوجل لا يندم علی امر قد قضاه ولا يتردّد فی حكم امضاه ، كقوله « ولا يخاف عقبيها » ، مجاز قوله « قيل » ای ـ قال الله الحمد لله رب العالمين » و قال الزجاج ان الله ابتدأ خلق الاشيآء بالحمد فقال « الحمد لله الذی خلق السموات والارض » ، كذلك ختم بالحمد فقال لمّا استقرّ اهل الجنة فی الجنة و اهل النار فی النار « الحمد رب العالمين » و قيل هذا من كلام الملآئكة ، ای ـ الحمد له دآئم و ان انقطع التكليف وقيل هو من كلام اهل الجنة شكراً علی ما صاروا اليه من نعيم الجنة

النوبة الثالثة

قوله « قل ياعبادی الذين اسرفوا علی انفسهم » الآية ـ بدان كه از آفريدگان حق جل جلاله كمال كرامت دو گروه راست يكی فريشتگان و ديگر آدميان ، ولهذا جعل الانبيآء والرسل منهم دون غيرهم ، و غايت شرف ايشان در دو چيز است درعبوديت و در محبت ، عبوديت محض صفت فريشتگان است و عبوديت و محبت هر دو صفت آدميان است فريشتگان را ، عبوديت محض داد كه صفت خلق است و آدميانرا بعد از عبوديت خلعت محبت داد كه صفت حق است تا از بهر اين امت ميگويد « يحبهم و يحبونه » و در عبوديت نيز آدميان را فضل داد بر فرشتگان كه عبوديت صفت فرشتگان بی اضافت گفت « بل عباد مكرمون » و عبوديت آدميان باضافت گفت « يا عبادی » ، آنگه بر مقتضی محبت فضل خود بر ايشان تمام كرد و عيبهای ايشان و معصيتهای ايشان بانوار محبت بپوشيد و پردهٔ ايشان بدريد ، نه بينی كه زلّت بريشان قضا كرد وبا آن همه زلات

نام عبودیت ایشان بیفکند و نام کرّ زلّت و معصیت تشریف اضافت ایشان وا ستد[1] فرمود « قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله » و آنگه پرده بر ایشان نگه داشت که عین گناهان اظهار نکرد بلکه مجمل یاد کرد سر بسته و آن عین پوشیده گفت « اسرفوا » ـ اسراف کردند گزاف کردند، از بهر آنکه در ارادت وی مغفرت ایشان بود نه پرده درید نه اسم عبودیت بیفکند، سبحانه ما ارأفه بعباده

آورده‌اند که **موسی** علیه‌السلام گفت الهی تریدالمعصیة من العباد و تبغضها ـ معصیت بندگان بارادت تست آنگه آنرا دشمن میداری و بنده را بمعصیت دشمن میگیری؟! حق جل جلاله فرمود یا موسی ذاك تأسیسٌ لعفوی ـ آن بنیاد عفو و کرم خویش است که می بهم خزینهٔ رحمت ما پر است اگر عاصیان نباشند ضایع ماند

در خبر است « لولم تذنبوا لجآء الله بقومٍ یُذنبون کی یغفر لهم » باش تا فردای قیامت که امر حق نخصمی بنده بیرون آید و فضل حق جل جلاله بنده را درپناه گیرد شریعت دامن بگیرد رحمت شفاعت کند درخبر است که نامه بدست بنده‌ی دهند، آن معصیتها بیند، شرمش آید که برخواند، ازحق جل جلاله خطاب آید که آن روز که میکردی و شرم نداشتی فضیحت نکردم و بپوشیدم، امروز که می شرم داری فضیحت کی کنم ؟! و به قال النبی (ص) « ماستر الله علی عبدٍ فی الدنیا ذنبا فعیّره به یوم القیمة » **کسری** عیدی عظیم ساخته بود، فرّاشی جامی زرین برداشت و کس ندید مگر کسری که دران غرفه بخلوت نشسته بود، بسیار بجستند و نیافتند، **کسری** گفت بسیار مجوئید که او که یافت بازنخواهد داد و او که دید نخواهد گفت پس روزی آن **فراش** برسر کسری ایستاده بود آب بر دست وی میریخت وجامه‌های نیکو ساخته، **کسری** گفت ای فلان این از است ؟ فراش گفت این وصد چندین از است

« وانیبوا الی ربکم » ـ انابت بر سه قسم است یکی انابت پیغامبران، **ابراهیم** را گفت « ان ابرهیم لحلیمٌ اوّاهٌ منیبٌ » **داود** را گفت « وخرّ راکعاً و اناب » **شعیب** را گفت « علیه توکّلت و الیه انیب » **مصطفی** را فرمود « واتّبع سبیل من اناب الیّ » نشان انابت پیغامبران سه چیز است بیم داشتن با بشارت آزادی، خدمت

---

۱ ـ نسخهٔ ج فاستند

کردن ما شرف پیغامبری ، بار بلا کشیدن بر دلهای پرشادی ؛ وجز از پیغامبران کس را طاقت این امانت نیست دیگر قسم امانت عارفان است در همه حال بهمه دل با الله گشتن ، قال‌الله تعالی « و ما یتذکّر الّا من ینیب » ونشان امانت عارفان سه چیز است از معصیت مجرد بودن و ازطاعات خجل بودن و درخلوت باحق‌انس داشتن **رابعهٔ‌عدویه** در حالت انس بجائی رسید که میگفت حسبی من‌الدنیا ذکرك و من‌الآخرة رؤیتك ـ خداوندا در دنیا مرا ذکر توبس و درعقبی مرا دیدار تو بس ای جوانمرد ! کسی که راز ولی نعمت مونس وی بود،دیدار نعمت و نعیم بهشت او را چه سیری کند ؟

پیر طریقت گفت الهی ببهشت و حورا چه نازم ، اگر مرا نفسی دهی از آن نفس بهشتی سازم

والله ما طلعت شمسٌ ولاغربت الّا و ذکرك مقرونٌ بانفاسی

ولا جلست الی قومٍ اُحدّثهم الّا و انت حدیثی بین جلّاسی

ای جلالی که هر که بحضرت تو روی نهاد همه ذره‌های عالم خاك قدم او توتیای چشم خود ساختند ، وهر که بدر گاه عزّت تو پناه جست همه آفریدگان خود را علاقهٔ فتراك دولت او ساختند آن عزیزی گوید از سر حالت انس خویش و دیگرانرا پند میدهد که

اگر درقصر مشتاقان ترا یکروز بارستی ترا با اندُهان عشق این جادو چه کارستی

وگر رنگی زگلزار حدیث او بدیدی تو بچشم تو همه گلها که در باغست خارستی

سدیگر قسم امانت توحید است که دشمنانرا وبیگانگانرا با آن خواند گفت « وانیبوا الی ربکم واسلموا له » ونشان امانت توحید آنست که باقرار زبان و اخلاص دل خدایرا یکی داند ، یگانهٔ یکتا در ذات بی شبیه و در قدر بی نظیر و در صفات بی همتا گفته‌اند توحید دوباب است ، توحید اقرار و توحید معرفت ، توحید اقرار عامّهٔ مؤمنان راست ، توحید معرفت عارفان و صدّیقان راست ، توحیداقرار بظاهر آید با زبان ازو خبر دهد ؛ توحید معرفت بجان آید تاوقت وحال ازو خبردهد ؛ او که ازتوحیداقرار خبر دهد دنیا اورا منزل است وبهشت مطلوب ، او که از توحید معرفت خبر دهد بهشت

او را منزل است ومولی مقصود

واسکر القوم دور کأس و کان سکری من المدیر

آنکس را که کار با گل افتد گل بوید و آنکس که کارش با باغبان افتد بوسه بر خار زند، چنانک آن جوانمرد گفت

از برای آنکه گل شاگرد رنگ روی اوست

گر هزارت بوسه باشد بر سر یك خار زن

« ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرّطت فی جنب الله » ـ تا پنداری که این نوحه بدین زاری وخواری خود کافران را خواهد بود و بس، وقومی فسّاق و فجّار که پیراهن مسلمانی بر تن ایشان باشد وآنگه خرقه‌های معصیت و فجور بر آن دوخته و زور کارعمر خود بغفلت وجهل بسر آورده و سود ایمان از دست ایشان رفته و از مسلمانی باضاعت مزجاة دست و پای زده، ایشان این کلمات دریغ و تحسّر بخواهند گفت! ای مسکین هزار سال باران رحمت باید که بارد تا گردی که تو از معصیت انگیخته‌یی بنشاند، هیچ ادبار صعب‌تر از این نیست که ترا بیافریدند تا بهشت را بتو بیارایند و تو خود را بجائی رسانیدی که آتش دوزخ بتو گرم کنند. دریغا که آتش‌دوزخ بر کف هست‌خویش نزدیك عاصیان چنان تازد که شیر از گرسنگی بشکار تازد باش تا فردای قیامت که کرده و گفتهٔ خویش بینی و آن عثرتهای رنگارنگ و معصیتهای لونالون که امروز دست جهالت و ناپاکی آنرا از تو پوشیده میکند، فرداچون ازخواب مرگ برخیزی و دیده بگشائی در روزنامهٔ خویش اول سطر آن بینی، بزبان خجالت و ندامت گوئی کاشك شب مرگ مرا هرگز سحر نبودی!

قوله «واشرقت الارض بنور ربها» ـ الیوم اشراق وغداً اشراق غداً فی القیامة اشراق الارض والیوم اشراق القلب غداً فی القیامة اشراق الارض بنور ربها والیوم اشراق القلب بحضورها عند ربها غداً اشراق التجلّی للمؤمنین عموماً والیوم اشراق التجلّی للعارفین خصوصاً روی عبدالله بن مسعود رضی‌الله عنه قال قال رسول‌الله (ص) «ان الله عزوجل یجمع الامم یوم القیمة فینزل عزوجل من عرشه الی کرسیّه و کرسیّه وسع السموات والارض فیقول

لهم اترصون ان تتولّی کلّ امّة ٍ ماتولّوافی الدسا اعدل دلك من ربكم؟ فیقول نعم، فتتّبع کلّ امّة ٍ ما كانت تعبد » قال « فدلك حين اشرقت الارض سور ربها » ـ آن روز كه صبح قيامت بدمد وعظمت رستاخير بپای شود و سراپردهٔ قهاری دران عرصات سياست برسد و كرسی عظمت بيرون آرند و اران انوار تجلّی دوالجلال عالم قيامت روشن شود، ار اسرار آن انوار همان كس برخورد كه امرور در دنيا آفتاب معرفت در مشرقهٔ دل وی تافته و نظر الهی بجان وی پيوسته، آن نظر چون ار كمين غيب تاختن آرد مردرا سقرار كند حلقهٔ دوستی دردلش بجسانند، آن دوستی حاطر گردد آن حاطر همّت گردد آن همّت نيّت گردد آن نيّت عريمت گردد آن عريمت قوّت گردد آن قوّت حركت گردد مرد را سگيرد ، شبی سحرگاهی آن عاشق صادق را قلقی پديد آيد ، حواب ار ديده‌اش برمد ، حامهٔ برم وحوابگاه حوش بگدارد ، وصوئی بر آرد متضرّع وار بحضرت عرت آيد، يارها روان كند ، آن ساعت ارجبّار كائنات ندای كرامت آيد كه « نعيمی مايتحمّله المتحمّلون من احلی » ـ بندهٔ من آن همه برای من ميكند من می بينم و ميدانم ، كرامت وی در دنيا اينست و درعقبی آنست كه اورا در شمار آن جوانمردان آرند كه رب العزة ميگويد « وسيق الدين اتّقوا ربهم الی الجنّه رمراً »

حبر درست است ار سعيدمسيب سيّد تابعين كه بوهريرة دوسی بر من رسيد مرا گفت ارالله آن ميحواهم كه در بارار بهشت ما را با هم آرد تا با يكديگر باشيم دران منزل جاودان و نعيم بيكران ، گفتم يا با هريرة و در بهشت باراری هست؟ گفت نعم احبرنی رسول‌الله (ص) « ان اهل الجنّة ادا دحلوها برلوا فيها بفصل‌الله اعمالهم ثمّ يؤدن لهم فی مقدار يوم الجمعة من ايّام الدنيا فيرورون ربهم عروجل و يبرزلهم عرشه ويتبدّی لهم فی روضة ٍ من رياض الجنّة فتوضع لهم منابر من نور و منابر من لؤلؤ و منابر من ياقوت ومنابر من ربرجد و منابر من دهب و منابر من فضّة و يجلس ادناهم و مافيهم من دنیّ علی كثبان المسك والكافور مايرون ان اصحاب الكراسیّ بافضل منهم مجلساً » ، قال ابو هريرة قلت يا رسول الله و هل نری ربنا ؟ قال « نعم ، هل تتمارون فی رؤية الشمس و القمر ليلة البدر » ؟ قلنا لا قال « كدلك لا تمارون فی رؤية ربكم تبارك و تعالی

ولایبقی فی ذلك المجلس رجلٌ الّا حاضره الله محاضرة حتی یقول للرّجل منهم یا فلان بن فلان اتذکر یوم قلت کذا و کذا ؟ فیذکره بعض غدراته فی الدنیا فیقول یارب اولم تغفرلی ؟ فیقول بلی فبسعة مغفرتی بلغت منزلتك هذه فبیناهم علی ذلك غشیتهم سحابة فامطرت علیهم طیباً لم یجدوا مثل ریحه قطّ و یقول ربنا قوموا الی ما اعددت لکم من الکرامة فخذوا ما اشتهیتم فنأتی سوقاقد حفّت به الملائکة مالم تنظر العیون الی مثله ولم تسمع الآذان ولم یخطر علی القلوب فیحمل لنا ما اشتهینا لیس یباع فیها ولا یشتری و فی ذلك السوق یلقی اهل الجنة بعضهم بعضاً ، قال فیقبل الرّجل ذوالمنزلة المرتفعة فیلقی من هو دونه و ما فیهم دنیّ فیروعه ما علیه من اللباس فما ینقضی آخر حدیثه حتی یتخیّل علیه ما هو احسن منه وذلك انه لاینبغی لاحدٍ ان یحزن فیها ثمّ ننصرف الی منازلنا فتتلقانا ازواجنا فیقلن مرحباً واهلاً لقد جئت وانّ بك من الجمال افضل ممّا فارقتنا علیه فنقول انا جالسنا الیوم ربنا الجبّار و یحقّنا ان ننقلب بمثل ما انقلبنا »

٤٠ ـ سورة المؤمن ـ (مكية)

١ ـ النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« **حم** [١] » بحلم من بملك من

« **تنزيل الكتاب من الله** » فرو فرستادن این نامه ارخداست ، « **العزيز العليم** [٢] » آن تاونده دانا

« **غافر الذنب** » آمرزنده گناه ، « **و قابل التوب** » و پذیرنده باز گشت ، « **شديد العقاب** » سخت عقوبت ، سخت گیر ، « **ذي الطول** » بانی نیاری و نیکو کاری ، « **لااله الا هو** » نیست خدائی جز او ، « **اليه المصير** [٣] » با اوست باز گشت

« **ما يجادل في آيات الله** » پیچ نیارد درسخنان الله ، « **الا الذين كفروا** » مگر ایشان که کافر شدند ، « **فلايغررك** » مغرنبا [١] ترا ، « **تقلبهم في البلاد** [۴] » گشتن ایشان ایمن درجهان [امروز]

« **كذبت قبلهم قوم نوح** » دروغ زن گرفت پیش از ایشان قوم نوح نوح را ، « **والاحزاب من بعدهم** » و سپاهها ازپس ایشان ، « **وهمت كل امة برسولهم** » و آهنگ کرد هر گروهی ازیشان بپیغامبر خویش ، « **ليأخذوه** » تا اورا بگیرند [وبکشند] ، « **وجادلوا بالباطل** » و بدروغ خویش پیکارها کردند ، « **ليدحضوا به الحق** » تا حق و سخن راست با آن دروغ تباه کنند ، « **فاخذتهم** » فرا گرفتم ایشانرا « **فكيف كان عقاب** [٥] » چون بود گرفتن من بعقوبت .

١ ـ نسخهٔ الف مغرهینا

« **کذلك** » همچنانك تهدیدالله درست گشت درین‌جهان بر ناگرویدگان ،«**حقت کلمة ربك علی‌الذین کفروا انهم اصحاب‌النار**(٦)»همچنان درست گشت بر ایشان که ایشان اصحاب آتش اند

« **الذین یحملون‌العرش** » ایشان که عرش مـی بـردارند ، « **و من حوله** » وایشان که گرد بر گرد عرش اند ، « **یسبحون بحمد ربهم** » ستایش خداوندخویش او را بپاکی مـی ستایند « **ویؤمنون به** » و مـی بگرونـد باو « **ویستغفرون للذین آمنوا** » وآمرزش میخواهند گرویدگانرا [که در زمین اند] ، « **ربنا** »[میگویند] خداوند ما ، « **وسعت کل شیءٍ رحمةً و علماً** » رسیده‌یی بهرچیز ببخشایش وداش، « **فاغفر للذین تابوا** » پس بیامرز ایشانرا که باز گشتند از شرك ، «**واتبعوا سبیلك**» وبر پی راه تو رفتند [اسلام] ، « **وقهم عذاب‌الجحیم** (٧) » و باز دار از ایشان عذاب آتش

« **ربنا** » خداوند ما ، « **وادخلهم جنات عدنٍ** » درارایشانرا دران بهشتهای همیشی ، « **التی وعدتهم** » آنکه وعده داده‌یی ایشانرا ، « **ومن صلح** » و هر که نیك بود و ایمان آرد ، « **من آبائهم** » از پدران ایشان ، « **وازواجهم** » و جفتان ایشان، « **وذریاتهم** » وفرزندان ایشان ، « **انك انت‌العزیز الحکیم** (٨) » که تو خداوند توانای دانائی

« **وقهم السیآت** » و باز دار از ایشان بدها [ی آن جهان] ، « **ومن تق السیآت یومئذٍ** » وهر که بازداشتی ازو بدهای آنروز [وآن‌جهان] ،« **فقد رحمته** »ببخشودی بر وی ، « **وذلك هو الفوز العظیم** (٩) » وآنست آن پیروزی بزرگوار

« **ان‌الذین کفروا** » ایشان که کافر شدند در دنیا ، « **ینادون** » آواز می دهند ایشانرا [در دوزخ فردا] ، « **لمقت‌الله** » براستی که دشتی‌الله شما را در دنیا ، «**اکبر من مقتکم انفسکم** » مه بود ازین دشتی شما امروز خویشتن را، « **اذتدعون الی‌الایمان** » آنگه که شما را با ایمان میخواندند ، « **فتکفرون** (١٠) » و شما می‌کافر شدید

« **قالوا ربنا** » گویند خداوند ما « **امتنا اثنتین** » بمیرانیدی ما را دوبار ،

« **واحييتنا اثنتين** » وزنده کردی‌مارا دوبار ، « **فاعترفنا بذنوبنا** » مقرّ آمدیم و برمان خویش گویا بگناهان خویش ، « **فهل الی خروج من سبیل** (۱۱) » فرا بیرون آمد مارا هیچ راهی هست؟

« **ذلکم بانه** » [ایشانرا گویند] این شماآنرا بود ، « **اذادعی الله وحده** » که آنگه که‌خدایرا یکتا میخواندند،« **کفرتم** »شما می کافر شدید ، « **وان یشرك به** » واگر می انباز گرفتند با او ، « **تؤمنوا** » باو می گرویدید ، « **فالحکم لله** » پس‌حکم وکار گزاردن [بخواست خویش] الله راست ، « **العلی الکبیر** (۱۲) » آن برتربزرگوار

« **هوالذی یریکم آیاته** » او آنستکه مینماید شما رانشانهای توانائی‌خویش، « **وینزل لکم من‌السمآء رزقاً** » ومی‌فروفرستد شما را ازآسمان روزی ، « **ومایتذکر الا من ینیب** (۱۳) » و پند نپذیرد مگر او که دل بامن دارد

« **فادعواالله** »خدایرا خوانید ، « **مخلصین له‌الدین** »پاك‌داران اورا وفرمان برداری خویش ، « **ولو کره الکافرون** (۱۴) » واگر کراهیت دارند ناگرویدگان

النوبة الثانیة

این سوره را **سورة‌المؤمن** خوانند ازبهرآنکه درین‌سوره ذکرمؤمن‌آل **فرعون** است ، چهار هزار و نهصد و شصت حرف است و هزار و صد و نود و نه کلمت و هشتاد وپنج آیت وبقول **ابن‌عباس** جملهٔ سوره به **مکه** فرو آمد **مجاهد** و **قتاده** گفتند سوره مکی است مگر دوآیت که به **مدینه** فرو آمد « ان‌الذین یجادلون‌فی آیات‌الله » الی آخرالآیتین **حسن** گفت سوره مکی‌است مگریك‌آیت « و سبّح بحمد ربك‌بالعشی والابکار » قال لان‌الصّلوات فرضت بالمدینة وار منسوخات درین سوره سه آیت یکی « فاصبر ان وعدالله حقٌّ » این قدر از آیت منسوخ است بآیت سیف ، و کذلك قوله « فاصبر ان وعدالله حقٌّ فامّا نرینّك بعض‌الذی نعدهم او نتوفینّك فالینا یرجعون » ، اول وآخر این آیت منسوخ است بآیت‌سیف سوم «فالحکم‌لله‌العلیّ الکبیر» نسخ‌معنی‌الحکم فی‌الدنیا بآیة السیف وفی‌الخبرعن‌النبی (ص) قال «ان لکلّ‌شیءٍ ثمرةً وان ثمرةالقرآن

دوات حامىم هى روصات حسان محصىات متحاورات فمن احبّ ان یرتع فى رياض الحنة فليقرأ الحواميم » وقال (ص) « الحواميم دىباح القرآن » وقال **ابن عباس** لكل شیٔ لبابٌ و لباب القرآن الحواميم وقال **ابن مسعود** اذا وقعت فى آل **حم** يعنى فى حماعة الحوامىم وقعت فى روصات دمثات اتانق فيها فامّا مايختصّ بهذه السورة من الفضيلة ماروى **ابى بن كعب** قال قال رسول الله (ص) «من قرأ **حم المؤمن** لم يبق روح نبى ولاصدّيق ولا شهيد ولامؤمن الا صلّوا عليه واستغفروا له »

قوله « حم » ـ قال رسول الله (ص) « حم اسمٌ من اسمآءِ الله عزوجل وهى مفاتيح حرائن ربك » وقيل هو اسم الله الاعظم وقيل هو اسم القرآن و قيل اسم السورة وقيل هو قسمٌ اقسم الله عزوجل بحلمه و ملكه و قال **ابن عباس** **الر و حم و نون** حروف الرّحمن مقطّعة و قال **الضحاك و الكسائى** معناه ما هو كائن ، اى ـ قضى ما هو كآئن قرأ **حمزة و الكسائى و ابوبكر** « حم » بكسر الحآءِ والباقون بفتحها

« تنزيل الكتاب » اى ـ هذا تنزيل الكتاب « من الله » وقيل « تنزيل الكتاب » رفع بالابتداءِ وخبره « من الله » اى ـ **القرآن** انزله الله لم يختلقه **محمد** كما قال الكافرون و « العزيز » الّذى لا يغالب ولايمتنع عليه شیءٌ ، « العليم » الواسع المعلوم

«غافر الذنب» يستره ولا يفضح صاحبه يوم القيمة ، «وقابل التوب» ـ التوب والتوبة مصدران وقيل التوب جمع التوبة على انها اسمٌ مثل دوم و دومة و عوم و عومة والمعنى ما ذنبٌ تاب منه العبد الا قبل توبته وقيل « غافر الذنب» الصغير «وقابل التوب »من الذنب الكبير وقيل « غافر الذنب » باسقاط العقاب « و قابل التوب » بايجاب الثواب «شديد العقاب»اى ـ اذا عاقب فعقابه شديدٌ « ذى الطّول » اى ـ ذى النعم والقدرة والغنى والسعة والفضل واصل الطول الغنى والسعة ، يقول هذا امرٌ ماله طآئلٌ ، اى ـ لايغنى شيئاً فيونه له، و قوله عزوجل « و من لم يستطع منكم طولاً » اى ـ سعةً و غنىً وقيل اصل الطول الانعام الّذى تطول مدّته على صاحبه قال **ابن عباس** « غافر الذنب » لمن قال لااله الاالله « وقابل التوب »ممّن قال لااله الاالله « شديد العقاب » لمن لايقول لااله الاالله « ذى الطول » ذى الغنى عمّن يقول لااله الاالله

ثمّ وحّد نفسه فقال « لااله الا هو اليه المصير » المرجع في الآخرة **عمر خطاب** دوستي داشت باوي برادري گفته دردين مردي عاقل پارسا متعبّد، وقتي **بشام** بود آن دوست و كسي از نزديك وي آمده بود **عمر** حال آن دوست از وي پرسيد گفت چه ميكند آن برادر ما وحال وي چيست ؟ اين مرد گفت او برادر **ابليس** است نه برادر تو، يعني كه فترتي در راه وي آمده و سر درنهاده درين رمز وخمر وانواع فساد **عمر** گفت چون باز گردي مرا خبر كن تا بوي نامهيي نويسم ،پس اين نامه نوشت بسم‌الله الرحمن‌الرحيم من عبدالله عمر الى فلان بن فلان سلامٌ عليك اني احمد اليك‌الله الذي لااله‌الاهو غافر الذنب قابل التوب شديدالعقاب ذي‌الطول لااله الاهو اليه‌المصير چون آن نامه وي رسيد گفت صدق‌الله و نصح **عمر** ـ كلام خداست است و نصيحت **عمر** نيكو ، بسيار بگريست و توبه كرد و حال وي نيكوشد، بعد ازان **عمر** ميگفت هكذا افعلوا ماحكم اذا راع سدّدوه ولا تكونوا عليه عوناً للشيطان ـ برادري را كه فترت‌افتد و از راه صواب بگردد نصيحت ياري دهيد و شفقت باز مگيريد و يارشيطان بروي مباشيد راه سداد و صواب اورا بنمائيد و باوي همان كنيد كه من كردم

« ما يجادل في آيات‌الله الاالذين كفروا » ـ اين آيت در شأن **حارث بن قيس السهمي** فرو آمد ازجملهٔ مستهزيان بود و سخت خصومت باطل درانكار و تكذيب قرآن **ابوا لعاليه** گفت دو آيت است درقرآن كه‌دران تهديدعظيم است مجادلانرا درآيات قرآن، يكي اينست « ما يجادل في آيات‌الله الاالذين كفروا » ، ديگر آيت « وان الذين اختلفوا في‌الكتاب لفي شقاقٍ بعيدٍ » ورسول خدا گفت صلوات الله عليه « المرآء في‌القرآن كفرٌ » وعن **ابي‌الدرداء و ابي امامة وواثلة‌بن‌الاسقع وانس بن‌مالك** رضي‌الله عنهم قالوا خرج الينا رسول الله (ص) ونحن نتمارى في شيءٍ من‌الدين ، فغضب غضباً شديداً لم يغضب مثله ثمّ انتهرنا فقال «ياامّة **محمد** لاتهيجوا على انفسكم وهج‌النار» ثمّ قال «بهذا اُمرتم اوليس عن‌هذا نهيتم اوليس انما هلك‌من كان قبلكم بهذا ذروا المرآء لقلّة خيره ذروا المرآء فان نفعه قليل و يهيج العداوة بين‌الاخوان ذروا المرآء فان المرآء لايؤمن فتنته ذروا المرآء فان‌المرآء يورث‌الشك ويحبط‌العمل ذروا المرآء فان‌المؤمن لايماري ذروا المرآء

فان‌المماری لااشفع له یوم‌القیمة ددروا المرآء فانا زعیم ثلثة ابیات فی‌الجنّة وسطها و ریاضها و اعلاها لمن ترک‌المرآء وهو صادق ددرواالمرآء فان‌اول ما نهانی ربی عزوجل عنه بعدعبادةالاوثان‌وشرب‌الخمر المراءو واالمرآء‌فان‌الشیطان‌قدایس‌ان‌یعبدولکنّه‌قدرضی منکم بالتّحریش وهوالمرآء فی‌الدین »

اگر کسی گوید این مرا ومجادلت درقرآن که رسول‌خدا علیه‌السلام مدین مبالغت از ان نهی میکند کدام است ؟ جواب آنست که رب‌العزة قرآنرا که فرستاد بهفت لغت فرستاد از لغات عرب چنانك **مصطفی** علیه‌الصلوة والسلام گفت « نزل‌القرآن‌علی سبعة احرف » ای ـ علی سبع لغات ورسول خدا صلوات‌الله علیه هر قبیله‌یی را تلقین میداد بر لغت ایشان چنانك احتمال میکرد ، وکان ذلك تخفیفاً من‌الله عزوجل بامّه‌**محمد**(ص) پس ایشان که قرآن شنیده بودند بر لغت خویش چون چیزی از قرآن نه بر لغت‌خویش از دیگری می شنیدند جدال می در گرفتند و بریکدیگر می پیچیدند و قراءت یکدیگر را می انکار کردند می گفتند که رسول خدا بما نه چنین آموخت ونه چنانست که تو میخوانی باین نسق، خلاف وجدال د میان ایشان می افتاد تا رسول خدا (ص) ایشانرا ازان خلاف باز زد و گفت هر کسی چنانك از ما شنیدید بران‌لغت که شما را آموختند میخوانید و یکدیگر را خلاف مکنید که این خلاف کفر است فذلك قوله (ص) «المراء فی‌القرآن کفر » روایت کنند از **عمر خطاب** گفت مردی‌صحابی در نماز**سورة‌الفرقان** برخواند نه بران نسق که‌من میخواندم‌ورسول‌مرا تلقین کرده بود ،دست‌وی گرفتم واورا بحضرت نبوّت بردم گفتم یا رسول‌الله این مرد **سورة‌الفرقان** میخواند برخلاف آن که مرا تلقین کرده‌ئی ، رسول خدا آن مرد را گفت برخوان ، آن مرد بر خواند همچنانك در نماز خواند ، رسول گفت « هکذا اُنزلت ان هذا القرآن نزل علی سبعة احرف فاقرؤا ما تیسّر منه » و **عبدالله مسعود** یکی را دید سورتی میخواند بر خلاف آن که **عبدالله** میخواند ، گفت‌او را پیش رسول خدا بردم گفتم یا رسول‌الله اختلفنا فی قرآءتنا فتغیّر وجه رسول‌الله (ص) ـ رسول خدا متغیّر گشت واثر خشم برروی مبارك‌وی پیدا شد گفت « انما هلك من کان قبلکم بالاختلاف فلیقرأ کلّ رجل منکم ما اُقرئ »

قوله « فلا يعررك تقلّبهم فی البلاد » ـ التقلّب ـ الحيئة والدهاب يعنی كثرتهم و تمكّنهم فی الارص و هم **قريش** يريد رحلة الشتآءِ و الصيف ، يقول تعالی «لا يعررك تقلّبهم فی البلاد» بالتحارات و تصرّفهم فيها كيف شآؤا و سلامتهم فيها مع كفرهم فان عاقبة امرهم الهلاك و العداب، نطيره قوله تعالی « لايعرّنك تقلّب الدين كفروا فی البلاد »

« كذّبت قبلهم قوم نوح و الاحراب من بعدهم » وهم الدين تحرّبوا علی الانبيآءِ بالتكديب و هم **عادٌ** و **ثمودُ** و قوم **لوط** « وهمّت كلّ امّةٍ برسولهم ليأحدوه » ـ قال **ابن عباس** ليقتلوه و يهلكوه وقيل ليأسروه والعرب تسمّی الاسر احيداً و احدالناس لايستعمل الا فی مكروهٍ « و حادلوا بالباطل ليدحضوا به » ای ـ ليبطلوا به « الحق » الدی حآء به الرسل و محادلتهم مثل قولهم « ما انتم الا بشرٌ مثلنا » « لولا انرل علينا الملئكة » و نحو دلك يقال دحضت حجّته ، ای ـ بطلت و قيل « ليدحضوا » ليرلقوا « به الحق » و فی الحبر « الصراط دحضٌ مرلّةٌ » « فاحدتهم » ای ـ اهلكتهم بالعقوبة « فكيف كان عقاب » ـ هدا سؤال عن صدق العداب و عن صفة العداب قال **قتادة** شديدٌ واللّه

« و كدلك حقّت كلمة ربك » ای ـ كما حقّت ووجبت كلمة العداب علی الامم المكدّبة فی الدنيا فعدّبوا « كدلك حقّت كلمة ربك علی الدين كفروا » من قومك « انهم اصحاب النار » يعنی بانهم اصحاب النار

ثم احبر بفضل المؤمنين فقال «الدين يحملون العرش » وهم اربعة املاكٍ ملكٌ فی صورة رحلٍ يسترزق لبنی آدم ، و ملكٌ فی صورة ثورٍ يسترزق للبهائم ، و ملكٌ فی صورة اسدٍ يسترزق للسباع ، وملكٌ فی صورة نسرٍ يسترزق للطّير والعرش عليهم و هو ياقوتة حمرآء والملك الدی فی صورة رحلٍ هو **اسرافيل** وانشد رسول اللّه (ص) قول **امية**

رحلٌ وثورٌ تحت رحل يمينه والنسر للاحری وليس مُرصدٌ

فقال « صدق » وامّا حملة العرش يوم القيمة فهم ثمانية املاكٍ فی صوره الاوعال فالعرش علی قرونهم « و من حوله » هم الحافون الصّافون يسمّون الكرّ وبيّن وهم سادة الملئكة قال **ابن عباس** حملة العرش ما بين كعب احدهم الی اخمص قدمه مسيرة خمس

مائة عام، و يروى «ان اقدامهم فى تخوم الارضين و الارضون و السموات الى حجزهم وهم يقولون سبحان ذى العزّ و الجبروت سبحان ذى الملك و الملكوت سبحان الحىّ الّذى لا يموت سبّوح قدوس ربّ الملئكة و الرّوح» وعن **جابر** قال قال رسول الله (ص) «اذن ربى ان احدّث عن ملك من حملة عرشه ما بين شحمة اذنه الى عاتقه مسيرة سبع مائة عام» و قيل هم خشوع لا يرفعون طرفهم وهم اشدّ خوفاً من اهل السّماء السابعة و اهل السماء السابعة اشدّ خوفاً من اهل السماء التى تليها و الّتى تليها اشدّ خوفا من الّتى تليها و عن **جعفر بن محمد** (ع) عن ابيه عن جدّه انه قال «ان بين القائمة من قوائم العرش و القائمة الثانية خفقان الطير المسرع ثلثين الف عام و العرش يكسى كلّ يوم سبعين الف لون من النور لا يستطيع ان ينظر اليه خلق من خلق الله و الاشياء كلّها فى العرش كحلقة فى فلاة» و قال **وهب بن منبه** انّ حول العرش سبعين الف صف من الملئكه صف خلف صف يطوفون بالعرش يقبل هؤلاء و يدبر هؤلاء فاذا استقبل بعضهم بعضا هلّل هؤلاء و كبّر هؤلاء و من ورائهم سبعون الف صف قيام ايديهم الى اعناقهم قد وضعوها على عواتقهم فاذا سمعوا تكبير اولئك و تهليلهم رفعوا اصواتهم فقالوا سبحانك و بحمدك ما اعظمك و اجلك انت الله لا اله غيرك انت الاكبر الخلق كلّهم لك راجون و من وراء هؤلاء مائة الف صف من الملئكة قد وضعوا اليمنى على اليسرى ليس منهم احد الّا وهو يسبّح بتحميد لا يسبّحه الآخر ما بين جناحى احدهم مسيرة ثلثمائة عام و ما بين شحمة اذنه الى عاتقه مسيرة اربع مائه عام و احتجب الله من الملئكة الّذين حول العرش بسبعين حجاباً من نار و سبعين حجاباً من ظلمة و سبعين حجابا من نور و سبعين حجاباً من درّ ابيض و سبعين حجاباً من ياقوت احمر و سبعين حجاباً من زبرجد اخضر و سبعين حجاباً من ثلج و سبعين حجاباً من ماء و سبعين حجاباً من ما لا يعلمه الّا الله عزوجل، قال و لكلّ واحد من حملة العرش و من حوله اربعة اوجه وجه نور و وجه اسد و وجه ثور و وجه انسان و لكلّ واحد منهم اربعة اجنحة امّا جناحان فعلى وجهه مخافة ان ينظر الى العرش فيصعق و امّا جناحان فيهفو بهما ليس لهم كلام الّا التسبيح و التحميد و التكبير و التمجيد وعن **ابن عباس** رضى الله عنه قال لمّا خلق الله سبحانه حملة العرش قال لهم احملوا عرشى، فلم يطيقوا فخلق مع كلّ ملك منهم من اعوانهم مثل جنود من فى السموات من الملئكه و من فى الارض من الخلق

فقال احملوا عرشي ، فلم يطيقوا فخلق مع كلّ واحدٍ منهم مثل جنود سبع سموات و سبع ارضين و ما في الارض من عدد الحصى والثّرى فقال احملوا عرشي ، فلم يطيقوا فقال قولوا لاحول ولا قوّة الّا بالله فلمّا قالوها استقلّوا عرش ربنا فنفذت اقدامهم في الارض السابعة على متن الثّرى و استقرّت و روى فكتب في قدم ملك منهم اسماً من اسمآئه فاستقرّت اقدامهم و في بعض الرّوايات لاتتفكّروا في عظمة ربّكم ولكن تفكّروا فيما خلق فان خلقاً من الملئكة يقال له **اسرافيل** زاوية من زوايا العرش على كاهله و قدماه في الارض السفلى و قد مرق رأسه من سبع سموات و انه لنتضاءل من عظمة الله حتى يصير كالوصع قوله «يسبّحون بحمد ربهم» اي يسبّحونه بان يحمدوه اي يعظّمونه بالحمدله وهو الاعتراف بالنعمة ان كلها منه، «و يؤمنون به» اي يهلّلونه وقيل يجدّدون الايمان به وقيل يصدّقون بانه واحدٌ لاشريك له قال **شهر بن حوشب** حملة العرش ثمانية فاربعة منهم يقولون سبحانك اللهم بحمدك لك الحمد على حلمك بعد علمك واربعة يقولون سبحانك الّلهم و بحمدك لك الحمد على عفوك بعد قدرتك

« ويستغفرون للّذين آمنوا »يسئلون ربهم مغفرة ذنوب المؤمنين كانهم يرون ذنوب بنى آدم «ربنا» اي يقولون «ربنا وسعت كلّ شيءٍ رحمةً وعلماً» اي بالت رحمتك في الدّنيا كلّ شيءٍ و احاط علمك بكلّ شيءٍ

« فاغفر للذين تابوا » من الشرك « واتّبعوا سبيلك »اي دينك الاسلام،«وقهم عذاب الجحيم ». قال **مطرف** [1] انصح عبادالله للمؤمنين الملئكه و اغش الخلق الشياطين

« ربنا و ادخلهم جنّات عدنٍ الّتي وعدتهم » ـ روى ان **عمر بن الخطاب** قال **لكعب الاحبار** ماجنّات عدن ؟ قال قصور من ذهب في الجنّة يدخلها النبيّون والائمة العدل وعن **ابن عباس** قال جنة عدنٍ هي قصبة الجنّة وهي مشرفة على الجنان كلّها و هي دار الرّحمن تبارك و تعالى وباب جنة عدنٍ مصراعان من زمرّدٍ وزبرجدٍ من نور كما بين المشرق والمغرب « و من صلح » اي ـ و من آمن كقوله « يرثها عبادى الصّالحون » . « من آبائهم و ازواجهم وذرياتهم » ـ قال **سعيد بن جبير** يدخل المؤمن الجنّة فيقول اين ابى اين امّى اين ولدى اين زوجتى ؟ فيقال انهم لم يعملوا مثل عملك،فيقول انى كنت اعمل لى ولهم،فيقال ادخلوهم الجنّه و عن **انس بن مالك** قال قال رسول الله (ص) « اذا كان

---

١ ـ نسخهٔ ح مطرح

یوم‌القیمة نودی فی اطفال‌المسلمین ان اخرجوا من قبورکم فیخرجون من قبورهم‌وینادی فیهم ان امضوا الی‌الجنّة زمراً فیقولون یا ربنا ووالدینا معنا فینادی فیهم‌الثانیة ان امضوا الی‌الجنّة زمراً فیقولون یاربناووالدینـامعنا فیبسم‌الرّب‌تعالی فی‌الرّابعة فیقول ووالدیکم معکم فیثب کلّ طفل الی ابویه فیأخذون بایدیهم فیدخلونهم‌الجنّة فهم اعرف بآبائهـم و امّهاتهم یومئذٍ من اولادکم‌الذین فی بیوتکم «انک انت‌العزیز» لایمتنع‌علیک‌مراد «الحکیم» لاتسهو فی حکمک

«وقهم‌السّیّآت» ای ـ العقوبات، «ومن تق‌السّیّآت» یعنی و من تقه‌السّیّآت، ای۔ العقوبات و قیل جزآء السّیّآت «یومئذٍ فقد رحمته» ای ـ فقد رحمته یوم‌القیمة «و ذلک هوالفوزالعظیم»

«ان‌الذین کفروا ینادون» ـ لمّا عاین‌الکفار النّار ودخلوها مقتوا انفسهم، ای ـ لا موها و عضوا علیهاالاعمالهم فی‌الدنیا حتی اکلوا اناملهم‌فناداهم خزنةالنار «لمقت‌الله» ای ـ غضب‌الله و سخطه علیکم «اکبر من مقتکم انفسکم اذ تدعون الی‌الایمان» فی‌الدنیا «فتکفرون» وقیل معناه لمقت‌الله ایاکم فی‌الدنیا اذتدعون الی‌الایمان فتکفرون‌اکبرمن مقتکم انفسکم الیوم عند حلول‌العذاب بکم

«قالوا ربنا امتّنا اثنتین و احییتنااثنتین» ـ قال **ابن‌عباس و قتادة والضحاک** کانوا امواتاً فی اصلاب آبائهم فاحیاهم‌الله فی‌الدنیا فی ارحام‌الامهات ثمّ اماتهم‌الموتة الّتی لابدّ منها ثمّ احیاهم للبعث یوم‌القیمه فهما موتتان وحیوتان و هذا کقوله تعالی «کیف تکفرون بالله و کنتم امواتاً فاحیاکم ثمّ یمیتکم ثمّ یحییکم» و قال **السدی** امیتـوا فی‌الدنیا ثم احیوا فی قبورهم للسؤال ثمّ امیتوا فی قبورهم ثمّ احیوا فی‌الآخرة

«فاعترفنا بذنوبنـا» ای ـ اقررنا بکفرنا و ظهر لنا ان البعث حق، «فهل الی خروج من سبیل» یعنی فهل الی خروج من‌النّار الی‌الدّنیا سبیل فتصلح اعمالنا و نعمل بطاعتک، نظیره قوله «هل الی مردٍّ من سبیل» کافران روزرستاخیز بگناهان و کفر خویش مقر شوند و بند سرای خود اقرار دهند، آنگه که رستاخیز بپای شود و عذاب معاینت ببینند گویند هیچ روی آن هست که ما را وادنیا فرستند تا فرمان بردارشویم و

عمل شایسته کنیم؟ ایشان را جواب دهند که لاسبیل الی ذلک وهذا العذاب و الخلود فی النّار بسبب «انه اذا دعیالله وحده کفرتم» ای ـ اذا قیل لااله الّا الله انکرتم ـ جواب آرزوی ایشان این بود که بازگشت با دنیا نیست و این عقوبت که شما میرسد وعذاب که می بینید بآنست که در دنیا چون شما را با کلمهٔ توحید می خواندند می کافر شدید وتوحید می انکار کردید و می گفتید «اجعل الآلهة الهاً واحداً»، و چون با کفر میخواندند صدّق می ردید و آنرا حق می شناختید و برپی آن می رفتید آنکه گفت «فالحکم للهالعلی الکبیر» ـ این همچنان است که گفت انالله قد حکم بین العباد»، اکنون حکم آنست که الله کرد وکار آنست که الله گزارد که شما جاوید درآتش خواهید بود و سزای شما اینست جائی دیگر فرمود «فاعترفوا بذنبهمفسحقاً لاصحاب السعیر» بگناهان و کفر خود معترف شدند و ایشانرا جواب دهند که دوری بادا دوزخیان را

«هوالذی یریکم آیاته» ای ـ منزل هذا الکتاب هوالذی یریکم آیاته الدّالّة علی وحدانیّته و هیالسموات والارض والشمس والقمر والنجوم والسحاب واللیل والنهار والاشجاروالثماروالریاحوالفلکالّتی تجری فیالبحر بما ینفع الناس، «وینزّل لکم منالسمآء رزقاً» ای ـ مطراً یکون بهالرزق، هذا کقوله «وما ارسلناك الّا رحمةً للعالمین» ای ـ داعیاً تدرك باجابتك رحمتی، وکقوله «اعصر خمراً» ای ـ عنباً تحصل منهالخمر، «وما یتذکّر» ای ـ لا یتّعظ بالقرآن و ما یتفکّر فی هذهالاشیآء فیوحدالله، «الّا من ینیب» یعنی الّا من یرجع الیه بالطاعة

ثمّ امر عباده بالطاعة والاخلاص فقال «فادعوا الله مخلصین لهالدّین» ای ـ مخلصین لهالطّاعة والعبادة، «ولو کرهالکافرون» عبادتکم ایّاه واخلاصکم

النوبة الثالثة

قوله تعالی «بسمالله الرحمن الرحیم» ـ نام او که قدر او بی منتهاست وصحبت او با دوستان بی نهاست، در قدر نهان و درصنع آشکاراست نام او که از مانند گی دور و از اوهام جداست، دل را بدوستی و خرد را بهستی پیداست نام او که نه در

صفت او چون وبه درحکم چراست ، درشنوائی و دانائی و بینائی یکتاست

آن عزیزی گوید در مناجات الهی در دل دوستان نور عنایت پیداست، جانها در آرزوی وصالت حیران و شیداست ، چون تو مولی کراست وچون تو دوست کجاست، هرچه دادی نشانستوآیین فرداست ، آنچه یافتیم پیغامست وخلعت بر جاست ، نشانت بقرارى دل وعارت جانست ، خلعت وصال در مشاهدهٔ جلال چگویم که چون است

روزی که سراپرده برون خواهی کرد دانم که زمانه را زبون خواهی کرد
گر زینت وجمال ازین فزون خواهی کرد یارب چه جگرهاست که خون خواهی کرد

« حم » ـ حا اشارتست بمحبت و میم اشارت است بمنت، میگوید ای بجای محبت من دوست گشته به بهر خود، ای بمیم منت من مرا یافته به طاعت خود، ای من ترا دوست گرفته وتومرا ناشناخته، ای من ترا خواسته وتومرا نادانسته، ای من ترا بوده وتو مرا نا بوده، صد هزار کس بر درگاه ما ایستاده ، ما را خواستند و دعاها کردند بایشان التفات نکردیم و شما را ای امت احمد بی خواست شما گفتیم « اعطیتکم قبل ان تسئلونی و احببتکم قبل ان تدعونی و غفرت لکم قبل ان تستغفرونی »

آن رغبت وشوق انبیای گذشته بتو تا خلیل میگفت « واجعل لی لسان صدق فی الآخرین » ، و کلیم میگفت اجعلنی من امّة احمد ، نه از ان بود که افعال تو با ایشان شرح دادیم که اگر ما افعال شما با ایشان گفتند ، همه دامن از شما درچیدندید، لکن ازان بود که افضال و انعام خود با شما ایشانرا شرح دادیم ، پیش از شما هر کدرا بر گزیدیم یکان یکان را بر گزیدیم ، چنانکه « اصطفى آدم ونوحا وآل ابرهیم و آل عمران » چون نوبت بشما رسید علی العموم و الشمول گفتیم « کنتم خیر امّةٍ » همه برگزیدگان ما اید ، جای دیگر فرمود « اصطفینا من عبادنا » ، در تحت این خطاب هم زاهد وهم عابداست هم ظالم و عاصی

« غافر الذنب وقابل التوب » توبه مؤخر آمد وغفران مقدّم بر مقتضی فضل و کرم، اگر من گفتمی توبه پذیرم پس گناه آمرزم ، خلق بپنداشتندی که تا از بنده توبه نبود از الله مغفرت نیاید نخست بیامرزم آنگه توبت پذیرم تا عالمیان دانند که چنانک بتوبت

آمرزم بی توبت هم آمرزم اگر توبه مقدّم غفران بودی تو به علت غفران بودی ، و غفران ما را علّت نیست وفعل ما بحیلت نیست ، نخست بیامرزم و برلال افضال بنده را پاك گردانم ، تا چون قدم بر بساط ما نهد برنا کی نهد ، چون برما آید بصفت پاکی بد ، همانست که جای دیگر فرمود « ثمّ تاب علیهم لیتوبوا » غافرم آن معاصی را که توبه نکرد ، قابلم آنرا که توبه کرد ، مراد از غفران ذنب دربن موضع غفران ذنب غیر تائب است بدلیل آنکه واو عطف در میان آورد و معطوف دیگر باشد و معطوف علیه دیگر لکن درحکم یکسان باشد ، چنانك گوئی جاءنی زید وعمرو ، زید دیگر است و عمرو دیگر ، لکن هر دورا حکم یکیست در آمدن ، اگر حکم مخالف بودی عطف خطا بودی و اگر هردو یکی بودی هر دو غلط بودی لطیفه بی نیکو شنو در غفران ذنب و قبول توبه اوّل صفت خود کرد جلّ جلاله فرمود « غافرالذنب و قابل التوب » ، و صفت او جلّ جلاله محلّ تصرّف نیست ، وبذیرندهٔ تغییر و تبدیل نیست پس چون حدیث عقوبت کرد « شدیدالعقاب » گفت ، شدید صفت عقوبت نهادو عقوبت محلّ تصرّف هست و پذیرندهٔ تغییر و تبدیل هست ، گفت سخت عقوبتم لکن اگر خواهم سست کنم و آنرا بگردانم که دران تصرّف گنجد و تغییر و تبدیل پذیرد و گفته‌اند « شدیدالعقاب » اشارت بملك دارد و اگر همه ملك عالم نیست کند درجلال و کمال وی نقصان وقصور نیاید « غافرالذنب و قابل التوب » اشارت بصفت داردو درصفات اوجلّ جلاله هرگز تغیّروتحوّل نیاید ، ویقال « غافرالذنب » للظّالمین «وقابل التوب »للمقتصدین«شدیدالعقاب »للمشرکین«ذی الطول» للسابقین سنت خداوند است جلّ جلاله که بنده را بآیت وعید بترساند تا بنده دران شکسته و کوفته گردد سوزی و ناری در بند گی بنماید زارئی و خوارئی بر خود نهد آنگه رب العزة بنعت رأفت ورحمت بآیت وعد تدارك دل وی کند و بفضل ورحمت خود او را بشارت دهد، نه بینی که«شدیدالعقاب» گفت تا بنده درزاری وخواهش آید ، « ذی الطول» دران پیوست تا بنده درناز و در رامش آید، بنده در سماع«شدیدالعقاب»بسوزد و بگدازد برمان انکسار گوید

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم	پر باد دو دستم و پر از خاك سرم

بار در سماع « ذی‌الطول » بارد و دل بپرورد ، بر بان افتخار گوید

چکند عرش که او غاشیهٔ من نکشد چون بدل غاشیهٔ حکم وقضای تو کشم

بو بکر شبلی یك روز چون بیماران دست اندازان همی رفت و میگفت « لو کان بینی و بینك بحارٌ من نارٍ لخضتها » ـ اگر در بن راه صدهزار دریای آتش است همه بدیده گذاره کنم و باك ندارم ، دیگر روز او را دیدند که می‌آمد سر فروافکنده چون محرومی درمانده نرم نرم میگفت « المستغاث منك بك » ـ فریاد ازحکم تو زینهار از قهر تو ، نه با تو مرا آرام نه بی تو کارم نظام ، نه روی آنکه بارآیم نه زهرهٔ آنکه بگریزم

گر باز آیم همی نسیم جاهی ورمگریزم همی ندانم راهی

گفتند ای شبلی آن دی چه بود وامروز چیست ؟ گفت آری جعد نه طاووس بند لاف جمال زند ، لکن جعد جعد است وطاووس طاوس

۲ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی « رفیع الدرجات ذوالعرش » بردارندهٔ درجه‌ها فرو بریکدیگر بند گانرا خداوند عرش است ، « یلقی الروح من امره » می افکند پیغام که زند کانی دلهاست ازسخن وفرمان خویش ، « علی من یشآء من عباده » بر که خواهد ازبند گان خویش ، « لینذر یوم التلاق (۱۵) » تا آگاه کند مردمانرا از روز هم دیداری (۱)

« یوم هم بارزون » آن روز که آشکارا باشند ایشان چشمها یکدیگر را ، « لا یخفی علی الله منهم شیءٌ » پوشیده نماند برالله از ایشان هیچ چیز ، « لمن الملك الیوم » الله گوید که راست پادشاهی امروز ؟ « لله الواحد القهار (۱۶) » هم خود گوید الله راست آن یگانهٔ مهرانده فروشکننده کم آورنده

« الیوم تجزی » و گوید امروز پاداش دهند ، « کل نفس بما کسبت » هر تنی را بآنچه کرد ، « لا ظلم الیوم » ستم نیست امروز بر کس ، « ان الله سریع الحساب (۱۷) » الله آسان توان زود شمارست

« وانذرهم یوم الآزفة » آگاه کن ایشانرا و بترسان ازان روز نزدیك آمده ،

۱ ـ نسخهٔ الف هام دیداری

« **اذالقلوب لدی الحناجر** » آنگه که دلها بر گلو ها آید ، « **کاظمین** » از بیم و اندوه ، نفس خود فرو میگیرند ، « **ماللظالمین من حمیم** » نا گرویدگان را آن روزهیچ دوست نیست که ایشان را بکار آید ، « **ولاشفیع یطاع(۱۸)** » و نه هیچ شفیع که سخن او کار کند

«**یعلم خآئنة الاعین** »میداندخیانت‌چشمهادر نگرستن،«**وماتخفی الصدور(۱۹)**» وآنچه می نهان دارد دلها

« **والله یقضی بالحق** » والله براستی ودرستی وسرا کار راند ، « **والذین یدعون من دونه** » و ایشان که نا گرویدگان ایشان را می خدایان خوانند فرود ازو،« **لایقضون بشیء** » هیچ‌کار نراندو هیچ‌کار برنگزارند ونتوانند ، « **ان الله هو السمیع البصیر(۲۰)** » الله اوست که شنواست و بینا

« **اولم یسیروا فی الارض** »نه‌روند درزمین؟« **فینظروا کیف کان عاقبة الذین کانوا من قبلهم** » تا ببینند که چون بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند ، « **کانوا هم اشد منهم قوة** » ایشان‌سخت‌نیروتر بودند ازیشان ، « **وآثاراً فی الارض** » و نشانها بر بودند در زمین درداشت ودر توان ،« **فاخذهم الله بذنوبهم** » فرا گرفت الله ایشان را بگناهان‌ایشان ، « **وما کان لهم من الله من واق(۲۱)** »وهیچ باز نوشده‌یی نبود که ایشان را از الله باز پوشیدی

« **ذلك بانهم** » آن بآن بود بایشان ، « **کانت تأتیهم رسلهم بالبینات** » که بایشان می‌آمدپیغامبران‌پیغامها و نشانهای روشن، « **فکفروا فاخذهم الله** » نگرویدند تاالله فرا گرفت ایشان را ، « **انه قوی شدید العقاب(۲۲)** » که او با نیروی است سخت کین

« **ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا** » فرستادیم موسی را بسخنان و نشانهای‌خویش « **وسلطان مبین(۲۳)** » وحجتی آشکارا

« **الی فرعون و هامان وقارون** » بفرعون وهامان وقارون ، « **فقالوا ساحر کذاب(۲۴)** » گفتند جادوی است دروغزن

« فلما جآءهم بالحق من عندنا » چون بایشان آمد موسی به پیغام راست از
از نزدیك ما ، « قالوا اقتلوا ابناء الذین آمنوا معه » فرعون گفت و هامان
بکشید پسران ایشان که بموسی گرویده‌اند ، « واستحیوا نسآءهم » ودختران‌ایشان
زنده گذارید،«وما کیدالکافرین الا فی ضلال (۲۵)» ونیست کوشش وساز ناگرویدگان
مگر در بیراهی و بیهودگی

« وقال فرعون » فرعون گفت ملاء خویش را « ذرونی اقتل موسی »
گذارید مرا تا بکشم موسی را ، « ولیدع ربه » و موسی را گوئید تا خدای خویش
راخواند آنکه ، « انی اخاف ان یبدل دینکم » که من می ترسم که کیش شما جدا
کند و بگرداند ، « وان یظهر فی‌الارض الفساد (۲۶) » ودرزمین مصر دو گروهی و
تباهی دید آید

« وقال موسی انی عذت بربی وربکم » موسی گفت من فریاد خواهم
و زینهار بخداوند خویش وخداوند شما ، « من کل متکبر لایؤمن بیوم‌الحساب (۲۷) »
از هر گردنکشی که بنمی گرود بروز شمار

« وقال رجل مؤمنٌ من آل فرعون » مردی گفت گرویده بخدای از کسان
فرعون ، « یکتم ایمانه » که ایمان خویش نهان میداشت [صد سال] « اتقتلون
رجلا ان یقول ربی‌الله » می بکشید مردی را از بهر آنکه میگوید خداوند من‌الله ؟
« وقد جآءکم بالبینات من ربکم » و بشما آورد نشانها و معجزتهای آشکارا از
خداوند شما ، « وان یك کاذباً فعلیه کذبه » واگر می دروغ گوید دروغ او اوراز یان
دارد ، « وان یك صادقاً » واگرمی راست گوید ، « یصبکم بعض الذی یعدکم »
کمینه آنست که‌بشما رسدلختی‌ازان عذاب که‌شما را وعده میدهد ، «ان‌الله لایهدی
الله راه ننماید و نه‌کارسازد،«من هو مسرف کذاب (۲۸)» کسی‌را که گزاف کاراست دروغ‌زن .

« یا قوم لکم‌الملك الیوم» ای قوم شماراست امروز پادشاهی ، « ظاهرین
فی‌الارض » و شما برزمین [مصر و بر بنی اسرائیل] غالب [تا آنگه که عذاب
خدا آید] ، « فمن ینصرنا من بأس‌الله ان جآءنا » پس آن کیست که فریادرسد و

ما را یاری دهد از سخت گرفتن الله اگر بما آید ، « **قال فرعون** » فرعون گفت « **ما اریکم الا ما اری** » ننمایم شما را مگر آنچه صواب می بینم و راست ، « **و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد**(۲۹) » و راه ننمایم شما را مگر براه راستی

« **وقال الذی آمن یا قوم** » این مرد گفت که گرویده بود ای قوم ، « **انی اخاف علیکم** » من برشما مترسم ، « **مثل یوم الاحزاب**(۳۰) » از روزی چون روزهای سپاههای کفر که پیش ازشما بودند

« **مثل دأب قوم نوح وعاد وثمود والذین من بعدهم** » چون روز قوم نوح و قوم هود و قوم صالح وایشان که پس ازیشان بودند [چون نمرود] ، « **وما الله یرید ظلماً للعباد**(۳۱) » الله بیدادخواه نیست رهیکان را

« **ویا قوم انی اخاف علیکم** » ای قوم من مترسم بر شما ، « **یوم التناد**(۳۲) » از روزی که یکدیگر را می‌باز خوانید در بیچارگی و زاری

« **یوم تولون مدبرین** » روزی که از بیم پشتها بر [عزیزان] میگردانید [و از هرچه گرامی تر بر می گردید] ، « **مالکم من الله من عاصم** » و شمارا از الله نگاه دارنده‌یی نه ، « **ومن یضلل الله فماله من هاد**(۳۳) » وهر که الله او را بی راه کرد او را هیچ راه نماینده نیست

« **ولقد جاءکم یوسف من قبل بالبینات** » وآمد بشما یوسف پیش از ین به پیغامهای روشن ، « **فما زلتم فی شك مما جاءکم به** » هموار در گمان بودید ازآنچه آورد او بشما ، « **حتی اذا هلك** » تا آنگه که بمرد ، « **قلتم لن یبعث الله من بعده رسولاً** » گفتند که الله پس او فرستاده‌یی نفرستد ، « **کذلك یضل الله** » همچنان بی راه کند الله « **من هو مسرف مرتاب**(۳۴) » کسی را که گزاف کار بود بگمان

« **الذین یجادلون فی آیات الله** » ایشان که پیکار میکنند درنشانهای الله [که می نماید وخواهد بود] ، « **بغیر سلطان اتیهم** » بی حجتی که از آسمان آمد بایشان درستی آن را ، « **کبر مقتاً عند الله وعند الذین آمنوا** » سخی سخت زشت است نزدیك خدای و نزدیك گرویدگان ، « **کذلك یطبع الله** » همچنان مهر مینهد الله ، « **علی**

کل قلب متکبر حبار [٣٥] » بر دل هر گردن کشی حود کامه‌یی کامکار

« **وقال فرعون یاهامان ابن لی صرحاً** » فرعون گفت ای هامان برآور از من [١] طارمی ، « **لعلی ابلغ الاسباب** [٣٦] » تا مگر من بدرها رسم

« **اسباب السموات** » درهای آسمان ، « **فاطلع الی اله موسی** » تا مگر مرا دیدار افتد بحدای موسی ، « **وانی لاظنه کاذباً** » ومن می پندارم **موسی** را که دروغ میگوید ، « **وکذلك زین لفرعون سوء عمله** » همچنان برآراستند فرعون را بد کرد او « **وصد عن السبیل** » و برگردانیدند او را از راه راست ، « **وما کید فرعون الا فی تباب** [٣٧] » ودستان گری فرعون نبود مگر در تباهی و نیستی

النوبة الثانیة

قوله « رفیع الدرجات » ـ رفیع بمعنی رافع است همچون سمیع بمعنی سامع ، میگوید برآرندهٔ درجه های بندگان است زبر یکدیگر چه دردنیا چه درعقبی دردنیا آنست که فرمود « ورفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فیما آتیکم » ـ برداشت شما را از بریکدیگر درجه‌ها افزونی ، یکی را بدانش یکی را بسبب یکی را بمال یکی را بشرف یکی را بصورت یکی را بصوت یکی را بقوّت جای دیگر فرمود « و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتّخذ بعضهم بعضا سخریّاً » ـ برداشتیم ایشانرا زبر یکدیگر در عز و مال در رزق و معیشت یکی مالك یکی مملوك یکی خادم یکی مخدوم یکی فرمان‌ده یکی فرمان بر اما درجات عقبی آنست که گفت « وللآخرة اکبر درجات و اکبر تفضیلاً » ـ سرای آن‌جهانی به درکما بیشی و به درافزونی دادن بریکدیگر ، هر که در دنیا بمعرفت وطاعت افزون تر درعقبی بحق نزدیك تر و کرامت وی بیشتر **مصطفی** علیه‌الصلوة والسلام گفت « ان ادنی اهل‌الجنة منزلةً لمن ینظر الی جنانه و ازواجه و نعیمه وخدمه و سرره مسیرة الف سنة و اکرمهم علی‌الله من ینظر الی وجهه غدوةً وعشیةً » و روی « ان اسفل اهل‌الجنة درجةً لیعطی مثل ملك‌الدنیا کلها عشر مرار وانه لیقول ای رب لو اذنت لی اطعمت اهل‌الجنة وسقیتهم لم ینقص ذلك مما عندی شیئاً ، وان له

---

١ ـ نسخهٔ ج از مرا

من الحور العين ثنتين و سبعين زوجة سوى ازواجه من الدنيا » وروى « ان ادنى اهل الجنة درجة وليس فيها خسيس رجل له قصر من ياقوتة حمراء له اربعة ابواب باب تدخل منه الملئكة بالتحية من عندالله و باب تدخل عليه منه ازواجه من الحور العين و باب يدخل عليه منه خدمه من الولدان و باب ينظر منه الى وجه ربه تبارك و تعالى و هو اكرم الابواب » وقيل « رفيع الدرجات » اى - رافع السموات بعضها فوق بعض

« ذو العرش » يعنى هو على العرش وقيل خالق العرش والعرش عند العرب سرير الملك « يلقى الروح من امره » - الروح ههنا هو الوحى كقوله « اوحينا اليك روحاً من امرنا » ، سمّى روحاً لانّ حيوة القلب به كما انّ حيوة الاجساد بالارواح قال ابن عباس « من امره » اى - من قضائه وقيل من قوله وقال مقاتل معناه « يلقى الروح من امره » اى - بامره

« على من يشاء من عباده » اى - على من يختصه بالرسالة يخاطب بهذا من كره نبوة محمد(ص) « لينذر » اى - لينذر النبى بالوحى « يوم التلاق » وهو يوم القيمة يتلاقى فيه الاوّلون والآخرون والجنّ والانس و اهل السمآء والارض والظالم والمظلوم و قيل يلتقى فيه الخالق والخلق وقيل معناه يوم يلقى فيه المرء عمله وقيل تتلقّيهم الملئكة

« يوم هم بارزون » من قبورهم ظاهرون لايستر هم شىء ويكشف ماكان مستوراً من امرهم ، « لايخفى على الله منهم شىء » ، كقوله « يومئذٍ تعرضون لاتخفى منكم خافية » وقيل لايبقى احد الّا حضر ذلك الموقف ولا يخفى شىء من اعمالهم التى عملوها و يقول الله فى ذلك اليوم بعد فنآء الخلق وبعد ان نطوى السموات والارض بيديه « لمن الملك اليوم » ؟ ولااحد يجيبه فيجيب نفسه فيقول « لله الواحد القهار » الذى قهر الخلآئق بالموت وقال بعض المفسرين يقول الله ذلك لخلآئق تقريراً لهم على ان الملك له لان الكفّار كانوا ينازعونه فى الملك لعبادتهم غيره فيجيب الجميع « لله الواحد القهار » يقوله المؤمن تلذّذاً ويقوله الكافر صغاراً و هواناً وعلى سبيل التحسّر والندامة روى عن ابن مسعود رضى الله عنه قال يجمع الله عزوجل الخلق يوم القيمة فى صعيدٍ واحدٍ بارضٍ بيضآء كانها سبيكة فضّة لم يعص الله فيها قطّ فاوّل ما يتكلّم به ان ينادى « لمن الملك اليوم لله الواحد القهار »

« اليوم تجزى كلّ نفس بما كسبت لاظلم اليوم » وروى انه جل جلاله يقول «انا الدّيان و هذا يوم الدين الا لا ظلم اليوم الا لا يمرّنى اليوم ظلم ظالم حتى آخذ لمظلومه منه ظلامته وعزّتى لاقصّ من القرنآءِ الجمّاءِ ستعلمون اليوم من اصحاب الكرم »

« و انذرهم يوم الآزفة » اى ـ انذر يا محمد اهل مكة يوم القيمة سمّيت القيمة آزفة لقربها ، « ازفت الآزفة » اى ـ قربت القيامة والله تعالى « اقتربت الساعة » « اقترب للناس حسابهم » « عسى ان يكون قريباً » « واقترب الوعد الحق » « لعلّ الساعة قريب » « ونريه قريباً » وفى الخبر « انا النذير والموت المغير والساعة الموعد بعثت انا والساعة كهاتين [يعنى السبابة والوسطى] ان كادت لتسبقنى »

« اذ القلوب لدى الحناجر » و ذلك ان الكفار اذا عاينوا النار فى الآخرة زالت قلوبهم عن اماكنها من الخوف حتى تصير الى الحناجر فلاهى تعود الى اماكنها ولا تخرج من افواههم فيموتوا و يستريحوا وقيل ينتفخ السحر خوفاً فيرفع القلب الى الحنجرة وقيل « يوم الآزفة » يوم الوقت وقت خروج الروح « اذ القلوب لدى الحناجر » « كاظمين » اى ـ مكروبين ممتلئين خوفاً و حزناً ، والكظم تردّد الغيظ والخوف والحزن فى القلب حتى يضيق وقيل « كاظمين » اى ـ سكوتاً لا معذرة لهم « ما للظالمين من حميم » قريب ينفعهم « ولاشفيع يطاع » فيشفع فيهم

« يعلم خآئنة الاعين » يعنى النظرة الخائنة وهى اللحظة الثانية وفى الخبر « يا ابن آدم لك النظرة الاولى فما بال الثانية »؟ وقيل هى مسارقة النظر الى مالايحلّ وقيل هى الرمز بالعين على وجه العيب و ـ الخائنة والخيانة مصدران كالكاذبة والخاطئة «وما تخفى الصدور» اى ـ يعلم ما يسرّ كلّ امرىءٍ فى قلبه من الخير والشرّ

«والله يقضى بالحق» اى ـ بالعدل ويجزى المحسن والمسىء « والذين يدعون من دونه » يعنى الاوثان «لايقضون بشىءٍ» لانها لاتعلم شيئاً ولاتقدر على شىءٍ وليسوا اهل القضآءِ اصلاً قرأ **نافع** «تدعون» بتآءِ المخاطبة وقرأ الآخرون بالياى « ان الله هو السميع» لاقوال الخلق «البصير» بافعالهم

ثمّ خوّف كفّار **مكة** فقال « اولم يسيروا فى الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين كانوا من قبلهم » **كعادٍ** و **ثمود** وقوم **لوط** « كانوا هم اشدّ منهم » ها هنا عمادٌ و فصل

قيل هو تأكيد للضمير الذى هو اسم كان و قرأ **ابن عامر** « اشدّ منكم قوّة » بالكاف على الرجوع عن الغيبة الى الخطاب و هو حسن « وآثاراً فى الارض » يعنى اكثر زراعةً و عمارةً و ابنيةً و اشدّ لها طلباً وابعد غايةً وقيل اكثر جيشاً و اموالاً و ملكاً فى الارض من اهل مكة فلم ينفعهم ذلك « فاخذهم الله بذنوبهم و ما كان لهم من الله من واقٍ » يقيهم من الله

« ذلك بانهم » اى ـ ذلك الاخذ بسبب انهم « كانت تأتيهم رسلهم بالبينات » اى ـ بالآيات الدالّة على وحدانيته « فكفروا فاخذهم الله » ـ كرّر « فاخذهم الله » لبيان علّة الاخذ « انه قوىٌّ » فى امره و سلطانه ، « شديد العقاب » اذا عاقب

« ولقد ارسلنا موسى بآياتنا » التسع « وسلطانٍ مبين » حجة ظاهرة قاهرة للباطل يعنى عصاه

« الى فرعون و هامان وقارون » ـ كان **فرعون** الملك و **هامان** وزيره ، « فقالوا ساحرٌ كذّاب » اى ـ **موسى** ساحرٌ حين اخرج يده بيضآء وحين صارت العصا حيّة ، كذّابٌ حين زعم انه رسول رب العالمين

« فلمّا جآءهم بالحقّ » اى ـ فلمّا جآءهم **موسى** بالدين الحق ، « من عندنا قالوا » اى ـ قال فرعون و قومه « اقتلوا ابنآء الذين آمنوا معه » ـ قال قتادة هذا القتل غير القتل الاوّل فى الزمن الذى كان يخافهم سبباً لزوال ملكه عند مولد **موسى** عليه السلام ، انما هذه القتله كانت عقوبة لمن آمن بموسى ليصدّوهم بقتل الابنآءِ عن متابعة موسى « واستحيوا نسآءهم » يعنى للخدمة و غيرها وكان يروّح بناتهم من القبط « وما كيد الكافرين الّا فى ضلال » ـ عمّم الاخبار فتضمّن كيد فرعون و جنوده

« و قال فرعون » لاشراف قومه « ذرونى اقتل موسى » ـ انما قال هذا بعد قولهم له « ارجه و اخاه » كانوا يزعمون ان موسى ساحرٌ فان قتله **فرعون** هلك فمنعوه عن قتله وقيل خوّفوه من قتله وقالوا لا نأمن ان نخرّ او يسالنا من الاهه و عصاه مكروهٌ « وليدع ربه » اى ـ وليدع **موسى** ربه الذى يزعم انه ارسله فيمنعه منّا ، « انى اخاف ان يبدّل دينكم » الذى انتم عليه « اوان يظهر فى الارض الفساد » ـ قرأ **يعقوب و اهل الكوفة**

« او ان » ، وقرأ الآخرون « وان » ، وقرأ **اهل‌المدینة و البصرة و حمص** « یظهر » بضمّ الیآءِ و کسر الهـآءِ علی‌التعدیة « الفساد » بالنصب ردّاً علی قوله « ان یبدّل دینکم » حتی یکون‌الفعلان علی نسق واحد ، وقرأ الآخرون « یظهر » بفتح‌الیآء والهآءِ علی‌اللزوم « الفسـاد » بالرفع واراد بالفساد تبدیل‌الدین و عبادة غیره و قیل اراد بـالفساد انّ موسی یقتل ابنآءکم کما قتلتم ابنآءهم و یستحیی نسآءکم کما استحییتم نسآءهم

« وقال موسی » لمّا توعده **فرعون** بالقتل « انی عذت بربی و ربکم من کلّ متکبّر لایؤمن بیوم‌الحساب » ای ـ اعتصمتُ بالله الذی هو ربی و ربکم و استعذت به من تسلیطه ایّاکم علیّ ایّها‌المتکبرون و معنی « لایؤمن بیوم‌الحساب » ای ـ لایعتقدالبعث والجزآء علی‌الاعمال فیکون اجرأعلی‌الاساءة ، وهذا مثل قوله « و انی عذت بربی‌وربکم ان ترجمون » ، ومثل قول **مریم لجبرئیل** لمّا تمثّل لها بشراً « انی اعوذ بالرحمن منك ان کنت تقیّاً » ، وکذلك قاله **سعیدبن جبیر للحجاج** حین علاه بالسیف

« وقال رجلٌ مؤمنٌ من آل فرعون » ـ خلاف است میان علمای تفسیر که این **مؤمن آل فرعون** کیست ونام وی چیست **مقاتل و سدی** گفتند مردی بود قبطی ابن عمّ **فرعون** شوهر ماشطهٔ دختر فرعون ، پنهان از فرعون و کسان وی ایمان آورده بود بوحدانیت الله پیش از بعث **موسی** ، گفته‌اند که صد سال ایمـان خویش ازیشان پنهان داشت ، همان مرد است که رب‌العالمین از وی حکایت کرد که « وجآء رجلٌ من اقصی المدینة یسعی قال یا موسی ان‌الملاء یأتمرون بك لیقتلوك » الآیة قومی دیگر گفتند از مفسران که مردی اسرائیلی بود نه قبطی ، و باین قول در آیت تقدیم و تأخیر است ، تقدیره وقال رجلٌ مؤمنٌ یکتم ایمانه من آل فرعون ، زیرا کـه از آل فرعون هر گرهیچ مؤمن نخاست امّا نام او ازقول **ابن‌عباس** و بیشترین علمـا **حزبیل** بود ، وگفته اند **حزبل** ، و گفته‌اند **سمعان** ، و گفته‌اند **حبیب** چون سمع‌وی‌رسید که **فرعون** قصد قتل **موسی** کرد ، ایمان خویش آشکارا کرد ، فرا پیش آمد و گفت « اتقتلون رجلاً ان یقول ربی الله » خبر درست است که **عروة‌بن الزبیر** گفت فرا **عبدالله‌بن عمروبن‌العاص** مرا خبر کن از صعب تر کاری که مشرکان بارسول خـدا

کردند، گفت رسول خدا صلوات‌الله وسلامه علیه روزی بفناء کعبه در نماز بود، عقبة بن ابی معیط فراز آمد و منکب رسول بگرفت وجامه در گردن وی کرد وحلق وی بگرفت و به پیچید سخت تا ابوبکر صدیق فرارسید و او را ازدست دشمن بستد و گفت «اتقتلون رجلاً ان یقول ربی‌الله و قدجاءکم بالبیّنات من ربکم»

قوله «وان یک کاذباً» ای ـ وان یک موسی کاذباً، «فعلیه کذبه» ای ـ وبال کذبه عائدٌ الی نفسه، «وان یک صادقاً یصبکم بعض الذی یعدکم» ـ قال ابوعبیدة المراد بالبعض هاهنا الکلّ کقوله «یریدالله ان یصیبهم ببعض ذنوبهم»، والمعنی ان قتلتموه وهو صادق اصابکم کلّ ما یتوعدکم به من العذاب وقیل «بعض» هاهنا صلة یعنی یصبکم الذی یعدکم وقال اهل المعانی هذا علی المظاهرة فی الحجاج کانه قال اقلّ ما فی صدقه ان یصیبکم بعض الذی یعدکم وفی بعض ذلک هلاککم، فذکر البعض لیوجب الکلّ «ان‌الله لایهدی» الی دینه «من هو مسرفٌ کذّاب» ـ المسرف الذی یتجاوز الحدّ فی المعصیة وقیل المسرف السفاک للدم بغیر حقّ، والکذّاب الذی یکذب مرّة بعد اخری وقیل کذّابٌ علی‌الله عزوجل

«یا قوم لکم الملک» ای ـ قال المؤمن لفرعون وقومه لکم الملک الیوم و انتم ظاهرون عالون علی ارض مصر و بنی اسرائیل فاترکوا موسی و شأنه ولا تتعرّضوا لعذاب‌الله بتکذیبه وقتله واحفظوا نعمکم بمداراته فانه ان‌کان صادقاً فاتانا بعض ما یعد من عذاب‌الله من یردّه و من یمنعه منّا؟ فاجابه فرعون و قال «ما اریکم» من الرأی والنصیحة «الّا ما اری» لنفسی انه حقٌّ و صوابٌ قال الضحاک «مااریکم الّا مااری» ای ـ ما اعلمکم الّا ما اعلم، «وما اهدیکم الّا سبیل الرشاد» ای ـ الّا طریق الهدی والرشد

«و قال الذی آمن یا قوم انی اخاف علیکم» فی تکذیبه «مثل یوم الاحزاب» ای ـ مثل عذاب الامم الخالیة

«مثل دأب قوم نوحٍ و عادٍ وثمود والذین من بعدهم» ای ـ مثل عادتهم فی الاقامة علی التکذیب حتّی اتیهم العذاب، «وماالله یرید ظلماً للعباد» لایهلکهم قبل ایجاب الحجّة ولا یعاقب بغیر ذنبٍ وقیل معنی الآیة انی اخاف علیکم ان یجری الله فیکم من العادة

مااجراه‌فی قوم نوح من الطوفان اوفی عاد من الریح اوفی ثمود من الصیحة وهذاتخویف من عذاب الدنیا

ثمّ خوّفهم عذاب الآخرة فقال «ویاقوم‌انی اخاف علیکم یوم التناد» یعنی یوم القیمة یدعی کلّ اناس بامامهم و ینادی بعضهم بعضاً فینادی اصحاب الجنة اصحاب النارواصحاب النار اصحاب الجنة وینادی اصحاب الاعراف وینادی المنادی بالسعادة والشقاوة ألا انّ فلان بن فلان سعد سعادة لایشقی بعدها ابداً وفلان بن فلان شقی شقاوة لایسعد بعدها ابداً وینادی حین یذبح الموت یا اهل الجنة خلودٌ فلاموت ویااهل النارخلودٌ فلاموت وقریء فی الشواذ «یوم التنادّ» بتشدید الدّال ، والندودالنفور وذلک انهم هربوا فندّوا فی الارض کندودالابل اذاشردت عن اربابها ، قال الضحاک کذلک اذاسمعوا زفیر النار ندّوا هرباً فلا یأتون قطراً من الاقطار الاوجدوا الملئکة صفوفاً فیرجعون الی المکان الذی کانوا فیه فذلک قوله «والملک علی ارجآئها» و قوله «ان‌استطعتم ان تنفذوا من اقطارالسموات والارض فانفذوا»

قوله «یوم تولّون مدبرین» ای ـ منصرفین من موقف الحساب الی‌النار وقیل فارّین غیر معجزین «مالکم من‌الله من عاصم» یعصمکم من عذابه «ومن یضلل‌الله‌فماله من هاد» یهدیه الی دینه

«ولقد جآءکم یوسف» یعنی یوسف بن یعقوب «من قبل» ای ـ من قبل موسی «بالبیّنات» یعنی تعبیرالرؤیا وقیل شهادةالطفل علی برائته وقیل هوقوله «ءارباب متفرقون خیرٌ ام‌الله‌الواحد القهار» و فرعون موسی هوفرعون یوسف آمن بیوسف ثمّ ارتدّ و عاد الی کفره بعد موت یوسف و عاش حتی ادرکه موسی و قیل هو یوسف بن ابرهیم بن یوسف‌بن یعقوب اقام‌فیهم عشرین سنةً ، والقول‌الاوّل‌اصحّ وعلیه‌اکثرالمفسرین «فما زلتم فی شک ممّا جآءکم به» من عبادةالله وحده لاشریک له،قاله ابن‌عباس «حتی اذاهلک» ای ـ مات «قلتم لن یبعث‌الله من بعده رسولاً» ای ـ اقمتم علی کفرکم‌وظننتم ان‌الله لایجدد علیکم‌الحجة ولا یأتیکم احدٌ یدعی‌الرسالة وذلک عند انقطاع الرّسل بعد یوسف زماناً طویلاً «کذلک یضلّ‌الله من هو مسرفٌ» مشرکٌ «مرتابٌ» شاکٌّ

« الدين يجادلون فى آيات الله » ـ قال **الزجاج** هذا تفسير المسرف المرتاب يعنى هم الذين يجادلون فى آيات الله ، اى ـ فى ابطالها بالتكذيب « بغير سلطان » حجة « اتاهم » من الله وقيل هذه الآية عارضة فى قصة **موسى** و مؤمن آل **فرعون** وآية الله فى هذه الآية هى الدجال والمجادلون هم اليهود يتولّونه و ينتظرونه ويقولون هو الذى يذلّ الدين العربى « كبر مقتاً » ـ فيه اضمار ، تأويله كبر جدالهم وقولهم « مقتاً عند الله وعند الدين آمنوا كذلك يطبع الله على كـل قلب متكبر جبار » ـ قرأ **ابو عمرو ابن عامر** « قلب » بالتنوين ، وقرأ الآخرون بالاضافة ، فمن نوّن جعل الكبرياء والجبروت نعتين من نعوت القلب ويعنى به صاحبه كقول العرب يد حيلة ويد يابسة يعنون صاحبها وفى الخبر « رباالعينين النطر » يعنى ربا صاحبهما وقال الشاعر عف الجنان ولكن فاسق النظر و من اضاف جعل تقديره على قلب كلّ متكبر جبار ، وهى قرآءة **عبدالله بن مسعود**

« و قال فرعون يا هامان ابن لى صرحاً » ـ كان **هامان** وزير **فرعون** ولم يكن من القبط ولامن بنى اسرآئيل يقال انه لم يغرق مع فرعون وعاش بعده زماناً شقياً محزوناً يتكفّف الناس و ـ الصّرح ـ كلّ بنآءٍ مشرف ظاهر لايخفى على الناظر وان بعد ، مأخوذ من التصريح و هو الاظهار « لعلّى ابلغ الاسباب »

« اسباب السموات » اى ـ طرقها و ابوابها من سمآءٍ الى سمآءٍ ، « فاطلع الى اله موسى » وقيل السبب ما يتوصل به الى الشىء والمعنى لعلّى اصل الى السمآءِ فاطلع الى اله موسى قرآءة العامّة برفع العين نسقاً على قوله « ابلغ الاسباب » وقرأ **حفص عن عاصم** « فاطلع » بنصب العين على جواب لعلّ بالفآءِ « وانى لاظنّه » اى ـ اظنّ موسى « كاذباً » فيما يقول ان له الهاً غيرى فى السمآءِ ارسله الينا قيل امر فـرعـون هامـان بنآء الصرح بالآجر لقوله « اوقد لى ياهامان على الطين » و سبق شرحه

« و كذلك زيّن لفرعون سوء عمله » ـ هذا كقوله « زيّنا لكلّ امة عملهم » « و صُدّ عن السبيل » ـ قرأ **اهل الكوفة و يعقوب** « و صُدّ » بضمّ الصاد نسقاً على قوله « زيّن لفرعون » ، قال **ابن عباس** صدّه الله عن سبل الهدى قرأ الآخرون بالفتح ، اى ـ وصدّ فرعون الناس عن السبيل « وما كيد فرعون الّا فى تباب » ـ التباب ـ الهلاك و الفساد

والخسار والضیاع من قوله تعالی « و ما زادوهم غیر تتبیب » و قوله « تبّت یدا ابی لهب »

النوبة الثالثة

قوله تعالی « رفیع الدرجات ذوالعرش» رافع الدرجات للعصاة بالنجاة وللمطیعین بالمثوبات و لذوی الحاجات بالکفایات و للاولیآء بالکرامات و للعارفین بالمراقبات والمبارّات

بردارندهٔ درجات بندگان است ، هریکی را بر مقامی بداشته و هر کسی را آنچه سزاست بدو داده عاصیان را نجات ، مطیعان را مثوبات ، خواهندگان را کفایات، اولیا را کرامات ، عارفانرا مراقبات و مبارّات درجات مؤمنان ودوستان یکی امروزست یکی فردا ، امروز بعلم وایمان لقوله «یرفع‌الله الذین آمنوا منکم‌والذین اوتواالعلم‌درجات» وفردا در روضهٔ رضوان ، روح وریحان ، جوار رحمان لقوله « هم درجاتٌ عندالله» امّا درجات اهل صورت فردا در بهشت دیگر است و درجات اهل صفت دیگر، زیرا که اهل صورت دیگراند و اهل صفت دیگر ، اهل صورت در وادی تفرقت اند واهل صفت درنقطهٔ جمع ، « انماالمؤمنون اخوة » درعالم‌صورت بود ، وآنچه **مصطفی** علیه‌الصلوة والسلام فرمود « المؤمنون کنفسٍ واحدةٍ » درعالم صفت است یکی از اجلاّءِ عرب بنزدیك مصطفی (ص) درآمد وسؤال کرد که ما را در بهشت چه نهاده‌اند و درجات‌ما تا کجاست؟ و این کس از اهل‌صورت بود ، رسول خدا (ص) جواب داد که «فیها انهارٌ من‌مآءٍ غیر آسنٍ وفیها کذا و کذا » ـ از آن آب روان و مرغ بریان و میوه های الوان بر می داد چنانك قرآن بدان ناطق است دیگری از اهل صفت هم ازاین معنی‌سؤال کرد،رسول‌الله (ص) دانست که‌مرد صفت است‌مردصورت نیست گفت « فیها مالاعینٌ رأت ولااذنٌ سمعت ولا خطر علی قلب بشرٍ »

باش ای درویش دلریش تا این‌کالبد را بمرگ درهم شکنند و درخاك لحدذره ذره کنند ، آنگه بکمال قدرت دیگر باره آنرا خلعت اعادت بپوشانند ، آنگه در بوتهٔ

دوزخ فرو گذارند و از آنجا بنهر الحیوة برند و مطهّر کنند و از آنجا بفردوس برند ومعطّر کنند، هفتاد حلّه در پوشانند، آن حلّه را گریبان یکی بود و دامن هفتاد بسر مثال گل صدبرگ که از آن حقّهٔ زبر جد بیرون آید گریبان یکی ودامن صد، آنگه طراز اعزازبقای کسوت عزت تو کشند، گاه شراب زنجبیل دهند گاه شراب کافور گاه شراب تسنیم، ظاهر باطن شده و باطن ظاهر شده، صورت دل گشتهو دل صورت گشتهچنانك امروز حق را جل جلاله می دانی و تهمت نه، فردا می بینی وشبهت نه

پیر طریقت گفت بس نماند که آنچه خبر است عیان شود، خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود، آب مشاهدت درجوی ملاطفت روان شود، قصهٔ آب و گل نهان شود، دوست ازلی عیان شود، تا دیده و دل و جان هرسه بدو نگرانشود

وقیل « رفیع الدرجات » ای ـ هو جل جلاله عالی‌الصفات جلیل القدر لا یبلغ کنهه ولایعرف قدره ولا یدرك حدّه ـ قدر خویش برداشت و صفت خویش در حجب عزت نگه داشت تا هیچ عزیز بعزّ او نرسد، هیچ فهم حدّ اودر نیابد، هیچدانا قدر اوبندانند، صفت کس در برابر صفت او نباید، دانش اوکس نداند، توان او کس نتواند، بقدر او کس نرسد

« ما قدروالله حق قدره » ای ـ ما عظموه حق عظمته، آب و خاك را با لم یزل و لایزال چه آشنائی، قدم را با حدوث چه مناسبت، حق باقی در رسم فانی چه پیوندد، ماسور (۱) تلوین بهیئت تمکین چون رسد؟! اوجل جلاله فردا چون دیدار دهد بعطادهد نه بسزا دهد، سزاوار دیداراونیست هیچ چشم، سزاوار گفتار او نیستهیچ گوش،سزاوار معرفت او نیست هیچ دل، سزاوار راهاونیست هیچ قدمسزاوار طریق او نیست

چشمم‌همی نخواهد دیدارت	گوشم همی نخواهد گفتارت
همّت بلند کردند این‌هردو	هر چند نیستند سزاوارت

« لینذر یوم التلاق »، « یومهم بارزون » صفت روز رستاخیز است، روزی که رازها دران روز آشکارا شود، پرده های متواریان فرو درند، توانگران بی‌شکررا در مقام‌حساب

۱ـ ماسور = محبوس

ندارند ، درویشان بی صبر را جامهٔ نفاق از سر بر کشند ، آتش فضیحت درطیلسان عالمان بی عمل رسد ، خـاك ندامت برفرق قرّآء مرائی ریزند ، یکی ازخاك وحشت بیرون آید چنانك‌خاکستر از میان آتش ، یکی‌چنانك درّ از میان‌صدف ، یکی‌میگوید این الفرار من‌الله ، یکی میگوید این الطریق الی الله ، یکی بزاری و خواری خاك حسرت برسر می ریزد و میگوید « ما لهذا الکتاب لایغادر صغیرةً ولاکبیرةً الّا احصیها » ، یکی بآستین شکر گرداندوه از فرق شوق‌می‌فشاندومیگوید «الحمدلله‌الذی اذهب عنّاالحزن» آنروز پادشاهان روی زمین را می آرند و دست سلطنت ایشان برشتهٔ عزل بر پس پشت بسته و ملك ایشان برخاك مذّلت افتاده و این ندای عزت در عالم قیامت روان شده که « لمن‌الملك‌الیوم » ـ پادشاهی کراسزد مگر آن پادشاه را که بر همه شاهان پادشاهست وپادشاهی وی نه بحشم و سپاه است ، آفرینندهٔ زمین و آسمان وآفتاب و ماه است، خلق را دارنده و دوستانرا نیك پناهست سلطانان جهان لشکر را عرض دهند وخدم و حشم‌را برنشانند وخیل وخول را آشکارا کنند پس بملك و مِلك خود فخر کنند وسعت وتنعم و سوار وپیاده ودر گاه و بار گاه خود سر افتخار برافرازند، و ملك الهی برخلاف اینست که او حل جلاله اطلال و رسوم کون را آتش بی نیاری دررند و عالم را هبآء منثور گرداند و تیغ قهر برهما کل افلاك زند همه نهادها را ذرّه ذرّه کند وغبار اغیار از دامن قدرت بفشاند ولگام اعدام بر سر مر کب وجود کند ، پس ندا در دهد که «لمن‌الملك الیوم » ، کرا زهرهٔ آن بود که این خطاب را بجواب پیش آید ؟ تا هم جلال احدیّت جمال صمدیّت را پاسخ دهد که « لله‌الواحدالقهار »

ای مسکین ! فردای قیامت که سران و سرهنگان دین درپناه کرم و لطف قدم جای دهند ، ندانم که ترا با این سینهٔ آلوده و عمل شوریده کجا نشانند ورحمت کجا فرو نهند ؟ رحمی که نهادی را درد نکند نشان آن بود که دران نهاد حیوة نیست ای مسکین! اگر بیماری آخر ناله‌یی کو ؟ ور بی‌یاری آخرطلبی کو ؟

طیلسان موسی و نعلین هاروت چه سود

چون بزیریك ردا فرعون داری صد هزار

« اليوم تجزى كلّ نفس بما كسبت لاظلم اليوم » ـ هر كه اعتقاد كرد كه او را روزى در پيش است كه دران روز ماوى سؤالى و جوابى وحسابى و عتابى رود ، شب وروز بيقرار بود ، دم بدم مشغول و مستغرق كار بود ، ميزان تصرف از دست فرو نهد ، نفس كس ننگرد ، همه عيب خود را مطالعت كند ، همه حساب خود كند درخبراست كه « حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا و تهيّؤا للعرض الاكبر »

يكى از بزرگان دين روزى نامه‌يى نوشت و درخانه‌يى عاريتى بود ، گفتا خواستم كه آن نامه را خاك بر كنم تا خشك شود ، برخاطرم گذشت نبايد كه فردا از عهدهٔ اين مطلمه بيرون نتوانم آمد هاتفى آواز داد سيعلم المستخف بتترب الكتاب ما يلقى عبدالله غداً من طول الحساب ـ آرى فردا روز عرض و حساب بداند كه چه كرد آنكس كه نامهٔ خوش بخاك خانهٔ كسان خشك كرد !

« يعلم خائنة الاعين و ما تخفى الصدور والله يقضى بالحق » ـ خيانت چشمها مى بيند، انديشهٔ دلها مى داند ، روش قدمها مى شمرد و بعدل وراستى فردا مرابراحكم كند كس هست كه هر قدم كه بر گيرد و بنهد ، آن قدم بلسان حال مرو را لعنت ميكند ، و كس هست كه هر قدم كه بر گيرد آن قدم از عالم خلّت **خليل** و كرامت **كليم** و اندوه نادى **يحيى زكريا** خبر ميدهد در عالم هيچ قدم عزيز تر از قدم حرمت نيست ، بخدمت بهشت يابند و نعمت ، و بحرمت برضا و لقا رسند وبراز ولى نعمت

آن مرد اعرابى را ديدند كه با روى سياه ودلى چون ماه در طواف **كعبه** بود چون بدان سنگ سياه رسيد كه آن را حجرالاسود گويند ، خواست كه دهان بران سنگ سياه نهد ، از راه حرمت قدم خود فرو گرفت ، چون نگاه كرد صورت روى خود دران سنگ سياه چنانك بود بديد ، نعره‌يى بر كشيد و گفت سُوّد وجهى فى الدارين ، و دران حال جان بحضرت فرستاد فرداى قيامت كه عالم صفت است و صورتها آنروزتبع صفت بود ، آن مرد اعرابى همى آيد با روى چون ماه از صفت بر صورت تافته و صورت برنگ صفت گشته،همچنين **بلال حبشى** راسى روى‌وى چون ماه دو هفته ، وعالم قيامت از نور روى وى روشن گشته آن عزيزى گويد درحق وى

آں سیاهی کر پی ناموس حق ناقوس رد
در عرب والليل بود اندر قیامت والنهار
ماش تا کلّ یا بی آنها را که امر ورند حرو
ماش تا کل بینی آنها را که اکنونند حار

٣ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی « **وقال الذی آمن** » وآں مرد گرویده گفت « **یاقوم اتبعونی** » ای قوم پی برید مں ، « **اهدکم سبیل الرشاد**[٣٨] » تا راه نمایم شما را براه راستی

« **یاقوم انما هذه الحیوة الدنیا متاعٌ** » ای قوم این زندگانی ایں جهانی روزی فرا روزی سر بردن است نا پاینده ، « **وان الآخرة هی دار القرار**[٣٩] » وآن جهاست سرای آرام و پاینده

« **من عمل سیئةً** » هر که بدی کند ، « **فلایجزی الا مثلها** » پاداش ندهند او را مگر همچناں ، « **ومن عمل صالحاً** » وهر که نیکی کند ، « **من ذکرٍ او انثی** » از نرینه و مادینه ، « **وهو مؤمنٌ** » واو گرویده بود « **فاولئك یدخلون الجنة** » ایشان آند که در آرند در بهشت « **یرزقون فیها بغیر حساب**[٤٠] » روزی میدهند ایشان را دراں بهشت بی‌شمار

« **ویا قوم مالی ادعوکم الی النجاة** » ای قوم این چیست که مرا رسید و این‌چونست مرا که میخوانم شما را با رهائی ، « **و تدعوننی الی النار**[٤١] » ومیخوانند شما مرا با آتش

« **تدعوننی لا کفر بالله** » میخوانید مرا تاکافر شوم به الله « **واشرك به مالیس لی به علمٌ** » و انباز گیرم با او چیزی که من او را انباز ندانم ، « **وانا ادعوکم الی العزیز الغفار**[٤٢] » و من شما را میخوانم با توانائی تاونده ، آمرز کاری فراخ‌آمرز

« **لاجرم ان ماتدعوننی الیه** » سود اکنون ناچاره کانچه شما مرا باپرستش‌آن میخوانید ، « **لیس له دعوةٌ فی الدنیا ولا فی الآخرة** » او را آن حق نیست که

کسی را با پرستش خویش خواند هرگز نه درین جهان نه دران جهان، « **وان مردنا الی الله** » وباز گردیدن ما باالله است، « **وان المسرفین هم اصحاب النار**(٤٣) » و گزاف کاران آتشیان اند

« **فستذکرون ما اقول لکم** » آری یاد کنید هنگامی آنچه من میگویم شما را، « **وافوض امری الی الله** » وکارخویش باخدا گذارم، « **ان الله بصیر بالعباد**(٤٤) » که الله بینا و داناست بندگان

« **فوقیه الله** » بازداشت ایشان الله ازو، « **سیآت مامکروا** » بدهای آنچه ایشان ساختند از سازند، « **وحاق بآل فرعون سوء العذاب**(٤٥) » و فراسر نشست کسان فرعون را بد عذاب

« **النار یعرضون علیها** » آن عذاب آتشی است که ایشان را بران عرضه میکنند، « **غدواً وعشیاً** » بامداد وشبانگاه پیوسته درین جهان، « **ویوم تقوم الساعة** » و آن روز که رستاخیز بپای شود، « **ادخلوا آل فرعون اشد العذاب**(٤٦) » گویند درشید ای فرعون و کسان او در سخت تر عذاب

« **و اذ یتحاجون فی النار** » وآنگه که پیکارمیکنند در آتش، « **فیقول الضعفآء للذین استکبروا** » پس روان گویند گردنکشان را « **انا کنالکم تبعاً** » ماشمارا پس روان و فرمان برداران بودیم در دنیا، « **فهل انتم مغنون عنا نصیباً من النار**(٤٧) » هیچ ما را بکار آئید که از ما باز دارید بهره یی از آتش؟

« **قال الذین استکبروا** » گردنکشان گویند « **انا کلٌ فیها** » ما همه ایدریم در آتش، « **ان الله قد حکم بین العباد**(٤٨) » اللهُ بخواست خویش کار بر گزارد میان بندگان

« **وقال الذین فی النار** » ایشان گویند که در آتش اند، « **لخزنة جهنم** » خازنان دوزخ را [که آتش سازان اند] « **ادعوا ربکم** » خوانید خداوند خویش را وخواهید ازو، « **یخفف عنا یوماً من العذاب**(٤٩) » تا از ما عذاب یك روز فرونهد

« **قالوا** » گویند [فراقوم هر پیغامبری] « **اولم تك تأتیکم رسلکم بالبینات** »

رسول شما بشما بنامد با پیغامها ونشانهای روشن؟ « **قالوا بلی** » گویند بلی آمد،
« **قالوا فادعوا** » خازنان گویند پس شما خدایرا میخوانید، « **ومادعآء الكافرين الا فی ضلال** (٥٠) »و دعای کافران نیست مگر درضایعی و گمراهی

« **انا لننصر رسلنا** » ما یاری خواهیم داد ودست‌خواهیم گرفت‌فرستادگان‌خویش را، « **والذين آمنوا** » و ایشانرا کـه گرویـدگان انـد، « **فی الحیوة الدنیا** » در زندگانی این جهان، « **ویوم یقوم الاشهـاد** (٥١) » و آن روز که گواهـان بپای ایستند

« **یوم لاينفع الظالمين** » آنروز کەسود ندارد کافرانرا، « **معذرتهم** » عذردادن ایشان، « **ولهم اللعنة** » وایشانـراست نفـرین و دوری، « **ولهم سوء الدار** (٥٢) » و ایشانراست سرای بد

« **ولقد آتينا موسى الهدى** » و دادیم **موسی** نامۀ راه شناختن را، « **واورثنا بنی اسرائيل الكتاب** (٥٣) » وميراث دادیم فرزندان **يعقوب** راتوریت

« **هدیً وذكرى لاولی الالباب** (٥٤) » راه نمونی و یادگاری خردمندان را

« **فـاصبر ان وعدالله حقّ** » شکیبائی کن که وعده دادن الله ترا بنصرت راست است، « **و استغفر لذنبك** » وگناه خویش را آمرزش مىخواه، « **وسبح بحمد ربك** » و بستایش شکر خداوند خویش را مى ستای، « **بـالعشی والابكار** (٥٥) » شبانگاه و بامداد

« **ان الذين يجـادلون فـی آيات الله** » ایشان که پیکار میکنند درسخنان الله، « **بغير سلطانٍ اتيهم** » بی حجتی که بایشان آمد از آسمان، « **ان فـی صدورهـم الا كبرٌ** » نیست در دلهای ایشـان مگر مرادی بزرگ، « **ماهم ببالغيه** » که هرگز بآن نخواهند رسید، « **فاستعذ بـالله** » فریاد میخواه بخدای عزوجل [از فتنۀ دل]، « **انه هوالسميع البصير** (٥٦) » که اوخداوندی شنوای بیناست

« **لخلق السموات والارض اكبر من خلق الناس** » آفرینش آسمان و زمین [نزدیك شما] مه است از آفرینش مردم، « **ولكنّ اكثر النـاس لايعلمون** (٥٧) »،

ولـكن بيشتر مردمان نمی دانند

« وما يستوی الاعمی والبصير » هرگز چون هم نبود نابينا ارحق و بينا بحق ،
« والذين آمنوا و عملوا الصالحات ولا المسیء » وهرگز چون هم نبود گرويدگان
نيكوكار و بدكار ، « قليلاً ما تتذكرون (٥٨) » چون اندك پند پذيرند

« ان الساعة لآتيةٌ لاريب فيها » رستاخيز آمدنی است گمان نيست در آن « ولكنّ
اكثر الناس لايؤمنون (٥٩) » لكن بيشتر مردم نه نمی گروند

النوبة الثانية

قوله « و قال الذی آمن يا قوم » يعنی مؤمن آل فرعون « اتّبعونی اهدكم
سبيل الرشاد » اقبلوا عظتی ابيّن لكم طريق السعادة وصلاح الامر و سبيل الهدی الرّشاد
والرُّشد والرَّشد ـ الهدی ، يقال رجلٌ رشد و راشدٌ ورشادٌ قال الشاعر

انا فی امرِ رُشادِ	بين غزوٍ و جهادِ
بدنی يغزو عدوّی	والهوی يغزوفؤادی

و يقال فلانٌ لغير رشدة ، اذا كان ولدالزنا و قوله « و ما امر فرعون برشيد »
ای ـ بصواب

« يا قوم انما هذه الحيوة الدنيا متاعٌ » ای ـ منفعةٌ قليلة اللبث تتمتعون بها مدّةً
ثم تنقطع « وانّ الآخرة هی دارالقرار » التی لاتزول فلا تبيعوا الباقی بالفانی قال النبی
(ص) « من احبّ دنياه اضرّ بآخرته و من احبّ آخرته اضرّ بدنياه فآثروا ما يبقی علی
ما يفنی » و عن سهل بن سعيد قال جآء رجلٌ فقال يا رسول‌اللّه دُلّنی علی عملٍ اذا
انا عملته احبّنی‌اللّه واحبّنی الناس ، فقال « ازهد فی الدنيا يحبّك‌اللّه وازهد فيما عندالناس
يحبّك الناس » وعن ابن مسعود انّ رسول‌اللّه (ص) نام علی حصيرٍ فقام و قد اثر فی
جسده ، فقال ابن مسعودٍ يا رسول‌اللّه لوامرتنا ان نبسط لك و نعمل ، فقال « مالی وللدنيا
و ما انا والدنيا الّا كراكبٍ استظلّ تحت شجرةٍ ثم راح وتركها » وعن انس بن مالك
انّ النبی (ص) قال « يا بنیّ اكثر ذكرالموت فانك اذا اكثرت ذكرالموت زهدت

فی الدنیا و رغبت فی الآخرة وانّ الآخرة دار قرار والدنیا غرّارةٌ لاهلها والمغرور من اغترّ بها »

ثمّ اخبر بمستقرّ الفریقین فقال « من عمل سیّئةً » ای ـ من عمل شرکاً ، « فلا یجزی الّا مثلها » یعنی الّا النار ، فانّ جزآء الشرك النار ، وهما عظیمان کقوله «جزآءً وفاقاً » ای ـ وافق الجزآء العمل « و من عمل صالحاً » ایْ ـ و من عمل بطاعة الله من الذکور والاناث « وهو مؤمنٌ فاولئك یدخلون الجنة یرزقون فیها بغیر حساب » لامکیال فیه ولا میزان وقیل یعطون فی الجنة من الخیر مالا تبعة علیهم فیه

« ویا قوم مالی ادعوکم » ای ـ مالکم ، کما تقول مالی اریك حزیناً ، ای ـ مالك وهذا کلامٌ یوضع موضع « کیف » ، والمعنی اخبرونی عنکم کیف هذه الحال ؛ « ادعوکم الی النجاة » من النار بالایمان بالله « و تدعوننی الی النار »ای ـ الی الشرك الذی یوجب النار

ثمّ فسر فقال « تدعوننی لاکفر بالله واشرك به مالیس لی به علمٌ » انه شریكٌ له وقیل مالا یصحّ ان نُعلم ، « وانا ادعوکم الی العزیز » القادر علی الانتقام ان انتقم علی کفرکم ، « الغفار » ان تبتم من شرککم

« لاجرم » ـ فیها وجهان لاهل اللغة احدهما انها کلمةٌ واحدةٌ وُضعت موضع « حقّاً » ، وقیل وضعت موضع « لابدّ » والوجه الآخر انها کلمتان احدیهما ردّ و جحد لما قبلها ، التأویل تدعوننی لاکفروا شرك « لا » وقوله « جرم » ای ـ حقّ ووجب « انّ ما تدعوننی الیه » یعنی الوثن ، «لیس له دعوةٌ » ای ـ اجابة دعوة « فی الدنیا ولا فی الآخرة » ـ کقوله تعالی « ان تدعوهم لایسمعوا دعآءکم » « ومن اضلّ ممّن یدعو من دون الله من لایستجیب له الی یوم القیمة » « سوآءٌ علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون »

وقیل معناه لیس له دعوةٌ الی عبادته فی الدنیا ، لان الاوثان لا تدعی الربوبیة ولا تدعوا الی عبادتها و فی الآخرة تتبرّأ من عابدیها وفیه وجه ثالث « لیس لـه دعوةٌ » ای ـ لیس من حقّه ان یدعی الهاً وجه اوّل معنی آنست که مرا میخوانید تا پرستش چیزی که او را توانائی نیست که دعای کسی پاسخ کند هرگز وجه دوم اورا آن حق نیست

که کسی را ما پرستش حواند هر گر وحه سوم او سرای آن بیست که او را حـدای حواسد هر گر

« وانّ مردّنا الی‌الله » ای ـ وحقّ انّ مرحعنا بعدالموت الی‌الله فیحازی کلاً بما یستحقّه ، کقوله « ثمّ ردّوا الی‌الله مولیهم الحق » « و انّ‌المسرفین » یعنی و حقّ انّ‌المسرفین « هم اصحاب‌النّار » ملازموها السرف صدّالقصد وقیل هم الدین یقتلون بغیر حق.

« فستذکرون ما اقول لکم » اذا عاینتم العذاب حین لاینفعکم الذکر وتندمون حین لاینفعکم الندم « وافوّض امری الی‌الله » وذلك انهم توعدوه لمخالفته دینهم « انّ‌الله بصیر بالعباد » یعلم المحق من المبطل

« فوقیه‌الله سیّآت ما مکروا » ـ وقیل الضمیر یعود الی **موسی**، ای ـ دفع‌الله عن موسی علیه‌السلام مامکروه آل فرعون‌حتی عبر البحر « وحاق بآل فرعون سوء العذاب » الغرق فی‌الدنیا والنار فی‌الآخرة وقیل الضمیر فی قوله « فوقیه » یعود الی **مؤمن آل فرعون** فانه لمّا وعظهم خرج هارباً الی جبل یصلّی فیه ، فارسل **فرعون** جماعته فی طلبه فوجدوه قائماً یصلّی والسباع والوحوش صفوف عنده تذبّ عنه ، فرعب‌القوم منه رعباً شدیداً فرجعوا فقتلهم **فرعون** فذلك قوله « وحاق بآل فرعون سوٓء العذاب » ای ـ قتل فرعون ایّاهم

« النّار یعرضون علیها » ـ النّار رفع‌علی‌البدل من‌السوء و قیل « النار » مبتدا ، خبره یعرضون علیها « غدوّاً و عشیّاً » ای ـ صباحاً و مسآءً قال **ابن‌مسعود** ارواح آل فرعون فی اجواف طیر سود تعرض علی‌النار کل یومین مرّتین تغدو وتروح الی‌النار ویقال بآل فرعون هذه مأویکم حتی تقوم‌الساعة ، وکان **ابوهریرة** کلّما اصبح صاح اصبحنا و عرض آل فرعون‌علی‌النار و کلّما امسی‌صاح امسینا و عرض آل فرعون‌علی‌النار وفی‌هذه‌الآیة دلالة ظاهرة علی ان عذاب‌القبر حق وفی‌الخبر الصحیح عن‌**عبدالله بن‌عمر** انّ رسول‌الله (ص) قال « انّ‌احدکم اذا مات عرض علیه مقعده بالغداة والعشی ان کان من‌اهل‌الجنة فمن‌الجنة‌وان‌کان‌من‌اهل‌النار فمن‌النار‌ویقال‌له هذامقعدك‌حتی‌یبعثك‌الله الیه

یوم القیمة » ،وسألت عائشة رسول الله (ص) عن عذاب القبر ، فقال « نعم عذاب القبر حق » قالت عائشه فما رأت رسول الله (ص) بعد صلّى صلاةً الّا تعوّذ من عذاب القبر وفى اخبار المعراج قال (ص) « نظرت (یعنى فى السمآء الدنیا) فاذا انا بقوم لهم بطونٌ کانها البیوت و هم على ممرّ آل فرعون فیتوطأهم آل فرعون بارجلهم وهم یعرضون على النار غدوّاً و عشیّاً ، قلت من هؤلآء یا جبرئیل ؟ قال هؤلآء اکله الربوا »

ثمّ اخبر الله عزوجل عن مستقرّهم یوم القیمة فقال « ویوم تقوم الساعة ادخلوا » ـ قرأ ابن کثیر و ابن عامر و ابوعمرو و ابوبکر « الساعة ادخلوا » بحذف الالف فى الوصل وضمّها فى الابتدآء وضمّ الخآء من الدخول ، اى ـ یقال لهم ، « ادخلوا آل فرعون اشدّ العذاب » وقرأ الاخرون « ادخلوا » بقطع الالف و کسر الخآء من الادخال ، اى ـ یقال للملئکة « ادخلوا آل فرعون اشدّ العذاب » ، قال ابن عباس یرید الوان العذاب غیر الذى کانوا یعذّبون به منذ غرقوا، یقال اهل جهنم فیها على درکات کما انّ اهل الجنة فیها على درجات قال رسول الله (ص) « اهون اهل النار عذاباً رجل فى رجله نعلان من نار یغلى منهما دماغه » و قال العباس بن عبدالمطلب یا رسول الله هل نفعت عمك اباطالب بشیء فانه کان یحوطك و یصونك ، قال « وجدته فى غمرة من النار فاخرجته الى ضحضاح»،ومن هذا الباب قوله « فى الدرك الاسفل من النار »

قوله « واذ یتحاجون فى النار » اى ـ و اذکر یا محمد لقومك اذ یتخاصم اهل النار فى النار ، «فیقول الضعفآء للذین استکبروا انا کنا لکم تبعا » فى الدنیا ، تبع جمع تابع و قیل هو جمع لا واحد له و جمعه اتباع « فهل انتم مغنون عنّا » اى ـ حاملون عنّا بعض العذاب باتباعنا ایّاکم ؛

« قال الذین استکبروا انا کلٌّ فیها » اى ـ لو قدرنا ان نغنى عنکم لاغنینا عن انفسنا ، نحن وانتم جمیعاً فى النار « انّ الله قد حکم بین العباد » فانزلنا منازلنا و انزلکم منازلکم

« وقال الذین فى النار » حین اشتدّ علیهم العذاب «لخزنة جهنّم ادعوا ربکم یخفّف عنّا یوماً » من ایام الدنیا « من العذاب »

فتحيبهم الحرمة « اولم تك تأتيكم رسلكم بالبينات» اى ـ بالبراهين والمعجزات وقيل الم تحذركم الرسل ان عذاب جهنم مخلد لاتخفيف فيه ولا انقطاع « قالوا بلى » قدجاءتنا الرسل بالبيّنات «قالوا فادعوا » اذاً ربكم ان ينفعكم فنحن لاندعولكم ، لانهم علموا انه لايخفّف عنهم قال الله تعالى « و مادعاء الكافرين الافى ضلال » يبطل ويضلّ ولا ينفعهم لانه لايسمع ولايجاب

« انالننصر رسلنا » يعنى بالغلبة والقهروالحجة والانتقام من الاعدآء قال السدى ماقتل قوم نبيّاً قطّ او قوماً من دعاة الحق من المؤمنين الّا بعث الله من ينتقم لهم فصاروا منصورين فان قتلوا كمانصر يحيى بن زكريآء لمّا قتل قتل به سبعون الفاً قال عبدالله بن سلام ما قتلت امّة نبيّها الا قتل به منهم سبعون الفاً ولاقتلوا خليفته الاقتل به خمسة و ثلثون الفاً

« والذين آمنوا » اى ـ و ننصر المؤمنين على سآئر الاديان « فى الحيوة الدنيا » بالغلبة والحجة « ويوم يقوم الاشهاد » اى ـ ولهم الغلبة ايضاً فى القيامه حين تحضرالشهود و هم الحفظة فتشهد للانبيآء بالتبليغ و للمؤمنين بالتصديق و على الكفّار بالتكذيب الاشهاد جمع شاهدٍ كصاحبٍ واصحابٍ وقيل جمع شهيدٍ كشريفٍ واشراف

« يوم لاينفع الظالمين معذرتهم » ـ ان اعتذروا عن كفرهم لم تقبل منهم وان تابوا لم ينفعهم « ولهم اللعنة » ـ البعد من الرحمة ، «ولهم سوء الدار» يعنى جهنم

« ولقد آتينا موسى الهدى » يعنى التورية « و اورثنا بنى اسرائيل الكتاب » اى ـ اعطيناهم على لسان الرسل التورية والانجيل و الزبور

«هدىً» من الضلالة « و ذكرى لاولى الالباب » اى ـ موعظةً لذوى العقول اى ـ كذّب قوم فرعون موسى كما كذبك قريش يا محمد

«فاصبر » كماصبرموسى ، «فانّ وعدالله » فى اظهاردينك واهلاك اعدآئك « حقٌّ »

« واستغفرلذنبك » ـ قيل نزلت هذه الاية قبل قوله « ليغفرلك اللهماتقدّم من ذنبك و ما تأخّر » و قيل استغفرلذنبٍ ان كان منك و قيل استغفرلذنب امّتك و قيل تعبّد بالاستغفار لزيادة درجته و ليصيرسنّه لمن بعده ، « و سبّح بحمد ربك » اى ـ صلّ

شاکراً لربك « بالعشی و الابکار » یعنی صلاة العصر و صلاة الفجر و قال ابن عباس یعنی الصلوات الخمس وقال الحسن کان هذا قبل فرض الصلوات بمکة رکعتان بکرة و رکعتان بالعشی

« ان الذین یجادلون فی آیات الله بغیر سلطان اتیهم » ـ در نزول این آیت مفسران را دوقول است یکی آنست که درشأن کفار قریش فرو آمد که پیوسته بر مصطفی صلوات الله و سلامه علیه ومؤمنان می‌پیچیدند ودر ابطال آیات می کوشیدند ، رب العالمین فرمود آن جدال و خصومت ایشان باشمار کبروحسداست ، آن مرادی بزرگ است که دردل ایشان که طمع میدارند که بر شما غلبه کنندوشما را برخود کم آرند ، و ایشان هرگز باین مراد نرسند و این مقصود نیابند ، قال النبی (ص) « یحشر الجبّارون المتکبرون یوم القیمة فی صورة الذر یطؤهم الناس لهوا نهم علی الله عزوجل ولایدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال ذرة من خردل من کبر »

قول دیگر آنست که این آیت در شأن جهودان فرو آمد که گفتند صاحب ما مسیح بن داود یعنی دجال درآخر الزمان بیرون آید و سلطان او در برّو بحر منبسط گردد و ملك زمین با ما افتد و ما بر عرب غلبه کنیم ، رب العالمین گفت « ماهم ببالغیه» این جهودان که این سخن باطل میگویند خود بدجّال در نرسند ، اما تو ای محمد بما استعاذت کن ازفتنهٔ دجال وشروی « فاستعذ بالله » من فتنة الدجال ، « انه هوالسمیع البصیر »

قال رسول الله (ص) « تعوذوا بالله من عذاب النار فقالوا نعوذ بالله من عذاب النار ، ثم قال تعوذوا بالله من عذاب القبر ، قالوا نعوذ بالله من عذاب القبر ، ثم قال تعوذوا بالله من الفتن ماظهر منها وما بطن ، فالوا نعوذ بالله من الفتن ماظهر منها وما بطن ، ثمّ قال تعوذوا بالله من فتنة الدجال ، قالوا نعوذ بالله من فتنة الدجال »

خبر درست است از اسماء بنت یزید الانصاریة گفت رسول خدا درخانهٔ من بود و حدیث دجال می رفت ، مصطفی علیه الصلوة والسلام فرمود پیش ازخروج وی سه سال یکسال آسمان باران ثلثی باز گیرد و زمین از نبات خویش ثلثی باز گیرد ، دیگر سال آسمان از باران خویش دوثلث باز گیرد وزمین از نبات خویش دوثلث باز گیرد ،

سوم سال آسمان باران همه باز گیرد که یك قطره باران برمین نیاید و زمین نبات همه باز گیرد که یك شاخ گیاه بر نیاید و در زمین یك بهیمه ازین چرنده ورونده نماند ،و صعب ترین فتنهٔ وی آنست که اعرابئی را گوید که پدر و برادروی از دنیا رفته که اگر من پدر و برادر ترا زنده گردانم بمن ایمان آری و مرا خدای خود خوانی ودانی ؟ اعرابی گوید بلی ایمان آرم ، آنگه دوشیطان بر صورت پدر وبرادروی فرا دید آیند ، **اسماء** گفت یا رسول‌الله ما یك ساعت بگرسنگی صبر نمی‌توانیم کرد ، مؤمنان آنروز چون کنند ؟ گفت یجزئهم ما یجزیء اهل‌السماء من‌التسبیح والتقدیس ـ آن خداوند که غذای اهل آسمان تسبیح و تقدیس کرد تا ایشانرا کفایت افتاد ، زمینیانرا نیز ازتسبیح و تقدیس کفایت دهد آنگه گفت درنگ وی درزمین چهل سالست سالی چون ماهی و ماهی چون هفته‌یی و هفته‌یی چون روزی وروزی چندان که یك بر گ از درخت خرمادر آتش بیفروزد و بسوزد

و روی عن **ابن عمر** قال قام رسول‌الله (ص) فی‌الناس فاثنی علی‌الله بما هوا هله ثم ذکر **الدجال** فقال «انی لانذرکموه و ما من نبیّ الا انذره قومه لقد انذر **نوح** قومه ولکنی ساقول‌لکم فیه قولاً لم یقله نبیٌّ لقوم ،تعلمون انه‌اعور وان‌الله لیس باعور مکتوبٌ بین عینیه کافر یقرؤه کلّ مؤمن کاتب و غیر کاتب » و قال (ص) « ان‌الدجال یخرج و ان معه ماءً و ناراً فامّا الذی یراه الناس مـآءً فنارٌ و امّا الـذی یراه الناس نـاراً فمآء عذبٌ طیبٌ بارد فمن ادرك ذلـك منكـم فليقـع فی‌الذی یـراه نـاراً فـانه مآء عذبٌ طیبٌ » و عن **انس بن مالك** قال قال‌النبی (ص) «لیس من‌بلدٍ الا سیطؤالدجال الا **مكةوالمدينة** فانه لایأتیهما من نقبٍ من انقابهما الا عليه الملئكة صافین تحرسونها ثم ترجف المدینة باهلها ثلث رجفاتٍ فتخرج الیه کلّ کافرٍ و منافقٍ» وعن **ابی هریرة** قال قال رسول‌الله (ص) « یأتی **المسیح** من قبل‌المشرق وهمته‌المدینةحتی‌ینزل دبراحدٍ ثم تصرف الملئكة وجهه قبل‌**الشام** وهنا لك يهلك » و عن **ابی‌سعیدالخدری** قال‌قال رسول‌الله (ص) « يتبع‌الدجال من امتی سبعون الفاً علیهم‌السیجان » ،وفی روایة**ابی امامة** عنه (ص)قال « و مع‌الدجال یومئذٍ سبعون الف یهودیّ کلهم ذوساجٍ و سیفٍ محلیٍ»

قوله «لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس» ای ـ اعظم فی الصدور من اعادتهم بعدالموت، «و لکنّ اکثر الناس» یعنی الکفار «لا یعلمون» حین لا یستدلون بذلك علی توحید خالقهما وقیل «اکبر من خلق الناس» ای ـ اعظم من خلق **الدجال** «ولکنّ اکثر الناس لایعلمون» یعنی الیهود الذین یخاصمون فی امر الدجال روی عن **هشام بن عامر** قال سمعت رسول‌الله(ص) یقول «ما بین خلق **آدم** الی قیام الساعة خلقٌ اکبر من الدجال»

«و ما یستوی الاعمی و البصیر» ـ الاعمی عن الهدی و البصیر بالهدی، یعنی الکافر والمؤمن لایستویان فی الحکم ولا فی الفضل «والذین آمنوا وعملوا الصالحات ولا المسیء» دخلت «لا» فی قوله «ولاالمسیء» توکیداً لنفی المساواة، ای ـ ولایستوی المؤمن المحسن والکافر المسیء «قلیلاً ما تتذکّرون» ای ـ قلیلاً منکم من یتّعظ قرأ اهل الکوفة «تتذکّرون» بالتاء علی المخاطبة، والباقون بالیاء

«ان الساعة» ای ـ القیامة «لآتیةٌ لاریب فیها و لکنّ اکثر الناس» یعنی کفّار **مکة** «لایؤمنون» لایصدقون بالبعث

النوبة الثالثة

قوله تعالی «وقال الذی آمن یاقوم» الآیه ـ تمامی سخن **مؤمن آل فرعون** است، نزدیك **فرعون** سخن حق گفت و **مصطفی** علیه الصلوة والسلام فرمود «افضل الجهاد کلمه حقٍّ عندامیر جائر»، زبان موعظت بگشاد و ایشان را پند بلیغ داد گفت «یا قوم انما هذه الحیوة الدنیا متاعٌ» ـ این دنیا پلی گذشتنی است و بساطی درنوشتنی، مرتع و لافگاه مدّعیان و بی سرمایگان، مجمع و بارگاه بی خطران و بی حاصلان صد هزاران تخت و رخت ملوك بسی برخاك افگنده، صد هزاران تاج تاجداران بتاراج برداده، در هر زاویه‌یی از خطّ عنبرین خوبان حرمی نهاده، در هر گوشه‌یی از گیسوی مشکین عروسان خرگاهی زده، و تو مسکین بی باك وار بر سرایی خاکستان ویران قرار گرفته، و عاشق وار حلقهٔ غلامی دنیا در گوش کرده وآن سرای سرور بدین سرای

عرور فروحته اکنون دیدهٔ عقل بر کمار وبگوش هوش این ندای تهدید بشنو، اگر سمع پند شنو داری

تا کی از دارالعروری سوحتن دارالسرور
تا کی از دارالفراری ساحتن دارالقرار
درجهان شاهان بسی بودند کز گردون ملك
تیرشان پروین گسل بود وسنان‌حورا گذار
بنگرید اکنون بنات النعش‌وار از دست مرگ
نیزه هاشان شاخ شاخ و تیرهاشان تار تار
سر بخاك آورد امروز آنك افسر بود دی
تن بدوزخ برد امسال آنك گردون بود پار

مؤمن آل فرعون ایشان را پند نیکو داد و نصیحت تمام کرد، لکن چه سود که نه سمع نصیحت شنو داشتند نه دل پندپذیر، چنانك رب العزة فرمود «و نصحت لکم و لکن لاتحبّون النّاصحین» «ولاینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم» کسی که در وهدهٔ شایست افتاد و حکم ازل در سابقهٔ قسمت بغوایت وضلالت او برفت، پند واعظان او را چه سود دارد و نصیحت نیك مردان از کجا دل وی گیرد؟ لاجرم آن بیگانگان و بدبختان چون سخن وی شنیدند خشم برخشم بیفزودند و قصد قتل وی کردند، وی بگریخت، از میان قوم با کوه شد و درحرم نماز و عبادت شد، رب‌العالمین سباع و وحوش بیابان بر انگیخت تا گرد وی در آمدند و دشمن از وی دفع کردند در تفسیر آورده‌اند که **فرعون** از خاصگیان خودجمعی را فرستاد تا او را بیارند وسیاست کنند، آن جمع چون بروی رسیدند او را در نماز یافتند و سباع را دیدند که پاس وی میداشتند، رعبی عظیم در دل ایشان آمد، بترسیدند، چون آن حال دیدند و باز گشتند، فرعون آن جمع راهمه سیاست کرد، ورب‌العزة **مؤمن آل فرعون** راخلاص داد و از ایشان ایمن کرد، اینست که رب العالمین فرمود «فوقیه الله سیّآت ما مکروا وحاق بآل فرعون سوء العذاب» هر آنکس کار خود بکلیت بحق تفویض کند وحق راجل جلاله

و کیل وکاران خود شناسد ، الله تعالی‌کار وی بسازد و شغل دو جهان او را کفایت کند ، اینست مقام **مؤمن آل فرعون** که رب‌العزة حکایت از وی میفرماید که فرمود «وافوض امری الی الله » ـ معنی تفویض کار باخداوندکار گذاشتن استدرسه چیز . در دین ودر قسم ودر حساب خلق امّا تفویض در دین آنست که تکلف خود در هرچه الله ساخت بیامیزی وچنانك ساختهٔ وی میگردد با آن می‌سازی و تفویض در قسم آنست که سهانهٔ دعا با حکم او معارضه نکنی و باستقصاءِ طلب یقین خود را متهم نکنی و تفویض در حساب خلق آنست که اگر ایشان را بر بدئی بینی آنرا شقاوت نشمری و نترسی ، واگر بر نیکئی بینی آنرا سعادت نشمری وامید داری و بر ظاهر هر کس فروآئی و بصدق ایشانرا مطالبت نکنی ، و یقرب من هذا حدیث **ابی هریرة** قال سمعت رسول‌الله (ص) یقول « انّ رجلین کانا فی **بنی اسرائیل** متحابین احدهما مجتهدٌ فی‌العبادة والآخر کانه یقول مذنبٌ فجعل المجتهد یقول اقصر اقصر عما انت فیه ، قال فیقول خلّنی و ربی ، قال حتّی وجده یوماً علی ذنب استعظمه فقال اقصر ، فقال خلّنی و ربی ابعثت علیّ رقیباً ، فقال والله لایغفرالله لك ابداً و لایدخلك الجنة ابداً ، قال فبعث الله الیهما ملکاً فقبض ارواحهما فاجتمعا عنده فقال للمذنب ادخل الجنة برحمتی ، وقال للآخر اتستطیع ان تحظر علی عبدی رحمتی ؟ فقال لایارب ، قال اذهبوا به الی النار » قال **ابوهریرة** والّذی نفسی بیده لتکلم بکلمة اوبقت دنیاه وآخرته

« انّ الذین یجادلون فی آیات‌الله بغیر سلطانٍ اتیهم » ـ گفته‌اند این مجادلان داعیان بدعت اندومنکران صفات حق ، و این مجادلت اقتحام متکلّمان است و خوض معترضان و جدال مبتدعان و تأویل جهمیان و ساختهٔ اشعریان و ترویر فلسفیان وقانون طبایعیان در هرعصری قومی‌فرا دید آمدند چون **عیلان قدری و بشر مریسی وشیطان ـ الطاق و ابن ابی داود و جهم صفوان و عمروعبید** وامثال ایشان که‌صفات‌حق‌را منکر شدند و دین قدیم بگذاشتند و کتاب و سنت سست دیدند و رای و قیاس محکم داشتند،مقصود ایشان آنست که کتاب وسنت باز پس دارند و معقول فرا پیش، این آرزوی بزرگ‌است که در دل دارند و هرگز نخواهند رسید باین آرزوی خویش « ان فی‌صدورهم

الاکبر" ماهم ببالغیه». میگوید که دو امام است و دوطریق شاید که دوسرای است و دو فریق ، مذهب سنیان آنست که «و ماینطق عن الهوی» ، و مذهب مبتدعان آنست که فرعون گفت «ماأریکم الّامااری» صاحب ایشان رای است و صاحب ما خدای است ، مصطفی ماراپیشوای والله رهنمای است ، و فرعون وابلیس ایشانرا پیشوای و دوزخ سرای است ، هرگز کی یکسان باشند نابینا از حق و بینا بحق ؟ هرگز کی چون هم باشند رونده در روشنائی سنت و مانده درتاریکی بدعت ؟ اینست که رب العالمین فرمود «و مایستوی الاعمی و البصیر و الذین آمنوا وعملواالصالحات ولاالمسیء» ای ـ مایستوی المؤمن والکافرولاالمربوط بشهوته کالمبسوط بصفوته ولاالمحدود بقربته کالمحجوب بعقوبته ولاالمحدود بسعادته کالمردود بشقاوته قال الشاعر

ایّها المنکح الثریا سهیلا	عمرك الله کیف یلتقیان
هی شامیة اذا مـا استقلت	وسهیل اذا استقل یمان [1]

٤ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی «**وقال ربکم ادعونی**» خداوند شما گفت مراخوانید و فریادرسی از من جوئید ، «**استجب لکم**» تا پاسخ کنـم شما را ، «**انّ الذین یستکبرون عن عبادتی**» ایشان که می گردن کشند ازپرستش من ، «**سیدخلون جهنم داخرین**[٦٠]» آری درشوند در دوزخ بیچاره وخوار

«**الله الذی جعل لکم اللیل**» الله اوست کهشما را شب آفرید ، «**لتسکنوافیه**» تاآرام گیرید درو ، «**والنهار مبصراً**» و روز روشن آفـرید تابیبید درو ، «**ان الله لذوفضل علی الناس**» الله بانیکوکاری است بر مردمان ، «**ولکنّ اکثر الناس لایشکرون**[٦١]» لکن بیشتر مردمان آزادی نمی کنند

«**ذلکم الله ربکم**» آن الله است خداوند شما ، «**خالق کل شیء**» آفریدگار هرچیز ، «**لااله الاهو**» نیست خدائی جزاو ، «**فانّی تؤفکون**[٦٢]» شمارا ازحق

١ ـ این دو بیت از عمربن ابی ربیعه متوفی ٩٣ هجری است

چون برمی گرداسد؟

« **کدلك یؤفك** » همچنان برمی گردانیدند ، « **الدین کانوا بآیات‌الله یححدون**(٦٣) » ایشان که سحان الله رامی مسکر شدند و از پدیرفس آن می‌بار نشستند

« **الله‌الدی جعل لکم‌الارص قراراً** » الله اوست که زمین شما را آرامگاه کرد « **والسماء بناء** » وآسمان کاری برداشته ، « **وصورکم فاحسن‌صورکم** » و شما را پیکر نگاشت ونیکو نگاشت ، « **ورزقکم من‌الطیبات** » وشما را از خوشیها و پاکیها روزی داد ، «**دلکم‌الله ربکم** » آن الله است حداوند شما که آن کرد ، « **فتبارك الله رب‌العالمین** (٦٤)» چون پاك وبرتر وبزرگوارست الله حداوند جهانیان

« **هوالحیّ** » اوست آن زندهٔ همیشه ، « **لااله الا هو** » که نیست‌حدائی جز او ، « **فادعوه** » اورا حدای خوانید ، « **محلصین له‌الدین** » پاك دارید اورا پرستش و کردار ، « **الحمد لله رب‌العالمین** (٦٥) » ستایش نیکو سزا حداوند جهانیانرا

« **قل انی نهیت** » بگو مرا باز زده‌اند،« **ان‌اعبدالدین تدعون من‌دون‌الله**» که ایشانرا پرستم که شما می حدایان خوانید فرود از الله ، « **لما جاءنی البینات‌من ربی** » آنگه که‌پیغامها آمد مراازحداوند من، « **وامرت ان اسلم لرب‌العالمین** (٦٦)» و فرمودند مرا تا گردن نهم حداوند جهانیان را

« **هوالدی حلقکم من تراب** » او آنست که شما را بیافرید ازخاکی ،« **ثم من نطفة** » پس از آبی ، « **ثم من‌علقة** » پس از خونی بسته ، « **ثم یحرجکم طفلا** » پس آنگه شما را بیرون می آرد کودك خرد، « **ثم لتبلغوا اشدکم** »پس‌تاآنگه که بزور جوانی خویش رسید ، « **ثم لتکونوا شیوحاً** » وپس تا آنگه که پیران شوید ،«**ومنکم من یتوفی من قبل** » واز شما کس‌است که بمیرد پیش ازآن که پیر گردد ،«**و لتبلغوا احلاً مسمیً** » وبمیرد تاهنگامی که نام زد کرده رسد ، « **ولعلکم تعقلون** (٦٧) » وتا مگر که بخرد رسید اگر کودك بمیرید

« **هوالدی یحیی و یمیت** » او آنست که مرده می زنده کند ومی زنده میراند

« **فادا قضی امراً** » هرگاه که کاری راند و فرمانی گزارد ، « **فانما یقول له کن**

فیکون(۶۸) » آست حر آن نیست که گوند آنرا که باش با بود

« **الم تر** » نبینی بنگری ، « **الی الذین یجادلون فی آیات الله** » بایشان که پیکار میکنند درسخنان ونشانهای الله ، « **انی یصرفون**(۶۹) » چون برمیگردانند ایشانرا از ان

« **الذین کذبوا بالکتاب** » ایشان که دروغ زن میگیرند و نمی پذیرند وکافر می شوند (۱) باین نامه ، « **وبما ارسلنا به رسلنا** » وبآنچه فرستادگان خویش بدان فرستادیم ، « **فسوف یعلمون**(۷۰) » آری بود روزی که آگاه شوند (۱)

« **اذالاغلال فی اعناقهم** » آنگه که غلها که در دستهای ایشان بود در گردنهای ایشان افکنند (۲) « **والسلاسل** »وایشانرا در زنجیرها کشند،« **یسحبون فی الحمیم**(۷۱) » ایشان را بررویها در آب جوشان دوزخ می کشند،« **ثم فی النار یسجرون**(۷۲) »وایشانرا می سوزند ودوزخ بایشان می تاوند

« **ثم قیل لهم** »آنگه گویندایشانرا،« **این ما کنتم تشرکون**(۷۳) من دون الله** »

کجاست آنچه می انباز آوردید فرود از الله ؟ « **قالوا ضلوا عنا** » گویندآن انبازان گم شدند از ما ، « **بل لم نکن ندعو من قبل شیئاً** » بلما خود انبازان هیچیز نگفتیم دران جهان و نخواندیم ونپرستیدیم ، « **کذلك یضل الله الکافرین**(۷۴) »همچنان بیراه میکند الله ناگرویدگان را [وبرایشان گذشته فراموش میکند]

« **ذلکم بما کنتم تفرحون فی الارض بغیر الحق** » ایشانرا گویند این پاداش شمارا آنست کهشما شادمی زیستیددرزمین باطل وناراست ، « **وبما کنتم تمرحون**(۷۵) »

و بآنچه نازو کشی می خرامیدند در زمین

« **ادخلوا ابواب جهنم** » در روید از درهای دوزخ ، « **خالدین فیها** »جاویدان دران ، « **فبئس مثوی المتکبرین**(۷۶) » بدجایگاهی گردن کشانرا

« **فاصبر ان وعدالله حق** »شکیبائی کن که وعده دادن الله راست است، « **فاما نرینك** » اگر ما تو نمائیم ، « **بعض الذی نعدهم** » چیزی ازانچه وعده دهیم ایشانرا

۱ ـ نسخهٔ الف شند ۲ ـ نسخهٔ الف او کنند

از عذاب، « او نتوفینك » یا پیش از آن بمیرانیم ترا، « فالینا یرجعون (۷۷) » بما خواهند آورد ایشانرا

« ولقد ارسلنا رسلاً من قبلك » فرستادیم ما رسولانرا پیش از تو، « منهم من قصصنا علیك » وایشان کس است که سخن وقصهٔ او گفتیم باتو درقرآن، « ومنهم من لم نقصص علیك » وازایشان کس است که قصهٔ او و سخن او نگفتیم با تو، « وما کان لرسول » و نبود هرگز رسولی را، « ان یأتی بآیة » که عذابی آورد، « الا باذن الله » مگر بدستوری خدای، « فاذا جآء امر الله » چون فرمان‌الله دررسد، « قضی بالحق » کار برگزارده آید بداد، « وخسر هنالك المبطلون (۷۸) » و بازاستان و دروغ زنان زیانکار مانند

« الله الذی جعل لکم الانعام » الله اوست که بیافرید شمارا اشتران، « لترکبوا منها » تا بر آن می‌نشینید، « ومنها تأکلون (۷۹) » وازآن میخورید

« ولکم فیها منافع » وشما را درآن سودمند هاست، « ولتبلغوا علیها حاجةً فی صدورکم » وتا میرسید برآن بدروایست خویش ومراد که در دل دارید، « و علیها وعلی الفلك تحملون (۸۰) » وبرشتران وبر کشتیها شمارا برمی دارند

« ویریکم آیاته » و بشما می‌نماید شگفتهای خویش در کردگاری خویش، « فای آیات الله تنکرون (۸۱) » کدام را از نشانهای الله که نمود وشگفتها کهساخت منکر می باشید[1] [و میگوئید که نمود وساخت] ؟

« افلم یسیروا فی الارض » نه‌روند درزمین، « فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم » تانگرند که چون بود سرانجام ایشان که پیش ازایشان بودند، « کانوا اکثر منهم » ازیشان بیشتر بودند وانبوه تر، « واشدّ قوّةً » وسخت نیرو تر، « وآثاراً فی الارض » ونشانهاتر بودند ازیشان و با بار ماندهاتر در زمین، « فما اغنی عنهم ماکانوا یکسبون (۸۲) » بکار نیامد ایشانرا آنچه می ساختند و کرد میکردند

« فلما جآءتهم رسلهم بالبینات » چون بایشان آمد فرستادگان من پیغامهای روشن، « فرحوا بما عندهم » شاد نشستند بآنچه نزدیك ایشان بود، « من العلم » از

---

۱ ـ نسخهٔ الف: نید

داش‌نکارهای ایسحهای وحوش‌آمد ایشان، « **وحاق بهم ماکانوا به یستهزؤن** (۸۳)»
تا فرا سر ایشان نشست آنچه می بران حندیدند و افسوس می داشتند

«**فلما رأوا بأسنا**» چون زور کرفتن‌مادیدندمرک، «**قالوا آمنا بالله وحده**»
گفتند مگرویدیم بالله که یکتاست، « **و کفرنا بما کنا به‌مشرکین** (۸۴)» واراسار که
می کفتیم سرار کشتیم

« **فلم یك ینفعهم ایمانهم** »هیچ سودنداشت‌ایشا را کرویدن ایشان، «**لمارأوا**
بأسنا» آنگه که عذاب ما دیدند، « **سنةالله التی قد حلت فی عباده** » نهادالله‌ایست
که بود همیشه در روزگار گذشته در بندگان او، « **وخسر هنالك الکافرون** (۸۵)»
وزیان کار و نومید ماندند آنجا ناگرویدگان

النوبة الثانیة

قوله تعالی « وقال ربکم ادعونی استجب لکم » ـ مفسران را در این آیه‌سه‌قول
است، قومی گفتند دعا بمعنی عبادت است و استجابت بمعنی اثابت، ای ـ اعبدونی و
وحدونی اثبکم واغفر لکم، لمّا عبر عن‌العبادة بالدّعآء جعل‌الاثابة استجابة می گویند
مرا پرستید و مرا معبود خود دانید یگانه تا شما را ثواب پرستش دهم نعیم باقی و ملك
جاودانه وخبر درست است که رسول خدا (ص) گفت « الدعآء هوالعباده »ثمّ قرأ«وقال
ربکم ادعونی استجب لکم ان‌الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین »

قومی گفتند دعا اینجا بمعنی استغاثت است، ای ـ استغیثونی فی‌الضّرّآءِ اغثکم
فریاد خواهید بمن بوقت گزند و درماندگی تا شما را فریاد رسم و از گزند رهائی دهم
چنانك جائی دیگر فرمود «اذتستغیثون ربکم فاستجاب لکم»

قول سوم آنست که دعا بمعنی سؤال است و استجابت بمعنی اعطا، ای ـ سلونی
اعطکم ـ میفرماید سؤال که کنید از من کنید، عطا که خواهید از من خواهید که
جواد و مفضل منم، بخشندهٔ فراخ بخش منم، اگر طاعت کنید قبول ورمن، اگر سؤال
کنید عطا برمن، اگر گناه کنند عفو بر من، آب درجوی من، راحت در کوی من، طرب

درطلب من، اس با وصال من، شادی ملها و رصای من **مصطفى** علىه الصلوة والسلام فرمود «من لم يسئل الله يعصب عليه» و قال صلى الله علىه و سلم «ادا سألتم الله فسلوه سطون اكفكم ولاتسئلوه نطهور ها و ادا فرعتم فامسحوا بها وحوهكم و ما سئل الله شيئاً احبّ اليه من ان يسئل العافيه»

و گفته اند دعا لفطی حامع است بيست حصلت ار حصال حسنات در صمن آن محتمع، همچون معحونی ساحته ار احلاق متفرّق، وآن عبادت است واحلاص و حمد وشكر و ثنا و تهليل و توحيد و سؤال و رعبت و رهبت و ندا وطلبت و مناحات و افتقار وحصوع و تدلّل و مسكنت و استعاثة و استكانت والتحا، رب العالمين باين كلمات محتصر كه فرمود «ادعونی استحب لكم»، ترا نا اين بيست حصلت می خواند وثواب آن بيست حصلت ترا ميدهد، تا بدانی كه اين قرآن حوامع الكلم است آن روز كه اين آيت فرو آمد «وقال ربكم ادعونی استحب لكم» صحابهٔ رسول گفتند لونعلم ایّ ساعةٍ وایّ وقتٍ ندعوه افی ليله ام فی نهاره ـ كاشك مادانستيمی [1] كه كی او را حوانيم در كدام ساعت ار ساعات شب و روز او را حوانيم، بروايتی ديگر گفتند ابن رسا اقريبٌ فساحيه ام بعيدٌ فساديه ـ صحابه گفتند يا رسول الله ما را می فرمايد تا او را حوانيم، نرديك است بما تا برارحوانيم يا دورست ار ما تا نآوار حوانيم؟ بحواب ايشان اين آيت آمد «و اذا سألك عبادی عنّی فانی قريبٌ» ای ـ احبرهم انی قريبٌ من كلّ عبدٍ اسمع دعآءه واحول بينه و بين قلبه و انا اقرب اليه من حبل الوريد و انا اقرب الی القلب من ذی القلب الی قلبه، ثمّ قال «احيب دعوة الداع اذا دعانی» ای ـ استحيب لكلّ عبدٍ دعاه اذا دعانی بالشرط الذی شرطته عليه وقوله «فليستحيبوا لی» يعنی فليحيبونی فيما افترصت عليهم من الدعآءِ لی فالاستحابة من الله عزوجل اعطآؤ ما يسئل و من العبد الانقياد والطاعة

قوله «ان الذين يستكبرون عن عبادتی سيدخلون جهنم داخرين» ـ قرأ **ابن كثير** و **ابو جعفر** و **ابو بكر** «سيدخلون» بضمّ الياء و فتح الخاءِ و قرأ الآخرون بفتح الياء وضمّ الخاءِ «داخرين» ای ـ صاغرين ذليلين قيل لسفيان ادع الله، قال ترك الذنوب هو الدّعآء

۱ ـ نسخهٔ الف دانسته

ثمّ ذكرهم النعم فقال «الله الذى جعل لكم الليل لتسكنوا فيه» اى ـ لتستريحوا فيه من تعب النهار وقيل تخلو بنفسك فتحاسبها، «والنهار مبصراً» اى ـ مضيئاً، يقال ابصر النهار اذا اضآء، اى ـ يبصر به المبصرون ممّن يبغى الرزق ويسعى فى طلب المعاش «ان الله لذو فضل على الناس» بخلق الليل والنهار، «ولكنّ اكثر الناس لايشكرون» ربهم فى نعمه قال ابن هيصم جعل الليل مناسباً للسكون من الحركة لان الحركة على وجهين حركة طبع وحركة اختيار، فحركة الطبع من الحرارة وحركة الاختيار من الخطرات المتتابعة بسبب الحواس، فخلق الليل بارداً ليسكن الحركة مظلماً ليسد الحواس

«ذلكم الله ربكم» اى ـ الله الذى جعل الليل والنهار هو ربكم «خالق كلّ شىءٍ» ـ «كلّ» هاهنا بمعنى البعض وقيل عام خص منه ما لايدخل فى الخلق «لا اله الاهو فانى تؤفكون» اى ـ تصرفون عن الحق؟

«كذلك» اى ـ كما افكتم عن الحق مع قيام الدلآئل كذلك «يؤفك الذين كانوا بآيات الله يجحدون»

«الله الذى جعل لكم الارض قراراً» اى ـ موضع استقراراً تستقرّون عليها وتمشون فيها، «والسّمآء بنآءً» سقفاً مرفوعاً فوقكم كالقبّة، «وصوّركم فاحسن صوركم» ـ صورة الانسان احسن الصور، لقوله تعالى «لقد خلقنا الانسان فى احسن تقويم» ـ قال مقاتل اى ـ خلقكم فاحسن خلقكم وقال ابن عباس خلق ابن آدم قآئماً معتدلاً يأكل و يتناول بيده وغير ابن آدم يتناول بفيه «ورزقكم من الطيبات» اللذيذات الحلالات من غير رزق الدّوابّ والطير، اى ـ جعل رزقكم اطيب ثمّ دلّ على نفسه فقال «ذلكم الله ربكم» اى ـ الذى صنع هذه الاشيآء و انعم بهذا كلّه هو ربكم الذى يستوجب منكم العبادة، «فتبارك الله ربّ العالمين»

«هو الحى لااله الّا هو» ـ معنى الحى هو الفعال الدراك حتى ان من لافعل له اصلاً ولا ادراك فهو ميّت، و اقل درجات الادراك ان يشعر المدرك بنفسه فما لايشعر بنفسه فهو الجماد الميّت فالحى الكامل المطلق هو الله عزوجل فهو الذى يندرج جميع المدركات تحت ادراكه و جميع الموجودات تحت فعله حتى لايشذ عن علمه مدركٌ ولاعن فعله مفعولٌ و

کلّ ذلك لله تعالی فهوالحی المطلق و کلّ حیّ سواه فحیوته بقدر ادراکه و فعله ثمّ قال «فادعوه مخلصین له الدین» ای ـ اخلصوا له دینکم و عبادتکم فانه لایقبل من الدین الّا ما اخلص له «الحمد لله رب العالمین». قال الفرّاء هو خبر وفیه اضمار الامر، مجازه فادعوه واحمدوه قال ابن عباس من قال لااله الّاالله فلیقل علی اثرها الحمدلله رب العالمین فذلك قوله عزوجل «فادعوه مخلصین له الدین الحمد لله رب العالمین»

«قل انی نهیت» ـ روی انّ کفّار قریش قالوا یا محمد الا تنظر الی ملّة ابیك عبد الله و ملّه جدّك عبدالمطلب فتأخذبها ؟ فانزل الله عزّوجل «قل انی نهیت ان اعبد الذین تدعون من دون الله» ای ـ الاصنام «لمّا جاءنی البیّنات من ربی» ای ـ القرآن والوحی، «و امرت ان اسلم لرب العالمین» ای ـ استقیم له واخضع واخلص له التوحید

«هو الذی خلقکم من تراب» ای ـ خلق اصلکم من تراب یعنی آدم علیه السلام «ثمّ من نطفة» ای ـ ثمّ خلقکم من ماءالصلب یوضع فی الرّحم، «ثمّ من علقة» ای ـ یصیر النطفة دماً جامداً، «ثمّ یخرجکم طفلاً» ای ـ اطفالاً العرب توحّد الجماعة کثیراً کالارض مع السموات بمعنی الارضین وکالسمع مع الابصار بمعنی الاسماع «ثمّ لتبلغوا اشدّکم» ای ـ منتهی شبابکم وقوّتکم یقال اذا بلغ الانسان احدی وعشرین سنةً دخل فی الاشدّ وذلك حین اشتدّت عظامه وقویت اعضاءه، «ثمّ لتکونوا شیوخاً» ای ـ تصیروا الی حالة الشیخوخه یقال اذا ظهر البیاض بالانسان فقد شاب و اذا دخل فی الهرم فقد شاخ، قال الشاعر

فمن عاش شبّ و من شبّ شاب ومن شاب شاخ ومن شاخ ماتا

روی ان ابابکر قال یارسول الله قد شبت، فقال «شیّبتنی هودٌ واخواتها» یعنی سورة هود وکان الشیب برسول الله (ص) قلیلاً یقال کان شاب منه احدی و عشرون شعرة، ویقال سبع عشرة شعرة وقال انس لم یکن فی رأسه ولحیته عشرون شعرة بیضاء و قال بعض الصحابة ماشانه الله ببیضاءِ، وسئل آخر منهم فاشار الی عنفقته، یعنی کان البیاض فی عنفقته و انما اختلفوا لقلّتها، یقال کان اذا ادهن خفی شیبه

«و منکم من یتوفی من قبل» ای ـ من قبل ان یشیخ، «ولتبلغوا اجلاً مسمّیً»

ای ـ وقتاً محدوداً لاتجاورونه یرید اجل الحیوة الی الموت و قیل الاجل المسمّی یوم القیمة یعنی تتناسلون الی ذلك الاجل ثمّ ینقطع ، « و لعلکم تعقلون » ای ـ انشا کم لتتفکّروا فیما لکم وعلیکم ولکی تعقلوا توحید ربکم وقدرته

« هوالذی یحیی و یمیت » لاخالق للحیوة والموت الّا الله فلا محیی ولاممیت الّا الله ، « فاذا قضی امراً » ای ـ اذا اراد امراً کان فی علمه کونه «فانما یقول له کن فیکون» مرّة واحدة لایثنی قوله مرّتین وقیل فیکون من غیر کلفة و عناء

« الم تر الی الذین یجادلون فی آیات الله » یعنی القرآن لیس من عندالله وقیل انها نزلت فی القدریة وقیل نزلت فی المشرکین ، «انی یصرفون» ای ـ کیف یصرفون عن دین الحق ذکر الجدال مکرّرٌ فی السورة فی اربعة مواضع فجاز ان یکون فی اربعة اقوام او اربعة اصناف ، وجاز ان یکون التکرار للتأکید

« الذین کذّبوا بالکتاب » ای ـ بالقرآن الّذی انزلت علیك یا محمد، « و بما ارسلنا به رسلنا» ای ـ بالدین الحق الذی ارسلنا به رسلنا وقیل «بما ارسلنا به رسلنا» یعنی سنّة النبی (ص) کان جبرئیل ینزل بهما جمیعاً ومثله قول عزوجل « ولاتعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیك وحیه » وقوله « فاذا قرأناه فاتّبع قرآنه ، ثمّ انّ علینا بیانه » « فسوف یعلمون » یعنی و بال فعلهم یوم القیمة

« اذالاغلال فی اعناقهم والسلاسل » یعنی اذالاغلال فی ایدیهم الی اعناقهم ، کقوله « انا جعلنا فی اعناقهم اغلالاً » قیل « السلاسل »عطف علی «الاغلال » وقیل رفع بالابتداء و ما بعده خبره ، والتقدیر یسحبون بالسلاسل فی الحمیم ـ ایشان را در رویها در آب جوشان دوزخ میکشند

« ثمّ فی النار یسجرون » تسجر بهم جهنم ـ عذاب دوزخیان انواع است یکی از آن سلاسل است دردست زبانیه،زنجیرهای آتشین که دوزخیانرا بدان بندند هر زنجیری هفتاد گز هر گزی هفتاد حلقه ، اگر یك حلقهٔ آن بر کوههای دنیا نهند چون ارزیز بگدازد ، آن زنجیرها بدهن کافر فرو کنند و بزیرش بیرون کشند و آن زنجیر ایشانرا در حمیم کشند حمیم آب گرم است جوشان ، اگر یك قدح از آن بدریا های دنیا فرو

ریزند همه زهر شود ، قدحی ازان بدست کافر دهند هرچه بر روی وی پوست و گوشت و چشم و بینی بود همه اندران قدح افتد ، اینست که رب العزة فرمود « یشوی الوجوه » . چون حمیم بشکم رسد هرچه اندر شکم بود بر بر بیرون شود ، فذلک قوله « سقوا ماءً حمیماً فقطّع امعاءهم » واران حمیم بر سر ایشان می ریزند تاپوست و گوشت وپی ورگ ایشان فروریزد استخوان بماند سوخته ، ندا آید که « یامالک حدّد لهم العذاب فانی محدّد لهم الانداد » گفته‌اند که عاصیان مؤمنان رادر دوزخ ده چیز باشد روی ایشان سیاه نبود ، چشم ایشان ازرق نبود ، در گردن ایشان غلّ نبود ، دردست ایشان زنجیر نبود ، بر پای ایشان بند نبود ، گردن مار و کژدم نبود ، حمیم وزقوم نبود ، مقارنت دیو نبود ، نومیدی نبود ، جاوید نبود وقطعت ولعنت نبود ، چون حرارت ورمانهٔ آتش بایشان رسد ندا آید که « یانار کفّی عن وجوه من سجدنی فلاسبیل لک علی مساجدهم »

« ثمّ قیل لهم » ای ـ یقول لهم الخزنة وهم فی ذلک العذاب « اینما کنتم تشرکون من دون الله » ـ خازنان دوزخ ایشانرا گویند کجا اند آن انبازان که می گرفتند فرود از الله ، ایشان دو گروه شوند ، گروهی بگناه و کفر خویش معترف شوند لقوله « فاعترفوا بذنبهم » جواب دهند و گویند « ضلّوا عنّا » ای ـ فقدناهم ولا نراهم ، یعنون عیسی و عزیراً والملئکة وگروهی انکار کنند گویند « لم نکن ندعو من قبل شیئاً » ، همانست که جائی دیگر فرمود « ما کنّا نعمل من سوءٍ والله ربنا ما کنّا مشرکین » قال الحسین بن الفضل « بل لم نکن ندعو من قبل شیئاً » ای ـ ضاعت عبادتنا لهافلم نکن نصنع شیئاً ، کما یقول من ضاع عمله ما کنت اعمل شیئاً « کذلک یضلّ الله الکافرین » عن الرشد والایمان وعن طریق الجنّة

« ذلکم بما کنتم » ـ القول هاهنا مضمر ، ای ـ یقال لهم ذلکم العذاب « بما کنتم تفرحون » ای ـ تبطرون و تتکبّرون « فی الارض بغیر الحق » ای ـ بالباطل ، « وبما کنتم تمرحون » ای ـ هذا جزاء فرحکم بتکذیب الانبیاء واشراککم و کفرکم بنعم الله واستهزائکم بالمؤمنین یقال الفرح الشرک والمرح العدوان وقیل فرحوا بماکان یصیب رسول الله (ص) والمؤمنین من المصائب وقیل فرحوا بغیر ماکان یجوز لهم الفرح به ، قال الله عزوجل

« قل بفضل الله و برحمته فبذلك فليفرحوا »

« ادخلوا ابواب جهنم » ای ـ يقال لهم ادخلوا الابواب السبعة ، « خالدين فيها » مقيمين لاتخرجون ، « فبئس مثوى المتكبّرين » عن الايمان بالله

« فاصبر انّ وعدالله حقّ » ای ـ اصبر يا محمد على ما تلقاه من قومك من الاذى فانّ وعدالله في الانتقام لك منهم حقّ ، « فامّا نرينّك » يا محمد في حيوتك « بعض الذى نعدهم » من العذاب و هوالقتل والاسر ، « او نتوفينّك » قبل ان نريك عذابهم في الدنيا ، « فالينا يرجعون » في الآخرة فنجزيهم باعمالهم

« و لقد ارسلنا رسلاً من قبلك » ای ـ بعثنا الى الماضيه رسلاً كما بعثناك الى قومك ، « منهم من قصصنا عليك » ای ـ سمّيناهم لك فانت تعرفهم ، « و منهم من لم نقصص عليك » ای ـ لم نسمّهم لك فصبروا على اذى القوم فتأسّ بهم واصبر ذهب بعض المفسرين الى ان الانبياء معدودون و ان عددهم مائة الفٍ و اربعة و عشرون الفاً ، وذلك في خبر ابى ذر رضى الله عنه قال قلت يا رسول الله كم الانبياء ؟ قال « مائة الف و اربعة وعشرون الفاً » قلت يا رسول الله كم الرسل من ذلك ؟ قال « ثلثمائة و ثلثة عشر جمّ غفير » قلت كثيرٌ طيّبٌ ، قلت من كان اوّلهم ؟ قال « آدم » قلت يا رسول الله انبىّ مرسل ؟ قال « نعم خلقه الله عزوجل بيده و نفخ فيه من روحه » قال « يا اباذر اربعة سريانيّون آدم و شيث و ادريس و نوح واربعه من العرب هود وشعيب و صالح ونبيّك ، يا اباذر اوّل انبياء بنى اسرائيل موسى وآخرهم عيسى واول الرسل آدم وآخرهم محمد » وذهب بعضهم الى ان عدد الانبياءِ ثمانية آلافٍ ، وفى ذلك ما روى عن النبى (ص) قال « بعثت على اثر ثمانيه آلاف نبىٍّ » وذهب بعضهم انّ عددهم غير معلوم ولا نحوز حصرهم بل يجب الايمان بجملتهم و عن على (ع) قال « بعث الله رسولاً اسود لم نقصّه في القرآن »

« و ما كان لرسولٍ ان يأتى بآيةٍ الّا باذن الله » ای ـ بامر الله و ارادته ، « فاذا جآء امرالله » يعنى بالعذاب لهم وهوالقتل ببدرٍ « قضى بالحق » ای ـ اهلكوا بالحق ، يعنى على استحقاقٍ ، « وخسر هنا لك المبطلون » ای ـ الكافرون ، والمبطل صاحب الباطل

« اللّٰه الذی جعل لکم الانعام » ـ الانعام هاهنا الابل خاصةً ، وفی قوله « ومن الانعام حمولة وفرشاً » الابل والبقر والماعزة والضّائنة ، « لترکبوا منها » ای ـ بعضاً منها ، « ومنها تأکلون » ای ـ وتأکلون بعضاً منها ، ای ـ منها ما یصلح للرّکوب ومنها ما یصلح للاکل ، « ولکم فیها منافع » ای ـ الالبان والاوبار والجلود ، « ولتبلغوا علیها حاجةً فی صدورکم » ای ـ تحمل اثقالکم فی اسفارکم من بلدٍ الی بلدٍ وتستعملونها فی الزراعة والدّیاسة ، « وعلیها » ای علی الابل فی البرّ « وعلی الفلك » فی البحر « تحملون » هذا کقوله عزّوجلّ « وحملناهم فی البرّ والبحر »

« ویریکم آیاته » ای دلائل قدرته ، « فایّ آیات اللّٰه تنکرون » انّها لیس من عنداللّٰه ، هذا کقوله « فبایّ آلاء ربّکما تکذّبان »

ثمّ خوّف کفّار **مکة** مثل عذاب الامم الخالیة لیحذروا فلایکذّبوا **محمداً** (ص) فقال « افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم » فیعتبروا بما یشاهدونه من آثار الامم الماضیة « کانوا اکثر من » اهل **مکة** عدداً « واشدّ قوّةً » فی الابدان والعدد « وآثاراً فی الارض » یعنی ما احدثوا من القصور والابنیة ، « فما اغنی عنهم ماکانوا یکسبون » ای ـ ما کانوا یلدون ویبنون ویغرسون ویجمعون ، هذا کقوله « ما اغنی عنه ماله وما کسب » ای ـ وما ولد وجمع

« فلمّا جاءتهم رسلهم بالبیّنات فرحوا بما عندهم من العلم » ـ هذا کقوله « کلّ حزبٍ بما لدیهم فرحون » ومعنی العلم هاهنا الحیل کقول **قارون** « انما اوتیته علی علمٍ عندی » وقال **مجاهدٌ** هو قولهم نحن نعلم ان لن نبعث ولن نعذّب ، سمّی ذلك علماً علی ما یدّعونه ویزعمونه وهو فی الحقیقة جهل وقیل فی الآیة تقدیمٌ وتأخیرٌ ، تقدیره فلمّا جاءتهم رسلهم بالبیّنات من العلم فرحوا بما عندهم « وحاق بهم » ای ـ احاط بهم ولزمهم « ماکانوا به یستهزؤن » ای ـ جزاء فعلهم وقولهم

« فلمّا رأوا بأسنا » ای ـ عاینوا العذاب عند الموت ، « قالوا آمنّا باللّٰه وحده وکفرنا بما کنّا به مشرکین » ای ـ تبرّأنا من الاصنام وممّا کنّا نعدل باللّٰه

« فلم یك ینفعهم ایمانهم » ای ـ تصدیقهم بالوحدانیة اضطراراً « لمّا رأوا بأسنا »

ای ـ عذابنا یعنی لم یأتوا به فی الوقت المأمور به فلم ینفعهم ذلك ، « سنّةالله » نصبٌ علی المصدر، ای ـ سنّ الله سنّة فیهم و هی عذاب الکفار وعدم الانتفاع بالایمان وقت البأس و قیل سنةالله نصبٌ علی الاغراء، ای ـ احذروا سنّةالله «الّتی قدخلت فی عباده» انهم اذا عاینوا العذاب لم ینفعهم الایمان، هذا کقوله «فانی لهم اذا جاءتهم ذکریهم» «وخسر هنالك الکافرون» بذهاب الدّارین قال الزجاج الکافرخاسرٌ فی کلّ وقت ولکنّه یتبیّن له خسرانه اذا رأی العذاب

النوبة الثالثة

قوله «وقال ربّکم ادعونی استجب لکم» ـ خداوند مهربان کریم و لطیف ورحیم بندگان، مایهٔ رمیدگان وپناه مضطران ویادگار بیدلان، جل جلاله و تقدست اسماؤه و تعالی صفاته اندرین آیت بندگان را می نوازد و نواخت خود بر مؤمنان می نهد وفضل ولطف خود بر ایشان عرضه میکند که «ادعونی استجب لکم» ـ میفرماید بندگان مرا خوانید تاشمارا پاسخ کنم، امیدها بمن بردارید تاامیدهاتان وفا کنم، کوشش از بهر من کنید تا کوششهاتان جزا دهم پاسخ کنندهٔ دعاها بعطاامم پاسخ کنندهٔ امیدها بوفاامم ، پاسخ کنندهٔ کوششها بجزاامم ادعونی بلاعلة استجب لکم بلامهلة ـ مراخوانید بی علت تاشما راپاسخ کنم بی مهلت، مرا خوانید باعتذار و تنصّل تاشمارا پاسخ کنم باکرام و تفضّل، مراخوانید بقدرطاقت تاشمارا پاسخ کنم بکشف فاقت ، مراخوانید بدعا وسؤال تا شما را پاسخ کنم بعطا و نوال ،مرا خوانید بطاعات موقت تا شما را پاسخ کنم بمثوبات مؤبد من آن خداوند که از بنده عمل خرد بپذیرم و عطای بزرك دهم ، آن عمل خرد بنده بزرك دانم وعطای بزرگ خود اندك شمرم کریم است آن خداوند که صد نعمت بر سر بنده نثار کند وذرهٔ ی نشمرد وکاهی از بنده کوهی انگارد ، هر که نیاز باو بردارد توانگرش کند ، هر که بار باو کند عزیزش گرداند

« ادعونی استجب لکم » ـ ای عاصیان شکسته ، ای مفلسان درمانده و پای بگل فروشده ، ای مشتاقان درد زده ، ای دوستان یك دله ، درهرحال که باشید غرقهٔ لطف وعطاء یا خستهٔ تیر بلا ، همه ما راخوانید ، همه مارا دانید ، گرد در ما گردید ، عزّ ازماجوئید رونق مجمع عزیزان قرب ماست ، قرب ما خواهید ، جمال محفل دوستان حضور ماست

حصورماحوئند ،هر کحا سه گدا بهم فرارآمدند ، قرب حصرت ماآنحا حوئند ،«مایکون من نجوی ثلثة ٍ الّا هو رابعهم » هر کحا درد رده‌یی دمی گرم برآورد ، نسیم قرب‌حصرت از نسیم نفس اوطلبند ، هر کحا عمگیبی آهی کرد ، حود را دررِ آه آن عمگس تعبیه کنند ای ملاءِ اعلی چندین هزارسال عبادت کردید وبآواز تقدیس حوش پا کیِ حصرت ما یاد کردید ، لکن از نسیم‌وصال‌ما آگاهی ندارید ای گدایان برهنهٔ بی‌نوا عبادت‌فرشتگان ندارید ، نوای کرّ و بیان ندارند ، سرمایهٔ روحانیان ندارید ، لکن یك ذره سوز عشق دارید ،آن یك ذره سوز و درد شما بعبادت‌هزارسالهٔ فرشتگان و تسبیح فراوان روحانیان ندهم ، زبان حال بنده بصفت‌شکر ازسر افتقاروافتخار میگوید

اکنون باری بنقد دردی دارم کان درد بصد هزار درمان ندهم

« اللهالذی جعل لکم‌الارض قراراً والسّماء بناءً » ـ این بار نعمتی ولطفی دیگر است که با یاد بنده میدهد و راه بندگی بروی روشن مبدارد وآثار کرامت ودلائل قدرت بوی می‌نماید و منت بروی می نهدمی فرماید آسمان‌وزمین که آفریدم ازمهرتو آفریدم، زمین قرارگاه تو کردم ، آسمان نظرگاه توساختم اگر گاه‌گاه نظرسوی‌آسمان‌نبودی آسمان این تشریف ازکحا یافتی که « زیّنا السّماء الدنیا بمصابیح » و اگر زمین محمع حلال سلطنت تو نبودی ، این بواحت کی دیدی که « والارض فرشناها فنعم الماهدون » نور قمر وضیاءِ آفتاب وزینت ستارگان جمله برای تو است ، آفتاب طبّاح توماه ...تو ستاره دلیل تو آسمان سقف تو زمین بساط تو ، فردا که تو باشی آن سقف فرو نشایند این بساط د نوردند ، آن ستارگان فرورباسد بساطی که ازمهر دوست نسترد‌ند، چون دوست رفت ناچار برچینند عندی آسمان آفریدم تا ترا ساقی بود « وانزلنا من‌السماء ماءً طهوراً»زیرا که امروز روز حجاب است ، واسطه ناچار است ،امّا فردا که روزمشاهدت بود واسطه بکار نیاید ، ساقی ، لطف من بود « وسقیهم ربهم » زمین واسطه ساحتم تا ترا طعام دهد « وانبتنا فیها حبّاً و عنباً و قضباً و زیتوناً و نخلاً » فردا که روز مشاهدت بود واسطه بکار نماند ، حود گویم « کلوا واشربوا هنیئاً » آفتاب آفریدم تا ترا نور دهد که امروز درعالم صورت نور معارف در استار اسرار دلهای محبّان نهانست ، فردا در عالم

صفت که نور معارف آشکار گردد ، آفتاب صورت چه بکار آید واورا چه محل بود، برهان آن وقت باید که عیان نبود ، چون عیان آمد برهان چکند

« وصوّرکم فاحسن صورکم » ـ جای دیگر فرمود «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم » ـ از موجودات ومخلوقات هیچ کس راآن صورت وآن جمال ندادند که آدمی را دادند ، با هیچ مخلوق آن سرّ نبود که با آدمی بود نه باعرش نه با کرسی نه بافلك نه با ملك ، زیرا که همه بندگان مجرّداند وآدمیان هم بندگان اند و هم دوستان ایشانرا می فرماید « ان الله کان علیکم رقیباً » صاحب جمالی باید تارقیب را بروی گمارند،حقّ جل جلاله نگفت من رقیب آسمان و زمینم ، نگفت من رقیب عرش و کرسی‌ام ، آدمیانرا گفت من رقیب شما ام ،زیرا که رقیب شرط صاحب جمال است وجمال آدمی‌هیچ‌مخلوق نیست ، هفت طبقهٔ خضرا بر کشید و ستارگان واختران بگماشت ، هفت دائرهٔ غبرا پهن باز کشید ، جبال راسخات را سیات نصب کرد و صدهزار بدایع وصنایع از کتم عدم در وجود آورد ، خورشید عالم آرای را مدوّر کرد ، ماه آسمان پیمای را مصوّر کرد ، و کون را بجمال ایشان منوّر کرد ، و درحقّ هیچ موجود این خطاب نکرد واین تشریف نداد که « وصوّرکم » ، مگر این مشتی خاك را

از حملهٔ نیکوان وخوبان سپاه زیبای کمر توئی و زیبای کلاه

« ورزقکم من الطیبات » ـ چون میدانی که حق جل جلاله رزق تو پیش از وجود تو انداخته وسببهای آن ساخته و رسانیدن آنرا خود ضمان کرده ، نیکو نبود که تو خود را دست مال اطماع هر کس کنی و نیاز خود بمخلوق برداری گفتهٔ انشاست «استعانة المخلوق بالمخلوق کاستعانة المسجون بالمسجون» ـ یاری خواستن مخلوق ازمخلوق چون یاری خواستن زندانی‌است از زندانی

بشر حافی گفت امیرالمؤمنین علی (ع) را بخواب دیدم گفتم مرا پندی ده ، گفت « ما احسن عطف الاغنیآءِ علی الفقرآءِ طلباً لثواب الله و احسن من ذلك تیه الفقرآءِ علی الاغنیآءِ ثقةً بالله » ـ چون نیکوست شفقت توانگران بردرویشان از بهر طلب ثواب وازآن نیکوتر تکبر درویشان است بر توانگران ازعایت اعتماد بر کرم حق جل جلاله!!

استاد بوعلی دقاق گفت ورا دیگری که اعتقاد تو آنست که ترا از روزی چاره نیست و اعتقاد من آنست که روزی را از تو چاره نیست آه! کجاست درویشی ؟ زرد تجرید بر بسته ، رداء تجرید برافکنده ؛ سینه از غبار اغیار پاك کـرده ، از کون تبرّا و مکوّن تولّا کرده ، تا از زیر قدم جمعیت وی بحکم لطف قدم چشمهٔ طیّبات زرق بر جوشد و ازین شربتهای جان افزای بر دارد و بدیدار دوست نوش کند!

« هو الحیّ لا اله الّا هو » ـ نگارندهٔ صورتهای آدمیان ، نمایندهٔ قدرتها در زمین و آسمان ، رسانندهٔ روزیهای بندگان کیست ؟ « هو الحیّ » ـ آن زندهٔ پاینده کـه همیشه بود و هست وخواهد بود ، هستی ویرا اوّل نه ، بود ویرا آخر نه ؛ باقی پس جهانیان و جهان میراث بر جهان از جهانیان ، باز گشت کارخلق با اوست جاودان

٤١ـ سورة المصابيح ـ (مكية) (١)

١ ـ النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« حم[1] تنزیلٌ من الرحمن الرحیم[2] » حم فرو فرستاده‌یی است از ان خداوند فراخ رحمت مهربان

« کتابٌ فصلت آیاته » نامه‌ایست پیدا کرده و باز گشاده‌وروشن ودرست آیات وسخنان او ، **« قرآناً عربیاً »** قرآنی تازی ، **« لقومٍ یعلمون[3] »** ایشانرا که بدانند

« بشیراً و نذیراً » نامه‌یی شاد کننده و بیم نماینده ، **« فاعرض اکثرهم »** روی گردانیدند بیشتر ایشان ، **« فهم لایسمعون[4] »** تا نمی شنوند ونمی پذیرند

« وقالوا قلوبنا فی اکنةٍ » گفتند دلهای ما درغلافهاست وپوششها، **« مما تدعونا الیه »** ازانچه میخوانی مـا را باآن ، **« وفی آذاننا وقرٌ »** ودر گوشهای ما باری است [گرانی است و کری] ، **« ومن بیننا و بینك حجابٌ »** و میان ما و میان تو پرده‌ای است [که ترا پیغامبری تو نمی بینیم هیچ] ، **« فـاعمل اننا عاملون[5] »** تو همان که میکنی میکن تا ما همان که میکنیم میکنیم

« قل انما انا بشرٌ مثلکم » بگو نیستم من مگر مردمی همچون شما ، **« یوحی الی انما الهکم الهٌ واحدٌ »** بمن پیغام می فرستند که خدای شما خدائی است یکتا **« فاستقیموا الیه »** بتوحید با او گردید و بران بپائید ، **« واستغفروه »** وازو آمرزش خوئید، **« و ویلٌ للمشرکین[6] الذین لایؤتون الزکوة »** ای‌وای‌بران انباز گویان‌الله را که زکوة‌نمی دهند ، **«وهم بالآخرة هم کافرون[7] »** وبرستاخیز نا گرویدگان‌اند

---

١ ـ همان سورهٔ « فصلت » است

« **ان‌الدین آمنوا و عملوا الصالحات** » ایشان که بگرویدند و کردار های نیك کردند ، « **لهم اجرٌ غیر ممنون (۸)** » ایشانرا مزدی ناکاست

« **قل ائنکم لتکفرون** » بگو کافر می شوید[۱] شما و بمی گروید ، « **بالذی خلق الارض فی یومین** » بآنکس که بیافرید زمین را دردوروز ، « **و تجعلون له انداداً** » و او را درسخن می انباز کنید ، « **ذلك رب العالمین (۹)** » و اوخداوند جهانیان است

« **و جعل فیها رواسی من فوقها** » و درزمین کوهها آفرید برزبر او ، « **و بارك فیها** » و برکت کرد در زمین ، « **و قدر فیها اقواتها** » و بارانداخت دران روزیها ، « **فی اربعة ایام** » در تمامی چهار روز ، « **سوآءً للسائلین (۱۰)** » یکسان میرسد آن روزیها آنرا که جوید و خواهد [و آنرا کـه خاموش بود و نخواهد] « **ثم استوی الی السمآء** » آنگه پس آهنگ آسمان کرد « **و هی دخان** » و آن سردود بود ، « **فقال لها و للارض** » آسمانرا گفت و زمین را « **ائتیا طوعا او کرهاً** » با فرمان برداری آئید و بایستید[۲] خوش کامه یـا ناکام ، « **قالتا اتینا طآئعین (۱۱)** » هـر دو گفتند آمدیم خوش کامگان

« **فقضیهن سبع سموات** » سپری کرد آنرا هفت آسمان ، « **فی یومین** » در دو روز ، « **و اوحی فی کل سمآءٍ امرها** » و فرمان داد درآسمانها بهر کار که خواست » « **و زیّنا السمآء الدنیا بمصابیح** » و بیاراستیم آسمـان دنیا را بچراغها ، « **و حفظاً** » و نگـه داشت کردیـم [آن چراغها را از دیو نوشده] « **ذلك تقدیر العزیز العلیم (۱۲)** » آن ساخته و بار انداختهٔ آن توانای داناست

« **فان اعرضوا** » اگر روی سـر گردانند [از پذیرفتن این پیغام] ، « **فقل انذرتکم** » گوی آگاه کردم و بیم نمودم شمارا ، « **صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود (۱۳)** » بانگی سوزان چون صاعقه که بعاد و ثمود رسید

« **اذ جآءتهم الرسل** » آنگه کـه بایشان آمـد **هود و صالح** ، « **من بین ایدیهم و من خلفهم** » پیشتر هود آمد به **عاد** و پس **صالح** به **ثمود** ، « **الا تعبدوا**

۱ ـ نسخهٔ الف گوی می‌کافرشید ۲ ـ نسخهٔ الف بیستید

الا الله» که میپرستند مگر الله ، « **قالوا لوشآء ربنا** » گفتند اگر خداوند ما بخواستی [1] که فرستد ، « **لانزل ملئکة** » فرشتگان را فرو فرستادی ،**«فانا بما ارسلتم به کافرون** (١٤) » پس ما آنچه شما را بآن فرستادند ما گروید گانیم

«فاما عاد فاستکبروا فی الارض» اما عاد گردن کشیدند در زمین ، « **بغیر الحق** » به ناحق [2] [که انشان را نبود آن] ، « **وقالوا من اشد منا قوة** » و گفتند کیست از ما با نیروتر ؟ « **اولم یروا ان الله الذی خلقهم** » ندانستند که آن خدای که ایشانرا آفرید « **هو اشد منهم قوة** » از ایشان سخت نیروی‌ترست، « **وکانوا بآیاتنا یجحدون** (١٥) »و بسخنان ما کافر می‌شدند و نمی گرویدند

«فارسلنا علیهم ریحاً صرصراً» فرو گشادیم برایشان بادی سرد سخت بابانگ « **فی ایام نحسات** » در روزهای نحس شوم ، «**لنذیقهم عذاب الخزی**» تا بچشانیم ایشانرا عذاب رسوائی ، « **فی الحیوة الدنیا**» در زندگانی این جهان ، **«ولعذاب الآخرة اخزی** » و عذاب آن‌جهان رسوا کننده‌تر ، « **و هم لاینصرون** (١٦) » و ایشانرا فریاد نرسند و یاری ندهند

« **واما ثمود فهدیناهم** »واما ثمود ما ایشانرا سان راه دادیم، «**فاستحبوا العمی علی الهدی** » برگزیدند ایشان نادانی و نابیدی راه بر راست راهی و یافتن راه ، «**فاخذتهم**» فرا گرفت ایشانرا ، « **صاعقة العذاب الهون** »بانگ عذاب با خواری ، «**بما کانوا یکسبون** (١٧) » بآن کرده که میکردند

« **و نجینا الذین آمنوا**»ورهانیدیم ایشانرا که بگرویدند ،«**وکانوا یتقون** (١٨) » و [از شرك نامن] می پرهیزیدند

« **ویوم یحشر اعدآء الله الی النار**» آن روز که با هم آرند و بدوزخ رانند دشمنان الله را ، « **فهم یوزعون** (١٩) » پیشینانرا می‌بازدارند تا پسینان در رسند

« **حتی اذا ما جآؤها** » تا آنگه که بدوزخ آیند ، « **شهد علیهم** » گواهی دهد برایشان ، « **سمعهم وابصارهم وجلودهم** ، گوشهای ایشان و چشمهای ایشان و پوستهای ایشان ، « **بما کانوا یعملون** (٢٠) » بآنچه در دنیا میکردند

---

١ ـ نسخهٔ الف حواستید ٢ ـ نسخهٔ الف بی‌حق

« **وقالوا لجلودهم** » اندامان خویش را گویند « **لم شهدتم علینا** » چرا گواهی دادید برما [که داوری شما می‌داشتیم و عذاب از شما می‌ساز کردیم] ؛ « **قالوا انطقنا الله** » گویند الله ما را گویا کرد ، « **الذی انطق کل شیء** » او که هر چیز را گویا کرد ، « **وهو خلقکم اول مرة** » و اوست که اوّل شما را آفرید ، « **والیه ترجعون** (۲۱) » و با او آورند شما را

« **وما کنتم تستترون** » و شما نتوانستید که باز پوشیده ا ید « **ان یشهد علیکم سمعکم ولا ابصارکم ولا جلودکم** » تا گواهی ندهد بر شما گوشها و چشمها و اندامان خویش ، « **ولکن ظننتم ان الله لا یعلم کثیراً مما تعملون** (۲۲) » خود چنان می‌پنداشتید که الله نمی‌داند فراوانی از انچه میکردید

« **ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم** » وآن ظنّ که بخدای خود می‌بردید که کردار نامی‌داند ، « **اردیکم** » هلاك ارشما بر آورد و بدست بداد ، « **فاصبحتم من الخاسرین** (۲۳) » تا از زیانکاران گشتید

« **فان یصبروا فالنار مثوی لهم** » اگر شکیبائی کنند جای ایشان آتش است ، « **وان یستعتبوا فماهم من المعتبین** (۲۴) » واگر خشنودی خواهند، از ایشان خشنودنشوند

النوبة الثانیة

این سوره را دو نام گفته‌اند یکی **حم السجده** ، دیگر **سورة المصابیح**

سه هزار وسه صد وپنجاه حرف است و هفتصد ونودوشش کلمت و پنجاه وچهار آیت جمله به **مکه** فرو آمد و در مکیات شمرند باتفاق مفسّران و درین سوره ناسخ ومنسوخ نیست مگر یك آیت «ولاتستوی الحسنه ولاالسیّئه ادفع بالتی هی احسن » بآیت سیف منسوخ است

بسم الله الرحمن الرحیم ـ « حم ، تنزیل من الرحمن الرحیم » ای ـ هذه الحروف تنزیل من الرحمن الرحیم نزل بها **جبرئیل** من **عندالله** میگوید این حروف تهجّی که حاومیم ازان جمله است ، فرو فرستادهٔ رحمن است ، خداوند بخشایندهٔ کودك را گوئی خد

می‌آموری یا گوئی در لوح چه نشته‌بی؟ گوید الف و با، نه خود این دو حروف خواهد که جمله حروف تهجّی خواهد این همچنانست که جبرئیل از آسمان فرو آورد و بر محمد خواند صلوات الله وسلامه علیه، تا دانایان را معلوم شود که کلام خداوند جل جلاله بی حرف و صوت نیست، چنانک قرآن کلام اوست نا آفریده، حروف در قرآن و غیر قرآن کلام اوست نا آفریده

اشعریان گفتند حروف در قرآن و غیر قرآن آفریده است، و گفتند کلام خداوند معنی است قائم بذات او بی حرف و بی صوت، و این عقیدهٔ اهل سنت و اصحاب حدیث نیست، و اهل سنت را برایشان از آیات و اخبار دلیلهای روشن است، منها قوله تعالی «وان احدٌ من المشرکین استجارك فاجره حتی یسمع کلام الله» - میگوید اگر از مشرکان کسی خواهد که بایناه و زینهار تو آید، او را باینهاه و زینهار خود گیر تا کلام حق بشنود خلاف نیست که آنچه می‌شنود حرف و صوت است نه آن معنی که بذات باری قائم است که آنرا مسموع نگویند، عرب معنی را فهم گویند و کلام را سماع، یقال سمعت الکلام و فهمت المعنی، ولایقال سمعت المعنی حاصل سخن آنست که رب العزة کلام خود را مسموع گفت، ومسموع جز حرف و صوت نیست، دلیل شد که در کلام خداوند هم حرف است و هم صوت.

دلیل دیگر آنست که رب العزة فرمود «یریدون ان یبدّلوا کلام الله» - بیگانگان میخواهند که کلام خدا را تبدیل کنند و از نسق خود بگردانند این تبدیل که رب العزة اضافت با ایشان کرد ناچار در کلامی است بایشان رسیده نه در معنی که بذات باری قائم است و بایشان نا رسیده، و آن کلام که بایشان رسد جز حرف و صوت نیست

سدیگر دلیل آنست که رب العالمین باموسی فرمود لیلة النار که «انی انا الله» اجماع است که موسی بحقیقت کلام باری شنید، و معلوم است که سمع وی جز حرف و صوت نرسید

چهارم دلیل آنست که الله فرمود «قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن» - اهل لغت و ارباب صناعت متّفق‌اند که «هذا» اشارت فرا حاضر است

اگر کلام خداوند آن معنی است که بذات اوقائم است نه این حروف که می نیسد و می‌خوانند، پس اشارت باطل است و فایدهٔ آیت ضایع، وحلّ کلام الباری ان یحمل علی مالا یفید

بحم دلیل حبر است از مصطفی علیه‌الصلوة والسلام فرمود قال: « ومن قرأ القرآن فاعربه فله بکلّ حرفٍ خمسون حسنةً ومن قرأه ولحن فیه فله بکلّ حرفٍ عشر حسنات اما انّی لااقول « الم » حرف بل الف حرف ولام حرف ومیم حرف »

و قیل « حم » اسم القرآن، ای ـ هذا القرآن « تنزیلٌ من الرحمن الرحیم » ثمّ فسر فقال « کتابٌ فصّلت آیاته » بالامر والنهی والحلال و الحرام والوعد والوعید و قیل فصّلت آیاته بفواصل فصاحةً وبلاغةً و اعجازاً و قیل « فصّلت آیاته » ای ـ انزلت متفرّقةً « قرآناً عربیّاً » بلسان العرب، «لقومٍ یعلمون » العربیّة، وقرآنا نصبٌ علی المدح وقیل علی التمییز وقیل نصبٌ علی الحال

« بشیراً ونذیراً » صفتان للقرآن، ای ـ یبشّر المؤمنین و ینذر الکافرین بما فیه من البشارة و النذارة « فاعرض اکثرهم » ای ـ اعرض اکثر اهل مکة عن قبوله واتباعه وقیل اعرض اکثر العرب، « فهم لایسمعون » ای ـ لایستمعون بسماعه و لایعلمون به وقیل اذا تلاه النبی (ص) لایصغون الیه تکبّراً وقیل « لایسمعون» ای ـ لایقبلون کقول سمع الله لمن حمده، ای ـ قبل الله

« وقالوا قلوبنا فی اکنّةٍ » ـ واحدالاکنّة کنانٌ وهوالجعبه، « مما تدعونا الیه » من التوحید فلانفهمه ولانعیه، « وفی آذاننا وقرٌ » ای ـ صممٌ فلانسمع ماتقول، و المعنی انّا فی ترک القبول منک بمنزلة من لایفهم ولایسمع « ومن بیننا وبینک حجابٌ » ای ـ خلافٌ فی الدین ومانعٌ یمنعنا عن اتباع امرک قالوا ذلک استهزآءً وان کان حقا بدلیل قوله «واذا قرأت القرآن جعلنا بینک وبین الذین لایؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً » وقیل انّما قالوا ذلک لیؤیسوا رسول الله(ص) عن قبولهم دینه « فاعمل » انت علی دینک ، «انّنا عاملون» علی دیننا وقیل «فاعمل» فی ابطال امرنا ، « انّا عاملون » فی ابطال امرک

« قل انّما انا بشرٌ مثلکم » فی الطبع والجنس ، یعنی انا کواحدٍ منکم ولولاالوحی

ما دعوتكم ، « يوحى الىّ انّما الهكم الهٌ واحدٌ » اى ـ لست بملك و لاملك و لااطلب بمقالتى رياسةً ، كقول نوح « و لا اقول انّى ملكٌ » انّمااعلمكم ما يوحى الىّ انّ المعبوداله واحدٌ قال الحسن علّمهالله التواضع بقوله «قل انّما انابشرٌ مثلكم » « فاستقيموا اليه » اى ـ توجّهوا اليه بالطاعة و لاتميلوا عن سبيله ، « و استغفروه » اى ـ آمنوا به لتستحقّوا مغفرته ، « و ويلٌ للمشركين»

« الذين لايؤتون الزكوة » ـ قال ابن عباس يعنى الذين لايقولون لااله الّاالله وهى زكوة الانفس ، والمعنى لايطهّرون انفسهم من الشرك بالتوحيد فانّما المشركون نجسٌ وقال الحسن و قتادة لايعتقدون و جوب الزكوة وكان يقال الزكوة قنطرة الاسلام فمن قطعها نجاومن تخلّف عنها هلك « و هم بالآخرة هم كافرون » يعنى بالبعث بعدالموت و الثواب و العقاب

ذكر زكوة در قرآن بر دو وجه است يا درنماز پيوسته يا مفرد گفته ، آنچه در نماز پيوسته چنانست كه « الذين يقيمون الصلوةويؤتون الزكوة » هذا و اشباهه مراد باين زكوة مال است كه الله فرض كرده بر خداوندان مال و آنچه مفرد گفته چنانست كه «وحناناً من لدنا و زكوةً» «خيراً منه زكوةً » « و ما آتيتم من زكوة » « قد افلح من تزكّى» ـ مراد باين پاكى است وزيادتى ودين دارى يعنى دين اسلام كه زكوة فطرة آنست

« انّ الذين آمنوا و عملوا الصالحات لهم اجرٌ غير ممنونٍ » اى ـ غير مقطوعٍ ولامنقوصٍ ولاممنونٍ بهعليهم سدى گفت اين آيت در شأن بيماران وزمنان و پيران ضعيف فرو آمد ، ايشان كه از بيمارى و ضعيفى و عاجزى از طاعت و عبادت الله باز مانند و باداءِ حق وى نرسند و بآن سبب اندوهگن وغمگن باشند رب العالمين ايشانرا دران بيمارى همان ثواب مى‌دهد كه درحال صحت بطاعت وعبادت مى‌داد مصطفى (ص) فرمود « انّ العبداذاكان على طريقةٍ حسنةٍ من العبادة ثمّ مرض قيل للملك الموكل به اكتب له مثل عمله اذكان طليقا حتّى اطلقه او اكفته الىّ » وفى روايةٍ اخرى قال(ص) « مامن احدٍ من المسلمين يصاب ببلآءٍ فى جسده الّاامرالله عزوجل الحافظين الذين يحفظانه فقال اكتبا لعبدى فى كل يومٍ وليلةٍ مثل ما كان يعمل من الخير مادام فى وثاقى »

عبدالله **مسعود** گفت با رسول‌خدا (ص) نشسته بودیم که رسول بر آسمان نگرست و تبسّم کرد، گفتم یا رسول الله از چه تبسّم فرمودی و چه حال بر تو مکشوف گشت، گفت عجب آیدمرا ازبندهٔ مؤمن که از بیماری بنالد وجزع کند اگر بدانستی که او را دران بیماری چه کرامت است و با الله چه قربت، همه عمر خود را بیماری خواستی، این ساعت که بر آسمان می‌نگرستم دوفرشته فرو آمدند و بنده‌یی که پیوسته درمحراب‌عبادت بوداورا طلب کردند دران محراب و نیافتند بیمار بدند آن بنده او ازعبادت بازمانده، فرشتگان بحضرت عزت باز گشتند گفتند بارخدایا فلان بندهٔ مؤمن هرشبانروزی حسنات وطاعات وی می‌نوشتیم اکنون که اورادرحبس بیماری کردی هیچ عمل و طاعت وی نمی‌نویسیم، ازحق جل جلاله فرمان آمد که «اکتبوا لعبدی عمله الذی کان یعمل فی یومه ولاتنقصوا منه شیئاً فعلیّ اجر ما حبسته وله اجر ماکان صحیحا» **مجاهد** گفت «لهم اجر غیر ممنون» ای غیر محسوب یعنی که نعمت دنیا ایشا را از ثواب آن جهان بنکاهند

«قل ائنّکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین» استفهام بمعنی انکارست و معنی آنست که می کافر شوید بآن خداوند که قدرت وی اینست که زمین را بدو روز بیافرید؛ یعنی روز یکشنبه و روز دوشنبه اگر خواستی بیك لحظه بیافریدی، لکن خواست که با خلق نماید که سکونت و آهستگی به از شتاب و عجلت، و بنده کار را سنّتی باشد بسکونت کار کردن و راه آهستگی رفتن «و تجعلون له اندادا» شرکاء و اشباهاً، «ذلك ربّ العالمین» خالق جمیع الموجودات وسیّدها و مربّیها

«وجعل فیها رواسی من فوقها» ای جبالاً ثوابت من فوق الارض، «و بارك فیها» بما خلق فیها من البحار و الانهار والاشجار و الثمار است شجرها من غیر غرس و اخرج زرعها من غیر بذر وجعل فیهامعادن الذهب والفضّة و سائر الفلزّات، «و قدّر فیهااقواتها» یعنی ارزاق العباد و البهائم تقول قاته یقوته، اذارزقه و اجری علیه، و اقاته اذاجعله ذاقوت، والله عزوجل مقیت قال **الضحاك** قدّر فی کلّ بلدة مالم یجعله فی الاخری لیعش بعضهم من بعض بالتجارة من بلد الی بلد وقال **الکلبی** قدّر الخبز لاهل قطر والتمر لاهل قطر والذرة لاهل قطر والسمك لاهل قطر و کذلك اخواتها

« فی‌اربعة ایّامٍ » ای- فی تتمة اربعه ایام - هذا کقول القائل سرت من **البصرة** الی **بغداد** فی‌عشروالی‌**الکوفة** فی‌خمس عشرة معنی آیت آنست که رب العزة زمین را بیافریدبدو روز روز یك‌شنبه ودوشنبه‌وتقدیر اقوات وارزاق کرد درتمامی چهار روز یعنی روز سه‌شنبه و چهارشنبه روی‌عن **ابن عباس** قال سمعت رسول الله (ص) و اناردیفه یقول « خلق الله الارواح قبل الاجسام باربعة آلاف سنة و خلق الارزاق قبل الارواح باربعه آلاف سنة « سوآءً » لمن سأل ولمن‌لم‌یسئل واما من الذین لم یسئلوا الله الرزق ومن سأل فهوجاهل به» قراءت‌عامّهٔ قرّا « سوآءً » نصب است بر مصدر یعنی استوت سوآءً و قیل معناه جعلنا الاقوات المقدّرة محتومةً سواءً لمن سأل اولم یسئل طلب اولم یطلب عاجزا کان الانسان اومحتالاً **ابوجعفر** « سوآءٍ » مجرّ خوانده بر نعت ایام، و معنی آنست که تقدیر ارزاق کرد در چهار روز راست نه بیش‌نه کم آنگه فرمود «للسّآئلین » -پرسند گانرا می گویم که می‌پرسند که چون‌بود ورفع برخوانده‌اند، و معنی آنست که الرزق المقدّر سوآءٌ للمسترزق والساکت

« ثمّ استوی الی‌السمآءِ » یعنی عمد وصعد « و هی دخانٌ » بخار **قال‌ابن‌عیسی** الدخان جسمٌ لطیفٌ مظلم متفشٍّ و قیل هوبخار المآءِ بروی « انّ اوّل ما خلق الله عزوجل العرش علی‌المآءِ و المآءِ ذاب من‌جوهرةٍ وهی کانت یاقوتةً بیضآء فاذابها ثمّ القی‌فیها نارا فغار المآء واخفآء غثاءً فخلق‌الارض من‌الغثآء لم بسطها ثمّ‌استوی‌الی‌الدخان الذی ثارمن‌المآ فسمکه سمآءً ثمّ بسط الارض فکان خلق الارض قبل خلق السمآءِ و بسط الارض وارسآءِ الجبال فیها و تقدیر الارزاق و خلق الاشجار و الدوابّ و البحارو الانهار بعد خلق السمآء » لذلك قال الله عزوجل « و الارض بعد ذلك دحیها » هذا جواب **عبدالله بن عباس ، لنافع بن‌الازرق الحروری**

« فقال لها وللارض ائتیا طوعاً او کرهاً » - **قال ابن عبـاس** قال الله عزوجل « ائتیا » ای - جیئا بما خلقت فیکما امّا انت یا سمآء فاطلعی شمسك وقمرك و نجومك وانت یا ارض مشقّقی انهارك و اخرجی ثمارك و نباتك و قال لهما افعلا ما آمر کما طوعا والاالجاتکما الی ذلکما حتی تفعلاه کرهاً فاجابتا بالطوع و « قالتااتینا طآئعین»

ای ـ حتّا بما احدثت و ما مستحیین لامرک یقال احابه ـ من الارض **الاردن من بلاد الشام** مسمّی لسان الارض و قیل احاب و نطق من الارض موضع الکعبة ومن السمآء ما بحذائها فجعل الله لها حرمه علی سآئر الارض

« فقضیهنّ سبع سموات » ای ـ اتمهنّ وفرغ من خلقهنّ « فی یومین » ای ـ فی الیومین الباقیین من الایام السّتّة یوم الخمیس و یوم الجمعه قال **ابن عباس** ابتداء الله عزوجل خلق الارض یوم الاحد فخلق سبع ارضین فی یوم الاحد و یوم الاثنین ، ثمّ جعل فیها رواسی من فوقها و بارک فیها وقدّر فیها اقواتها ، ارسی الجبال وشقّ الانهار و غرس الاشجار و جعل المنافع فی یومین یوم الثلثاء و یوم الاربعاء ، ثمّ استوی الی السّمآء فخلقها سبع سموات فی یوم الخمیس و یوم الجمعه و خلق آدم فی آخر ساعة من یوم الجمعة و فیها تقوم الساعة قال فلذلک سمّیت الجمعه لانّه اجتمع فیها الخلق « و اوحی فی کلّ سمآء امرها » ای ـ امر اهل کلّ سمآء امرهم من العباده وقال **ابن عباس** خلق فی کلّ سمآء خلقها من الملئکه و ما فیها من الشمس والقمر والنجوم والبحار و جبال البرد و ما لا یعلم الّا الله فذلک امرها وقال **مقاتل** اوحی الی کلّ سمآء ما اراد من الامر والنهی « و زیّنّا السمآء الدنیا بمصابیح » ای ـ بکواکب تضیء فی اللیل کالمصابیح « و حفظا » یعنی وحفظناها حفظاً ، ای ـ حفظناها بالکواکب من مسترقی السمع ، کقوله « و حفظناها من کلّ شیطان رجیم » « و حفظا من کلّ شیطان مارد » « و جعلناها رجوما للشیاطین » قیل خلقت الکواکب للزینه و الحفظ جمیعا « ذلک » الذی ذکر من صنعه « تقدیر العزیز » فی ملکه « العلیم » بخلقه

« فان اعرضوا » عن الایمان بعد هذا البیان ، « فقل انذرتکم صاعقةً مثل صاعقة عادٍ و ثمود » ـ الصاعقه عند العرب عذاب مقصوتٌ ، و اکثر ما یقولونه اذا کان مع الصوت نارٌ « اذ جآءتهم » یعنی عاداً و ثمود ، « الرسل من بین ایدیهم ومن خلفهم » اراد بقوله « من بین ایدیهم » الرسل الذین ارسلوا الی آبآئهم من قبلهم ، « و من خلفهم » یعنی و من بعد الرسل الذین ارسلوا الی آبآئهم ، الذین ارسلوا الیهم **هود و صالح** فالکنایه فی قوله

« من بين ايديهم » راجعةٌ الى عاد و ثمود في قوله « ومن خلفهم » راجعةٌ الى الرسل « ان لاتعبدوا » يعنى بان لاتعبدوا « الّا الله قالوا لوشآء ربّنا » ما الايمان الذى تدعون اليه بريده بارسالكم « لانزل ملئكةً » بدل هؤلآءِ الرسل فلم يتحالحساك فى امرهم « فانا بماارسلتم به كافرون » اى ـ انا بما تدّعون انّكم ارسلتم به كافرون ، كقوله «ياايّها الذى نزّل عليه الذكر » وهذا واسعٌ فى كلام العرب

روايت كنند از جابر بن عبدالله و از محمد بن كعب القرظى كه جمع قريش روزى بهم نشسته بودند با يك ديگر ميگفتند اين كار محمد بر ما مشكل شد و هرى از عزيزان ما چون حمزة عبدالمطلب و عمر خطاب و ديگران با دين وى گشتند و كار وى روز بروز بالا ميگيرد ، كسى بايد كه در كهانت و سحردستى دارد و صنعت شعر بشناسد تا باوى سخن گويد و باز داند كه مادّت علم وى از كجاست و حاصل دعوى وى چيست عتبة بن ربيعه برخاست گفت كارمنست كه من شعر شنيده‌ام و در سحر و كهانت بيگانه باشم ، اگر سخن محمد ازين جنس است بر من پوشيده نشود و رسول صلوات الله و سلامه عليه تنها بمسجد نشسته بود عتبه بيامد وبا رسول عليه السلام برفق و بحرمت سخن در گرفت گفت يا محمد ما ترا ازخويشتن دانيم ومكانت ومنزلت خود در نسب قريش ساخته‌ايم امّا كارى عظيم با ايشان بر دست گرفته‌يى ، جمع ايشان پراگنده كردى ، پيران ايشان را حرمت برداشتى ، خدايان ايشانرا عيب كردى ، دين پدران باد بردادى ، اكنون چند سخن از من بشنو ودران نظرى كن ، چند چيز بر تو عرضه كنم و اختيارى بكن رسول (ص) فرمود قل يا باالوليد ـ هان بگو تا چه خواهى گفت اى بوالوليد عتبه گفت يا ابن اخى اگر اين كار كه پيش گرفته‌يى و اين دين كه تو آورده‌يى مقصود تو جمع مال است ما ترا چندان مال جمع كنيم كه در قريش هيچ كس از تو توانگرتر نباشد ، و اگر شرف و سيادت و سرورى ميخواهى ما ترا بر همه قريش لابل بر همه عرب سرور و مهتر كنيم ،واگر علت شهوت ترا رنجه ميدارد ده زن از كرائم قريش بزنى بتو دهيم ، و اگر رئّيى بتو مى‌آيد از روى كهانت ترا درمان ساز پديد كنيم ، اگر شعرست كه در صدر تو ميجوشد ، عجب نيست كه شما

بنی **عبدالمطلب** را در شعر آن قوت و قدرت هست که دیگرانرا نیست، ورسول خدا خاموش همی‌بود تا سخن بآخر راند آنگه فرمود یا باالولید همی بگفتی و از گفت خود فارغ شدی؟ گفت نعم فارغ شدم حضرت **مصطفی** علیه‌الصلوة والسلام گفتا کنون از من بشنو تا من نیز خواندنی برخوانم، در گرفت گفت «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، حم، تنزیلٌ من الرحمن‌الرحیم، کتابٌ فصّلت آیاته قرآناً عربیّاً » تا آخر این آیت برخواند که «فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقةً مثل صاعقة عادٍ وثمود» و گفته‌اند، تا آیت سجده برخواند و رسول علیه‌السلام سجود تلاوة کرد، و**عتبه** در شنیدن کلام حضرت خداوند جل جلاله چنان مبهوت و مدهوش گشت که جای سخن در وی نماند و بآخر دست بر دهن رسول نهاد و گفت بحق رحم که نیز نخوانی که طاقتم نرسد و درین سخن سرگردان و حیران شدم برخاست و چون متحیّری بخانهٔ خود بازشد و با نجمن **قریش** (۱) در انتظار وی بودند باز نگشت **بوجهل** گفت ای معشر قریش **عتبه** بر ما بنگشت ترسم که صابی شد و در طعام محمد بن رغبت افتاد، همه برخاستند و بخانهٔ عتبه شدند **بوجهل** او را گفت ترا بدان صفت می‌بینیم که نرفتی، همانا که بطعام **محمد** رغبت کردی و باو میل داری، اگر ترا حاجت است تا ترا چندان مال دهیم که از طعام محمد بی‌نیاز شوی **عتبه** از آن سخن در خشم شد و سوگند یاد کرد که هرگز با **محمد** سخن نگوید، آنگه گفت من سخن خوش با محمد بگفتم و او بجواب من سوری برخواند، والله که هرگز مانند آن سخن نشنیدم نه شعر بود و نه سحر و نه کهانت، کار بجائی رسید که دست بر دهن وی نهادم و او را سوگند دادم که بس کند خواندن آن که حیران شده بودم و دلم زیر و زبر گشته اکنون میگویم شمارا اگر فرمان من برید رای من آنست که این مرد را فرو گذارید با دین خویش و تعرّض او نرسانید و برعا او او نکوشید که آن سخن که من از وی شنیدم ناچار آنرا عاقبتی است ودران بسته‌کاری و چیزی، اورا بعرب باز گذارید اگر عرب بدودست یابند خود شغل شما کفایت کردند ور او بر عرب دست یابد ملك او ملك شما ست عزّ او عزّ شما **بوجهل** گفت چنان می‌دانم که سحر او در تو اثر کرده و ترا از حال خود بگردانیده **عتبه** گفت رای من اینست، شما هرچه خواهید میکنید

«فامّا عادٌ فاستكبروا فى الارض بغير الحق» طلبوا العلوّ بغير وجه لانهم طلبوه بمخالفة الرسل وعاقبة ذلك الذّلّ والصّغار، «وقالوا من اشدّ منّا قوّةً» اى ـ نحن نقدر على دفع العذاب عنا بفضل قوّتنا، و كانوا ذوى اجسامٍ طوالٍ و خلقٍ عظيمٍ ينزعون الصخرة من الجبل و يدخلون اقدامهم فى الارض وكان طول كلّ واحدٍ منهم ثمانية عشر ذراعاً، قال اللّٰه تعالى ردّاً عليهم «اولم يروا انّ اللّه الذى خلقهم هو اشدّ منهم قوّةً» و اوسع قدرة «وكانوا بآياتنا يجحدون» ـ هذه معطوفةٌ على قوله «فاستكبروا»

«فارسلنا عليهم ريحاً صرصراً» اى ـ عاصفاً شديد الصوت، مشتقّ من الصّرير وقيل هى الريح الباردة مشتقّ من الصّرّ و هو البرد الشديد الذى يحرق كما تحرق النار وجاء فى التفسير انها الدّبور «فى ايّامٍ نحساتٍ» يقال كانت آخر شهرٍ صفرٍ اوّلها يوم الاربعاء سبع ليالٍ وثمانية ايام وقيل كانت آخر شوال من الاربعاء و ماعذّب قومٌ الّا فى يوم الاربعاء قرأ **ابن كثير ونافع وابو عمرو و يعقوب** «نحساتٍ» بسكون الحاءِ و قرأ الآخرون بكسر الحاءِ، نحس، اى ـ مشوماتٍ ذات نحوسٍ عليهم ليس فيها من الخير شىء يقال نحس، اى ـ صار ذا نحس فهو نحسٌ والتسكين تخفيفه قال **الضحاك** امسك اللّه عنهم المطر ثلث سنين و دامت الرياح عليهم من غير مطر «لنذيقهم عذاب الخزى» اى ـ عذاب الهوان و الذّلّ «فى الحيوة الدنيا ولعذاب الآخرة اخزى» اشدّ اهانةً واكثر اذلالاً «وهم لاينصرون» لايمنع العذاب عنهم

«واَمّا ثمود فهديناهم» اى ـ دعوناهم وبيّنّا لهم سبل الخير والشّرّ و دلّلناهم الى طريق الرشد فعدلوا عنه الى طريق العمى، هذا كقوله «انّا هديناه السبيل امّا شاكراً و امّا كفوراً» وقوله «فاستحبّوا العمى على الهدى» اى ـ اختاروا الكفر على الايمان، «فاخذتهم صاعقة العذاب الهون» اى ـ ذى الهوان والهون ـ الهوان وهو الذى يهينهم و يخزيهم قيل هى صيحة كانت من السماءِ، «بما كانوا يكسبون» باختيارهم الكفر

«ونجّينا الذين آمنوا» يعنى آمنوا **بصالح** اى ـ نجّيناهم من تلك الصاعقة، «و كانوا يتّقون» الشرك

«ويوم يُحشر اعدآء اللّه» ـ قرأ **نافع و يعقوب** «نحشر» بالنون وفتحها وضمّ

الشین ، « اعدآء » بالنصب والباقون « یحشر » بالیاء وضمّها وفتح‌الشین ، « اعدآء » بالرفع ، ای یجمع اعدآء الله « الی النار فهم یوزعون » ای ـ یمنعون من التفرّق و قیل الوزع ـ الحبس ، یعنی یحبس اوّلهم علی آخرهم لیتلاحقوا

« حتّی‌اذاماجآؤها » ای ـ جآؤا النار ، «شهد علیهم سمعهم و ابصارهم وجلودهم » ای ـ بشراتهم « بماکانوا یعملون » ـ قال اهل‌التفسیر المراد بالجلود ـ الفروج ان الله عزوجل حییّ یکنی روی عن **عبدالله بن مسعود** رضی الله عنه قال یجادل المنافق عندالمیزان و یدفع الحق و یدعی الباطل فیختم علی فیه ثمّ تستنطق جوارحه فتشهد علیه ثمّ یطلق فیقول بعداً لکنّ وسحقا ، فعنکنّ کنت اناضل ، ای ـ اجادل وفی الخبر « اوّل ماتتکلّم من الانسان فخذه من رجله الشمال »

« وقالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء » ناطق ، « هو خلقکم اوّل مرّة » عن ناطق ثمّ انطقکم ، « والیه ترجعون » ای کما انشأکم کذلك یعیدکم ویحتمل انّ الکلام تمّ عندقوله « انطق کلّ شیء » ثمّ استأنف فقال الله « و هو خلقکم اوّل مرّة » فی‌الدنیا « والیه ترجعون » فی‌العقبی

« و ما کنتم تستترون» ـ قال **عبدالله‌بن‌مسعود** کنت مستترا باستار الکعبة فاذا ثلثة نفر کثیر شحم بطونهم قلیل فقه قلوبهم قرشیان وختن لهما ثقفی او ثقفیان وختن لهما قرشیّ فقال احدهم هل یسمع‌الله مانقول ؟ فقال احدهما ای انّه یسمع اذا جهرنا و لایسمع اذا اسررنا ، وقال الثانی ان‌کان یسمع اذا جهرنا فانه یسمع اذا اسررنا ، فأتیت رسول الله (ص) فاخبرته فنزلت « و ما کنتم تستترون » ای ـ ما کنتم تستخفون من «ان یشهد علیکم سمعکم ولاابصارکم ولاجلودکم » ـ «لا» فی‌الموضعین زآئدة بدتا تاکیدا للنفی ، والمعنی لم یکن یمکنکم ان تستتروا اعمالکم عن اعضائکم لانّها اعوانکم فجعلها الله شهوداً علیکم وقیل معناه ما کنتم تخافون فتحذروا ان یشهد علیکم سمعکم و ابصارکم‌وجلودکم وقیل معناه و ماکان‌قصدکم‌باستتارکم وقت المعاصی ان‌تستروها من الجوارح فانّ ذلك‌غیرممکن ، لکن ظننتم انّکم تستترونها عن‌الله و هوقوله «ولکن ظننتم انّ الله لایعلم کثیراً ممّاتعملون» و ادخل الکثیر لانّ الرجلین اتّفقا علی‌ان

الله يعلم ما يجهر به و اختلفا في علمه بما يسرّ به

« و ذلكم ظنّكم الذى ظننتم بربّكم اردیکم » ای ـ ظنّكم ان الله لايعلم ماتعملون اهلككم و طرحكم في النار يقال الظّنّ ظنّان ظنّ ينجی وظنّ يردی ، فامّا الذى ينجى فكقوله « يظنّون انّهم ملاقوا ربهم » « ظننت انّى ملاق حسابيه » « و انّا ظننّا ان لن نعجز الله في الارض » وامّا الذى يردی فهوالذى هاهنا « فاصبحتم من الخاسرين » الهالكين المغبونين

ثمّ اخبر عن حالهم فقال « فان يصبروا فالنارمثوىً لهم » يعنى ان يصبروا اويجزعوا فالنار مسكنٌ لهم وقيل ان يصبروا على آلهتهم لقوله « ان امشوا واصبروا على آلهتكم » «وان يستعتبوا فماهم من المعتبين» يعنى وان يستقيلوا فماهم من المقالين وقيل الاستعتاب طلب الرضا ، والمعنى ان يطلبوا الرضا فماهم بمرضىٍ عنهم و قيل معناه ان يسئلوا ان يرجع بهم الى مايحبون لهم لم يرجع بهم وقيل ان يعتذروا فما هم ممّن يقبل عذرهم يقال استعتبه ، اى ـ طلب منه الرجوع الى الرضا واعتبه، اى ـ ازال عنه المكروه و عاده الى المحبوب وقولهم لك العتبى ، اى ـ الرجوع الى ماتحبّ و قرىء في الشّواذ «وان يُستعتبوا فماهم من المعتبين» يعنى وان اقيلوا فماهم من التّائبين المرضيين ، كقوله عزوجل « ولوردّوا لعادوا لما نهوا عنه »

النوبة الثالثة

بسم الله الرّحمن الرّحيم

« بسم الله » اخبارٌ عن وجود الحق بنعت القدم ، «الرّحمن الرّحيم » اخبارٌ عن بقائه بوصف العلآء والكرم ،فالارواح دهشى في كشف جلاله والنفوس عطشى الى لطف جماله سماع نام الله موجب هيبت است وهيبت سبب فنا و غيبت است ، و سماع نام رحمن موجب حضور بحضرت است و حضور سبب بقا وقربت است ، يكى بسماع نام الله در كشف جلال مدهوش يكى بسماع نام رحمن در بسط جمال بيهوش الله اخباراست از قدرت او جل جلاله بر ابداع،رحمن رحيم اخبار است از نصرت او بامتناع ، پس وجود مراداو بقدرت او، و توحيد

عباد او بصرت او

قوله تعالی «حم» ای ـ حُمّ ماهوکائن ـ میفرماید بودنی همه بود ، کردنی همه کردم ، راندنی همه راندم ، گزیدنی همه گزیدم ، پذیرفتنی همه پذیرفتم، برداشتنی همه برداشتم ، افکندنی همه افکندم ، آنچه خواستم کردم آنچه خواهم کنم ، آنرا که پذیرفتم بدان ننگرم که ازوجفا دیدم بلکه عفو کنم و درگذارم و از کفهٔ خود بازننهم «مایبدّل القول لدیّ » .

پیر طریقت گفت الهی ! همه عالم ترا میخواهند ، کارآن دارد که تاتو کرا خواهی ، بار کسی که تو او را خواهی ، که اگر بر گردد تو او را درراهی ای جوانمرد! آنرا که خواست در ازل خواست و آنرا که نواخت در ازل نواخت ، کارهادر ازل کرده و امروز کرده می نماید ، سخنها در ازل فرموده و امروزفرموده میشنوانند ، خلعتها در ازل دوخته و امروز میرساند «کلّ یومٍ هوفی شأنٍ» عبدی تو مرا امروز میدانی ، من نه امروزینم ، دانش تو امروز است ورنه من قدیم ام ، درست نامن ما نوراز گفتیم ، تواکنون میشنوی ، سمع قدیم در ازل نیابت توهمی داشت در سماع کلام ازلی، علم قدیم درازل نیابت تو میداشت در دانش صفات ازلی ثمّ که مال طفل دارد نیابت طفل میدارد ، چون طفل بالغ شودآن مال بوی باز دهد ، شما اطفال عدم بودید نه لطف قدمکارشماهی ساخت و نیابت شما میداشت ای منتظران وارد لطف ما ! ای نظار دبان شاهد غیب ما ! ولایت براند در دلشما ، مگر سلطان سرّما،حلقهٔ در دل شما نکوبدمگر رسول برّ ما

قوله «تنزیلٌ من الرحمن الرحیم» ـ این قرآن فرو فرستادهٔ آن خداوند است که نامش رحمن و رحیم است ، رحمن است ممارّ، رحیمست بانوار ، رحمن است بنعمت، رحیم است بعصمت ، رحمن است بتحلّی ، رحیم است بتولّی ، رحمن است بتجمع عبادت، رحیم است بتحقیق حسنی و زیادت ، اذافاض بحرالرحمه تلاشی کلّ زلّةٍ لان الرحمه لم تزل والزّلة لم تکن ثمّ لم یکن ثمّ کان کیف یقاوم مالم یزل ولا یزال ـ چون دریای رحمت موج کرامت و مغفرت زند جمله زلل ومعاصی منعدم ومتلاشی گردد ، زیرا که زلّت صفت

لم یکن ثم کان است ورحمت صفت لم یزل ولایزال ، لم یکن ثمّ کان کی مقاومت تواند با لم یزل ولایزال؟ ا

قوله « قل انّما انا بشر مثلکم ». قال الحسن علّمه الله التواضع بقوله « قل انّما انا بشر مثلکم ». حسن گفت حق جل جلاله مصطفی را علیه الصلوة و السلام باین آیت تواضع درآموخت واو را بر تواضع داشت که بنده راهیچ حلیت زیباتر ازحلیت تواضع نیست و برقدّ خاك هیچ لباس راست تر و نیکوتر از لباس خشوع نیست رسول الله (ص) باین خطاب ربانی و تعلیم الهی چنان متادّب گشت که کان یعود المریض ویشیع الجنازة و یرکب الحمار و یجیب دعوة العبد ، و کان یوم قریظة و النضیر علی حمار مخطوم بحبل من لیف علیه اکاف من لیف هرچند که سید صلوات الله وسلامه علیه منشور تقدّم کونین در آستین کمال داشت و خال اقبال بر رخسارهٔ جمال داشت و شب معراج جبرئیل و میکائیل که ازسادات فریشتگان اند پیش براق دولت او ومرکب عزت او چاکروار ایستاده طرفوا میزدند ، با این همه کمال وجمال و حشمت و مرتبت در کوی تواضع چنان بود که درعالم بندگی و در حالت افکندگی برخر کی مختصر نشستی واگر غلامی اورا بخواندی اجابت کردی ، روز قریظه و نضیر برخر کی نشسته بوداوسار آن ازلیف و بروی پالانی نهاده ازلیف عجب کاری است ! گاه مرکب وی براق بهشتی بران صفت ، گاه مرکب وی خر کی مختصر برین حالت آری ، مرکب مختلف بود ، امّادر هردو حالت راکب یك صفت ویك همّت و یك ارادت بود اگر بر براق بود در سر بحوث سود و اگر برحمار بود بررخسار عزّ بوّش غبار مذلّت سود

« قل ائنّکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین » الآیة ـ هر که اعتقاد کرد که آفریدگار جهان و جهانیان خداست کـه یگانه ویکتاست ودر کمال قدرت بیهمتاست و داند که بشریّت محلّ عجز وسرمایهٔ ضعف است ، دامن ازمخلوقات باز برد و دل از معلومات و مرسومات بر گیرد ، وکار خود بکلّیت تفویض بارب الارباب کند ، علایق وخلایق بگذاشته و روی بدرگاه الله نهاده ، و حکم او را منقاد بوده و فرمان اورا گردن نهاده و زبان اعتراض ببندد ، زیرا که مخلوق را برخالق روی اعتراض نیست ، ور

حکم او زهرهٔ اعراض نیست آن عزیزی را پرسیدند که ماالعبودیّة ـ بندگی چیست؛ قال الاعراض عن الاعتراض ـ اعتراض در باقی کردن و قضا را برضا پیش آمدن ، وزهر حکم مرّ را بدندان تسلیم خائیدن قال الله تعالی « وامرنا لنسلم لربّ العالمین »

« وجعل فیها رواسی من فوقها و بارك فیها » ـ الجبال الرّواسی اوتادالارض فی الصورة والاولیآء اوتادالارض فی الحقیقة ، ببرکاتهم یأتی المطر من السمآء و النبات من الارض ، و بدعائهم یندفع البلاء عن الخلق ـ کوهها اوتاد زمین است از روی صورت و اولیای خدا اوتاد زمین‌اند از روی حقیقت ، در جبال شامخات بسته نظام کار عالم ، واستقامت احوال و اسباب خلق از روی معنی در دعوات و برکات ایشان بسته ، تن با خلق حاضر اند امّا بدل از خلق غائب اندو باحق حاضر ، خلق ایشانرا حاضر پندارند و ایشان از خلق غائب اند و با حق حاضر

بویزید بسطامی گفت چهل سال است تا من با خلق سخن نگفته‌ام ، هرچه گفته‌ام با حق گفته‌ام ، هرچه شنیده‌ام از حق شنیده‌ام ازینجا **مصطفی** گفت علیه السلام « ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی » ، اوصلوات الله علیه بشخص با خلق بود گزاردن شریعت را و بسط ملت را ، و بسرّ باحق بود علمهای محبّت را و دوام مشاهدت را محبّ از محبوب جدا نگردد چون محبّت علیه گیرد

استاد بوعلی دقاق گفت قدس الله روحه لیس للجنه شغلٌ معناولا للنار سبیلٌ الینالانه لیس فی قلبنا الا السرور بربنا ـ بهشت را باما شغلی نیست و دوزخ را با ماکاری نه ، زیرا که در دل ما جز شادی بقاء حق نیست

هرچه جز یار دام او بشکن هرچه جز عشق نام او غم کن

تمنّیت من حبّی بثینة اننا علی رمث فی البحر لیس لناوفر

۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی « **وقیضنا لهم قرنآء** » درایشان ساختیم و بر ایشان بستیم همنشینان و هم یاران [۱] ، « **فزیّنوا لهم** » تامی آرایند ایشانرا ، « **مابین ایدیهم** » هرچه پیش

۱ ـ نسخهٔ الف هام نشینان وهام یاران

ایشان واست ارآحرت تاآں کافر می‌شوىد [۱] « و ماحلمهم » وهرچه پس‌ایشان‌واست ار دىیای ایشاں تا کرد میکىىد ، « وحق علیهم القول » وىرایشاں سحں حدا متهدید واحب کشت وراست شد ، « فی امم قد حلت‌مں قىلهم » همچوں کروهایی که‌پیش ایشاں‌بودىدو کدشتىد،« مں الحں والاىس »ارىری‌وآدمی ، « اىهم کاىوا حاسریں (۲۵)» که ایشاں ریاں‌کاراں بودىد وارحویشتں در ماىد کاں

«وقال الدیں کفروا » ىاکروىدکاں کفتىد « لاتسمعوا لهدا القرآں » مشىوید ایں قرآں را ، «والعوا فیه » وسحں ىاىکار در آں افکىید [۲] ، « لعلکم تعلىوں (۲۶)» تامکر او را ار حواىدں ىارشکىید

« فلىدیقں الدیں کفروا » براستی که ىچشاىیم ىاکرویدکاںرا ، « عدابآ شدیدآ » عدابی سحت ، « ولىحریىهم اسوء الدی کاىوا یعملوں (۲۷)» و پاداش دهیم ایشاںرا ىترپاداشی ىرىترکاری که میکردىد

« دلك حرآء اعدآء الله» آںست‌پاداش‌دشمىاں الله ، «الىار» آں پاداس آتش است ، « لهم فیها دارالحلد » ایشاںراست دراں آتش سرای حاویدی ، « حرآءىما کاىوا ىآیاتىا یححدوں (۲۸)» پاداس‌را ىآىچه ىسحىاں ماىی‌کافر شدىد و ار کرویدں می‌ىارىشستىد

« وقال الدیں کفروا » ىاکرویدکاں کویىد در آتش « رىىا ارىاالدیں اصلاىا » حداوىد ما ىما ىماىای‌آں دوتں که ما را ىی راه کردىد ، « مں‌الحں‌والاىس» ار پری و آدمی ،«ىحعلهما تحت‌اقداماىا» تا ایشاىرا در ریر پای‌آریم ، « لیکوىا مں الاسفلیں (۲۹)» تا ارما که فرودیم فروتر ىاشىد

« اں الدیں قالوا رىىاالله » ایشاں که کفتىد حـداوىد ماالله است ، « ثم استقاموا » وآىکه ىرآں ىپائیدىد ،« تتىرل علیهم الملئکة » می‌فرود آیىدىرایشاں فریشتکاں [ىوقت مرک]، « الاتحافوا ولاتحرىوا » همی‌کویىد که مترسید واىدوه مدارید ، «واىشروا ىالحىةالتی کىتم توعدوں (۳۰)» وشاد ىاشید ىآں ىهشت که شما را وعده می‌دادىد

۱ـ ىسحهٔ الف میىىد ۳ ـ ىسحهٔ الف اوکىید

« نحن اولیاؤکم » مادست‌گیران ویاری دهان‌شما ایم ، « فی‌الحیوة‌الدنیا وفی الآخرة » دررند گانی این جهان ودران جهان ، « ولکم‌فیهاماتشتهی انفسکم» وشماراست در بهشت هرچه دلهای شما خواهد ، « ولکم فیهاماتدّعون [۳۱] » و شما راست درآن هرچه شمارا آررو خواهد

« نزلامن غفور رحیم [۳۲] » پیش‌آورده‌ایست ار آمرر گاری مهربان

« ومن احسن قولا » کیست‌نیکوترسخن ، « ممن دعا الی الله » ارآن کس که‌باخدای‌میخواند،« وعمل صالحاً »وکارنیك میکند،«وقال اننی‌من‌المسلمین [۳۳] » ومیگوید که من ار گردن نهاد گانم

« ولاتستوی الحسنة ولاالسیئة » هرگز یکسان نبود نیکوئی و بدی ، « ادفع بالتی‌هی‌احسن » جفا و سفه باز زن پاسخ دادن و پاداش کردن هرچه آن نیکوتر ، « فاذاالذی بینك وبینه عداوةٌ » که آنکس که میان تو و میان او دشمنی است ، « کانه‌ولیٌ حمیم [۳۴] » گوئی که دوستی‌است یاری بدل نردیك

« ومایلقیها » ودردل و در دهن ندهند این خصلت واین خصلت و این عادت نیکو را ، « الاالذین صبروا » مگرشکیبایان را، « ومایلقیها » ودر دل ننهند آن را ، « الا ذوحظ عظیم [۳۵] » مگر کسی بابهره‌ئی نیکو ار ایمان و ار بهشت

« واما ینزغنك من‌الشیطان نزغٌ »وهرگاه که بورسد ار دیو کردن گشتنی، و سر برداشتنی ودر خشم کردنی‌و وسوسه افکندی [۱] ، « فاستعذ بالله » فریاد خواه بالله ، « انه هوالسمیع العلیم [۳۶] » که او شنو است و دانا

النوبة الثانية

قوله « وقیّضنالهم قرنآء » ای ـ الزمنا وسبّبنالهم من حیث لایحتسبون ، کقوله « نقیّض له شیطاناً » یقال هذا قیضه،ای ـ مثله وقیل معناه بدّلنالهم شیاطین بدل هدی‌الله والطاعه والقیض ـ البدل ، ومنه قولهم قایضت فلانا بکذا اذا بادلته و قیل هذا التقییض هواحواجه بعضهم الی بعض کالمرأة الی الرجل والرجل الی المرأة والغنی

۱ ـ نسخهٔ الف او کندی

الی الفقیر و الفقیر الی‌العمی یستغنی بعضهم ببعض و قیل معناه هیأنالهم فی‌الدنیااولیآء من‌الشیاطین و قرناءالسوءِ من الانس حتی اضلّوهم‌وسوّلوالهم اعمالهم السیّئة ، و هوقوله « فزیّنوا لهم ما بین ایدیهم » من امرالدنیا حتی‌آثروه علی الاخرة « و ماخلفهم » من امر الآخرة فدعوهم الی التکذیب به وانکار البعث ، « وحقّ‌علیهم القول » ای ـ وجب علیهم العذاب وقیل حق علیهم القول انهم یکفرون فیعذّبون ، « فی امم » ای ـ مع‌امم « قدخلت من قبلهم » ای ـ من قبل اهل **مکة** « من الجن والانس » کانوافی الدنیا عملوا بمثل معاصیهم ، « انهم‌کانوا خاسرین » مثلهم

« وقال الذین کفروالاتسمعوالهذاالقرآن والغوافیه لعلّکم تغلبون » ـ این آیت در شأن **بوجهل** فرو آمد که فراسفهای اصحاب خویش گفت چون **محمد** قرآن‌خواند ، شما آواز بلند شعبی و خلبی در گیرید ، دست کوبید و صفیر زنید و شعوروجز گوئید و سخنان نابکار می حاصل در میان قراءت وی افکنید چنانك بروی علبه کنیدتا اوخاموش شود یا قراءت بروی سوریده گردد و فراموش کند اللغوواللاغیة من‌الکلام مالاحقیقة له ولافائدة فیه ، یقال لغی یلغی و لغایلغو ، واللغوواللغط واحدٌ

« فلنذیقنّ الذین کفروا » یعنی **اباجهل** واصحابه « عذاباً شدیداً » فی‌الدنیا و هوالقتل ببدر ، «ولنجزینّهم اسوء الذی‌کانوایعملون » ای ـ نجزیهم فی‌الاخرة اقبح‌جزآء باقبح فعلهم وهوالکفر

« ذلك » الذی ذکرت من‌العذاب الشدید «جزآء اعدآءِ الله» ،ثمّ‌بیّن ذلك‌الجزآء فقال « النار » ای ـ هوالنار ، « لهم فیها » ای ـ فی‌النار « دارالخلد » داراقامة لاانتقال منها « جزآءً بماکانوا بآیاتنایجحدون »

« وقال الذین کفروا » ـ یقولون فی‌القیامة حین‌صاروا الی النار « ربنا ارناالّذین اضلانا من الجن » یعنی **ابلیس** « والانس » یعنی **ابن آدم** الذی قتل اخاه وهو **قابیل** لانّهما سنّا المعصیة بروی ان قابیل شدّت ساقاه بعجزیه تدور مع الشمس حیث دارت یکون فی الشتآء فی حظیرة ثلج و فی صیف فی حظیرة نار وصحّ‌عن رسول‌الله (ص) «ما من دمٍ یسفك علی‌وجه‌الارض بغیرالحق الّاوعلی‌ابن آدم منه کفلٌ لانه اوّل من‌سنّ القتل»

« بجعلهما تحت اقدامنا » فی النار « لیکونا من الاسفلین » ای ـ لیکونا فی الدرك الاسفل من النار قال ابن عباس لیکونا اشدّ عذاباً منّا

« انّ الذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا » ـ ابن عباس گفت این آیت درشأن ابو بکر صدیق فرو آمد ، هر فرقتی « ربّنا الله » میگفتند ، امّا شرك در آن میپیوستند ، مشرکان میگفتند « ربّنا الله » و با این کلمه میگفتند « الملئکة بنات الله » ، جهودان « ربّنا الله » میگفتند و « عزیر ابن الله » باوی میگفتند و انکار نبوت مصطفی (ص) میکردند، ترسایان « ربنا الله » می گفتند و گفت « المسیح ابن الله » و انکار نبوت مصطفی (ص) در آن میپیوستند بوبکر صدیق بگفت « ربّنا الله » وآنگه وفای کلمه بازآمد ، شرك ازآن نفی کرد ، بر راه سنّت و جماعت راست رفت ، در اداء فرایض بکوشید ، اخلاص و صدق در آن بجای آورد و بر آن بپائید تا بالله رسید استقامت لفظی جامع است مشتمل برجملهٔ این معانی وهر یکی ازمفسّران برقول خویش باین معانی اشارت کرده مصطفی فرمود در تفسیر این آیت « ان الذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا » قال من مات علیها فهو ممّن استقام » ابو بکر صدیق گفت « ثمّ استقاموا » ای ـ لم یشرکوا بالله شیئاً ولم یرجعوا عنها بعد ماقالوا عمر خطاب گفت استقاموا علی الامر والنهی ولم یروغوا روغان الثعالب ، عثمان بن عفان گفت « ثمّ استقاموا » ای ـ اخلصوا العمل لله علی مرتضی (ع) گفت « ادّوا الفرآیض » ابن عباس گفت استقاموا علی اداء فرضه حسن گفت استقاموا علی امرالله فعملوا بطاعته واجتنبوا معصیته مجاهد گفت استقاموا علی شهادة ان لا اله الّا الله حتی لحقوا بالله حسن بصری هرگاه که این آیت برخواندی گفتی اللّهم انت ربنا فارزقنا الاستقامه انس مالك گفت آن روز که این آیت فرو آمد ، رسول خدا شادشد وارشادی فرمود «امّتی وربّ الکعبة» وخبر درست است از سفیان بن عبدالله الثقفی که گفت یا رسول الله قل لی امرا من الایمان لا اسئل عنه احدا بعدك ، قال « قل آمنت بالله ثمّ استقم » قال قلت یا رسول الله فماذا اتّقی ، قال فاشار بیده الی لسانه ـ گفت یا رسول الله کلمه‌یی گوی مرا در مسلمانی که من دست در آن کلمه زنم ، اصلی ساز کن که برآن اصل بروم ، رسول فرمود بگو ایمان آوردم

مکرو بدم آنکه راست باش و استوار باش و برجادهٔ ایمان مستقیم باش، یعنی که چون این خبر از خود بازدادی بصورت، ازروی حقیقت وفای این خبر بجای آر، و از روی روش داد این کلمه بده اوّل او را بقبول دعوت کرد آنکه بعمل فرمود که استقامت عمل است با اخلاص نیّت تا ترا معلوم گردد که ایمان هم قول است و هم عمل و هم نیت وفی الخبر «لا یقبل قولٌ الّا بعملٍ ولا یقبل قولٌ و عملٌ الّا بنیّةٍ».

«تتنزّل علیهم الملئکه» عندالموت وقیل عندالخروج من القبر، فیقولون «الّا تخافوا» من الموت و مابعده «ولاتحزنوا» علی ما خلفتم فی الدنیا من اهلٍ وولدٍ فانّا نخلفکم فی ذلك کلّه وقال **عطآء بن ابی رباح** لاتخافوا ولاتحزنوا علی ذنوبکم فانی اغفرهالکم «وابشروا بالجنّه التی کنتم توعدون» فی الدنیا علی لسان الرسل قال **وکیع بن الجراح** بشری المؤمن تکون فی ثلث مواطن عندالموت و فی القبر وعندالبعث

«نحن اولیآؤکم» ـ قیل هذا من قول الملئکة الذین تتنزّل علیهم الملئکه بالبشارة، ای ـ نحن احبّاؤکم و انصارکم فی الدنیا بالاستغفار و فی الآخرة بالشفاعة و قیل هم الحفظه، والمعنی نحن قرناؤکم الذین کنا معکم فی الدنیا ولن نفارقکم فی الاخره حتی تدخلوا الجنه و قیل هو من قول الله عزوجل، ای ـ نحن انصارکم کقوله «من کان یظنّ ان لن ینصره الله فی الدنیاوالاخرة»، وکقوله «انالننصر رسلنا» الآیه و قال بعض المفسّرین کفی بالمؤمن فخراً ان یقول له الرب «نحن اولیآءکم فی الحیوة الدنیا» ارزقك وانصرك «فی الآخرة» ارحمك وادخلك جنتی، «ولکم فیها ما تشتهی انفسکم» من الکرامات و اللّذات والبقآء السرمد، لان الناس یشتهون ذاك «ولکم فیها ماتدّعون» یعنی ماتمنّون وقیل «ولکم فیها ماتدّعون» فی الدنیا انّهالکم فی الآخرة وقیل من ادّعی شیئاً فی الجنّه فهوله، لانّ الانسان فی الجنّه لایدّعی الا مایستحقّه

قوله «نزلاً من غفورٍ رحیم» ـ النزل ما یهیّءُ للضیف اذانزل وانتصابه علی المصدر ای ـ انزلکم الله فیما تشتهون نزلاً وقیل هو جمع نازلٍ وانشدوا فانّا معشر نزل فیکون حالاً عن الضمیر فی قوله «تدّعون»

« و من احسن قولاً ممّن دعا الی الله » ای ـ الی طاعة الله و توحیده ، « وعمل صالحاً » ادّی الفرایض، « وقال انّنی من المسلمین » تفاخراً بالاسلام وتمدّحاً قومی گفتند حکم این آیت برعموم است ، هر مسلمانی که خلق را دعوت کند بخیری در تحت این آیت مندرج است ، اگر پیغامبر باشد که امت را باسلام و توحید دعوت کند ، یا عالم باشد که خلق را پند دهد و ایشانرا بطاعت وعبادت الله خواند ، یا مجاهد باشد که مؤمنان را بغزو خواند وقومی تخصیص کردند گفتند مراد باین آیت **مصطفی** است صلوات الله وسلامه علیه فانه دعا الی شهادة ان لااله الاالله ، کقوله « ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتّبعنی » وقوله « انّنی من المسلمین » ارادبما امره الله تعالی بقوله « وامرت ان اکون من المسلمین » **عایشهٔ صدیقه** گفت در شأن مؤذنان اهل اسلام فرو آمد **عمرخطاب** گفت لو کنت مؤذناً ما بالیت ان لااجاهد ولا احجّ ولااعتمر بعد حجة الاسلام قومی گفتند درشأن **بلال** فروآمد مؤذن **مصطفی** (ص) قال النبی (ص) « الملک فی قریش والقضاء فی الانصار والاذان فی **الحبشة** » وقال **ابوامامة الباهلی** رضی الله عنه « وعمل صالحاً » ای ـ صلّی رکعتین بین الاذان والاقامه قال النبی (ص) « بین کلّ اذانین صلوة ثلث مرّات » ، و قال « فی الثالثه لمن شاء » وقال « لا یردّ الدعاء بین الاذان والاقامه » **فضیل رفیده** گفت مؤذن بودم درروزگار اصحاب ، **عبدالله بن مسعود وعاصم بن هبیرة** مرا گفت چون از بانگ نماز فارغ شوی بگو وانا من المسلمین ، پس بگو الحمد لله رب العالمین گفت « وقال انّنی من المسلمین »

« ولاتستوی الحسنة ولاالسیّئه » ـ « لا » هاهنا زآئدة دخلت للتأکید کقول الشاعر

ماکان یرضی رسول الله فعلهم والطیّبان ابوبکر ولاعمر

ای ـ **ابوبکر و عمر** ومعنی الآیه لایستوی الایمان والشرک والحلم والصبر والطاعه والمعصیة والرفق والعنف « ادفع بالتی هی احسن » ـ اشارت است بمکارم الاخلاق ای ـ احسن الی من اساء الیک و سلّم علیه اذالقیته ـ می گوید کسی که تراجفا گوید بهرچه نیکوتر اورا پاداش کن ، چون او را بینی بروی سلام کن ، وجهل وی بحلم خود

دفع کن، هماست که گفت «خذ العفو و أمر بالعرف واعرض عن الجاهلین»، و قال الشاعر

تنح عن القبیح ولا ترده ومن اولیته حسناً فزده
ستکفی من عدوّک کلّ کید اذا کاد العدوّ ولم تکده

«فاذا الذی بینك و بینه عداوة کانه ولیّ حمیم» ای اذا دفعت بالاحسن خضع لك عدوّك و لان جانبه لك و مال الیك **مقاتل بن حیان** گفت این آیت در شأن **بوسفیان بن حرب** فرو آمد که اوّل دشمن بود ودر دل عداوت داشت با رسول خدا و با مؤمنان و با آخر دوست گشت بآن مصاهره که میان وی و میان رسول خدا رفت و برکت حلم رسول و رفق وی مسلمان گشت تا در دین دوست بود و در نسب خویشاوند، اینست که رب العالمین گفت «کانه ولیّ حمیم»، ای ولیّ بالاسلام حمیم بالقرابة، نظیره قوله «عسی الله ان یجعل بینکم و بین الذین عادیتم منهم مودّة»

«وما یلقّیها» ای ما یلقّی هذه الخصلة هی دفع السیئة بالحسنة «الّا الذین صبروا» علی کظم الغیظ و احتمال المکروه، «وما یلقّیها الّا ذوحظ عظیم» فی الخیر والثواب وقیل الحظّ العظیم الجنة، ای ما یلقّیها الّا من وجبت له الجنّة

«واِمّا ینزغنّك من الشیطان نزغ» ای وسوسة وغضب ودعاك الی مقابلة القبیح بالقبیح لیصدّك عن الحلم، «فاستعذ بالله» ای اعتصم بالله و استعمل الحلم، «انه هوالسمیع» لاستعاذتك «العلیم» بقصدك و نیّتك فیعینك علی ما ترید نظیر این آیت است که درسورة **بنی اسرائیل** فرمود «وقل لعبادی یقولوا الّتی هی احسن ان الشیطان ینزغ بینهم»، و نزغ شیطان در هردو آیت سورة غضب است یعنی تیزی خشم که از حدّ اعتدال در گذرد و تهوّر کشد واز آن خصلتهای نخیزد چون کبر وعجب وعداوت، امّا اصل خشم ازخود نفکندن ممکن نباشد زیرا که آن در خلقت است و چون از حدّ اعتدال بکاهد بد دلی و بی حمیّتی بود و چون معتدل بود آنرا شجاعت گویند و ازان حلم و کرم و کظم غیظ خیزد، و فی الخبر «خلق الغضب من النار التی خلق منها **ابلیس**»، وقال صلی الله علیه و سلم «الغضب من نار الشیطان الاتری الی حمرة عینیه و انتفاخ اوداجه

والمتعاصیان شیطانان تهاتران و یتکاذبان »،وقال (ص) « اذاغضبت و کنت قائماً فاقعد و ان کنت قاعداً فقم و استعذ بالله من الشیطان » ،وقال (ص) « لیس الشدید بالصرعه انما الشدید الذی یملك نفسه عندالغضب »

النوبة الثالثة

قوله « و قیّضنا لهم قرناء » الآیة ـ اذااراداللّه بعبدٍ خیراً قیّض له قرناء خیر، یعینونه علی الطاعة و یدعونه الیها و اذا اراداللّه بعبدٍ سوءاً قیّض له اخدان سوء یحملونه علی المخالفات و یدعونه الیها قرین بدشیطان است که نقاب تلبیس بر بسته و در باطن بنده روش خود را راه یافته و بروی مسلط گشته تا بدوام وسوسه او را در مخالفات می کشد و سیّآت اعمال بروی می آراید و بنده را از راه هدی و طریق صواب برمیگرداند همانست که جای دیگر فرمود « وزین لهم الشیطان اعمالهم فصدّهم عن السبیل » ، . از شیطان ضعیف ترقرین بدمر بنده را نفس اوست ، زیرا که شیطان اگرچه خصم است و قرین بد در مؤمن طمع ایمان نکند ، از وی طمع معصیت دارد ، امّانفس مر بنده را بکفر کشد و از وی طمع کفر دارد بداود علیه السلام وحی آمد که « عاد نفسك یا داود فقد عزمت علی معاداتك » ـ کارزار نفس خویش‌را کمربند که اوکارزار را کمربست این معادات آنست که مصطفی علیه السلام فرمود « رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر » جهاد نفس از جهاد دشمن بزرگتر گفت وصعب‌تر ، زیرا که دشمن بشمشیر از خود دورتوان کرد و نفس را ازخویشتن دور کردن روی نیست واز شروی ایمن بودن روی نیست ، با هر دشمنی اگر بسازی از شروی ایمن گردی و بانفس اگر بسازی هلاك شوی

پیر بوعلی دقاق را در نفس بار پسین پرسیدند که خویشتن را چگونه می‌بینی؟ گفت چنان می‌بینم که اگر پنجاه‌ساله عمر مرا برطبقی بنهند و گرد هفت آسمان وهفت زمین بگردانند مراازهیچ ملك مقرّب‌درآسمان‌شرم باید داشت و ازهیچ آفریده‌یی در زمین حلالی باید خواست این مرد بدین‌صفت که شنیدی بوقت نزع گوره‌یی آب پیش

وی داشتند گفتند در حرارت جان دادن جگر را تبریدی ده، گفت هنگام آن نیست که این دشمن اصلی را و این نفس ناکس را شربتی سازم، باید که چون قوّت یابد دمار از من برآرد و فی الخبر «من مقت نفسه فی ذات الله امنه الله من عذاب یوم القیمة»

قوله «انّ الذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا» اشارت است بتوحید اقرار، «ثمّ استقاموا» اشارت است بتوحید معرفت توحید اقرار عامهٔ مؤمنان راست، توحید معرفت عارفان وصدیقان راست، توحید اقرار آنست که الله را یکتا گوئی، توحید معرفت آنست که الله را یکتا باشی بویزید بسطامی وقتی برمقام علم ایستاده بود از توحید اقرار نشان میداد مریدی گفت ای شیخ خدایرا شناسی؟ گفت در کلّ عالم خود کسی باشد که خدای را نشناسد یا نداند وقتی دیگر غریق بحر توحید معرفت بود حریق نار محبت بود، اورا گفتند خدایرا شناسی؟ گفت من که باشم که او را شناسم ودر کلّ عالم خود کسی باشد که او را شناسد؟

در عشق تومن که ام که درمنزل من از وصل رخت گلی دمد بر گلمن

توحید معرفت که عبارت ازان استقامت آمدآنست که در تصدیق بنهایت تحقیق رسد و در حدائق حقایق ایمان بقدم صدق و یقین بخرامد و برجادّهٔ صراط مستقیم قدم ثابت دارد، قلادهٔ تجرید برجید تفرید بندد، شراب محبت ازدست ساقی صدق بکشد، درباغ لطائف گل معارف بوید، عالم علوی و سفلی را برهم زند، بزبان بی خودی گوید

آدم علم عشق درین عالم زد صد عالم عالمان همه برهم زد
تا در نفس خوش زمانی دم زد درساحت بهشت وهردوعالم کم زد

پیر طریقت گفت صحبت باحق دوحرف است اجابت و استقامت، اجابت عهد است واستقامت وفا، اجابت شریعت است واستقامت حقیقت است، درك شریعت هزار سال بساعتی در توان یافت و درك حقیقت ساعتی بهزارسال درنتوان یافت

«تتنزّل علیهم الملئکة الّاتخافوا ولاتحزنوا وابشروابالجنة» - این عزیزان که براه استقامت رفتند و درمیدان تسلیم گوی توحید بپایان بردند، ایشانرا بوقت نزع

حلعت کرامت پوشاند، فرشتگان ار آسمان فروآیند وایشانرا بشارت دهند که لاتحافوا من عزل الولایة ولاتحزنوا علی ما اسلفتم من الجنایة وابشروابحسن العنایة فی البدایة ـ مترسید که شما را ارعزل ولایت محبت بیم نیست، اندوه مدارید که شما را برجنایت مؤاخذت نیست، شادباشید که حرعنایت ازلی شما را بدرقه وهمراه نیست لاتخافواوافطال ماکنتم من الخائفین ولاتحزنوافقد کنتم من العارفین وابشروا بالجنة فلنعم اجرالعاملین مترسید ای خائفان که روز ترس بسر آمد، اندوه مبرید ای عارفان که وقت راحت در آمد، شاد باشید و نازید در بهشت که‌ار دوست بشادی پیغام وخبر آمد

ای جوانمرد! بگرتا گمان نبری که فرداچون‌مستقیمان راه دین و مشتاقان‌درگاه رب العالمین و مستغرقان بحر یقین بمشاهدهٔ ذوالجلال رسند، ذره‌یی ار شوق ایشان کم گردد، در جگر ماهی تشنی است که اگر همه بحارعالم‌جمع کنی ذره‌یی ار تشن او کم شود، ایشان امروز در عین شوق اند و فردا در عین ذوق هم بر سر سور شوق

آهیم بها وجداً وان دام وصلها ویحسن منها القول و هو معاد

فردا هرچه شرایع است همه را قلم نسخ در کشند، نمار و روزه وحج و جهاد، روا اشد که بپایان رسد و منسوخ شود، امّا عقد محبت وعهد معرفت هرگز نشاید که‌منسوخ ود، چون در بهشت روی، هرروزی که بر تو بگذرد ار شاحت حق سبحانه و تعالی بر عالمی گشاده شود که پیش ار ان نبوده، این‌کاریست که هرگز بسر نیاید و مبادا که برآید بیر

تامن برنم پیشه و کارم ایست آرام و قرار و عمگسارم ایست
روزم ایست و روزگارم ایست جویندهٔ صیدم و شکارم ایست

« نحن اولیآؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة »، فی‌الحیوة الدنیا بالایمان و الآخرة بالغفران، فی الحیوة الدنیا بتحقیق المعرفة و فی‌الآخرة بتحصیل المغفرة، فی نیا بالرضا بالقضآء وفی‌الآخرة باللقآءِ فی‌دار البقآءِ، فی‌الدنیا بالمحبة وفی‌الآخرة بالقربة، الدنیا بالمشاهدة و فی‌الآخرة بالمعاینة

اگرآدمی را عمر نوح دهند وجملهٔ روزگار عمرخود در شکر این نعمت و این

کرامت سر آرد که رب العزة در حق وی میفرماید « نحن اولیآؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة» عزش برسد وهر کر شکر این نعمت وشناخت این کرامت برسد که میفرماید جلّ جلاله ما دوست شما ایم و یار مهربان شما ایم ویاری دهندهٔ شماایم هم دردنیا و هم درعقبی، در دنیا اندیشه کن که حق جلّ جلاله از مهر تو جواب فرشتگان چون داد آنگه که گفتند « اتجعل فیها من یفسد فیها » ، الله نفرمود که ایشان فساد نکنند لکن فرمود « انی اعلم مالاتعلمون » ـ شما را برا اسرار الهیّت ما اطلاع نیست و بر الطاف ربوبیّت ما با آدمیان وقوف نیست

ماحطّك الواشون من رتبةٍ عندی و لاضرّك مغتاب
کانهّم اثنوا ولم یعلموا علیك عندی بالّذی عابوا

اگر ما اهل اند اهلشان گردانیم ، اگر دوراند نزدیك شان گردانیم ، اگر ذلیل اند عزیزشان گردانیم ، اگر شما جفای ظاهر ایشان می بینید ، من صفای باطن ایشان می بینم ، اگر شما بمخالفت اعضا و جوارح ایشان مینگرید ، من بموافقت دلها و سرّهای ایشان می نگرم ، اگر شما در صدرهٔ طاعت اید ، ایشان در غرفهٔ وصلت اند ، اگر شما در حلّهٔ عادت اید ، ایشان در کلّهٔ مغفرت اند ، اگر شما دست عصمت خود زده اید ، ایشان دست برحمت مازده اند ، چه خطر دارد عصمت شما اگر فضل ما نبود؟ چه ضرر ازمعصیت ایشان چون عفوو مغفرت ما بود؟ ایشان برداشتهٔ لطف ازل اند و نواختهٔ فضل اند، والزّلل لایزاحم الازل

بویزید بسطامی قدّس الله روحه در راهی میرفت ،آواز جمعی بگوش وی رسید، خواست که آن حال بازداند، فراز رسید کودکی دید در لژن سیاه افتاده وخلقی نظاره ایستاده، همی ناگاه مادر آن کودك از گوشه یی در دوید و خود را در میان لژن افکند و آن کودك را برگرفت و برفت ، بویزید چون آن بدید وقتش خوش گشت ، نعره یی بزد ایستاده و میگفت شفقت بیامد آلایش ببرد ، محبت بیامد معصیت ببرد،عنایت بیامد جنایت ببرد

العذر عندی لك مبسوط والذنب عن مثلك محطوط

« و من احسن قولاً ممّن دعا الی الله » الآیة ـ سخن در فضیلت وآداب مؤذنان

لحتی رمت درسورة المآئده، ایحا سر طرفی مکوئیم حق‌حلّ حلاله و تقدّست اسمآؤه مامؤدںاں امت احمد پىح کرامت کرده حسں الثنآء و کمال العطآء و مقارىة الشهدآء و مرافقة الاسآء و الحلاص مں دارالشقآء

کرامت اوّل ثمای حمىل است و پسىد حداوىد کریم که در حق مؤدں مىگوید «ومں احسں قولاً ممّں دعاالی‌الله» ـ کدام سحں است ىیکوتر و رساتر ار سحں آںکس که سدگاں را ىر ىمار ىحواىد و ىرحصرت راز « فاںّ المصلّی ىىاحی ربه »، احسں ىر لفط مىالعت گفت همچىاںك تعطیم قرآں را گفت « الله ىزّل احسں الحدیث » قرآں احسں الآیات است و ىاىگ ىمار احسں الکلمات، در ىاىگ ىمار هم تکىىر است و هم توحىد، هم تعطیم و هم تمحىد، هم اىىات وحداىىت حداوىد اعلی هم اىىات ىىوت محمد مصطفی (ص) و فی الحىر « مں کىرت دىوىه فلیؤدں ىالاسحار » ـ هر که گىاهاں ىىىار دارد، تاىوقت سحر ىاىگ ىمار گوید عمر حطاب گفت یا رسول الله ایں وقت سحر را ىایں معىی چه حاصیت است؟ فرمود «والدی ىعث ىالحق محمدا اںّ الىصاىی ىىرىت ىواقىىهای ادىارها ىىثقل العرش علی‌مىاکى حملة العرش فىتوقعوں المؤدىوں مں امّتی فادا قال المؤدں الله اکىر الله اکىر، حفّ العرش علی مىاکى حملة العرش »

واما کمال العطآء فما روی اںّ الىىی (ص) قال « المؤدىوں امىآء المؤمىىں علی صلوتهم وصىامهم ودمآئهم لا ىىئلوں الله تعالی شیئاً الّا اعطاهم ولا یشفعوں لشیء الّا شفّعوا فىه» قال « ویغفر للمؤدں مدی صوته ویشهد له کلّ شیء سمع صوته مں شحر او ححر او مدر اورطب او یاىس ویکتب للمؤدں ىکل اىساں صلّی معه فی دلك المسحد مىل حسىاته »

واما مقارىة الشهدآء فما روی اںّ الىىی (ص) قال « مں ادّں فی سىىل الله تعالی ایماىا و احتساىاً حُمع ىىىه و ىیں الشهدآء فی الحىّة »

و اما مرافقة الاىىىآء فماروی اںّ رحلاً حآء الی الىىی (ص) فقال یارسول الله مں اوّل الىاس دحولاً الحىّة؛ قال « الاىىىآء »، قال ثمّ مں؟ قال « الشهدآء »، قال ثمّ مں؟ قال « مؤدىوا مسحدی هدا »، قال ثمّ مں؟ قال « ساىر المؤدىیں علی قدر اعمالهم» قال (ص) « مں ادّں عشریں سىة متوالىةً اسکىه الله تعالی مع اىرهیم علىه السلام فی درحته »

واِمّا الخلاص فى دارالاشقياءِ فماروى **ابوهريرة** ان النبى (ص) قال « اذا قال المؤذن الله اكبر الله اكبر ، غلّقت ابواب النيران السبعة ، واذا قال اشهدان لااله الّاالله فتحت ابواب الجنان الثمانية ، و اذا قال اشهدان **محمداً** رسول الله، اشرقت عليه الحور العين و اذا قال حيّ على الصّلاة ، تدلت ثمار الجنة له ، واذاقال حيّ على الفلاح قالت الملئكة افلحت و افلح من اجابك ، واذا قال الله اكبر الله اكبر ، قالت الملئكه كبّرت كبيراً وعظمت عظيماً ، واذاقال لااله الّاالله قال الله تعالى له حرّمت بدنك وبدن من اجابك على النار

٣ـ النوبة الاولى

قوله تعالى « **و من آياته الليل والنهار والشمس والقمر**» از نشانهاى توانائى اوست شب و روز وآفتاب و ماه ، « **لاتسجدواللشمس ولاللقمر** » سجودمبريد آفتاب و ماه را ، « **واسجدوالله الذى خلقهن** » سجود او را بريد كه آن همه او آفريد ، « **ان كنتم اياه‌تعبدون** (٣٧)» اگراو را خواهيد پرستيد كه او خداى‌سزاست

« **فان استكبروا** » اگر گردن كشند از سجود الله را ، « **فالذين عندربك** » ايشان بارى كه نزديك خداوند تواند از فرشتگان ، « **يسبحون له بالليل والنهار** » او را مى‌پرستند و مى‌ستايند شب‌وروز، « **وهم لايسأمون** (٣٨)»وهيچ ازپرستش‌وستايش اوسير نيايند

« **ومن آياته**»واز نشانهاى توانائى‌اوست ، « **انك ترى الارض خاشعة** » كه توزمين‌رابينى‌فرومرده ، « **فاذا انزلنا عليها المآء** » چون‌آب‌برو فرستاديم، «**اهتزّت**» نبات را بجنانند ، « **وربت** » و بردميد و برجنبيد ، « **ان الذى احياها** » آنكس كه زنده كرد آنرا ، « **لمحيى الموتى** » اوزنده كنندۀمردگان است ، «**انه على كل شيءٍقدير** (٣٩) » و او برهمه چيز تواناست

« **ان الذين يلحدون فى آياتنا** » ايشان كه كژ مى‌روند در سخنان ما ، « **لايخفون علينا** » پوشيده نمانند برما ، « **افمن يلقى فى النارخير** » آنكس كه‌فردا

آرند و افکنند درآتش به است؟ «**ام من یأتی آمناً یوم القیمة**» یا آنکس که می‌آید بی‌بیم روز رستاخیز؟ «**اعملوا ماشئتم**» می کنید هرچه خواهند، «**انه بما تعملون بصیر** (۴۰)» که او بآنچه کنید بینا و داناست

«**ان الذین کفروا بالذکر لماجآءهم**» ایشان که‌کافر شدند سخن وپیغام که بایشان آمد[جزای کفر بایشان رسد ناچار]، «**وانه لکتاب‌عزیز** (۴۱)» و این قرآن نامه‌ایست شکوه و بی‌همتا و بردشمنان پیروز

«**لایأتیه الباطل**» نیاید بآن هیچ باطل، «**من بین یدیه ولامن‌خلفه**» نه از پیش آن ونه از پس آن، «**تنزیل من حکیم حمید** (۴۲)» فرو فرستادهٔ ایست از دانای ستوده

«**مایقال لك**» نمی گویندترا، «**الاماقد قیل للرسل من قبلك**» مگرهمان که فرستادگانرا پیش از تو، «**انّ ربك لذومغفرة**» خداوند تو با آمرزگارست، «**وذوعقاب الیم** (۴۳)» وبا گرفتارئی سخت

«**ولوجعلناه قرآناً اعجمیاً**» و اگر ما این نامه را بزبان عجم فرستادیمی وآنرا پارسی کردیمی «**لقالوا لولافصلت آیاته**» گفتندی چرا پیدا وگشاده نکردند آنرا، «**ءاعجمیّ و عربیّ**» گویندی باش نامه‌یی عجمی و رسولی عربی؟ «**قل‌هو للذین آمنوا هدیً وشفآءٌ**» گوی این‌سخن گرویدگان را راه نمونی است‌وآسانئی، «**والذین لایؤمنون فی آذانهم وقرٌ**» وایشان که نمی گروند بآن در گوشهای ایشان گرانی‌است‌وکرّئی، «**وهوعلیهم عمیً**» وآن نامه برایشان کورئی، «**اولئك ینادون من مکان بعید** (۴۴)» ایشانرا میخوانند از جای بس دور

«**ولقد آتینا موسی الکتاب**» موسی را نامه دادیم، «**فاختلف‌فیه**» در مخالفت[1] گفتن ایستادند دران، «**ولولاکلمةٌ**» وگرنه سخنی بودی، «**سبقت‌من ربك**» که پیشی کرد از خداوندتواجلها وروزیها را، «**لقضی بینهم**» برگزاردندی میان ایشان کار وعذاب فرستادندی بایشان، «**وانهم لفی شك منه مریب** (۴۵)» و

(۱) نسخهٔ الف: جداجدا

ایشان ازاں در گمانسد وپنداره نمائی

« **من عمل صالحاً فلنفسه**» هر که نیکی کند خویشتن را ، « **و من اساء فعلیها**» و هر که بد کند بر خویشتن کند ، « **وما ربك بظلام للعبید** (۴۶) »وخداوند توستمکار نیست رهیکان را

« **الیه یردّ علم الساعة**» با رو گرداسد آخرداستن هنگام رستاخیز ، « **و ما تخرج من ثمرةٍ من اکمامها** » وبیرون نیاید هیچ میوه از غلاف خویش ، « **و ما تحمل من انثی**» و بار بر نگیرد هیچ ماده ، « **ولاتضع الابعلمه** » و بار سهند مگر بداش او ، «**و یوم ینادیهم** » وآن روز که ایشانرا خواند و گوید « **این شرکآئی** » این انباران من کجااند ، « **قالوا آذناك مامنا من شهید** (۴۷) » گویند بگفتیم ترا امروز از ما کس برخویشتن بشرك گواهی دهنده نیست

« **وضلّ عنهم ماکانوا یدعون من قبل** »وگمشدازیشان هرچه می خدای خواندند پیش از ین [1] ، « **وظنوا مالهم محیص** (۴۸) » و بدانند بدرست که ایشانرا بار گشت وجای آن نیست

« **لایسأم الانسان** » سیر نیاید مردم هر گز ، « **من دعآء الخیر** » از وایستن جهان و خواستن خیر آن ، « **وان مسه الشرّ فیؤسٌ قنوط** (۴۹) » واگر بد بدورسد بداندیش بود نومید

« **ولئن اذقناه رحمةً منا** » و اگر او را بچشانیم بخشایشی از ما و فراخیء و آسائی « **من بعد ضرآء مسته**» پس تنگی ودشواری که بدو رسید ، «**لیقولن هذا لی**» گوید سزای من ایست و من این را ارزانی ام ، « **وماأظن الساعة قآئمةً** » و نپندارم که رستاخیز بپای شدنی است ، « **ولئن رجعت الی ربی** » پس اگر مرا باخداوندمن برند ، « **انّ لی عنده للحسنی** » مرا نزدیك اوست آنچه او نیکوتر ، « **فلننبئنّ الذین کفروا بما عملوا** » خبر کنیم ناگرویدگانرا ازانچه می کردند ، « **ولنذیقنهم من عذابٍ غلیظ** (۵۰) » و بچشانیم ایشانرا از عذاب بزرگ

---

۱ ــ نسخهٔ الف پیش وا

«و اذا انعمنا علی الانسان» و آنگه که نیکوئی کنیم بامردم و نعمت گستر ائیم برو ، «اعرض » روی گرداند از شکر وطاعت ، « و نآی بجانبه » و یك سو سرون‌شود و ویشتن در کشد ، « و اذامسه الشر » و چون بدی بدورسد ، «فذودعآءٍ عریض (٥١)» بانگ وحواندشی فراوان بود

« قل ارأیتم» بگوی چه بینید ، « ان کان من عندالله ثمّ کفرتم به» اگر این عام که آوردم از نزدیك الله است و شما کافر می‌شوید بآن « من اضلّ ممن هو فی قاقٍ بعید (٥٢) » آن کیست بی راه تر از آن کس که در ستیز بست از راستی دور

«سنریهم آیاتنا » می نمائیم ایشانرا نشانهای حویش ، « فی الآفاق » در هر ئی از جهان ، «وفی انفسهم» و در تنهای ایشان ، « حتی یتبین لهم » تا آنگه که ا شود ایشانرا ، « انه الحق » که قرآن و محمد و اسلام راست است ، «اولم یکف بك » خداوند تو بسنده نیست ، «انه علی کلّ شیءٍ شهید (٥٣) » که او بر همه ر گواه است

« الا انهم فی مریةٍ » بدانید که ایشان در گمانند ، « من لقآءِ ربهم» از دیدار اوند خویش و خاستن از گور ، « الا انه بکل شیءٍ محیط (٥٤) » بدانید که الله ه چیز داناست

النوبة الثانیة

قوله « ومن آیاته » یعنی و من آیات قدرته و دلالات وحدانیته ، « اللیل والنهار شمس والقمر لاتسجدوا للشمس ولاللقمر » وان کثرت منافعهما و قیل خصّنا بالذ کر ادة المجوس ایّاهما والصابئین عن عکرمة قال انّ الشمس اذا غربت دخلت بحرا ، العرش فتسبّح الله حتی اذا هی اصبحت استعفت ربّها من الخروج فقال لها الرب حلّ ه ولم‌ذلك؟والرّب اعلم،قالت انّی اذا خرجت عبدت من دونك،فقال لهاالرب اخرجی علیك من ذلك شیء حسبهم جهنم ابعثها الیهم مع ثلثة عشر الف ملك یقودونها حتی

قوله «واسجدوا لله الذي خلقهن» اي خلق هؤلآء الآيات ، «ان كنتم ايّاه تعبدون» فاعبدوه وحده فانّ من عبد مع الله غيره لايكون عابداً له قال **معدان بن طلحة** لقيت **ثوبان** مولى رسول الله (ص) فقلت اخبرني بعمل يدخلني الله به الجنة ، فقال سألت عن ذلك رسول الله (ص) فقال «عليك بكثرة السجود لله فانك لاتسجد لله سجدةً الّا رفعك الله بها درجةً وحطّ بها عنك خطيئةً» وقال **ربيعة بن كعب الاسلمي** كنت اسمع رسول الله (ص) فاتيه بوضوءه وحاجته ، فقال لي سل ، فقلت اسئلك مرافقتك في الجنة ، قال اوغير ذلك، قلت هو ذلك ، قال «فاعنّي على نفسك بكثرة السجود» قال (ص) «اقرب مايكون العبد من ربه وهو ساجدٌ فاكثروا الدعآء» وعن **ابن عباس** قال قال رسول الله (ص) «ليس في امتي ريآءٌ ان راؤا فبالاعمال فامّا الايمان فثابت في قلوبهم امثال الجبال و امّا الكبر فانّ احدهم اذا وضع جبهته لله ساجداً فقد برىء من الكبر»

«فان استكبروا» اي تكبّروا عن الاجابة الى ما تدعو هم اليه ولم يتركوا السجود لغير الله ، «فالذين عند ربك» يعني الملئكة «يسبّحون له بالليل والنهار» اي يسبّحون و يمجّدون و يكبّرون و يهلّلون دآئما و كلّها تسبيح وقيل يصلّون، «وهم لايسأمون» اي لاتلحقهم سآمة ولاملالة من التسبيح فانّ التسبيح منهم كالتنفّس من الناس اختلفوا في موضع السجود ، اعني سجود التلاوة من هاتين الآيتين ، فقال **ابن عباس** اسجد بالآية الآخرة وكان **عبدالرحمن السلمي و مجاهد** يسجدان بالاولى روى « انّ الله سبحانه ملكا يقال له **حزقيائيل** له ثمانية عشر الف جناح ما بين الجناح الى الجناح خمس مائة عام فخطر له خاطرٌ هل فوق العرش شيء فزاده الله مثلها اجنحة اخرى فكان له ستّة و ثلثون الف جناح ما بين الجناح الى الجناح خمس مائة عام ثمّ اوحى الله سبحانه اليه ايّها الملك طر ، فطار مقدار عشرين الف سنةً فلم ينل رأس قآئمة من قوائم العرش ثمّ ضاعف الله له في الجناح والقوّة وامره ان يطير، فطار مقدار ثلثين الف سنةٍ ، فلم ينل ايضا فاوحى الله عزوجل اليه ايّها الملك لوطرت الى نفخ الصور مع اجنحتك و قوّتك لم تبلغ ساق عرشي ، فقال الملك سبحان ربي الاعلى فانزل الله عزوجل الاعلى» فقال النبي (ص) «اجعلوها في سجودكم»

« ومن آياته انك ترى الارض خاشعةً » اى ـ يابسةً غبر آلانبات فيها « فاذا انزلنا عليها الماء » يعنى المطر « اهتزّت » اى ـ تحرّكت وانتفخت لخروج النبات « وربت » اى ـ انتفخت عند نزول المطر وقيل فيه تقديمٌ و تأخيرٌ ، اى ـ ربت و اهتزّت « انّ الذى احياها لمحيى الموتى » فى الآخرة « انه على كلّ شىءٍ » من الاحياء والاماتة « قدير »

« انّ الذين يلحدون فى آياتنا » اى ـ يميلون عن الحق فى ادلّتنا ، قال مجاهد يلحدون فى آياتنا بالمكاء والتصدية واللغو واللغط حين قالوا « لاتسمعوا لهذا القرآن والغوافيه » وقال السدى يعاندون و يشاقون وقيل يصغون بها على غير معناها « لايخفون علينا » فنلقيهم فى النار ثمّ قال « افمن يلقى فى النار » وهو ابوجهل « خيرٌ ام من يأتى آمناً يوم القيمة » قيل هو حمزة وقيل عثمان وقيل عمار بن ياسر ، « اعملوا ماشئتم » ـ هذا امر تهديدٍ و وعيدٍ ، اى ـ لايضرّ الله تعالى عملكم بما لايرضى به و لايخفى عليه فآثروا ماشئتم فانكم لاتضرّون الّا انفسكم ، « انه بما تعملون بصيرٌ » فيجازيكم عليه

« انّ الذين كفروا بالذكر » اى ـ بالقرآن « لمّا جاءهم » و هو حكاية عن الذين يلحدون فى آياته ، ثمّ اخذ فى وصف الذكر وترك الجواب على تقدير انّ الذين كفروا بالذكر يجازون بكفرهم وقيل خبره قوله «اولئك ينادون من مكان بعيدٍ وانه لكتابٌ عزيز » ـ قال ابن عباس اى ـ كريمٌ على الله وقيل عزيزٌ لايقدر احدٌ ان يأتى بمثله وقيل عزيزٌ من تمسّك به اعزّه الله فى الدنيا والآخرة ·

« لايأتيه الباطل من بين يديه ولامن خلفه » ـ قال قتادة «الباطل» هو الشيطان اى ـ لايستطيع الشيطان ان يغيّره او يزيد فيه او ينقص منه وقال مقاتل لايأتيه التكذيب من الكتب التى قبله ولايجىء من بعده كتابٌ فيبطله وقيل معناه لايأتيه الكذب فى اخباره عمّا تقدّم و لاعمّا تأخّر « تنزيلٌ من حكيمٍ حميد » اى ـ منزّلٌ من حكيمٍ يقع افعاله محكمة ، « حميد » اى ـ حامدٍ لنفسه و حامدٍ لعباده المؤمنين

ثمّ عزّى نبيّه (ص) على تكذيبهم ايّاه فقال « مايقال لك الّا ماقدقيل للرسل من

قبلك» يعنى قدقيل للانبياء قبلك من الساحر والمجنون والكاهن كما يقال لك وكذّبوا كما كذّبت، هذا كقوله «كذلك ما اتى الذين من قبلهم من رسول الّاقالوا ساحرٌ اومجنونٌ» وفيه وجهٌ آخر. اى ـ مايقول الله لك فى الوحى والتنزيل الّاماقال للرسل من قبلك فيما اوحى اليهم، هذا كقوله «انا اوحينا اليك كما اوحينا الى نوحٍ و النبيّين من بعده» و كقوله «شرع لكم من الدين ما وصّى به نوحاً» و كقوله «قل ما كنت بدعاً من الرسل» «انّ ربك لذومغفرةٍ» للمؤمنين «و ذوعقابٍ اليمٍ» للكافرين

ثمّ عاد الى وصف الذكر فقال «ولوجعلناه قرآناً اعجميّاً» اى ـ لوجعلنا هذا الكتاب الذى تقرءه على الناس قرآناً اعجمياً بغير لغة العرب، «لقالوا لولا فصّلت آياته» اى ـ هلّا بيّنت آياته بالعربية حتى نفهمها من غير ترجمان «أعجمىٌّ وعربىٌّ» يعنى اكتابٌ اعجمىٌّ ورسولٌ عربىٌّ؟ وهذا استفهام على وجه الانكار، اى ـ انهم كانوا يقولون المنزل عليه عربىٌّ و المنزل اعجمىٌّ الاعجمىّ والاعجم ـ الذى لايفصح وان كان عربياً، و العجمىّ الذى ولدته العجم وان كان فصيحاً والاعرابىّ هو الذى يفصح وان كان ولدته العجم، والعربىّ الذى ولدته العرب وان كان لم يفصح

بعضى مفسّران گفتند اين آيت جواب آن كافراست كه ربّ العزة ايشان را ميفرمايد «كفروا بالذكر لمّا جآءهم» ـ چون قرآن بايشان آمد كافر شدند گفتند چرا نه قرآن بزبان عجم فرستادند تا بمعجزه نزديك تر بودى و از شك و گمان دورتر كه محمد زبان عجم نداند و بروى گمان نبرند كه ازذات خويش مى گويد و نتواند كه بزبان عجم كتاب نهد، ربّ العالمين بجواب ايشان گفت اگر ما اين قرآن بزبان عجم فروفرستاديمى چنانك اقتراح كردند، هم ايشان گفتندى چرانه بزبان عرب فرستاد كه لغت ماست تا ما بى ترجمان بدانستيمى و دريافتيمى[1] آنگه گفت «قل هوللذين آمنوا هدىً وشفآءٌ» بگوى مؤمنان را دران شكى نيست كه ايشان را هدى وشفاست، هدىً من الضلالة وشفآءٌ من الشك اگرشكى است و گمانى كافران راست كه كرّى و گرانى در گوش دل دارند تا حق در نمى يابند، و قرآن برايشان پوشيده تا فرا حق نمى بينند «اولئك ينادون من

۱ ـ نسخهٔ الف بدانستيد و دريافتيد

مكان بعيد » اى ـ لا يسمعون ولا يفهمون كما انّ من دُعى من مكان بعيد لم يسمع ولم يفهم ـ مثل ايشان چون كسى است كه او را از مسافت دور خوانند و آواز خواننده شنود، او را ازان نداچه منفعت باشد وچه حاصل بود ؟

« ولقد آتينا موسى الكتاب فاختلف فيه » ـ هذا الاختلاف هو اختلاف اليهود آمن به بعضهم بتصديقه محمداً و كفر به بعضهم بتكذيبه محمداً ومنهم من حرّف وبدّل ، كقوله « يحرّفون الكلم عن مواضعه » وقيل اختلف اليهود فى كتابهم كما اختلف قومك فى القرآن و تمّ الكلام على قوله « فاختلف فيه » ثمّ رجع الى القول فى العرب فقال « ولولا كلمة سبقت من ربك » ـ قيل هى الاجل المسمّى ، وقيل هى قوله « كتب ربكم على نفسه الرحمة » وقيل هى قوله « بل الساعة موعدهم » وقيل هى قوله « وما ارسلناك الّا رحمةً للعالمين » والمعنى لولا كلمة سبقت من ربك فى تأخير العذاب « لقضى بينهم » يعنى لفرغ من عذابهم وعجّل اهلاكهم « وانهم لفى شك منه » اى ـ من صدقك « مريب » موقع لهم الريبة

« من عمل صالحاً فلنفسه » ثوابه « و من اساء فعليها » عقابه ـ هذا ابتداء آية وطرف من الوعد ، « وما ربك بظلّام للعبيد » اى ـ هو منزّه عن الظلم يقال من ظلم وعلم انه يظلم فهو ظلّام

« اليه يردّ علم الساعة » اى ـ علم وقت الساعة عندالله بحسب قوله « انّ الله عنده علم الساعة » وقيل من سئل عنها فعلمها مردود الى الله فيقول الله يعلم لا يعلمه غيره « و ما تخرج من ثمرة » ـ قرأ اهل **المدينة و الشام وحفص** « ثمرات » على الجمع و قرأ الآخرون « من ثمرة » على التوحيد ، « من اكمامها » اى ـ من اوعيتها يعنى الكفرّى قبل ان يشق وقيل قشرها الاعلى من الجوز واللوز والفستق وغيرها « و ما تحمل من انثى ولا تضع » حملها « الّا بعلمه » اى ـ الاوالله عالم به ، والمعنى يرد اليه علم الساعة كما يرد اليه علم الثمار والنتاج « ويوم يناديهم » ينادى المشركين « اين شركائى » الذين كنتم تزعمون انها آلهة؟ « قالوا آذنّاك ما منّا من شهيد » « آذنّاك » اى ـ اعلمناك قيل اسمعناك ، من قوله « واذنت لربها » « ما منّا من شهيد » ـ فيه قولان احدهما انه من

قول الآلهة ، ای ـ ماممامن يشهد لنفسه انه شريكك و قيل هو من قول المشركين ، ای ـ مامنا من احد يشهد على نفسه بالشرك ، لانهم لمّا عاينوا القيامة و العذاب تبرّؤا من الاصنام

« وضلّ عنهم ماكانوا يدعون » ای يعبدون « من قبل » في الدنيا « و ظنّوا » ايقنوا « مالهم من محيص » مهرب

« لايسأم الانسان » ای ـ الكافر وقيل هو عامٌّ للجنس، ای ـ لايمل الانسان من مسئلة المال و تمنّي الغنى والصحة ، « وان مسّه الشرّ » ای ـ ناله الفقر، « فيؤسٌ قنوطٌ » هما اسمان متغايران في اللفظ معناهما واحدٌ كالرّؤف الرحيم ، والعفو والصفح ، والمعنى يؤسٌ من الخير وقنوطٌ من عود النعمة ، ای ـ ظنّ ان لن يرجع الى الخير ابداً وقيل يؤسٌ قنوطٌ من الرحمة والاجابة بسوء الظنّ

« ولئن اذقناه رحمةً منّا » ای ـ اصبناه عافيةً وغنىً « من بعد ضرّآء مسّته » ای ـ من بعد شدّة اصابته ، « ليقولنّ هذالی » يعنی انا اهلٌ لهذا ومستحقّه ،ای ـ لا يرى ذلك تفضلاً من الله يجب عليه شكره له، نظيره قوله تعالى حكايةً عن آل فرعون «فاذاجآءتهم الحسنة قالوا لنا هذه » « و ما اظنّ الساعة قآئمةً » ای ـ ما اريهاتكون ، « ولئن رجعت الى ربی انّ لی عنده للحسنی » ـ هذا كقوله « وتصف السنتهم الكذب انّ لهم الحسنى » يعنی تفضلنی فی الآخرة كما فضّلنی فی الدنيا لانّ تفضله ايّای يدلّ على رضاه عنّی ، « فلننبّئنّ الذين كفروا بما عملوا » قال ابن عباس لنقفنّهم على مساوی اعمالهم، «ولنذيقنّهم من عذاب غليظ » شديد لايفترعنهم

« واذا انعمنا على الانسان اعرض » عن الشكر والطاعة متكبّراً متجبّراً ، « و نآى بجانبه » تباعد بجانبه و قيل اعجب بنفسه «واذامسّه الشرّ فذودعآء عريض» ای ـ ذو صياحٍ طويل وقيل « فذودعآء عريض » ای ـ اقبل على الدّعاء الكثير، والمعنى لايشكر على النعم ولايصبر عند فقدالنعم ولامنافاة بين قوله « يؤسٌ قنوطٌ » وبين قوله « ذو دعآءٍ عريض» لانّ الاوّل فی قومٍ والثانی فی قومٍ وقيل يؤسٌ قنوطٌ بالقلب دعّاءٌ باللسان وقيل يؤسٌ قنوطٌ من الصنم دعّآءٌ لله

« قل ارأیتم ان کان »هدا القرآن« من عندالله ثمّ کفرتم به » الآن ، « من اضلّ ممن هوفی شقاق بعید »ـ معناه الم تکونوا حینئذٍ مشاقین و قیل من اصلّ ممن صارفی شقّ عن سقّ الحق

« سنریهم آیاتنافی الآفاق »ـ قال ابن عباس الآیات فی الآفاق هی منازل المهلکین خاویة بماظلموا ، کقوله « منها قائم وحصید »« وبئر معطّلة و قصر مشید » « وفی انفسهم » من انقلاب الاحوال و تداول الایّام وقیل فی انفسهم بالبلایا و الامراض وقیل فی انفسهم کانوا نطفاً ثمّ علقاً ثمّ مضغاً ثمّ عظاماً و لحماً ثمّ صاروا من اهل التمییز و العقل وقیل فی الافاق وقایع الله فی الامم و فی انفسهم یوم بدر وقیل فی الافاق من فتوح البلاد و الامصار و فی انفسهم من فتح مکة کقوله « اولم یروا انا نأتی الارض ننقصها من اطرافها » وقیل « فی الآفاق » یعنی اقطار الارض والسماء من الشمس و القمر و النجوم و النبات و الاشجار والانهار « وفی انفسهم » من لطف الصنعة و بدیع الحکمة و سبیل الغائط والبول حتی ان الرجل لیأکل ویشرب من مکان واحد و یخرج مایأ کل و یشرب من مکانین وقیل فی انفسهم احیاء هم عند الصباح من النوم و قیل الآیات فی الآفاق » هوما اخبرهم النبی علیه السلام بوقوعه من الفتن وظهور الآیات فی آفاق الارض بعده ولم یصدّقوه ثمّ کان کما اخبره وقیل هی طلوع الشمس من مغربها وقیل هی انشقاق القمر قال بعض المفسرین ان اباجهل قال للنبی (ص) ائت بعلامة ، فانشقّ القمر بنصفین ، فقال ابوجهل یا معشر قریش قد سحرکم محمد فوجهوا رسلا فی الآفاق هل عاینوا القمر کذلك فان عاینوا شیئاً فهو آیة والّا فذلك سحر ، فوجهوا رسلهم فی الارض فاذا الناس یتحدّثون فی انشقاق القمر ، فقال ابوجهل هذا سحرٌ مستمرّ فنزل « سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبیّن لهم ان » القرآن والاسلام و محمداً « حقّ »

« اولم یکف بربك » یعنی اولایکفیك ربك ناصراً ، کقوله « الیس الله بکافٍ عبده » وقیل اولم یکف بربك شهیداً لانجاز ماوعد وقیل اولم یکف الانسان من الزاجروالرادع عن المعاصی کون الله شهیداً علیه وقیل اولم یکفهم من الدلائل شهادة ربك ، « انه علی کلّ شیءٍ » من اعمالهم « شهید »

«الا انهم فی مریة من لقاء ربهم» ـ فی شك من البعث والحساب، «الا انه بکل شیء محیط» احاط بکلّ شیء علماً، ای ـ عالمٌ بکلّ شیء قادرٌ علیه حافظٌ له

النوبة الثالثة

قوله تعالی «ومن آیاته اللیل والنهار والشمس والقمر» الآیة ـ کلام خداوندی که ملکش را عزل نیست وحدّش راهزل نیست، عزّش را ذلّ نیست وحکمش را ردّ نیست، اورا ندّ نیست و اروی بدّ نیست خدائی که جز اروی ملك نیست و ملك وی بسپاه و حشم نیست، عزّت وی بطبل وعلم وخیل وخدم نیست پادشاهی که هفت آسمان رفیع ایوان درگاه او، هفت بساط مبسع مقرّ خاصگیان او، خورشید عالم آرای چون جام سیماب بخدمت او، هلال ماه گاه چون نعل زرین و گاه چون درقهٔ سیمین بقدرت او، عالم علوی و عالم سفلی همه نشانست بر وحدانیت و فردانیت او

بر صنع الله بی عدد برهانست در هر ک کلی هزار گون پنهانست
هر چند سپید وروشن و تابانست آنرا که ندید روز وشب یکسانست

لبیّ که خواهد تا ملکی را بسزا بداند و بشناسد، نخست درولایتش بنگرد، آنگه در سپاهش بنگرد، آنگه در صنع وفعلش بنگرد، پس آنگه درو بنگرد تا او راسزا بداند چنانستی که رب العزه گفتی عبدی اگر خواهی که در ولایتم بنگری «لله ملك السموات و الارض» و گرخواهی که در سپاهم بنگری «لله جنود السموات والارض» ور خواهی که در علمم بنگری «فانظر الی اثر رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها» ورخواهی که در صنعم بنگری «ومن آیاته اللیل والنهار والشمس والقمر» ورخواهی که فردا در من بنگری، امروز از صنع من بامن بنگر بدیدهٔ دل «الم تر الی ربك کیف مدّ الظّلّ» تا فردا بفضل من درنگری بدیدهٔ سر «وجوهٌ یومئذٍ ناضرةٌ الی ربها ناظرةٌ»

ای جوانمرد! هر که جلال حق بدانست واز صنع وی باوی نگرست، مقصدش درگاه الله بود، دست تصرّفش از کونین کوتاه بود، پای عشقش همیشه درراه بود، دلش درقبضهٔ عزت پادشاه بود، برظاهرش کسوت عبودیت بود، در باطنش حلیه نظر

باسرار ربوبیت بود، بروز درراه بود، بشب در بار بود، این که رب العزة گفت. «و من آیاته اللیل والنهار والشمس والقمر» نه آنرا گفت تاتو صورت آن ببینی واز آن درگذری، لیکن آنرا گفت تاتو در این تفکر کنی وحقایق آن بازجوئی و بر رموز و اشارات آن واقف شوی، بدانی که شب خلوتگاه دوستانست، موسم و میعاد آشتی جویانست، وقت راز نمودن مریدانست، هنگام راز و ناز عاشقانست. بنده باید که باحق جل جلاله بروز در منزل راز بود، بشب در محمل ناز بود، بروز نظر بصانع بود، بشب در مشاهدهٔ صانع، بروز با خلق در خلق بود، بشب با حق بود در قدم صدق، بروز در کار بود، بشب در جمال بود، بروز راه جوید، بشب راز گوید، تا حق لیل و نهار گزارده بود و با ثبوت صفت رسیده بود. وآنچه گفت تعالی وتقدس «والشمس والقمر» آفتاب عنایت وهم بدان ماه معرفت که ازبرج اثبات تابد، وازمطلع فردیت بر آید، بر سینهٔ دوستان تابد، آفتاب و ماه صورت زینت آسمانست که میفرماید جل جلاله «زینا السماء الدنیا بمصابیح» آفتاب عنایت و ماه معرفت زینت دلهای مؤمنانست که همیگوید «و زینه فی قلوبکم» ماه در آسمان گاه گاه بمیغ پوشیده شود لیکن باطل نگردد، اشارتست که بنده معصیت گاه گاه معرفت را بپوشد لیکن هرگز باطل نکند.

قوله «لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن» ـ **آدم** صلوات الله علیه دران حال که بزلت مبتلا شد بسیار بگریست وآخر سجدهٔ توبت بکرد، در آن سجده توبت وی بمحل قبول افتاد، **جبرئیل** آمد وآدم راخبر کرد که توبت تو مقبول شد آدم ازان سجده سر برداشت واین بشارت از جبرئیل بشنید بشکر این بشارت که یافت دیگر باره بسجده شتافت، سجدهٔ دیگر بیاورد، اول سجدهٔ عذر بود، دوم سجدهٔ شکر بود، تعلیم است فرزندانرا که در نماز دوسجده آرید یکی عذر زلتها خواستن، دیگر شکر نعمتها کردن، وگفته‌اند این دو سجده که بنده آرد درحـال عبادت یکی حکایت حال ازلی است آن روز که رب العزة فرمود «الست بربکم» همه بسجود در افتادند دران حال که خطاب حق شنیدند، دیگر سجده مثال حال ابدی است در وقت دیدار خداوند ذوالجلال اندر بهشت، چنانك در خبر است «اذا سطع لهم نور خرّوا»

سجّداً فیقال لهم لیس هذا اوان السجود بل هذا اوان الوجود » یك سجده در حال وجود است دیگر سجده در حال شهود ، بندهٔ مؤمن چون این دو سجده بیارد بوقت نماز و هنگام راز ، خویشتن را از آن عزیزان شمارد ، سجدهٔ اوّل حال وجود انگارد ، سجدهٔ دوم حال شهود انگارد همچنان بود که از ازل تا ابد درسجود گذارد و گفته‌اند درین خداوند که سبب رستگاری بندگان است و مایهٔ آشنائی ایشان بنای آن بردو چیزاست یکی نمایش از حق ، دیگر روش از بنده نمایش آنست که گفت جل جلاله « سنریهم آیاتنافی‌الآفاق » ، روش آنست که گفت « من عمل صالحا فلنفسه » و تا از حق نمایش نبود از بنده روش نیاید ، وآن نمایش هم در آیات آفاق است هم در آیات انفس ، در آیات آفاق آنست که گفت « اولم ینظروافی‌ملکوت السموات والارض » ، و درآیات‌انفس آنست که گفت « و فی انفسکم افلاتبصرون » ـ میگوید خویشتن را بنگرید و اندیشه بکنید در نهاد خویش که ربّ العالمین چندین دقایق حکمت و حقایق صنعت علم لطف قدم برلوح این نهاد ثبت کرده وانوار اصطناع وآثار تکرّم برروی نگاشته ،سری‌مدوّر که سراپردهٔ عقل است و مجمع علم‌ازوی صومعة الحواس ساخته،این نهاد مجوّف واین شخص مؤلّف ، همت که کرامت بعقل و علم ترف قیمت‌آدمی بعقل است و حشمت او بعلم ، کمال آدمی بعقل است و جمال او بعلم ، بپیشانی چون تختهٔ سیم‌آورده ، دوابرو بر مثال دو کمان از مشك ناب برروی برکرده ، دونقطهٔ نو چشم در دوسکر ظلمت ودیعت نهاده ، صدهزار گل مورّد ازگلشن دورخ او برآورده ، سی و دودندان برمثال درّ در صدف‌دهان نهان کرده ، مهری از عقیق آبدار برروی نهاده ، از آنجاکه بدایت لب است تا آنجا که نهایت حلق است بیست و نه منزل آفریده وآنرا مخارج بست و نه حرف گردانیده ، از دل سلطانی‌دروجود آورده واز سینه اورا میدانی ساخته و ازهمّت مرکبی تیزرو وازاندیشه بریدی مسرع ، دودست کمرا دوپای رواآفریده این همه که رفت خلعت‌خلقت است‌وجمال ظاهر ، وبالای این کمال‌وجمال باطن است ، یکی تأمّل کن در لطایف وعواطف ربانی وآثارعنایت و رعایت الهی که تعبیهٔ این مشتی خاك است ، وانواع کرامت و تخاصیص قربت که برایشان نهاده که همه عالم بیافرید وبهیچ آفریده نظر محبت نکرد بهیچ‌موجود

رسول مرستاد، بهیچ مخلوق پیغام نداد، چون نوبت بآدمیان رسید که بر کشید گان لطف بودند و نواختگان فضل ومعادن انوار، اسرار ایشانرا محل نظر خود گردانید، پیغامبران بایشان فرستاد، فرشتگانرا رقیبان ایشان کرد، سوز عشق دردلها نهاد، بواعث شوق و دواعی ارادت پیاپی کرد مقصود ازین عبارت واشارت آنست که آدمی مشتی خاك است، هرچه یافت ازین تشریفات وتکریمات همه لطف وعنایت خداوند پاك است اوجل جلاله عطا که دهد بکرم خود دهد نه باستحقاق تو، بجود خوددهدنه بسجود تو، بفضل خود دهد نه بفعل تو، بخدائی خود دهد نه بکدخدائی تو

پایان مجلد هشتم از تفسیر کشف الاسرار

(ازاول سورة الاحزاب تاآخرسورة فصلت)

* * *

فهرست سور و آیا

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

مجلد هشتم

حزء بیست و یکم و بیست دوم

۳۳ - سورة الاحزاب (۷۳ آیه)

جزء بیست و دوم

۳۴ ـ سورة سبا (۵۴ آیه)

جزء بیست ودوم

۳۵ - سورة الملائکة (۴۵ آیه)

۱ - النوبة الاولی

۲ - النوبة الاولی

جزء بیست ودوم و بیست وسوم

۳۶ ـ سورهٔ یس (۸۳ آیه)

جزء بیست وسوم

۳۷ - سورة الصافات (۱۸۲ آیه)

جزء بیست‌وسوم

٣٨- سوره ص (٨٨ آيه)

جزء بیست و سوم و بیست وچهارم

۳۹ - سورة الزمر (۷۵ آیه)

جزء بیست و چهارم

٤٠ ـ سورة المؤمن (٨٥ آیه)

جزء بيست و چهارم

٤١ ـ سورة المصابيح (فصلت)

(٥٤ آيه)

١ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

خلاصة فهرست

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤	١	بعلمون	تعملون
٤	١	بعلمون	بعملون
٥	١٦	وبطاهروا	وبطاهر
٥	١٧	طاهر	و اطاهر
٦	٥	مابحب	ما بحب
٦	٨	يدعي العلاك	بدعي لعلاك
٦	١٣	سواالسماالام	سو اعمامكم
٧	٢١	ه دا امه	دا ا مه
٨	١٦	الحسمه	الحمعيه
٩	١٧	و عداب	وهو عداب
١١	١٦	نحّی	سحّی
١٤	٣و٨	ادا	اد
١٥	٦	بلابا اند	نگدارند
١٧	١	ا معموا	احمعوا
١٩	١٥	وقوی	ووومی
٢٦	٧	رباءً	ر بآء
٢٨	٩	ابن حرير	ابن حرير
٢٩	١٧	آلهب	الهب
٣٠	٢١	وی دهددر آن	وی در آن
٣٧	١١	فقال الله	فقال رسول الله
٤٦	١٦	رسول	رسول الله
٦	٥	احللناك	احللناك
٦٢	١٣	السه	اللسه
٦٢	١٩	وساحر	وساحر كم
٧	١٧	الر حل	الرحل
٧١	١١	ودرسس	ودرصس

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٧٤	١٦	فروان	فراوان
٨	٧	ارسولا	الرسولا
٨٥	٢٢	عمّى	على
١٠١	٢١	حاوس	حاوس
١١٠	١٧	صوت	صوّت
١١٩	٥	قدرنا	وقدّرنا
١٢٤	٩	قلم	فلم
١٢٥	٢	والكشور	والسكور
١٢٨	١٩	واعبابُ	اعباب
١٢٩	١١	حلعنا	حعلنا
١٣٨	٤	عرفات	العرفات
١٣٨	١٤	حمعياً	حميعاً
١٣٨	٢٢	التى	التى كنتم
١٤	١٣	الفريه	الفريه
١٤٤	٢٢	وسادى آخر ادوا للحراب	وسادى مناد اللهم هب للممسك بلدا
١٤٥	١٠	من فقه	من فقه
١٥٣	١	والتوبه و	والتوبه
١٥٨	١٥	فسقعاه	فسقاه
١٥٨	١٩	حمعياً	حمعاً
١٥٩	٢	الممعه	المعمه
١٦٦	١	قرطاساً	قرطاسا
١٦٧	١	مبى	ممبى
١٦٨	٢٣	قطعت	قطعت
١٧٤	٤	لاتسك	لاتسئك
١٧٤	١٨	انفالهم مع	انفالهم واتقالآمع

صفحة	سطر	غلط	صحيح
[illegible]	[illegible]	ـاساء	اساء
٢٠٣	١	الاوبا الناسه	الاوبا الناسه
٢٠٣	١٥	العماه	لماه
٢٠٥	٢	شبيه	شمه
١١١	٨	فعرربا	فعررنا
٢١٢	١٤	بردم	بودم
٢١٥	٨	قولي	وواله
٢١٨	٥	لم يدخل	لم يدخل
٢١٩	١	درابر	دابر
٢١٩	١٦	فلمس	فلمس
٢٢١	١٢	ودران رمن	ودر لشادام د ان دمس
٢٢٥	١١	موسوع	موضع
٢٣٠	١	همي	[illegible]
٢٤	٢٤	[illegible]	[illegible]
٢٤٨	٦	موقب	[illegible]
٢٥٤	٧	ماوباه	مساواه
٢٦٤	٢	الب	السبيل
٢٦٥	٢١	فاعوساكم	فاعوساكم
٢٦٦	١٨	ابعمم	المعمم
٢٦٧	١٩	قرآ-	قرآه
٢٦٩	١	بهرعون	يهرعون
٢٧٢	٢	العوانة	العوانا
٢٧٢	١٢	لا	الا
٢٧٤	١	سبهن	سهن
٢٧٤	١١	علما	علماء
٢٧٩	١٧	حيران كه	حيرانا
٢٨٥	١٢	سهم	[illegible]
٢٨٥	١٤	فسطر	وسطر
٢٩٧	٩	الدى	السي

صفحة	سطر	غلط	صحيح
٢٩٨	١	[illegible]	[illegible]
٣٠٣	٢٠	[illegible]	[illegible]
٣٠٥	٢	فاسابه	فاساءه
٣٠٩	١٨	[illegible]	[illegible]
٣١٣	٥	الله	[illegible]
٣١٧	٩	قريش	قريش
٣٢١	٩	[illegible]	[illegible]
٣٢٤	١٢	[illegible]	[illegible]
٣٢٧	٧	[illegible]	[illegible]
٣٢٧	١١	.	و
٣٣٦	١٤	[illegible]	[illegible]
٣٤٧	١٩	الها	الها
٣٤٨	١٤	[illegible]	[illegible]
٣٥٣	١	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٣٦١	١٥	ا	ام
٣٧٧	١١	يعلمون	يعملون
٣١٨	١١	[illegible]	[illegible]
٣٩٢	١١	[illegible]	[illegible]
٣٩٦	٣	[illegible]	[illegible]
٤٠١	٣	الحدث	الحدث
٤١٦	٦	[illegible]	[illegible]
٤١٦	٢٢	[illegible]	[illegible]
٤١٩	٩	[illegible]	[illegible]
٤٢٢	٢	[illegible]	[illegible]
٤٣	٢	[illegible]	[illegible]
٤٣٤	٢٢	[illegible]	[illegible]
٤٣٩	١	[illegible]	[illegible]
٤٤	١	[illegible]	[illegible]
٤٤٨	٢	وفاا	وفاا

صفحه	سطر	علط	صحیح
٤٥٣	٢٣	دربادیهم	دربادیهم
٤٦٠	٢	ار مرداك	مرداك
٤٧٧	١٥	بام	با
٤٨١	٨	ممعودس	ممعودس
٤٩١	١٧	اعسلم	اسلام
٤٩٢	١١	صحابة	سحابة
٤٩٥	١٣	دول	ول
٤٩٦	٣	سودوا	سووا
٤٩٨	١١	فعمروا	فعسروا
٤٩٩	١٢	بحرادمم	بحرلهم
٥ ٤	٢	**احرْهم**	**احرْ**
٥ ٦	٧	مهبا اندامان	ستمها واندامان
٥١٥	٢	دفعلعذاب	دفعالعذاب
٥٢	٢	بمسب	بمسب
٥٢٧	١٩	ارج	سرج